

ظهوری مثل ظهوری و بی نور بی مانند نوروی نیست و باطن است هر اوی که بچشم هرک حقیقت
 حال اوی راه نبرده و دور و نزدیک همه در نظاره کمال و جمال اوی حیران و خیره ماند و هر کجک ششی علم و
 صلی الله علیه و سلم و انماست بر همه چیز از شیوات ذات الهی و احکام صفات حق و اسماء افعال و آثار و
 بجمع علوم ظاهر و باطن اول و آخر احاطه نموده و مصدق و فوق کل ذی عالم علیم شده علیه من الصلوات
 افضلها و من الخیاتات انها و اکملها اما بعد میگویید بنده مسکین عبد الحق بن سید الدین بلوی قادر
 و فقه اندک و ریاضه و جعل خرافه خیر من اولاده باعث بر جمع و تالیف این کتاب که مسمی است
 بعد از حج النبوة و درجات النبوة آن بود که سالها شوق جان و ذوق ایمان مرا بران میداشت که
 کتابی در سیر مصطفی و شرح احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم که این بنده حق خدمت آن کجا آورده و
 جایگزین کرده است سازد و تکمیل و تمیم آن بر آرد و التماس رزق غریز زنده دیش منیش نور الحق تخته الله تعالی
 عز وجل بعینه المطلق موبد و مکرر آن می شد و لکن چون امرش بدینی توفیق نمی یافت جلوه جمال شاهد مقصود و
 توقف بود و چون از زمان اخراجی در مزاج وقت بعضی درویشان مغرورین روزگار راه یافت
 و از تیرگی آئینه استعداد و تنگی حوصله ادراک ادراک پایه ارفع و مقام اقدس محمدی را که بچشم را بزرگ
 و زیارت آن راه نیست نشاخته و تقصیری در ادای حق اعتقاد نموده و از جاده دین تویم و صراط مستقیم
 برافاده بودند لازم حق نصیحت درین مسلمانانی آن نمود که احوال و صفات قدسید نه در انبیا و امام اولیا و مختار
 رسل و استاد کل احدین علوم اولین و آخرین منبع فیض انبیا و مرسلین است نه بفضل و کمال و مظهر هر
 حسن و جمال هم شاید و هم مشهور و هم وسیله و هم مقصود چه نگارش نماید و این بخیر از حقیقت حال
 آگاه گرداند و غافل را از خواب غفلت بیدار سازد و طالبان را را و راه آرد و عاشقان را در ذوق و شوق
 در آرد پس کتابی که شامل احوال مبارک و مال حسن و جمال و کمال آن حضرت صلی الله علیه و سلم چون ناشی از
 نشاء و ذوق و محبت بود در اندک مدت که از مجرای عادت بیرون می نمود بوجود آمد و کتاب حرون تحقیق خبر
 نبرد که کی آغاز یافت و کی انجام رسید و الله ولی الرضا و الیه المهاد و الیه المهاد و ترتیب کتاب بر پنج قسم آمد
 قسم اول در فضایل و کمالات آن حضرت صلی الله علیه و سلم از حسن خلعت و جمال صورت و اخلاق
 عظیم و صفات کریمه و فضل و شرف وی صلی الله علیه و سلم که بیات قرآنی و احادیث صحیح ثابت گشته و
 ذکر شریف وی در کتب سابقه و ذکر امت مرخومه وی در این کتب و ذکر فضایل مشترک میان و

و انبیا دیگر و کمالات مختصه بوی از مزاج و جز آن و ذکر معجزات قاهره و قیامت بامره وی صلی الله علیه و سلم
 و ذکر اسمای شریفه وی و تفصیلی در کمالات و درجات کورفتن و آخرت مخصوص ذات باریکات و وی
 خواهد بود از عموم شفاعت و خصوص سیلت و بیان حقوق آنحضرت صلی الله علیه و سلم که واجب است
 بر خلقی رسالت آن از بیان و طاعت و اتباع و ذکر عبادات شریفه که مقررات در گاه و عادات کریمه
 که بحیوای الهی اند سجدانه و تعالی و این قسم بر یازده باب مطابق ارقام عددی که بر بزرگوار این سایل
 رسم کرده است ترتیب یافت **قسم دوم** در ذکر نسب شریف و ولادت و رضاع
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و کمالات عده المطلب و کمالات وی و امداد و اعانت اوطالب مراد و اسفند
 کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم همراه اوطالب بجانب شام و شناختن پیر را سید مراد و ایا این
 آوردن چنوبت وی و تزیین خدیجه و ذکر برای کعبه و بدو وحی و ظهور دعوت و دعوات اوطالب و لذت
 کفایت و حیرت صحابه بجانب حبشه و رفتن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجانب طایفه و بیت بن
 و ذکر بیت النصارا و امیثا باعث هجرت در سیدن مدینه مطبوع و ترتیب انقسم بر چهار باب
 اتفاق اخذ و قسم یکم در ذکر وقایع سنوات که از ابتدای هجرت تا مبادی مرض و وفات
 و قریح یافت و چون وقایع رسال بانی طحیره است احوال این قسم نیز در معنی مرتب برده باب
 خواهد بود اگر چه بعنوان ابواب که ذکر گذشته **قسم چهارم** در ذکر حدوث مرض و استعدا و آن دو قایل که در ایام
 مرض و در وقایع و قریح یافت و ذکر غلبه تکلیف و نماز و دفن و انبات حیات انبیا و این قسم مرتب
 بر سه باب **قسم یکم** در ذکر اولاد طاهره و ازواج مطهره و سراسر مکرمه وی صلی الله علیه و سلم
 و ذکر انعام و عیالات و حیات و اخوة رضاعی و ذکر خدام و موالی و حراس کتاب امرارسل و عمال
 و خطا و شرود و موزنین و آلات حروب و دواب و اشغال آن ترتیب این قسم بر یازده باب اتفاق
 افتاد **قسم دوم** در بیان بعضی از صفات کامله وی صلی الله علیه و سلم بطریق اهل
 معرفت و طریق توجه و استعدا و بحجاب اقدس وی صلی الله علیه و سلم **قسم اول** در بیان
 و کمالات آنحضرت صلی الله علیه و سلم در این قسم یازده باب است **باب اول** در بیان
 حسن خلقت و جمال صورت وی صلی الله علیه و سلم اما وجه شریف و دست
 سله الله علیه و سلم مرات جمال الهی است و منظر انوار نقیصی وی بود که صحیحین از بزرگوارین عازرب

عازب آورد که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم خوب روی و خوشنوی ترین مردم صلی الله علیه و سلم
در حدیث ابهر برده آمده مارایت بسیار احسن من رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ندیدم من هیچ چیز را
بهر و خوشتر از منم خدا در قول می مارایت شنید و نگفت این یا یا حلا مبالغه بیشتر است که خوبی و حسن و
فایده بر سر است یا بود و گفت چنان روشن تابان بود که گویا سیر می کند آفتاب در روی می صلی الله علیه و سلم
و در حدیث دیگر آمده که چون میزدی تو او را گویا میزدی آفتاب طلوع می کند بلیست تا شب نیست
روز هستی زاده آفتابی چو تو نرود یاد از مقصود بیان طلوع و اشراق و لمعان و وجه مبارک و روی
روشن دوست و در حدیث بخاری آمده که بر سیده شد از بر این عازب که آیا بود روی روشن آنحضرت
مانند شمیر یعنی در لمعان و صفات و روشنی گفت نه بلکه بود مثل قرص خورشید در تیشی سیف معنی تدویر
نوت میشد عدول کرد به سوی قراجهت اجتماع دی در وصف را تدویر و لمعان و در روایت مسلم آمده
که گفت نه بلکه مثل آفتاب و ماه بود یعنی مستدیر بود و اگر چه شروق و لمعان در آفتاب بیشتر است اما در ماه
است که در آفتاب نیست و ملاحت صفتی است که در دیدن خوش آید و در دل جای کند و بدر آن فوق
است و وصف او به بیان راست نیاید چنانکه گفته است **بیت** شاید آن نیست که موی و میانی دارد
بنده طلعت آن باش که آنی دارد و باین فرق می کنند در بیان صباحت که صفت یوسف علیه السلام
بود و ملاحت که صفت محمد است صلی الله علیه و سلم که فرمود اما اظ و اخی یوسف اصبح و باید دانست که تدویر
وجه مبارک آنحضرت صلعم نه بر آن وجه است که گرد مثل دایره باشد چه آن از دایره حسن و جمال بیرون
است بلکه مراد آنست که در وی نوعی از تدویر بود خلیل و پیر دراز نبود و آن در حسن و جمال عظمت و است
ادخل است و آمده است که نبود روی مبارک وی حکم و نه معلوم و مکمل مدد و وجه را گویند که سخت دور
باشد در شفا گفته که مکمل قصیر الذن و این مستلزم تدویر وجه است از آنکه لول و وجه بطول ذوق میباش
و معلوم بر وزن معلوم الماسیده روی پر گوشت در قاموس معنی تدویر و اجتماع نیز در وی اخذ کرده و او معنی
سیم و نحیف پروا آید و پروا معنی است و سهل الخدین نیز آمده و سهل زمین نرم همواره در بعضی روایات
اسل الخدین آمده از سیلان در هوا به لذت از این الا شرفش کرده که اساله در خدین معنی استطاله است
و آنکه بلند و برآمده نباشد گفت شیخ ابن حجر عسقلانی که این است باعث کرسی را که بر سید ایام و وجه شریف و
مثل سیف فاقم و در بعضی احادیث تشبیه وجه بشرف بقطعه قر و شقه قر که بعضی قطعه و نصف است

واقع شده و در اخبار نیز شاهدان و امامان پاره خوانده اند چنانکه گفته است مفسرین بر دیده جای طلعت آن
ماه پاره نیست و گویند که این علامت ظهور و زیادتى حرم و تدویر او است نسبت بر روی او میان در آن
تشبیه در کلام کعب بن مالک رضی الله عنه که از شتر احمایه و نقضای ایشان است واقع شده پس امامان از تو چنین بزرگوار
یست معنی گفته اند که این تشبیه محمول است بر صفت وى صلی الله علیه و سلم نزد انصاف و برگشته نکرستین که
در یوقت بعضی روی نمایان می گردد و نمایند میکنند این را حدیث جبرین معظم که نزد طبرانی است گفت انصاف
کرد بر روی ما رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر روی که مانند شتر قر است و حسن آنست که این تشبیه حیدر مبارک
خان که بخاری از کعب بن مالک آورده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم از اسراستند و وجهه کانه
قطعه قر بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که چون تنگ می افتاد در وجه مبارک وى روشن میشد
و میدرخشید گویند که پاره از قر است میست که یک تشبیه کب است باز میدانند که عین موج حیات است
چنین پیشانی و دنی الصراح سر تقصین شکر پیشانی جمیع اسرار و جمیع الخلق اسرار دنی الحیات کان تبارق
اسرار و وجه و بعضی گفته اند که تشبیه با قطع قر از جهت اختر از است از سوادى که در قر است و این سخن
ضعیف است زیرا که تشبیه بخیرى است که در قر است از ضیاء استارت یا قطع نظر از آن سواد و تیر
سواد در قطع قر نیز واقع است و از ابو بکر صدیق رضی الله عنه آمده است که فرمود بود روی مبارک
رسول خدا صلی الله علیه و سلم مانند دایره قر و دایره قر بالراگونید که بفارسی زبان آنرا خرمن ماه خوانند
گفت بنده مسکین فراموش قلبه بنور البقین که ظاهر آنست که مقصود تشبیه بحرم قر است و تشبیه بالقر نشان
است باحاطه انوار و اضواء احباب و اطراف وجه مبارک که حکم ندارد و در بیان کمال ضیاء و نورانیت
و به شرف و عظمت و ابهت و جلالت اوست در باب که چه چیزی در آید در نظر شهود از نظر کردن
دین تشبیه از جمال و جلال وى صلی الله علیه و سلم که بر میکند دیده را و دل را نور محبت و عظمت و در حدیث
کعب بن مالک نیز تشبیه بایرة القمر آمده است و اظهار شهرتش بقر است لیلته البدر بهیقى از ابی حنای
آمده است که زنی از عجمان بمن گفت که حج کرده ام یا رسول خدا گفت صف کن روی او را که چه روی
بود گفت کالقمر لیلته البدر لم ارقبه ولا تبعده مثله صلی الله علیه و سلم و ربالب شتاق که همیشه بقره جمال
آرامی دى مشرف است باد که در دیالی بدر ازین مشایده ناقل و فانی نباشد که دیدار نقد است و در حدیث
آنکه آمده کان رسول الله صلی الله علیه و سلم فاما فی قیلا و وجهه تلاو القمر لیلته البدر گفت بود نمیشد خبر عظیم

عظیم بزرگ و معظم و مهیب در نظر انظار گمان گوید امید خشنود روی مبارکی می نمود در شبانه در شب
چهاردهم در ترجیح تشبیه جمال آنحضرت با در تشبیه آفتاب چنانکه سابقا اشارتی باین کرده شد گفته اند که
برسبک دیده را بنور خود و انس میگرداند و لذت می یابد و دل میبشاند و می و ممکن است نظر کردن بوی بخت آفتاب
در خیره می گرداند نظر را و ذوق نمی بخشد دل را و تشبیه ذات عظم الصفا و صلی الله علیه و سلم آفتاب در سطوت جلالت
و نور بخشی و ظهور نور وی در ذات عالم و در عدم در کس که حقیقت ذات شریف وی و فیضه اش را نظر عقول
از دور و نزدیک در مشاهده فضل و کمال وی مگذاشتند شاعر اعلی الوری قلم منصفه فلیس یکره القرب البعد
فی غیر منصفه کما تنفس ظهیر العین من بعد صغیرة و کل الطرف من انعم بحال خود است و لیکن در شبانه
حسی عیانی تشبیه بقمر اقرب و داخلست در مواهب لدنیه از پناهیة نقل کرده است که چون سرور مشید آنحضرت
صلی الله علیه و سلم نموده میشد روی وی مانند آینه و نموده میشد شخص و در دیوار در روی صلی الله علیه و سلم و
از جابر بن سمره آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم در شب به تاب بود بر روی حله و حله را
میگردم من بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بسوی قبر پس بجا میگویند بود آنحضرت نزد من بهتر از قبر
قول وی که گفت نزد من بود اظهار تلذذ است بحسن و جمال وی صلی الله علیه و سلم و بسوی قبر پس بجا میگویند
بود آنحضرت نزد من بهتر از قبر و قول وی که گفت نزد من بود اظهار تلذذ است بحسن و جمال وی صلی الله علیه و سلم
صلی الله علیه و سلم و الا وی احسن است در واقع و نزد همه تشبیه حله خففت باینه را گویند و او از او ملود و حله را جامه
خطایمی سرخ دارد اینست تحقیق محدثین و خطا کرد هر که حله را بر جامه آفرینشین حمل کرد و حله را بسرخ خففت
و باید است که تشبیهات باین تشبیه که در صفات آنحضرت شده باشد بر روش شریعت بر حسب عرف
و عادت و الا هیچ کی از کمونات نیست که معاول و ماثل صفات خلقه و خلقه وی صلی الله علیه و سلم باشد
سبحان من خلقه و حسن و اجله و انعمه و اکمله سبحان الله سبحان الله البصر شریف وی صلی الله علیه و سلم کلام
در وی از دو وجه است اول در وصف حدقه و شکل و بیات آن روایت است از علی مرتضی رضی الله
عنه که درم الله وجهه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم عظیم العین اهدب الاشفار بود آنحضرت
بزرگ چشم و دراز مژگان و مراد بزرگی چشم نفی خوردی و تنگی و مغالی آنهاست نه بسیار بزرگ بیرون
برآمده و کلیه در صفات اعضا و شریف وی توسط و اعتدال است که در حسن و جمال و مبانی فضل و کمال است
و در حدیث دیگر آمده است اشکل العین و شکال بضم شین سرخی که در سفیدی چشم باشد و این محمود است

و آن رگهای باریک سرخ است که چشم می باشد و شبهه سرخی در سواد چشم و این در صفت چشم شریف
 کمتر ذکر شده و یکی در نهایت گفته کان اشهل العین و گفته الشبهه حمرة فی سواد شبهه سرخی در سیاه
 این نیز نوعی از حسن است در چشم که در با است و یکی مشهور اشکل العین است و در اشعار در صفت جوانان
 تر کس شبهه آمده و فی القاموس اشکل چیزی که در روی سرخی و سفیدی مختلط باشد با چیزی که سفیدش
 بر سرخی زنده و شکله را سحره نیز گویند اشتقاق آن از سحر است که چشم جادو و جادوگر نیز گویند که دل نیز
 بعضی اشکل العین را بطویل ثقی العین یعنی دراز و باریکی چشم تفسیر کرده اند در قاموس نیز این چنین
 گفته و قاضی عیاض مالکی هم اینچنین آورده در شمایل ترمذی نیز اینچنین آمده ظاهر است که قول ابن المومنین
 علی کرم الله وجهه بنظم العین باراده این معنی است و الله اعلم و ادعج العین نیز آمده و ادعج نیک سیاه چشم
 و در قاموس معنی فراخی نیز اعتبار کرده و بود آن حضرت اکمل العین است بان سر سیاه کرده خایه
 و چشم تو که سیاه بند سر نهان کرده یعنی بود چشم وی گویا که سر نهان کشیده است اگر چه سر نهان
 نه کشیده بودی و چه ثانی در صفت ابصار آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابن عباس گفت که بود آنحضرت
 که میدید در تاریکی شب چنانکه میدید در روشنائی روز و راه الحار و بیسببی از عایشه نیز اینچنین روایت
 کرده و قاضی عیاض در شفا آورده که آنحضرت در ثریا یا زده کوکب میدید و نزد سبیل دوازده آمده
 نظر او به سوی زمین دراز تر از نظر به سوی آسمان بجهت غایت حضور و حیا و آنکه در احادیث وارد شده
 که نظر بآب آسمان داشتی بسیار یا احیاناً بجهت انتظار و حی بودی و اینکه بجانب زمین بود در حالت بود
 است و اکثر نظر آنحضرت صلی الله علیه و سلم ملاحظه بود یعنی نظر کردن بگوشه چشم که در جانب حد
 و آنکه در جانب چپ است آنرا موق و ماقی میگویند و این از غایت حیا و وقار بود چون التفات میکرد
 روی نگریست بچپ و راست تمام بر میگشت و به زدیدن نظر و گردانیدن خلق گفتگانی نمود که از عادت
 سبک اند و متعبر این است و نظر وی در پیش روی و پس پشت یکسان بود و در احادیث صحیح آمده
 است که بمقتربان می گفت سبقت نگیرند از من در رکوع و سجود که من می بینم شمارا از پیش و پس یکسان
 و پوشیده نیست بر من رکوع و سجود شما و حقیقت این روایت را خدا دانند که چگونه بود و حقیقت تمام
 احوال شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم اینچنین است که بکنه آن توان رسید و دعوی در ک آن بکنه
 حکم تا دلی تمایزات دارد و آنچه بقیاس عقل و نظر علم میتوان گفت برین تفصیل است که این

این رویت بصری است یا رویت قلبی و هر تقدیر مخصوص است بحال صلات که محل انکشاف تمام وجوب
از یاد نور است یا عام است تمام احوال اوقات را و اگر رویت بصری است همین چشم است که در دست
یا پروردگار تعالی قادر است که قوه بصریه در هر چه بین پیدا آورد یا در ابصار آنحضرت بطریق اعجاز مقابله
شعاع نمود و بعضی گفته اند که در میان آنحضرت دو چشم بود مانند سونخ سوزن که ابصار سیکرد و باقی
آنرا جامه های صورتان جامع منطق میشد و جایگاه قلبه چنانچه در آیه پیش آمده می کرد و افعال ایشان را در این
مخزن غریب است اگر رویت صحیح ثابت آید آسمان و صدق و الا محلی توقف است و گفته اند که با سند صحیح
ثابت نشده است و اگر رویت قلبی مزاد است پس آن علم است بطریق وحی و اعلام و کشف و الهام و گفته اند
که صواب آنست که چنانکه قلب شریف آنحضرت راضی الله علیه و سلم احاطه دوستی در درک عالم معقولات
داوند جو اسطرطیع او را نیز احاطه در درک محسوسات بخشید و در جهات سه را در حکم یک جهت گردانید و او
اعلم و اینجا اشکال می آید که در بعضی روایات آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که من ندیده ام نمیشود
اینچنین و پس این دیدار است جو ایش آنست که این سخن اصلی ندارد و روایت بدان صحیح نشده است و اگر باشد
گفتم که آن انکشاف مخصوص بحال نماز است و اگر علم است موقوف باعلام الهی و خلق اوست علم را
در سایر امیفات است و در آن می کند بران حدیثی که واقع شده است که یکباری ناگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
گفت بعضی منافقان گفتند که محمد نر از آسمان میدهد و در نمی یابد که ناگاه آنجا است چون این سخن منافقان بیان
آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسید گفت من نمیدانم و در نیامد مگر آنچه بدانند و در بیان من را پروردگار من متصل همین
گفت که تحقیق راه نمود مرا پروردگار تعالی بران ناگاه که وی در موضع است چنین چنین بنده است همار
وی در وقتی پس رفتند آنجا و یافتند چنانکه خبر داده بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمی یابد مگر آنچه در بیان
و پروردگار تبارک و تعالی خواه در نماز باشد یا در غیر آن فلا اشکال اما سخن شریف و صلی الله علیه و سلم
در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت که من نمی چیزی که نمی میدنم و می شنوم چیزی که
نمی شنوید شما من می شنوم اطیقا آسمان را و اطیقا آواز بالان و آواز شکم تهی و آواز شتر که در دامنه آواز گویند
و فرمود سزاوارست آسمان را که اطیقا کند نیست جای یک شتر و در روایتی جای چهار انگشت بر آسمان مگر
آنکه نهاده است فرشته جبرئیل را برای سجده و در روایت دیگر ساجده است یا قائم و بیان نیست او
شریف و سایر صفات آن درین کتب یافته نشده است جز آنکه در جامع کبیر آورده که بود آنحضرت

نام الاذین یا حسین مبارک وی صلی الله علیه وسلم وعت کرده او را علی رضی الله عنه و اتخ الحسین و در روایت
 ائمه الجعفریه الصراح صلیت پیشانی کاش او در چند دیگر واسطین و در روایت واسط الحسین و در روایت
 از کعب بن مالک گفته است که چون چهره پیشانی می انگذید چنان می خورد که گویا قطعه قر است و گفته اند که از اثر سخت
 و طالع و نورانیت و جبر علی هر شیشه و سرش و شست که در شکم مادر میزیدند در موضع جبر است و گاهی مشاهده این
 معنی در در کعبه می نمود که عادت بر تظلیه و تقویه وی واقع شده است حاصل می شود که گویا از نیک بختی و سعادت
 یاج و فلاح است از آن اما حجب شریف در حدیث علی رضی الله عنه واضح الحسین مقرون الحسین واقع شده که
 و قرن اتصال بر وی برادران است و در حدیث ابن ابی مالک که از اوصافان حلیه شریف بود من غیر قرن
 آمده و در میان این دو روایت اختلاف است و گفته اند که صحیح روایت من غیر قرن است و ظاهر اقران
 بسیار بود که مویدها سخت بهم چسبیده باشد و بسیار فرجه بهم نبود اتصال بود بوی چند خفیف که بدان طریق
 اقران عدم اقران بر دو صحیح افتد و در نظر شهید و خیالی نیز نمی بیند و در آید و الله اعلم و گفته اند که در
 ابرو ان یکی بود که می چسبیدند آنرا غضب و نیز در حدیث ابن ابی مالک آمده است که از حج الواجب و تفسیر کریم
 که از حج را بقوس طریقی و فخر شریف و در روایتی از حج الواجب بر آن یعنی تمام موسی و در قاموس و صحاح نوح
 باریکی ابرو یا داری گفته و بفارسی گمان ابرو و همچنین از بعضی صحابه آورده که گفت دیدم رسول خدا صلی
 علیه وسلم حسن الوجه عظیم الجبهه دقیق الحاجین وقت با و نور شعر منافات ندارد و مراد وقت آنکه بر روی نور
 نبود و نور شعر آنکه کم نوری و برگزیده نبود اما آنکه شریف اقی الاغت و اقی العزین واقع شده و عزین
 کبرترین جمله کونی را و کسوف انبلی انست که تحت مجتمیع حاجین است و تفسیر کرده اند اقی را بایلی الحسین
 مرتفع الاست و سایل از سیلانست بمعنی هموار یا فروعی از طول و دقیق العزین نیز آمده و وقت نیز نزدیک
 معنی سیلانست و مزدونی غلط است و عزین انست و آنحضرت را نورانی شغل بود که گمان می برد که یک نیک
 متامل فیکر و که بلند است و بلند نبود و آن لبندی بود که بالا میزد و آن را نیز نشان نیک بختی و سعادت
 میدانند اما شریف در صحیح مسلم از حدیث جابر آمده رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
 خلیع انتم یعنی فراخ و دان و چین و صفت کرده است این ابی مالک که در صفات نبی بود صلی الله علیه وسلم
 وجه نبی دارد طولی در بیان حلیه شریف که مذکور است در شمایل ترنمی و ست قم عروج است نزد عرب
 نه موم سوار و صغیر قم را در مردان نه در زنان و گلی دمی که شعارد جوانان است بار کرد گویا جهت یزدان است آن

ایشان است در حکمنا بعضی میگویند که از کم سخن و محبوبی است در حدیث دیگر بعد از صلوات الله علیه این عبارت
 زیاده کرده اند که بیان مراد از فرخی درین میکند یعنی کلام و بختی باشد اقلیتی آغازی کرد و انحضرت سخن را
 بر ختم میکرد و به تهای خود شوق بکسر شین کچ و مان شوق بخرای شوق خطیب شوق کام کشاده
 و تشوق نصاحت نماید و منی سخن از زبان شریف تمام و کامل و بر بری آمد و شکسته و ناقص نه بر آمد پس
 حاصل این بیان که توصیفات و اثبات آن راجع گردد و تشوق بیانی که از او کم کرده اند در صورتی است
 که بطریق تکلف و تصنع و باقی باشد و بعضی از ضلع قم قرب شقیقین مراد شده اند منقطع الا انسان کشاده
 و زانهای پیش فی الصراح فلک کشاده کی دندانهای پیش در حدیث آمده است شب قطع الشیاء شب رونی دندان
 و آب و شیرینی دمی و فی العاوس الشب بکر که باورده و بر دو غزوه فی الا انسان و در حدیث علی رضی الله عنه
 بیچ الشیاء بیچ موعده و هم روشنی تابان دندانهای پیش در حدیث ابن عباس آمده که گفت بود انحضرت
 کشاده لبها چون تکلم می کرد دیده میشد که گویای بر آید نور از میان کشاده کی دندانهای پیش می در هم انداخته و بصر
 حیث قال شعر کما انما الکلون فی صدق من معدنی منطق منه و تبسم و طربانی در او سطر روایت کرده
 که بود لبها و مهر زبان انحضرت حسن الطلف از همه که میان و در روایتی عظیم الا انسان نیز واقع شده حراد
 تمامی و درستی آن خواهر بود اما آب و بر شریف و صلی الله علیه و سلم شغای بود و خرمگان و دلدادگان
 را و حدیث صحیح انحضرت صلی الله علیه و سلم در چشمان علی رضی الله عنه روز خبر و شدن آنها در سخت
 شهور است و آورده شده نزد انحضرت صلی الله علیه و سلم دلموی از آب پس آب خورد از آن دلو و رخت
 آب دهن در روی و انداخت آب در چاه پس قیامت بوی لشک از آن در خانه انس و رضی الله عنه چاه
 بود انداخت انحضرت آب بن خود را در آن پس بود در درینه چای شیرین تر از آن و یکبار سطر طلالان
 شیر خوار را نزد انحضرت آوردند پس انداخت آب دهن خود را در دهان آنها و ایشان پس آب
 شدند و شیر خوردند در آن روز روزی امام حسن مجتبی رضی الله عنه سخت تشنه بود پس انحضرت
 زبان شریف خود را در دهان می نهاد و بگوید آنرا تمام آفرید سیراب بود و اینها از محراب است و امثال
 آن بسیار است اما فحک آن حضرت صلی الله علیه و سلم در صحیح البخاری از عایشه رضی الله عنها آورده که
 گفت ندیدم انحضرت را در خانه که سیراب شود و لبها را می و لبها را لبها را جمع لبها و بر فتح لام
 نوشت یاره که در اعلا حجه است از اقصای قم نموده بود انحضرت صلی الله علیه و سلم منسب الودع

الشرع و بعضی احادیث آمده است که خنده کرد آنحضرت تا آنکه ظاهر شد نواجذ وی یعنی دندانها
پسین که نهایت دندانها اند و آنرا اخرا س عقل گویند و بعد از این رخ و کمال عقل میروید و از آن سبب آنست
در بیان ضحک و حقیقت آن و آن مثل نقش شده است در بیان شدت ضحک و بعضی گفته اند که مراد
بجز اجزای اناب یا اخرا س است مطلقا نه آن اخرا س مخصوص اگر خنده وی صلی الله علیه و سلم
بجسم بود و جسم از بیادى ضحک است و ضحک با بساط وجه است تا ظاهر شود دندانهای از سر و و اگر
با و از باشد و شنیده شود از دور آنرا آهنگ گویند و اگر نه ضحک نامند و اگر اصل آواز نباشد آن تبسم است
و فی الصراح تبسم بشیرین کردن و مشهور دندانها سفید کردن و شیخ ابن حجر گفته که این طایفه است
از مجموع احادیث آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در معظم احوال و اکثر اوقات زیاده نمیکرد تبسم
و تواند که گاهی زیاده بران کرده بچضحک رسانیده باشد اما آهنگه فکلا کرده است از ضحک کثرت و افراط
در آن است که می برد و قار را وی میزدند دل را و بزار و بیعتی از او بر بره آورده که چون ضحک می کرد آنحضرت
روشن میشد و در راهی افتاد نور دندانهای او بران چنانکه از آفتاب و فتنه و نگاه آنحضرت نیز از تبسم
ضحک بود بلند نمیشد آواز و لیکن میریخت اشک از چشم و شنیده میشد از سینه شریف وی آوازی چنانکه
مسی میپوشد و بعضی روایات مانند آواز آسیا و گریه آواز تجلی صفت جلال و از شفقت بر امت و رحمت
برست نودی و اکثر از سماع قرآن و احیانا در نماز شب بودی و نگاه داشت پروردگار تعالی او را از
خمیازه که از کس و پشیمانی است و در تاریخ بخاری و صفت ابن ابی شیبہ آورده اند که مائتا و سبب الله
قطر و در بعضی روایات مائتا و سبب بنی قط واقع شده هیچ پیغمبری خمیازه نکرده و در حدیث آمده که
مائتا و سبب از شیطان است و اگر غلبه کرد در دهن بدست چپ باید پوشید یا لب ز برین دندان گرفت و بگوید
یا ما یا آده گویند بجا است تنج است و آمده است که شیطان خنده می کند در روی کسی که میکند آنرا
اما صوت شریف وی صلی الله علیه و سلم بود حسن اخوات و بود آنحضرت حسن الناس هو تا
و احلام و نبود هیچکس خوش آواز تر و شیرین کلام از وی و اصدق الناس لجه که در وصف
کلام شریف واقع شده است همین معنی است که بود زبان شریف وی را تر و درت ترین زبانها
در کلام بخاری حروف چنانکه باید و شاید و قادر باشد بران هیچ کمی و صدق لجه معنی فصاحت
آید و روایت کرده انس رضی الله عنه که نفر ستاده است خدا تعالی هیچ پیغمبر را خوش آواز

آواز و خوش روی تا آنکه فرستاده پیغمبر شما را صلی الله علیه و سلم خوش روی تر و خوش آواز تر از شما را
 گفته است بیت در دل اوستی که حق مرده است و روی و آواز پیغمبر خود است و میر سید آواز مبارک
 وی بی تکلف تا بجای که رسد آواز بحکس خصوصاً در خطبه که در وعظ و تحفیت و انداز میخواند چنانکه
 می شنیدند بنده است در بر دنا خود و خطبه خواند در ایام حج در منی پس بکشاد گوشه ها و همه مردم را در
 شنیدند آواز در منازل خود و شنیدند هر که در منی بود آواز دور و نزدیک و آنکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم خطبه میخواند در منی و علی کرم الله وجهه پیش آنحضرت بود و تفسیر میکرد از آن مراد آن تفسیر و توضیح
 حکم و شرح و بیان رفع شبهه از این است که نشنودند صوت اما فصاحت لبان شریف و جواخ کلم
 و باین بیان و غریب حکم وی صلی الله علیه و سلم زیاده بر این است که محاسب فکر انداخت که در حدیث
 آن تواند گشت و ممکن نیست صفت آن بر بیان و بیان آن لبان و یا فرید و در ذکر تعالی سبح احدی را فصاحت
 و شیرین تر زبان از وی صلی الله علیه و سلم یکبار عمر بن الخطاب رضی الله عنه پرسید یا رسول الله بیرون نماندی تو
 از میان ما و نگشتی در میان مردم اگر آوری اینده فصاحت را فرمود لغت اسمعیل محمد و مسند رسیده بود
 پس آورد بر من آنرا جبرئیل پس آنرا یاد گرفتم و نیز فرمود او بی ربی فاحسن تادیبی ادب بخوشتر مرا و در گذار
 من و نیک کرد ادب را و علم عربیت را که تعلق زبان عرب و فصاحت و بلاغت دارد ادب بگویند و نیز فرمود
 ناشی شدم من در بنی سعد این بکر که قوم مضر و وی صلی الله علیه و سلم حلیمه سعدیه اند و ایشانان فصیح عرب بودند
 و آنچه روایت کرده شده است که انا افصح من لطف بانصاف من فصیح ترین کسی ام که تعلق کرده است بانصاف
 اگر چه بعضی محذران را در صحت این حدیث با اصطلاحی که ایشان دارند سخن است اما معنی آن صحیح است و حاصل
 آن راجع است باینکه فرمود که من افصح عزم زیرا که این حرف مخصوص است بعب و در زبانهای دیگر نیست و در میان
 عرب کینیک حق این حرف تمام و آورده باشد نیست مگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مخرج این حرف از اضر اسامین
 و این است و گفته اند من الایسر السیر و بعضی از صحابه عظام از برد و جابجاء می کردند و تکلم میکرد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بکلام مبدین مفصل که اگر میخواست سامعی شمر در کلمات آنرا جدا جدا آورده است
 که عاده می کرد آنحضرت بکلام بسیار تا فم کرده شود و از وی ظاهر گشت که این در مقام استقامت و حیاط در
 محل الهام و اشتباه خواند بودند همیشه در سخن اینچنین میکرد و الله اعلم و از خصائص کلام پیغمبر است صلی الله
 علیه و سلم که فرمود او بیت جامع الکلام و اختصر فی الکلام و مراد کجایم الکلام کلمات است که در لغت اختصار

متضمن معانی کثرت اند و علامه بعضی از این کلمات را بحسب سبب و قضا خود فراهم آورده اند و کتب در فائز خود را به این
موش و درین سبب آنرا و مکاتیب و مناشیر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که بطوری و در اسطر و وقت اصدار
فرموده و بهر قومی بخت آنها حکم نمود نیز آورده شرح و تفسیر کرده اند و چون در این باب بر نقطه
فایده است و مقتضایست بر بیان حلیه شریف ابرار آن مکاتیب و مناشیر روی نهاد اما بعضی از
کلمات آنکه در حکم حلیه کمال و زینت جمال است بصورت مراقب بر آمدن آن از زبان و زبان شریف ذکر کرده
هیت حرف از زبان دوست شنیدن چه خوش بود یا از زبان آنکه شنید از زبان دوست نمی
حدیث انما الاعمال بالنیات که اصلی عظیم است از اصول دین و جامع تر و مفیدترین احادیث و بعضی آنرا
ثلث علم دین گفته باعتبار آنکه درین قول و عمل و نیت است و بعضی نصف علم گفته باعتبار آنکه اعمال در
ان اعمال قلب اعمال جوارح و نیت اجل افضل اعمال قلب است پس علم متعلق بدان نصف علم
باشد بلکه اعظم نصف دین نیت اصل جمیع اعمال قلبیه و قابلیه و مدار تمام طاعات و عبادات است
و باین اعتبار اگر راه مبالغه رو ندو تمام علم گویند نیز درست افتد من حسن السلام المرکز که لا یغنی المسلم
سلم المسلم من یدیه و ساء لایومن احدکم حتی یحب لاجیه یحب الله بن النبی صلی الله علیه و سلم و کل بالانطق
المسلم بالامانة المستنیرة من ترک الشر صدقة الحیاء و غیره که فضل علم خیر من فضل العبادات الصلوة
و الصراغ نعمان مغویان فیها اکثر اناس من نقصا فلیس من الله الی علی الخیر کفاعة حبشی یعنی و یقیم
المرجع من حب لا ترفع عصاک عن الملک خیر کم خیر کم لا یمن الاطباء علیهم السلام بید زنجبار و حباب
الحلق الشیء فیه العمل کما فی العمل الخیر الیکم و خضر الامون لکن اشیاء الدین احدا لا غلب لیس من
الغلب و کل لما بعد الموت و العاقر من اربع نفه و منی علی المدریس استید من غلب انما التدریس
مرجع علم یغلب افتاء ریح المومن القناعة کثر لا یغنی الا اقتصاد فی النفقة نصف البیضة و التودد الی
الانسان نصف العقل حسن السؤال نصف العلم لا عقل کا التدریس و لا ورع کا الکف و لا حبس الخلق
الرضاع یزید الطباع الا یان یان لا ایمان لمن لا ایمان له و لا دین لمن لا عهد له جمال الرطل فصاحه
لا یفقر احد من الخیال و لا مال اعز من العقل جامع شئی الی شئی حسن من علم الی علم کن فی الدینا کانک غریبا
کما برسم و عرفتک من اصحاب القبور العفو لا یزید العبد الا عزا التواضع لا یرید الا رفعة ما یخص بالحدیث
کما یزید المؤمن المصاب لا یظفر السماتة بالحق فیما فی الله و هلیک و برکی ازین کلمات

احکامات کجاست مشتمل بر عجايب و غرائب آداب و بی دنیا و قاعده است تضمن سعادات اولی و از خود
 و امثال این بسیار ولی اندازده است آنچه بافضل در نظر وقت در آید نیست و هر یکی را شرح و بیان
 است اگر ذکر کنند فایده کثیر و حدیث الدین النسخه شریف بر نام علوم اولین آخرین اگر علماء عالم جمع
 آیند و شرح آن زبان کشاید جزوی از آن سیر نیاید و اگر گفته باشند از اندازده علم و دست حوصله
 و دانش خود گفته باشند با نمودن در آن در سلسله فارسی اشارت کرده شده است اما این شرح و حدیث
 این ابی نامه آمده کان رسول الله صلی الله علیه و سلم عظیم الهام بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزرگ
 و بزرگی سر دلیل بر دو فرع عقل و وجودت فکر حکمت قوت و کثرت آن که حامل جوهر عقل است
 و مراد نفی صغر و حقارت را این است و وجود عقلی بر عیست در بعضی و جانش شریف چنانکه اشارت بدو
 واقع شده و این قاعده کلیه است هر جا باید نگاہ داشت اما موی مبارک گفت قاعده پرسیدم از انس از
 شعر رسول الله علیه و سلم گفت بود موی شریف وی بر جل بر جل بفتح را و کسر هم و کون آن فصح نیز آمده
 چنان سبط و قسط و سبط بفتح سین کون با و کسر آن موی از موی فروشته و قسط بفتح قاف و کسر و فتح آن
 سخت دو تا پیچیده و مثل موی سیاه آن که از چنگله گویند و در بعضی احادیث آمده که موی آنحضرت جوی بود
 نه حدیث و قسط حدیث بفتح هم و کون عین موی که در وی دو تائی و بخش باشد و نرم در آن باشد ضد سبط و قسط
 حدیث و در بعضی روایات نفی جبر کرده اند و مراد بحدیث مذکور در آیه فی الاصل حدیث مرغول و قسط سخت
 مرغول و سبط موی فروشته پس موی آنحضرت صلی الله علیه و سلم سبط بود نه قسط بلکه من موی بود آنرا
 هم بر جل گویند و هم حدیث گویند و بود در وی موی شریف وی سیاه کوش و در روایتی تا کوش و در روایتی
 تا تر که کوش و در روایتی تا دوش و در روایتی تا تر و یک دوش و در جمیع میان روایات آنست که این
 باعتبار اختلاف احوال اوقات است گاهی که تری مایلند و گاهی می گردند درازی بود و در غیر این حال
 کوتاهه تا برستن موی بعد از ستردن که بتدریج زیاد شده می آید تا این است و در موی که بلند گفته و در جمیع
 الجان نیز موافق آن آمده که چون غفلتی واقع می شود از تقصیر موی درازی است و چون قصر میکرد کوتاه میشد
 و از این عبارت معلوم می شود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم موی قصر می کرد اما خلق خود گفته اند که در غیر
 حج و عمره نبود و در روایت خلق در غیر این دو جایافته شده است و الله اعلم و در روایت ابی هاشم آمده
 که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیک قدم آمده بود مرا و مرا را گیسو بافته و گذاشتن موی

سست است و همچنین است مادت عرب و زبان قدیم ولیکن باید که تفقه کند مویها به تیل مالیدن و شانه
 کردن آنحضرت بسیار میکرد و بر کار زدنیده و تیره سر موی دیدی نگرده دشتی فرمودی گاهی روزی نظری آید
 یکی از شما که یا شیطان است و بر کار دیدی که بسیار تکلف می کند در راز کردن موی و کار استن آن آنرا نیز
 کرده دشتی و توسط همه حال محمود است و بر کار تواند تفقه کرد و ترا شنیدن موی او را بهتر است
 و از امیر المومنین علیه رضی الله عنه آمده که فرمود دشمن دهم موی سر را از آن باز که شنیدم از رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم که در پنج موی جناب است و الا ان ستردن موی متعارف اهل روزگار باشد و از
 خاص و عام خصوصاً ایشان و زاده و عوام و عظام اهل محبت عدم استطاعت و عدم فرصت تسد
 قایلید و لیکن سنت همان است که گفته شد و در حدیث ابن عباس آمده که آنحضرت سدل میکرد سر
 را و مکران فرنی می کردند سرهای خود را و اهل کتاب سدل می کردند و مراد سدل کردن موی است
 بر اطراف جبین و فرق جدا کردن موی بعضی از بعضی چنانکه پیدا شود در میان آنها خطی که آنرا مفرق
 می گویند بمعنی تارک سر و آنحضرت دوستی داشت موافقت اهل کتاب را در آنچه امر کرده نمی شد
 در موی بخیر می بعد از آن فرق می کرد پس گفته اند که فرق سنت باشد زیرا که آنحضرت رجوع نکرد
 سدل بسوی فرق و ظاهر آنست که اگر کرده شد بسوی پس سدل منسوخ باشد و احتمال دارد که اتحاد فرق
 با جهاد باشد که رویداد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در مخالفت اهل کتاب چه موافقت ایشان به
 قصد استیلاست قلبه بود چون بی نیاز گردانید حق تعالی او را از ایشان ترک کرد موافقت ایشان را
 بالجمله سدل و فرق هر دو جایز است و فرق احب افضل است که قال و نه آنرا آنست که مکنه شدت
 میر با را بحال خود اگر خود متفرق میشد فرق می کرد و اگر نمی گذاشت و الله اعلم و اختلاف کردند
 علما که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خضاب کرده یا نه اکثر اینند که نکرده و مذہب احمدیث انیت
 زیرا که نرسیده بود پیری وی البس خضاب در تمام سر و لیچه چهارده یا پخته یا شوره مو
 بود و بهیست نرسیده بود چون او مان میکرد پوشیده میشد پیری و نمایان نمیشد و گفت انس بود
 در لیقه شریف وی چند موی سفید و اگر می خواستم می شمردم و چند موی در سر مبارک وی و گفت
 خضاب نکرد آنحضرت و آنچه مرویست که بیرون آورد انس رضی الله عنه مویهای شریف را که نزد
 وی بودند و خضوب بودند گفته اند خضوب نبودند بلکه مروج و مخلوط بود بلطیب و حسان

می نمود که گویا غضب است یا خضاب که در او را انس تا حکم کرد و در یزید بن ابی سفيان است کلام در حدیث ام سلمه که از
 قبل مدبر و اب از صحیحین از ابن عمر آورده که دیدم آنحضرت را که رنگ کرده بود بصفرة و گفته اند که مراد از عفران است
 و من از حضرت شیخ امام اجل عبد الوهاب متقی شنیدم که می گفت که این خضاب بود زیرا که موهای مشرقیت را بود و
 و سیاه رنگ نمی گرد و تمیقه و تطایف بود که بر آن می نشست و پاک می ساخت یا رب مگر آن چند موی مشرقیت که غیر
 بودند آن رنگ می گرفته باشد اگر این خضاب در وقت که در فتنه بود از نووی نقل کرده اند که گفت غبار
 آنست که رنگ کرده وقتی و ترک کرده از اکثر اوقات پس خبر داد هر کس با من دید و هر یک صادق و گفت این
 تا وایل متعین است زیرا که حدیث ابن عمر در صحیحین است و مگر نیست ترک می و نیست او را تا وایل و بلکه بعضی
 علما و مردم شیب آنحضرت صلی الله علیه و سلم با وجود آنکه سن مبارک می تحمل تحمل آن بود و وجهی گفته اند که
 زمان مکرده میزدند بر رخسار او که مکرده ندارد از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم چیزی را که فرمود و در
 روایات متعدده از انس آمده که شیب را اینجا عیب داشته و گفته اند که شیب را عیب است از انس
 رضی الله عنه که چنین گفته و حال آنکه در حدیث آمده است که شیب و قار است و نور است و شیب مملوح است
 بر زبان نبوت و گفته اند که چون انس رضی الله عنه مبالغه آنحضرت در خضاب تغییر مشاهده کرده چنانکه التوحی و
 ابی بکر صدیق رضی الله عنه را دید که سر و ریش تمام سفید شده مانده است مکرده پنداشت آنرا فرمود تغییر
 شیب را از شیخ پس چون انس از این خبر عیب بودن شیب فهمیده و حدیث دیگر را شنید یا خیال کرد که آن حدیث
 منسوخست باین حدیث حکم کرد و با منی که در کافی الموهب اللدنیه گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الیقین
 شک نیست که شباب از حیث قوت و قدرت و مهابت در چشم اعدا و دین کیست که در تقویت دین اظهار
 شوکت اسلام دخی تمام دارد خصوصاً در زمان نبوت که جهاد فی سبیل الله و غزایا بکافران زمان اغلب موقوف
 فرمود حکمت مبالغه الهی اقتصای آن کرد که آنحضرت را شیب که در صورت ضعف و عجز می نماید موسوم نگردانند
 و ترتیب آنحضرت صحابه را و ترخیص در خضاب که تشبیه با شیب دارد هم بر این غرض بود و حدیث شیب و قار
 بحدیث شریعت بجهت خوف و خشیت بود چنانکه فرمود شیبی سوره بود و الواح و المراسک و عجم تیسار و لون
 و اذا التمس کورت و انقدر خود که در صورت شباب خللی و فتوری راه یابد و این بودن شیب و قار و نور منافا
 ندارد چنانکه جلیل الرحمان صلوات الله و سلامه علیه برای تمیز میان می و میان اسحاق علیه السلام شیب
 بر کاشته و گفته اند یا رب قال تبارک و تعالی گفت رب زدنی و قار اقام و یا الله التوفیق و اما الحیة شریفة و

صلی الله علیه وسلم در حدیث ابن ابی مالک و کان رسول الله صلی الله علیه وسلم کت الخیة یعنی انبوه بسیار بود
 و مردوم کت داشت بمعنی کیفیت است فصل لطیف گفته می شود در حدیث کت الخیة و کیفیت الخیة و کت در شخای
 قاضی عیاض گفته کت الخیة بخلاف صدره و در حدیث شریف در طولی قدری همین در کت بقطر نمی آید و در حدیث الخیة
 گفته که کت الخیة چهار انگشت بود بطبعی یعنی هر قدر بود از روی خلقت دوازده نمی باشد و سندی برین یافت
 نمی شود و در سال در کتیه موجب حسن جمال میباشد خصوصا کت الخیة باشد و الله اعلم و نیز این سخن مخالف حدیثیست
 که از شفاء مذکور شده و منافی است بآنچه در حدیث ترمذی آمده که آنحضرت می گفت از کت خود در طولی عرض
 و سه بریدت را باین سبب را میفرمود کسیکه نبی سبب را وی از آن نیست و در صحیح آمده که مخالف گفتند
 در گرفتن مشرکان را و در روایتی محبوس را و بسیار کنند و در سازید و پشیمان است کنند و بمانند کنند و در گرفتن
 و نه سبب را در گرفتن سبب مختلف است و ادنی است که اطراف لب ظاهر گردد و خلق که در آن بدعت است
 و نزد بعضی سنت است و نزد حنفیه اجزاء است که اینج بر داند و در حدیث آمده است که گرفت آنحضرت سبب
 خود را بر مسواک و این بظاهر با اجزاء و منافات دارد که اقبل برین در یک قتی بود و الا در اغلب اوقات اجزاء خواهد بود
 و مشهور در سبب آنست که بمقدار او بود بگذارد و این در غیر غازیست اما در غازی سبب طویل شاربست تا در شرم
 دشمنان بهیست نماید اینجا که اطراف لب را پوشاند که آنانی مطالب المؤمنین لعل علی الذخیره و باکی نیست ترک
 سببها یعنی طریقی شارب و گفته اند که امیر المؤمنین عمر و غیر وی از صحابه سببها میگذاشتند زیرا که
 درین را قتی پوشد و طعام در وی نمی اند و در خلق و ترک موی بر لب که آنرا عقیقه گویند نیز اختلاف است
 و افضل ترک آنست الا خلق طریقی عقیقه لا باس به است در حدیثی که نیز اختلاف است مشهور درین
 حنفی چهار انگشت و ظاهر آنست که مراد آن باشد که کم ازین نمی باید و لیکن در روایت آمده است که واجب است قطع
 زیاده بر آن و گفته اند که اگر علمای شیخ زیاده بر آن بگذارد نیز درست است و می آرند که ابن عمر رضی الله عنهما
 میگرفت کتیه خود را بقیف پس آنچه زیاده می آید از قبضه می گرفت و این حدیث در صحیح در آخر کتاب اللباس مذکور است
 و لیکن برین لفظ است که کان ابن عمر اذ حج او اعتمر قبض علی الخیة فافضل اخذه و باز از تابع از ابن عمر حدیث
 می آید که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بمکوا الشوارب الخیة یعنی مبالغه کنید در قطع سببها و
 بگذارد بر پشیمان اجمال خود تعرض کنید بدان که آنفسروا و آن چون باز اشکال کرده اند چون اغفار کتیه مامور است
 پس چون قصه مکرر این عمر با وجود آنکه ردی این حدیث است و جواب داده اند که قصه از وی مخصوص و حج و عمر

و عمره بود و بی تصر است چنانکه فعل عام است و عادت سلف درین باب تخیلف بود آورده اند که اگر کسی از المؤمنین
 علی پرستد و سینه او را بچین از عمره عثمان نوشته اند کان الشیخ محمد الذین رضی الله عنه طویل اللحم و عریضا اما عانه
 مبارک در بعضی احادیث آمده که خلق می کرد و بعضی آمده که نوره می کرد و حدیث در وجه ضعیف است و حدیث ضعیف
 نر است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حمام نه در آمده و ندره آنرا و ظهور حمام بعد از رحلت آنحضرت بعد از فتح بلاد و غم
 شده و دیگر خبر داده بود و وجود آن در بنی کرده زن از آنرا آمدن حمام مگر بحکم ضرورت و قصد علاج و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم قصص می کرد و شارب را و اظهار از روز جمعه و در بعضی روایات روزی خشنه و در کیفیت قائم
 چیزی ثابت نشده و لیکن انبساط دیده که ابتدا می کرد بسیار بی ختم می کرد و با هم آن روزی که منسوب است به
 المؤمنین علی رضی الله عنه آمده شعر قلم الاطفار بالسنه و الادب به منبها حواب لیسار انا و حب
 و مخالفت نمی کرد از آنحضرت مسواک و مشک که در حوض امان می کرد و شانه می کرد و کعبه شریف را نظر میکرد
 آینه جمال تریف خود را الحی آینه دیدن او را شاید که جمال جهان آری او نور مطلع نور آبی و منظر اسرارنا تنهای است
 بدیت دی را آینه حسن ترا حدیثی نیست به غرض تجلی حسن است خود نمایی نیست به صلی الله علیه و آله قدر
 حسنه و جمال و اما جمید یعنی گردن شریف و عنق نیز یعنی گردن است در حدیث ابن ابی ناله آمده کان عنقه جمیده
 فی صفاء الفضة و بعض دال و سکون هم می که تراشیده می شود از عاج که ذانی النهایه در قاموس گفت
 از زخام یعنی سنگ سفید و اگر چه در تشبیه کردن گردن حشم تجاشی روی نماید ولیکن چون آستینگی نماید در صنعت آن
 و مبالغه می کنند در تحسین آن تشبیه کردن در همان که ذانی النهایه و در حاشیه شمایل نوشته الذیة العوال و در حاشیه
 دیگر در میا آورده اما در کتاب لغت این معنی یافته شده و الله اعلم و فعل او فی الصفاء الفضة ظاهر عبارت این حدیث
 است که این صفت عنق است و از حدیث دیگر که در جواب آورده که قال ابو بریه کان حیدر رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ایض کانما ض من فضة معلوم می گردد که این صفت علیحد است از صفات دی صلی الله علیه و سلم و
 اما متکین شریف و متکب بفتح میم و کسراف جمع سرشانه و بازو و فی الصراح متکب بن و بازو شانه و در حدیث
 واقع شده بعد یابن المنکین و در مساقی که میان دو متکب است بصیغه تصغیر نیز خوانده اند و بعضی این تصغیر
 بر نفس الصدر کرده اند و عرض صدر صفتی علیحد است که واقع شده است و عرض الصدر بعد یابن المنکین
 و این بر دو صفت لازم میگردد و چون متعلق بر دو عضو اند جدا جدا گرفته شده اند و وجه الصدر نیز آورده این
 کف و سینه محسوس است که داخل حله و صورت ظاهر است و لیکن صدر معنوی که گفته الم نشرح کک صدر کک

نیست مقامی عالیه که تمام و کمال آن مخصوص ذات باریکات حضرت سید السادات است غبار از ازل و ازل
 اتباع و اقدار بوی صلی الله علیه و سلم حاصلست و ذکر آن در ابواب اخلاق باید افتاد باشد تعالی و در مواسب ذکر
 شریف نیز کرده قدرت و در بعضی روایات عظم شانش المکیین و المکتب نیز آمده و کذب بفتح کاف و کسر تا و فو
 و فتح آن مجتنب گفتین و شانش بضم هم و سیم عظام یعنی سر و استخوان نیز آمده سواء البطن و الصدر بر ریشتم
 و سینه یعنی هوار سینه از شکم بلند تر نه شکم از سینه و در حدیث ابی هریره و معاض البطن واقع شده تفسیر
 کرده اند از ابوسعید البطن که لازم از انقض الصد است و تفسیر کرد و مستوی البطن مع الصدر و صفت کرده است
 این نام فانی بطن شریف را گفته که دیدم شکم رسول خدا را که با قراطها سهاست که بر سیم تپاده شود و تپه کند
 باله ای یکبار در حدیث علی رضی الله عنه آمده و در سر و بطن سیم و کون سین جمله و ضم را در حدیث ابن ابی نجر
 المسیر و تفسیر کرده اند سر را بموا که از فوق سینه تا ناف بود و باریک بود و لهذا تفسیر از آن بخفا که بمعنی
 رشته است و بر قضیه بمعنی شاخ کرده اند و فی الصراح سر بطن را میوهای ریزه میان سینه و ناف و ظاهر
 اشتقاق از سر است بمعنی راه و در صدر و بطن شریف نیز ازین موی بود و لهذا در حدیث گفته که عاری از شرمین
 و البطن بوی دلک بر نه از موی بر دوستان جز این موی شکم را بر سر است و گفته اند که اشهر از راعین الساعین
 و المکیین و عالی الصدر و الساقین موی دارد و در راع و بر دو ساعد و در شها و بالا و سینه و ساقها و در راع
 از مرقعین تا رگشت میانه و آنکه در وصف شریف اجز و واقع شده اند که بمعنی بر نه از موی است در میان
 است که تمام بدن موی دارد باشد و بطنهای شریف سفید بود بر رنگ سایر بدن طبری گفته که این از خصایص حضرت
 صلی الله علیه و سلم که بغل از تمام مردم متغیر اللون می باشد و بسیاری نیز در آن حضرت و همچنین گفته است قرطی
 زیاده کرده است که موی نیز نیست و لیکن سخن که در بعضی مردم در اینجا کاین ثابت نشده است و از بایض الطین
 لازم نمی آید که موی نباشد بغل را و در بعضی احادیث ثقیف الطینه نیز آمده یعنی می کند آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم موی بغل را و اندر او در بعضی احادیث عنقره الطیه و واقع شده و عنقره بایض غیر خالص که قال الله
 و فی الصراح عنقره سرج و سفید که سبخی باز زن و مروست از بعضی صحابه گفته ضم که در مزار رسول الله صلی
 الله علیه و سلم بسوی خود پس دید بر موی عرق بطنهای آنحضرت مانند بوی مشک و در وصف ظاهر شریف
 واقع شده است که گویا از فقره گذشت شده است یعنی یک دصاف و سفید و هوار صلی الله علیه و سلم برین
 کتفیه خاتمه النبوة و خاتم النبیین در میان دو کتف آنحضرت خاتم النبوة بود و باینکه خبری بود بر آنکه

اجزای بدنش لطف مشایب در این صفا و نورانیت که از اخاتم النبوت می گفتند مگر تبار فاعل ختم معنی تمام و
رسیده تا آخر با فتح یا معنی مهر و گشتری یعنی چیزیکه دیاست برنگذشت بعد از وی پیوسته است این نام است که آن
حضرت نعت کرده شده است در کتب معتدیه باین کلمه می علامتی است که شناخته می شود باین که صلی الله علیه و سلم همان
پیغمبر است که بشارت داده شده است بوی وصیانت کرده شد از طرق قرچ و طعن مثل خیزیکه مهر کرده می شود بر آن تار
نایدیدار خلل فساد و این خاتم النبوت ای بود از آیات الهی سبحانه و سبیری عظیم مخصوص بانحضرت صلی الله علیه و سلم
و حاکم در مستدرک از دو سبب این مهر آورده که مبعوث نشد هیچ پیغمبری مگر آنکه کلام نبوت در دست راست او
مهر پیغمبر صلی الله علیه و سلم که علامت نبوت در میان تقیید می بود و لنعم ما قال انما عرفت نبوت را توئی آن مهر
در پشت او که از تحلیف دارد مهر ریشیت و شیخ حجرکی در شرح مشکات گفته که مکتوب بود در دو اندوه دهره لا شریک
له توجه حیت گشت فاکل منصور در روایات آمده که کوفری بود که میدرخشید و در بعضی روایات آمده که خاتم النبوت
غایب شد بعد از وفات رسول صلی الله علیه و سلم و همین شناخته شد نبوت انحضرت که یا که آن کجاست تعریف نبوت آن حضرت
بود بجهت وقوع شبهه و اختلاف در این بجهت آنکه وی دلیل نبوت بود و الاصلح است مانده با ثبات آن از جهت سری دیگر که
خدا و انما تر است بآن بجهت آنکه نبوت باقی می ماند بعد از موت زیرا که نبوت و رسالت باقیست بعد از موت و در اکثر روایات
برین گفتنی است که در بعضی آمده عندنا غرض گفته ای سری و ناغرض بوفن عنین و ضا و محمد بن حواریم که اگر نبوت نبوت گویند
و توراتی گفته که اختلافی نیست در قولین زیرا که بر این گفتنی مسلم آن نیست که میان رسول و کتب باشد اگر چه بسیاری شهد بیان
گفتنی است و محمد بن در روایتی که عندنا گفته الیه آمده و الله اعلم را بیان و کرده اند صورت دشمنی آنرا و تشبیه کرده با شیار که می شناسند
مردم آنرا تشبیه کرده اند آنرا به ضیعه که بر تو در حدیث دیگر آمده که بود غده حمرا و غده بقع غنیمت و تشبیه دال مهمال که بر
که در حدیث بیاید در متصاف می گردد بوی شمع که سخت در پی بوی الصراح غده که گوشت و لیس غده و مراد است
که تشبیه غده بود و حمرا معنی مال بجمه است پس شانی بود باینچه گفته شد که در خاتم النبوت کجاست آن بر این بود و در این
بر کسی گفته است که رنگی سیاه یا سبز بود که ازانی الشرح ابن حجر علی الشمال و در حدیث دیگر آمده است مثل
از الحجله و زرقه هم از کسوره برآمده معنی تنگ که بر گریان پیران می باشد و حجله بفتح حاء ریم واحد حجله از خانه
عروس مانند قبه که او را تنگ می بزرگ می باشد که اقال المهور و بعضی گفته اند حجله طایر است مشهور در بعضی از
موانع حدیث گفته الحما است و لیکن گفته اند که در لغت معنی بضمیه نیامده است مگر تشبیه داده باشد بزرگ حجله که ازانی بعضی
شرح شامال و بعضی گفته اند که زراعت بضم زای نیز آمده است و بعضی بضمیه است و در حدیث دیگر از زراعتی

آمده که شرفات بجمعات موبها بود و جمع شده یعنی گوشت پاره که روی موبها بود پس ای بان موبها گمان کرد و در
حدیث دیگر آمده که در پشت شریف گوشت پاره بلند بود و در حدیث دیگر آمده که مانند مشت بود و گردی خاها بود و
نابین و تایلید بر برون مصباح جمع تالول بر وزن زبور آن دانه که در پوست می بر آید مثل خود این صورت خطا
و شکل او است در کمال العین و در کتب آن سکر عظیم بود مخصوص آن حضرت صلی الله علیه و سلم که نبوده هیچ یکی از پیغمبران
و ائمه علم و مآدستهای مبارک وی صلی الله علیه و سلم در شمایل ترمذی در وصف آن گفته طویل الزنفرین در دوازده فرسخ زان
و سکون فون بند دست و فی القاموس الزنفر موصل الزنار و الکف و هما زندان و صورت درازی در بند دست
چندان ظاهر و واضح نمی گردد و با وجود آن ممکن است که این بند در دست شریف دراز واقع شده باشد و در روایت دیگر
آمده عمل الزنا عین و در روایتی عمل العنصرین سطر باز و عمل الفتح عین مملد و سکون موحده و ذراع باز و مرقی یکبار
دگشت میانه و ساعد که فی القاموس در صراح گفته فلی رش دست رجب الراحة فراح گفته است و در روایت
سطح الکافین قدیم الباری علی السیف یعنی فراخی و گسترده یعنی تمام الکفین موافقت روایت رجب الراحة
و فی الصراح سبط بانک دست کشاده و فی قرآءة محمد البیدل بیاة سلطان و در روایت دیگر سبط الکفین تقدیم
بر بابا یعنی لکن الکفین یعنی نرم گفت دستها و سابقا در وصف موی مبارک گذشت که سبط موی نرم
مرو شسته قابل جبر و گویا سبط الکفین از ناخاست و سبط اللحم معنی مرد خوش قد مستوی القاتنه نیز آمده
و در قاموس رجل سبط الیدین یعنی نمی و نیز گفته که سخنی فراخ و گشت می باشد مشتق الکفین تفسیر کرده اند
تسبیح ششین و سگون مثلاً را فلیط خشن یعنی سطر دست و در اخذ خشونت و در معنی مشتق سخن کرده اند
احادیث گفت دست شریف را وصف لمین نرمی کرده اند روایت کرده است طبرانی از ستودین شده او از پدرش
که گفت آدم من آن حضرت را صلی الله علیه و سلم پس سج کردم دست شریف او را و بود نرم تر از زایشم و سر و تر
از رب و در بخاری از انس بن مالک آورده که گفت نسودم من حریر را و نه دیار از نرمتر از آن دست رسول خدا
صلی الله علیه و سلم و یا نیز نوعی از حریر است نرم تر از پس باو شتی چون جمع شود نرم نرمی با سطر می جمع می شود
چنانکه سایر بدن شریف و نام وضع و سطر قوی بود و همچنین گفت نای دست نرم بر گوشت و بعضی گفته اند که
لمین خشونت گفت دست با اعتبار اختلاف احوال است پس بعد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم چون عمل میکرد در
جهاد و استعمال با سلاح و حرانی عمل می کرد و در خدمت خانه و کار و بار آن شست می گشت گفت دست با این
و چون ترک می کرد آنرا بحال خودی آمر بر اصل جلالت که نرم می نمود که اقبل و آورده اند که چون ایستاده

این گفت است تفسیر کرد و شش را بخش گفته شد او را که در گذشته است در صفت نبی صلی الله علیه و سلم که
 کبریا گفت بود پس چون تفسیر کردی بخشش پس هم که در تفسیر نگفته حدیث را که بعد از ضبط و چهارم است
 نبی است متصف بود با نصاب در عایت ادب با جناب رسالت صلی الله علیه و سلم کیاری او را از حدیث است
 علی قلبی رسیدند که کیفیت این عین حقیقت آن چیست جواب داد که اگر از غیر قلب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و غیر او می رسیدند می گفتم آنچه میدانستم اما اینجا دم توانم زد که حقیقت آنرا جز علام الغیوب کسی نداند رحمة الله
 علیه باد و الا صاف و قاضی عیاض گفته که ابو عبیده التفسیر کرده است شش را بقول او قصر یعنی بستر می گویند
 و گفته که این محمود است در حال نه در باور کرده شد این قول بلکه وارد شده است سیال الاطراف سیدان
 گفته که آنها اعضا که عبارت از انگشتان است یعنی دراز درون در شفا گفته و اول الاصلع و در روایتی شامل
 الاطراف بشین مجرای نیز نزدیک یعنی سیال است از شول یعنی کشیدن سنگ و بار از زمین بر دشت ناخود
 خود و در روایتی شاین بر تبدیل لام بون جانکه جبرئیل و حیرین قاله ابن الانباری این صفت سانی قصر
 صوات است که معنی شش غلیظ است این قصر و شش اگر چه از صحاح و قاموس معنی ششست معلوم می شود
 قدر بود آنکه صفات و آثار و برکات و مخزات یک شریف زیاده بر آنست که توان نوشت روایت کرده است
 مسلم که مسجود آنحضرت رخا و بارین بهره و گفت جابر پس با فم شریف او را سردی و بوی گویا که
 بیرون آورده است از طبع عطر آنرا و زو طبرانی و سیهقی آمده است که گفت و ایل بن حجر مصافحه میکنم من آن
 حضرت را نامی سایه دست من بدین آنحضرت بعد از آن می میکنم دست خود را پس با فم خوشتر از بوی
 مشک و زبیر بن الاسود گفت داد مرا آنحضرت دست خود را پس با نگاه می بایم دست وای را بر تر از
 برف و خشتر تر از مشک و گفت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که آمد آنحضرت کیاری بعیادت من پس
 دست مبارک خود را بر چهره من پس سج کرد روی مرا و سینه مرا و شکم مرا پس همیشه در خیال من افتد که می بایم
 سردی دست شریف وی صلی الله علیه و سلم بر چهره خود تا این ساعت پوشیده نماند که طیب آنحضرت
 شامل بود تمام بدن شریف او را حتی عرق و بول او را صلی الله علیه و سلم چنانکه در این طیب آنحضرت بیاید اما
 برودت دست شریف چه معنی دارد نشان صحت بدن نیست که گرم و معتدل باشد پس این سردی نشان
 سردی است که بواسطه سرد مزاج و برودت طبع و عرق آلوده می باشد و پس از طبیعت ناخوش دارد
 این ناخوشی را اعتدال مزاج و عدم غلبه حرارت که لبس آن را حتی و ذوقی دست دهد چنانکه از حد سعد بن

ابی دقاس جارث دیگر معلوم می کرد فاقم و بالذات توفیق و اقامت مبارک می صلی الله علیه وسلم در وصف دی نیز
واقع شد و حسن القدرین چنانکه اشتیاق القدرین آمده و لیکن تفسیر کرد که آنرا در مواب بخلط اصابع قدسین و در
مشارق بعد از منی نیم گفته خصان الاخصین مخمس موضعی از باطن قدم گنی چسبید بر زمین نزد پای نهادن و فی الصراح
ابر یکی گشت بای و خصان بضم خای مروی که آنخص دارد و اضاف باخصین برای ببالند است شریک الاخص
آنرا بای او بسیار بلند می ماند از زمین که انقل بر این اثر شریح القدرین هم وارد و بای یعنی لمس او که هر که دیار یکی
شکست در آنها بنوعها الما و سیلان میکند و تیزی که در آب زانها از جهت ملاست و در حدیث ابن ابی ماله انجین
آمده و ازانی بر رده آمده و چون آنحضرت پی سپر میکرد زمین را ده یفت تمام قدم و منی بود آنخص مراد از رواله البیضا
و ابلی مامه آمده گفته بود آنحضرت که نو در او را آنخص پی سپر میکرد زمین را تمام قدم رواد این عساکر و این
سیح القدرین را هم بهین معنی دارد و گویند که عیسی علیه السلام را که مسیح گویند بهین جهت گویند که آنخص غدا
و الله اعلم و بنوعها الما و در ایشان صفت عیسی است و تتمه مسیح القدرین و درین حدیث منافات ظاهر
است و نهایت آنچه گفته شود در توفیق آنست که بقدری آنخص بود و برابر نبود استقل قدم و بسیار بلند نم بود
و لیکن چون پی سپر میکرد زمین را تمام قدم می کرد و می نشست بر زمین قدم دمی بود آنخص که انقل عن ابن
الاعرابی و لیکن باین تقدیر اعتبار ببالند در آنخص که بعضی شارحان کرده اند خوب نیست فیه رواج اندین
آمده گفته کان رسول الله صلی الله علیه وسلم حسن شبر قدما و راه ابن سعد نهوس العقب بود آنحضرت صلی
الله علیه وسلم گوشت یا شته و نهوس قبل که در آنرا اکثر بسیر بهل و حسب الحرج این الاثر گفته روایت
کرده شده است بمهله و خود در مشارق نیز بمهله و مجبر بر دو گفته و بعضی گفته معبر آمده باشند و اگر کار و فی الصراح
مهرس و کم گوشت گفته کتاب الحروف عنی الی غیره باشند بای سیدی الشیخ موسی الجیلانی در وصف او
و الله اعلم بحکم الطیف بود که رخساره مسیح خوش تنگلی انجیلان میماند بودی قدس سره وافر الحظ از حلیه
رسول الله صلی الله علیه وسلم تحت الله علیه و مواب لیه گفته که از میمون نهیت کرده ام آمده گفته دیدم بنحیر
خدا صلی الله علیه وسلم پس فرمودش نکردم و از می گوشت بسیار از قدسین آنحضرت از سایر اصابع رواد
و الطبرانی و از جابر بن سمرة آمده گفته بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم از بای می تنظا و گفته که شهید
شده است بر سینه که بنیاد است آنحضرت صلی الله علیه وسلم دراز تر از او سطلی بود و جافا بن حجر گفته که
این غلط است اگر کسی گفته است آنرا و این نیست مگر در اصابع و طبرانی و معا صدقه گفته است

که این خطای است که ناشی شده است از اعتقاد بر روایت که مطلقاً که میباید ثبت گردد است دیدم اصابع
رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم این چنین روایت کردید که حدیث در سند امام احمد مفید است جمل بنیانی که گذشت و همچنین است
نزد بعضی از ائمه اهل بیت کلام الهی است گفت بنده عبد الله بن سفيان الدین در حدیث آورده است که فرمود انحضرت صلی الله
علیه و آله فرستاده شکره ام من قیامت مانند این دو انگشت و ضم کرد آنها و وسطی را اشارت کرد بقدم و گفت
بر قیامت مانند تفاوت و تقدم که میان این دو انگشت است و بعضی گفته اند که اشارت کرد به بیت و قیامت
و الاختلاف صعبین بود و جوین است که بضم صعبین ظاهر میگردد تفاوت تقدم و تاخر و بعضی گفته اند که سبابه
و وسطی را انحضرت برابر بودند و جمعی میگویند که در آن وقت برابر شدند بطریق مجوز برای اظهار محبت و مبالغه و علم
و کان فی ساقیه حوشه بود و در وسط انحضرت بارکی یعنی ضمیر گوشت نبودند و بارکی لطیف بودند و فی الحدیث نظر
لی ساقه کانهما حجارة چهار بضم ح میگردید و در حدیث خبر ما از آنجا که خوانند که عوارض و لطیف و امضیه باشد
بضم الحاء و اوس سطر نه برای استخوان کرد و مس بضم و در استخوان که پیوسته باشند و فصل گفته اند که مراد بان خطی
و قوت اعضا است و فی الصحاح کرد و س استخوانها مفاصل کرد و کانه باشد چون گفت و الزوال و حرات و اما قیامت
زیبای صلی الله علیه و آله و سلم نهالی بود از نواع قدس و روی از بوستان صلی الله علیه و آله و سلم که کوتاه بودند و دراز و با وجود
آن قابل درازی بودند و لهذا در حدیث آمده که کان رقبته من القوم و رقبته را و کون با و موع متوسط القامت و در
حدیث دیگر اطلی من المروع و اقصر من الشنب و ملاز تر موع و بجهت میل کجای طولی و کوتاه تر از شنب بضم میم و
مخ شین و ذال تخمین با تنه شانی معنی بسیار دراز با نحافت و اضطراب قامت و در حدیث ابن ابی نجره آمده که کم کمالی الطول
المعظم بضم میم اولی و فتح میم ثانی باشد و کسر غین مجزوم و بطن نیز آمده و بعضی شمرده و نحو یا مبله روزی اسم مقبول
از بایق بطن نیز خوانده اند و در نهایت دراز و لا بالقصر المزدود و کوتاه تر و در حدیث آمده باشد بعضی از برای
وی در بعضی این عبارت اثبات قصه نیز میکنند اما باینکه لازم توسط است و در حدیث دیگر که کمین بالطول الباین
یعنی مفرط و طولی که از هر چه دراز تر باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده لیس بالذهب طولاً و فوق الرخامة اذا
جاء مع القوم ثم لم یحضر یعنی نمود که بسیار دراز رفته باشد اما فوق رفته بود با بتمایل بطول چون می آمد با قوم می نشینید
ایشان دست و کوتاه می نمودند این نمودی و در حدیث عاتیه آمده که چون تنها بودی در نوبه بودی و چون در میان
قوم بودی از همه بلند و سر فراتر نمودی و منسوب بطول گشتی و اگر در مرد در در طرف وی بودی از مرد بلند تر بودی
و چون بمقاومت می گردید منسوب رفته شدی و در مجلس نیز گفتین مبارک می باشد که می بلند تر از همه بودی صلی الله علیه
و آله و سلم و در انحضرت را سایه نه در آفتاب نه در قمر و راه الحاکم القری فی ذکر کون فی نوادر الاصول و عجیب است

ازین بزرگان ذکر کردند چراغ را در لوری از اسما آنحضرت است و نور سایه میباشد اما لول آنحضرت روشن می تابان
بود و اتفاق دارند بمهر و خواب بر بایض لول آن صلی الله علیه وسلم و معتقدند که نور او را بایض و بعضی معتقدند
که آن بایض طبعی و در روایتی امیض طبعی و وجه داین احتمال دارد که مراد صفیه بایض و طاعت و صفت زایده بر بیان
حسن و جمال و لذت بخشی در لولای دیر جان افزای وی صلی الله علیه وسلم باشد یا احتراز است از بایض خالص
نمک گاه از امتهی گویند تفسیر کردند از بایض که محال نیست او را حمرة و نه صفرة و نه حمرة بی اشتراق و در شنائی
مثل بایض روی مرصع و بخور رنگ بعضی مانند آن در روایتی آمده و سخت سفید روی سخت سیاه موی در شرح
الوطالب آمده که در مع آنحضرت گفته شد و امیض مستقی الغلام بوجه + شمال البیاضی عصمة للارسل + و در حدیث
سالی رضی الله عنه آمده بایض مشرب و آن شراب خلط لونی لونی دیگر است که با یک لون فرشاید حمرة و آن
دیگر را و در اینجا مشرب بمجرة است و در روایت دیگر تصریح نیز آمده بایض مشرب بمجرة یعنی سرخ سفید و بعضی
از بزرگان لول را که حدیث این آمده است با تفسیر میکنند و ظاهر آنست که مراد باین نیز و مشرب است و در حدیث
نسائی از ابو هریره آمده که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان اصحاب خود نشسته بود و عروا بوفادت در آمده
از روی سادگی و محبت و تبسکنت این عابن عبد المطلب بجا است و کدام یکی از شماست پس عبد المطلب یعنی آنکه مشرب
شده است در عالم محال و کمالی مدگر گرفته است عالم را آورده جاد و جلال او در پراخته است نصیحت کمال او گوش
خلاق را گفته صحابه آنرا مانند المرقع این مرد سرخ و سفید روی که بر فرق خود برایش ناز تنگ کرده نشسته است
الهم صل علی محمد و آل محمد حسنه و جمال و فی القاموس المنعین معر کسید در روی وی سرخی و سفیدی باشد یعنی
بایض مشرب و مرقع آنکه بر فرق خود تکیه زده باشد و در حدیث صحیح البخاری از حدیث انس در حدیث بایض
امتهی و معنی امتهی معلوم شد و فی القاموس الامتهی الالبیض الذی لایخالط حمرة و لیس فی اللول و در حدیث
لون شریف هم نیز واقع شده و حمرة بضم مرتبه است میان سفیدی و سیاهی و معر را گندم گویان اگر نیکو گذنی تمام
در حراج گفته سمره گندم گونی گفته اند که این بایض مشرب جمع می شود و عرب اطلاق می کند اسمر را بر آن
حیرت دیگر آمده که بایض بود که بایض می یابد لیس بمجرة و گفته اند که مشرب چون مشع باشد شایسته است و لیکن گفته
منعی است که سیاهی در وی سخت است چنانکه در حدیث ترمذی آمده لیس بالابيض الامتهی و لا بالادم
و از قاموس و معراج معلوم می شود که ادمه بمعنی سمره و ادم بمعنی اسمر است و برین تقدیر بقول می آید لا بالادم
ادم شدید ادمه مراد باشد و با آنچه گفته شد می بینیم که مراد بمجرة آنست که کمال طایفه آنس بود و مراد بایض که اخفات
کرده از بایض محال را باین حمرة است و یا ضعیف کفنی کردند بایض خالص که آنرا امتهی خوانند باین تقدیر ساقط شد آنکه

این جزئی گفت که کعبه کان بر سر نیست زیرا که مخالف حدیث است که در وی ایضاً شرف واقع شد و لا با الا در واقع شد و
 آدم هر است روی در وجه جمع میان بیاض و سحر گفته که آنی از سجد الهوی بوی آفتاب باو میرسد چنانکه را ب
 و گردن دست برود و آنچه در زیر ثیاب پوشیده بودی ایضاً این سخن را تضعیف کردند که آفتاب و باد را نیز
 نمود و بدین شریف وی و غیر لون آن چنانکه الوریح المتجر که در حدیث ابن ابی مالک واقع شده اشارت بآن
 داشتند یعنی آنچه برهنه و سیرانی بود از ثیاب نیز پوشش تابان و سفید بود چنانکه از سایر مردم میباشد بلکه
 و نس غلام درگاه و گاه است پس چون صفت کند او را غیر صفت وی صلی الله علیه و سلم پس تاویل
 و مراد بآنست که گفته شد بعضی گفته اند که از عمر شریف که رنگ ببارک بخت شده بود حمره سحره میزد فتنه براف
 شتی برافزارد را می آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث علی رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی
 الله علیه و سلم اذا مشی ملکاه ملکاه و کانما یخطی من حجب و تکفوا تفسیر کرده اند میل کردن جانب مشی چنانکه در
 محل میل میکند و پای بر زمین بقوت و سرعت بی استرخا و کسالی نرزد بر از حدیث ابی هریره آمده که چون آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بی سر میزد زمین با تمام قدم می کرد و در حدیث دیگر آمده است که مشی می کرد جمعا یعنی بقوت
 بی استرخا و سستی اعضا و در حدیث دیگر از علی رضی الله عنه نقل میگرد یعنی بر می داشت پای از زمین تمام کشته
 میزد گام و سان و سبکی رفت بی تحرک و اضطراب قول او کانما یخطی من حجب گویا فردی آمده از زمین مخدو بجای
 فقیح و حجب فقیحین و صوب زمین مخدو و انحدار از بالا به شیب فرو بردن و ناگاه این تمثیل است براب
 قوت و برداشتن پای تمام برای سبکی تحرک و اضطراب فافهم در حدیث ابی هریره آمده گفت ندیدم کسی که گامی
 شتاب تر و راه رفتن از رسول خدا گویا نور دیده شد زمین پای می بودیم مگر در شفت می انداختم نفس است
 خود را و میادیدم تا میری تو اینم کردای و وی بآگ نمیداشت بی تکلف بطور خود میرفت و اضطراب نمی کرد صلا
 این مشی اولو العزم و اهل بیت کو شجاعت است و اعدل و اقوم قیام مشی است و ارواح است مرا عصاره و گاهی
 بخیل رفتی و گاهی بی بغل و پیاده میرفت و گاهی سوار میشد و خطوبه و غزوات میت سربازده خوش بود
 اندرین باز بعد از فرمان پیاده خوش است و سوار خوش + و چون اصحاب میرفت پیشش می بردان آن
 و خود عقب میرفت و میفرمود میگذارد و خالی در پشت مرا بری فرشتگان در حدیث آمده است کان یسوق صحاب
 بود آنحضرت که میزد اصحاب را پیش خود سوق براندن دایه لایس خود کشیدن از پیش و در سفر بعد از
 مجموع صحابه رفتی و ضحاک القوی وادی و مانده گان را سوار کردی و گاه ردیف خود ساختی صلی الله علیه
 و سلم فایده انواع مشی ده است یکی تمارت که مرده گانه و مسروده گانه بچون چوب خشک اندر اعجاز

که طبیبش و سخت و سبک سیری قنق و نظایر آن در این برود و چون موم و مسج اند و دلیل اندر جنون و مرده و
 و در مومن که با حرکت تمام و سخت نازک برود و این نوع منشی آن حضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و در کار بے
 کبر و تعاد و تکرار مسمی با عت است و نیم ریل بفتح میسمی است بر داشتن یا و جنابین کتفین جانکه
 بهلوانان کنند شش انسان که عدوت سبک و درین و سبک رفتن و از سبکی سر بر تیر است و بهتم حوزی بفتح حاء و هبل
 و سگون و دوزای و از آن لغت مقصود و ثان نفی است یا نافی شتم بهتری که پس ای رفتن است که هم غریب
 بفتح جیم در آن چرتن است در راه و ناکه و ناکه گویند یا نافی است و هم بفتح می خزانیدن و گردن افراختن و دروش
 شکران است و ازین جمله کمال و افضل مومن است که منشی آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و در قرآن مجید که این منشی را
 مدح کرده و فرمود و عباد الرحمن الذین یحبون علی الا رض و انما طبیب رحمہ و عرقه و فضله صلی الله علیه و آله و سلم که از کمال
 عجب آنحضرت طبیب روح است که ذاتی وی صلی الله علیه و آله و سلم بود بی آنکه احتمال طبیب خارج کند و هیچ طبیب بدانند و نیز
 انفس رضی الله عنه روایت می کند که بتویدم من حج بوی خوش را و نه مشک نه عنبر را و خوشبو تر از بوی عنبر صلی الله
 علیه و آله و سلم و از امام حاکم امره غیرین فرقه سلیمان آمد و است گفت ما چهار زن بودیم نزد عتبه و هر یک از ما گوشش بمسک
 و طبیب که خوشبو تر است از دیگری نزد وی و استمال می کردیم طبیبها را و نیز سید هیچ یکی از ما طبیب عتبه و استمال
 نمیکرد عتبه از طبیب مگر همین قدر که ما سس میکردیم و من را هیچ می کرد بدانچه خود را و بود خوشبو تر از طبیب
 مسکودین زن گفت روزی بعت که ما گوشش میکنم در استمال خوشبوی و تو خوشبوتری از ما سباین صیت
 گفت گرفته بود مرا شیری در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شیری را که ریزه که با تمام بر آید پس تمام من زوان
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شکایت کردم ازین بیماری تا علان کند گفت جانم ازین بر کن پس برین شدم و نشستم
 پیش وی صلی الله علیه و آله و سلم پس برید آنحضرت بر دست خود و گذاید دست مبارک را بر پشت من و مشک را بر دست
 برای من و طبیب از آن روز راه الطیرانی فی بویحه اصغیر و آمد بهت مردی می خواست که دختر خود را بجان من بشوهر بفرستد
 طبیب داشت پیش آنحضرت آمد تا چیزی عطا کنه چیزی حاضر نزد پیشش طلبید طبیب انداخت و در
 پس پاک کرد از جگر شریف خود چیزی از عرق قدس انداخت و گفت بنظر درین شیشه طبیب و غیر ما و اگر که طبیب
 کند این پس با زن چون طبیب می کرد بدان می بویید غایب می آید و نام کرده خانه ایشان را بیت المطیبین
 و از آنس آمده که در آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روزی در خانه ما و قیل و کد که پس عرق کرد و بود آنحضرت
 که عرق بسیار میکرد در خواب پس ما و من که ام سلمه است قاروره بگرفت و عرق از بدنش شرف میگرفت و در
 می انداخت پس بیدار شد آنحضرت و فرمود بکار میکنی یا ام سلمه گفت این عرق شما است یا رسول الله می کردی

و طبیب خود و بر اطبیب طیب راه مسلم هم از آنس که چون یا او محال بقصد ملازمت آنحضرت می آمد و در خانه می افتاد
 نشان بوی خوش در پای آنحضرت از آن که گذشت نود و نوبت و هر کس که بخواهد که بوی طیب بگذرد و خوش
 میافتد و میبویست که آنحضرت از این که گذشت است و در آنکه منزه از در و دیوار و زمین طیب و طریح قاضیت که بوی آن شربت
 که نمای در ایند و شاید که آتش باشد از این شربت و ذوق بعضی از غریبای شتاق نیز رسید و باشد او عطر اند عطار
 منج مریه مطیب گفته است شمع اطبیب بول اطبیب همه با قمار ملک الکافور و المسند الی طیب و استیسیه
 که یکی از اطباء حبیب و حبیب است می گوید که بقیه بزرگتره خاص است که در هیچ مشک و غیر نیست و گفته که این معنی از آنجیب
 عجایب است و در حقیقت هیچ نیست میست در آن زمین که می فروز طره دوست و به جای دم زدن فانی
 همانا است و رعایت گفته است رضی الله عنهما بوی بود عرق در روی شریف آنحضرت مانند لوله اطبیب از مشک
 از فرو راه ابو نعیم در وصف بدین شریف از جابر بن عمره گذشت که گفت سود آنحضرت رخساره مراد است مبارک
 خود پس فتم او را بگو و بگو بگو بگو آورده است آنرا از طله عطار و هر که مصافحه میکرد آن حضرت را می
 تمام روز بوی خوش از دست خود در طفلکی آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست مبارک خود را بر
 سر روی می نهاد و معما ز معروف میشد میان صبیان بوی خوش فایده و آنکه در بعضی احادیث آمده که گل
 سرخ پیدا شده است از عرق آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در جای دیگر آمده است گل سفید از عرق من پیدا
 شده است و شب معراج و گل سرخ از عرق جبرئیل که گل زده از عرق براق است و نیز آمده است که هر مودت بعد
 از جمیع از معراج قطره از عرق من بزمین افتاد و در تپه از آن گل سرخ برخواست که بگوید بوی را بگوید که سرخ
 را و در روایتی آمده است که چون افتاد قطره از عرق من بخندید زمین در روید گل سرخ و اما آنحضرتان را در صحبت این
 احادیث با اصطلاحی که در نزد سخن است حسب موافق لیه از ابو الفرج نهروانی آورده که گفت آنچه درین احادیث
 آمده قطره است از درای فصلی مختار و آنکه گشت از بسیار آنچه کام گردیده است پروردگار حبیب خود را و
 زمین گردانیده است بدان مرتبت و منزلت او را و آنحضرتان بر حکم صناعی است که در تحقیق و تفصیح استاد
 دارند و بجهت تبعیاد و استمال آن جاشا و درین احادیث که مذکور شد در خطراتی و اختلافی هم است و اما
 اعلم و چون آنحضرت میخواست قنوط کند یعنی قضای حاجت نماید شکافه میشد زمین فرو می برد و بول
 و غلط ادراک قاضی میشد از آن بوی خوش مطلع نمیشد بر این بیرون می آمد از وی سرخ شیری و از عایشه آمده
 است که گفت در آنحضرت را که قومی آمدی موقفا را و می نمود از تو خبری از لیدی می فرمود که آیا ندانسته تو ای عایشه زمین
 فرو می برد آنچه بیرون می آید از آن بیابان دیده می شود از آن خبری و مرویت از بعضی صحابه که گفت صحبت

دهم من آنحضرت را در سفری پس چون خواست قنای حاجت را در آمد در مکانی پس قضا کرد حاجت را پس
 در آمد من آن مکان را که سواد آنحضرت از آن پس غلام را در اثر غایط و نه بولی دیدیم در آنجا سه کلون پس گفتیم
 آنها را ما یافتیم آنها را را از طبیعت قاضی عیاض رحمة الله علیه شناسا گفته که تحقیق رفته اند قومی از اهل علم طهارت
 حدیث آنحضرت و نیت قول بعضی اصحاب قاضی و اما بولی را مشاهده کرده اند بسیاری و نوشته اند است او را
 ام ایمن که خدمت می کرد آنحضرت را آوردند که شبها در تحت سر آنحضرت قدح می می نهادند که در آن بولی می کرد
 شبی در آن قدح بولی کرده بود چون صبح شد فرمود ایام این بریز آنچه در آن خالی است پس نیاقتند در آن چیز
 گفت ام ایمن و اندیشه شدم و فرمودم آن را پس خنده کرد آنحضرت و امر کرد بغسل نم دهی نکرد از خود گفت
 دروگنده است تو هرگز و بار دیگر زنی بود که نام وی بر که بود او نیز خدمت می کرد آنحضرت را پس بخورد بولی
 را و فرمود آنحضرت بخت با ام لویس یا نشوی هرگز پس بیا شد آن زن هرگز مگر جان بیا رے
 که در آن روز از عالم رفت و در بعضی روایات آمده است که مردی بولی آنحضرت را خورده بود پس بوی
 خوشش میدید از روی و از او ملاودی تا چند پشت و در بوی و شفا این دو روایت مذکور است و روایت
 است که مردم تبرکی می کردند بولی و دم آنحضرت صلی الله علیه و سلم اما بولی مذکور شد احادیث آن و اما قریب
 دم نیز مکرر واقع شده است از نجا خوردن آن کی آنکه حجامی حجامت کرد آنحضرت را پس بیرون برد خون
 و فرود برد او را در شکم خود بر سید آنحضرت حکا کردی خون را گفت بیرون بردم تا بنهانی که آن را نخواهم
 که خون ترا بر زمین ریزم پس بنهانی کردم آنرا در شکم خود فرمود تحقیق خبر کرده ای و نگاه داشتی انفس خود را
 یعنی از امراض و بلا و آمده است که چون مجروح شد آنحضرت روز احد بیکه جراحت او را مالک بن سنان
 پدر ابوسعید خدری رضی الله عنهما تاپاک و سفید ساخت آنرا گفتند بنیز از خون را از دست گرفت لا والله هرگز
 نریزم خون آنحضرت را بر خاک پس فرمود آنرا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر که خواهد که بنگرد
 بروی از اهل بهشت که بنگرد به بوی این مرد و از عهد امیرین از سر آمده رضی الله عنهما که حجامت کرد آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم روزی پس را در مرا خورند گفت غایب کن این را در جای که کسی نبیند و
 در نیاید پس نوشتم آنرا که نوشته تر از آن مکانی نیاقت پس گفت آنحضرت و امی ترا از مردم و از
 مردم را از تو کنایت کرد از قوت و مردانگی و شجاعت و شهادت که او را از آن حاصل شد و باعث حقیقت
 با مردم شد و وی ضعیف و بیعت نکرد به زیر و قامت کرد بیک شریف و مجتمع شدند بروی اهل حجاز و زمین
 و عراقی و از اسان جهان کشت او را حجاج بن لویس در امارت خیمه الملک بن مروان و در دار کشید

در قصه طوطی در روایتی آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر عبد الله بن البربر را وقتی که فرو برد خون را را تا مسک
 النار را تا قسم الیمین ساس کند ترا آتش دوزخ مگر برای سوگند که حق جلع عطا خورده و این تکلم الاواردا
 المایه و درین حادث دلائل بر طهارت نبوی و دم آنحضرت و برین قیاس سیر فضیلت و عینی سالیح
 بخاری که حقیقی مذہب است گفته که همین قابلیت امام ابوحنیفه و شیخ ابن حجر گفته که دلائل تسکانه و تطایر
 الاطهارت فضیلت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شمار کرده اند از ائمه از خصایص صلی الله علیه و سلم و امامت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بانرا اگر ذکر این فضیلت بظاهر بعد از ذکر ظریف و صدور و بطین مناسب بود چنانکه در
 کتب قوم واقع شده است و لیکن درین کتاب بجهت انبیای و انبیا کلام و اتقاق و نظام آنحضرت ذکر بعض
 مقدمات که در این کتاب در مقام مذکورست در اخرا فاد و دلائل است بلکه این مناسب تر یافتیم چنانکه در این مقام و بار
 طبع روشن خواهد بود او آنکه نواید کمال بعد از حفظ نفس و دوام نوع انسانی نسل لذت و تمت نعمت و حفظ
 صحت است چنانچه در تحقیق آن منورست و مولد امراض شدید و آسیب صحت قوی اعضا و اندام و جوارح
 و تقاضا و مباحات بقوه باده و شهوت جماع و تافح بدای و تنقیص و تقصیر بضایان امری مقرر و معروف و عادت
 مستمره است میان مردان و محبت و کمال و کمال است و یکی از این مواضع که عقل کوتاه اندیش آن
 از تحقیق کمالت آن محسوسست مباشرت جماع بانرا است که آنرا در صورت نقصان تصور میکنند و از باب
 لم یحب بشمارند و این از نقصان قیام و اغواج طبیعت و رباغیت است و نظر بحقیقت محبت فعل و انفعالی
 و تاثیر و تاثر که علت غایه ظهور عالم است چنانکه درین کار است در کارای دیگر نیست و فعل سید انبیا و رسول صلی الله علیه
 و سلم سند محبت آنست و تمام این کلام در ذکر احوال مطهره در آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی و در حقیقت این آمده
 است که آنحضرت می گشت بر تمارق او خود در کیش و آن بازده تن بودند گفت راوی گفتم یا رسول الله طاعت را
 آنرا گفت انس بودم مگر می گفتم میان خود کرده شده است قوت آنحضرت را سعی در وادای الهی و در بعض
 روایات قوت از یکجین مردان و مردان نیست و آمده است که هر مرد از مردان نیست قوت صدکن شد و در روایت
 آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود آورد هر کس یکی از طعام پس خوردم از آن و داده شد من قوت چهل
 مرد در جماع و قاضی عیاض در شفا از عالت آمده رضی الله عنهما که گفت ندیدم من فرج رسول خدا را اصل
 الله علیه و سلم هرگز در روایت دیگر آمده که نه آنحضرت از عالت دیده و نه عالت از وی و آنحضرت و صحت کرد
 بعلی رضی الله عنه که نشوید مرا خرق و و بیکه نظر نیفتد از کسی بر فرج من که تبیند، پس کی عورت مرا ملائکه نماید
 کرد و در چشم وی این کمال قوت جسمانی اوست و قوت روحانی آنحضرت خود آنچنان بود که آسمان

از حرکت باز میماند بلکه در وقت حرکتش میبرد و چنانکه در شمس بعد از غروب و در حوادث آمده است ظاهر
 می گردد و این محل عبرت و احتیاط است که پیش از غفلت در مباح طعم آن بود که هرگز سیر نخورده و بیان
 جو قناعت فرموده توت و توانای بدن در تیر تیر و بی از طعنه کفرت صلی الله علیه و سلم که بر باب فهم و زکا
 عیانت آنست که بود حسن جمال و صفات نورانیت لادن و خوبی روی وی در تیر تیر که کز کوشش و مطم و لبس که
 بحسب عادت حسن و متعانه تنم در آن می افراید آنچنان بود پس معلوم شد که این نمودار عالم دیگر سرون و دایره عادت
 و حساب صلی الله علیه و سلم و آنحضرت از احتلام محفوظ بود و روایت از ابن عباس گفت آنحضرت شرب میفرمود
 هرگز و احتلام از شیطانست و در او بطرفانی اما در حدیث متفق علیاً آمده است که در ی یافت آنحضرت را غر در پیش
 و حال آنکه آنحضرت جنبی بود از غیر احتلام پس غیبل می کرد و در زده می داشت و ظاهر این عبارت و تفسیر
 بغیر احتلام معلوم می گردد که احتلام بروی صلی الله علیه و سلم جایز باشد و الله است که در آن آزار نایده بود و بواسط
 آنست که برای اشتباه عدم جواز است و این قید اتفاقی است و بیان آنست یعنی غیسل آنحضرت از جماع بود
 نه از احتلام زیرا که احتلام بروی جایز نیست و اگر نه اینجانی باشد لازم آید که در جنابت با احتلام غسل نمک و با وضو
 است و در طریقی گفته که حج آنست که احتلام بر آنحضرت جایز نیست با احتلام از شیطانست و آنحضرت از آن مقصوم بود
 و در ادب احتلام در حدیث صحاح روایت از آنست بی دیدن چیزی از خواب این شیطان است و آن شیطان است
 است دیدن خواب و قاضی عیاض گفته که آن از جهت بعد از جماع و کثرت جماع ماکو نمک و حدیث طولی و طریقی
 ای را بل بیت نبوت که منتفی است با ما هر که امام جمعی حسن و امام شهید حسین سلام الله علیهم و شملت بر بیان حدیث شریف
 در بعضی سیر و عادات کریم آمده است گفت امام حسن سلوا که در دم خال خود را که نه بر این ای مانده است از علی که آن
 حضرت و در روی و صفات حدیث شریف من میسر گاشتم که وصف کند روی را از آن خبر را که متعلق شوم من بر این
 و تسک کنم بآن یعنی بر آنم که خبری از حدیث شریف در من باشد و خود وی سلام الله علیه تصف بود بحالیه شریف
 آنکه اگر شخصی در خواب برویت حضرت رسولی الله صلی الله علیه و سلم مشرف می شد می پرسید که چه صورت دیدم
 است اگر صورت امام حسن می دیدم می گفتند راست دیده و بحقیقت دیده است پس گفتند بن این مانده که کان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم نعماً مفتحاً یلذ له و وجهه تلال و القمر علیه السلام الی آخر الحدیث گفت امام حسن پس گفتیم
 من ندان ای مانده و صفتکن بر منطقی آنحضرت را و سکوت و تکلم او را صلی الله علیه و سلم گفت بود رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم همیشه اند و مساک دایم فکر و نمودار راحت و آسایشم تکلم نمی کردی حتی خدا و در از بود
 خاموشی می داشتی که در سخن را و دشمن می کردی آنرا باشد از خود شوق یکسش من کنج در من سینف سخن می گفتی

و کامل و درست از زبان ی بزرگوار و زنده شکر شده و ناقص و شکلی که در جمیع الکلام یعنی لفظ مختصر که معانی بسیار داشت
چنانکه در حدیث آمده است جمیع الکلام و مختصر الکلام و مکمل میگردد و بیان فاضل و مفصل که بود در نقص و نه
فصل بود آنحضرت زمر طبعیت خوش خلق و در دست سخن نیز خوشی و تعلیم میگردانید و اگر چه بودی که خوش میگرد
چیز را چرا که طعام را چنانکه آدمی میگردانست نیز میگردانید و بهر چه که میگردانید و تاب نمی آورد و در شرم
او را و قیله تجاوز کرده میشد از حق تا آنکه انتقام میکشید از آن و شرم میگردانید و انتقام میکشید برای حق نفس خود که
به نیاوردی و اگر اشارت میگردانید برای تمام گفت و است میگردانید یعنی نه بگفت است نه بگفت است نه بگفت است
از او وضعی که مخلوق است گفت است بر آن از وضعی که گفت است میگردانید بر آن در وقت عجب بود چون یکت میگرد
انگشت ز دست راست را که دست چپ و عادات آنحضرت به محبوب الیه است همچنین افاده بود عادات شریف
وی لازم در چنان ساری و نکته خواهد بود که عقل از دریافت که آن عاصرت و الله اعلم و چون غضب میکردی که در راه
پهلوی شریف را و چون خجالت می یافت از چیزی که می پوشید چشم او بودی که اکثر سخنانی که در مجلس بودی
و میامی شد در چشم دندان شریف مانند آنکه در صفاء و لطافت و آفتاب گفت امام حسین رضی الله عنه که شنیدم آنحضرت
فرمود از آن ای ائمه پس پوشیدم از امام حسین رضی الله عنه و صحبت نکردم با وی با فضل و جود و کرامت کردم با وی با حق و او را که
سبقت کرده بود مرا در سماع آنحضرت و پیغمبر بود بر خود را یعنی علی مرتضی را رضی الله عنه زیاده بر آن از مجلس و خروج
و مجلس شکر آنحضرت و نگذاشته بود از آن چیزی پس گفت امام حسین رضی الله عنه پرسیدم با خود را از داخل مجلس
خدا صلی الله علیه و سلم یعنی چون در منزل می گردانید کار میکرد گفت چون در آمد در منزل و جای می گردانید
می گردانید بخشی برای خدا یعنی عبادت می گردانید و اگر چه وی صلی الله علیه و سلم در وقت و در حال و عبادت
بود اما فرمود اینجا خداست که بی مداخلت حق اهل و حق خلق و حق نفس است و بخشی دیگر برای اهل و عیال و
حقه حق ایشان از محالطت و مباحثت و مباحثت ایشان و بخشی دیگر برای نفس خود و ادا
حق وی از استراحت و نوم و اشغال آن پس از آن بخشی می گردانید خود را میان مردم و شریک
میگردانید ایشان را و در آن پس خبر می دادند او را خواص اصحاب بجا جات عامه می رسانیدند و باید که خواص شریف
را به سوی ایشان یعنی اولی و واسطه خواهد بود خواص می رسید و ثانیاً بواسطه ایشان عامه می رسید و خبره نمیکرد
آنحضرت و لنگاه نمیداشت از مردم چیز را از خواهد و نصاب یعنی آنچه مناسب حال و استعداد ایشان بود
بود از سیر شریف و عادت کریم وی صلی الله علیه و سلم ایشان را اختیار اهل فضل و علم و صلاح و شرف باذن
یعنی اذن می گردانید ایشان را بدون در آمدن و حضور مجلس شریف مخصوص گردانید و قسمت کردن بر قدر

فصل و مرتبه ایشان در دین یعنی برگزین مخصوص تر و ممتازی بود و نصیبی از انعامات و رعایات وافر تر و بیشتر از
و تا غلبه نمود بقضا حاجات مردم و تحصیل مقاصد اصحاب مشغول میشدند ایشان را در کاری که اصلاح حال
ایشان در آن بودی و امر میکرد ایشان را به سوال کردن از حضرت وی و خبر دادن بخبری که باید و سنند وی فرمود باید که
برسانند آنچه می شنود و آنکه حاضر است از شما با کمترین غایب است و میفرمود برسانید شمار حاجت کسی را که نمی تواند برساند
وی حاجت خود را قایل شود که برساند سلطان حاجت کسی را که نمی تواند خود را برساند ثابت دارد خداوند
قدم او را روز قیامت و ذکر کرده نیت نزد آنحضرت که آنچه احتیاج هست این درد دنیا و دین آنچه اصلاح کرده
شود بدان حاجات و مذکور نمیشد در نرم شریف وی آنچه لایق است و فایده نیست در آن می در آمد و طالبان
علم و خیر و برکت وی یافتند نصیب خود را از آن دیرونی آمدند از مجلس شریف راه نمایند بر خیر صحبت علمی
و ادبی که حاصل میشد ایشان را از حضرت وی صلی الله علیه و سلم گفت امام حسین رضی الله عنه پس سوال کردم
پدر خود را از خروج آنحضرت یعنی از منزل شریف که بیرون می آمدند با خجابهی آنست چکار میکرد گفت کان کمال
الله صافی الله علیه و سلم بخزن سانه الا یما لعینه بود پیغمبر خداست و نگاه میداشت زبان خود را اگر در چیزی
و در سخنی که فایده میداشت و سودی کرد و در لفظ بخزن که از خرنست بمعنی گنجینه نهادن مال را اشارت است
که زبان شریف وی در رنگ کلیدی بود برخیزد دل می که کجایق و محاربت مال مال بود در آنچه سود میکرد
است را از آن می کشاد و اگر در دست میداشت و تالیف می کرد آنحضرت قلوب ایشان را و نگاه میداشت از زمین
و این در حقیقت لایعقل الهی تعالی جلشانه چنانکه فرمود هو الذی الفت من قلوبهم الایه و جان و عطا السیای
ضعیف ایمان را که ایشان را ملوکه القلوب خوانند و بزرگ و گرامی می داشت بزرگان بر قوم را و والی می گردانید
برایشان و خدایک در مردم و پاس میداشت خود را از ایشان میزد و بفرستد شریف خود را از اعدا تا زبان ایشان
و این شش از نزول کرده و اندک بعد من الناس بود یا قاطع نظر از آن درین حالت عالم حکمت و تعلیم و ارشاد است
است و در تحقیق این گمان است از نگاهداشت عیب و عدم انساب و خلق تا تبرکند و میال نشوند و با وجود
و اثر اسب و چیز هر یک کی طلاق و در کثرت و خوش شوقی را و تقصد نمود باز بر سر کسی که در صحاب را می
مردم را از احوال بیکدیگر تا هر یک بشمار بوی نمکی کند و تحسین نماید و تقویت و تائید کند و اگر نباشد اصلاح کند و تفریح
نماید و نهی کند از آن و عادت شریف بچنان بود که تحسین کرد حسن را و تفریح می کرد تفریح را و خواری نمود از آن
از هر که واقع شود و مبالغت نمی کرد با قاعل آن و با کم نمیداشت از وی اگر چه عظیم القدر بودی بطاوری که
احوال مردم از یکدیگر از غیر تحسین بود و تحسین آن بود که عیبهای نهانی مردم را که سبب تقصدها است

اشاعت و تفتیح و این اجمال ظاهر مردم بود که از یکدیگر می پرسید بقصد تربیت و اصلاح و بود آنحضرت معقل الابرار
در هر چه یعنی همه افعال و صنایع شریف می معتدل و بهر بود و نمک در یک قرار بود و کارهای او بیست و با کار
و اختلاف و افراط و تفریط راه نمی یافت و عاقل نمی بود از تعلیم و تادیب و تهذیب است و بهشت در سیاست
و تدبیر کار ایشان بود از جهت ترس که ایشان عاقل نشود و از کار باز نگانند و از توبه نکرد عبادت شاکر از جهت
ترس آنکه فریض گردانیده نشود بر است و در هر حال و بهر کار از نزدی صلی الله علیه و سلم ساختگی و آموختگی بود و مانند
سلاح جنگ و کلات حرب و هر چه واقع می شود از امور مصلحت آن طایفه می شد و تقدیر می کرد در حق و تخطی و از
نیکو داران همیشه اقامت حق و اثبات آن بود و مقربان او به اختیار و ابرار بودند فاضله و مقرب تر نزد
از مردم کسی بود که نامح تر و خیر خواه تر خلقی بود گفت امام حسین رضی الله عنه پس پسیدم بهر خود را راضی
الله عنه از مجلس آنحضرت و آداب و اوضاع وی در پیشانی کردن با مردم گفت نمی نشست و بر نمی خاست
آنحضرت صلی الله علیه و سلم مگر بر زکریا یعنی در نشست و خاست همیشه در زکریا می بود و چون در مجلس در آمد
می نشست همانجا که میرسد و قصد بالذی نشینی نمی کرد و جای معین برای شستن خود نمی گرفت و امر میکرد است
باین نمی میکرد از قصد بالذی شستن میداد آنحضرت بمجلس خود را نصیب از رعایت و توجه و التفات
و کمان نمی برد و پیشانی می که هیچ یکی گرامی تر باشد از نزدی صلی الله علیه و سلم و با هر کس بر اندازد حال و قدر
قابلیت وی رعایت می کرد که وی را رضی میشد و خوشحال میگشت و سرگشته می گردید با آنحضرت یا حاجت
می آورد و نزدی صبر میکرد و بر آن آنکس خود نمیکشت و بر نمی خاست آنحضرت تا وقتی که او بر نمیکشت و بر نمی خاست
و هر که سوال می کرد از آنحضرت در هر چه حاجتی زد نمیکرد او را اگر حاجت وی داد اگر فردا بخیر می حاضر نمی بود
بسبب خوشنوی و دلجوئی باز می گردانید و شرح این سخن در باب خلائی شریف و در جود و سخاوتی آنحضرت خواهد
و هر که بود مردم را خوش خلقی وی هر کس را بخای میزد گشته بود و گشته بود و اندر نزدی و در حق برابر
که در حق هیچکس فریاد گزاشت نمی کرد و بود مجلس علم و حکم و حیا و صبر و امانت و بلند کرده نمی شد و در
آواز را زد که کرده نیست در وی حرام و سخن ناشایسته و شیرینی و اقامی شد می و شنیدند و شتر نمی گردانیدند
همه آن مجلس معتدل و مساوی و متوافق بودند و فاضل ایشان در تقوی بود هر که متقی تر فاضله و متواضع
بودند با یکدیگر و توفیر میکردند بکبر و اوج می کردند صغیر را و ایثاری کردند تا جاز از رعایت می کردند غریبان
صلی الله علیه و سلم و رضی الله تعالی عنهم **باب دوم در بیان اخلاق عظیمه**
و صفات که علیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدانند خلق بضم غایت

باطن را گویند خلق یعنی خاصورت ظاهر را خوانند و فی القاموس الحلق یعنی منبت و بالکون السجیه و الطبع و فی الهمز
 خلق غرضی خلق گاهی بمعنی ساخت و تازه مدعی حسن اخلاق با خلق آید و لیکن معنی آن عامتر است
 از آن و خلق انحضرت صلی الله علیه و سلم مقصور بر این نبود بلکه جمیع در رفیق بود سلمان و شدید و غلیظ بود
 بر کفار و معنی خلق نزد عقل و ملکه است که صادر میگردد از این افعال سمیه و آسانی و این بانیست که در کتب معولات
 ذکر کرده شده است و اخلاق است و ملکه خلق عزیز نیست که پیدا کرده است خالق تعالی که کس بر این باور نیست
 که بنده آنرا بیکت ریاضت حاصل تواند کرد و بعضی بر آنند که عزیز نیست از جهت حدیث ابن مسعود رضی الله عنه گفته
 انحضرت صلی الله علیه و سلم قسمت کرده است خدا تعالی میان شما اخلاق شما را اجتنکه قسمت کرده است از اقر
 شما را و او را بخاری و فرمود اگر خبر داده شودید شما که کوی حبیب از جای خود تصدیق کنید آنرا اگر خبر داده شودید که
 برادر از خودی خود قبول کنید و این بالغه است از استعداد تغییر خلق و الله در امکان و قدرت الهی کاین است
 و تحقیق آنست که مردم متفاوت اند در آن در بعضی مردم بعضی اخلاق جلال غالب شد و در بعضی است که متغیر
 بلکه متعذر است زوال آن و الا ان باور است بحدیث در ریاضت در آن نمود گردد و بعضی اخلاق ضعیف است
 و ریاضت قوی می گردد و بعضی از قوت ابضعفی آید و در شریع انجبین اخلاق واقع شده و انبیا را
 صلوات الله و سلامه علیه برای تربیت و تهذیب اخلاق و هدایت خلق فرستاده اند و اگر تغییر و تبدیل خلق
 ممکن نبودی هر مردمان فرستادن غیر از این برای چه بودی و در دعای مأثوره واقع شده ایم که است خلقی حسن
 خلقی و فرمود اللهم ابدنی لاسن الا اخلاق لک لیهب لاسنهم الا انت و اصرف عنی سیهب و لایسب سیهب
 الا انت و انهم برای تعلیم و تلقین است و در حدیث شیخ عبد القیس واقع شده ان فیکم فیصلتین یجب ان
 الحکم و الدناءه گفت یا رسول الله قدر ما کان فی او حدیثا فرمود قد یاکفتم حمد خدا را که بحول گردد انید مراد و خلق
 که دوست میدارد آنها را پس تر دید زوال شر است که بعضی اخلاق جلی است و بعضی کتبسی و انجی و جبه
 تطبیق دیگر هم هست که بعضی اخلاق که سبب محبت و اعتقاد حاصل و عادت شده تغییر و تبدیل آن آسان
 است اما آنچه جلی قدیم است تغییر و تبدیل آن متعسر است و با وجود آن ان خطی امکان بیرونیت و الله اعلم
 و اعتقاد باید کرد که مکارم اخلاق و محامد صفات از صورت و سیرت و جمیع کمالات و فضایل و محاسن
 حاصل است مگر از انبیا و اول رادان ان لوح و فایق ان از تمامه افراد بشری و درجه ایشان اشرف
 رتب و درجه ایشان از رفیع درجات است و چه عا و رفیع باشد مقام کسانی که حبیب کرد و برگزید حق
 سبحانه ایشان را بفضل خود و مخرج کرد ایشان را در کتاب خود صلوات الله و سلامه علیه و در عقاید

ثابت شده است که هیچ دلی بر جدی نرسیده است امام حافظ الدین نجفی رحمة الله علیه در تفسیر مدارک میفرماید که بتحقق
 نرسیده است اقدام بعضی اقوام و تفصیل دلی بر بی و این کفر است حلی و لیکن حق جل و علی تقصیر داده است بعضی انبیا و
 رسل را بر بعضی قائل شده است تا آنکه رسل فضلا بجهنم علی بعض در شغای قاضی عیاض مالکی مذکور است که اخلاق انبیا
 صلوات الله وسلامه علیه همه معطر و محموس است و مکتوب و معمول حاصلست در اول خلقت و اصل فطرت بی مزخمت
 اکتساب ریاضت و بهر اختیار وجود الهی و فیض فضل نامتناهی است جل جلاله شعر تبارک و تعالی و می گویند
 و لای علی غیب میهم و مراد روحی یا جانور است و رسالت است که مبدء روحی و الفاعل حکمت است و الا کتاب
 نفس روحی حاجت بر بیان ندارد و در بعضی از ایشان را ظهور در آن نیز در حالت صباست چنانکه در شان یحیی
 فرمود علیه السلام و انبیاؤه الخ صبا و آمده است که وی علیه السلام دو سال رایسته بود که صبیان بوی گفتند چه سرا
 بازی نیکینی با ما گفت برای بازی پیدا کرده نشده ام من و در تفسیر مصدق الحکیم من بعد گفته اند تصدیق کرد و یحیی
 بعیسی علیه السلام و حال آنکه وی ساله بود و گویا داد که وی کلید آمد و روح او است و گفت عیسی علیه السلام در
 مهدیانی عبدالله ازانی الکتاب و جعلی بنیاد و سیان علیه السلام در وقت فتادی خود نیز صبی بود در میان صبیان
 و طبری آورده که وی علیه السلام در وقت ایثار ملک دوازده ساله بود و در تفسیر و تفسیر انبیا ابراهیم شده من قبل
 گفته اند ای پرنیاه الصغیر بعضی گفته اند در وقت ولادت پیش از اید از خلق فرشته را بر وی فرستادند که
 گفت امر میکنم ترا خدا تعالی که بنامی مرا بدل و ذکر کنی بزبان پس گفت قد خلقت و بود وی علیه السلام
 در وقت القدر از شانزده ساله و قصه موسی علیه السلام با فرعون و اخذ لحمه وی هم ازین باب است و وی فرشت
 حق تعالی بویست در وقتیکه افکنندند او را بر دران در چاه و بر دشتن پیغمبر ماصی الله علیه و سلم در دشت و در دشت
 خود را به سوی آسمان در وقت ولادت مشهور است و فرمود هرگز قصد نکردم بخیری از ابرام جالبیت نکردم باز و نگذاشت
 مرا سرور و کار تعالی و تقدس از آن معوض گردانیده شد نزد من از اول فطرت او ثبات و شعر بعد از آن
 تنگم گردانیده شد امر را بنیاد و تبارک گفت بر ایشان نجات برانی و شوق گفت انوار معارف سبحان
 در دلهای ایشان تا رسیدند در مرتبه قصوی و نهایت درجات ازین کمالات بی مهارست و ریاضت و نیست
 مراد بقول فی سبحانه و لم یالغ بشده و استوی استناه حکما و علما و بعضی اولیا را نیز بر بعضی ازین صفات ناشی
 میگدانند و در کل معصیت خاصه انبیاست صلوات الله وسلامه علیه جمیع علی شرف و اتم و اکمل و احسن
 و اجمع و ابر و اقوی و اجمع مرقم اخلاق و خصال و صفات جمال و جلال خارج از حد و عدد و بیرون
 از حیطه ضبط و حضرات بابرکات عالی صفات منبع البرکات حضرت سید کائنات صلوات

السلام و کرم در خزانة قدرت و مرتبة امکان از کمالات متصور است بمورد حاصل است و تا این اید
آقا و نقاب کمال و نظائر انوار جمال و نیند و مدد البصری فیما قال شعر و کل آئی اتی الازل الکرام بها + فانما اصل
من نور بهیم + فان شمس فضل هم که اکبها فیلهم انوار الناس فی الظلم + و کلیم من رسول الله مقس غزفا +
من المم اور شفا من الدیم + صلی الله علیه و علی اکو قدر حسنه و جماله و کماله و از جهت اجتماع مکارم اخلاق و محام
صفات و کثرت و قوت و عظمت آن ذوات شریف دی ثنا کرد بر روی زبر و کار تعالی در کتاب کریم و فرمود
لعل خلق عظیم و فرمود کان فضل الله بیک عظماء و فرمود وی صلی الله علیه سلم تعبت لائم مکارم الاخلاق و یوم
روائی و اکمل محاسن الافعال پس معلوم شد که تلمذ مکارم اخلاق و محاسن ذوات شریف دی حق بود چون
که معلم دی رب عالم و مودب و قرآن عظیم است و صل در حدیث آمده است که بر سیده شده عایشه را رضی الله عنها
از خلق رسول خدا صلی الله علیه سلم گفت کان خلقه القرآن ظاهر معنی دی آنست که هر چه در قرآن عظیم از مکارم اخلاق
در حایضات مذکور است متصف بود آنحضرت بدان در شفا و قاضی عیاض این عبارت زیاده آورده که
رضاه و بسط بسطه شنودی شد آنحضرت بخشندی قرآن چشم می گرفت نخست گفتم قرآن یعنی رضا او
با امر الهی و امتثال آن و خطا و نوبی دی و اگر کتاب آن بود و این ناظر ده سخن می است که گفته و در عوارض المعانی
گفته که مراد عایشه آنست که قرآن مذهب خلق دی صلی الله علیه وسلم بود بیان کرد این را حضرت شیخ یاسر
لطیف که مجلسش آنست که بعد از افراج حصه شیطان از آنحضرت و غسل و تطهیر قلب شریف از ان گذاشته شد
نفس ذکیه دی بر جرد نفوس بشری و باقی داشته شده صفات و اخلاق بشری در ان تا ظهور آن بابت تنزیل
قرانی برای شرح آن صفات و تبارج تمیز نفس نبوی گشته موجب رحمت خلق و تمیز اخلاق است که امیت
آن صفات در نفوس انسانی بمنزله ظلمات و کثافت ثبات در رخ است گردد چنانکه فرمود است به فوادک
و تثبت بعد از اضطراب بی باشد از جهت حرکت نفس بطریق صفاتش و ارتباطی که میان قلب و نفس است چنانکه
جنیه نفس شریف نبوی دقتیکه شکسته شده دندان شریف و سیلان کرد خون سرور مبارک می فرمود
کیفت لیصل قوم غضبو وجه بنیم و یوحی الی ربهم پس فرستاد خدا تعالی ایس یک من الامر شی الا یہ
و رسید قلب نبوی لباس اضطراب را بدید از اضطراب بسوی قرار پس موزع شد نزول آیات و ظهور این
صفات در زمانه اوقات و مصفا و منه گشت اخلاق نبویه لقربان نیست معنی قول عایشه کان خلقه القرآن
انتهی نیست کلام شیخ صاحب عوارف و شاید که جمعی دیگر موافق این نیز گفته باشند و بنحوا بر اندازد علم
و دانش و فهم و قیاس و حقیقت آنست که هیچ فهم و هیچ قیاس بحقیقت مقام آنحضرت و کنه حال و

عظم علی الله علیه وسلم چنانکه است ترسند و بجا پس او را چنانکه است بزرگداشتند و چنانکه خدا را چون می چسبند
 زشت است و بر کردار که حقیقت آن حکم کرد گویا دعوی علم متباهات کرد و در عالم تا وید الله البیت جز خدا
 زشت است که قدر تو را بگوید که خدا را هیچ تو زشت است و چون مقام وی از همه بالاتر است و در آن فوق انبیا
 شد معیت ترا چنانکه تویی نظر بکامی و نقد در پیش خود کسی کند ارکان و در تحقیق معنی عظیم گفته اند که
 عظم آنست که از خطیله ارکان بیرون بود اگر محسوس است از خطیله ارکان با صبر بیرون بود چنانکه خلل بزرگ
 که احکام با صبر آنرا احاطه تواند کرد و اگر معقول است ارکان عقل بران محیط تواند شد چنانکه ذات صفات
 الهی تعالی و تقدس پس چون می تعالی خلق آنحضرت عظیم خوانده و فضلی که او را داد عظیم گفته احاطه عقل
 آنرا در آنکه آن قاصر باشد و سابقا مقرر شد که اتفاق است بر آنکه انبیا صلوات الله علیه علم اخلاق حمیده
 و صفات حسنه مجمل و منظور اند و بی یافتن را در حصول اخلاق در شان با سببیت و مدخلی آن خصوصاً
 سید انبیا که بحسب اخلاق عظیمه و صفات حمیده آراسته و پیراسته آمده است بیت سجده و ادب را به حاجت
 که او خود را آغاز آمد و در ب و تغیر و تبدل را اگر در سر آمده غرضت وی از اینست و بعضی احکام و آثار جلالت
 بشیر را ظهور می بخشد مگر احوال و گاه گاه و در مواضع مخصوص بود که قیاس نمیکرد و ادب را بران توان ساخت
 و در بعضی داند جل جلاله که در آن موضع نیز در کدام شبهه و تحلی بود مصرع او برتر از آنست که آید خیال
 و در همین قصه غرضه احد آمده است که چون شکسته شد دندان مبارک و مخرج شد شریف و روان شد خون
 بر روی کریم سخت و دشوار آمد بر اصحاب و گفته اند ای کاشش عای کردی بر ایشان سزاوار خود می افتند
 فرمود فرستاده شده ام من لعان و لیکن فرستاده شده ام خلق را بخدا خوانده و حجت کشنده ایشان را
 و فرمود اللهم ابد فی قائم لا یؤمن و در اینجا خود کمال صبر و حلم است در خارج و اضطراب کدام است
 پس قول شیخ رحمه الله علیه که گفت نفس آنحضرت حرکت نکرد و اضطراب نمود و بی صبر کرد پس نزول
 این آیت را با صل طبار پوشید و بعد از اضطراب بفرمود از آنجا حال و حال این سکین از اطلاق این لفظ
 متجاشی است اگر چه بقاعده علم و اساس قیاس است و درست نماید و نیز گفت حسب عوارف حمیده
 علیه که در سببیت که قول عایشه کان خلقه القرآن دران بر مزی غامض ایامی یعنی مسوی اخلاق برانیه باشند
 و لیکن چشم کرد یعنی فرست عایشه رضی الله عنها که گوید که اخلاق آنحضرت اخلاق الهی بود و لیکن
 اختتام کرد عایشه حضرت الهی را که گوید مخلوق با اخلاق الهی پس تعبیر کرد از معنی بقول خود کان خلقه القرآن
 از جهت استحسانات جلال و ستر حال لطیف مقال و این از خود عقل و کمال ادب است رضی الله عنها

و این معنی اولی است بر بیان عظمت اخلاق و عدم ثباتی آن در بعضی گفته اند که چنانچه معنی قرآن غیر متناهی
است همچنین آثار و اوصاف جمیده و اخلاق اخفرت غیر متناهی اند و هر حال از احوال تجدیدی و تدریجی
اخلاق و محاسنی هم در آنچه افاض می کند اله تعالی بر وی از مطهرت و علوه که اندک از آن خودی فاضل
پس تعرض کبر و ثبات اوصاف مجیده و تعرض است سرخیزا که مقدور است از مملکت عادت است
و ممکن است که گفته شود مقصود تشبیه خلقی آن حضرت صلی الله علیه و سلم بقرآن در آنکه مثل آیات متناهی است
که ممکن نیست درک و تاویل آن همچنین ممکن نیست درک حقیقت احوال شریفان چنانکه بیان یافت و الله اعلم و بعضی
از عارفان از اخذ حدیث از لایحان علی بن ابی طالب بر سر سینه که حقیقت این غیبی استنداد این شرح حضرت و
چسبیت پس گفت این عارف این است که این غیر قلب رسول الله و غیبه لطیف است عرف گفت ای سید اگر قلب
دیگر و غیر این غیر قلب رسول الله می رسید می گفتم آنچه می دانستم اما اینجا که غیب بعین است از غیر هم
توانم زد و شرح بخیر در راه مرجع الحسین شده و بهر که کرده شده است اینجا باید نگذشت نعم بر حضرت
تعالی که احوال بکار قدرت تعلیمات و تجلیات را در یک گشت که از احوالی بحالی می گردانید و ناخفت و شگفت حکام
نیز فرج است و در حال همیشه در ترقی کمال بود و نقصان نزل بحالی عظمی داده ندارد و لیکن بعضی
احوال فاضله و عالی تر چنانکه انبیا کمال و معصوم و با وجود این نقصان بعضی از بعضی و اعمال طاعات
و عبادات آن حضرت در همه برای خود تعلیم و محض تشریع بود یعنی آنکه نفس شریف او صلی الله علیه و سلم از آن احوال
آنها را اگر در نعم نبوت و مقامات آنها هر یک محض اصطفا و اجتناب بود که با صفت را در آن ظاهر و لیکن
برنده آسار و ظهور انوار در دل و بهر ترتیب برادر داد و از کار متواتر و توانست و کفیل حصول همه کمالات و
مضمین بر روزیم از نزدی قرآن و تعلیم و تادیب حسن و اموار و نای الهی بود اما اثبات خاصیت نفس شریف
بطریق که ناظر با اثبات الخطاب و نقصان است خربیت اگر مراد تهذیب یعنی از کلمات نیرین و خبر دار شدن
است بجهت عرض محبت استمراق در مقام عالی از آن چنانچه در استغفار و اخفرت و طریان بسیار برود
گفته اند مراد از این نشانیه صورتی داشته باشد اما اطلاق تهذیب و اصلاح که معنی از سابقه آله شریف
نقصان و فساد در مناسبیت فی القاموس بزیه و نقطه و نقاهه و اخلاقه و اصلاحه و فی الصراح تهذیب
یا کبره کردن جل معذب ای منظر الاخلاق و با الجماله تحمل بر اعلی و کس مرتبه کمالی عزت و بجز در آن حقیقت حال
اقرب بآداب و اجلال است و الله الموفق و صلوات و چون بود خلق آن حضرت صلی الله علیه و سلم اعظم الاخلاق
بعثت که خداوند حق را بر کافران و منافقین تصور نگذاشته است او را برینا س بلکه نام گردانیده

[illegible]

نزد حضور شریف برائی آمده باشند و وصل در بیان عقل کامل و علم شامل انحضرت صلی الله علیه و سلم به تحقیق داشته است
 و از این که گویند که اخلاق شریف نبوی اعظم و اتم و اکیل اخلاق است و اسکن و منبع و منشأ آن عقل است
 که منبعث می گردد از وی علم و معرفت و متفکر می شود قوت زنی وجودت فطنه و اصابت فکر و نظر در خوب
 و معالی نفس و مجاهد به شهوات و حسن سیاست و تدبیر و اقتدار و فصاحت و تجب و ذلیل و اخلاص کرده اند
 مردم در حقیقت عقل و کلام مدح بسیار است در قاموس گفته عقل علم الصناعات اشیا از حسن و قبح و کمال و نقصان آن و
 این علم از اثرات و نتائج عقل است و عقل قوتیست که مبداء و منشأ این علم است و گفت که گفته می شود عقل
 مرتبت محمودة انسانی را در حرکات و سکونت و این نیز از آثار و خواص عقل است و حق آنست که گفته اند آن
 نور بود حایت که بوی دریاقت می شود و علوم ضروری و نظریه و ابتدا او وجود و نزد احتیاجان مبدء است
 تا رفعت و رتبه زیاده می شود و عمومی پذیرد تا کامل می شود نزد بلوغ و در او انحضرت در کمال عقل و علم در مرتبه
 که نرسید از هیچ بشری جزوی و غیر از عقل و انکار در بعضی آنچه افاضه کرد بروی پروردگار و هر که
 تبحر کرد بخاری احوال و مایه صفات و محاسن افعال او را و مطالعه کند جمیع الکلم حسن شایان و بدایح سیر
 و سیاست اقام و تقریر شریع و تفصیل آداب جلیله و تقریر شیم حمیده علم دی اکبت سادیه صحبت
 منزله و سیر ام حایه و احوال اقام باضیه و ضرب اشال در بیان احوال او را و تدبیر می و عرب را که مثل خوش
 شار و حصای طبع متنافر و قیاس در چه مرتبه از جهل و جهل و نادانی و دشمنان و در چه مقدار عقل کرد و در چنان
 صبر کرد بر این ایشان و بچی غایت رسیدند در علم و عقل و حسن اخلاق و اعمال و احراز سعادت مبدء و مال
 و چگونه اختیار کردند او را بر نفسها و خود و که اشتهاد در طلب رضا و او طمان و دوستان خود را بداند که در چه
 مرتبه بود عقل کامل و علم شامل و می صلی الله علیه و سلم و این همه به سابقه تعلیم و مدارست و مهارست و ملاهت
 کتاب بمطالعه کتب مقدسین و جلوس با علم اهل کتاب بود و میست نگار من که کتب زلفت و خط نوشت
 بنفرد مسئله آموز صد هشتاد و ده و هر که مطالعه کند احوال شریف او را از ابتدا تا انتها و به نیک که تعلیم کرده
 است او را و پروردگار و افاضه کرده است بروی از علوم و اسرار با کمال و مایکون به ضرورت حاصل
 شود و او را غام به نبوت ادبی شوب و شکوک و ظنون قوله تعالی و علمک ما لم تکن تعلم و کان
 فضل الله علیک ان یعلم الله و علی که حسب و صلوة کمال و به نیک که تابعی ثقة الجبار
 علامه صدوق صاحب کتب و اخبار بود گفت هفتاد و یک کتاب از کتب قدما خوانده ام و یافتم در جمیع آن
 کتب که حق سبحانه و تعالی ناس را از آغاز و دنیا تا انجام آن از عقل و حسب عقل محمد صلی الله علیه و سلم

حکما توفیق از کستانان و ایام و راجح ترین مردم است در عقل و فاضل ترین ایشان در رای و راه و جویم و تخلیه
 و این که فی تاریخ ادعوات و تفکرات و از بعضی علما که عقل همه صد خرد است و دودنه از آن در مجده است و بجز
 از آن از نام و زمان گفت بنده مسکین رزق الله الثبات و یقین اگر کسی گفت که عقل بزرگوار است
 نه صد و دودنه از آن در مجده و یکی از آن در تمام مردم گنجایش داشت چه بر گادی نهایی کمال او ثبات شد
 بر چه گویند و در است اینها اگر سینه جاسدان بسوزد و دل اهل بزرگ بشکند چه توان کرد اما علیک اک الکثر و ان
 شاک بر الله تعالی است شاه رسل شفیع ام خواص و دو کون و بزرگبری حبیب خدا سید انام و مقصود
 ذات اوست و کرامت طیف و منظور فرادست و در جنگی لایم و هر چه که بود در امکان بود و تمام
 که در او خدا شد و تمام بر داشت از طبیعت امکان قدم گمان و سری عجیده است من السجده الام و تمام
 و خوب که اقصای عالم است و کائنات جاست فی جهت و فی نشان نام و سریت پس شرف
 در اینجا بیخ مان و از آشنای عالم جان پیرس از مقام و علی افضل الصلوة و آتی تحفه و از کی سلام کون
 بعضی از اخلاق شریفی و از آنچه در نظر آید درین کتاب نویسم و اکثر آن از کتاب شفا و موهب لدنیه
 روضه الاحباب معارج النبوة است و التوفیق من الله المنعم و صل بر صبر و حلم و محو انحضرت صلی الله علیه
 و سلم این صفات عظمی صفات نبوت است و بارتوبت از صفات نبوت میتوان برداشت قوله تعالی
 و لقد کذب رسل من قبلك فصدروا علی ما کنزوا و اوذوا و قوله سبحانه تعالی فاصبر صابرا و العزم من الرسل و
 قوله تعالی معنهم و الصبر و صبر مصدر جمیع طاعات و عبادات و من تمام خیرات و مبرات که در هر یک از خیرات
 از خدا آن نکند و وجود نماید با نوجوب صبر تمام ایمان باشد و اینجا که صبر نصف ایمان گفته اند مراد صبر از
 معاصی داشته اند که جناب از آن نصف تقضای ایمان است و ایمان طاعات نصف دیگر و مراد اینجا صبر
 بر ایادی خلق و برداشت بار جنای ایشان و صبر سید انبیاء صلوات الله و سلامه علیه بر بلا و آید از همه بیشتر
 و سخت تر بود چنانچه فرمود ما اودی نسی مثل ما اودیت او کما قال زید که در ص انحضرت صلی الله علیه و سلم بر اسلام
 است بیشتر بود پس تادی او از کفر ایشان بزرگ تر بود زیرا که طاعت مزاج و نزاکت خاطر شریف و
 بجای بود چنانکه از آن هم بسیاری بود و صفت تازگی بدنی کش زکلی که از او بود از سایه سبیل خوش
 افکار بود و بزرگ صبر بر دشواری از غم که در شمع و از دست سنگران برادر خار بود و روت کرده شده است
 که چون که خدا العفو و امر بالعرف و اعراض عن الجاهلین نزول یافت آنحضرت سوال کرد جز رسل از ان تاویل
 آن گفت جز رسل تا پیرس غلام را یعنی رب العزت را صل جلاله پس رفت جز رسل و آمد و گفت تا محمد

خدا تعالی امر میکند که بویذ کنی یا بر که بر دار تو دیدی کسی که محروم گرداند ترا و بگوئی از کسی که ستم کند ترا و در حدیث
آمده است که انتقام نمائید رسول خدا صلی الله علیه و سلم از آنچنان که از حدیث نفس خود یعنی در قضیه یال و مثال
و مانند آن بگو که حلال چیز اگر حرام گردانیده است خدا تعالی آنرا پس تمام می کشد از وی برای خدا و این صفت از
صبر و حضرت است در غرضه احد که کافران مجاری و ممالک میگردانید و آنچنان آنرا بارسانید و صبر کرد و عقوبت
از ایشان و گفتن کرد و مجرب صبر و عقوبت بلکه شفقت و رحم کرد ایشان و معذرت داشت ایشان از دران حیل
و ظلم و گفت اللهم ابد قومی فانیهم لا یملکون و در روایتی اللهم اعظمهم و چون حق آمد و صجابه گفتند که اسف
و عامی کردی یا رسول الله بر ایشان که بپاک میشدند و فرمود من سبوح نشده ام لعان بلکه سبوح شده ام
و ای بحق و رحمة اللعالمین و در اینجا کمال صبر و حلم و عقوبت قاید و عجب است از کسی که گفت نفس من
در اینجا حرکت کرد و صبر نمود و گفت و کیست یقین قوم الله بر ایشان نازل شد که ایس لک من الله
شبی الایة نسبت در قول آنحضرت کیست یقین که در قول حق سبحانه لیس لک من الله مرستی چیست که
دلالت کند بر خلافت آن بلکه اولی عجب است از آنچه واقع است و ثانیا تسلیم و تفرع آنحضرت بر آنچه در زیر از
صبر و حلم قانم و این در حق خاصه نفس شریف دی بود که صبر و عقوبت کرد اما چون در روز از ارباب کفار از نماز
باز داشتند و سبب تاخیر آن شدند دعا کرد بر ایشان لعذاب نیا و آخرت و گفت ملائکه بیوتم و قبورم تارا
و همچنین دعا کرد در احیاء از عرس که تعذیب بستم تعذیب میکرد و در حدیث متفق علیه آمده است که قول
حق سبحانه لیس لک من الله مرستی الایة در اینجا نازل شده است و همچنین بیان کفار که فرار گشته بودند و این
از جهت قنات حق دین اسلام و حقوق مسلمانان بود و درین اثنا حال امر الی بود که فرموده است یا ایها
الناس جاهدوا الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و همچنین دعا کرد آنحضرت بر آن جماعه اشعیاء که انداختند و شکنجه
شست و برشت شریف دی قلمی از احباب بود که اسلام آوردند برین سوره بود و فتح مسین سکون عین مہمستین و نون
از وی می آورند که گفت باقی قمانه از علامات نبوت چیزی که اگر اندک شناختم که از در وجه محمد صلی الله علیه
و سلم وقتی که نظر کردم بسوی وی مگر در چیز که امتحان نکردم از وی قلمی که نوشته اند در تورات که
ایشان می کند حال و جمل او را زیاده نمیکند او را شدت جمل بر وی مگر حکم را پس بادم من که تلطف می کرد
مر او را تا منجا لطیف کند امر را پس بنامم حلم و علم او را پس خردم از وی عمر را تا جمل معاصوم پس
دادم او را شن شن پس از تسلیم شمس آمد نمیشد از حلال اجل بدو و کفرم مجامع قیصر و در
او را نظر کردم بسوی او و وجه غلیظ و کظم ایاد او انیکه ای محمد حق مرا و بخدا سوگند که شما ای

ای سیران عبدالمطلب سجد کرد تا آخر ادای حق گفت عمر ایامی که ای دشمن خدا از منبر صلی الله علیه و سلم خبر کرد
می شنوم من پس بخدا سوگند گری بود ترس بی فرمانی او میزدم شب نشین بودم تر از رسول خدا نگاه میکردم
عمر با مردم دوستی و تبسم می کند و فرمود من را نیز محتاج تبسم بخیر این سخن از تو ای عمر که امر میکنی بحال ای حق مرا
د امر کنی بحال تقاضای او را ای عمر روا دکن حق او را و زیاده ده بر حق بیست صلح بجای آنچه ترسانیدی او را
و تهدید کردی پس کرد عمر آنچه فرمود آنحضرت پس گفت این پیوسته بود علامت نبوت شناختن آنرا در رسول
محمد گر این در خصلت را که الان امتحان کردم آنرا پس گواه می گیرم ترا من که شهادت دادم لا اله الا الله و ان محمدا
الله و ان پیغمبره آمده که حدیث کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و سلم روزی پس برخواست آنحضرت و ما نیز برخاستیم
پس دیدم اعرابی را که رسید با آنحضرت و بشنید ردای او را و خواستید مگردن مبارک آنحضرت را و بود در پشت
پس نگریه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی اعرابی که میگفت باردار این دو شتر مرا که عیال دارم و تو باردار کنی
از مال خود مالی بدی خود یکسخت آنحضرت بر عیال دارم ترا بار را نمیکنی مرا ازین کشیدن که کشیده مرا گفت اعرابی
بخدا سوگند نمی کنم ترا تا باردار نمیکنی این دو شتر را پس خواند آنحضرت مردی را و فرمود برادر یک شتر دی تو و برادر
دیگر شتر را راه اودا و درودیت کرده است بخاری بخدایت را از حدیث انس این لفظ را گفت میفرستم من همراه
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بود در آنحضرت بر و بجز آن غیظ الحاشیه پس رسید اعرابی و کشید آنحضرت را نزد اعرابی
کشیدنی سخت گفت انس نگاه کردم من طاعت گردن مبارک او را که تاثیر کرده است در وی خاشیه بود آنحضرت
کشیدنی پیوسته گفت اعرابی یا عمر اگر من مرا از مال خدا که نزد دست پس بگریست آنحضرت بسوی ای و خند کرد پس
کرد مرد را بطار این یا علی آنحضرت است و صبر بر اینه او نفس مال و در گذشتن از جفا که میخواهد است تالیف
و برادر اسلام و در وصف آنحضرت آمده است که نمود خاش و نه خوش و لیکن غمناک بود و در میگذاشت و در حدیث
دیگر آمده که نمود سباب و نه خاش و نه خاش از حدیث دیگر که شستن در پی و بیرون آمدن از مقدارش می دید
خوش در قول و فعل و صفت لیکن استعمال آن در قول بیشتر است و قول او بود خاش و نه خوش یعنی خوش
خلعت می نه مکتب با خوش آنکه نموده واکتا کند و تکلف کند در آن خاش عامتر از آن و اگر گویند به تحقیق صفت
رسیده آنحضرت امر کرد به نقل عقبه بن ابی معیط و عبد الله بن جطل و غیر ایشان از آنها که اینها کرده اند پس با هم
نفسه چون صبح باز جوش آنست که اینها اتهامات اید نیز کرده اند و بعضی گفته اند که مراد عدم انتقام در انداز
و در غیر سببی که یک نفر نکند چنانکه در حدیث روا و مانند آن محل کرده است و او عدم انتقام را بر چیزی که
محقق مال نه عرض و مانند آن و از جمله عفو است صفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در گذشتن است از کینه آن

یهودی که مکر کرده بود او را و از یهودیه شیرین کرد و داده بود او را شاه و یکبار آنحضرت در قیلوله بودند پس سیدار
 شدند و مدید که اعراسی تیغ کشیده میروی امتیاده است و می گوید که من میگذرد نگاه سیدار در آنرا من فرمود که
 اند پس قادیان از دست وی گرفت آنحضرت او را فرمود که دست کش کند ترا از من پس ترسید از زبان
 شخص پس گذشت آنحضرت او را و فرمود که پس آن شخص نزد قوم خود گفت آدم من بشما از نزد بهتر من مردم
 در آوردم یکی از نزد آنحضرت گفتند یا رسول الله این شخص میخواهد که در میان ترا کشد فرمود پس اگر میخواهی که کشی
 تو مرا بکش نه نمی شوی بر من از حلال و حرام و خلق و علم است صلی الله علیه و سلم آنچه معامله می کرد با منافقان که از او سرگردان
 او را چون غایبی بود و زمانی می کرد و چون حاضر میشدند و این را میخواند است که منفر میگذرد از آن نفوس بشری بی تابند
 رانیده و رنجاندن کرده اند آنحضرت و تندی در تعلیل ایشان بکلمه یا ایها النبی جاء الکفار والمنافقین و انطلق عظیم
 مسکت در عفو و رحمت و استغفار را بر روی ایشان و دعای کرد مرثیان را اما آنکه نازل شد استغفر لهم و انطلق عظیم
 پس گفت آنحضرت بجز گردانیده است مرا بر درگاه تعالی و تقدس اختیار کردم من استغفار را و چون گفت حق
 تعالی ایها استغفر لهم سبعین مرتبه گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم زاده نمی کنم سبعین و این بیای عفو و اغماض آنحضرت
 است از جرم و تنبیه ایشان قطع نظر کرد از آنکه متعام این عبارت میگوید و با نفع است نه تحمید و تعین عفو و لیکن
 آنحضرت تحمل بر ظاهر کرد از جهت قصد غایت عفو و صفا و امر کرد وی صلی الله علیه و سلم و عبد الله بن ابی راکه رئیس
 منافقان بود به تنگی کردن وی و چون مرد آن منافق کشید آنحضرت جامه را از خود و کفن خست و نماز گذارد
 بروی پس کشید عرس الحجاب آنحضرت را حامی وی و گفت یا رسول الله نمازی کنی بر منافقی که را من پس منافقان
 بود پس کشید جامه خود را از دست عفو گفت در شورا من لعن من نازل شد که میروند اتصال علی احضرم مات ایها الله
 علی قبره پس آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این غایت قصد و شفق و رحمت بود از آنحضرت بر امت اما چون
 ممنوع شد از درگاه چه کار کند و بعضی گفته اند که این محبت تطبیق کبیر بود که صحابی صالح را خلاص نگاه بود و در حقیقت
 کرده بود پس حاجت کرد آنحضرت او را و بعضی گویند که ابی قحیس عبد الله منافق را بجهت آن بود که وی عباس عم
 رسول الله صلی الله علیه و سلم را چون در روز غدیر خم آورده بودند و در پی او بود و حامی محبت طویل قامت بروی
 نمی نشست و نشانیده بود تمیض خود را و بالحد در بنیامان عظیم مکارم اخلاق آنحضرت است که با منافقان که پیش
 ازینها بریدند و آزار میکشیدند و آن تنگی می کرد با منافقان و حال خوار بود از آنجا فرمود حق علی و علامت علی خانی عظیم
 و نزد وی جانان و گمانم که فرمود یا الله رسول الله از جمله رحمت او صلی الله علیه و سلم است شفاق او بر اهل کربا و زامت او بر دست
 ذل و بندگان ایشان فرمود که بر سران قاصد و این بی مباشرت کند عورات را با یکدیگر شد از او امر کرده است که استغفار کنند

محدود و از آن در کم کن بر ایشان نمی کرد از دست و لعن فرمود لا تقوه فانهم یحیی المد و یروا و اشارت کرد که نظر الهی تعالی بر اهل
فلک است از بی نظیر خدای و در حق خود ایمان بر او است و بسیار از این بجزت سنگین است عالیه افضل الصلوة و اعلی التیات و در حد
بخاری از عایشه آمده است گفت آمد روی کاغذی از من خود تا و آید از حضرت پس من کرد که در آید و چون دید آنحضرت او را
گفت حمودی است در قبیل خود چون بنیست که ده روی کرد آنحضرت در روی وی و با سبط نمود چون بنیست
عایشه گفت یا رسول الله در قبیل حمودی این در کاغذی چنین میخوان چون بنیست تازه روی حمودی در زیر وی و با سبط
کردی با وی آنچه بود فرمود ای عایشه که یافتی تو مرا فاش در پشت خوی برستی که بدترین مردم نزد خدا و من
کسی است که ترک دیند او از مردم جهت ترس و پیریز کردن از شر وی این عبارت احتمال دو معنی دارد یکی آنکه نسبت
شرکت خود نزد در اعتدال تعلق و با سبط نمودن آن مرد من کرد از پشت خوی نمودن و بخش گفتن تا ندید آن
مردم بد و کرد وی نگردد و دوم آنکه نسبت بحال آن مرد فرمود بیان کرد که بد است آنکه مردم از شر و
بترسند و بدی او را روی می توانند آورد و از ترس شروی با وی مدارات نمایند و گفته اند که تعلق آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بان مرد نقیصه تالف بود تا اسلام آورد قوم و قبیل او که وی رئیس ایشان بود و گفته اند آنحضرت
مراد از این نیست نیست چه شرع و امیر که قبا و میباید که در امت بید و یار آنها کند و مردم را بر این اطلاع
بخشد و این از باب نصیحت و شفقت است بر امت بخلاف است که غیبت یکدیگر کنند و این نیز از معین
محیطه فسق و بخش جایز است و با وجود آن چون بحول گردانیده است پروردگار تعالی حبیب خود را صلی الله
علیه و سلم بر کرم حسن خلق اظهار کرد با وی تعلق و با شاست را و نیز درین تنبیه است و امت را با تها و سرکشی
را که اینحال دارد و مدارات با وی تا سلامت مانده و از شر و غایب وی مداوم که میگذراند نکند و فرقی میان
مدارات و مدارات آنست که مدارات برای اتفاقا و شتر و حفظ اوقات بود از تقریر در مدارات آنکه جلب نفع
دنایای بود و واضح معنی است آنچه بعضی گفته اند که مدارات بدل دنیا است برای صلاح دنیا و این باب و درین است
و بسا که متوجع و محض کرده و مدارات حسن شرت را در فرقی کرد در مکالمه وی و با وجود آن محض وی نکرد و بقول
تا منقضی گردد پس قول می در حق بود و فعل می حسن شرت بود با وی و قاضی عیاض گفت معاظمیت
کردی در حق مسلمانی بود یا نبود اگر نبود بگفتن می غیبت نباشد و اگر بود اسلام وی خالص و ناصح نبود پس
خواست آنحضرت که بیان کند حال او را تا قریب بخورد از وی سبک شناسا نبود بحال می واقع شده است
از غیر در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعد از وی اموری که دلائل می کند بر ضعف ایمانی پس بقول
از آنحضرت خبر غیبت از علامات نبوت باشد اما ترقی کردن و با سبط نمودن آنحضرت با و بر

سبیل ایجاب بود ایند که این قیامت مذکور شد قیامت نام و عینه یضم من قیامت یا اولی بر جنس کبریا سکون
خدا بر جنس قیامت برین فراری بود او را حسن الطالع می گفتند حق بخت و کبروی مطاع بخت اگر کسی قبل از خود
در صرح الجاری از بن عباس می آید که گفت چون عینه بر جنس بن عذیه نهدی که در برابر زاده خود بر جنس بن عذیه
و بعد بر جنس از انجا که نزدیک بخود می گردانید ایشان را امیر المومنین رضی الله عنه و بودند اصحاب می باس
عمر و اهل مشاورت وی رضی الله عنه مراد علماء پیران باشند یا جوانان پس گفت عینه بر برابر زاده خود در ای
بلد زاده من ترا بردی و جای است نزد این امیر یعنی امیر المومنین پس طلب اذن کن مرا نزد او
در درخواست کن که در ایام بروی گفت بکنم گفت این عباس پس درخواست کرد که در ایام بر ایس اهل در ایام
عمر و چون دو کوه عینه بر عمر گفت عینه بده ای پس خطاب با را چیزی پس بخدا سوگند نمیدی تو ما را بسیار حکم کنی میمان
بعد از این ششم آمد عمر رضی الله عنه تا آنکه قصه کرد که میزدند او را از دی و تفرقه کند پس گفت بر جنس امیر المومنین
خدا تاجه گفته است منم خود را خذ الله و امر بالمعروف و انصر عن المنکر گفت این مرد را چنان است گفت این
عباس و الله تجا و ز کردایت را عمر و حق می گویند چرا ز را عمر و بود عمر ایستاده کی گفته نزد کتا خدایتی و در
فتح ابروی گفته که عینه بر تر گشت در زیر صدق رضی الله عنه و بخار کرد با سلمان پس سر جمع کرد و از آن مردان
شد و حاضر شد بعضی آنها را و بعد عمر رضی الله عنه و سر انجام است که باید در این غزوات از او سه اخبار
و احوال که دلالت دارد بر شدت جهاد و فروی دی ان شاء الله تعالی و فصل در بیان تواضع و ادب حسن
و معاشرت او علی علیه السلام با اهل و خدم و احباب فی الصراح تواضع فروتنی نمودن و نرم گردن
کردن فی القاموس تواضع تذلل و ایضاً است کردن بیشتر تاپای برگردن می نهند و خستاق می از
وضع است یعنی فرو نهادن تواضع فروی نه خود را از محل قدر و مرتبه خود و اگر در مرتبه خود نه مرتبه متانی تو
نست و خندوی کبر است که خود را بالاتر از مرتبه خود می دارد و آنکه از مرتبه خود کمتر نهاده آنرا صنعت گویند
و تواضع مسط است میان کبر و صنعت و لیکن عینی در نفس او میان کجای دارد کجای صنعت را در مقام تواضع
سید الطایفه جنید بغدادی رحمه الله علیه را رسیدند که تواضع چیست گفت خضوع الخاضع و لکن الجانب و گفت است
تخضع لخلق و متقادله و تقبل لمقرق له و تسبیح منه و گفت من رای لثقف فیه قلین فی التواضع نصیب عارفان
گفته اند که نرسد نیده حقیقت تواضع را که نزد ملکان نورشاده حد دل می کف نفس کان میگرد و نرم
شود و در گذارش نفس صفا و دوست از عیش کبر و عجب پس نرم می گرد و نفس منطیع و متفقد میگرد
دری حق و محوی گرداناروی و می نشیند شورش و غباری و خط او فرو تبه اعلی از ان مر

حضرت سید انبیا است صلوات الله علیه و سلم که در مرتبه اعلی از کمال بود و با وجود آن تعاضع میوزر و از تواضع او است
صلوات الله علیه و سلم که خیر گردند او و پروردگار میان آنکه بی ملک باشد یا بی خلیفان اختیار کرد که نبی بعد باشد پس حکم من قوی
اندرون پدر بر من بر نیکو سجاده او را و از من رفیع و عالی گردانید و قدر او را و سید و خادم گردانید و گفت آنحضرت و گفته
نکنید و از حد گذرانید و از شمار خارج نکنید که در نصاری این مردم را گفتند خداست یا نبی را من بنده خدایم پس بگویند
عبد الله در روزی از ابی امامه که گفت بروی که بر رسول خدا ملک کنند و عیسی را پس تادم با برائی می و سر مودند
نایستید خاتم می استند اعاج و تعظیم میکنند بعضی از ایشان بعضی را و فرمود من بنده ام بخورم چنانکه می خورد بنده
و می تشنم چنانکه می تشنید بنده و از تواضع و علم وی بود صلی الله علیه و سلم که در جوهر نیکو در خادم را وی گفت چرا چنین
کردی چرا چنین کردی و بنده سر کی مهران تر زوی اهل عیال و گفت عیسی رضی الله عنهما نزد رسول خدا صلی الله علیه
و سلم کسی را هرگز بدست خود نگرفت و در جادانی سیل پدر و اتمام کشید ز ابی نفس خود از سر کی مگر از جهت ریختن و سپردن
از عیسی رضی الله عنهما چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون خلوت می کرد در خانه گفت بود در مرتبه مردم بود
شام و چنایک و دیده نشد آنحضرت هرگز پای دراز کننده میان اصحاب خود نمی خواند و از سر کی از اصحاب می ایستاد
آنکه میگفت یکبار از حضرت وی بپوشی صلی الله علیه و سلم که تالیف می کرد این را و تفسیری کرد و اگرام می کرد که مردم
را و او می گردانید او را بر ایشان و تفسیری کرد اصحاب خود را وی و او همه شینان خود را نصیب ایشان از التقات
و عنایت و گمان نمیداد شین می که سر کی بزرگتر است نزد آنحضرت از وی و سر که شین می می گردانوی می که نزد وی
مصافحه می کرد با وی و بر می گشت از وی تا وی را میگفت و اگر گوشکی می کردی کی او می گردانید سر که خود را از
وی مگر آنکه خود می گردانید و هر که می گرفت دست آنحضرت را می گذاشت دست خود را و وی می کشید تا آنکه وی
نمی کشید دست را و او را میگردانید و هر که می نمود از مردم می آنکه به سجد از سر کی تا زردی و خوشنوی خود را پر کرده بود
مردم را بسط و خلق دی و شده بود همه را بجای میبرد و کشته بودند و نزد وی از حق برابر بود همیشه تازه روی و خوش
خلق نرم جای و نود درشت خوی و سخت گوشت و آواز می شنید عیسی رضی الله عنهما بنویس که
خوش خلق تر از رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت آنرا خدمت کردم رسول خدا را و سال نگفت آن بمن هرگز و گفت
چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی و گفت جریر بن عبد الله بن عمر را آنحضرت را هرگز آنکه بر روی من قسم کرد و در
نشد آنحضرت دراز کننده را و نای خود را پیش من شین اگرام می کرد هر که در می آمد روی و لب که قرانی می گردانید
جای خود را برائی می و ایثار میکرد برائی بالین را که زیر خود می داشت و قطع نمی کرد بر سبب کی خنده او را تا آنکه از حد در
نمیگذرانید پس قطع میکرد بقیام و مانند آن گاهی برای خاطر آینه تحقیق می کرد نماز را و می رسید او را از حاجت

می چون تاریخ میشد از خاتمش باز میرفت بر سر نماز صلی الله علیه وسلم و عبادت می کرد مساکین را و می ساخت مسکین را و ابی می کرد دعوت عبید را و دعوت کرده میشد بنان جو و میگفت بر بولس جلی می کرد از ادوی شست
 میان اصحاب خود مختلف با ایشان می نشست هر که منت می میشد عیسی شمر میشد گاهی هزاره و دویست می ساخت و سوار
 می کرد خلعت خود که می را و سوار بود روزی تشریطه بر چاری که مهار او از سرس بود با لالان او از پوست خرما و چرم کرد
 شتری که پالان کینه داشت در روی قطیقه کینه بود مسای چهارم و این که تفرع بود که مفتوح شد و بود روی او لایات
 و بلاد و بی کرده بود در ح صد شتر روزی که فتح کرده شد که در آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم با کلمه مسلمانان است
 کرده بود در مبارک خود را تا نزدیکی قادریه و افاضه در حمله ملک جبار که در وقت فتح کردن کشتن سواران باشند
 روایتی است از قیس بن سعد انصاری که می دید پیش از اکابر انصار بود که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنهر
 ماشرعیت آورده بود وقت برگشتن سعد برای وی چاری پیش آورد و آنحضرت بر آن سوار شد و گفت سعد ای
 برادر و آنحضرت گفت آنحضرت بمن ای قیس سوار شو پس او آورد من از جیت ادب فرمود و با سوار می شوی
 یا برادر می آورد روایتی آمده که فرمود سوار شو پیش من که صاحب با او است بمقدم می و همچنین در وقت دیگر
 صحابی بود که سوار میرفت چون آنحضرت را دید فرود آمد آنحضرت سوار شد صلی الله علیه وسلم و او را پیش خود
 سوار کرد و غریب تر ازین آنست که محب طبری در مختصر السیر نقل کرده است روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوار
 می بالان سوار سو قیامت و ابو بریه پیاده در کاب بود فرمود ای ابو بریه سوار کنم ترا گفت هر چه رضا آنحضرت
 باشد فرمود سوار شو پس پیچید ابو بریه توانست سوار شد پس جنگ در حضرت زد پس بر دو بر زمین افتادند باز
 سوار شد آنحضرت و فرمود سوار کنم ترا ای ابو بریه گفت هر چه حضرت خواست فرمود سوار شو پس قدرت یافت
 ابو بریه پس پیچید حضرت باز بر دو بر زمین افتادند باز گفت سوار کنم ترا سگند بخدای که فرستاده است در اینجا می خدایم
 ایندازم ترا با سیم و طبری ذکر کرده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر بود و امر کرد اصحاب با صلح
 که سفیدی پس رخاست مرد از اصحاب گفت بنیست فرج آن دیگری گفت بنیست رخ و دیگری بر رخاست
 که بنیست رخ پس گفت آنحضرت بنیست سیم گرد آوردن گفتند یا رسول الله کفایت می کنم ما را ازین کار فرمود
 میدادم که شما کفایت می کنید اما کرده میبارم من که شما را و جدا و تمیز بنشینم میان شما و خدا تعالی ناخوش میزد
 که بریندازد و شما را میان باران خود و یکبار بنده حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکسته شده بود یکی از اصحاب گفت
 بده یا رسول الله این را بمن که صلاح کنم گفت من میخواهم کمتر بنشینم و یکی خدمت افرایم و یکباری از ایشان بخاشاک
 حبه آرد و بداند آنحضرت باین یاد تا حضرت کند ایشان را اصحاب گفتند بگذار یا رسول الله تا ما خدمت

این کلمه فرمود ایشان خدمت و کرم احوال بسیار کرده اند من دوست می دارم که مکافات کنم ایشان را
می کرد حضرت الحناخه خود را و باره نموده و باره میزد و فعلی خود را و میزد و گوشتی که در شکم می داشت جابر خود را
و بخنجر واقع شده است و حدیث که و فعلی آید و فعلی شش جستن در جامه و بر کمر گرفته اند در پشت رفت و بی شش خود کس
بروی نمی نشست و گوام بود فعلی حدیث صورت فانی است که نگاه کرد است و جابر تا زردی بخاری حوی و خار
روی نداشت و بعد اعلم و شتر خود را می بست و علف می داد و بخورد یا خادم و خیر میکرد و بای و باری می داد و در خدمت
بود و بهر بجهت که تمایل است عمل این بود و اوقات غنی می کرد و اینها را نگاه گای از یک جهت بوده است آنحضرت را
خادمان بودند و داده و غلام داشت پس گای نفس خود می کرد و گای بغیر خود می نمود و گای شرکت می نمود و در
مساجد خود را از بار و میگذراشت تا در گری بر دارد و بپوشیده می گوید که در کم باز را با حضرت صلی الله علیه و آله پس بخیر
سراویل چهار دریم و گفت مردان را که در آن می کرد آنان را که برش و حیرت برش پس بهر چه اندوزان گفت من از کس
از کس نشیده ام که در دهن شکران بخیرت بگوید پس او بره گفت وای بر تو که می شناسی بنم خود را پس مردمان از دست
بنداخت و در خلعت تابو بر زدن دست مبارک آنحضرت را پس حضرت دست بکتی می نمود این را عام است که با ملک خود
خود می کند و من ملک شتم مردی ام که می رانم پس دست سراویل را و پیش آمد من تا بر دارم آنرا خود صانع سراویل
تراست سرش من صانع خود که اگر ضعیف باشد و تواند دست پس باری دهد و او را در پیش تنبیه مراد سراویل تنبان
است که پوشش عام است و از حدیث فرید آنحضرت صلی الله علیه و آله معلوم شده آنرا و در پوشیدن آنحضرت
سراویل را اختلاف است و این حمزی در کتاب الهی گفته که ظاهر است که خریدن بر پوشیدن بود و در است
هم کرده است که آنحضرت سراویل پوشیده است و صحابه در زبان شریف باذنی پوشیده اند اما این سخن این
قیم را تضعیف کرده اند و الله اعلم و در بعضی طرق با سند ضعیف آمده که او بره رسید آنحضرت که یا رسول الله
تو می پوشی سراویل را فرمود نه می پوشم در سفر در حضر و در شب و در روز زیرا که من با موم بستر و نمی بایم ستر ترا زین
جامه حمزی و ابن حبان و طبرانی و غیره از این حدیث آورده اند و لیکن با سینه ضعیف و در این حدیث بر یوسف بن زیاد
و اسطی است و وی ضعیف است حدیث گفته اند که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه در آن روز که او را شهادت رسید
سراویل پوشیده بود و کلام در شرح سفر السعاده درین باب زیاده برین کرده شده است فلیتفرقه و در
بر آنحضرت مروی پس از زمین گرفت از دست وی صلی الله علیه و آله فرمود آسان کن بر خود کار و مرا ز من داده
نیم من پس زنی ام از قریش که می خورد قدر را یعنی گوشت قاق را که طعام فقرا و مسکین است و آمد آنحضرت
را زنی که در عقل می فتوری و نقصان بود و گفت مرا بسوی تو حاجت است فرمود بشین در هر کجوه مدینه

که خواجه ششم من با خود قضا کند حاجت ترا پیش است آنحضرت با وی تا قایم شد نزد آن ازا حاجتی که داشت و در
روایت بخاری آمده است که امام مدینه می آمد نزد دست آنحضرت را می گرفتند پس آن می شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
هر جا که می فرود می افتاد بر آنجا می افتاد است در توافقی که در آن مرد و است در حره و در آنجا که باشد هر جا که می افتاد است
اگر چه بیرون مدینه باشد و زیاد برین قاضی و تبری از کبر متصور است و تنگ نداشت آنحضرت که می رفت با یوه میسکن و
قضا می کرد حاجت ایشان با و عبد الله بن ابی الحسار گفت خیرم آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از آنکه بیرون می رفت
باقیانه مراد و آخری از شش پسر عده کردم آنحضرت را که همین جامی آرام و فراخ گوش کردم و بعد از سه روز یا دو آنرا نگاه
می نمودم که آنحضرت به آنجا نرفته است فرمود در شرف آنرا خاضی تو مرا من همین جام در عینت روز از انتظار می برم
ترا رواه ابو داود و درین نهایت توافقی و صبر و صدق و عده است و از آنکه محمد بن عبد الله بن عمر بن الخطاب می فرمود که این آمده است
که فرمود حضرت علی اندکان صادق و صدق و شرف این بعضی تبعان شریفیت نبوی نیز وجود آمده است تا آنکه آمده است که غوث
الانقیاس شیخ عبد الله بن حنیف از حدیثی که در آن تمام آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود
و عادات بود که در آن مدینه آنها می آوردند در ظروف و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست مبارک خود را در آنجا
و می انداخت برای شفا و برای آن گاهی در میان آب سردی آوردند و برای خاطر اینها است می انداخت و در عین شرفت با
ازواج معطره بسیار رعایت می کرد و در آنجا می نشست و می گذشت و قرآن انصار را که بازی می کنند با شمشیر و چون
می خورد آب از ظرف می نهادند بر شریفیت خود را در موضع در عایشه و میگفت آنخوان از دست عایشه و می خورد آنجا حاجی
که عایشه می خورد و حاله آنکه عایشه می خورد و می داد و می سوگند می داد و عایشه می خورد و می سوگند می داد و عایشه می خورد
میگفت آنحضرت می گرفت آنرا از هر چی و می خورد در آن عین غایت توافقی و نهایت محبت است پس درین کار
است به تبرک با آن بزرگان و یکی می کرد در کنار عایشه و بوس می کرد او را و حاله آنکه می خورد و می خورد و او را می خورد و می خورد
عایشه بخار بار و در شهادت صلی الله علیه و سلم و در قضای الله علیه و سلم در آن امام صغیره بود و دوباره آنحضرت با عایشه
کرد و عین طاعت کرد و او را که می خورد و می خورد پس در گذشت عایشه از آن حضرت پیش وقتی دیگر باز و دیگر پس در گذشت
آنحضرت از عایشه این وقتی بود که گوشت گرفته بود عایشه و تدارک شده بود و گفت آنحضرت این شی می من از تو در بر
آن شی می تو بود از من یکباری آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خانه نشسته بود و امام فرستادنی عایشه دست
کباب طعام از کباب است و طعام بزرگین ریخت آنحضرت با رازی کباب و طعام برداشت و در آن نهاد
و قضا عده از آنجا حاضر گفت غیرت که ما و شما و من و تو کس کاره است از خانه عایشه گفت و در آنجا
طعامی نیز انداخت از خانه می برداشت و در کنار نهاد و بخادم سپرد و گفت که تا و آن کار و طعام تا و آن

اعلام در تجرید دلیل است بر عدم موهبه زنان در غیرت زیرا که در آن حالت که عقل محض از جهت شدت غضب کما شایسته
گردد از غیرت و در شرف انده است که زن در حالت غیرت نمی شناسد اسفل وافی را از اعلاش یکبارگی رضی الله عنها
شیرای حضرت فرستاد و گفت عیاش بوده بخوار ازین طعام می خورد و گفت بخورد گرنه می آلام روی ترا بران و
خورد پس بالود عیاش روی داده را طعام آنحضرت خذ کرد و مسوده گفت تو هم بالای روی او را پس خورد مسوده
روی عیاش را و خنده کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم همچنین بود احوال آنحضرت باز در آن مطهره که مواخذه نمی کرد
ایشان را غیرت و مزاج و معذره می داشت و چون قناعت می کرد بر ایشان نیز آن عمل و دستور شریعت بر وفق و در پی
میگرد و کسیکه تا مل کند سیر آنحضرت را با بال و عیال و اصحاب و فقرا و مساکین و اطفال و اعیان و در باران گذشت
آنحضرت در قریب قلبی جانب غایتی را که مقصود است آن هم مخلوق را و با وجود آن شدید بود در حد و در حجاز و حقوق
دین بحدی که ممکن نیست رسیدن بر آن اخلاق و اعمال آنحضرت همه تجزات و علامات بود بر نبوت و سکه که
مثل آن از هیچکس نبود و باید صلی الله علیه و سلم و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که با مسط و ماطفت می کرد
و ماطفت و محاذت می نمود با اصحاب و مراجع می کرد با ایشان و مقصود از آن دلجویی را و دشواری بود اگر مراجع می کرد
مضمون کلام حق بودی و ملاحت می کرد با بصیان می نشستند اطفال را در کنار و اجابت می کرد دعوت هر و عبود
امه و سکین را و عیادت می کرد بیمار را در اقصی دین و نهی از ملاحت و مزاج که در بعضی احادیث واقع شده
محول بر کثرت و افراط در آنست که شاعران از ذکر خدا و تفکر در مہمات دین گرد و در آنچه سالم باشد از آن مباح است
و اگر مقصود از آن تطیب نفس و تالیف قلب باشد چنانکه فعل آنحضرت بود و تسبیح خواند بود و بحقیقت اگر نمی بود
و تواضع و موانع آنحضرت باطنی و ماسط دی با ایشان که قدرت آن می بود که محالست و تکلم کرد
با وی و بابت دی و حضرت وی از جهت غایت جلالت و مہمات و سطوت عظمت وی صلی الله علیه و سلم
و گفته اند حکمت در آنکه آنحضرت بعد از ادای سنت فجر صحبت می کرد با عایشه اگر بیداری بود و والد اصطحاب می کرد
بر زمین پس بر دین میرفت بعد از آن رسوبی نماز آن بود که اگر سر دین آمدی بر آن حالت که از ابتدای قیام شب
و تند و تیزان و در کرمین تا ایوت حاصل می شد حضرت او را از آن و سر در قریب ترانی در مناجات و کلام
کلام حضرت جبار و غیر آن از اوصاف و احوال که کل است زبان قال از وصف حال شد از آن اطاعت نمیداشت
و طاعت نمی آورد هیچ بشری که ملاقات و مباشرت نماید او را و حدیث می کرد آنحضرت با عایشه رضی الله عنها
اصطحاب می کرد بر زمین تا حاصل شود او را و نه است با عایشه و مباشرت باصل خلعت که ارض است و سطح
است و فرود آرد از علو آن مقام که در وی بود بعد از آن بیرون آمد و سوسو اینان نبود این مگر از جهت

رفت و میرانی ما ایشان را با المومنین حیا این نکته است که نقل کرده است و در مذهب لرئیه از این الحاج در مدخل گفت
 بنده مسکین ثبته بعد علی الطریق الحق و البیقین که اخیال تخصیص با مقام ندارد بلکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم همیشه
 در اعلیٰ علین مقام قرب و کسین بود و در این باور یکی از طایف خلق و اتصال از پشت بکم الهی و تعالی که بدعت و ملائع الحکام
 مامور و بکم حمت و شفقت که مصلحت خدا داشت از اوج مقام احدیت تخصیص شریعت کرد و فرموده و ابیان با شریعت
 فرمود و بمصلحت الم نشرح کلم صدر که تسبیح و کثرت می رسیده مبارک می آید فرموده بود که مصلحت حق را با خود
 خلق و بر وجه کاین باین جمع می نمود و وقت سحر و قیام لیل و قتی مخصوص است از اوقات شریفه می تمام مقام بر وجه کمال
 و تمام مخصوص آنحضرت سید الانام علیه افضل الصلوة و السلام است و غیر او از اولیا و کرام بر قدر تعجب آنحضرت
 نصیب از آن حاصل است و در وفراخ و ملاعبت آنحضرت را بر کات و آثار خارج از حد و عدد احصا تا نوبت بحمد و
 اختیار که رسید یکباری زینب بنت ام سلمه که همیشه آنحضرت بود بر آنحضرت دید آمد و آنحضرت در شغل خود بود و پیش
 آن بزرگوار روزی زینب بطریق مزاح و پنداشت از بزرگ آن حسن و جمال در روی او که هرگز متغیر نشد و ثابت بود و بر
 شباب در وقت آن تا آنکه غمزه بر کرد و محمود بن ابریم که از صفات صحاب است در وقتی که نجیب بود آنحضرت با خاندان
 آمد در خانه ایشان جای بود آنحضرت از دلوی که آب داشت بخورد و بطریق مزاح آب در من بر روی نموده و در پس
 از بزرگ آن او را حائظه حاصل شد که آن قصد را یاد داشت و همین وجه او را صحابه شمرده و حدیث او را که راست
 در بخاری و یکی از حکایات مزاح و مباسطت و می صلی الله علیه و سلم آنست که مدوی بود از اهل بایه زاهد نام که گاهی
 بدین می آمد و در نزد پیغمبر از تره و بادیه که خوش می آمد آنحضرت را و آن حضرت نیز در وقت و در احوال از استیاء
 شهر از جاره مانند آن لبی می داد و دوست می داشت او را میفرمود زاهدی است ای بار خدایا ما را بشهری اویم پس
 رفت آنحضرت روزی جانب بازار پس یافت زاهد را و از استیاء و دیس پس آنحضرت از جانب پشت و
 آمده و دست مبارک بر شپانش نهاده او را بخواب کشید و در کنار گرفت پس چنانکه سید مبارک خود را پشت
 او را و منی بنید آنحضرت را گفت بگذر گسسته این و چون شنید آنحضرت که آنحضرت است چنانکه گرفت پشت
 خود را بسینه آنحضرت و نمی خواهم که جدا شود پس گفت آنحضرت کیست که این عظام را بخورد از آنحضرت یا رسول الله
 و اکنون می یابی تو را که سید و کم بها فرمود و لیکن تو نزد خدا سیدستی و اگر آن بهائی و از حله تواضع آنحضرت
 است که هرگز طعامی را غیب نمی کرد اگر خواهش می آمد بخورد و الا میگذشت و نمی گفت که این طعام بد است
 شور است ترش است کم نمک است غلیظ است و رقیق است در اینجا طعام می شود که غیب کردن طعام
 خطاست و خلط است اتباع است و بعضی گفته اند که اگر این را از روی صفت گفتند و گویند که بد بخت است دمال

صالح که است راست اما درین نیز خلقت خاطر صالح است اگر کند بهتر و از غایت تواضع و حسن خلق آنحضرت
آن بود که دنیا که شایسته امانت و تحفه و دهم آن بزرگوارها آنحضرت میفرمود که دشنام نکند دنیا را که خوشتر می گوی است من
را میسر اندیز و خجالت میدیدم از شر فایده و همچنین نمی می کرد از سب و بد صحبت قدسی آنکه که لا سبوا لدره فانما لدره
آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در دربان خود چنانکه لوک و دنیا داران را میباشند و آمدن بر آنحضرت صلی الله علیه
و سلم موقوف اذن بود تا کسی در خلوت بر اهل و صحابی نبرد و آید و مانع از شغل آیند و از تواضع آنحضرت بود
که فرمود لا تقصصونی علی یونس بن یحیی و لا تخبرونی علی موسی و مثالی آن قول می آید سید و لک آدم و مانند آن بر یک
باین واقع و حدیث نبوت و افعال امر بر دیگران راست غرض بعضی گفته اند که در دایره احادیث پیش از نبوت فضل
اوست بر سایر انبیاء و صل زول و می بدانی تحقیق این محبت در مجلس باید ان الله تعالی و از تواضع آنحضرت
آن بود که مبارک بر سلام می کرد برای هر کس می کرد و بر روی و در سلام می گفت بروی من در خجالت است نزد
قبر شریف او را چون آنحضرت را بحیات حقیقی درین شرافت است نخست را بر یکدیگر می کرد و بروی بر سلام می
میزاد و بعد از سلام وی بر آنحضرت بجا سلام از آن جانب نیز مشرف می گردید و بعضی از مقرران در گاه یا
که سلام سلام بجا کسی بطریق رکعت نیز مشرف شده باشند آنحضرت رحمت است بر امت و رحمت
و بعد از وفات و اصل در وجود و سخاوت صلی الله علیه و سلم خود در سخاوت بر دیگران معنی است قال فی القاموس
الوجود السخا و السخی المواد و در صراح خود در سخاوت بر دیگران معنی جو از دی گفته و گفته اند که سخا صفت عزیز است در
مقابله دی سخت و سخا از لوازم نفس است که ارضی است و باطلیح مسک است و سخا از دی محبت بود زیرا که جلی است
و الطلاق نمی برود و در گاه تعالی جایزه خود بجا غریزه خود بجا بخل آید و خود و بخل راه می باید بانی گشتان
بطریق عادت پس هر چه جواد است و بر برادری است و تحقیق جواد است که بغرض و جوخض باشد و ان
حق سبحانه تعالی است که بی وجود غرض و جوخض تمام ظواهر و باطن و کمالات حسی عقلی را در خلق اغاضه نموده است
و بعد از وی تعالی اخود الدجودین رسول است صلی الله علیه و سلم و بعد از وی علمای امت و می که شرف علم دین
کنند چنانکه در حدیث آمده است که الله اخود جو دانه اما جو دینی آدم و اخود من بعد صل علم افشده و الی حدیث
و قاضی عیاض مالکی رحمه الله علیه درین عنوان کرم و سخاوت را زیاده کرده و گفته که جو د و کرم و سخا و سخاوت
معانی اینها متعارف اند و فرق کرده اند و گردانیده اند کرم را یعنی التفیق بطبیع نفس و خیری که عظیم است
قدر وی و شرف وی و نام نهاده اند از حریت و طبع بعضی آنرا مردی و این ضد مذلت است بنون و ذال
مبوجه الصراح مذلت فرو آید شدن مذلت و ذلیل لغت فیه فی القاموس الذل و الذلیل الحسین من الناس

الحق تعالی جبر احد و گفت که سماعت بجائی از خبر که مستحق است از انرا غیر او مرد و بیست و یک نفر در این صفت شکاک است
است باینکه میگوید پس هر چه معنی و شواذی در حق شکست میخورم بگویند که کاف الصواب الخلق و قوم شکست
و سکون جمع مثل رجل صدق و قوم صدق که اقال التمی و گفته بخار سبوت اتفاق و بحث از آنکه این چیزی
که محمودیت و مولود و ضد التقیر یعنی ضیق و رفقه فی الصراح تقیر فقط بر عیالی تنگ داشتن گفت قاضی عیاض
رحمه الله علیه بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم همسری و بر بری کرده نمی شد با وی دین اخلاقی و با صفت و صفت
کرده است او را که شایسته است او را صلی الله علیه و سلم اتقی و در حدیث بخاری و مسلم در آن آمده که گفت بود بنی
خدا صلی الله علیه و سلم حسن الناس اشیخ الناس و الجود الناس و حبیب بن اکت که نفس می شستن نفوس و فرج
او اعدل از نبی بود و بر چنین باشد فعل می حسن افعال باشد و شکل می افعال اشکال و خلق او حسن اخلاق و بود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم جامع جمیع کمالات جسمی روحی و حاوی خوبی صورت و سیرت و بود اگر م و شیخ الجود
الناس گفته اند که چو این چنین نبود که می سختی است از قانیات باقیات صالحات و مجرد است از ناسوی پس
و گفته است بوی تعالی صلی الله علیه و سلم در احادیث صحیح آمده که سوال کرده نشد و در خواست نشد از رسول
خبری بگریز گفته باشد در برابر آن یعنی هر کس هر چه از وی خواستی اجابت کردی و بداد و قال الفرزدق
نعت صلی الله علیه و سلم شعر ما قال لا قط الا فی تشبهه و لا تشبهه کات لاه نعم و ترجمه این بیت
که شاعری کرده و حجت که آنرا در معجم طالمی گفته که نه سختی این صفت است عفا الله عنه و نه زلف
سبک تر هر چه باشد ان الله لا اله الا هو و اگر فرضاً چیزی حاضر نزدی سکوت کردی بقبول حرف دلجوئی
سایل کردی اخذ نمودی اما بصیرت نکستی میدهم و نیز گفته اند که قلم بلا از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجهت منع از
تودی و لازم نمی آید که قصد اعتدال نیز نگفتی و مانند او را اعتدال را نخواهد که بخت آمدند طلب سواری انمودند تا یاد
بنوا را نه فرمود اجبنا احکم علیه و با وجود آن گفته اند که فرق ظاهر است میان احکام و احکام و اگر چه در این
که در این آن کرده اند لا احکم نه فرمود بلکه در بعضی روایات قسم نیز یاد کرده فرمود پس لا احکم خصوصیت
و مقام انتضای آن کرده باشد که نبود و سایلان نیز میدانند که نیست و با وجود آن ابرام فرمودند که گستاخی
کردند پس تا یکدیگر برای قطع این طبع است پس این صورت شش تنی مخصوص بهما از عموم شیخ که اقال فی الواجب
و الله یغفر له گفت نزد مسکین نه بهی در مقام الصدق و یقین صواب است که گفته شود در او بعد جمیع بران کلمه لا
بزیار شریف نفی بخل نیست است از اساحت عزت عالی صلی الله علیه و سلم چنانکه بخلاف و ضعفا
که در این عبارت کفایت است از معنی نه بران این کلمه بران شریف بفرضی دیگر و نیز آنچه آمده که در کس

چیزی طلبی از او را در اثبات خودست که حقیقت معنی آن اعتبار نیست با بودی که آنحضرت
 صلوات وقت باصلی مسنون جز با و این حدیثی خاند عمل حکومت بطلب عدوی تا در مقام ماموران مسلح حال
 آن شخص خلل راه نیابد گاهی منع کردی آن شخص خطی طبع و حال و در حوض خفیه و این نیز از گرفتار نکردت است تا که
 حکیم بن خرام که مقبول درگاه و همیشه زاده خدیجه کبری بود چیزی طلبید از او و فرمود من خود میدم اما کردی و اگر
 بدان که خواه خود بدو نصیحت کردی که تا توانی سوال کن از یک شخص که بعد از آن حال حکیم بجای رسید که اگر تا زیاده از
 دست وی بر زمین افتاد و کسی نکفتی که بر دارد بدو چنین بود و رضی الله عنه بطلب علی که از فرمود یا اباه تو ضعیف
 بوس غل کن سوال کن از یک شخص جز بر او نه تا زیاده خود را اگر خد بر زمین بود از نادانجا و دیگر است این بود
 و غیره بی ادب و خارج حرام است اگر چه بعد از ادای زکوة باشد و چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت
 چیزی برای بقاء عطا میفرمود مگر بن خطاب رضی الله عنه برای شخصی که بجا استحقاقی می طلب بود چیزی التماس کرد و
 بنو من فیا اعلام یا رسول الله رسیده بار التماس کرد پس آنحضرت فرمود یک کس که من دوست می دارم او را میدهم
 حال وی در آن می بینم و او را خود را بر قبولی غرضی الله عنه گفت بنو من فرمود نه او مسلم میوم با چون ازم از حد در
 گذشت این را فرمود در اینجا خلق با خلاق الهی است تعالی و تقدس که بنده را دوست می دارد و از ظلم دنیا نش نمید
 دیگر را میدهد و دوست نمیدارم و همی در آن حال دارد که درین بود لفظ لا زبان حضرتش نمیرفت باشد و با دیگر دردی که در
 باشد اما نظر معنی باید نگاشت اعتبار لفظ سهیل و الله اعلم و الله اعلم آنحضرت صلی الله علیه و سلم سایل را از نکردی اگر
 چیزی بودی فرمودی قرض کن بر او چون باید ما چیزی را خواهم اگر دیکسانی سالی آمده بود و فرمود نیست من چرب بود
 قرض کن مگر بن خطاب گفت رضی الله عنه یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خدا تعالی چیزی که در قدرت تو نیست
 پس انوش آمده آنحضرت را این سخن از من گفت مروی از انصاری یا رسول الله و در سر از خداوند عرش را پس
 تبسم کرد آنحضرت و یافته شد در روی مبارک می بازی و خوشحالی و فرمود همین امر کرده شده ام من نزدی
 برایت کرده است که آورده شد نزد آنحضرت نو در در سیم پس نهاده شد بر حصیری پس قیمت کردیم و او را
 هیچ مالی را تا فارغ شد از آن در صحیح بخاری از حدیث انس آمده که آورده شد نزد آنحضرت مالی را بر من فرمود بر نیز
 از او یک کس بیرون آمد موسی سجد و نگاه نکرد و آن چون برگشت از نماز آمد و نشست بر آن و در یک کس را
 مگر آنکه داد بودی از آن مال و آمد عباس بن مطلب رضی الله عنه و گفت بده مرا یا رسول الله ازین مال که من فدیه داده ام
 نفس خود را و حقش را پس سخت در جامه او چندان که نتوانست برداشت گفت یا رسول الله نفر ما کسی را که برادر او
 برای من فرمود لا اثم بر خود توانی بر او شستن بر او و این را قطع ما و طبع عباس و تهدید و تا دیب و

به کس بر پشت با کس بر پیش خود را بشنود و بفرستد می نکرست بسوی بی و تبحر میکرد از هر صلی پس بر خاست
 آنحضرت و باقی نماند که هم و در بیت ابن ابی شیبۀ که مال صد هزار درم بود فرستاده بود آنرا علای بی نظیری از خزان
 بحرین آن مال بود که آورده شده بود نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ظهور آن وجود و فتح باب کرم آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم در مدح جنین زاده از حد و قیاس بود که در انواع صد صد شتر و برار هزار و سفند داد و بیشتر عطای او در این روز برای
 موقوفه اقلوب بود که ضعیف الایمان بودند و خواست که بپردازند این نشان انابت دارد و صفوان بن امیه هم از این قبل
 مردی بود او را صد و سفند داد و باز دیگر صد داد و باز صدی و از مخاری و اقدی نقل کرده اند که لصفوان در آن
 روز وادی و در برار شتر و گو سفند پس گفت صفوان گوی میهم که جوامردی نمی کند باین عطا که نفس بی پس دوا
 کرد باین عطا و دیگر که از روی بود و ابو سفیان بن حرب و سپهری می نیز از جمله موقوفه اقلوب بودند پس ابو سفیان
 گفت یا رسول الله و زواله از تریر قریش می ازین مال بایم عطا کن آنحضرت تبسم کرد پس بلال را فرمود تا
 چهل اوقیه نقره و صد شترش بداد ابو سفیان گفت نصیب من بزیدم بد و زید نام پس ابی سفیان است
 برادر معاویه و زید بن معاویه را این نام کرده بودند تا صد شتر و چهل اوقیه دیگر دادند گفت بخش پس دیگر که معاویه است
 هم با صد شتر و چهل اوقیه دیگر فرمود ابو سفیان گفت پدر و مادر من فدای تو باد بخدا سوگند که تو کرمی هستم و زلفان
 خجک دهم در زلفان استی خدا می عالی ترا جزای خیر داد و این اخبار در فتح یوزن جنین که بعد از فتح مکه شدند زیرا
 اگر حیر کر نمایه کنز نیست هو المسک ما کریته منصوص و در دیگر و آنحضرت بر سران بندهای ایشان را که شش هزار
 کس بودند و ثمن غنایم اینغزو از ادیان شش هزار کس بودند و از شتر مانند میت و چهار هزار از غنم مانند
 چل هزار و از نقره چهار هزار اوقیه و اوقیه دزن چهل دریم است و صاحب و اهب گفته که خواب کرده شرا بچند
 آنحضرت در ایام جنین پس سید بن ابی سید بن ابی سید گفت بنده مسکین بنده اسلامی طریق الحق الیقین که خود آنحضرت
 بیرون از حد و حد و آنحضرت درین آنچه موجود بود این بود اگر صد هزار صد هزار مانند این که بی بی
 حکم داشت شتر نان بن جو درک الدنیا و ضررها و من علو کل علم اللوح و القلم و در تحقیق شگفت سخاو
 وجود و عطا با الفضل شایسته این جفت ذاتی نفسی و ظهور از آن دیگر است با الجمه چه بدست آمدی
 برادی و جان که از فقر و غنی شتر سیدی و نه اندیشه ای میت چه آمدی بدست برادی تو پیش ازین
 این چه انکس است کش از فقر عاریت و چون محتاجی را بعدی طعام شراب خود با وجود احتیاج
 بروی ایتار کردی و در عطا و صدق تنوع نمودی گاهی به فرمودی و از حق و دینی که کردی شتی
 ابراز نمودی و گاهی صدقه دادی و گاهی به سکر دی و گاهی کاله بخردی دشمن را و اگر دی باز کاله را

حضرت کمال تشیدی و گمانی فرض گزینی و زیاده از مبلغ ادا کردی و گمانی کالای گزینی و زیاده از سخن بادی
 و گمانی قبول کردی و اصحاب آن انعام فرمودی زنی طبعی از طلب که بر وی خیال از زم بستم و اگر آن حضرت
 صلوات الله علیه و سلم دوست میداشت آنرا آورد پس علمی و طلالی از بحرن آمده بود دست بر کرد و آن زن را
 و بهر نوع که ممکن است از انواع و اقسام خیرات و عطیات کردی و نفیس خود را در گمانی فقیرانه کردی و یکماه
 دو ماه گذشتی که آتش از خانه شریعت نفیر و خندید و بسیار بر بطین مبارک سنگبستی از اگر سنگی و قهر حضرت
 بیجهت تنگی اضطرار دینی بود بلکه سبب موجود و سخاوت بود و گمانی برای زمان نفقه یکساله میبایستی
 اما برای خود چیزی فرو نگذاشتی و بود آنحضرت اجدی آدم علی الاطلاق چنانکه بود افضل و اعلم و اشجع و اشک
 این بی درجی و صفت و اخلاق بود و بود او کس از نزل علم و مال و نفس در اظهار دین و مایه عادت اصلی
 الله علیه و سلم و خیرا عن افضل باختری میبایست و متوسل در شجاعت و قوت و شدت و در بازی آنحضرت
 الله علیه و سلم در حدیثی از اهل شجاعت بر روی نمودن و مخافت و فی الشفا شجاعت فضل قوت قضیه القیاد و امر
 عقل را و فی القاموس شجاع یعنی ششون و غم باشد و القلب عند الناس کمال این صفت در آنحضرت بمحکمان صفت
 سخاوت بود و روی بسیار که در مواقف صبیح و موضح شده و دلاوران و دیران هم میگفتند و آنحضرت ثابت
 و قیام می بود و از جا میرفت بلکه پیش میرفت و بسیار آمد و در بر زمین صحابه را بجهت تیر بارانی کفایت می نمود
 و قرار می و تر از آن تر می راه یافته بود و در آنحضرت که از جایان خجسته و بر بعد سوار بود و اسفیان بن الحارث بن
 عبد المطلب نام است و اگر گفته بنیاده بود آنحضرت می خواست که باز و پس فرود آمد از استر و نصرت خواست از خدا
 و شستی از خاک برگرفت و بطرف دشمنان انداخت و یکسان از کفار که چشم او از آن خاک پر شد و گفت المالبس
 لاکم بانا این عبد المطلب دیده شد در آن روز پنجشنبه که سر بر تراز آنحضرت و آمده است که چون در افتادند
 مسلمانان و کافران در یکدیگر و مسلمانان پشت دادند آنحضرت تاخت و اوسعیان بن الحارث گرفته بود
 رکاب مبارک او را پس نداد و از در در انصار و فرود آمدند مسلمانان نصرت یافتند و تمام قصد و محالش مذکور کرد
 و الله تعالی اگر گفته است ابن عمر رضی الله عنهما ندیم بحاکمین را و در آن روز و در آن روز رضی الله عنهما رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم و گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بودیم ما چون حرم شد آتش جنگ و سخن می شد دیدن آنی است
 از سخن جنگ و شدت یاس پناه می بستیم بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نمی بود هیچ کس نزدیکتر به دشمنان از آنحضرت
 و می بود آنحضرت سخت تر از مردم در جنگ گفته اند که شجاع کسی را نمی شد که نزدیک آنحضرت می بود
 از جهت قرب عدو و گوشت عمر بن الخطاب پیش میاد آنحضرت بیستم شکر می بزرگ را اگر آنکه

بود وی علی علیه السلام اول لیکه ز برای عکس حکایتی بی حدینه فرمادی بر خاست و غوغای شد و ترسی راه یافت
مگردزی یا تو منی در آمده بود شتاب حضرت پیشتر از هر بر داشت شمشیری در گردن جامی کرد و سپ
ابو طلحه را که بطی السیر و تنگ کام بود سوار شد در سمت آواری که آمده بود در وقت و وقت بر شستن مردم را در است
که بر آمده اند و میر و نذر فرمود بر گردید هیچ قصه نیست و آن آب ابی طلحه که بغایت مکالم بود در زیر حضرت خیال
نیز کام شد هیچ آبی بوی غیر رسیده و بوی بوی نمی توانست کرد و این نه جزوات آن حضرت صلی الله علیه و سلم
و در حقیقت هر آدی صلی الله علیه و سلم توت بخشید و در فرمایید بر چند شست و ضعیف نامزد و اتوان بود انجمنان
قوی و توانا و کامیاب گردد و کج چکس لوی نرسد و برابر تواند کرد و میت تو مراد دل ده و دیگر مین به و نه خوش توان
و شیرین مین به شعر و مین آوین بر بول الله علیه و سلم ان ملقه الاسه فی اجابها نچ به و حضرت در وقت
نور باز و خوشی جان بود که گشتی گریان عالم اوی پس فی آمدند و محمد بن احق در کتاب خود آورده که در کمری بدر کانه
نام شد بدین قوه که در صنعت کشتی گری اهمیت و یگان بود مردم را بر آید بر مصطاری می آمدند و بعد از مین می نمکند ناکام
مردی در شتاب که با حضرت پیش آمد آن حضرت صلی الله علیه و سلم اوی گفت ای رکانه از خدا فی ترسی جز در وقت
مرا قبول نمی کنی رکانه گفت ای محمد چیزی بیا که گواهی دهد بر صدق تو گفت گشتی گرم و ترانید از ایمان می آری
گفت نعم فرمود آمده شورای کشتی پس آگاه گشت رکانه برای کشتی و آن حضرت در جامه بار خود بود و دایمی و آزاری
در وقت پس آمد نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و سلم لوی و گرفت در مین زدن پس حیران و تعجب شد رکانه
و خواست از آن حضرت که رانده او را باز کشتی گیرم یا دیدم و سوم نیز میزدخت پس تعجب شد رکانه و گفت
کشان تو تعجب است مین مقدار آورده اند از حدیث و میان نکرده اند که اسلام آورد بانه و اندا سلم
و کشتی گرفته است آن حضرت جماعه دیگر را غیر رکانه در بر غلب آمده ابواللاسه جمعی مردی دیگر بود سخت
نور نه چنانکه راست گادی استاده و ده کسی از اطراف پوست دای کشیدند تا بکنند آزار از تپای و
پس پوست پاره می شد اوی از جای نمی جنبید رفتی آن حضرت را خواند که با وی کشتی گیرد و گفت اگر
انرا حق مرا در مین ایمان می آید تو پس از آن حضرت او را در مین ایمان آورد و در این قصه طولی است که
در جای خود نمک راست و فصل در جای آن حضرت صلی الله علیه و سلم جای شرم و شرم و شستن و ماده او جات
است و از نجاست که چای بی نظیر آید که سبب حیات است و لیکن می مقصود است و شرم نیز از حیات قنک
و بر اندازه اوست هر که دل نذر و خلق و حیا در وی تویر و دستر و حیا درخت تویر و انکساری است که ظاهر
می شود آدمی را از خوف و قرع چیزی که عیب کرده شود بدان و گاهی اطلاق کرده می شود بر مجرد

و خداوند بزرگوار که از کفری الهیست فرمود انحضرت صلی الله علیه و سلم الحیا علی ما یخیر در روایتی الحیا و خیر کلمه و در
 حدیث آمده است که مردی برادر خود را نصیحت می کرد و بعد از آن گویا برادر وی استغفانی کرد و حقوق خود را
 مردم بخت استیجائیس نمود انحضرت صلی الله علیه و سلم بان مرد بگذارد و اگر کسی از ایمان است و از اشیای حق
 چشم خرابانیدن است از عیوب مردم آنچه کرده برادر انسان طبیعت خود را انحضرت استند تا من از کثرات
 و درین صفت زیست کرده است کسی رضی الله عنه که در آن بر انحضرت صلی الله علیه و سلم مرد که بر اثر
 صغرت بود گویا که رنگ زعفرانی بود بوی رسیده از منی و هر آن پس گفت انحضرت مراد از چیزی
 بود انحضرت که بر وی کسی نمیگفت آنچه تا قرش آید و او اگر لابد می باشد گفت و منطقی شد گفتن لطیف
 می گفت پس بیرون رفت آن مرد و فرود آمد و اگر گویند آن مرد که بشوید بان و در روایتی آمده بکنه انبیاء و بعد از آن بر پوز
 خانه که این در غیر آیه و حرام خواب بود در روایت صغرت نیز روایات هست و مرویست که بود انحضرت صلی
 الله علیه و سلم در جایگاه تنهایی مانند بصروی قدر کسی و اگر میسر بودی از کسی آنچه کرده آید و او را می گفت
 چیست حال کسی که می گردی چنین یا سیکه چنین بلکه میگفت چیست حال تو ای که می گردی چنین یا می گردی چنین و منی
 میکرد از آن تا منی بود ماسل تا خایل از این عبارت کلیه ای که وقایع نیز مفهوم می شد و در حدیثی از ایش رضی الله
 عنها آمده است که گفت نبود روی خدا صلی الله علیه و سلم تا شش و شش و نه آواز بلند کننده در بازار و از آن پس
 بر آید و لیکن عفو می کرد و در مسکن زانید و حکایت کرده شده است مثل این کلام از توبت عبد الله بن مسلام
 و عبد الرحمن بن عبد رب الناصح در بیان شفقت و رافت و رحمت و صلی الله علیه و سلم گفت بر و در کائنات
 و تقدیر و اسلامک المارحة للعالمین و گفت تقدیر جامع که روی الفکم غریب یا غنم غریب علیکم یا المؤمنین
 الرحیم شفقت مهربانی و موهبت و شفقت و شفقت اشفاق ترسیدن و در شفقت نیز همین معنی است که شش و شش
 که قدری با آن کسی نرسد و البته اقلیت کرده اند او را محض ناصح و صلاح فصیح و در حدیثی از رحمت و رافت آن
 من المصالح و کرم بختم دن مهربانی کردن و رافت سخت بخشودن مهربان شدن و از جمله شفقت انحضرت
 صلی الله علیه و سلم بر امت تخفیف و تسهیل اوست بر ایشان در شریع و احکام و ترک او بعضی احوال از
 جهت ترس آنکه ساد از ترس کرد و بر امت چنانکه ترک امر میگوید برای برادر و ترک تاخیر و منی از صوم
 و حیال و مانند آن در دنیا است از حق تعالی که کرده سب لعن از رحمت و قربت و طهارت کاهی شنید
 انحضرت گریه کردی از در نماز با جماعت می بود مادر و در نماز پس شب می گریه و نماز را ساد و نرفته میفتد
 مادر او میفرمود باید که نماز را با جماعت می از شما پس می که کرده باشد زیرا که در حق دست میدارم که سر و دل

که بیرون می آید بگو شما صاف و پاک سین و چون کذب کردی حضرت را قریب از حد و گدازانید و نماند از او
آنکه هر سئل گفت خدا می آید امر کرده است فرشته را که موکل است بر خیال و کوهها همه در دست تصرف سلطان
او است که هر چه بخواهد نماید آن که سئل گفت ملک خیال بفرما یا محمد رحیمی خواهی اگر خواهی بر منم بخشیدی یا بر
ایشان و این نام در کوه است که مکر و زبان آن باوان است گفت آنحضرت نمی خواهم که پلک اشو نه امید
می دارم که بیرون آید و حق تعالی را از اصلا ایشان کسی که عبادت کند خدا را و شریک نگذارد لوی خیر را در این قصه
قصه دراز است که مذکور است در خیال دوم از بیعت و نیز روایتی است که حضرت علیه السلام گفت بر منم بر اصل
السلام علیه السلام که خدا تعالی امر کرده است آسمان و زمین و کوهها را که اطاعت کنند تر او هر چه فرماید آن
کنند و پلک کنند دشمنان تر او فرمود و دوستی دارم که صد کنم و تا خیر کنم از امت خود عذاب را شاید که تو
بخشد حق تعالی ایشان را و چون بخت کند بر ایشان گفت عایشه رضی الله عنها بخیر گردانیده است رسول
خدا صلی الله علیه و سلم میان دو امر که اختیار کرد آسان تر از آن و امر این قول امعانی و تا و ملاقات است
بسیار و انظر و اقرب است که امر داسان تر برای امت است و گفت این خود رضی الله عنه که آنحضرت تعبیر کرد
و تمار شدت مار برای تذکره و وعظه یعنی گاه گاه می کردند در امت از جهت خوف و ملاقات و ستوده آمدن آن
و صل در خلق آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وفا و حسن عهد و صل رحم نهادن و تجارت تازه کردن و عذر هرگز از آنکه بود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون آمده می شد نزد وی صلی الله علیه و سلم برید می نمود این را برید نزد فغان زن که در دست
دوست خدیجه بود رضی الله عنها و مرویت از عایشه که می گفت رنگ نبردم بر هیچ زنی چنانکه رنگ نبردم بر تو
از جهت بسیار یاد کردن آنحضرت را و اگر شانی دخی کرده میست میفرستادی سوی زنی که دوستی می
بودند و آمد بر آنحضرت زنی پیشانی و سبک روی نمود آنحضرت بجهت او بر شتهای خوب کرده آورد
چون رفت آن زن و فرمود این نیست کسی که مرا در زمان خدیجه فرمود حسن العهد من الایمان
صلی الله علیه و سلم که در آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوی الله را می آید که اختیار کند و ترجیح که ایشان را
فاضل باشد از ایشان فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آل ابوقحان نیستند مرا و مستان در سینه
طرق آمده است که نیست دوستان من جز خدا و صالحان از دوستان جز آنکه مرثیان را رحم است که تر میسکن
آنرا بزی آن یعنی بقدری آن می کنم با ایشان چنانکه آبی بیاید بر روی کسی گفته اند مرا و آل ابوقحان
بنی العاص است و حال آنجا که معلوم است و می گرفت آنحضرت امامت زینب را پیش برد و شش
مبارک خود در نماز چون سجده می کرد می نهاد بر زمین چون باز می ایستاد و مرشد است از جهت و نور شفقت مهر

[illegible]

در بیان حج بحای او که کدام قبیله بنده اتفاق کردند که هر یک نخست در کعبه می روی حکم کند بعد بدان راضی باشند
 ناگاه آنحضرت در آمد صلی الله علیه و سلم گفتند این محرم است این چنین است هر چه حکم کند راضی باشیم آنحضرت را
 طلبید و حجر را در میان آن نهاد و بر چهار گوشه در را بست این چهار گوشه خود حجر را بست مساک گرفت و بر جا
 آن نهاد و این پیش از نبوت بود در سال تولد فاطمه زهرا رضی الله عنها پیش از زمان اسلام حکم می یافتند
 قریش آنحضرت را و فرزند آنحضرت صلی الله علیه و سلم و الدانی لایمن فی السما و این فی الارض و روایت است
 از علی رضی الله عنه که گفت ابو جهم که علیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مکتب می نامید تدریس می نمود و کوفی می نامید
 و نیستی تو در مکتب و لیکن مکتب می گویم خبر را که آورده که آنرا ازین سخن یاد و نامتعلق است و متاقتضی
 است از آن ملعون چه هرگاه شما صادق میدانید او را در هر چه گوید تصدیق کنید دیگر این عباد و استکبار چیست پس
 فرستاد حق تعالی این آیه را فاقهم لا یکنه و بک و لکن الظالمین بآیات الله مجنون این تیه تفسیری دیگر نیز است که
 پیرو کار تعالی میفرمایند که ای محمد کافران ترا مکتب نمی کنند و لیکن این ظالمان آیات خدا را انکار میکنند یعنی
 تو فارغ باش غم مخور کارش این امر فایده است من ایشان را مزا میدهم چنانکه جماعه غلام خواج را اینا میدهند
 و آنرا میکنند پس خواج با غلام می گوید که ایشان ترا آزار میدهند و اینانی کنند هر چه میکنند بمن میکنند من را نمیشناس
 و آورده اند که آنس رسالتی ملاقات کرد ابو جهم را و فرزند دیگر گفت یا ابوالکلم نیست اینجا جز من تو که بشنود سخن ما را
 خبر ده مرا از محمد صلی الله علیه و سلم علی محمد علی آنکه در وی صادق است یا کاذب پس گفت آن ملعون و الد بدبستی درستی محمد
 صادق است و هرگز دروغ نگفته است و سوالی کرد بر قل از ابو سعیدان درین حدیث که سوال کرده است از احوال
 او و صاف آنحضرت و هستد لال کرده بدان نبوت وی صلی الله علیه و سلم ایابودید شما که تهم میباشید بکذب این
 مرد را یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از آنکه بگوید این سخن را دعوی نبوت گفته گفت ابو سعیدان و الد هرگز دروغ
 نگفته است وی گفت بر قل پس چون باشد که با خلق جز استی نگوید و بخدا دروغ بند و این حدیث بر قل می شود
 ترین خبر نیست در معرفت امارات نبوت در اول صحیح البخاری مذکور است و در شرح مشکات ترجمه و بیان
 آن کرده است در کتاب الجهاد و در باب کتاب الی الکفار و درین کتاب نیز در باب ارسال رسول مذکور گردان است از آنجا
 و گفت نضر بن الحارث مرقرش تحقیق بود محمد میان شما جوان خود سال مرضی ترین شما در افعال و صادق
 ترین شما در اقوال و عظیم ترین شما در امانت تا آن زمان که حدیث شما در بنا گوش او بر سر راه آورده
 شما را آنچه آورد یعنی ازین علت گفتید شما که ساحر است لا والله و ساحر نیست و ابن نضر بن الحارث
 کافر بود و ریده بر دل او شسته اما عاقل بود و انصاف داشت و دیگر از پرده غلیظ بود و گاهی آن

نیز فاد و از غلیظ تری نشست و بدین غیره که از وسایط قریش است با افران شنیده و بگریستی
 و گفتی یقین دانم که این حکام بشیر و صاخره آدمیان است این کلام را بشیری و دل نشینی است که هیچ کلام دیگر
 را نیست این که خلاوة و طلاوة و فی الصراح طلاوة و فتح و الف و حوی و غیره برانی دل و حارث بن عامر از سرکار
 بود که تکذیب میکرد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم پیش مردم و چون خلوت می کرد با اهل بیت خود میگفت ای
 محمد از اهل کذب نیست و آمد الوهیل مدعی نزد آنحضرت و مصافحه کرد و گفتند آیا مصافحه می کنی تو با محمد گفت
 و الله تحقیق من می دانم که محمد غیر است و یکی که بودیم باست بیت کعبه سرخی عید صاف و او مشرکان چون
 میدانند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم می گفتند و الله که پیغمبر است حال مشرکان این بود و اهل کتاب بنی
 نو تصاری خود انعام بودند بر سالت وی و یقین میدانستند آنحضرت را بر قوه کما یعرفون انباریم و شست
 منظر غیر آخر الزمان است بود در وقت موت وصیت نامه می نوشتند پس آن را چون در پاید پیغمبر آخر الزمان را
 سلام می رسانید و می گوید که مادر شعیبای تو جان دادیم سلام بپذیر و ما را از غلامان خود دان آورده اند که خون تبی می
 و فتح شده موحده که از نوک این بود و سلمان بود و قوم وی کافر و آنحضرت فرمود است نمیدانم که تبی می شیم
 بود یا نه مدینه آمد جماعه که سر لاری بود و بر باریا فتن نشان این پیغمبر آخر زمان درین بیده مکره اقامت کردند و ازین
 در خواستند تا که ایشان را از صحبت خود معاف داشت و بقولی انصار از اولاد ایشانند و چون این را ظاهر است
 مه نبطت ابا و کفر در انداخته اند و از انکه لان الماعفت که بمعنی بارسای از حرام و فی القاموس عفت گفت
 سما لاجل و لا یجمل وجود و کمال آن مدائن حضرت بجز زبان بیان توان کرد و در جوابی که عصمت آمدیم که در
 آمده است که کس نکرده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست هیچ زنی را که مالک نیست او را و این یک عبارت
 است که در بیان عفت و بارسای اهل بیت و عادت می گویند و الا تحقیق عفت آنحضرت و تمامه اخلاق و
 بالا تر است از آنکه بیان توان کرد و وصفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصدر کجی مکرر گفته شده است و اما حدیث
 خواه معنی عدالت و در اگستری گیرند و خواه معنی اعتدال و توسط صفات و اناساق دارند مساوی آنچه در ذات
 شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود تصور نیست و یکبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم مالی قسمت می کرد و
 خود را بصیرد که یکی از بنی تمیم بود گفت عدل کن در دروایی آمده که گفت آنچه تو می کنی عدل نیست حضرت فرمود
 صلی الله علیه و سلم و ای رفوگر من عدل کنم دیگر کی عدل خواهد کرد و این قصه طویل است ابو العباس مرید که از آنکه
 علم خود است گفت قسمت کرد گسری ایام نمود و گفت روز باوصا لحیث برای تو اب و رفتن در روز اربعه
 شکار کردن و در زمان برای شتراب خوردن و روز آفتاب برای حراج خلق را آوردن گفت اندک شری

و بنا بر این ایشان بدین خود کجا بود ایشان را و لیکن پیغمبر مصلی الله علیه و سلم تحریر کرد روز خود را سه
 جزو جزوی برای عبادت خدای و جزوی برای اهل عیال و جزوی برای خاصه خود و از این جزو را قسمت کرد میان
 خود و میان مردم و عواید ایشان این در آخر باب طایفه شریف گذشت و ذکر کرده است ابو جعفر طبری از علی
 رضی الله عنه گفت گفت آنحضرت که قصد نکردم من چیزی از این اهل جاہلیت عمل میکنند جزو دوازده بار و یک بار چهل
 خدا تعالی میان من و میان آنچه خواهم من بعد از آن قصد نکردم بجز آنکه اگر آمد مرا خدا تعالی بسلامت خود یکبار
 آن بود که گفتم من شبی خوابی که کو سفید میزد باین کو سفید از آن نگاه میداد این غم را تا من در آنم که را و سر بگویم
 و بشوم چنانکه جوانی گویند می شنود پس بیرون آمدم و در آمد نخست سرای را و از آنکه و شنیدم که آن از بازی
 میکنند و در وقت و نماز مرتبه بجهت عروسی که در خانه ایشان بود نشستم من تا شوم آنرا پس خوابید مرا خدا تعالی
 و بیدار نکرد و این مرا که گری آفتاب نشستم و نکردم چیزی از آن بعد از آن عارض شد بار دیگر تا آنجا که حال بعد از آن
 نکردم بجز هرگز صلی الله علیه و سلم و در میان و قار و نور و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحت و مرورت و در
 و حسن بی اما و قار و نفع و اور زانت و استی و نور و درت بعضی مافوق حمزه و آل ممل نیز همین معنی است و تحت فتح
 ضار خاموش شدن و مرورت بعضی مردمی و انسانیت و بدی بعضی و سکون بعضی سیرت و راه روش و علم
 و وقار و زانت و بردباری و استی و در حرکات و سکات این در ذات شریف وی بود صلی الله علیه و سلم
 و کسی دیگر نبود و در حدیث آمده است که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قار ترین مردم در مجلس نبود که بیرون
 آورد چیزی از اطراف اعضا و چنانکه دست چنانندین و بی دراز کردن مثلا و اکثر نشستن آنحضرت بر
 وضع اجتناب بود و احتیاج به سیرت نشستن در آنجا بر نشستن و میان طهر و ساقین ضم کردن و این گاهی
 سجاری بود مثل فوطه و ردای گاهی بدست و گاهی بر میز نشسته و بعد از نماز باید و این وضع نشسته و در سجده
 و گاهی بوضع قرقصا بعضی قاف و سکون را وضع فار و صادمه محدود و مقصود نیز نشسته و تفسیر کرده اند
 آنرا باینکه بنشیند بر سر کیفه مافوق را آنها و کسانه را آنها را شکم و اجتناب کند برود دست و نهاده آنرا بر ساقها
 یا از نوام بعضی گفته اند که احتیاج کند بر کشیدن و انصاف کند بطین البغجدین و در آن دو کفهای دست را در آنها و این
 نوع خاص از اجتناب است و گفته اند که این جلای عرواب و غریب است و در حدیث قبیل نفع قاف و سکون
 تحسین است مگر مفسر میم و سکون مجامه گفته که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم نشسته بود بر وضع
 قرقصا متخشی و لب پس از آنکه شد از حرف یعنی خونی و یعنی از بدین آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و سلم بین راه یافت که بر خود لرزیدم و متاسف شدم و خشوع فروشی کردن و چشمش را با ایندین و حضور

نیز قریب همین معنی است و بعضی گفته اند شمع در بدن است مخصوص در صورت و بصیرت و بعضی احادیث :
 شمع را در باطن و مخصوص در ظاهر حمل کرده اند و هر دو شریک اند در معنی مکان در تنزل بود آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم نیز آن کسوت و تکلمی کرد بجاخت و روی گردانید از کسی که تکلم می کرد بغیر محبت و بود کلام وی
 که در نزد فصول بود در تفصیل و تفصیل شده مراد برادر گویند که میان برادر و او کشیده باشد و گفت یا نبی
 که حدیث می کرد آنحضرت چنانکه اگر کسی می خواست که بشمارد کلمات را می شمرد و در حدیث جابر رضی الله عنه آمده
 بود در کلام آنحضرت ترتیل در تسبیح فی الصبح ترتیل همواره و آرمیده و پیدا خواندن قوله تعالی و قل القرآن ترتیلاً
 و ترتیل تحقیق سخن همواره و تسبیح نیز نزدیک باین معنی است و در راه تجوید تحقیق ایمانی رده شده است و در حدیث
 ابن ابی ناله آمده که بود سکت آنحضرت بر جای هر علم و هنر و تقدیر و تفکر و محک وی صلی الله علیه و سلم تسبیح
 و محک اصحاب نیز در حضرت وی تسبیح بود از جهت توقیر و تعظیم و اقتدار و اتباع وی بود مجلس شریفی وی
 مجلس علم و جاد و خرد و امانت بلند کرده نمی شد در وی ادب از ذکر کرده پیش در وی نهج و چون حکمی کرد کسی فری
 انگذند این مجلس گویا که بر سرای ایشان بر نهاده گانده نشسته که اگر سر برادر نر می شود و صاحب شفا
 این حال اصحاب را مخصوص مقصد بحال فکرم آنحضرت ذکر کرده و در کتب دیگر مطلق آمده که حال اصحاب مجلس شریف
 این بود و در حدیث دیگر آمده که ابو بکر رضی الله عنه در پیش آنحضرت ستر نهاده در زمین گرفته می نشست تا دم
 نماند نزد و سخن کرد و نظر بر جمال آنحضرت و خسته را طاعت و اطاعت میداشت و کیفیت مشی آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم در بیان جای شریف معلوم شد که در تبار فی ضلالت کسول ملاکات بود از مروت آنحضرت
 بود نبی از رفیع و طعام شربت بر باطل از پیش اکل است و امر سواک اکل کردن بیکره داشتن بر اجم
 که یعنی مفصل اصابع است که میان اصابع در حجب اندوده حجب مفصل اصابع که مفصل اامل است
 بعد از آن بر اجم بعد از آن اصابع و سیرت آنحضرت بهترین سیرت بود و در حدیث ابن مسعود آمده که خیر لایت کلام
 خیر الهی هر چه بود آنحضرت و دست می داشت طیب و لوی خوش را در استمال می برد آنرا و ترغیب
 می کرد دیگر آنرا بر آن می گفت حسب الی من دنیاکم النساء و الطیب جعلت قره عینی فی العیال و دوست
 گردانیده منزه است بسوی من ذی خوش و زلمان یعنی حق تعالی محبوب ساخته است زمین با خیار و
 آنرا دوست می دارم و گردانیده شده است قرار و آرام جای چشم من یا سردی و چنگی چشم من در نماز و
 گفت آنکه که شادی و کسرت چشم روشنی و خوشنودی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز یافتی و زودی
 بر مشهوری که در وقت یافتی در سج عادت و سج وقت یافتی و قره عین کنایت از فرج و شادمانی

در یافت مقصود و در تفریق است مشتق است از تفریق قاف بمعنی قرار دینا چه دیده نظاره محسوب قرار یابد
و بدین آرا می گرد و بر است و چه بگرد و در حالت سرور و خوشحالی ساکن و بر جای خود بود و نیز بر غیر محبت
و بر جان بگردان و در حال حزن و غم کردن و لرزان باشد و در اعین کمال الذی لغشی علی من الموت دلیل آنست
یا مشتق است از تفریق قاف بمعنی سردی و سردی چشم و لذت ندی در مشاهده محبوب بود و گرمی و سوزش
در دیدن اخبار و لذت و لذت را قره العین خوانند و آنکه گفت فی الصلوة و نگفت الصلوة اشارت کرد بآنکه سرور و آرا
وی مشاهده حق است که حکم کائنات را در برابر او حاصل است نه بنفس نماز یا ثواب و خدای آن چه نزد است
آرام و التفات بفرمود و نماز حق است اگر چه نیت اوست و فضل او و فرج بقصص نعمت حق نیز قافی
عالمیست چنانکه گفت قل بفضل الله و برحمته فذلک فلیفرحوا ما دون مقام شایسته فضل و فرج و سرور
باوست و مقام آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعلی و ارفع است و با نیت فرمود فلیفرحوا و نگفت فلیفرحوا باخطا
با نیت باشد بتقدیر آنکه این کلمه که کورتش جزو این حدیث است که حب الی الطیب البان و جعلت قره عینی
فی الصلوة صاحب مشکوة گوید که این حدیث را احمد و سائ از انس روایت کرده اند و بخاوی در مساقص است
گفته که نظری در اوسط صغیر مرقا آورده و همچنین خطیب در تاریخ بغداد و ابن عدی فی الکمال در مستدرک
نیز آورده اند و در لفظ جعلت و گفته که صحیح است بر شرط مسلم و نیز در سائ از انس بطریق دیگر زیادت
لفظ من الدنیا آمده و بسیاری از محدثین باین وجه روایت کرده و ابن تیم گفته که روایت کرد او را احمد در کتاب زیاده
لطیف و آن است که اصبر عن الطعام و الشراب و لا اصبر عن گفت سخاوی اما این مشهوره است در بعضی
از زیادت لفظ ثالث و توقف یا قف بران مگر در موضع از اجاب و تفسیر آل عمران از کثرت و ندیدم این
زیادت را در هیچ طریقی از طرق این حدیث با وجود غیره تقریر و تفسیرش و تصریح کرده باین معنی از کسی گفته
و از آنکه است در حدیث لفظ ثالث و زیادت آن محلیست و معنی را چه صلوة از دنیا نیست اگر چه توجیه کرده
از ابو شیخ ابن حجر عسقلانی در تخریج را قف گفته که مشهور شده بر زبانها زیاده لفظ ثالث و یا قف این لفظ را در شیخ
از طرق او و ولی الدین عراقی در امالی خود نیز گفته که لفظ ثالث در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست و صلوة از امور
دنیا بود انتهی کلام السنوی پس معلوم شد که اصل حدیث که اتفاق بر آن است باین لفظ است حسب
الی الطیب البان و جعلت قره عینی فی الصلوة و این بی اشکال است و در بعضی طرق من الدنیا یا من ناکم آمده
و در بعضی کتب ثالث نیز واقع شده است و اگر یکی از این دو باشد نیز اشکال ندارد و اما اگر در دو باشد چنانکه بر
زبانهای گرد و اشکال دارد و در توجیه آن گاهی می گویند که مراد بودن از دنیا بودن در دنیا و وجود آن در دنیا

پس اصل معنی آن شود که درین عالم هر چه خوش آمد و نماند از جمله او طیب دنیا و بهشت و سیوم امر خدای
دینی و گاهی که نیکو سیوم از امور دنیا و بهشت بسبب طالت و سلامت ذکر نکرد و حد دل کرد از آن بامردنی
به طریق تکمیل دفع توهم آنکه در اذیت و محبت یب و معاشرت ناسر بهنگم مشغول از حق و مساجات و
نذار و تواند و الله اعلم کما مرثالث که درین حدیث ذکر آن کرده خیل باشد چنانکه در حدیث دیگر از آن آمده است
لم یکن احب الی صلی الله علیه و سلم بعد الله من الخیل بر واه انسانی و احتمال دارد که طعام بود چنانکه در حدیث
عایشه آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم کوفتش می آمد و از دنیا سر طعام و طیب نشین
از آن دو چیز را و نیافت کی را یافت نسا و طیب را یافت طعام را و راه احمد و الله اعلم و فصل در بیان
آنحضرت صلی الله علیه و سلم احادیث و اخبار در ذکر این سیرت و صفات کمال آن در ذات کامل الصفات
آنسر و بسیار است و نیست در نقل می از دنیا و اعراض از زهرت آن بآنکه روی آورده بود به تمامها و
و بیانی میرسد توج آن که تا وقت وفات زده می بگردید و نزدیک بودی در رفقه عیال می صلی الله علیه و سلم حال
آنکه دعای کردی صلی الله علیه و سلم اللهم اعمل رزق ال محمد قوما و باوجود آنکه بقوت و قناعت بدان سلاح
جنگ کرد و تا وقت وفات بحال آنکه آن نشد و این سبب زهد و سخاوت و انبساط بود از عایشه آمده
که گفت سیرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم سه روز بیانی از زبان گندم تا گندم شدت از میخالم و در روی او دیگر آمده
از زبان جو دور و بیانی و اگر می خواستی دادی را خضایای حیرت که در خیال نماید و در دهم بخیر و در حدیث دیگر
آمده سیرت آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم از زبان گندم تا آنکه ملاقات کرده و او گفت عایشه گندم داشت
رسول خدا همی در دیناری و نه شاتی و نه بعیر را و در حدیث عمر بن الخطاب آمده که گندم داشت مگر سبب و بخل
و زمین را که گردانیده بود آنرا صدقه گفت عایشه رضی الله عنها وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود
در خانه من خیزی که بخورد او را بگر داری مگر نصف سبیل از جو و طاق خانه افتاده و گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
مراد برستی عرض کرده شد بر من که گردانیده شود برای من بطبی او که طلا بسقیم من لایارب مگر دان اینچنین
که سندی شوم روزی و سبیری شوم روز دیگر پس روز دیگر گرسندی باشم تصدع می کنم به سوی تو و دعا
می کنم ترا و روزی که سبیری شوم حمد می گویم و دشنامی گویم ترا و در حدیث دیگر آمده است که خبر یکی فسر بود آمده
بردی صلی الله علیه و سلم و گفت مراد که بر در درگاه تعالی می خوانانند سلام ترا می گوید یا دوست می آری تو
که گرانم برای تو این که بهار طلا داشته باشی یا تو بهی که باشی تو پس سر فردا قلند آن حضرت ساعتی پس گفت یا
جبرئیل دنیا خانه کسی است که نیست مراد از خانه و مال کسی است که نیست مراد از مال جمع می کند آنرا کسی که

گفت مراد اطفال گشت از حضرت را بر سر ثابت دارد ترا یا محمد خدا تعالی بقول ثابت و از عایت آمده گفت
تجلی بودیم تا که آن عظیم درنگ میکردیم بگاه که نمی آفر و خشم آتش را و بود و خاک اگر خرمای از عبد الرحمن بن
عوف آمده طمعه کبری از طعام نزدی آورند پس بگریه درآمد و گفت ملاک شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
و سینه او دایره است او از نان جو و گفت ابن عباس رضی الله عنهما بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که شب کرد
او دایره او شبهای پایانی که سندی یافته طعام شبانگاه را و از آنس آمده که گفت خود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
بر خوان و در سر کعبه و خنجر را می توانی که گویند در کعبه سفید طبر را بر کرد و گفت عایت رضی الله عنهما سحر خور
آنحضرت بر کرد و شکایت نکرد بوسی کسی و بود فاقه نزدی دوست داشته شده تر از غنی و بود که روزی که در آن
گرسنه و می خورم تمام شب از گرسنگی کنایت است از شدت جوع و منعی می کرد او را از روزه آن روز و اگر می خواست
وی را بر سر نگار می داد تمام کجای زمین را دیده های آنرا و فراخی می کرد زندگانی او را و تحقیق می کردیم که از جهت
شفقت و مهربانی از حضرت را نمی دیدیم حالت او را و میالیم شک او را بدست خود بخت ایچ نوی بود از جوع می خورم
روان فدای رسول الله صلی الله علیه و سلم که قوت می شد از قوت می بخشید پس می گفت آنحضرت
ای عایت چکار است مراد دنیا و چه میکنم من بیا را برادران من که او را الوعزم از سر اند صبر کردند بر آنچه بخت تر ازین
است پس گذشتند بکمال خود و قدم آوردند بر در درگاه خود پس بزرگ داشت خدا باز گشت ایشانرا و بسیار
کردن و یاران را پس بی نام خود را که بشنیدم می دارم کتن آسانی کنم در زندگانی خود پس جدا ساخته شوم من
فردا از این نیست هیچ چیز محبوب تر پیش من از یوستن بر برادران منی و دوستان من گفت عایت رضی الله
عنهما ایضا قات نکرد و نایب ازین حکایت مگر بگاه تا آنکه وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و از عایت آمده که نمود زیرا که گفتی آنحضرت که خواب می کرد بران گریزی که آنگه نمی دی پوست درخت خرما
بود و مروست از خضه که فراموش رسول خدا صلی الله علیه و سلم در خانه وی پلاسی کرد و تمی می کردم خواب
می کرد پیش کردم آنرا شبی چهار تو نامم شود پس چون صبح کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود چه خبر گسترانیده بودی
شما برای من آتش گفتم همان فراموشی شب بود که نه کرده بودیم او چهارم فرمود بگذرید در بحال بخت ترا که در
و باز داشت ترا از نماز شب بود که خواب می کرد آنحضرت اینجا تا بر سر یافت شده بر سنی از بزرگ خرما تا آنکه
تا اثر لقمی می کرد و نقش می بست پهلوی شریف و صلی الله علیه و سلم وصل در میان خوف و خشیت و سختی
طاعت و شدت عبادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم خوف و خشیت و طاعت و عبادت آنحضرت بر قدر علم
و معرفت او بود بر درگاه تعالی و تقدس و حقیقت هر که دانست و شناسا تر بخدا عز و جل است خالص

ترو چو چنانچه تیر بود حق سبحانه و تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء و در حدیث بخاری آمده گفت ابوهریره
 میگفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم اگر باینده شما آنچه میدانم من کم بخیزید و بسیار کم می گیرید و در حدیث ترمذی این
 روایت آمده که فرمودی من من انی یخشی الله شیئا و فرمود اطاعت السماء و حق بران ناطق فرمود
 میکند آسمان سزاوارست مرا و که آواز کند و اطاعت او از بالا و تالیق شکر که و آواز کردن آسمان بحکم کثرت این
 در حدیث از عذرا که و گران آنها و این کنایه است و قلت در بیان کثرت اگر نباشد اینجا ابط و فرمود نیست
 چهار انگشت در آسمان مگر که نهاده است فرشته میجو در سجده کننده مرخیزد ایراد در حدیث دیگر آمده است که فر
 منی را سوگند اگر باینده خبری که میدانم من کم خذید و بسیار کم بخیزید و لذت کمیزد بزبان بر فراشتها و بر اینده بسوی زمینها و
 بلند باد و راهها و فریاد کند و بنالید بسوی خدا تعالی و بلند کند آواز را بر عالمی من لقوت صبر و تحمل بر سیدارم
 یار و آن داد اگر شما را نید بر منی تا نید گفت ابوذر رضی الله عنه که راوی این حدیث است نه آید دوست می دارم که
 در حدیث بودم که بریده می شد و در روایتی آمده است که گفته اند صحابه چو می بینی تو یا رسول الله فرمودی من هستم
 در حق را پس هیچ کرد حق تعالی او را میان علم الیقین و علم البیقین با خدایه قلبیه استحضار عظمت الهیه بر چه می بود و پس
 و در حدیث دیگر آمده است که بایستاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز خدایا ما سیدایها و مبارک و پس گفته صحابه این
 تکلیف و سخت برای چه میکنی یا رسول الله و حال آنکه از بزرگوار است خدا تعالی آنچه پیش گفته است از گناهان تو و آنچه
 پس آمده فرمود ای ایس نباشم بنده شاکر و شکر آن کنم که آمرزیده شدم و گفت عایشه رضی الله عنها بود و عمل آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم همیشه در پیوسته که ام کی از شاطاقت دارد آنچه داشت و محلی صلی الله علیه و سلم و عوف بن مالک
 گفت رضی الله عنه بودم من یا رسول خدا صلی الله علیه و سلم شبی پس بیدار شد آنحضرت و مسواک کرد و وضو
 و بایستاد نماز پس ایستادم من نیز با وی پس آفتاب که در بزمه بقر پس بگفت بخت بآیت رحمت بگفت
 توقف می کرد و سوال می کرد و در خواست از خدا رحمت را و منی گفته است بآیت عذاب بگفت توقف می کرد
 و بیا نه می جست سجده از عذاب پس ایس از آن مکه کرد بقدر قیام می گفت سبحان ربی العز و الملکوت
 و العظمی و الکبریا پس بر پشت سر از رکوع و ایستاد مثل آن و گفت پچین پس از آن سجده کرد و گفت مثل
 این و نشست میان سجده ترین مانند آن و گفت مانند آن خواند بقره و ال عمران و ف و ا و ی و گای قیام
 میکرد تمام شب یک آیه در روایت آمده است که ایس آیه بود ان تعذبهم فانهم عبادک ان تعظم فانک انت
 العزیز المکی مقصود عرض حال است و در خواست مغفرت ایشان بود و آمده که آنحضرت نمازی کرد و شکم
 آنحضرت را آذری می بود و می آید از خوشیدن دیک مسین در بعضی روایات می آید آواز آسپاد در حدیث

و سکر و انعام آرام و استسکی را پوشش می و محیط بوی می گردانم تنگی و اعلاست و مانند جامه درونی که بوی بخسید
 و تقوی خمیره و می گردانم بر سر کار را به تانی دل و می چون اصل تقوی در دل می باشد و لهذا فرمودند الله تعالی
 بنا اشارت بسید کرد تغییر گردانوی بصیرت و اعتبار در دل نهان داشتن بخنی و انگیته معقوله و می گردانم حکمت را
 معقول آن حکمت و داشتن احوال اشیا چنانکه در نفس الامر است و معنی راست کرداری و راست گفتاری نیز
 آمد و الصدق و انوار طبیعت و می گردانم راستی را بر سر بر دهن عبد طبیعت و می و الصدق و المعرفة خلقه و می گردانم
 عفو و نیکویی را قوی می و العدل سیرت و الحق شریعت و الهی نامه الاسلام طه و می گردانم عدل را سیرت
 و می و حق را شریعت و می و هدایت را پیشوای و می و اسلام را دینی و می و احد که سوره و احد نام است و انحضرت در ام
 سابقه محمد و احمد هر دو نام دارد و نامی به بعد الفضل است و راه و است می بنایم بعد از گری و اعلم به بعد الجبهات
 و دانای می گردانم بوی بعد از نادانی و ارفع به بعد الخانات و بلند می گردانم بوی خلق را بعد از فراق دانایان
 و آسمی به بعد المکرة و بالادی بر می و دنیا ساسی گردانم بوی جماع را بعد از جهل و دانشا ساسی و اکثر به بعد القلعة
 و بسید می گردانم ایشان را بعد از کمی و انحنی به بعد العیلة و غنی و بی نیاز می گردانم بوی مردم را بعد فقر و احتیاج
 و الف به بر جلوت مختلف و امور مشتت و ام تفرقه و تالیف می کنم بوی میان دلهای مختلف در ایام
 پرگنده و انتهای تفرقه و اجل امت خیر است از حجت الناس می گردانم است او را بهترین امتی که بیرون است
 شده است برای مردم صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحاب اجمعین **باب سیوم در بیان**
فضل و شرف آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آیات قرآنی ثابت شده و بانی صحیح بر ثبوت
 پیوسته این در قرآن از احکام امر و اعلا و شان و تنویر قدر و مدح و ثنای آن بنی کیم بصیرت و اشارت واقع شده
 اول دلیل و شاهد صدق است بر رفعت محل علم و مرتب و غلیم شان و حفظ ادب می صلی الله علیه و سلم و دلالت
 دارد بر آنکه هیچ محمدی برابر محمدی و هیچ قدری مساوی قدر محمدی نیست و چه غلیم بود قدر کسی که پروردگار عالم
 در بر عزت غلیم می گویند و ثنای او گویند و بحقیقت تفاصیل صفات و مراتب و درجات و
 صلی الله علیه و سلم که در کتاب مجید مذکور است از حد و احصا بیرون است و اول آیات که خبر میدهد از
 می بخشد بوجود در بیان و شفقت و رحمت و بی برکت این کریم است لقا جبار که رسول من حکم عزیز علی ما غنم من
 علیکم یا اهل المنین و انهم تحقیق آن شمار و پیغمبری از ذراتهای شما و از جنس شما که می شناسید مکان و
 محل صدق امانت او را که هرگز تمیز نشد بکذب در میان شما و می شناسید در این دادان او را که همه شرف
 و افضل و ارفع و عز و طاهر و مطهر بوده اند که در ایشان سخل و انجاش جا نیست نبود چنانکه فرمود از حجت

من المصلاط الطاهرة الى الارحام الطاهرات وی میز شرف ذات و محامد صفات و عظام اخلاق و محاسن
 افعال و اور بعد از ان بعضی صفات که بر او باین می کند وی گوید سخت دشوار است بروی اینچنین شفقت افتد
 شما و زبان کند در دنیا و آخرت شما و غایت حرص و نهایت همت و در پرستش و عبادت شما و کمالی رافت و رحمت
 و شفقت و مهربانی دارد بجهنمان و جای دیگر فرموده تقدیر من الله علی المؤمنین ان یثبت فیهم رسولا من انفسهم فرمود
 هو الله فی بعث فی الامیین رسولا منهم و قولی می سجایه کما ارسلنا قبلا رسولا منکم الایات و فرستادن رسول از
 جنس ایشان داخل و اقرب است در تائیس تصدیق و ایمان و ابتلع و امتنان گفت امام جعفر صادق
 سلام الله علیه علی آباءه اکرام دانست خدا تعالی عمر خلق را از معرفت و طاعت خود و خواست که تعریف و
 تعلم کند پس بداند میانی ایشان مخلوقی را از جنس ایشان و پوشش اندازد از صفت خود رحمت و رافت را و
 ساخت او را بر غیر صادق و در رسول حق ناطق نگردد و انید طاعت او را طاعت خود و موافقت او را موافقت خود
 من یطیع الرسول فقد اطاع الله و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین تنبی کلام الامام پس گشت وجود ذات او شوال
 و صفات او رحمت بر خلق پس بر که رسید او را از کتاب رحمت انحصاری نجات یافت در دنیا و آخرت از هر مکرده
 و واصل گشت و فایز شد بر محبوب بکثرتی الشفا و ازین تقریر مفهوم می گردد که مراد بودن آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم رحمت بر مومنان آنست که آنحضرت مظهر و مصدر رحمت است و اگر کسی بجلت انکار و عداوت و استکبار گرفتار
 بند شقاوت و ضلالت و حرمان و خذلان مانده ظلم بر خود کرده باشد در ارسال او برای رحمت زبان ندارد
 چنانکه آفتاب و ماهتاب برای روشنایی عالم بدار کرده اند و اگر کسی برده ظلمت بروی کشد و بران نورستیز
 مگردد و در بید کردن آفتاب برای نور خلق و قصور خود و این تقریر بطریق توحیدی است که در قول دمی سجاده و ما
 الحمد لله فی انفس الالیه بدون گفته اند که بیکر ایتان را بر صورتی که متوجه است به سوسه عبادت و روح و
 مر آنرا که جمیع ترکیب مخلوق که ماضی از غلبه شهوت و غضب و ایجاد اسباب آفات و حرام نقضه و سایر اسباب
 عبادت پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم رحمت است مومنان با الفضل و سایر ناس را بالقوه و بعضی
 عام دارند و با الفضل رحمت شمارند چنانکه گویند مومن را رحمت است بهدایت و منافق را رحمت است با مان از
 قتل و کافر را رحمت است تا بآخر از عذاب و تحمل آن در دنیا و قتل و نهب آنحضرت ایشان را و الهاک مفسدان
 نیز رحمت است که سب نظام عالم و ترتیب فضلی است چنانکه بریدن شاخهای مفید که سب صلاح شاخها
 بازدار است این عباس گفت رضی الله عنهما رحمت است مومنان و کافران را نیز زیرا که سلامت داشته اند از آنچه
 رسید غیر ایشان از انعام مکتوبه و در اخبار آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود جبریل

در سایه ایلان یا سید ازین رحمت چیزی برگشت نعم بودم من کی می ترسیدم عاقبت را پس این شد مگر رحمت خدای
حق عزوجل بر من بقول خودی قوه عنده می کشش کین مطلع تم امین انتهی وان خوت جبرئیل خوت درگاه
الابیت که بگز از مقران درگاه میرود بعضی عرفا گفته اند که ازین روز که الهی رسک معلم ملکوت بود در عبارات سرگشته
شد و بود رانده شد این عالم ملکوت رخت بست اگر چه موجب عدم صادق و شوق در این عالم که از حال شیران از حیاط علم
می شود که یکی می گفت کاشکی رختی بودی کسی بریزند و دیگری گفت کاشکی که سفند بودی کسی خوردندی قول بعضی انبیا
صلوات الله علیهم لا اخاف ماتت کون بر الان یا شاد و ما کان لئان خود فیما الان یا شاد بری ازین قبل است این
را تحقیق است که از نظام بعضی تحقیق در سادات الهی مصایب نقل کرده شده است و چه ضعیف است ترک صاحب کتاب
باین آیه در تفضیل جبرئیل حضرت محمد صلی الله علیه و سلم و نه انت که این صفات ابرار الطیف رحمت آنحضرت حاصل شده و
در زیارت که آنحضرت را چیزان صفت کمال است که این صفت در جنب آن مضمحل و متوارست و زیاده برکت که احصا کرده
و نیز افراد احد شخصین باوصاف دلالت نمیکند بر انتفاء آن از دیگری غایت آنکه باقتضا مقام که بیان فضل قرآن مجید
است یکی نسبت داده شده و چون ثابت شد بنص قرآنی که آنحضرت رحمة العالمین است و لایکه از جمله عالمین اند ثابت
و احب شد که افضل باشد از ایشان و خود جماعه از مفسران رحمة الله علیهم این صفات را بر آنحضرت حمل کرده اند و مراد از
کرم او داد آشته اند صلی الله علیه و سلم و بعضی علماء در حصول رحمت و وجود حضرت سید عالمین است صلی الله علیه و سلم
در امر عالم گفته که خاک را رحمت آن رسید که مظهر شد و آب از طوفان ممنوع شد و هوا از طریق شیاطین مستحاکم ماند و از
الماک کفار بر سر مستحاکم ماند و آتش از احراق صدقات باز ماند و آسمان از رسیدن شیاطین موبی و استراق
سمع محفوظ گشت شخصی ازین ممکن رسید که الهی رسک جبرئیل رحمت رسید که صد صد صوت و نور و هدایت و هدایت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر تیره بود که یکجمله جانانی در حق الباطل و قول حق سبحانه تعالی قیده فاداهو از این حساب
آن بود که در جود آن ملعون فایده اندو کرد در حکم انظار که برای وی واقع است متغیر و متغیر گردد پس از آن رحمت بود
که باقی ماند چنانکه در تاجیر عذاب از کافران گفته اند و حق سبحانه او را نور نام و سرخ شیر درخایت اندازت خواند که
روشن شد و دید گشت لوی طریق قرب و وصول و در حقش شکر خال و کمالی دلی اعیار و انصاف چنانکه فرمود
قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین فرمود یا ایها النبی انما ارسلناک شاهدا و منیرا و داعیا الی الله باذنه و مرجا
و منیرا و گفته اند که تپید سراج با خود آنکه مباله در تپید شمس و قمر شیر است بخت آنست که خود عصری دوی صلی
علیه و سلم ارضی است و نیز سراج را خلفای باشد چنانکه از یک حدیث از سراج می توان از رحمت بجلالت شمس و قمر و خلیفه
ندارد و نیست یک چراغ است در بخانه که از تیره آن با سراج می نگری انجمن ساخته اند و بجا اگر گویند

که مراد تشبیه نیست دور باشد زیرا که حق سبحانه و تعالی اسرار خفازه است و جعل فیها لمرا و قرا بقرا و فرمود
و جعلنا سرا و با و با پس چنانکه شمس و عالم جام افاده نور میکند و مستقیمیت از غیر خود مجنبت نفسیه سی
آنحضرت افاده انوار عقلیه میکند و سایر نفوس بشریه را در استفاده نمیکند از کسی جز از ذات مقدس الهی جل و
و این اعتبار اگر تشبیه تصور دینیز است باید در تشبیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بقرآن مجید است بقول وی جل و علا
ان نور السموات و الارض لیس نیت در آسمان و زمین که نور الهی که ساریست در احوال و اوست سر وجود حیات
و جمال و کمال را آنحضرت صلی الله علیه و سلم مظهر اتم آن فرمود و بسطه طهارت است در تفسیر مثل نوره الایه گفته اند
مثل ایمان در قلب محمد صلی الله علیه و سلم مانند شکلات است که در وی مصباح است مشکوه مثال صدر شریف
اوست و زجاجه مثل قلبی و مصباح نور معرفت و ایمان که در قلب شریف اوست و فرمود الم نشرح لکم
صدرك از برای امتنان نعمت شرح صدر که نعمی عظیم است و مراد بدان توسیع و تفصیح صدر شریف است
صلی الله علیه و سلم برای جمع میان مناجات حق و دعوة خلق با برانوار طهارت و علوم و توحید و معرفت
و ابداع اسرار و از انضیق جمل و کثرت و عراض از حق و تعلق دل بغير او و تیسر تعلق وحی و تحمل اعیان را
و ابداع چنانکه فرمود و وضعنا عنک ذنک الذی انقض فکرک و اعظم اسباب البشراح صدر نور نیست
که در دل بنده می تاباند چنانکه فرمود اذا دخل النور القلب الفصح و التشریح و عمده آن یک بودن دل است از صفات
ذمیه و اکمل و اتم و اعلی در این صفت حضرت اسادات است صلی الله علیه و سلم و متابعان در بر قدر متابعت
محبت نیز از ان نصیبی است و این سخن را بانی شکر است در کتاب سفر السعادت و بعضی رسائل فارسیه شرح
و بیان کرده شده است قال الله تعالی در فناء ملک و ملک گردانیدیم ما نام و آوازه ترا در دنیا و آخرت بنیاد
و شفاعت و مقرون گردانیدیم نام ترا با نام خود در کمال اسلام و در از ان در کار و توسیع خطیبتی و شهادتی و مصلحت
نابش که مکتوبید پس بعد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله صدر حدیث ابن ابی سید خدری رضی الله عنه آمده
که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که اگر جرئت و گفت می گردید بر درگاه تعالی میدانی که بچه خیر بلند کردم ذکر ترا
گفتم خدا دانست که گفت باید اذاکرت گفتمی و گردانیدیم تمام ایمان بیکدیگر تو با ذکر من لا اله الا الله محمد
رسول الله و گفت گردانیدیم ذکر ترا بیکدیگر خود طاعت ترا طاعت خود کردی ذکر ترا ذکر کردی و مرا و مرا طاعت
کرد ترا طاعت کرد مرا و من بطع الرسول فله اطاع الله و گردانیدیم متابعت ترا مستلزم محبت خود فاقبتونی
بحسبکم الله از جمله اعزاز و بزرگوار جل و علا آنحضرت را صلی الله علیه و سلم آنست که در وقت ترا ذکر می کنند
او را با صفت نبوت در سالن چنانکه یا ایها النبی یا ایها الرسول و انبیا دیگر را ذکر می کنند

بنام خداوند آدم یا نوح یا موسی یا عیسی و در ذریه ایها منزل بایهاله تر از انوار رحمت و ملاحظه و مهربانی
 چیز نیست که بر او باب زدق و اهل محبت ظاهر است صلی الله علیه و سلم و الویعم در حلیه از او بهره آورده گفت
 چون فرود آمد آدم علیه السلام بارض هند متوخش شد پس فرود آمد بر میل پس نذر کرد باذان گفت اله اکبر
 و در باره اشبه ان لا اله الا الله و باره اشبه ان محمد رسول الله و باره الحدیث و نوشته شده است اسم شریف
 وی بر عرش و بر بر آسمان و بر پیشتهای و بر گردن باره و نیست و در شیت هیچ درختی مگر آنکه نوشته شده است
 یگه ای دی لا اله الا الله محمد رسول الله و بر باره از این نذر آورده گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت
 بر دوشه مرابوی آسمان نگذاشته ام هیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام خود را نوشته در وی محمد رسول الله و شقایق
 و یغالی اسم کریم او را تمام خود چنانکه شان بر ثابت گفت است و قدر و العرش محمود و نیز انجمن و سوره
 حق تعالی او را از آسمان سارسی نمود و بیعتا دهم چنانکه در باب سمارت باید ان الله تعالی و صل و از جانب
 جلیله و صلی الله علیه و سلم سوگند خوردن بر درگاه تعالی است بعمق قدر او که گفت لکم انهم لفی سکرتم عمرون
 جمهور اهل تفسیر رسانده این اسم از بر درگاه عالم عروج بدست حیات محمد و ابقا و صلی الله علیه و سلم و این
 حیات تعلیم و نبات بر دوشه شریف چنانکه بحوب بگویند می خورد می گوید بسر تو حیات تو گفت این چنان
 رضی الله عنهما پیدا نکرد بر درگاه تعالی یا هیچ ذاتی را گرامی تر نزد وی از محمد رسول الله که سوگند خود کلمات
 نه غیری و گفت اولو الجوار که از اجله تابعین است سوگند خدا تعالی بحیات هیچ یکی غیر محمد صلی الله علیه و سلم واقع
 شده است زیرا که وی گرامی تر و برگزین خلق است نزد وی جل و عظمتی گفته قسم یاد کردن حق تعالی
 بحیات وی صلی الله علیه و سلم بیان صریحت را که جایز است که خلعت می جویم بحیات وی صلی الله علیه و سلم
 فایده و امام احمد رحمه الله علیه گفته که قسم خورد بحیات پیغمبر صلی الله علیه و سلم منعقد نمی شود بوی عین
 می شود که کفایت بخت از جهت بودی آنحضرت یکی از دو مرتبه شهادت گفته اند ایضا از علما که عین با آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم آمده است الی یومنا هذا و اهل مدینه همیشه است سوگند از این با آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 سخی آنکسی که پوشیده است او را این قبر و حتی ساکن بنو البقر یعنی النبی یا نبی است صلی الله علیه و سلم و امام
 حق جل و علا بیعت ربوبیت مضاف بحیب خود که گفت فوریک نیز در ذریه محبت لذیذ است و در حکم
 قسم باوست صلی الله علیه و سلم و در سنن و القرآن الحکم مفسر ترا اختلاف است اکثر برانند که این نام
 این مفسر است چنانکه طراز امام جعفر صادق سلام الله علیه و سلم و علی ابابیه و اولاده اکلم نقاست که در
 بسین ماسید و خطاب است بان حضرت و بعضی گفته اند معنی او را بر جل مفسر نیست یا این است

است و بر تقدیر اوقات پاک مضطرب است صلی الله علیه و سلم و قسم است بوی باغداد است مراد راوی این
مضمون تعظیم است و توبه است نشان او قسم است بقرآن عظیم را تحقیق رات و صلی الله علیه و سلم و شهادت
است بر هدایت و درود بی بر صراط مستقیم که نیست احوال و عدول از حق در وی و گفته اند که سگ که نخورده
است و بی حیا به هیچ یکی از اینها را برات در کتاب خود مگر حضرت راضی الله علیه و سلم و در دوره لا افس
بنده البله و انت حل بنده البله زیادت تشریف و تکریم است از حضرت راضی الله علیه و سلم که عقید گردانده است
قسم را بلکه که بده حرام و بده این نام است و مغرور و مکر است نزد حق تعالی بوقت حلول و نزول و حق تعالی
از جای گرفته است شرف امکان ملک و تعویض است بکلی و نافی شناسی شرکان که می خواستند اخراج
ذات شریف او را از آن و در قول او و ولد و ما و ل اگر مراد او الله آدم است و ما و ل ذریت است آنحضرت جل
در عزم ذریت اگر ایمان است علیه الصلوة و السلام مراد ذریت آنحضرت خواهد بود صلی الله علیه و سلم پس درین
سوره و قسم است از پدر و کار و در حل و حل صلی الله علیه و سلم در جواب لایه می گوید که روایت کرده شده است
از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت از آنحضرت راضی الله علیه و سلم باین است و امی یا رسول الله تحقیق سیده
است فضیلت تو نزد خدا بر همه که سگ و خرد خدا تعالی کیات تو نه بجات سایر انبیاء علیهم السلام و رسیده است
فضیلت تو نزد خدا تعالی بحدی که سگ و خرد بجا که پای تو و گفته لا افس بنده البله یعنی سگ و خرد بجا که
است از زمین که می سیر میکند آنرا سگ و بجا که می خورد نیست و این لفظ و ظاهر نظر تحت می برد که نسبت به جناب
عزت چون گویند که سگ و می خورد بجا که می خورد حضرت رسالت و نظر بحقیقت معنی صاف و پاک است که
غباری نیست بر آن و تحقیق این سخن آنست که سگ و خرد و حضرت رب العزة جل جلاله بخیر غریزات و صفات
خود برای آنها شرف و فضیلت و تمیز آن جز است نزد مردم و نسبت بآیاتان تا بداند که آن امری عظیم و
شریفانه آنکه اعظم است نسبت بوی تعالی تفصیل کلام آنست که حضرت رب العزت جل و علا قسم
خورده است بامری جلیده بر امری چند گای قسم یا کرده است بذات و صفات و گای بعضی مخلوقات
که از جمله آیات و دلایل عظمت ذات و کمالات صفات او نیز چنانکه سما و ارض و لیل و نهار که از آیات عظیمه و دلایل
قدرت باره او دیده می رسد و نجوم و کواکب و شمس و قمر که مطالع آنها در ظاهر و در سبب انوارت عالم
وضعا مصالح بی آدم و باعث ابتداء طرق درم شیاطین است و جز آن چیز که در آن اسرار قدرت الهی و
آنها رحمت غیر متناهی او تعالی و تقدس در کلمات و خیرات و فضایل و کرامات ظاهر است چنانکه
سینین و بلد امین و غیر ذلک و در بعضی اشیا که نظر کوتاه میان او در ک اسرار آن قاصد است موجب

آیتی است از آیات الهی و منفعت و بسبب عظیم است که نوشته می شود بوی شمع الهی و حی الهی و در قید آورده
می شود بوی دین ملت و ضبط کرده می شود بوی علوم و اقامت کرده می شود مصالح عبادت دین کرده می شود
بوی علوم و تنبیه کرده می شود بوی حکم و ضبط کرده می شود بوی اخبار اولین مقالات ایشان نوشته می شود
بوی کتب منزل و صفت سعادیه و اگر نمی بود قلم استقامت نمی پذیرفت امور دنیا و دین در محاسن و معانی
و صاحب کثافت در تفسیر سوره اقرا در بیان علم بالقلم می گوید اگر نمی بود بر دقتی حکمت الهی و لطف تدبیر و
دلیلی مگر قلم و خط کفایت بود و خاصه قلمی که بوی محمد خدای و ختم مصطفی بنویسند تفسیر کتاب بند و شرح
احادیث رسول الله کنند و مقالات اولیا و مواضع و فضیلت این بکارند که موجب تزیین و باعث تقویت
و تکمیل ایمان و ترویج و تحذیر امر دین گردد و از فضول کلام و عنایات نفس و خیالات و ادوام که نه موجب بیات
انام و خفوی احکام اسلام باشد اجتناب نماید اگر چه بزم خود حقایق و معارف نام می کنند و بوی
لله یزین مکتبون الکتاب یا یدیم شست و آب بنما قلیلا و بوی لیم محاکمت یدیم و بوی لیم محاکمت یدیم و بوی لیم محاکمت یدیم
همون عند الله و ما همون عند الله و یقولون علی الله و الکذب و هم یعلمون اعلا ذنا الله من فک و بالجماع قسم
و تعالی بر تنزیه بنی از جنون که می ی گردند و اگر از غایت جمل و حماقت و عناد و استکبار و چگونه نسبت
کرده شود بچیز فانی که عاجز آمدند عقلا هم از معارضه و و فهمید از خباب حق بجزیرا که راه نمی باید عقل تمام
عالم بان و کتابی آورده که از معارضه وی صحاح و بلغا عاجز آمده و گردن تسیم و القیاد نهاده و خرد از کمال
حالت وی در دنیا و آخرت و گفت آن لک لاجرا عبرت منون ای اجر علیما غیر منقطع الی ابدا لا با و بعد از آن
نشار کرد بروی بطای که اعظم است از جمیع عطایا و فرمود آنک الهی خلقی عظیم و این از اعظم آیات نبوت
و رسالت است و عایشه رضی الله عنها در تفسیر خلق عظیم گفت کان خلقه القرآن و عظیم تر از قرآن چیست
و گفته اند که خلق عظیم آنکه محبت او جز خدا نبود و مطلوب غیری نباشد و کلام در آن در اول باب
شانی گذشت فخر و وصل و از عظیم اینچ تمضمض تکریم و تنزیه و تعظیم الهی و حمد نعمه و الذر و وعد
با عطا و نعم غیر متناهی اوست تعالی سوره الفتحی است که قسم خورد و بی گناه بیس و نه بار که محل منظم
آیات و الامار حضرت پروردگار اند بر آنچه فرموده از احوال شریعت حبیب خود در دنیا و آخرت و فرموده
ما و عدل ربک و ما خلقی ترک نداده است و دشمن ندیده است ترا پروردگار تو بعد از آنکه برگزیده است
ترا و تفسیر کرده اند فخری را بروی عالم الاهی و بی دلیل را بوی مشک نامی و بی صلای الله علیه و سلم است آنکه
نقل کرده است امام فخر الدین رازی و سبب نزول این سوره چنانکه در تفسیر بیان کرده اند قدرت

و چو تکیه بر این باب یا برای مصطفی از فضل او گذارد و انانیت این کلمه را در مشرکان رخنه کرد
محمد را بدکار دی و در عمر داشت او را و لاخره خیرک من الاولی و بر آینه مرتبه و درجه و نعمتهای که بنهاد
از خداوند الی در آخرت از شفاعت و مقام محمود و بهر و عالی تر است از آنچه داده است در دنیا که دنیا از جهت
جای می گنجایش آن ندارد و لذات و لذت فیما و لک اگر بایست همیشه نهایت امر و بهتر است از لذات از جهت
بودن تو هر ساعت در شرفی و تصاعد در مراتب کمال و فیضان عطا و ورود ذوال جامع وجود که است و لذت
سعادت در دنیا و آخرت این تیه است که فرمود و مسوت یعطیک ربک فترنی دعوت از پروردگار جل و عالی بحسب
که بندان غلطاکم ترا که راضی شوی تو در میان این از هر دو حد و قصه احسان از جهت در شفاعت گفته که رواست
کرده شده است از بعضی از اهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین که فرمودند از نیست در قرن ابی امید داشته
تر از این تیه زیرا که آنحضرت راضی نمی شود با آنکه در آید پیچ کی از امت او آتش را گفت بنده مسکین شسته
در مقام الصدق و یقین که آیه لا تقصروا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً نیز موجب رجاء و شرف
و امیدوار است قایده و لیکن مقصود است بر مغفرت ذنوب و درین آیه امیدوار رفع درجات و حصول
مراتب بسیار است که آنحضرت راضی نخواهد بود که پیچ یکی از فقر است و بی باخطا و بیست مقام
شکسته خاطر گردد بشری لنا معشر الاسلام ان لنا من العاقبة رکناً غیر نهدم و عجب از صاحب
سویب ندیده گفته اما آنچه اقرا می کنند جهال که آنحضرت هرگز راضی نشود که در آید پیچ کی از امت او
آتش را از خرب دادن شیطان است ایشان را و لعن کردنی ایشان زیرا که وی صلوة الله
علیه راضی است بهر چه راضی است خدای عز و جل و می خانه می دارد عاصیان از آتش و رحمت خدا عز و جل است
بخدا و حتی دی مبراست از آنکه گوید بخدا من راضی نیستم کسی را از امت من آتش در آری یا میگذارد
در آن بلکه پروردگار تعالی اذن میکند او را شفاعت پس شفاعت می کند کسی را که می خواهد اذن می کند
راضی می شود و شفاعت نمیکند جز آنکه کسی را که اذن دهد و راضی گردد و انتهی کلامه پوشیده نهانه که در حدیث
شفاعت آمده است که آنحضرت شفاعت می کند طوائف عصیان را به ترتیب چنانکه از ایشان ساقان
و شایان را در اول پس از آن باقی می ماند آن کسانی که نیست در ذات ایشان خیر و در ایمان یا بعد از آن
میگوید پروردگار تعالی اینها از آن من اند خاصگان من اند من خود شفاعت می کنم ایشان را بخود پس
از رویه می شونند بر آورده می شوند از آتش و من شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم قایده و معلوم
است که شفاعت بی اذن حق تعالی و بی ضمان او نباشد و لیکن تعالی بگذرد می کند و ضامنید

سیدم شفاعت بمقتضای وعده که کرده است یا رضای او و مراد آن قابل درک من آتش مخرج نماید
و بقدر است که خاصان ایم در دوزخ نمی باشند و در این بابت دو عبارت آمده یکی آنکه آنحضرت راضی نمی شود که
در آیه سچ کی از است او در آتش دیگر آنکه راضی نمی شود که بماند هیچ کی از است او در آتش و از عبارت اولی نیز
همین مراد است تا فهم و بامد التوفیق بعد از آن بیان کرد در تفسیر تفسیرهای که در بسادی حال انعام کرده تا
معلوم گردد که رعایت نیز بچنین متابع و متبع خواهم بود که باین لفظ احسن از فیما مضی کند الیک پس فیما بقی از
تربیت کردن و در حجر تربیت و رعایت بعد از تربیتی یکسای جای دادن و بعضی گفته که مراد به تمیم بظن است یعنی بابت
ذات نفیس ترانی نظیر از مضیق چهل و دو طره ضلالت که اهل حالیت بران بودند برآورده در فضا عسلم و مقام عباد
در آوردن و با عطا اموال و غنایم و کنج قناعت و غنا و قلب غنی ساختن و چون در حالت صغر و عیلت و
تمیم چهل محور و محور هم نگذاشت بعد از اختصاص و اظهار نبوت و رسالت چون خوانده گذاشت و اما بنیت یک
محدث زیرا که اظهار نعمت و تجریت بآن موجب شکر گذاری و قبول منت است و ابلاغ شایع و احکام و
تعلیم و هدایت امام نیز از جمله محدث است و اما سوره و آنچه پس تحقیق متضمن است آیات او از فضل
شرف مصطفی صلی الله علیه و سلم نیز آنکه ممکن نیست بعد و حصای آن شکر است و وصول بکنه حقیقت آن اول
خود بخم که مراد بیان چنین مجرم است یا اثر یا کاین اسم غالب آمده است یا نباتات یا قرآن که تجامعها نازل شده
یا محمد صلی الله علیه و سلم که فرود آمد از آسمان در شب مزاج یا قلب محمد که شتر و دست بانوار و منقطع از اغیار
فرود آمده است از آسمان قدس بر زمین انس بر نباتات آنحضرت و طریقه هدایت و تشریه وی از غایت
و صدق وی در آنچه تسلو است بروی واراده قلب که محل صدق و هدایت است بنایت مناسب است
علیه کما لا یخفی و مراد بقول وی و یابقی عن الهوی ان هو اللادجی لوی در آنست و اگر همه کلام را وحید آنحضرت
را مراد دارند که وحی خفی است جز در دو موضع که آنرا مستثنی دارند که قصه اساری بدو قصه ناریه و عمل و تاسیر
نخل از انجمله است و بران بنیه واقع شده است نیز درست است و ما یطلق عن الهوی ان هو اللادجی لوی
میگوید نیست لفظی او ساد از خود نیست لفظی او و اگر وحی که فرستاده می شود بر او در جواب لایه می گوید که این
است از انجمله ضمیر بقرآن زیرا که لفظی بقرآن نسبت هر دو وحیت قال الله تعالی و انزل علیک الکتاب
و الکلمه کتاب قرآن و حکمت سنت و ازای احسان بن عطیه آورده گفت نزول بجزئیل علیه السلام برول
خدا صلی الله علیه و سلم نسبت چنانکه نزول می کرد بروی بقرآن که تعلیم می کرد او از اینجا معلوم شد که لفظی محمد
بقرآن نیست بلکه اجتهاد آن حضرت را نیز وحی حق گفته اند بعد از آن خبر داد از فضیله و بی عجز اسرار

و اما بتی بسره التفتی که نهایت وصول علوم خلق تا انجا است و تصدیق بصیرت شریف و عدم مزین و طعنان در آنچه
دید و آنچه کشف کرده مشهور می صلی الله علیه و سلم از بیروت لا بهوت مشابه که در از عجایب ملکوت که محظوظ
می تواند شربان عبارت و طاقت ندارد بکل سماع ادنی این قوم و قول و امانه اشارت کرد و بزرگواران و کاتبان
و ان بقیه بقول خود ناوحی الی عبده ما اوحی و میگوید که تکلم حضرت رب العزت بحسب خود بر سر است و کلمات
عبارات تحت عرب که ظاهر آن مفهوم خلق است دیگر با اشارات متعلقات قرآنی که تحقیق آن کسی را راه نیست
سیوم محمد و ایام که کسی تصور و تخیل آن تواند کرد چنانکه قادی الی عبده ما اوحی و در روایتی که درین سوره اشاره
آن کرده شده است مفسران اختلاف دارند که رویت جبرئیل است یا رویت حق افراد یا بسبب تحقیق قول اخبر
کعب جابر گفت قسمت کرد حق تعالی رویت و کلام را میان محمد و موسی پس کلام کرد موسی را و در بار دیگر
محمد در باره قول ابن عباس اکثر صحابه نیست و لیکن عایشه درین سوره مخالفت افتاد و الله اعلم قایلید در تفسیر
در اینجا دلالت است بر غایت فضل و کمال می صلی الله علیه و سلم که جزوی بحکس را حاصل نشود و در سوره افش
گورت این بقول کریم فی توه عن ذی العرش لیکن مطلع ثم امین نزد بعضی محمول بر بذات شریف مصطفی
الله علیه و سلم است که جامع این صفات و تمامه فضایل و کمالات چنانکه در سوره الحاقه مراد بقول رسول کریم
شریف اوست صلی الله علیه و سلم و فصل گفت و می بجا نه انزلنا علیک القرآن لتشقی و فتح این سوره قرن
و القرآن الحکیم انما لمن المرسلین و طه را نیز از اسما و شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم دارند و با آن
یا رجل نیز مراد دارند چنانکه پس را بر بسید جل کند طه را بمعنی یا طاهر یا مادی دارند و گفته اند طاهر حایا بی
نه است و مانع و مجموع چهارده معنی آن یا ایها البدر چنانکه گفته است بیت رخت را خوانده طه را مر درگاه
چو ماه چارده بل چارده ماه و لیکن مفسران که مثال این را از بیع تفاسیر بخوانند و طه را اسم الهی نیز میگویند
و بر دو سوره مفید مرج و ثنائی حبیب خدا نه صلی الله علیه و سلم از اینجا گفته است بلیت ترا عز و لو لک تمکین
بست و ثنائی توطه و سیر بس است و درین قسم و شهادت است بر بودن آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بر شرائع مستقیم و دین تویم و و طه را نیز از او کرام اوست بروحه محبت و شفقت چون آنحضرت در طاعت
و عبادت تعب بسیار میکشید خصوصاً در تبحر و قیام لیل خندان می بیند که یا ایها مبارک می ای ای مبارک می
یکای می بیند پس فرود آمد طه را نیز انزلنا علیک القرآن شقی بطریق خدا اگر اسم اوست صلی الله علیه و سلم
بر وجه قسم اگر از اسما و الهی جل و علا باشد و اگر اسم آنحضرت دارند بر قسم جل کنند نیز جائز است و در التفاتی
که در اینجا از غیبت بجناب حاصل می شود شفقتی و تکریمی مفهوم می شود که کفر الله محبت کند است میفرماید

نفرستادم تا قرآن را بر تو برای آنکه در شفق لغتی و تکیه شی این مولانا که در کتب شی نیست قرآن را بر برای آورد
 مگر کسی را که می ترسد از خدا که مراد ذات شریف است و در دنیا آمده است که چون آنحضرت قیام میل می کرد
 طاعت سینه خود را بر سینه طاووسانید و بسیاری بود تمام شب و صبح بایستادند این را استیلا نمودند
 و الله اعلم و بعضی گویند که مراد بآنست که در شفق صید از نفس خود را و عذاب کنی و از باوه و چشم که بر
 که مانع شده ایم قرآن را بر تو مگر برای آنکه تکیه کنی و اطلاع نمایی بر ایمان می آورد صلاح می دهد و بری خود و بر
 میوز و فساد می کند برای خود نیست بر تو مگر ساینده این امر پس چنانکه جای دیگر نیز بطریق شفق و مهر است
 لعلک باغ تفک علی آثار من این بود و مواهب الحیرت اسفا شاید که تو طالع کند خود را در پی ایشان گرایان
 باین سخن که قرآنست و فرمود و الله اعلم انک یضیق صدرک بالقرآن و الله تحقیق میدانم که تک می گرد سینه تو
 با تو میگویند و دروغ می گویند و دروغ می گویند و دروغ می گویند و دروغ می گویند و دروغ می گویند و دروغ می گویند
 انهار حیرت و دوستی است صبر کن که معالما کافران با اینها بچین آمده است و شاید باش که عاقبت نصرت تراست
 نفرستادم تا قرآن را بر تو برای آنکه در شفق مانی را اند و مکنین باشی چنانکه ساینده ترا بشود و در حاشا که خطایان
 که در ضیق صدر یا شرح صدر که بایستد که صدک عطا شود چون بایستی یا بد شاید انحال پس از این بوده و
 آن لطف محبت و تقدر حال از جانب حق باقیست در اقتضای انحال و صدر این کلام قاهر و بعضی از آریا
 ذوق و وجدان گفته اند که شفق که آنحضرت مراد عبادت و تکالیف شرعی می یافت با وجود غایت محبت و عشا
 از این قبل است که محبوب قوی و توانا محبت ضعیف ناتوان را در کار گیرد و در و کند تا چنانچه این محبت ضعیف ناتوان
 مشقتی و تعب می یابد اما میتوان دانست که در ضمن آن چه ذوق و لذت است فهم من فهم و عرف من عرف
 مع سرگزیده ان عشق خوش شبنم انجالت وصل و یکی از مفاخر تعظیم و تکریم الهی و اعلائی شان و انهار نضل
 و کرامت حضرت رسالت نیای خدای الله علیه و سلم و تنوید و رفع قدر آنحضرت این آیه است ان الله و ملائکة یعلمون
 علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بدینستی و بدینستی که خدا و تمام فرشتگان او درود میفرستند
 بر خیر صلی الله علیه و سلم ای ملک ان که ایمان آورده اند درود فرستید و سلام گوید اطاعت کنید و درود گار
 خود را و مرا نعت کنید فرشتگان او را در فرستادن درود بر پیغمبر درود شما و فرشتگان همین است که دعا
 کنید در خواسته از درود گار تعالی که درود فرستد و رحمت کند بروی و شما را کجا قدرت و توقست که بر روی درود
 فرستادن تواند و شما کجا می شناسید قدر و مرتبه او را تا با بر اندازد آن بروی درود فرستید چنانکه برود
 تعالی و تقدر می شناسید اللهم صل علی محمد کما تحب و ترضی ان یصلی علیک یا منی ان یصلی

[illegible]

زیرا که خود نیز فقیر از اصالی الله علیه وسلم جا نیست و وی صلی الله علیه وسلم محسوم است پیش از نبوت و بعد از و سست
 و مجاهد گفته اند تقدیر قضیه باری ناماخر از ادوات امر و از زیر گفت سبکی این قول باطل است زیرا که خود قضیه
 باری و امورات زید و ذب اسلام و کراعتا و کرا و از خطا کرد و در محشری در کثافت گفته و بیضاوی نیز در حجاب
 تبعیت وی کرده که مراد جمیع آنچه گذشته از فرط طاعت که توانست که محل عقاب کرد و دامام سبکی رحمة الله علیه گفته
 که این قول نیز مردود است به جهت ثبوت غصبیت انبیا صلوٰۃ الله علیه و سلم علیهم اجمعین و تحقیق الجماع کرده اند است
 در محنت ایشان در آنچه متعلق است به تبلیغ در آن از بر صغایر و کبار و از آنکه خطا کنند مرتبه ایشان را و از اندام است
 بر صغایر این چهار قسم جمع علیه است و اختلاف کرده اند در صغایری که خطا کنند مرتبه ایشان را معقول و بسیار
 از غیر معقول بجز از آن رفته و مختار بعضی منع است زیرا که ما موم با قدها بایشان در هر چه صادر شود از ایشان
 از قول فعل پس چگونه واقع شود از ایشان چیزی که ناشایسته و نامستزایان است و امر کرده شوم ما با قدها
 در آن دشواری را بجز آنجا است بر حضرت انبیا در تجویز آن بر ایشان مطاعا اگر نسبت این قول بایشان
 صحیح است تجویز اند با نوحی ذکر کردم از اجماع و آتیه ای که تجویز صغایر کردند نصی و در بیلی ندارند بر آن بلکه از
 همین نیست و اشالی آن گرفته اند و تحقیق ظاهر شد جواب از آن و آن جماعت که تجویز کرده اند صغایر غیر
 بذله را بر علیه گفته که اختلاف کرده اند آیا واقع شده از آنحضرت چیزی از آن یا واقع نشده و صحیح است
 که واقع شده و سبکی رحمة الله علیه گفته هیچ شک شبه ندارم من در آن که واقع نشده و چگونه تخیل کرده شود
 خلاصت این در قول و حال آنکه و ما یلتق عن الهوی ان هو الا جوی یوحی صفات است و ما فعل اجماع صحابا است
 که معلوم است از ایشان قطعا اتباع وی صلی الله علیه وسلم و اقدابوی در بر چه بکنند از قلیل و کثیر یا صغیر یا کبیر و
 نبود صحابه را رضوان الله علیهم توقف و بحث تا آنکه عرض داشتند بر علم با نوحی که در آنحضرت در سر و خطو
 و بر اتباع آن دانند یا ندانند و کسی که تامل کند احوال صحابه را رضی الله عنهم با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این
 می شناختند و مشاهده می کردند از وی در جمیع احوال وی از اول تا آخر ششم دارد از خدای عز و جل که تکلم
 کند بمثل این کلام یا خطو کند مثل این او نام در دل وی و گفت سبکی رحمة الله علیه و اگر نمی بود که گفته
 است این قول و صادر شده است از بعضی مردم حکایت نمی کردم آنرا و تعرض نمی کردم بدون و ما نیز ارم
 و از خود ارم بسوی خدا از محشری که گفته است این قول را در تفسیر آیه و اگر تسلیم کنیم این قول را حاشا
 الله نیست که در یکدیگر از احیای نام و از بعضی پس مناسب نیست ذکر آن در آیه که مشیر است به تعظیم افعال
 و گردانیدن آن غایت فتح میسین و معزونی به تعظیم و جل برین نخلست بلاغت این کلام نام سبکی است در

مرد متعالی از محشری از نور کرده است علامه سیوطی در بیان خود در آورده است اقول در این نیز تار سیده است
 بیازد و زیاده را در گفته است بسکی در غیر خود که تحقیق تامل کردم درین کلام معنی آیه میفرماید که ما
 تقدیم من ذنبک و ما تاخر و ما قبل و ما بعدی پس باقم او را که متعالی از هر مگر یک وجه و آن تشریف و تکریم
 نبی است صلی الله علیه و آله ای آنکه در اینجا گاهی باشد و گفت بسکی و بعد از آنکه فنادم من بر منی یا بستم
 این علیه را نیز که فنادم است برین و گفته است که معنی آیه تشریف است یا بستم و نیست در اینجا گاهی
 و تحقیق توفیق یافته است این علیه را در اینجا گفته است و این کلام محل است یا بستم آنست که در اینجا گاهی
 میدهند معنی تو اس از بندگان خود را می دانی از این میان را می گویند که بختیم ترا و در گذشتیم از بندگان
 پیش پس کرده و مواخذه نیست بر تو در حال آنکه آن بندگان بی سار را در خود بهم میداند که هیچ گناه آرد
 صادر شده پیش و پس و لیکن این کلام مفید تشریف و تکریم است مریدگان را با فاقم و ما الله التوفیق
 بعضی تحقیق گفته اند که حضرت ایما کای است از عصمت پس معنی ایضاً کلام الله تقدیم من ذنبک و ما تاخر
 لیحکم الله یا تقدیم من ذنبک و ما تاخر من ذنبک و این قول در غایت حسن قبول است و تحقیق صد کرده اند لهذا
 از اسایب بلاست در قرآن که کفایت کرده شده است از تحقیقات بلفظ مغفرت عفو و توبه چنانکه در نسخ
 قیام بلی فرمود علم این من مخصوصه قتاب بلکه فاقم و ما تاخر من ذنبک و ما تاخر من ذنبک تقدیم صدقه نزد خودی
 رسول فاقم فاعلم او تاب الله علیه و نزد نسخ تحریم جماع علیه الصیام قتاب علیه و عفا عمنک قالان بهر وجه
 و نیز گفته اند چرا که پروردگار تعالی در قرآن ذکر توبه و غفران انبیا فرموده ذکر توبه و غفران که از انبیا صادر
 نیز نموده چنانکه در قصه آدم گفته و حصی آدم رب و در شان فرح انی اعطاک ان تکون من الجالین و در قصه نوح
 گفته فطمن ان لن تقد علیک یا داود گفته فطمن الیهی و در قصه موسی گفته فوکره موسی و در شان سید المرسلین
 صلی الله علیه و آله فتح لا مقدم داشت بعد از ان ذکر غفران توبه که شده و آینه کرده و توب را دستور
 داشت و شیخ عزیر الدین عبد السلام در کتابی که کسی است بنهات السؤل نیاسخ من تفصیل
 گفته که تفصیل داده است خدای عز و جل پیغمبر ما را صلی الله علیه و آله بر سایر انبیا علیهم السلام بوجه کبریه و ذکر
 کرده است آنرا تا آنکه گفت کی از ان وجوه است که خبر داده است که آنرا زیده او صلی الله علیه و آله
 ما تقدیم من ذنبه و ما تاخر و فعل کرده شده است که در میان خبر داده است که کی از انبیا علیهم السلام پیش آن
 بلکه ظاهر آنست که خبر نموده و در توحی که طلب کرده می شود از ایشان شفاعت ذکر میکنند خطای خود را در آن
 است آن مقام اقدام نمی نمایند شفاعت و چون طلب میکنند خلاقی از ان حضرت صلی الله

علیه السلام در مقام میفرماید این کار نیست و یا نشاء است که حق سبحانه و تعالی انبات کرد برای او نیست هیچ مبین و بشارت
 ذکر کرده مغفرت ذنوب را و ذکر کرده عبادت را تمام نمیت و اثبات هایت صراط مستقیم و غیره از این پس یقین
 شد که مقصود اثبات ذنوب نیست بلکه نفی آنست تا قیام و باشد التوفیق ذکر فاعلم السیوطی و غیره نمیت و غیره
 و تمام و کامل گردانیده نعمتهای خود را بر تو پوشیده نمائند که تمام خفایا و کمالات کرامات و برکات داخل
 است درین کلمه و مرید ذکر کرده شود و تصور نموده آید از خصوصیات نعم و عموماً که از اینجای سبب لذت و خیال
 از غرور احصاء آن عاجز و قاصر و زبان قالی و حال از ذکر و بیان آن لال باشد هر چه در حیطه آن اجمال مندرج است
 و تفصیل از حیطه امکان بیرون است سحر فان فصل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از این که باطنی نعمت و
 ملاکات ربی نزد الحق قبل از تقدیر کلمات ربی و لوحی تا بمکمل در اول ان فی الارض من شجرة الکماله و النجوة
 من لجه سبقه انجر ما لغدت کلمات اهد مرد این کلمات نزد حق تحقیق فصائل و کمالات و حقایق و حاررانی است
 که حضرت ذوالجلال و الاکرام بر خاندگان درگاه خود نذر انبار احصاء خصوصاً بر سید انبیا و سنده اصفا اذ اخبره
 و الا انهم صفت حق و شیون ذات مطلق انهم مقدس از آتش و نظیره نمایند و بعد از آن نعمت و شوق آن تمام نعمتهای
 دنیوی و اخروی را تخصیص کرده بیکر در نعمت یکی هایت صراط مستقیم است که اصل اصول نعم و شرف فوز و دلالت
 هایت اقام که غایت بعث و ارسال است دو نعم دنیوی که مقصود از این نیز درین است چنانکه اول نیز شرف صلاح عالم
 و انتظام کاخانه و جود است و فرمود بهر یک صراط مستقیم و غیره که اندر هر غرض گفت این عبارت حمد الله علیه جمع کرده شد
 امر آنحضرت را درین سوره نعمتهای متعدد عظیم از حق بسین کائناتهای اعیان است و مغفرت که از انتهای محبت است
 تمام نعمت که از انتهای اختصاص است و هایت که از انتهای ولایت است پس مغفرت تبرک و تزیین اوست
 از جمیع تعالیم عیوب و اتمام نعمت و اطلع اوست بدرجه کامل و هایت دعوت بتا بهد و اعلا کرد شایان او را بجز
 که فوق آن مرتبه در مرتب تصور نیست و فرمود ان الذین یابغونک انما یابغون الله و الله فوقهم و ان یریدون
 یصلحوا لک رسول فقد طاع الله اگر این باصطلاح اهل عربست از قبیل مجاز است و اهل تحقیق دانسته که اینچنین
 است و الله اعلم بعد از ان منت نهادن از انالی سکنه و طمانیت و آرام یقین که خلاصه نعمتهاست بر مومنان که
 نصیبی کردند و او را در آخر سوره بجز و شایان احباب کابلی انصاف حق و یفضلت محبت و یصلح
 الله علیه و سلم که تمجید است و وصف کرده شد و خلافت بر کفار و رحمت و ایلاف بیکر که انتظام
 کاخانه دین ملت آنست و گشتن این صفت بمصدق و حکم و حکم و حکم فرمود در سوره مائده از لفظ علی المومنین ائمة
 علی الکافرین اللّٰه و وعده کرده این شایان از مغفرت و اجر عظیم در دنیا و آخرت و انهم حبیب القمندان و فضل و شرف

صرف بانی قیامی تا به تاج ایزدیشی در وصول خود و حال خود و اتصال امت تو با تو که ذریه تو اند بر شری و
 دانه تو که در خلافت این طریق است و منقطع است از حق ابترا و است نه خود حقایق الحقایق مولانا تاج المله و الکریم
 دینی آورد که انما اعطیناکم الگو و شری اینست ما دویم تا یکی بسیار و اولی فصیح بسیار و دوم از خود و اولی از تاج
 ایزد رحمت الهیه سلیم در که تر بسیار است کسی بخیر باطن خیزی دیده اما عاقل بکند که تر رسیده و هیچ تا اول تفصیل
 حساب و حسابی حرفیست از قدری و قطره است از نهی انتهی کلام فصل الخطاب و اندک و اولی از نهی دلاله می باشد
 از نهی فصل کتاب است حضرت صلی الله علیه و سلم برودن بی نی از دنیا و بودن بر بیا سلام الله علیه و سلم و جمع در حکم امتان
 دی این آیه کریمه است و از اخذ اندیشای النبیه و اینست که کتاب و حکمت تم جاکم رسول مصدق لما حکم
 التو من و تفسر نه قال او قرتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقرنا فاقشده او انما حکم من الشاهدين
 لم یج لی بعد ذلک فاد لکم هم العاصفون میفرماید ذکر کن ای محمد وقتی که گرفت سرور و کار عالم تعالی تقدیر
 عهد و بیان منیر از که آیت خیزی که دادم من شمار از کتاب حکمت پیتر باید شمار از رسولی که تصدیق گفته است
 حریزی را که بایسته است و این صفت تمامه انبیاست که تصدیق بیکدیگر می کنند و متوافق اند در اصول و فروع
 ایمان می آورند ایمان رسول نصرت می رسد او را جبر داده است و تعالی که عهد گرفته است از پیغمبری که فرستاده است
 او از زبان آدم علیه السلام تا محمد صلی الله علیه و سلم چهار مفسرین بر آنست که در این رسول محمد است صلی الله علیه و سلم و فرستاده
 خدا تعالی این پیغمبر را که ذکر کرده با وی محمد را و گفت با وی اوصاف او را و گرفت بروی یشاق که اگر دریا
 او را ایمان آوردی و دلا به چون از انبیاء میثاق گرفت از اقیانان ایشان که تا اعیان ایشان نیز نیکو گفته باشند و چون
 انبیاء اصل متبع اند از انکه گفته درایت پذیر ایشان گفت علی بن ابیطالب و عباس بن ابی طالب و عقیله امیر
 خدا تعالی هیچ پیغمبر را که اگر بروی میثاق که اگر باشد در باب محمد را صلی الله علیه و سلم ایمان آورد و
 و نصرت دهد او را و بعضی گفته اند که در اد آنست که گرفت خدا تعالی میثاقی را که انبیاء بر کرم خود گرفته و چون
 محمد صلی الله علیه و سلم معهود کرد ایمان آید و بگویدان کنید این را یکی که بعد از شما بایستد همچنین تا رسید باین کتاب
 معاصر آنحضرت بود و چون آنحضرت بحدیث قدوم آورده تکه یک کوزه او را بود و یاد داد آنحضرت این میثاق را
 ایشان تا زکی شتر این آیه و حاجاج کرده است این بعض را بلکه آنکه تکه که در خدا تعالی میثاق را از ایشان
 واجب شود بر ایشان ایمان بر آنحضرت نزد رحمت و انبیاء در وقت اجتهاد از جمله اموات بودند و میست
 حکمت می باشد پس متعین شد که میثاق ما خود بر ائم باشد و رحمت این قولی را که حق تعالی فرمود من قولی
 کف و کما یم الفاسق و این صفت این نیست یا انبیاء بلکه لایق است با امت و حوائج ده شده است که مراد از آیه

طریق فرض و تقدیر است که انبیا اگر زنده باشند واجب است بر ایشان ایمان بخبر صلی الله علیه و سلم نه آنکه اخبار است
بدون آن در خود و با احکام که فرض و تقدیر آید چنانکه لکن شرکت بحیث محکم و لوقول علینا الغصص الا قائل
و من قبل من انی الله الاکلیات و این مقدار کافیست در آنها فضل و شرف و کرامت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و چون باین
کلام فرض و تقدیر است قول و تعالی نعم قولی بعد از آنکه فادک هم الفاسقون نیز درست آید و نیز چون بر انبیا حکم کرد
و ميثاق گرفت بر تقدیر حیات و حیات واجب است بر ایشان ایمان بر اعیان این نیز واجب خواهد بود بطریق اولی و من قول
بعد از آنکه فادک هم الفاسقون نسبت باینست پس اخذ ميثاق بر انبیا و تاکید و تقریر و تقدیر بر ایشان قوی و اخص
باشد در مقصود و فافهم گفت امام سبکی رحمه الله علیه درین آیت اشارت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر تقدیر حیات
انبیا در زمان دوی مرسل باشد بسوی ایشان پس باشد نبوت و رسالت و در عالم شامل جمیع خلق را از زمان دوم تا
روز قیامت و انبیا و اعم ایشان عبارت او باشند و قول دوی صلی الله علیه و سلم که فرستاده شد من یکا فقهنا قول
حق تعالی بوم ابرسلناک الا کافه الاناس مخصوص نباشد بر دوی که از زمان دوی تا روز قیامت اند بلکه متناول است
آن کسان را نیز که پیش از دوی بودند و اخذ ميثاق برای دوی بر انبیا برای آن گفت که تا معلوم کنند که دوی صلی الله علیه
علیه و سلم مقدم و مظهر است بر ایشان دوی نبی و رسول ایشان است پس نظر کنی طالب صادق با نصبت باین عظم
میران نبی کریم را از هر دو کار دوی و چون شناختی این را دوستی که نبی محمد است و دوی نبی انبیا است صلی الله علیه و سلم
و از اینجا ظاهر شود که در آخرت آدم و حوا تحت لوا او باشند چنانکه فرمود آدم و من دونه تحت لوا سینه
و اگر فرضاً انبیا علیهم السلام در زمان دوی می بودند یا دوی صلی الله علیه و سلم در زمان ایشان می بودند همه ایمان می آوردند
و نصرت می دادند او را و کمند فرمود و لو کان موسی حیاً ما وسع الله اتباعی از جهت ميثاق نبوی و لکن عیسی علیه السلام
در آخر زمان بشریت دوی باید و حال آنکه دوی نبی کریم است و باقیست بر نبوت خود و نقصان نشده است از دوی
چیزی و همچنین تمامه انبیا بقرض و وجود ایشان در زمان ایشان استمرار ثبات اند بر نبوت و رسالت خود و بر خود و آن
حضرت نبی است بر ایشان و در رسالت بسوی ایشان پس نبوت دوی اعم و شامل و عظم است تا مل کن درین
تا گمان نبری که در اینجا نفی نبوت و رسالت است از انبیا همچنین گفته است صاحب مذهب که در تحقیق و تفصیل کرده
است این را زیاد از آنچه کرده شده و گفت بنده مسکین خصه الله عزه الایمان الیقین پوشیده ماند که ظاهر است
اخذ ميثاق است از انبیا بقرینه ظاهر قول دوی که ما یتکم من کتاب و حکم و تصریح امیر المؤمنین علی و این عیسی
و ظاهر آنست که از انبیا در وقت اخذ ميثاق ایمان با آنحضرت و نصرت هم که مردان بسم موافقت و توثیق
عهد و موافقت نصرت باشد و بعد آمده و با کس که با آنحضرت پیش از وجود و عصری صلی الله علیه و سلم ایمان آورده

مثل حسب نجا و غیره بلکه تمامه خلقی سالف که بساط خیرت و فضایل و کمالات وی صلی الله علیه و سلم در زمان
 مشرف شده بودند و انقدر کافیت در دین انبیا و امم ایشان در حکم امت وی صلی الله علیه و سلم در دین
 رسول نسبت بایشان انبیا علیهم السلام و خود در شب اسری در مسجد اقصی خرج شدند که امامت کرد و همه اقیانوس
 بوی پس در الوقت ایمان آوردند و خود اتفاق است است بجات انبیا و بقای ایشان بحیات جنتی دنیاوی اگر
 در میثاق گرفتن انبیا بر ارم خود بایمان نصرت و جمعی الله علیه و سلم نیز فضل و شرف حضرت است که در گزین
 نبود و لیکن در میثاق گرفتن حق سبحانه از انبیا بر این غر و عظم است فاقم و ابد التوفیق و لی قال الله
 استکمال ارسلا فضلنا بعضهم علی بعض و قال الله فضلنا بعض النبیین علی بعض و این آیه نص اندر آنکه مرتب
 لوسل تفاوت است بعضی افضل اند از بعضی و در بخار است بر آنکه که قابلند با کمال فضل نیست بعضی انبیا را بر بعضی
 در مرتبه و بیانه پس قومی گویند که آدم افضل است از جهت حق البوت و این قولی فاسد است زیرا که سخن در فضل نیست بر
 است دالبوت و سالی که فاضله از پدر باشد در کمالات اگر چه پادری البوت در در دومی گویند سکوت در مقام اول است
 بعد از نص قرآن که ناطق است بتفصیل بعضی بعضی چه جای سکوت است و گفت و تعالی بهم سکوت گفتند
 مفسران که مراد باین موسی است علیه السلام که کلام کرد حق سبحانه لوی بواسطه این آیه نص است در تخصیص
 علیه السلام بکلام و حال آنکه ثابت شده است کلام حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم در شب معراج بواسطه
 آنکه کلام بکلام موسی علیه السلام بوجهی خاص باشد که در تخصیص در باب نعت و علیه السلام بر وی شاید چنانکه
 کلام نفسی شسته یا در جهت شنیده و هرگاه آنحضرت فوق المرشفت و بجای رسید که منتها بی علوم
 خلقی است و بحکام انجلیان رسید آنچه او را حاصل شده باشد از کلام و جز آن از درجات و کمالات علی اتم و کل
 خواهد بود از آنچه دیگر از او حاصل شده و ایما کرده باین معنی قولی حل و عللا و رفع بعضهم درجات که با قاضی
 مفسران مراد باین بعضی محمد است صلی الله علیه و سلم و گفته اند که درین ایام از تعظیم فضل و اعلا قدر است
 مخفی نیست بر عارف با سالی که کلام و شهادت است با آنکه بی تمیز و تشخیص است چنانکه اشتباه نیست در
 و علما گفته اند که تفضیلی که مراد است اینجا انبیا را خلوات پسند و سلام علیهم و به است یکی از آیات و مجربات
 دی انظر و اشهر و اقوی و ابره باشد است اوانکی و اعلم و اکثر بود یا درجات خود افضل و اکمل و اعلم بود
 و فضل ذات راجع است باینچه مخصوص گردانیده او را باین اذکرات و اختصاص مراتب علیه السلام خلقت
 باروت و جز آن از اوقات و تحت اختصاص و تنگ نیست که آیات و معجزات پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام از معجزات
 انبیا اظهر و ابر و اکثر و اقوی القی است منصب اعلی و دولت او اعظم و او فر دامت ادا از کی و اعلم و اکثر شک آیه

و در حدیث بن عباس رضی الله عنه میسر زمره را که بگوید من بهترینم از نیکوین بن عباس و در حدیث ابی هریره نزد
 یحیی بن زکریا هر که بگوید من بهترینم از نیکوین بن عباس میسر زمره را که بگوید من بهترینم از نیکوین بن عباس و در حدیث ابی هریره نزد
 از آن فرق من این منم تفریق در میان است که بعضی انبیاء ایمان آرند و بعضی بنیایند چنانکه فرمود ان الدین بکفر و ان البشر
 و رسوله یزیدون ان غیر قرآن البدر و رسوله یقولون نور من بعض کفر بعض الایة و بحقیقت تکذیب یک کفر
 تکذیب تمامه نیست از جهت اتحاد کلام اسلام و برین محل کرده اند بعضی علماء قول حق تعالی را و ان یکین کفر و
 فقد کذب رسول بن قلمک و تسوید میان ایشان در میان منافات ندارد چنانکه بعضی افضل باشند و جواب داده اند از
 احادیث لوجه متعدده بعضی گفته اند که نهی از تفصیل و تخریش از آن بود که وحی آمد بانحضرت که وی سید انبیاء و افضل
 بشر و سید اولاد است و لیکن واجب است برین قائل که اثبات کند تقدم را تا خبر اگر چه جواب بطریق منع تمام است
 و ان اعلم و بعضی گفته اند که تفصیل کند بر وحی که تفتیش امانت مقضول لازم آید و تعصب ندر در بعضی گفته اند
 که تفصیل در اصل نبوت و رسالت است زیرا که انبیاء و اصل نبوت بر عهد واحدند و تفصیل نیست میان ایشان
 و تفصیل نبوی زاید است بر آن چنانکه بعضی برسل اند و بعضی نبی و اولوالعزم و این سخن خالی از خطائی نیست
 و تفصیلش آنست که بعضی گفته اند تفصیل می کنم کسی را که بلند گردانیده است رسالت جل جلاله و در حدیث
 فرستاده اند که در تفصیل بعضی در سیاست است و انداز ایشان و غیره درین قیام باوای رسالت و در حدیث
 اگر ان زیر که هر یک بنزد کرده چهار وجه خود تکلیف نگذاشت خدا تعالی را که از ان فایده ناهم و بعضی گفته اند که با اعتقاد
 کنیم که خدا تعالی تفصیل داده است بعضی انبیاء بر بعضی علی الاحمال و باز داریم خود را تفصیل تفصیل را و خود را درین سخن
 است زیرا که تفصیل تفصیل را و خود میگویند بلکه حکم کتاب الله و احادیث رسول الله میگویند چنانکه مذکور شد از اولای قیام
 این بابی حجه و نتیجه تیم سکونیم که از اعظم علمای مالکیه است و در حدیث یونس گفته است که مراد آنحضرت نوعی جهت
 و تحدید و تکلیف است از حق سبحانه و چنانکه ابن خلیف می گفته است یعنی امام فخر رازی میفرماید بر تفصیل نیست بر
 یونس از جهت آنکه اگر بر آسمان بود یونس را در قعر دیا فرود آورند و این جهت من قریب بخدا بشم و وی در حدیث
 از اثبات تفصیل من بود لازم می آید حق سبحانه و راجع و مکان اثبات می کند پس اگر چه مراد بیع طلاق بر وزن
 و حج خرق گردید و یونس را در قعر بحر انزال نمودند نسبت قریب من و وی بخدا بر است و بر تفصیل و مکالات
 دیگر ثابت است تفصیل بر انبیاء و بر یونس که فضل میدهم جهت لازم می آید و این سخن از امام دار الحجة یعنی
 امام مالک نیز مرئوس است و از امام الحرمین نیز مخفی است و بعضی فضلا را درین سخن مناقشه است که ما تفصیل جهت
 اثبات مکان برای وجود حق نمی کنیم که جهات نسبت وجود و بر هر یک که جهت فضل علماء اعلی بر تفصیل از حق تعالی

نخوانده اند و در این سبکین تخمین می افتد که این معنی در وقت هست که این آیه نازل شد و در اوقات دیگر قصه انبیا
 که خوانده نیز خوانده باشند پس در است که احوال بحان خود را عجیب خود نگویید و احوال ایشان را از روی پرست
 که لا ینفعن الله شیئاً و لیس فی الله فساد و اعلمی بجهنم کرده است حق سبحانه از کرامت و مکانت رسول خود صلی الله علیه و آله
 در تبارخیه قصه بسیار است و گوئی در قدری در سوره سبحان الذی و النجم که منظوم است و مستعمل است بلا غم قدر
 و عزت و علو درجت و قرب و مشاهیر آیات و عجایب قدرت دی علی و علا و از آنجا حفظ و عصمت کوست از اعدا
 حصصاً مشرکان که در سوره بقره چنانکه فرمود و الله عظیم من الناس بود آنحضرت صلوة الله علیه و آله سلام که حراست
 می نمودند اصحابی رضی الله عنهم و ارا و احترامی جناب می نمودند از شراعت و آن نیز بحکم الله و مقتضای حکمت
 بالغه و بود چون آیه نازل شد فارغ شد از یکد احد و فرمود که یک یک ازین کفر الیه تنسبوا و یقولوا که این کفر
 الهی و این بر مبادی ایام حیرت و خروج بر آن بود چنانکه قصه آن مشهور است و قول و تعالی انما تنصرون قدر لغیر
 دفع کرد حق سبحانه از روی صلی الله علیه و آله درین قصه از روی مشرکان را بعد از جمع ایشان فیر لاک یسی و انصاف
 دراموی صلی الله علیه و آله و کورون الصبار ایشان نزد مسروح وی از پیش ایشان و قبول از طلبی در غار یا و چون
 بود آنحضرت در آن صورت بهمت ایشان از آن ظهور آیات و نزول تسکینه و شهود معیت حق سبحانه و این را
 معجزات و آیات می نامند که در محل خود مذکور گردد و در حفظ و عصمت الهی تعالی شاهد حسیب خود را قوت تا انزل تعالی حساب
 لا تحزن ان الله معنا و این از روی نیز ظاهر شده و در عینیک بانی از این برآمد و فرعون بنالای کرد و ترسیدنی از آنکه
 یافت ایشان را فرعون گفت موسی علیه السلام ترسیدان می آری و لیکن گفته اند که فرست میاں شهید آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و شهید موسی علیه السلام آنحضرت را اول نظر بر جدی حق افتاد و بعد از وی بر نفس خود که فرمود ان الله معنا و موسی را اول نظر
 بر نفس خود افتاد و بعد از آن بر جدی حق و این هر دو را قسام شهید و قرب است اول اتم و اقرب است و مصدر حق یا را
 شایا الا دایت الله قلبه ثانی ما رایت سنی الا دایت الله بعد اول طریق جنب است و ثانی طریق سلوک کمال الله تعالی
 و الله یتیناک سبعاً من التالی و القرآن العظیم را بیست و شانی هفت سوره در آن که مقدم اند بر سوره قرانی که اول آن سوره
 ام است و آخر انفال یا توبه که در یک سوره اند و لهذا فصل کرده شد میان ایشان به سبب فایده و مراد به قرآن
 عظیم ام القرآن یا بیست و شانی ام القرآن که هفت آیت است و قرآن عظیم باقی قرآن و تسمیه ام القرآن به ثانی بحکم
 سزاوردی در هر حرکت یا بحکم که نزول می و بعضی گفته اند بحکم آنکه است کرده است او را خدا تعالی بر لبی محمد
 صلی الله علیه و آله و ذخیره کرده آنرا از روی وی و در او هیچ کی را جزوی از انبیا علیهم السلام و تسمیه قرآن به ثانی بحکم آنکه
 متنی که ساخته شده است قصص در وی یا بحکم آنکه شناخته است بر حق سبحانه یا شناخته شده است بر وی به غایت

و اعجاز و وجه تسمیه سو بسبع مثانی نیز همین اعتبار خواهد بود قال الله تعالی و ما ابرسلناک الا کافه لنا کس بشیر او غیور
 و قال قل یا ایها الناس فی رسول الله الیک جمیعاً و این از تخصیص است صلی الله علیه و سلم و قال الله تعالی و ما ابرسلناک الا
 کافه لنا کس بشیر او غیور پس تحقیق تخصیص که در اصل باقوم این و فرستاد محمد را کافه و خلق جانکه فرمود بخت الی الله
 و الیه مرجع مراد با سود عرب باشد که در رنگ اینان نبوی است و با جمیع کس و سفیدی بشیر و قال الله تعالی البشیر
 اولی بالمومنین من النصارى و از واجبهات هم میفرماید که تراست بنو انسان از انتهای ایشان یعنی ابرار و نافذ
 و با صفتی است چنانکه نافذ می شود حکم واجب بر بنده و بعضی گفته اند اتباع امر اولی است از اتباع رافعی و این معنی در
 باب و جوب اتباع و محبت آنحضرت تفصیل واضح گردد و از واجبهات آنحضرت ملاحظه فرمائید که در حرمت کلام بعد از او
 از جهت کرامت و خصوصیت آنحضرت و از جهت آنکه اینان از واجدین در کثرت و در قرات شاذه آمده است که موافق
 و قال الله تعالی و انزل الیک الکتاب و الحکمة و علماک لعلکم تعلم و کان فضل الله علیک عظیماً فضل عطا که او را کس
 بکنه آن نرسد و گفته اند که این شارت است باحتمال و طاقت بریت که موسی ثاب طاقت آن بناورد و آیات قرآنی که
 متضمن فضل و کرامت آنحضرت است بسیار است و در حقیقت قرآن همه بعد از محمد و شاکلی بعد از صفا و کلمات است صلی الله
 علیه و سلم و یکی از خصوصیات فضیلت آنحضرت آنست که هر چاکر شکر کان اعزاء در نسبت با آنحضرت طعن و تنقیص کرده اند
 حق سبحانه خود بذات کرم خود تکلف برود و دفع آن شده و همچنین است عادت محکم که چون بشود که کسی بسبب طعن و تنقیص
 خود متصدی جواب متولی ردوی می گردد و نصرت می کند و در حقیقت ردوی الخ رد و نصرت وی اقوی ارفع خواهد بود
 چون گفته اند یا ایها الذین آمنوا انکم لمحزونون فرمود و تعالی و تقدس انت بنوع ربک محزون و ای ملک لا افرح
 ممنون و انک علی خلق عظیم و سبک بارین صفات باشد محزون نبی باشد چون دید عاص بن ابله و سبهمی آنحضرت را صلی الله
 و سلم که می برآمد از مسجد ردوی ای در آمد ملاقات کردند نزد باب بنی سبهم و محاذی کردند و اشقیاء و قریشی است بودند
 در مسجد چون عاص مسجد را دید گفتند که سخن می کردی گفت بهمین تبریخه آنحضرت که سپر که او را از ضرر می پوشیده بود و ده
 بود و چنانچه و ادق تعالی او را نشانک برالابرار شدی که در محراب گریه بر تو همچون تبر است و تبر ذلیل حقیری است
 اگر گویند چون گفته است محراب و ادق تعالی ایس القرآن الیک لمن المرسلین و چون گفته اند انما انزلناک
 محزون گفت و سبحان بل جاهد الحق و صدق المرسلین فرمود و اعلم ان السوء و ما یستلزمه و چون گفته اند کون و اهلک مثل
 هذا ان هذا الاسطرلاب لا یلین فرمود قل ان اجتمعت الهمم الجرم علی ان یا تو امثل هذا القرآن لایاتون بشیء و چون
 گفته اند انزل الیک الطعام و مشی فی الله سواک فرمود و ما ابرسلنا قبلیک من المرسلین الا انهم لیا کلون الطعام
 میخورن فی الله سواک و چون استماع کردند کافران که بمنوت شود و در اول از خورشید فرمود و لکان فی الارض لیکمته میخورن

مطمئن از نمازنا علیه السلام و ملاک و سواد یعنی تجالس است و تناس است و مخالفت موجب تبارک باید که مسموت ملاک ملاک
باشد و اهل ارض بشیر و سایر اینها موقوفه بر نفس خود نفوس خود چنانکه قول نوح علیه السلام پس ضلالت و قتل
بسیار است و اما حال این حدیث قرآن بخیر است و اما علم و صلح در اول شبهات از بعضی آیات بهیات و
مربوطات قرآنی که در بادی النظر نریخ و نادانی مشرب بعضی لطفا در وجه آن حسیب بانی اند صلی الله علیه و سلم و در حقیقت
از قبیل مشایب است اند و علما آنرا معانی لایقه و تالیفات و الیه که در راجع و آیهی نجی ساخته اند و در اینجا قول
حق سبحانه و تعالی در حدیث صلا فیه کی که نسبت کرد و سابقه ضلالت نبوی صلی الله علیه و سلم در دفع آن است
و اتفاق علماست که آنحضرت هرگز پیش از نبوت و نه بعد از وی متصف و موصوف با فضیلت نشد و آن را در حدیث
و ایمان و عصمت است همچنین تمام اینها و مرسلین صلوات الله علیه و سلم بر آن ناشی اند و نقل کرده است
یکی از اهل اخبار که یکی از آنها نبوت رسالت و اصطفا و اعتبار یافته اند موصوف و موصوف بوده پیش از آن
بجز و شرک و فسق و ضلالت و مستند این باب بطلست نعم اختلاف در آنست که آیا جایز است عطا یا نه
بر آنکه جایز نیست عطا زیرا که آن موجب تبعید و تفریق است و نزد اصحاب ماکر و دانه اینست و بعضی اینهم جایز است
که از اجازة ضلالت بر آورده بدایت رسانند بر تیر نبوت رسانند و لیکن قتل و کشتن کسی از آنست که این مایه وقوع نماید و اینها
مستصوم اند پیش از نبوت از جهل بجد و صفات نبوت و تفکک در آن و در محسوسه از کفر و معاصی مازای خود بقبض و
نفرت گردد از این پیش از نبوت و بعد از آن از کبار مطلقا و از صغیر بعد از آنست است ستم و بیانی است از غلط
غفلت در حق رضا و غضب بعد از آنکه در این قبیل تشیع و طاعت و تبلیغ است و در خصوص اینها و انقضی بر سل سلوات الله علیه
علیه و سلم که عصمت او تمام و اکمل و در او اعطای و انجاست و هر که بخلافی چیزی بر بندد بسند و بخلالت ادب و در نزد
ساقط است در وجه درک اسفل ضلالت از اینجا که خبر ندارد و وی از اول پاک نیست و آراسته و میراسته
آنکه است که دست پر غیب نقض از ایمان عزت و جلال او مجال در موصول نیست بلکه به تعلیم و ادب و راجع است
که از آنکه آسان آید و در و لیکن تربیت و تعلیم و تأثیر و تزیین بتدریج از قوه بعقل می آید تا آنکه مواجید که از جانب
او باشد و در اوقات مخصوص بظهور آمده و جب کمالی یقین و اکتشاف می شد چنانکه گاهی در وقت ظهور مجر و شهود و قدرت
آبی غریب و معجز و شهودی رسول الله اگر در حال تمام کمال میریزد آوده ای در نظر است و از این ابرار است تدریج
و تربیت ظهور و از قوه بعقل میریزد و جانش آنکه از آن است استعداد است بر حسب تفاوت و قرب بعد که کتب یافت و در
می آید و اینجا به بالفعل موجود و ثابت است و لیکن ظهور آن موقوف و وقت است و در پرده ستور و تقرب نزول
قرآن فی سبب کتب و یافت ظهور می نماید یعنی تادیب و تنذیب قرآن مراد از صلی الله علیه و سلم نیست که از نقص

کمال از عدم وجودی آورد و بعضی ازین قوم بقا و صفات بشریت و احکام حلیت و حرایات احکام نفس در خود
 می اثبات کنند و آنرا مبادی و مبدء در بعضی افعال از بی صبری و تزلزل گردانند و حکمت تشریح و دریافت
 شرف اتباع را باعث آن دانند و نزول قرآن را تکریم از آن گویند اینان دانند که بعضیهای علم و فهم خود بخانه
 میگویند و دعوی درک حقیقت حال سید کوثرین صلی الله علیه و سلم می کنند بزرگوارانه اعتقاد این ممکن اگر چنان از روی نمی خیزد
 و قاضی الی دی بر حال دیگران راست نمی آید مگر مصحح او بر آن است که بید خیال و بتنی ازین حکام رب خلق
 شریف نشسته است حاجت بکار ندارد و مقصود اینجا بیان سخن دیگر است که اصل برین و ضلال را در تنگ و بسته های اندازد و
 زبان وقت این سکین از کر آن اگر چه بطریق دفع و از آن آن شده باشد می آشی است لیکن چون علمای متعرض باشند
 اند و مصلحت در آن دیده اند باین ترتیب است آن کریم این که عاقبت بخیر باشد و متضمن صلاح دین و ایمان گردیده
 اینجا ادبی و قاعده ایست که بعضی از اصفیاء و از اهل تحقیق ذکر کرده اند و شناخت آن در عایت آن
 موجب حل اشکال و تسکین حال است و آن اینست که اگر از جناب ربوبیت جل و تعالی
 خطائی و عیبی در سطوت و سلطنت و استغنی و استعلائی واقع شود مثل آنکه لایم و لایحظ
 و لیس و لک من الامور شی و تدریز لریة الحیوة الدنیا و انشال آن یا از جناب نبوت عبودیت و آنکه از ربه
 و افتخار ربه و عجزی و مسکنه وجود آید مثل انما اننا بشر قتلکم و اغضبنا یغضب العبد و لا اعلم ما و ارادنا
 و ما ادرک ما یفضل فی و لا کم و مانند آنی و وجود آید ما را سایه که در آن داخل کنیم و بیشتر اک جویم و باطاعیم که بکار
 و سکوت و خاموشی وقت نهائیم خواص را میرسد که باینده خود بر چه خود گوید و کند و استغلا و استیلا نماید و بدین
 یا خواص بزرگی و فروتنی کند و دیگر را بر محال و یاری آنکه درین مقام در آید و داخل کند و از عذاب بریان برود و در
 یای مغرب باری ارضیا و جهلا و قسراتان است و من بعد العصر و الحوان و اکنون بدانکه اختلاف کرده اند
 در نفس و تاویل این آیت یعنی قوی و تعالی و در حکم خلافتی بر وجود گرفته اول آنکه ایت ضالی نادان و محکم
 و احکام شریف و این مرد است ازین عباس حسن و محاک و شهرین و شب و موبدایت قول می صبیحانه بکانت
 تدری ما الکتاب و الا لایمان یعنی غیبه استی و می یافتی پیش از منی بخوانی قرآن را و چگونه دعوت کنی خلق را
 و بعضی گفته اند که مراد بایمان قرایان و احکام است و الله انحضرت مومن بود پیش از منی بترجیحی پس از آن
 تا زلی شهر قرایان که در منی یافت آنرا یا مراد بایمان تعصبات است یا شرح ایراد بایمان صلوة است چنانکه در قولی
 ما کان الله یضیع ایما حکم مراد بایمان صلوة به سوسه بیت القدس داشته اند و در حدیث آمده است
 که انحضرت توحیدی که در خدا را دشمن می داشت او تا از او حج و عمره می کرد در زمان حالیت در دنیا آمده است که انحضرت

گفت تشرب کردم بر کمر خرا و بر پیش نکر دم او نماند و همیشه می فرستم که آنچه قریش بر آنند کفر است و نیکو است کتاب
و در تفصیل ایمان را گفته است که قریش نیز یقیناً بدین سبب بود مثل جمیع دختان و غسل جنابت و مثال آنانی
آنکه در آب کرده شده است مرقعاً که فرموده آنحضرت صلوات الله علیه و سلم که شدم من این عهد خود عهد اهل بیت و حالت معترتان
بود که بکشند را و چون پس راه نمود مرا برید و گذارد که امام خردلین که ازانی المواب و مشهور آنست که طایفه از حضرت
را از جای خود بکشی تا در تنایا برید خود و راه گمشد و طایفه را مرد المومنین است بیان آنکه ضلال اینها
از رسول الهی صلی الله علیه و آله است و تنی که معذور و مغلوب گردید آب شیر یعنی بودی تو معذور و مغلوب گردید که کار بیکه نیست
و از ترافه ای تعالی تا ظاهراً مغلوب کردی این در واقع آنکه عرب بعضی را که تنها بدین بیان باشد ضلال میانه گردید
میگوید دی سجانه که تو ای محمد یگانه دینی بها بودی در آن بدو مثل آن درختی که فرید و وحید است بدین بیان بار بار
میوه ایمان و توحید را و بدایت کرد در راه بنمود حق تعالی به بر تو خلق را و به در گشته تو خاستی آنکه گاهی میخواب
ساخته می شود سید قوم و سرگروه ایشان را بعد از آن قدم او است یعنی یافت تو مرا اگر پس بدایت کرد ایشان را
تو و شیخ تو سادس که مراد بضال بحث است یعنی یافت ترا بحیث طالب معرفت من پس بحیث بضال پس از آن
است که گم میگردد از خود و از اختیار و قرار خود در هیچ محققی نمیتواند رفت چنانکه از این ضلال پس و آنکه لفظ
ضلال الک قدیم و این چه بدست از عطا کار تا بعین است سبب آنکه یافت ترا ناسی پس تذکر کرد در این را
بر حالت لیلۃ المیراج محل میکند که از درشت و بدست و انتقام فراموش کرد که چگونه و چه خواهر و چه کیفیت ترا از محمد
سجاده بر سر آید پس بدایت کرد و او را در تعالی کیفیت نشان داد که گفت لا اخصی شمار علیک که اقا و اولادش یکدیگر بعضی
او را دیگر نیز سهو و بیان چنانکه در خطا و اجتهد آنحضرت بعضی گفته اند که باز است طریایان برای حضرت طاهر
میشده باشد و پروردگار تعالی و تقدس اکامانیده باشد او را بران و تقریر کرده در صواب این که میبایست آن
نعمت نازل شده و الله اعلم شمس آنکه مراد آنست که یافت ترا میان اهل ضلال پس معصوم گردید از انان
بدایت کرد بر ایمان و ارشاد ایشان و نزدیک ایشان قبیله است که گفته شود که چون آنحضرت در قومی فساد را
اهل ضلالی که صحبت ایشان منطوق و وقوع در ضلال و افتادن در خطا و جهل و اختلاف بود اگر نمی بود حفظ عصمت الهی و خیر شانه
چنانکه اشارت می کند بان قولی دی سجانه و ان کا د و لیفتونک الیه و قولی لقد کنت ترکین الیه و انشای آن
مشتمل بر ساخت و تکیه او از جهت سالن و اتمان بهدیه و عصمت پس مراد ضلال است و ضلال قوم دی فافهم
بیت ترا نیز در بیان چیزی که فرستاد و سبب تو از کتاب پس بدایت کرد ترا میان آنرا چنانکه فرمودم آن علین باینه و فرمود
از انما الیک الذکر و این چه بدست از خیر رضی الله عنه شمس آنکه مراد است از امر المؤمنین علی که گفت فرمود و قصه کرده

نموده ام در این صورت حال چیزی از آنچه که این حالت حمل میکردن بخیر و بد باز گردانید و باز داشت
بروردگار من تفضل خود را از این و حاصل شد عصمت و نسیان من آن جز که قصد کردم آنرا پس از آن قصد نکردم
پس هیچ چیز از جنس آن نماند که برگردانید مرا خدا تعالی بر آن خود گفت یک شبی من غلامی را از قرشی را که سفند نام
میانید با من در اعلا که اتفاق افتاد پس گفتم که نگاه داری تو گو سفند من مرا تا در آیم من میگذاورم و سفند خود را
بشوم در آن چنان که حوازی در می کنند پس چون آمدم از مرغی و در آیدم بگردانم خانه را از خانه های آن نوشیدم که سرد
می کنند در آن وقت و غلامی برینند و لعلی می کند پس شستم و نظار کردم در آن پس بگماشت خدا تعالی بر من خواب و بیدار
گردید مرا که بر سایدن آفتاب بر من و یک شب دیگر نیز بخندید که شست بعد از آن قصد کردم سجده بر آستانه آنکه اگر بخیر
بروردگار من تعالی بر آن پس بر او از قول معالی و در حد که صلاحی اندی نیست و الله اعلم و فصل در آنچه قول تفضل
است و وضع غلبه درک الذی انقص ظهرك بظا بروسم بافتاب بارگاه سخت که شبست پشت طاوت
صلی الله علیه و سلم تا آنکه احتجاج کردند جماعه فقها و محدثین مستطین که تجویز نمی کنند صغیر را بر اینها صلوات الله و علیه
اجمعین با این ظاهر کثیره از قرآن حدیث که اگر التزام کنند و بکنند از لازم آید تجویز کباب نیز در خرق اجماع و قول بخیر
که قابل نشود بان پس سلمانی و صواب است که بر ج احتجاج کردند قوم مدعی اختلاف کرده اند مفسران و مدعی آن
و متقابل و متعارض اند احتمالات در مقتضای آن آمده است در آن اصول سلف بر خلاف آنچه التزام کردند
اینجا و آنرا در جماع بر خلاف مذکورین شده و اینجا جمعی که در مذکورین بان حمل و مایل بود و دلیل بر خلاف
قول اینان قائم شد با اتفاق سلف ظاهر آن هر دو که در لازم بود ترک قول بظا بروسم با قول سلف و تحقیق
اختلاف کرده شده است و تفسیر من این پس گفته اند که این تمثیل بر نقل اقدار که می گذشت بران
حضرت صلی الله علیه و سلم و تحقیق آن با عطا و صبر و ضابطه بران مشهور است که مراد تحقیق اعباد نبوت است که می
بست طاقت او را از قیام با بران و حفظ موجبات آن محافظت بر او و حقوق آن پس سهل و آسان گردانید
نصرت و تائید کلمی آنرا بر وی و فرموده اند از وی اتفاق آنرا با عطا و صبر و مشهور است که مراد تحقیق اعباد نبوت است که می
حد و قیامت عالمی و تبارک و تعالی جزو ذات مبارکات حضرت الیه ذات علی افضل الصلوة و اکمل الخیات و جود و جود
نموده و کمال او را نیز از آریات بکین بقدر ادراک شرف متابعت وی نصیب از آن حاصلست و اینجا گفته اند الصلوة
کاین باین تا از فرق در جمیع این ظلالی چنانکه بخوبان می باشد و نه جمیع را بر خرق غلبه چنانکه مجز و بان بود و بعضی گفته
مرا از هر جزئی که کرده می نداشت آنحضرت و گران بود بر ذات شریف وی بقبول دادن قریش سنت خلیل علیه السلام
و قدر خود بر من ایشان از آن تاقوی گردانید او را حق جل و علا بشت و رسالت و ابرار و رفیق اتشالی آن فرمود

و این مسئله ایست که فی الجمله مقصود نیست و اگر اشتربت و ادوات احکام الهی است بتوفیق و تائید و نصیر و تقویر
و نه عزوجل و تخصیص اندک است غلیل تحت بیان و اقصی گفته اند مراد حفظ عصمت است از زور و غلبه
و نشان و نقص ظاهر است بر تقدیر و وجودی پس عصمت را وضع اندر نام نهاد و حکام و طایفه را وضع وجود آنرا می نماید
از علم است چنانکه در معنی حضرت ذوالکبر در ذکر و واقع است گفته اند چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت پیش از نبوت
در مدینه حاضر بود که در وی آفتی می کرد و ذوق و فرامرز و غیره پس حق تعالی فریب را بر وی گذاشت و از شدت آن
باز داشت چنانکه آن حکایت که شدت و فتنه گفته اند که مراد نقل و نقل آنحضرت و حیرت است و طلب شریعت
چنانکه تشریح نمود و بیان کرد که تحت حق جل و علا شریعت را در نهاد این بار از اشت حلال روی و بعضی گفته اند که مراد از
و تسبیل حفظ مایه شریعت و طلب بگردانیدن از آنحضرت و خطا باری و بعضی است که صیقل است بر آفت آن طریقت و در
است که گفته است طاقت را که گفته اند که آنحضرت نمی خورد و از امور کار و کتاب کرده بود و از ایشان از نبوت چرا که
که اندیشه شد بر وی بعد از نبوت پس حکم کرد و از آنرا از طلب دیگر شستن از ابتدا و وضع آن ظاهر بر او آن قوم که
بجورتر کرده اند نصایر را این باشد اما بعد از نبوت و کلام اجتماع بر آن فرستاده و خوش داشته اند که مراد از این است
که از آن باری بود بر دل شریعت رسول رفت و چیم صلی الله علیه و سلم پس این گره اندید حق تعالی را از اعتدال شد و در
دریا بقول خود و ما کان الله لعلیم و این فیم و دو عدد و قبول شفاعت در آن همان بقول خود و سوف احطیک و کفر
و الله اعلم و لما قول حق سبحانه لیغفرک الله ما تقدم من ذنبک و ما اخر و این آیه عمده و مشهور است درین مطلب که
در امتداد نبوت است که ذکر کرده اند آن را علما و ابن عباس رضی الله عنهما گفته اند مراد غفران ذنوب است بر تقدیر و در
و جز آن امکان عقلی نه وجود فعلی و بعضی گفته اند مراد وقوع آن است و غفلت است و این تاوولی است که بعضی آن
را حکایت کرده و تفسیری اختیار کرده و بعضی گفته اند مراد از تقدم خطیة آدم علیه السلام و ما اخر ذنوب است چنانکه
السمرقندی گفته اند که مراد از ذنب ترک گدالی است و ترک گدالی در حقیقت نه نسبت به ترک گدالی و مقابل او در ذنوب
از در راحت و جوانی است که این کلمه تشریف و تکریم است بی آنکه در جای ذنب باشد و تمامای علم در آن است و در این کلمه
فصل آنحضرت آیات قرآنی که شده است فیه که را با قول حق سبحانه یا ایها النبی اتق الله و الله یطلع ابکا قسطن
و الله یفقی که سوم است امکان عدم تقوی و وجود اطاعت بقصدای هیثم امر و نبی بطایر است که مراد است
بر تقوی و عدم اطاعت است چنانکه جاسس را گوید بشنیدن ایام من ترا و ساکت را می گویند که است که کسب
کرده می شود ترا یعنی نشسته باش و خاموش باش مقصود تقوی و تاکید است در طاعتان و بعضی گفته اند که آنحضرت
صلى الله علیه و سلم زیاده شریعت علم و مرتجی تا آنکه می بود حال او در ماضی نسبت بحال او در آنکه در حکم ترک گدالی افضل پس

بسی بود و در ساعت علم و مرتبه و تقوی و تقوی و بعضی گفته اند که خطاب بطایفه یانی است و مراد خطاب
است و ولید گفته ان مدکان با قاطعین خیر از گفت با قاطعین و مثل است در قرآن می سجانه و قاطع الکذبه من
و بصیقت مقصود تقوی قلب انحضرت و تشدید او با قوم است و قرار و ثبات بر مخالفت ایشان و مراد خطاب بر عجمان و ان
که از کثرت را خطاب تحمل کرده تو هم نیست مقصود در ذلوعجا و جانبی نمایند و اما قول حق سجانه فان گفت حق شکی
از لفظ ایک فاسال الذین یقرءون الکتاب من قبلک لعل یراجع الیک و انما یرجع الیک من الخیر من الذین
کرهوا آیات الله فیکون من الخاسرین مقصود این اختلاف کرده اند که خطاب این کلام کتب انحضرت صلوات الله علیه سلم
یا غیر وی آنها که میگردد که خطاب انحضرت است صلوات الله علیه سلم اختلاف کرده اند بر وجه اول که خطاب اگر چه حضرت است و این
مراد قریض نیز است چنانکه در قول اولش شرکت لیطین عکک و چنانکه قول و یقالی عمری بن یحیی علیه السلام را انحضرت
لنفس اخذ فی وادی الهمین من دون الدین روشد و کلام بسیار افتد چنانکه سلطان میرزا قومی گماشت و بخواند سلطان
که رعیت را یکی بود خطاب با قوم نمیکند بلکه با میر میکنند و میگوید که چنین کن و چنان کن و اگر چنین کنی و چنان کنی ترا چنین کنم
و چنان کنم در خطاب با میر میکنند و لیکن مراد قوم رای دارد و در حقیقت خطابات این میکنند همانی قرار گرفته است که
میدانند که رسول حق شک نیست و در صورت دارد که رسول در شک باشد و وجود او ثابت و حق و منزلت و لیکن این چنانست که مراد حضرت
میگوید که اگر تو پس منی نمی کنی و در اعلام خود میفرماید اگر تشنه می زنی زبانه داری کن مرا که اقل یعنی یقین میداند که وی
است و بنده است و لیکن بصیغه شک میگوید که اگر پس منی و بنده منی برای بیج و تشدید و اینجا حق تعالی میداند که انحضرت در
شک نیست و لیکن اظهار شک می کند در ان برای قصاص و قریض و این غیره است که خطاب انحضرت در ادعای خود است
خاتم ثالث آنکه مراد شک اینجا صیق صدر و تنگی دلی است و مراد آنست که اگر شک می آیی تو از انچه می پس تو از کافران
از انبیا و درستی صبر کن و پیرس آن را که می خوانند کتاب را و احوالی انبیا را که گویند صبر کن و پیرس آن را که می خوانند خود و چگونه
عاقبت کار ایشان از نفس و خون الهی مرآت این برین فرض و تقدیر است گو یا که گفت اگر واقع شود ترا شک
و در خیال اندازد ترا شیطان از افرضا و تقدیر ادراچی فرستاده ایم پس تو از قصص حال کن آنرا که می خوانی
کتاب را پیش از تو زیرا که این قصص بحق اند نزد ایشان و ثابت اند در کتب ایشان موافق آنچه القادر کرده ایم
پس تو در اد تحقیق حال و شهادت بانچه در کتب متقدم است و میان آنکه قرآن مصدق است
هر جزو که در ان کتب است یا مراد هیچ رسول و زیادت نیست او است نه امکان وقوع شک و لهذا
در وقتی که نزول کرد این آیه گفت انحضرت صلوات الله علیه وسلم لا شک الا سال گفت ابن عباس
بخدا گویند که شک نکرد انحضرت بچشم زدن سوال کردی که ایشان را گفت بنده عبد الله بن عباس بن سید الدین خطیب اندر حضرت

وایستاد و هرگز از شک و تخمین که مراد اینجاست از شک آن معنی ظاهر است که منافق تصدیق و یقین است بلکه انحال است
 که پیش از معاینه و مشاهده که موجب اطمینان قلب میگردد می باشد و لکن در حدیث سوال طویل مجلس را که انرا کین تخیلی لغو
 است شک نام کرده است اینجا که لطیفی تواضع مرفوع در طویل فرمود سخن حق با شک منبینه اگر تو زیادت یقین و اطمینان طلب
 پس از این کتاب با توالی و اخبار نبوت تو علم یقینی دارد که حکم عیان مشاهده دارد و قاضی را خاصیتی است در حصول
 طهر از اخفرت دوستی داشته سورج کسم ربک الله علی اعدی را بجهت کریمان نه الفی الصفه الاولی جفت ابراهیم
 و موسی و قصه اخبار نیم داری بوجود و جلال و رفیع این اخفرت صلی الله علیه و سلم خبر داده بود و طویل اخفرت صحرا را
 و اسلام نمودن باین قصه بایشان مودع ایتامی است و گفتن اخفرت بعد از ظهور مجرده اشهد انی رسول الله نیز ازین باب
 است فاقم و بالله التوفیق و با اهل و اما انما که میگردد که خطاب در این شرکت در غیر اخفرت راست از اسامی
 که اینجا نیز گویند که خطاب در خان کنت کی شک نیز چنین است و تقریرش آنست که مردم در زمان شریف وی سه فقره
 معصقان و مکنیان و منافقان که شک آشفته در کار وی پس خطاب که در حق تعالی ایشان بطریق خطاب عام که اکثر
 بصیرت واحد باشد و گفت اگر هستی تو ای متوقف در شک ازینجه فرستادیم بر اینم خبر خود که هر چه است صلی الله علیه و سلم
 که این کتاب را تا دلدالت کند ترا بجهت محبت و دوستی از این ثابت است عزت را چنانکه فرمود و از آنرا انیکم
 نور عیان و چون ذکر کرد حق تعالی برای ایشان چیزی که از آدمی کند از شک و از ایشان سخن بخرد و ایشان را از آنکه از
 بقسم شامی شوند که مکنیان اند و گفت و لا تکنون من الذین کنوا یا ایها الذین آمنوا فکلوا من الثمرات و قول فی کتاب
 و الذین یتیمون الکتاب لکلون انتم منزله من اربک بالحق فلا تکنون من المکرمین فی انهم لعلکون فکل یا ایها الذین
 امنوا فکلوا من الثمرات و لا تکنون من الذین کنوا یا ایها الذین آمنوا فکلوا من الثمرات و قول فی کتاب
 که بعد از این فرمودت قل یا ایها الناس انکم فی شک من دینی الالیه فتردوا ما قول تعالی و لو شاهد الله محمد علی
 تکنون من الجالین و اگر بخواند خداست که جمع می کرد همه در میان ابروین پس باش تواضع میگفت فانی عیاض
 نه آنست که ما شرب جالب بلکه اگر خواهی خداست که جمع کند ایشان را برایت زیرا که در وی اثبات جعلی و صفتی از صفات
 خدا و در دل صفات خدا جایز نیست بر اینیا مقصود و عطا است صلی الله علیه و سلم یا ایها الذین آمنوا فکلوا من الثمرات
 یا ایها الذین آمنوا فکلوا من الثمرات و لا تکنون من الذین کنوا یا ایها الذین آمنوا فکلوا من الثمرات و قول فی کتاب
 است باقرم صبر بر اعراض قوم و مخالفت ایشان و آن که بیرون نیاید و صبر و ثبات تا نزدیک شود حال او حال
 جالان را باندخت تحسیر و جع و کاهه او بیکرین جزو یک بعضی گفته اند که این درستی خطاب نیست یعنی نباشد شما
 جالان چنانکه در مواضع دیگر گفته اند و شل این بسیار است و در خارج و بچنین قول یتادون لطلح اکثر من الله و صلی الله علیه و سلم

عزیز است که مراد غیر اوست چنانکه گفته است و آن ظهور الذین کفر و الایة و یخفی عن الناس و الذین هم علی قلبک لمن اشترک بیطین
ملک امثال آن مراد بر جعفر اوست علی الدلیل معلوم چنانکه گذشت و الله تعالی اوردنی می کند او را بهر چه می خواهد و حالا که از او
و قیوم نذر چنانکه گفت و لا تقدر الذین یؤمنون بربهم الایة و حالا که آنحضرت هرگز طرد نکرد ایشان را و نرا از پیش خود نبود
از ظالمان قولی می بجا نهد و آن گشت من قبله لمن اتفقی من مراد غفلت از آیات حقست بلکه مراد غفلت از قصه دوست
علیه السلام را که خطور نکرد و برگردید از او بزرگوارش می جلی علیه السلام و نه آنست که روحی الهی تعالی و اما قولی می بجا نهد و اما
عقل من الشیطان نزع فاستغفر الله طاهر این معنی است نزع و بوسیله شیطان در آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمود و لیکن
مراد قصد شیطان برای او و سوسه صرف الهی تعالی از وی آنرا و معنی آنست که اگر سبک سازد ترا غضب منک را باعث
گردد بترک اعراض از این و در اقبال بر ایشان پناه جوئی اما ملاحظه دار در آن نزع ادنی حرکت است چنان
گفته است بزجاج پس اگر در خدا تعالی حبیب خود را که چون فرد آید بروی غصی بر دشمنی که شیطان با غرامی می نوازند
خواطر و دوا بس استعاده کند حتی تعالی تکلیف است که او را و باستان سبب تمام غصت وی که مسلط گردید او را بر او
صلی الله علیه و سلم و قدرت تدریج که در اول آن عبادی پس ملک علیم سلطان است و قول تعالی ان الذین اتقوا فسیهم
طایفت من الشیطان تذکره و انا فاعلم مصرون نیز همین معنی خواهد بود یا مخصوص غیر آنحضرت خواهد بود و قول تعالی و اما
الشیطان یسایر فی نزع است و صحیح نیست که تمثیل و تصور گردد شیطان را آنحضرت در صورت ملک تبلیکین بر وی در
اول رسالت و نه بعد از آن است الهی که بر اظهار صدق رسول فرست است تعاضای این کینه بلکه معلوم می گردد سینه را
علیه السلام که گنگی را آید و او را ملک است در رسول خداست یا عالم ضروری که یدایمی کند نورانی تعالی در او یا ربانی که ظاهر
می گرداند نزد وی و تحقیق این بیان در برود می بایزد و تمت کلمه یک صد قاف و عدل لا مبدل لکلماته قول و اما قول
وی بجا نهد و اما از شما من قبله من رسولی الابی الا اذ انتم فی الشیطان فی ائمتی بهترین آنچه گفته شده است در
و مشهور است قولی جمهور مفسرین که مراد تمینی اینجا است و است و الهی شیطان در وی تحول گردانید از اینجوطر و از کار
او و دنیا و ترالی را تا در وی در دو میان را در تلاوت وی بایمی در او بر اقام سامان از تحریف و تا در قفس از هر که از
میگرد و منبری می گرداند که الله تعالی و کشف می گرداند و البس استباه را حکم و نایب می سازد آیات او را که فی التوابع الله تعالی
و کلام قوم دین مقام بسیار است و در شفا جری آورد و اما قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم و فیکون قوم کرد در او کینه التعلیس
و این نیست که در وی شیطان است پس معلوم میگردد از آن تسلط شیطان و سوسه می را آنحضرت و اگر باشد بر طلال باشد
رضی الله عنه که گماشته بود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم بحاقطت فخر تا فخر نگردد و نماز پس شیطان طلال را و خواستید
او را چنانکه تفصیل آن در پیش آید التعلیل است و این نیز بر تقدیر که قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم تینه باشد بر سبب عدم

از صلوة و اما اگر تنه باشد بر سبب این دلیل از ادای دیانت ترک صلوة در وی نیست بفرمان اشکالی حاجت بدفع
آن و اما مسلم حقیقه الحال اما قول و تمیالی عبس تو می خواند الهی الاشی می گویند که طاهرش بر سبب اثبات ذنب
آنحضرت و اصلی اند علیه سلم که ترش می نمود و اعراض کرد از این امر مکتوم که نمی بود و طلب حق آمده بچند ترک خوشت بود
و بکار که مستحق از حق بودند پیش آمد و توبه نمود و التماس کرد پس حق تعالی شکایت کرد و عتاب نمود بر آن چنانی کرد
شان نزول این بهره در کتب تفسیر نیز که است اما اثبات ذنب در اینجا مکتوم محض است نه صوت عتاب بزرگ اولی
ظاهر میشود و بلکه اگر حقیقت مالی این در هر معلوم و کثرت آنحضرت می شد اختیار میکرد اقبال بر اعمی را و لیکن آنچه
آنحضرت کرد از تصدی و تلقی که بکار معین طاعت و تبلیغ احکام شریعت و استیلا قلب الظاهر و حرص بر بیان می بود که
بیشتر در غلبه بر آن است و محبت و مخالفت از این آنچه قصه خوانند و خبر داده و عتاب بزرگ که در حدیث غیر مکتوم
اراد کرده نصیحت است و اشارت است بلکه احتمال بیعت و حرص بر اسلام این مقدار و این توبه هم نزد ترک کتب
اعراض از اسلام لازم آمد المباح و اسلام نیست و اصلی الرسول الله المباح و بحقیقت این امر مکتوم سختی ندارد و بزرگ
دی اگر چه بنیدید و لیکن مخاطب آنحضرت بکار می شنید و شد اتهام آنحضرت توبه نشان دعوت می شناسد پس اقدام و
بر قطع کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از دام در مجلس سبب نداشت آنحضرت بود و این معصیت عظیم است پس معاشی که فعل
آن مکتوم ذنب محبت بود و آنچه آنحضرت کرد صلی الله علیه و سلم طاعت و ادوا واجب جای آن بود که در خبر و تادیب این امر مکتوم نالی
میشد و آن چنانکه در هر قول و در هر قول و نداد و از ادای حجت ندادی شد لیکن سبب عی و صدق نیست و می مقدور
داشتند و رفی نمودند و اما مسلم اما قول و می بجا عفا الله عنه که اذن نمیزد و بکار بر مکتوم است بوقوع قصص از رسول
صلی الله علیه و سلم زیرا که عفو مستحق سبق تقصیر است و نیز در اذن اذن لم استقام برای افکار است پس این اذن
مناقصین مکر و غیر مکر باشد که برای اظهار عیالت و کس که عفو تقصیر نمود و بکار اذن و تقصیر عفو پیش از عفا
پس بزرگ نادر و مشربیات محبت و اگر است و میگوید انما که در رسول خدا و خبر که امر کرده نشد با آنها اخذ قضا را پس
و اذن می هر من فغان پس عتاب کرد و در اخذ ایقاعی بران و جوابش آنست که عفا الله عنه از آن است که لعن از
و توبه ذنب بسیار این عبارت است الی بر ما نذر در توبه و تقصیر چنانکه مردی بسیار خود میگوید و تقصیر عظیم می نمود
عقوبت ترا خدا تعالی بکار کردی تو در حق من راضی با و حق تعالی از تو بخواهی میگوئی از کلام من عافیت در ترا خدا تعالی
یتناس حق مرا نیست خورش از یکلام مگر زیادت تجمل و توبه زیادت ذنب و تقصیر و عفا ایضا یعنی عفو نسبت
تقصیر آن بر اظهار عتاب چنانچه دلی برین برادر است بلکه چنانست که در حدیث واقع شده است عفا الله عن محمد بن الحنفیة و از حق
عفو کرد حق تعالی بر شما از زکوة اسپ و برده و حال آنکه زکوة در وی از نیت و بر نیت و پس مراد آنست که لازم

لازم نیست بر شما و امام مشیری گفته که هر کس میگوید که عفو نباشد مگر از ذنب نمی شناسد مواد کلام عرب را گفته که
معنی عفو الله عفاک ای لم یزک ذنب کذا فی الوبی اللذیه و اما جواب از ثانی که استقامت بری انکار است
آنی گفته اند که انکار و عتاب بر ترک اولی و افضلست بعضی گفته اند که حق تعالی رخصت کرده است او را و از آن
اگر بخیر بگذرود است فاذ استاذ فک لم یعض شانه فاذین شست تنهم پس تقویض کرده است اما ابو موسی علی
و سلم بخیر گرفته است او را بطریق عموم و در جواب از نقطه نقل میکند که گفته است گرفته اند جماعه که آنحضرت متعاقب است با این
و عا شاد و کلا بلکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخیر بود و چون آنرا در مشایخ اعلام کرد وی سجاده را گردانید که در میان آن خود نمی درازد
از جهت نفاق ایشان و حج نیست بروی درازن کردن و زیان الهی و اما قول دومی بجهت دلولان متباین گفته که ترک کرمین است
قلید اذ الاذ فتاک ضعف الحیره و ضعف المات الایه نیز موافقت وقوع میل در کون صلی الله علیه و سلم بر یک پا و وقوع
عذاب بروی شد عذاب لیکن چنانچه حق تعالی نگاه میدارد او را از این این مجوز وقوع ذنب است از حضرت صلی الله
علیه و سلم و این توهم ساقط است زیرا که معنی آنست که اگر ترشیت الهی عصمت دی نبی بود نزدیک بودی که مستحق
بحکم طبیعت باتباع مراد ایشان و لیکن دریافت ترا عصمت مایع کرد که نزدیک ای بر کون خصوصا که وقوع آید از خود
صحت در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم قصد نکرد با جابت ایشان و میل نکرد بدین با قوت و اجابت و خود گذشت
که سخن در وقوع عصمت است شرعا از حضرات انبیاء صلوات الله و سلم علیهم اجمعین در جواب آن عطف و آن عصمت الهی
و حفظ اوست و عصمت باطل میگردد انداخته و متعین نیاید و در آنجا که میگوید از خود و آنکه حفظ الهی است
مدعا که ایشان معصوم اند از ذنوب معلوم شد که آنحضرت ثابت ماند و در کون نکرد و درایت مبالغه است در کمال اظهار عظمت
آنحضرت و حفظ و عصمت و محبت الهی را روانه تهمید و تهمید و عتاب تحذیر و اظهار و اما قول بی تعالی درباری بر یاکان نبی ان
بکون ابرخی تخن فی الارض تریرون عرض المذنب و المذنب و الاخره الی قوله عظیم ان را نیز جمع بر عتاب حمل کرده اند
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سیران بدر قدا اختیار کرد و پیشاورت ابوبکر رضی الله عنه در قتل خانه که
عمر رفسه الله عنه بدان اشارت کرد و این با جهاد و بوسه آنکه امری از جانب حق سبحانه و دران باشد
و خطا را جهاد و شریف جایز میدانند و لیکن تفریدی بران جایز نیست و در آخر آنچه صواب است اظهار میکنند
چنانکه در اصول نقد ذکر کرده اند و تفصیل کلام آنست که سلم در حدیث عمر بن الخطاب ص آورده گفت
چون بریت داد خیر تعالی مشرکان را روزی در گذشته شد از ایشان عضا کس و سیر ساخته شدند بقتل
کشتن و کشتن کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن ایام با ابوبکر و عمر و علی رضی الله عنهم گفت ابوبکر ایشان را
اعلام برادران خویش قید تواند رای من آنست که بگریزی از ایشان فیه تلباش و الا انچه کرم از ایشان از اموال

باد قدرت و قدرت بر کند و امید است که طاعت کند ایشان را خدا تعالی و بدین شرف ایشان بازوی دولت و دست
 را بر گرفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمن که توبه را می میرانی ای پسر خطاب گفتم بخدا سوگند را من را
 او بگوید است رای من آنست که یکش مرتضی را ایضا مرا تا یکشتم فلان اشارت کردم بخوبی که او بود و بعد ماسی را که بزند
 کردن خلیل را که بر او بود و بعد ماسی را که بکشد فلان را تا باند خدا تعالی که نیست در دلها را دوستی و مرشکان
 پس دست داشت و ختیا کرد و آنحضرت رای او بگوید خوش یا ما را رای من گرفت از ایشان و خدیو را چون خود را بخت
 رفتم دیدم که کشته است و او بگوید زاده است و در نوشته گیر می کند گفتم یا رسول الله خبره مرا که چه چیز ذکر کرده است
 ترا از آن من هم اگر بایم و خود گیر یا بگویم و اگر بایم تکلف کنم و در خود را در گیر یا بگویم گفتم آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 گیر می کنم بحیث آنکه عرض کرده شد بر ایشان تو از خدا و محبتی عرض کرده شد بر من عذاب شما ز دیگر ازین بخت اشارت
 کرد و در ختی از نزدیک بود پس فرستاد خدا تعالی ما کان لینی ان یون ای هر کسی ختی ختی فی الاقرض و اتیان انک و ماله و خیری
 که درین مراد اتیان در قتل و در جنت یعنی پیغمبر را باید که چون اسیران در دست وی میقتد بکشد ایشان را و ماله کند و در قتل
 کرد و کفر و کم شوند و گروه آن غالب شود سلام و عزیز شوند اهل آن تیریدون عرض الدنیا و الدنیا و الاخره و بخا پیغمبر ما دنیا
 را که شصت و اموال است و بخا خدا آخرت را که قوت دین اسلام و قوای که در آخرت بران مرتب خواهند و لولا کتاب
 ما ابدا بسوئکم فیما اخذتم عذاب عظیم و اگر نمی بود حکم الهی که در آن رفته است که چه عذاب را بختی گیرید و اگر چه عذاب شما را در بخت
 اخذ کردید و اختیار خود را عذاب بزرگ و در حدیث آمده است که گفت آنحضرت که اگر نازل شد بر ما عذاب نجات نمی یافت
 از ما که عیسای یهود را عذاب که در بخت عذاب است بر آنحضرت و تهنیت است بعد از آن نمی باشد که در وقت حبس موجب الله
 سیگوید که نیست و در بخت ازام دین بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم بلکه درین بیان چیزیست که مخصوص گردانیده شده است بدان
 بر سایر انبیاء علیهم الصلوٰه و السلام که نیست این چه پیغمبر را غر تو چنانکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم است لی انهم
 انبی و می خواهم بگویند و اینک در آنحضرت است از انبیاء علیهم الصلوٰه و السلام و اما آنحضرت را در است که کند
 و فلان که در روز اول از جنتیم است و میگوید اما قولی و متعالی تیریدون عرض الدنیا بخت گفته اند که را و این بخت است که از او
 دنیا را بخیر و تو محض است غرض او برای غرض دنیا تنها و است که بکشد از آن نیت مراد باین تیه آنحضرت و غاب
 احبابی بگوید که روایت کرده شده است از صحاب که که این تیه نازل شده است هنگامیکه تهنیت شد مشرکان و در روز در مشغول
 شد مردم بسبب جمع غنایم و باز آمدند از قتال تا آنکه ترسید عرضی انداخت که که در دنیا ایشان چنانکه در روز احد واقع شد
 و نازل شد بر ایشان سکرم برید الدنیا و دین من برید الاخره و اما قولی متعالی و لولا کتاب من الله سبق اختلاف کرده اند منصرف
 در بخا تیه بخت گفته اند معنی او است که اگر سبقت نمی کرد از من عذاب نمی گشت که می اگر بعد از منی اگر تیه عذاب می کرد

شماره این است و می کند که امر از احدیت نبوده است و بعضی گفته اند که اگر نمی بود ایمان شما بقدر این که مراد کتاب است
اوست که مستوجب شده این شایه ای خود ضعف را انتخاب کرده و شکر بر خایم یا مراد آنست که اگر بنگذشت در این
تقصیر که خایم حال است و اینهمه نقی ذنب و مصیبت میکند زیرا که فعل جبری و خداست مصیبت نمی باشد و لهذا
گفت می بماند در آیه اخیر فکلا اما ختمه لا اطلاق گفته اند بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را می بینی
منهم خیر از پیغمبر شده در قتل و قدا و تحقیق رویت کرده شده است از علی رضی الله عنه که گفت آن چه می بیند در کتاب
می بینی که علیه السلام روزی در گفت می بیند که در آن کتاب چه در آن کتاب که خوانده قتل گفته اند که خوانده خدا گیرد بر پیشتر و کشته
شوند از ایشان در سال آنیده به خدا که سبنا گفته اند جوابه اختیار کردیم خدا را و کشته شوند از راه تحقیق واقع
قتل به خدا که سبنا به روز آمد و این دلیل است بر بیکاری آن که بگویند که اگر آن اذن کرده شده بدان پس مصیبت نباشد
و بعضی گفته اند که اگر چه می گیرد اندیشه شده اند در قتل و کفر قتل و آنحال اصل بود پس کتاب کرده شده بدان بیان
کرده شده ضعف اختیار خدا و تصویب اختیار آنحان و لیکن عاصی و مرتب نیست هیچ یکی بعد از او اما اول و بعد از او
علیه بعضی الا قایل لاخذ نایب الیهین ثم لقطنا من الوثن میفرماید که اگر قری که در هر یک از این دو قول از پیش خود گرفته می
باید بین این دو می بریم برگردان در او و پاک می گردانیم و در کتاب است از عذاب خدا که می کشد ملک بر بسیار غضب
که آنرا این می باشد است در صدق و می و کفاره و دشمنی حق تعالی او را از کذب و قمار و لیکن در هر یک است آنها سطوت
و غلبه ربوبیت است و با وجود تشریف و تکریم اینقدر که او را می نشانی است از کمال محبت و اهتمام بحال می و در
حقیقت تفریط است بمقتربان و کذبان تا پوشیده شوند و پس قاعده همان است که سابق گفته شد که ما را این گفته اند
در آنچه در عالم محمی و محبوبی از ناز و نیاز بگذرد و ما قول می بمانی ما کنت ندزی ما الکتاب لا اله الا الله بعضی گفته اند مراد از
تفصیل احکام ایمان و صفات اوست چنانکه در قرآن مذکور است چه خود او بعد از ارسال وضع دین و شریعت است و
در تحقیق بهتر رسیده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از نبوت و تحدیدی که در خدا او دشمن میداشت او مانع عبادت
آنها را و چه و غرضی که در بر شراب نخورده و با وجود آن نمیداشت شریعت را که شرع نموده است حق تعالی بر بندگان چه و در این
بقول می بماند تدری ما الکتاب لا اله الا الله و مراد از ایمان محض تصدیق و اقرار و بعضی گفته اند مراد از عورت ایمان احکام
بعضی گفته اند که این را با جزای صفات است یعنی ما کنت تدری ان لا اله الا الله یعنی نمیدانستی که ایمان خوانده آورد در این
و اقارب این معنی بعید است از سیاق و سباق حدیث و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب یا چه در این کتاب
صلی الله علیه و سلم در کتب سابقه و تعظیم و تحمیل می و اخبار بر سالت می و کرامت و در تورات داخل و آنرا علماء
این کتاب بیان باجمال و تفسیر قال الله تعالی الذين آمنوا بالنبی المبین محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و عبد الله بن عبد المطلب

از وی باشد و اینجاست معلوم و آنجا که انیقوم در جبل و قضاوت و بعد از تمام علم و هدایت و جزو منجس حسین را گویند که گناه دارد
از آفات و در او نقطه و حسین است از آفات نفس و غرایب شیطان چنانکه فرمود و الهی است فی الامیرین و لا نعیم فلو علیهم
و یکریم علیکم السلام و آنجا که انیقول فی کمال یسین و توانید که در حفظ و نگاه داشت این باب بنده از مذات پاک و استیصال
ما دم که در ایشان بود و قولی تعالی و ما کان الله لیخبرهم و انت قیوم تمیبه کلام عبد الله بن سلام و انت عبدی و ربوبی و توبه
خاصه فی کسب یک صفت با تو بر اینست و فرستاده منی بسوی کا و خلق سیتنگ المثل کل نام کرده ام ترا -
تو کل که تمام کارهای خود را بمن گذارشتند و از دل قوت خود برآورده که حقیقت منی بزرگی نیست است بندگان و غلط
نیستی تو درشت خود و سخت دل چنانکه در قرآن مجید میفرماید و لو كنت فظا غلیظا القلب لانقضوا من حولک آنجا که میگوید
فرمود و غلط علم و اینست که وی صلی الله علیه و سلم عیوب و طبع کریم خود را در غایت محبت بر عالم خلق و او
آنست که گفته شود که نفی نسبت بمنان است و اینست که با قرآن و منافقانت و در صفت در ذات و
موسوع است الحب لعدو البغض امر و فرمود انما الفحک المقتول و در باب اخلاق اشارتی بآن گذشت و کما حبان للاسواق
و زنیاد بر آورده در باب آنکه که عادت نادانان غافلان است یعنی نرم خواست و بلند نمیکند آواز را و کوچ خلقی نمی فرزند و در
نذر خانه در درازا و لا یخبرنی بالاسیة و لکن یعفو و یغفر و یادش نمیدهد بپدر را بمیدی بلکه عفو میکنند و در میگردانند و در وقت
استغفری عیوب به الله العجوبه بان لقول لا اله الا الله و از دنیای می برد او را خدا تعالی تا زمانی که راست می گرداند و او را
که با بعضی کلام الله و اثبات توحید و از شرک بیغیر بر اینها عیاد و از انصار و قوا و با غافلان سبک یزید و بی چشمها
گزارد که نمی بیند راه راست را و گوشتها را که گشتی شود حتی را و در کما پوشیده در برده را که نمی فهمند و در حق یاب
حقیقت حلال را و در درویشی این زیاده آمده که فریاد نمیکند در بازار و ترزین نمیکند بر بخش و گویند نیست دروغ را راست
در دست می گردانم او را برای صفت جمال حمل و بی چشم او را بر خلق کریم و می گردانم سنگینه و آتش را بسبب
وی تقوی و بر نیز کار بر اختیار وی گوشت مقبول می و صدق و قاطعیت و عفو و معروت خلق و بی عدالت
و در حق ترعت می و هدایت امام وی و اسلام ملت وی و از همه نامی بر آورده است تمام مردم را و بعد از آن می گردانم
بوسیده می گردانم از دانی و بلند آواز که گردانم بوی عیال گشتی و بوی گردانم بعد از قلت و جمع سازم بعد از فقرت و غنی
گردانم بعد از بدبختی و الفت هم بوی عیالهای مخالف و بویا پرانگنده و انتهای متفرقه را و گردانم استه و را بهترین
انتها از کعب جابر نیز اینچنین آمده و در روایت دیگر آمده که ابن عباس از کعب پرسید که چگونه میبایستی نعمت رسول الهی
علیه السلام را در قورت گفت بخنجر کفوشه است محمد بن عبد الله بن الحنفی مولده بکده و مهاجره بالله و ملاکاتش را لافند
لا غلیظ ولا حبان للاسواق و لا یخبرنی بالاسیة و لکن یعفو و یغفر و درین روایت مدح امت مرحومه وی صلی الله علیه و سلم

نیز آمده است که فرموده است وی شکر که از آن پشندم و طای خوشی و ناخوشی میگیرد گویند در بلندی و در کوه
در برستی رعایت می کنند آفتاب برای نماز و چون در سرد وقت نماز میکنند اگر چه در خاک روید باشند از درین نصف
ساقی را خود و وضو کنند با طواف اعضا خود منادی یعنی موزن ایشان برای کند در جو آسمان یعنی بر جای بسته
ایشان در قبال در نماز یکسان باشند ایشان را در شب نماز باشد چون نماز زینوار نماز نمازها و در شب
است و در درایت ابی بریده آمده که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت چون نزدی کرد بر موسی تو رست
و خواند از ایاق دروی ذکر این است لیکن گفت خداوند من می نامم در لاج امتی را که ایشان از خرد و سبقت یعنی
آخر در وجودم سابق در فضل شفاعت کرده می شود بزرگ ایشان وی را در بر عا ایشان انجیلهای ایشان در
سینه های ایشان است می خوانند آنرا از بر خیزند غلام را می گردانند صفات را در کتبهای خود درین از خواص این است
که آسانی کرده شد کار ایشان در حلال شدن بر ایشان غلام و صدقات بر خلاف اسم سابق و چون قصد میکنند یکی از
پدی را و میکنند آنرا نوشته نمی شود بر و چون میکنند بدین نوشته می گویند یکی را نوشته می شود که
وادهی و در ایشان با علم اول و آخر میکنند آن می سجده جان را و در بعضی از اوقات آمده که موسی علیه السلام را در لاج تو رست یعنی
صفت ازین است که در آخر زمان باید ذکر کرده و گفت خداوند اگر دان او را است بر قرآن که میاموسی آن است رات تو
گردانم آن است آخر خوانده بود گفت موسی یا رب پس گردان مرا است محمد پس در شنبه موسی را نزد علی السلام رفت فصلی که میاموسی
اصطفتیک علی الناس سیر لاتی و بکلای فخر ما اتیک و کن این اشک بر لب گفت موسی علیه السلام خداوند اگر دان او را
و یا نعیم از اسم این عبد الله بن محمد بن الخطاب است که در مدی نزد کعب احبار گفت که دیدم در میان گویا مردم جمع کرده شده اند
بر احساب پس خوانده شدند انبیا و ائمه با بر بنی است و دیده شد هر بنی را و نور و بر یکی از ستارگان یک نور که میروید
با وی پس خوانده شد محمد صلی الله علیه و سلم و بعد از او که دیدن او بود نوری و بر یکی از ستارگان او را نور که میروید
کعب و وی در یافت که آنرا در خزان منام خود دیدم تر که تحت و شر کرده است ای در باب حدیث گفت سوگند بخدا که
نیت خدا خدای من این را در منام خود دیده ام پس سوگند خورد که سوگند بخدا که بقای کعب به دست قدرت او است
این صفت محمد است او صفت انبیا و ائمه های ایشان است که در کتاب خدا و گویا که در تورات خوانده آنرا و فصل اخبار
سبق علم بود بعد از نبوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و عداد انکار این شرا بعد از انکار انکار گمانی که
توفیق و شک قرین حال ایشان شد و شمار است در آن حضرت بلکه نبوت در مسیقتند و اگر میگردانند و او را در خود در علم
می خوانند و حلیه شریف او را بیان میکرد و خروج او را بستاند و آتین میبافتند و می گفتند که خرف او از کبر و حیرت نمیزند
نور بود و چون نبوت شد بر او عطا فرشته گفتند که این انجیل است که ما خبر میدادیم از وی و در صفات

شریف می نمودند و با وجود تحریف و تغیر دلائل و شواهد آن در قوت لایح و قیام بود ابو عامر را می بینید
 از او می شنید که از او من خرج و صفت ترازی از حضرت را نمود و گفت مصیبت می نمود با یهود مدینه و پیرانشان را
 از دین می زدند ایشان را و از صفات رسول رب العالمین صلی الله علیه و سلم می گفتند که این در بخت اوست پس
 همان نزد یهود تیار داشت ایشان نیز خبر دادند مثل آن پس از آن بیستم قوت و سوال کردند از او را ایشان نیز خبر دادند
 آنحضرت پس بیرون آمد ابو عامر و ترسید و پلاس پوشید و گفت من عیبت خبیثه دیدم بر اینم و منظر خروج پیر آخر
 زمانم و این ابو عامر خذول از حبشیان نیز صفات و شخصات آنحضرت را شنیده بود چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 ظهور کرد در حال خود مانده و بنی حسد نزد و اتفاق در زید و گفت یا محمد چه خبر میبوش شده تو فرمود میبوش شده هم عیبت
 خبیثه گفت نه بلکه خطا کرده آنرا نیز آن فرمود آنحضرت بلکه آورده ام آنرا بیضا و قوی و ضا و پاک چه شد ای ابو عامر آن
 اخبار که خبر دادند ترا احبار یهود از صفات من گفت نیستی تو آنکس که وصف می کردند او را یهود فرمود آنحضرت دروغ می گوی
 تو ای ابو عامر گفت من دروغ نمی گویم تو دروغ می گوی فرمود آنحضرت می رانند خدا را میبای دروغ گو را و حید طریقه پس از آن توجه
 کرد ابو عامر بیک و متابعت کرد دین قریش را و ترک کرد دین و ترسید که پیش ازین شهادت بعد از آن طعن شدت م
 و مرد طریقه غیر صید به عار آنحضرت که کرده بود از این معلوم می شود که علم و دانش بخاری آید تا تفریق و بدایت نباشد و الله
 سید مرتضای صراط مستقیم و پیر این عالم غلط که او را غیل الملائکه گویند ملاذمت آنحضرت آمد و ایمان آورد و از سلاطین
 صحابه و قصبه یافیل شهرت است این جوان در محرم خود و حاکم در مستدرک بر شریح تحقیق آورده اند که دوی لو که خدا بود بلکه
 همان روز ترویج کرده باز از خود صحبت داشته بود تا گاه آوازه شدت حرکات در روز احد شنید بی طاقت شد و فرصت
 غل جناب نیافته بیرون آمد و در بخت و شهید پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم شرف شد که ملائکه او را غل سید هند
 و فرمود حقیقت حال آنحضرت چیست و یکسب از ازمیان شهید الغیل مخصوص ساخته اند و بعضی روایات آمده که فرمود
 که حجب بود و دید از زن و پیر سید او از آن حقیقت حال را عرض کرد و از اینجا است که امام ابو حنیفه شهید را غل
 میفرمایند و امام شافعی صاحبیه با خلافت دارند و میگویند غل که جناب موجب آن بود بجهت خروج از دایره
 تکلیف ساقط شد و غل که سبب موت بود شهادت مسقط آن شد دیگر غل که شهید امام ابن حنفیه غلط را دلیل
 می آورد و قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در بعضی روایات آمده که حجب بود اول و نیست بر آن اکنون اخباری که از قوت
 و انجلی زید رجعت آدم و ابراهیم فرمود در صفت آنحضرت آمده است نقل کنیم و فصل پوشیده مانده اند که بعد از اخبار قرآن مجید
 که ناطق است بوجود صفات و احوال شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در این کتاب در اثبات اینده عاجز است بدلیل آنکه
 و لیکن ایراد آن برای الزام و اتمام این کار از معاندان است و مومنان را نیز موجب زیادت اطمینان

فرمودارایت و یقین میکردند و تورات بعد از حضرت و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاتم الانبیا و اولاد ائمه
کردند آمده است که تجلی کرد حق سبحانه از سیدنا و نبات ز ساعیر و اشکار از افکار سیدنا نام کو بی است که در امور امور
و طو سنین گویند که تجلی کرد حق تعالی بر او کلام کرد موسی علیه السلام و ظاهر شد در او نبوت نمود و اهل
شد بر او و تجلی و افکار این اسم غزالی است و نام جلال بنی اشتم است در یک که در یکی از آنها انحضرت
صلی الله علیه و آله سلم تفسیر و بدو وحی در وی شد و آن که است یکی ابو قیس است که در دیران ابدان است
و در مقابل حقیقت ساطین وادی و در شقی کن که متصل حقیقت شعب بنی اشتم در وی بود که
انحضرت است بقول مشهور این تفسیر که از علما و امت است و کتب سابقه را خوانده و ترجمه کرده در اعلام الامم
میگویند که در اینجا هیچ غرضی و نهائی نیست بر کسی که تدبیر و تامل کند در آن زیرا که چنانکه ثابت شده است که تجلی
خدا از سیدنا انزال تورات است بر موسی علیه السلام بطوریکه در شریقی از ساعیر انزال انجیل بر عیسی
و وی علیه السلام سکونت می کرد در ساعیر با رض خلیل بقریه که او را حاضر گویند و این جهت تسمیه شده
سالمیان و در انصاری و چنانکه ثابت شده که در او با شریقی سیدنا از ساعیر انزال انجیل باشد عیسی بنی نبوت
است که استخوان او از جلال فاران بازال قرآن باشد محمد صلی الله علیه و آله سلم و آن حال که است درست خلافتی میانی
و این کتاب در آنکه فاران بکر است و اگر دعوی کنند فاران غیر مکر است و در کتب آن از آنکه قرآنی است که نم آید
در حدیث که اینهم که گنبد با حرم و سمیل و در فاران گویند نمایند دیگر ما در موضع دیگر که اشکار است از حضرت
اندری و نام وی فاران است و در پیبری که فرستاد او را خدا تعالی کتابی را داد از سید و بنامید و از وی که ظاهر و کشف
شد و اشکار است مثل ظهور و کشفان دین اسلام ایامد این که اشکار او فاش شد و دینی در شریقی و منار ب
مثل اشکار او فاش گشتن دین اسلام و تسمیه آمده است که خطاب کرد بر او در کار تعالی در تورات بر موسی
علیه السلام در فرخاس که بر او در کار تسمیه کرد و در یامید و در یابی اسرائیل پیبری از برادران خود در او
از برادران ایشان می گردانم کلام خود را در آن دینی پس میگویند در ایشان را بر پیبری که امر کنم او را و هر که اطاعت کند
خیر را که کلام میکند وی انتقام می شوم از وی و در این کلام دلالت واضح است بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله سلم
زیر که موسی و قوم موسی که فی اسرائیل اند و از برادران ایشان ابان سمیل و اگر این بی و خود را
اینا ساحتی بنی اسرائیل باشد و ایشان می شود و از برادران ایشان و اگر گویند که بنو اسرائیل برادران بنو اسرائیل
اندر این اطلاق اخوت در است باشد گویند که بر این تقدیر دفعی گردانند شما تورات را زیرا که مذکور است
در تورات که قایم شد در بنی اسرائیل پیبری بر مثل موسی و در ترجمه دیگر از تورات آمده که مثل موسی

قائم نمی شود در بنی اسرائیل هرگز قیاس باطل شد قول یعنی یهود که مراد باین بنی مؤمنان و یوشع بن نون است زیرا که از ایشان خبر کفر
موتی شش می بلکه خادم و بود در حیات او و کوه و بود دعوت او و بعد از وفات او پس چنین است که مراد باین بنی مؤمنان و یوشع بن نون است
است صلی الله علیه و سلم که قولش موسی بود و حاصل بود در نصبت دعوت و تحدی تجربه و تشریع احکام و اجرای آن تحریع
ساقه و خود چنین لایل را بر است کنی مؤمنان که بنابر آنرا نیست محبت صلی الله علیه و سلم که در آن شک و شبهه و محال
نیست و گفته اند که قول او که فرمودی هم کلام خود را در آن می دانست که گفت و در آن محمد است صلی الله علیه و سلم زیرا که معنی
این است که در حق می گنم بسوی او کلام خود و لفظ می کند بوی چنانکه شنیده و فرود می فرستم بسوی او و این نیز که
ای است نمی خواند مکتوب را و اصل اما در اینجا از آنچه ذکر کرده است ابن طغرل گفته است اینجا که می خواند این است و این
خود از مسیحی است که گفت من طلب می کنم از خود که بدید شما را فارقلیط دیگر اگر کتاب ماند با شما نام دیگری در حق است
تعلیم میکند شما را هر چه گوید گفت پس روزه است کنایت که در از ذات خود می آید بعد از آنکه فارقلیط روزه میگیرد و بعد بر
شما استوار را و تغییر میکند هر چیزی را وی گوئی میدید برای من چنانچه گوئی میدرم من بر او من برای شما مثال
را وی می آورد تا بیل از مراد تا بیل قرآن است که تحت ادبالات و معانی بسیار است مختلف است و دیگر و فارقلیط از قلم
اهل عالم که شنیده اند اگر اجابت می کنید و دوست می دارید بر این نگاه دارید و صیت مراد و طلب کنیم بدید شما را فارقلیط
که باشد با شما تا نهایت دهر و آن تصریح است بلکه خداست که بسوی این کسی را که قائم می شود در تبلیغ سیادت پروردگار
که رسالت خلق مقام می و میباشد شرف و باقی و جمله ابد الهی است همچنین کسی غیر از محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
و اختلاف کرده اند انصار که تفهیر فارقلیط بعضی گفته اند معنی حامد است و بعضی گفته اند معنی مخلص است که وقت که این
در معنی مخلص پس مخلص است کسی آید برای خلاص عالم و این موافق غرض ماست زیرا که بر بنی مخلص گفته اند است و است
و شاید امری نمی را قول میج در اینجا که من آمده ام بر آنکه خلاص کنم عالم را و چون ثابت شد که هیچ صحت کرده است خود را که
عالم است و سوال کرده است بدید شما را ایشان را فارقلیط دیگر پس متفقند لفظ آنست که دلالت کند بر بنی که اول
یک فارقلیط گفته نشسته تا فارقلیط دیگری آید و اگر تزلزل کم که فارقلیط معنی حامد باشد پس کدام لفظ قریب تر است
ازین گفت ابن طغرل در اینجا که ترجمه کرده اند آنرا چنین است که دلالت میکند بر آنکه فارقلیط رسول است زیرا که گفته است
که این کلامی که می شنوید شما از من از آن نیست بلکه از آن پدر من است که فرستاده است مرا باین کلام برای شما اما فارقلیط
که روح القدس که میفرستد او را پدر من بنام من و تعلیم میکند شما را هر چه زوی ذکر میکند و پند میدهد شما را چنانکه
گفته ام من آنرا برای شما پس ایست بیانی واضح تر از این که فارقلیط رسول است که میفرستد او را خداست یا نه خداست
و وی تعلیم میکند خلق را هر چه زود که میکند این را و اما اطلاق بر این لفظی نیست محبت و مبدل و نا شناس نیست فعال

ترو بل کتاب بر این اشارت است بیدار کار جهان و تعالی تریز که بر لفظ تعظیم است که خطاب میکند بوی متعالی
 را که استمداد میکند از وی علم را و همواره محتاط به نصاری سلطانی و این خود را با یاد و حایه همیشه بود و نبی را بر این
 که میگفتند سخن ابتدا و اندر چه بود و هم ایشان از خدا و ماقول میفرستند و در این نام این اشارت است بشهادت حضرت
 علیه السلام و در الصدق و رسالت و باین متضمن است قرآن و مروج دی و تنزیه و این را چه افترا کرده شده است در امر و در ترم
 دیگر از این آمده است که گفت هیچ نمی آید تا قلیط تا میروم من قتی که بیاید قار قلیط تو بخ و قش بد میکند عالم را و خطیه میکند
 وی از پیش نفس خود و بر یک نشینده می شود از وی و کلام میکند ایشان را بدین سیاست می کند ایشان را و این و در ترم
 ایشان را بخاوت و در روایت دیگر آمده میگردد وی از پیش نفس خود بلکه کلام میکند بر چه می شود یعنی از خدا گرفت
 است او را چنانکه فرموده است در حق می صلی الله علیه و سلم و ما یطیع عن الهی ان هو الا وحی لوی و گفته است که
 تحیر میکند مراد بزرگ میدارد نشان مراد و واقع تحیر نکرده است هیچ را بیکس چنانکه محمد صلی الله علیه و سلم کرده است
 کرده است او را رسالت و پاک گردید او را و او را از این نسبت کرده اند بایشان است او را این صفات محمد است
 علیه السلام و کس خبر داده است علیه السلام و کس که تو خبر کرده است علمای بنی اسرائیل را بر کتمان حق و تحریف کلام از موافق
 در دین من قلیل و کس که خبر داده بخاوت و غیوب غیر محمد صلی الله علیه و سلم و در این حق تعالی می کرد و کس که
 کن محمد و ایمان را بوی و بفرماید خود را که هر کس از ایشان چون او را که زمانی که ایمان کرد بوی ای سر بر تو را
 اگر محمد بوی آدم را بهشت را و در خرد را یا خبریدی و چون عرش را بیاوردم مضطرب بود و قرار داشت پس بر
 عرش فوتم لا اله الا الله محمد رسول الله ساکن شد در هوا به نیازی به پیغمبر از ابن عباس آورده که چون عابد و کافر
 بود ملازمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده و سلام آورد گفت سوگند خدای که فرستاده است ترا حق بی تحقیق نیام و
 ترا در این حق ثابت داده است بر این توبی و پیغمبر در لایل النبوة از او باسلام با می ارست ام بن الحارث
 آورده که گفت فرستاده شدم من مردمی دیگر به سوی بر قتل قصیر و من تا دعوت کنیم او را باسلام و ذکر کرد تمام
 حدیث را و گفت طلبید را بر قتل شی نزد خود پس آمدم به طلب بکردار و صدوقی عظیم را از نزد او و در خانه
 حصر بود در خانه را بانی میفرمود پس بشاد آن صدوق را و بر او در حریر باره سیاه را و بستر و کمر و یکم در تصویر کرده
 بنظر چشم بزرگ سرین در از گردن مراد را گیسوست بافته بهتر من خالق خدا گفت شمی شناسید شما این صورت را گفتیم
 انمی شناسیم گفت این صورت آدم علیه السلام است پس از آن کشاد روی دیگر را و بر او در حریر باره سیاه و در
 یک سفید سرخ چشم بزرگ حسن اللهی گفت می شناسید این را گفتیم گفت این لوح غیر است علیه السلام و در
 دردی دیگر و در آن در حریر باره دردی مکی سفید روی و بجز او که گویا عیسی بن مریم است گفت می شناسید این را

نعم این محمد رسول است صلی الله علیه و سلم پس گریه کردم و در خواست بر قل و بخت گفتم ایامی است که بخت نمی آید
 این را که تو دیدی گویا او را دیدی پس گفتم ساحتی در آن صحت بستر گفتم و اندر آن خیر نیت است و لیکن در گفتاری که
 حامد را آنچه نزد شماست از علم و درین صندوق صورتهای بنی آدم است از ابراهیم و موسی و عیسی سلیمان غیر هم گفتم از کجی حاصل
 شده است ترا این صورتهای آدم علیه السلام در خواست از خدا که بنیادهای او را بنیادهای او را از اولاد وی پس فرستاد
 بود کار تعالی صورتهای ایشان برود و در دنیا اینها در خزانه آدم در حبس شمس پس بیرون آورد و آنرا در فقره نثر از غیر
 شمس در زبان و نام او در روز جزا و چهارم آمده که حق تعالی خطاب بنی آدم را از آن کرده میفرماید فافضت
 النعمه من شفیتک فافض شد نعمت دنیا و آخرت از دولت تو من اجل این که اندک الی الابد برای این برکت
 داد خدا حق تعالی فیض فافض شدن خیر و بسیار شدن آب و لبالب فاق و در حق تعالی آب حیات
 مستفیض می شود و فیاض جهان و بسیار بخشش تعلق ایها الحیا یعرف در کون حایل کن شمشیر خود را ای بزرگوار
 بنده کار نیکو ساز بر من کار با جبار درخت بلند که دست لوی نرسد خلعت حیات ای عظمت فان شر الحاکم منتک
 مقرون بهیمة عینک پس بدستی شریعتها و حکمتها تو پوسته است بزرگی و ترس است تو و سهواً گشت
 و تیرازی تو نیز کرده شده است و جمیع الامم بخون کجک و جمن آنها تمام برود می افتد زیرا تو مراد این فرمود خداست
 صلی الله علیه و سلم و نعمتی که فیاض از دولت شیرازی کلامیست که میگوید و کتابیست که فرو فرستاده شده است
 بر وی دستنی که نموده و ساخته است وی و در کلام قولی که تعلق سفک دلالت است که دی نی عری است زیرا که
 تعلق سیف نیست در جاتی جز غرب که حایل نیکنده سیف را در گردنهای خود و در قول می فانی شر الیک منک انص
 که وی صاحب شریف و شریف است و در بای می شود سیف خود و هر یک خلق را سیف بر می دارد و از ایشان را از کفر
 سیف صلی الله علیه و سلم و نیز در زبور آمده است که داود علیه السلام تالیف برورد کار تعالی و تقدس رب بفرست
 گفته است را تا باند مردم که سیف شریف است و این چهار حال سیف و محمد صلی الله علیه و سلم پیش از وجود ایشان است مراد
 است که خداوند از محمد را فرست تا مردم را بیدانند و بخوانند با کمال شرف است نه او دانست داود علیه السلام که مردم در حق تعالی است
 خوانند که و نیز آمده است در زکریا و مراد حضرت راضی الله علیه و سلم که خلاصه را برگزیده است مراد را بر استی و درستی در کردار و
 گفتار و برگزیده است مراد را و است امر او داده است امر او انصت و داده ایشان را که است تسبیح می کنند او را در خجسته خود
 و بزرگوار می دارند با آوازی بلند در دست ایشان شمشیر است نیز نما انتقام کنند خدا را از آنها که عبادت نمی کنند او را
 و بزرگوار می دارند با اعتبار القیة او اشرف ایشان را بجهان و در هر مورد دیگر آمده است که خدا تعالی ظاهر گردانیده
 است از صحن که مراد بان که است تاج مرصع محمد مراد تاج رایت و امامت داشته و محمد و محمد صلی الله علیه و سلم و در زکریا

در کمر آمده است که می شود وجودی کند از دنیا نماند یا در انوارها تا انقضاء ارض می شیند اهل بنی اسرائیل از بنی اسرائیل
 خود می سیند دشمنان او خاک را بر زبان می آیند و او را ملک با جبابه و خواص خود سجده می کنند و سر بر زمین می نهند و فریاد می
 اورداست بفرمان برادر در آن نهادن خلاص می گردانند و بگین ستم دیده را اگر کسی که قوی تر است از وی و میرا نرضیفت را که
 یاری می نیست اورا می ربانی می کند بقتضا و مساکین و در دو فرستاده می شود بر وی اورا دعا کرده می شود در هر وقت و توبه
 می ماند کردی تا بدو صلح بخانی که در کتب ثلاثه توبت و انجیل و زبور و صفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مذکور و فرمود است
 در صفت انبیاء و دیگر نیز مستطوره است و مذکور است حتی در تحفه آدم ابو الانبیاء اسلام علیه السلام فکله که کرده اند که هر چه کار تو را
 و تقدیر من می فرستاد بوی که منم خداوند مکر و اهل آن مسایه ای من اندوزی ازین خانه که در رسیدگان با بیهوش من اندوزی
 غنایت و حمایت بسیار و حفظ و رعایت من اندوزی بسیار از آن خانه را با اهل آسمان و زمین بایند ایجا کرده کرده و زودیده موی
 آورده و از بر آورده بیکریک گویان اشک از چشم تران و بر کس که زیارت آنجا زیاده و مقصود و زیارت خانه که در
 من که حسب خانه نام نباشد چنان باشد که گویا مراد زیارت کرد و دهان من گشت سزاوار و لایق بکرم من آنست که او را تکریم کنم
 و محروم نگذارم و کار آن خانه را بر پیغمبری بسیارم اندوزی از آن تو که او را بر پیغمبر گمینه و او را خانه با و بگردد و بر دست
 عمارت کنم و چشمه زرم را بر لای بیرون آرم و محل و حرمت آنرا میراث بدو دهم و مشاعر آنرا بدست او و اشکارا
 و بعد از وی هر قرن از مردم آنرا آباد دارند و مقصد آنجا که کنند تا نوبت پیغمبری سمدار فرزندان تو که او را می گویند
 مسلم الله علیه و سلم و او خاتم پیغمبران باشد و در از ساکنان و دایان و حاجیان و قیام این بیت که اسے
 گردانم هر که مرا جوید و از من چیزی خواهد باید که بداند که من با آنجا محبت کالیده موی بخار آورده و ناگفته اندوزی
 پروردگارم و در صفت ابراهیم اندک گای ابراهیم دعایت و در شان اهل فرزند تو سحاب کردم بر تو و نسل می برکت
 فانی گردانم و از وی پسری بوجود می آرم معظم و مکرم که نام وی محمد باشد و در پشت و در زنده من باشد و آن
 اسم باشد و از کتاب حقیق که پیغمبری بود معاصر دانیال علیه السلام منقول است که گفت جبار اند من التبرین و التقهیر من
 جباران املاست الارض من تخذیر محمد و تقدیر ملک الارض و رقاب اللحم و نیز آورده که لقد انکشف السما من
 محمد و املاست الارض من حمده و آمده هستی خوره الارض و یکل جلیفی البحر و نیز در کلام حقیق آورده که سرخ غنی
 فیک اغراق و ترنوی سهام ابریک یا محمد و این عبارت که است از صالحه در امر و نهایت رسیدن کار و اشارت
 با کمال اتمام کار و من ملت و در عید توبت وی چنانکه فرمود الکت لکم یکم و التمت علیکم نعمتی منقولست از وی پس
 که گفت خواندم در کتب قدیمه که گفت خداوند تبارک تعالی سوگندی خورم بفرست و جلال خود که فرود فرستم حال
 نوری که بیکر کند ما را مشرق و مغرب و پیدا آرم و از اولاد اسمعیل پیغمبری خرسه امی را که بوی ایمان آید و ثمار برآوردی آنرا

آسمان در دستها ز من هم میان آن در بر بویست من و رسالت وی بگریز از طلبهای پیران خود بگریز از ان گفت موسی
 علیه السلام باکی تو خدا را پاکست اسماء و تحقیق کلامی داشتی تو این غیر از شریعت نبوتی گفت برادر کار خدای من انتقام
 سیکست از دشمن او در دنیا و آخرت و ظاهر و طالب می گردانم و عورت او را بر عورت دشواری گردانم کسی را که می گفت که دشمن
 بود ابدل تربیت کرده ام او را برای عدل و دایره بیرون آورده ام او را از عورت من که با هم لوی آنها را از آتش آغاز کرده ام و
 با برابرم و ختم کرده ام محمد پس کسی که در یابد او را میان نیارد و لوی در نیاید و دشمنی لوی خدا از وی نیز است و
 در محبت شیعیان علیه السلام ذکر آخرت مذکور است که حق تعالی می گوید که بنده دوست داشته شده من که شاد است
 بوی نفس من بنده مختار من خدای من می کند بروی روح خود را و فرود می فرستد بروی حق خود را پس هر چه شود
 بر استقامت عدل او خنده نمیکند و شنیده نمی شود او را و در باره او می کشد چشمهای کورادی استوانه کوششها به
 کرا و زنده میگردد و دلهای مرده را بیدار می گرداند و آنچه بچکس را ندیده اند که هرگز میگوید خدا را حمد تازه و توفیق
 گردانیده می شود و مغلوب ساخته نمی شود وی و میل نمیکند بهوی نفس و خوار نمیدارد و صالحان را که مانند کلاب
 ضعیفه توی می گرداند صدیقان را و وی را و در کن مواضعی است دوی از خداست که هرگز فرو نشیند ثابت شود
 بوی حجت من و منقطع می گردد بوی عذر و توبت وی و منقاد می شود و جن و انس و ملا و جورت اینجا کتب است
 که تمام مقام توبت موسی است و هم در ذکر شیعیان آمده گفت خدا تعالی با محمد من خدایم که عظیم گردانیده ام
 و قوی گردانیده ام ترا حق گردانیده ام ترا نور استقامت استقامت می چشم کور از او را و برانی اسیران نفس و پوز از طلبها
 بسوی نور و نیز در کتاب شیعیان آمده گفت مرا برادر کار تعالی را خیر و نظر کن و خورده با چینی بنی پس برخاستم
 و دیدم دو سوار که پیش می آیند یکی چهار و دیگری بر چهل میگوید یکی مردی که بر افتاد بابل و زبان وی که نشسته شده اند
 قتیبه که از علمای است و متفحص و متفحص کتب سابقه سواد است می گوید مرد اصحاب چهار سیح بن بریم است با تفاف بابل
 و نصاری پس چهار مرد اصحاب چهل محمد بن محمد بن علی علیه السلام زیرا که سقوط بابل و اضماع آن بردست اوست علی علیه السلام
 نه بردست سیح همیشه در اقلیم بابل ملوک بوده اند که عبادت می کردند عیان از زبان ابراهیم علیه السلام و آخرت
 بر کوب چهل شهر تراست از سیح بر کوب چهار و در کتاب شیعیان آمده است که میگویند با دیها و شمشیر از رقصه آکل قتل
 و سیح می کشد و زباله کرده اند میگویند و این مانند کسی گرداننده برای حق سبحانه که است ویرانکننده می کشد سیح او را
 در بحر و بر و صغیر منزه از اقصای ارض و شبانی می آیند و میگویند سیاهیهای خود چنانکه می گوید کلاکل را با دیها مراد آمدن
 برای حجت و شتابن این بر آن و انگ را در دلیله و عمل کردن در طواف و گفت ابن قتیبه بنو قنار عرب
 اند زیرا که قنار را بر علی علیه السلام با حجاج مردم و گفت ابن قتیبه که در کتاب شیعیان ذکر کرد و است و حجر اسود است

اسلام میکنند اور گشت شیخا گفت پروردگار جل جلاله آگاه باشد من نیاد گته ام مصیبت که تمام ملاست
 خود را در زیر او چه جز است که راست کرده می شود و بفرستادی شد و او گفت پروردگار تعالی که را شد و خواهی عا
 فنی که تیسیر را بل تیسیر باشد از بل من را بل خدا بل بیت مقدس داشته باشد از بی اسرئیل و جلع و عمار که
 بیشتر باشد از آنها و تیسیر کرد و در بن با و از آنکه که بود و روی نخت مگر اسماعیل علیه السلام و نازل شد بروی کتاب
 بنیاد بیت مقدس که بنیاد آن بسیار بود و در وسط وحی بود و نیز در کتاب شیخا آمده که حق تعالی بگوید گفت سکن
 خردم بذات خود چنانکه سگند خورده بودم در ایام فوج که غرق کنم بل زمین را بطوفان بچنین سگند خوردم
 و تو که ناراض شوم از تو بگذرد و ترک ندیم ترا بگر تا جایی که از جای خود ریزد و قلبها پست شوند و نعمت من از تو رانی
 نکرده ای سگند آگاه باش بنای کم بچسب سنگهای تیرانی آرام بجوهر و مکمل میکنم بکالی سقف ترا و نیز جبر و رای تا
 در میان از ظلم و ترس از ضعف بر سلامی که صنعت کند صافی عمل میکنم در تو بجز در روشن شود که نزدیک رسیده است
 نور تو و قار خدا بر تو زیارت است بظهور نور خاتم انبیا صلی الله علیه و سلم بچنین ذکر کرده حرم را که برگ و نیز یکی بچند
 او را و آبهای دراز پناه بر آنی در هر گیر و تقرر توان کرد و با این صفات که حضرت و احوال شریف وی صلی الله علیه و سلم
 در کتب متقدمه زیاده است که در آن تخفای و اشتبای باشد غیر آنکه احدی بدین نام شریف او را تقرر و تحریف کردن
 و با وجود آن ملاطفت و شواهد آن ظاهر و باهر است برید و بل لطیفه نور الورد با فواید و اندک و و کوره الکافرون و صلی الله
 علیه و سلم و الین و الاخرین خاتم الانبیاء و المرسلین و علی که اصحاب و اتباعه اجمعین و وصلی علیهم السلام معلوم شد که ذکر
 حضرت محمد صلی الله علیه و سلم در کتب سالفه مساوی مذکور مسطور است و بل کتاب را بدین عالم قطع یقین حاصل بود
 و بعد و عباد و غلبه شقاوت و خسارت برادر است و عباد و ارباب در خدمت تحریف و تغییر و تبدیل و اندر و اگر انجا
 بعضی حکایات و زیارات که متفکرین متین و تفحص آنست آورده شود مناسب است اگر چه ذکر آن نزد اهل حق است
 است موجب تطویل است اما چون ذکر آن موجب زیر علم و حق ارباب و ذوق و نشاط عباد سید المرسلین بود صلی الله علیه و سلم
 و علی آله و اوصیای اجمعین بر آن خوانست گذشت که گزیده میروید و سخن در دست خوشتر است و ابو سعید خدری از
 پیرو خود مالک سران که از شهیدان است می آرد که گفت آمدم بنی عبداللہ اهل ارزوی تابشیم با ایشان خدمت
 کنم و بودیم با ایشان ایام صلوات کنند با یهود پیش نیدم پوشش یهود را که می گوید نزدیک رسیده است خروج یهودی که نام او احمد
 است و چون آمد از حرم و این بلده یعنی مدینه بخت گاه است بسبب عدم مسوی قوم خود در حال که کتب میکنم از بی
 گفت پوشش پیش نیدم و در میان قوم خود که می گوید نه تنها پوشش میگوید این سخن را تمام بود و شرب می گوید این سخن بسبب این
 تا فرمودی و حرم پس با ایشان آنکه کرده اند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم گفت زیرین اطراف کار و سواد و بود و بود و بود

طلوع کرده است ستاره سرخ که طلوع میکند و خروجی بخیر می آید و وی گفت بانی عالمه است از میان مکر احمد و
 این بلند بهار است ابو سعید خدری می گوید که چون قدم آورد رسول خدا صلی الله علیه و سلم مدینه را خبر دادیم آنحضرت
 را با نیکی گفت فرمود اگر اسلام می آورید زیر دیواران او از روی سار بود اسلام می آورند و بودیم که تا بلان بود و در طراز
 قاده آمده که بودیم بود که استقل می کردند بر کفار عرب می گفتند و خداوند را بر کینه نمی آید که می یابیم ذکر او در
 توبیت تا عذاب کند ایشان را و قتل کند و از روی ایشان آن بود که می از جنس ایشان باشد از بنی اسرائیل و چون
 مسوشت شد از جنس ایشان حسد کردند و کفر ورزیدند و از سر به بن شد آمده که وی از کفر بر توفیق و در
 گفت مرا و را که محمد بنی مر است و اگر می رسد قیاد و درم را متابعت می کردند و را در گفت خیر پس از آن قامت کرد
 با سکر زید و گفت ششم پنج کینه را اگر اسکندر آمد آید و بر سیدم اساقفه اند از قیاد و درم از انچه می ماند ایشان از و
 صحیح صلی الله علیه و سلم و بود و در انجا استغنی که از کثر تر ایشان بود می آوردند زردی بجان خود را پس دعای سر و شان را گفتند
 مرا و از خبره مرا آیا با قمانده است پنج کی از انجا که سیرون نیامده است گفت نعم وی آخر این است نیت میان او و
 میان عیسی بن مریم سجده می روی نمی است که تحقیق امر کرده است ما را عیسی با بیای و روی بنی عربی ای است تمام
 نه در از است و نه کوتاه در چشم او سرخی است نیت ایضاً نه ادم لبو نه است موی او می باشد چاههای در شست
 مرا و کفایت می کند چه می باید از طعام شمشیر او بر شانه است باک ندارد از کز پیش کید او را با شتر می کند قتال
 بذات خود و با وی اصحاب او وید که فدای می کنند خود را بر وی است می دارند او را تحت تر از دیران و در آن خود و بیرون
 می آید از زینتی که روی درخت سلم است و از حری بیرون می آید و بجرم دیگر بحری می نماید و بحری می کند زینت خود
 خرم از آمد می پوشد از زبر و وسط ساق خود می شود اطراف اعضا و مخصوص می باشد بصفتی که نمود اینها را سحر
 شد بر بی تقوم خود و مسوشت می کرد و وی تمام عالم گردانیده می شود او را تمامه زمین سجده و ظهور حاکمیت نماز که تیر تم می کند
 و نماز میکند از چون باز آمد مغیره ازین سفر و اسلام آورد و خبر داد آنحضرت را و اصحاب او را اینچه شنیده روایت است
 از سعید بن زید که آمد بر او زید بن عمرو و طلوع در آن روز از انبی که در وصل بود گفت مر زید از انجا می آئی
 گفت از نیت ابراهیم گفت چه طریقه گفت بنی سلیم گفت که در جنگ که ظاهر گردد این قوم طلی در زمین بود و این زید بن عمر
 و بن نفیل را مسوحت جا بلیت گویند و از دیباچ مشرکان می خورد و تورت را بر قوم نمی خواند و در صحیح جاری ذکر او است
 و از این مسوحت آمده که خدا تعالی بر انکیت بنمرد خود از برای در آوردن مرد در شکت و قصه اش است که آنحضرت
 در آمد روزی در کنیه و دید مسوحت را که می خواند تورت را بر قوم خود و چون رسیدند حضرت بنی آنرا از زمان
 خاموش شدند و باز مانند از خواندن و در گوشه بیماری افتاده بودند پس گفت چرا باز مانند از خواندن

انکار کرده است چنانکه در نزد او بود و گفتند زاننده شده در میان مولودی گفت بعد از ولادت من پیش از آنکه
 پیش از آن گفت برید و بسوی ابراهیم بنی نزار آمدند و آن درین آورده آن حضرت و پس در هر یک علامات را در پشت مبارک
 او در پیش افتاد پس بافاقت آنکه گفتند چه شد ترا و تو گفت وقت نبوت نبی اسرائیل و سیردن آمد کتاب از دست
 ایشان این مولودی است که می کشد ایشان را و لاک می کند احبار ایشان را یا خند عرب نبوت را شاد
 باشد ای خضر قریش و آگاه باشد بخبر خدا و گویند علیه سلطوت شود و مر شمار که براید از مشرق بسوی خراسان
 و در آنجا نیت را نیت است که بیاورد و ذکر ولادت آن حضرت صلی الله علیه و سلم و از بهر این روایت است که آنحضرت
 بیت را بر سر او فرمود و برین آید بر بسوی آن آنکه در آن تراست میان شما این که در ذریع الله بن سوری را بر خلعت
 کرد بادی رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که گویند میم ترا من تو و نعمتی که داده است بنی اسرائیل را و خواننده است
 ایشان را من بسوی و سیکه کرده ایشان را بنام کرم من رسول خدا ام گفت اللهم نعم من قوم من هم می شناسند
 آنچه من شنیده ام صفت تو و نعمت تو همین مظهر است و تورات و لیکن این قوم حدی گویند ترا و فرمود آنحضرت صلی
 علیه و سلم پس چه چیز باز میدارد ترا که ایمان نمی آری و مسلمان نمی شوی گفت تا خوش میدارم خلافت قوم خود را
 که متابعت کنند ترا و اسلام آورند و من نیز مسلمان شوم و از طلحه بن عبد الله رضی الله عنه روایت است که گفت حاضر
 شدم سوق بصری را که از بلاد شام است ناگاه دیدم را بسوی در صومعه اش میگوید پرسید اهل بوم شام است
 در میان شما احدی از اهل حرم گفت طلحه من از ایشانم گفت ای طاهر شده است بگم احمد گفتم کیست احمد گفت
 ابن عبد المطلب این نام است که بیرون می آید و در آن دوی از اینهاست و مخرج او از حرم است و بهار و
 خرم دارد و سنگستان و شوره زمین شرب گفت طلحه پس او فتا و در دل من قول را بسوی بر آیدم و قدوم آورد
 بگم و پرسیدم ای سح حاد شنه سالخ شده گفتند نعم محمد بن عبد الله این دعوی نبوت کرده است متابعت کرده او را
 ابن ابی قحافه پس آنهم بر او بگم و خبر دادم مراد را به قول را بسوی و گفته ای متابعت کرده تو انیم و را گفت نعم پس
 بر او بگم طلحه بن نزار آنحضرت و متابعت کرد و از بهر این مطلع آمده که گفت که هنگامیکه فرستاد حق تعالی
 پیغمبر خود را و و ایشان را و بگم و بیرون آمدن من بکاف شام و چون بصر رسیدم جماعه از نصاری آمدند و گفتند
 از حری تو گفتند نعم گفتند پس شنیدم صورت این شخص را که دعوی عجمی کرده است در میان شما انتم می شناسید
 گفتند دست را پس در آوردند و در کمال این را بود در دو صورت تا تامل گفتند نظر کن ایایی نمی آید درین صورت
 صورت این غیر از آنکه پدید آمده است در میان شما پس نگاه کردم و ندیدم صورت او را درین صورتها پس فرمودند مرا
 در بر بزرگتر از آن دیدم و در دو صورت تا تامل اندیشیدم از درخت پس گفتند نگاه کن ایایی نمی آید درین صورت بگم و را

از بیان پس نگاه کردم نگاه ودم صورت و صفت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و صورت و صفت او بزرگوار است
 و در وی گرفت است و بفرمای آنحضرت را و گفته شتافتی صفت او که گفته نم پس گفت خیر ندیدم ایشان را تا بآنکه
 بگویم پس بیان کردند ایشان صفت آنحضرت را پس گفت گوی میهم که او است گفتندی شناسی اینکس را که زانوی مبارک
 آنحضرت است گفت نم گفت گوی میهم که این یار دوست و خلیفه دوست بعد از وی گفت می ترسم که بکشند او را و ترس
 گفته و بعدی توانست گفت او را و بعد وی خیمه آفرزناست غالب می گرداند او را حدیثی بر من میسر میسر علیه السلام
 و از صغیرت جی بن احطب یهودی که از آسمات المؤمنین است آمده که گفت چون قدم آوردم آنحضرت را صلی الله
 علیه و سلم و در دل که در قیافه پدید آمدن من ایوا سر بران خطب نزد آنحضرت بگذاشتم و در تاریکی شب و از تاریکی
 تا در آنوقت شام شب چون بفرز آمدند و دم این را که نقل و نقل و غم و اندوه که بالاتر از آن تصور نباشد و در آن
 و خانه افتادند من بکرب ترین اولاد بودم نزد ایشان پس عبادت مالوت پیش ایشان رفتم چندان روزی
 غم و اندوه شکسته شده و غم و غم بود که ایشان را فرست و طاعت آن شد که لایق است بجا بمان توانند کرد
 در طایفه ای خجالی غم من از پدر من پرسید ابو موسی یا ایمره ای خیر آنرا فرست که گفت وی در قورت خوانده ای پس
 پدر با غم می گویم و پدر یهودی را و او است گفت یقین میزانی که او است گفت نم و از پدر من می دانم که او است گفت در خود
 بی چه بیست یا عداوت گفت عداوت و اند تازنده ام در عداوت او می گویشم پس بر دو شقی از این عداوت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گرفتار و بال و نکال مادی گشتند لغو و باله من ذلک و بعضی از این اشیا حیل
 اتفاق را و وسیله جی حمام دیناوی و ثنائ صیانت حیات فانی ساخته بیدار که اسفل قیصر و فرستند و بعضی
 دیگر از علماء و احبار یهود که ساجده رحمتی بزرگوارند و قال ایشان حرف سعادت گفتمند بودند بدین اسلام
 مبارکت نموده احراز دولت و سعادت نمودند چنانکه عبدالله بن سلام و انشال می رضی الله عنهم و محمد بن
 عالم کثیر المال و ثقیل البیاد است و صفت آنحضرت را می شناخت غالب بود و همیشه بران بود و چون روز احد
 گفت ای شتر بهر دین شما می دانید که نصر محمد بر شما پیوسته است و دیدم این سعادت را گفته امروز روز است
 گفت پس بخت نیست پس گرفت سلسله خود را و برادر و ایمان آورد و شهادت می داد که اگر گفته شوم امروز
 همه اموال من برای محمد است بکنم هر چه خواهم و هر که خواهد پس گفتند وی رضی الله عنه و بعضی کرد آنحضرت را
 او را و بود دعائه و علقه آنحضرت از آن اموال صلی الله علیه و سلم و قسعه سلمان فارسی رضی الله عنه و طلب آنحضرت نشین
 از خابثت تاسی صیدال در و در دیگر شتران و دینان و مقصود مشهور است و اخبار دیگر بسیار و خداوند است
 و الله سبحانه و تعالی باب پنجم در ذکر فضایل و صفات علیه و سلم که مستتر که اینده میسای وی و انباء و صلوات الله علیه

و سلام علیهم و فضائل و کمالات و دیگر خصوصیات خود را در پرده کار و نیل و تقدیر و مشارک و سایر نعمت در دنیا و آخرت مبادی
 صلوات الله علیه و سلم هیچ یکی از ایشان بزرگتر حق جل و عالی و جبار و تعالی از اینها را مختلف آفریده بعضی در نهایت مرتبه بعضی
 جودت و مهارت و بعضی متوسط و بعضی در غایت کدورت و نهایت رذالت و در هر قسم مراتب و درجات است
 متفاوت و نفوس اینها همه صافتر و جیدتر و ابدان ایشان نیز پاکتر از نقصان و سلیم تر از غیب نسبت سایر
 نفوس بشری و با وجود آنکه همه در دایره کمال داخل و از غیر خود فاضل و کامل در میان ایشان نیز تفاوت و تفاوت
 و محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از همه اصح و اعدل و از اجاد و مسلم و اتم و بدنا و اصف و از کی روحا و کامل و اتم خلقا و
 و اشرف نور و روح خلقت نیست که وی افضل البشیر و سید ولد آدم و افضل الناس منزله و اعلی درجه است و درجه اینها
 را از کمالات و کمالات حاصل بود آنحضرت را نیز مثل آن یا فاضل از آن حاصل یا خاصا بعضی از آنرا که او را حاصلست
 را اما آدم علیه السلام داده شد این فضیلت را که حق تعالی بپیدا کرد او را بدست خود و خلق کرد در روی روح را و او را در پیش
 الله علیه و سلم این کمال را که متولی شد وی بجایه شمشیر صدر او را و پیدا کرد و نهاد در ایمان و حکمت را و متولی شد از آدم
 علیه السلام خلق و جودی را و از سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم خلق نبوی را و اما محمد صلی الله علیه و سلم که در حقیقت بحجت ابدی
 محیی بود در جود بر روح و کبریا و از آن در درجه نبوی و شریعت و صلوات الله علیه و سلم اشرف الان و ملائکه یصلون علی نبی
 اتم و اجمع است از شریف آدم با ملائکه سجود زیرا که در بیجا حق تعالی با ملائکه بود و خود جایز نیست بودی سبحان
 در بیجا اما صلوة و سلام بر محمد صلی الله علیه و سلم و بیجا با ملائکه است و الا بدین فضیلت اشرف و اتم و کامل اعتبار
 و نیز در سجود از ملائکه شریف و عظیم شریف است که یکبار واقع شد اما در صلوة و سلام خاصه از رحمت او اسرار قدس
 دائم و مستمر و تجدید است در جمیع ازمنه و در هر زمان با شرف آن اما تعظیم سالار آدم را و علمی در سید البشیر از
 حدیث الباقی آورده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تمثال گردیده شد بر لبی این است من در بار و طین و لعاب
 شد اما اسما را که با این چنانکه آدم تعلیم است آنحضرت را نیز شد باز باقی علم نبوت و سمیات و شک نیست که
 سمیات اعلا است از اسما زیرا که اسما بر کتبین سمیات است و سمیات مقصود بالذات و اسما مقصود بالافعال
 فصل علم افضل معلوم است و اما الله صلی الله علیه و سلم خدایت تعالی در حق او و رفعا مکانا علیا و او را سیدنا محمد
 صلی الله علیه و سلم معراج را در حق کرده و او را بمکانی که هیچ کرده شد هیچ یکی جز وی و اما فوج علیه السلام بجات و او را حق سبحان
 کسی که ایمان آورد لوی از غرق داده شد سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم این فضل را که ملائکه گردیده شد است
 او بعد از نازل از آسمان قال الله تعالی و اما کان الله یحبهم و انت فیهم امام خیر رازی در تفسیر خود می آرد که اگر امام
 کرد حق جل و عالی نوح را با آنکه نگاه داشت سفینه او را بر آب که در کای محمد صلی الله علیه و سلم تر از آن چنانکه روایت کرده شده

است که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم ندی بر کزانی نشسته بود و در میان بی بی سلیمان گفت مگر اگر ساداتی تو بخوان
 سنگ را که دیان دیگر جانب دیگر از است تا شانه در غرق شود و بجانب بیابان پس شادت کرد آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم و منقطع شد جز در مکان خمره سیاحت کرد و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد و بایستاد و شهادت داد بر آن و کی
 گفت آنحضرت ای ایستادن یکدیگر از ای عکرم و اینقدر گفت که ساروج کند بجان خود پیش نهاد که سنگت بهای کوبد
 شکار در سنگ غرق ناشدن او را بعلم تر و خبر است از شما که گشتی در آب غرق نشدن که خاصیت چوبت
 و اما ابوسم غلیل الله علیه و سلم گفت بروی تار خود برو سلام داده شد سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم ماند آن اطفا
 مار حریب سرگردانیدن آتش جنگ کافران از وی و آتش است جنگ که سیدی سیرت است و زبان او حریف از
 وی حسد و طلب روح جدید است قال الله تعالی کما اوقد و النار للرب اطفاها الله براه فرور ایند که کفار
 آتش را برای حریب سرگردانیدن او را بر دگر جل و علا بسیار خواستند که سر دهند نودین را بنا کفر پس با
 آید و بیایه تبار مگر آنکه تمام گرداند نور خود را و فروراند آتش شروانشان را و بیاید بر محمد سرور و ظهور او را و با
 الله الان هم نوره و کوره و کافران مذکور است که گذشت دی صلی الله علیه و سلم شب معراج بر بای آتش که حکما
 کرده نازین مندر و سلامت ماندان درویش کرده است ناسی که محمد بن حاطب گفت طفل فویم من پس رخت
 دیگر جوشان بر من و سوخته شد تمام پوست من و در دلم بر من بر دلی خدا صلی الله علیه و سلم پس رخت آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم چربی از آب دهن مبارک خود بر پوست من که سوخته شده بود و گفت اذهب الیاس ب الناس شیطان
 یافتم گویا هیچ آفتی بمن نرسیده بود و اما آنکه داده شد ابوسم علیه السلام را مقام خلت داده شد محمد صلی الله علیه و سلم مقام
 محبت را مقام محبت سالتیر است از مقام خلت و حبیب محبی را گویند که مقام محبت رسیده باشد و اختصاص آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بشافعت عام و ختم در آن مقام اثر محبت اوست و بعضی گویند که آنحضرت جامعست مقام
 محبت را و خلت او اکمل و افضل است از خلت ابوسم و کلام در آخر باب هشتم در بیان تخصیص آنحضرت بفضایل
 آخرت بیاید و آنچه داده شده است ابوسم صلوة الله علیه و سلم را که بر اخصام را به تبرک است سیدنا صلی الله
 علیه و سلم اخصام را که مضطر بودند در دیوار کعبه بشارت چونی و انیت مگر بقوت رانیه و قدرت آگه که گفت
 مبارک التي در ذوق الباطل و داده شد ابوسم علیه السلام را نبوت الحرام و داده شد آنحضرت وضع حجره خود را
 در انعام چنانکه در قضیه بنابر قریش مذکور است و حجره او نسبت به بیت نسبت قلب دارد نسبت بدن بلکه سوره
 قلبه است و آمده است الحجر الاسود و بین الله که استقام کرده می شود چنانکه اسلام کرده می شود ایمان
 نزد ظهور و در قیامت او را چشم و زبان خواهد بود که زبان خود را خواهد شناخت و شفاعت خواهد کرد پس

پس عمل آنحضرت در بنابریت همدیگر قوی تر و کامل تر از فعل ابراهیم بنده و امامان و داده شده است موسی علیه السلام اگر در سید
 عصا را با غیر ناطق داده شده است سیدنا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مانند آن از غیر اکران و تالیف برتری که در سید بود
 فرق آنحضرت چنانکه قصه آن در باب معجزات باید و امام فرزند زوی تفسیر خود آورده است که در روزی او و اهل بیت خود گشتی از حضرت
 بنیاد و خسته گردانید پس دید بر روی آنحضرت دوازده و یک گشت از ترس داده شده است موسی علیه السلام در عصا
 در روشنائی آن کی پوشیده بصر او آنحضرت تمام فرق تا قدم بر نهاده که در خست در حال المکان می خردی شد شام
 و آفتاب تابان در روشن بود و اگر نه نقاشی برت پوشیده بودی چنانکه محال نظر و در آن گشت و ممکن نبود و همیشه خود
 نوری بود که انتقال کرد از اصباب ابا و احرام امهات از زمین ادم تا نقل بصلی الله علیه و سلم و از آنجا که
 علیه السلام جمیع قایده و قاده بن سلمان که از حجاب کرام است شبی نماز گشت امام آنحضرت گناه و توبه و در آن روز و در آن
 بود پس آنحضرت شام خرمای دیدست وی و در فرمود بر این روشن گشتی گردانید در بین و توبه که در چون گشتی در حجاب
 ی می در می مارسیا را برین آنرا و درون کن روده الوهم و در حجاب گشت و گشت دیگر که گشت که عباد این سید
 آنحضرت که در شب تار که از طاعت بر آمده و در دست هر یک عصای بود پس شش گشت عصای که در دست
 که از آن دو گشت بود در روشنائی آن راه رفته و چون جدا شدند از یکدیگر عصای که در دست دیگری بود در روشنائی و
 خود آنحضرت صلی الله علیه و سلم عین نور و نور از شمار شرف اوست و جاری در تاریخ و همیشه و او هم از عرق
 استی آورده اند که گفت بودیم ما با آنحضرت در سفری پس متفرق شدیم در شب تار که پس روشن گشت که گشت
 من تا به شمع بود آن روشنائی و ملامت شرح می دانگشتان من روشن بود و نیز در حدیث آمده است که آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم کی از حجاب را بدست کردی خوش میفرستاد وی شانی در خست که در حجت باشد او را
 انگشت شریف میان دو چشم وی در از انجا باض و نوری پدید آید پس عرض کرد آن صحابی و گفتی که در حرم
 مردم بر عرض خیال ننگه می ننگد در قصه موسی علیه السلام نیز آمده باض و نوری پدید آید پس گفت که آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم آنرا تباریزه می و این حادث اول دلیل آنکه در روایت آنحضرت و برت نور است وی بخانه آن
 مانند عصا و تار یا نه این چه جادوات و اعضا این نور علی نور است و در کتوره نور است و اما شگافه
 در این موسی علیه السلام شگافه آنحضرت قمر اعظم از آنست که آن حضرت در عالم ارض و این تعریف است
 نور عالم سما و الفرق بینا و واضح و در روایات آمده است که در میان زمین و آسمان در این است که آنرا نکوت خوانند
 و در این زمین نسبت بوی حکم یک قطره دارد نسبت بحر محیط و نیز بر تقدیر آن دریا مطلق شد برای آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم که گشت از آن در شب معراج و این عظیم است از انضلاق بحر برای موسی علیه السلام

و اما اجابت دعای موسی در یک فرعون اجابت دعوات آنحضرت لاحقره و لکنی است و اینی داده شده است موسی
 علیه السلام از تغییر ما و از جردن و بر آمدن چشمها از شک داده شده است آنحضرت الفی از آب از انگشتان می این این و انگشت
 زبان چه چیز از حشر ارض است که بیرون می آید از این بنای تحلیلات بر آمدن چشمها از گوشت و پوست و اما این فرمود
 حق تعالی و کلمه موسی تکلیما داده شده است سیدنا مثل آن در شب سوره و زیاده بر آن از قرب و دور و نیز قفا
 مناجات مر آنحضرت را فوق سموات علی سدره المنتهی است که نهایت علوم خلق تا آنجا است و مقام مناجات
 مر موسی را طور سیاست و مقام مناجات محمد کلمات عللا و اما اینی داده شده است مارون علیه السلام از فصاحت
 انسان چنانکه آمده است و انی مارون بنو افصح منی است اما داده شده است سیدنا از فصاحت و بلاغت تا بجای می
 منصور زیاده بر آن بلکه مانند آن و بود فصاحت مارون غایت او در عربی و زبان عربی افصح است از عربی و نیز موسی
 افصح منی گفت نه مطلق و بود در زبان موسی علیه السلام لکنی چنانکه خداوند مشهور است و اما اینی داده شده است
 یوسف علیه السلام از شطرنج داده شده است سیدنا تمام حسن کل آن کسیکه تا نل کند و نیز می که منقول است در ط
 شریف وی علی علیه السلام در باب که کفاحیل حسن جمال که در صورت اكمال می مندرج است و در این انانی بود
 یوسف علیه السلام را یک حسن جمالی و صباحت و لمعان و جلال که دیگر ندارد اما این طاعت و جمال که در صورت
 شکی شریف دی بود و در هیچ جا نبود علی علیه السلام قدر حسن و جمال او اینی داده شده است یوسف علیه السلام از تغییر
 و تا و لعی نام مجرب اینی منقول و معلوم است از آن سبب است یکی در روایت که آنکس شمس فرسیده کند هر دو روز
 در رویای صاحبی السجود و دیای ملک اما از حضرت سیدنا صلی علیه و سلم حقیقت است که از حد عد و حصر
 خارج است و کسیکه تصحیح کند اخبار را و تنج نماید آثار را باید از آن عجب و عجاب و سر انجام است که هر که در شرف
 از آن در مجلس و اما اینی داده شده است و بود علیه السلام از تلین حدیه که چون مسج می کرد آهین فرم میشد و
 چوب خشک سبزی شد و در دست وی و برگ دار میشد و مسج کرد آنحضرت شاه ام معبد را که گریه و لاغر و زار
 و خشک شده و مانده بود و نرم گشت پستانهای وی در یزدان شد از وی شیر زیاده از عجزی عادت دین و
 صورت نیز نرم ساختن چیزی سخت است و اگر نرم کرده شد حدیه برای داود علیه السلام نرم کرده شد
 سنگ سخت برای آنحضرت حافظ ابو نعیم روایت کرده است که چون آمد آنحضرت غار را مایل گردانید سر
 مبارک خود را به سوی سنگ تا پنهان کند شخص خود را پس نرم کرد و خدا ایضا سنگ را تا آمد آورد و سر خود را بر سنگ و
 استراحت کرد و سنگ سخت پس نرم شد برای وی و اثر کرد باز وی شریف وی در آن گشت صخره بیت المقدس مثل
 خمر پس بخت یزدان به خود را و تسبیح کرد و خیال با داود تسبیح کرد سنگ در دست شریف وی علی علیه السلام و اما اینی

داده شد سلیمان علیه السلام از کلام طیر و خیر شیاطین و روح و ملک که داده شد و بعد از آن صدی را داده شد سیدنا و
 سلطان مصلی الله علیه و سلم مانند آن فریاد بران اما کلام طیر که فرمود او متناظف الطیر سخن کرد با حضرت سنگ
 تسبیح کرد بر دست و شخصی که جدا است و این اعلی و اغریب از کلام طیر و کلام کردادی در این شاة مسعود کلام کرد
 آموختن کایت کرد و ابوی بوی خفا که دیاب مخزات بیاید و روایت کرده شده است که طاری می نهد و اگر در مبارک
 و سخن گفت فرمود که در دنگ ساخته است کسی از شما این طایر را بجهت بجا را و باید باز کرده به سوی دی بجا
 او را قصه کلام ذیب با حضرت مشهور است اما هیچ که واقع شده است غدا و شاهر و در آنجا شهری بر دست تحت سلیمان را
 هر جا که می خواست از اقطار ارض و آنحضرت را براق داده شد که سر لغیر بود از هیچ او بلکه تیز تر از برق طاقت
 بر داد از فرشت بر سوی عرش در یک ساعت و سحر گردانیده شد بر ایام سلیمان علیه السلام زمین را برادر او را بنویاض منیر می پاشید و اگر
 آورده شد برای او زمین در شارق ارض و مبارک نزد فرقی است میان یک کسی که بسوی ارض یک کسی که بسوی دی ارض
 اما خیر الطین در حدیث صحیح آمده که پیش آمد شیطان آنحضرت را در نماز پس قدرت داد حق تعالی او را برود
 و فرست که بر بند او را دست و پا از ستونهای مسجد تا بازی کند بوی طحطان کرد و نیز جن سخن گردانیده شد نزد
 سلیمان و ایمان آوردند با حضرت صلی الله علیه و سلم پس ایمان بخدا آمد و جن را آنحضرت تسلیم کرد و آن را و اما سحر
 جن این طیر و از خود سلیمان چنانکه فرمود و دختر سلیمان جوده من الجن آنحضرت را ملائکه جبرئیل و میکائیل جود شدند و بعد
 طیر را جود سلیمان عجیب تر آنست قصه که بر تر غار که در است آمد و آشیانه ساخت و بیضه نهاد و نگار داشت او را از آنجا
 دین و مقصود از جده حمایت و وقایع است تحقیق حاصل شد باسان ترین طریق و اما اعطای سلیمان ملک را که فرود
 بعدی کسی را سیدنا خیر گردانیده شد میان آنکه باو شاه نموده و اختیار کرد زندگی را که ملک عظیم است که زوال نیست
 مرزا و میر شد کسی را بعد از حضرت دی آنجنین ملک صلی الله علیه و سلم و اما آنچه داده شد عیسی علیه السلام از
 ابرار اگر در ارض و احیاء موتی داده شده است سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم که در کرده چشم او بقاده را که سران
 افتاده بود پس گشت بهتر از آنکه بیشتر بود و روایت کرده شده است که امراده معاذ بن عوفار بر جن است و لشکرات
 آن نزد آنحضرت آمد پس آنحضرت سج کرد بران بحری که در دست داشت و در کرد حق تعالی بر جن از وی فکله این در سو
 لویه از امام فخر رازی و بهیچ در دلائل النبوة قصه مذی آورده که گفت رسول خدا صلی الله و سلم ایمان می آردم اگر زنده
 گردانی بری من دختر که مرده است پس آنحضرت بر قبر او ایستاد و ناله کرد و با قلانه پس از قبر آواز را که
 و سعدیک یا رسول الله الخیرت و احیاء موتی از آنحضرت متعدد واقع شده چنانکه دیاب مخزات بیاید و نیز
 تسبیح و حمزه بر گفت شریف و سلام کردن و جود نالیدن خدیج از خرق می تم و الخ است از تکلم موتی و اما در سنن عیسی

از جهت حرمت باشد و بعضی گویند که از ابتاع کحل تحریم لازم نمی آید پس نو آنکه کلام استماع کحل از جهت تنزیه از جهت
حرمت بهر حال استماع از اکل صدقه اختصاص است تحریمات و تنزیها و چنانکه تحریم زکوة بر اهل اخص است چنانکه در فقه
مقررنده است فایده و از امام ابوحنیفه اباحت آن مرویت در زبان می و چنانکه اکل حشر بیکای که هم دارد و
سیر و میاز چنانکه در احادیث آمده است و چنانکه تحریم کتابت و شعر و قول تحریم بر تقدیری است که میداند
کتابت و شعر را و تحقیق آنست که در پیروان حضرت صلی الله علیه و سلم نمی آید حکم طبع و نقل و تحقیق این قضیه صلح و
بیاید ان الله تعالی و چنانکه بر کشیدن سلاح بعد از پوشیدن پیش از قتال و چنانکه تحریم کتایه زیر اگر از رواج و
اهبات المؤمنین اند و زو جات او نیز در پیش و وی صلی الله علیه و سلم اغزو و شرف است از آنکه منبه لفظ پاک خود را در
جسم کافره و چنانکه تحریم کحل آمده مسلم و اما تسری بآیه جایز است با اتفاق قائلان این خصوص است و وی
الله علیه و سلم از مباحات چنانکه عدم انتقاض وضو بنوم و بعضی گفته اند که احکام عام است اینها را علیه السلام و اما
که اختصاص نسبت بامت مراد است و چنانکه اباحت صلوٰه بعد العصر و چنانکه جواز در راه و جوب و چنانکه
صلوٰه چاره بر غایب نزد خفیه و نزد شافعی عام است مرسل است را و چنانکه صوم الوصال و تحقیق آن در باب
صام بیاید ان الله تعالی و چنانکه اباحت نظایا اجنیا و جواز خلوت با جنین در کلام است که باید در محاش و
چنانکه نکاح بیشتر از چهار زن و همچنین دیگر را و در زیارت سید بن طاووس صلی الله علیه و سلم خلاف است و چنانکه جواز نکاح
بلفظ به از جانب امراه که پیش از نفی افسر خود را طلب کند و مرابی دلی و بی شهید و اما از جانب آنحضرت لابد است
از لفظ نکاح و تزوج و آنحضرت را جایز بود که تزوج کند زنی را بعد از بی اذن او و اذن او لیای او چنانکه نکاح بی ضامه
زن دیگر رغبت می کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در کحل زنی که شوهر دارد و لازم می شد بر وی اجابت وی در امر شوهر
و اگر زن خواستگاری آن زن را کرد شوهر بدست و حب می شد بر شوهر طلاق می و در اینجا استخوان ایمانی می بود قال رسول
صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه و الله و الله و الناس جمیع و لهذا حرم کوبه بر زدن کتف
و در احتیاج است بدان صحت آن بر آنحضرت نیز احتیاج می و قد اگر در نفس خود را بر وی صلی الله علیه و سلم فان القلب
اولی المؤمنین من نفسه و مصدق است قصه زید و زینب حاصل این قصه است که حق تعالی تزیج کرد زینب را
پیش خود با آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس انداخت حق تعالی که است زینب را در دل زید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
میزباید اظهار آن با صفا و ایمان در وسطه بلکه یقین پس می آمد تو از خاترس و خلاف امر و کن از مردم چه بیشتر پس
تزیج کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را و در در خانه بعضی مفسران در باب سیر را در مقام کلامی است که لایق نیست
بنصب زینب و اما تحقیق آنرا از آنکه مفسران شمرده اند و همچنین در قصه يوسف علیه السلام با مرآة عزیز در قصه

[illegible]

آنجا که در کرم وصال بایدها از تقوی و میرا حضرت صلی الله علیه و سلم از این عالم میبرد از مشرب و شب و
 تاریکی آن چنانکه میرد در روز روشنایی روز چنانکه در جای شریف وی صلی الله علیه و سلم گشت و از آنجا که گشت که چون بر
 سنگ فرو میرفت بر دپای دیوان چنانکه در مقام ایستاد و از ترقتین آن حضرت در سنگ که مشرب
 است و از ترخان فلک شریف در سجده می معاویه دیدند واقع است و بواب این آنحضرت که شیرین میگردد اینست
 آب شور او کفایت می کرد داخل شیر خواره را چنانکه در باب جلده گشت و بعلیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 سفید بود و سوزناست نه متغیر اللون و موید ارجا که از حرم می باشد و بیعت این را از خصایص نه شمرده اند در
 حدیث استماع آمده است که بر پشت وی صلی الله علیه و سلم بر در دست خود دارد و عاتق دیده میشد بیاض الطین و بیاض
 اریاض الطین لازم نمی آید که موی تابش زیرا که بعد از بکنی قوی مکانی آن سفید باشد اگر چه آثار موی باقی می ماند
 و تحقیق آمده است که آنحضرت متقی می کرد و شر الطین را در بعضی احادیث آمده است که بعد از این که تو خرم می گفت
 که دردم نماز را با آنحضرت و نظر نکردم بسوی غفره الطین صلی الله علیه و سلم و قتی که سجده میکرد و گفته اند که غفره بیاض
 حاصل شد و رنگ خاک و این دلالت دارد بر آنکه آثار شر گردانیده بود مکان را غفره و الله اگر خالی می بود مطلق از آثار شر
 یعنی بود آنحضرت در بواب و گفته اند که این اقاقت باید کرد در حضرت صلی الله علیه و سلم آنست که نو در الطین و بیاض
 را که که یکم بود و نظیف طیب از این چنانکه گفایت شده است در هیچ دیر رسید او را آنحضرت و مسح وی تا ای که دیر رسید از
 مسح قبری و غراب یکم در چشم آنحضرت خوابی کرد دل وی صلی الله علیه و سلم راه انجاری در حرم زد وی سخن
 می کردند می شنیدند و این غم است بانی عدم نقص مضوی آنحضرت خواب بعضی گفته اند که اینک عدم مضوی خواب است
 تمام این را علیه السلام و این اشکال کرده اند که لبس از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در لیلۃ القدر طریع افتاد و در شایسته
 است که قضای نماز و خوابش آنست که اگر طلوع و غروب کار چشم است و چون چشم در خواب بود در شایسته نشد و در شایسته
 بجهت حکمت در غایت قضای بجهت دیگر که خدا و انما تر است بدان و الله اعلم و حیا زه گرفت آنحضرت را بر زبانه کرد
 این را این می شنیدند و این تاریخ خود در دنیا آمده اما بواب بی قضا و شریخی خیمه زده نگردد برین بدت این از خصایص باشد
 و نمایندگی کنین را در بیت جاری در صحیح که بتا و این شیطان است که کس بر بدن مبارکی نمی نشست و پیش در
 حار وی نمی افتاد و سلام نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر گردن چنین انبیاء دیگر و الله الطیرانی و آمده است که آن
 در شیطان است بعضی از علما از آنرا را تخریر کردند که شایسته بجهت علی بایه می شده باشد نه خواب شیطان و در موضع دیگر
 که تحقیق این کرده است و در عرق می خوشتر از مشک و در باب خلیه احادیث درین باب نقل کرده شده است
 و می افتاد آنحضرت را سایه بر زمین که مثل کثافت و نجاست است و دیده نشد او را سایه آنچنین است و بعد از آن

نج ازین خیزان که ذکر کریم کرده اند در حدیث طویل عالمیکه خوانند که لهذا از نار شایده است و بعضی متابع میان
 سنت و فتن تر خوانند و خواسته است آنحضرت از خدا که در جمیع اعضا و جواهر ترشیده و در قرآن گفته و با جملنی نور و چون
 آنحضرت عین نور باشد نور سایه نیابد و چون شئی می کرد پادشاه از قاشان در از ترمی نمود از ایشان و بی نشست
 گشت جامه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ذکره الله عز و جل از بی پس بر اندام بطریق اولی نمی نشسته باشد و می گردیدی بکشد
 خورشید در ایشان و از آنکه پیش از این است عبارت قوم معروضه و وجود خلقت و آنکه در سبب بعضی ایجاد
 واقع شده که کان علی قوم معروضه بدان حقیقت نیست که قائلان و از جمله خصایص آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و سلم انقطاع کاشان است نزد بحث دی و حرمت آسمان از اشراق سمع در می شهب گفت ابن عباس رضی الله
 عنهما آنچه ساخته نمی شده شیاطین از آسمان می می و آمدند در آسمانهای او آلوده چیزهای آن جارا و القامی گردیدند و نگاه
 که قوی بودند که از طرح ایشان با طرح نبیه از جن مناسبتی و علاقه روحانی بود و با این علاقه کسی که در علوم و از ایشان در
 می افزودند در غایت بران از پیش خود جدا که حضرت انبیا و صلوات الله و سلامه علیه و سلم جمیع مناسبت با روح طیبیه از ملاک بود
 و با آن مناسبت موردی و اختیار پیدا می کردند و چون متولد شد حضرت سید الانس و جبرائیل علیه السلام
 و سلم منع شده اند و باز داشته شدند از خروج و در سجده و گفته اند که تولد عیسی علیه السلام منع گشته از سر
 آسمان بود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از تمام آسمانها و بر کف صند که با آسمان بر آید و استراق سمع کند بی کرده شود
 بشبهات که شعله از آراست و مرکز خطا نمی کند بعضی را می کشد و بعضی را روی می سوزد و بعضی را فاسد و تباه می گرداند
 اعضا را و فاسد می گرداند عقل را و فایده پس گید و فوکل که گمراه می کند مردم را و در میان این طایفه بود پیش از زمان
 بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ذکر کرده است صحیحی پیش از زمان می ظاهر نشد مگر در اندامی از وی صلی الله علیه و سلم
 و این اساس نبوت و بنیاد کاروی بود و می گفت بر سیم زهری را یا انداخته می شد بخوم و جالبیت گفت نعم و لیکن تغلیظ و
 تشبیه کرده شد امران در وقت بعثت محمد صلی الله علیه و سلم و این قیسه گفته که رحم بود پیش از بعثت آنحضرت
 و لیکن بعد از بعثت وی شدت کرده شد در حرمت و بعضی گفته اند که ستاره می افتاد و در می کرده میشد
 آن شیاطین لیکن باز خود کرده میشد بجای خود و ذکره البیہقی و از آنکه آنست که آورده شد او را براق در
 شب سمرقند و ازین دحام گفته اند انبیا سوار شدند او را بر سینه پشت و ازینجا معلوم می شود که انبیا را نیز
 براق بود و روایات هم برین است و لیکن همین براق بود که نزد سمرقند انبیا صلی الله علیه و سلم آوردند و باریکی
 را براقی بود بر اندامه شان و در مرتبه او و طایفه حدیث که در مزاج آمده که چون براق تنزی و کبرشی کرد گفت
 جبرئیل براق است و نباشد که یکس سوار شد بر تو مانند محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ناظر قول اول است و پس

اسلام و شباهت برده شد آنحضرت را از مسجد حرام مسجد اقصی و برآورده شد محل اعلی و تنوره شد بلوی آیات کبری
 و حکام آمده شد از نظر باسوی حتی تاریخ البصر و الفتن و حاضر گردانیده شد غزایابی انبیا و امامت کردش از
 و طایفه را و مطلع گردانید او و بیست و دو تن و بر دیجایی که سلم سچکس بان نزد و دید پروردگار تعالی و تقدس را
 چشم چنانکه در ذکر سراج بیاید انشا الله تعالی و بیع کرد حق سبحانه او را میان کلام و رویت و مشرت گردانید
 او را در عالم برویت جمال خویش و بی ملک نبی و ولی را این تعلیلت میسر شده دار انجلا آفت که طایفه سیر گردید
 آنحضرت آنجا که سیر میکرد و دشمنی نمی کردند بپشت مبارک وی چنانکه صحابه را سفر خود در که پیش روید بر سر
 طایفه بگردید و قتال کردند همراه وی چنانکه در غزوه بدر و خنین و قسرن خطیسم بدان ناطق است و دار انجلا آفت
 که داده شد او را کتاب سز و زو حال انکامی بود و چو خیر نخواهنده و نوشته مشغول شده بدار است و غزوه که
 بکتب و اینجا معلوم می شود که امیت مخصوص بذات وی صلی الله علیه و سلم که مظهر خاص حضرت الوسی است
 و هیچ سببی و آلتی محتاج نه دار انجلا آفت که نگار داشته شد کتابی از تبدیل و تحریف و هر چند سعی کردند بسیر
 از فاحشه و موطئه و قمار و غیره تبدیل دی راه نیافتند آن تادرتند بر اطفا نوروی و تغیر کلام از کلمات
 وی و تشکیک در حرفی از حرف وی با وجود توفیر و داعی ملاحظه و بهبود و نصاری بر تغیر و تبدیل و ابطال
 و افادوی قال الله تعالی لا یاتیه اباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و این کتاب عزیز شریف
 است با جمیع کتب و جاست اخبار قرون سابقه و احوال ائم مانیه و شرح و احکام را که نشان آنها پیدا نیست
 و نمیدانند از فکر یکی و دومی از اخبار اهل کتاب که قطع کنند غرور و تعلیم و قلم آن باینهمه ایجاز و اختصار تمام کلام
 در صفات این کتاب عزیز در صفحات بیاید انشا الله تعالی و در آن سران گردانید حفظ او را برای هر که خواهد و امتها
 دیگر یابند و داشت که یکی از ایشان کتاب خود را چه جای جمیع غیر با وجود مرور قرون و سنین برایشان و قرآن
 سیر و آسان است مرطالی و علمای و در مدت قلیل منزل گردانیده شد بر سبب معرفت بجهت همین و سیر شریف
 و ترجم و تفصیل و تحقیق سبب معرفت و شرح مشکلات کرده شده است و قرآن مجزه و آیتی است باقی که معدوم نگردد
 تا روز قیامت بلکه تا ابد بهشتیان آنرا در بهشت بخوانند و بدان ترقی در درجات کنند کما جاء فی الحدیث رتل القرآن
 و یخیرات انبیا یقرض شدند و باقی مانند از آنها خیر و پروردگار تعالی خود مکتف شد است حفظ و حرارت او را بدین
 است سبب بهشتی دی از تحریف و تبدیل و در زیاد و نقصان چنانکه فرموده و انما یحیی من قرأ القرآن و انما یموت من لم یحفظ
 تورت و انجیل را بر انبیا و اجبار گذارشت لا جرم زیادت بآن تحریف و تبدیل و توفیق و در صحابه را جمع کردن در
 مصحف از اسباب آن بود یعنی چون حق تعالی خواست که محفوظ دارد در کتابت صحابه را پس گفته شد که در حفظ

آن بود چنانچه آن در حقیقت چه دشت و بعضی از شما فرموده اند که در حقیقت بر روی سبله خرد بر صورت
از جهت اثبات آن در قرآن و الا فلازم آید زاده پس گمان نقصان نیز شود و جویش آنست که نوشتن سبله بر
سر بر سره با جماع صحابه است و سبله منزلت است برای فصل میان مورخانی که بعضی متاخرین کتاب اسما و سنو و عدد
آیات را نیز تخریر کردند و این داخل تفسیر نیست که موجب شبهه گردد و اگر دانید قرآن مجربان میان کلام ناسخ و نزلی
نقطه اوست اما اگر خبری از یاده و نقصان کنند متعجب گردند و ظلم او و کس ندانند که این کلام دایره قرآن نیست و در کتاب
مردم برادر گرفتن آن بدین است بدان تا سمیت جماع را بران داشته که یا می گویند می خوانند نیز از اسباب حفظ است
بنا اگر شیخ عیسی بن مسلم حرف یکایک نقطه تغییر در اطفال و صبیان همه تحلیله و تغلیط او کنند اینها را اسباب حفظ الهی است
قرآن و حق تعالی مخصوص گردیده آنحضرت راضی الله علیه و سلم بقائه و آیه الکرسی و امان رسول از کجاست تحت عرش
است نهاده و هیچ یکی از پیغمبران را مثل آن داده اند آنکه آنحضرت راضی الله علیه و سلم مضاف تخریر و در دست
بوی و طایفه ایشان است که خزائن ملک قاهر در دست همه بدست صحابه افتاد و باطنش آنکه مراد خزان اجناس عالم
است که رزق همه در کف است و در وی سپرد و قوت تربیت ظاهر و باطن همه بوی داد چنانکه مضاف غیب
در دست غلم الهی و میداند آنرا گوی مضاف تخریر رزق قسمت آن در دست این سید کرم نهاده و قوله صل الله
علیه و سلم انما اتانا قاسم و المصلی هو الله و از آنجمله آنست که آنحضرت مبعوث است بکافه ناس و وی رسول الثقلین است
و مبعوث است بحقیق النبی و هیچ خلافتی نیست و بعضی ملامت می کردند اندر بعضی تمام اجزای عالم گفته و لند و شهادت
میدادند بر سالت وی صلی الله علیه و سلم و سلام میدادند بر وی اشجار و احجار و انما که مراد اینجا ایصال فیض وجود و
و تمام و اکمال آن خواهد بود و قدم الکلام فی سالفه و در اختصاص لغت بکافه ناس آنحضرت صلی الله علیه و سلم
آوردند بوج علیه اسلام که بعد از طوفان باقی نماند مگر جماعه که ایمان آورده بودند بوی جزایات آن کسی بروی زمین نماند
پس ایشان کافه خلق باشد جواب گفته است شیخ ابن حجر ازین اشکال که این عموم سالت نوح علیه السلام درخت نبود
بلکه اتفاق افتاد و بجاده که واقع شد که بدان مختص شد خلق درین جماعه اما پیغمبر صلی الله علیه و سلم عموم سالت
دی در اصل لغت و ابتدای آن بود گفت بنده مسکین شد بهر طریقی و الحق و البیقین که مقصود از عموم لغت
آنحضرت بکافه خلق شمول اوست مراد عالم را از شرق و غرب و عجم و عجم چنانکه در حدیث جاریه آمده و می
نماید که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر مبعوث می شد بسوی قوم خود خاصه مبعوث شده اسم هر او بود و مراد
با عجم اند و اسود عرب که غالب در رنگ ایشان سیاهی و سبزی است در قرآن مجید هم ارسلنا انوارا الی قوم متع
نمده و اما جماعه قبایل را کافه ناس نتوان گفت اگر چه بیافیه حاشا و نه جزایات آن باقی نمانده باشد گویا مرجع و مال

کلام صحیح اینست و اگر گفتی می شود که روح علیه السلام دعا کرد بر تمام اهل زمین و ملک شدند بر جزای سفینه بدنام
 وی و اگر معیشت نمی بود وی علیه السلام می خواست این چنین بگوید که ای خداوند تعالی دعا کن بر این معصومین که
 تحت رسولا تحقیق آمده است و در حدیث شفاعت کردی اولی راست جواب گفته اند ازین اشکال بعضی گفته اند که
 در صورت نوح بر حدیث رسیده خبر تا مردم را از جهت طول مدت بقا در وی در عالم و تلمذی کردند بر شرک و مستحق عذاب شدند
 شیخ این دقیق العبد گفته که جایزه است که توحید عام باشد و بعضی انبیاء و اقوام و شعوب شریعت عام نباشد زیرا که بعضی
 افعال کردند غیر قوم خود را بر شرک چنانکه مسلمانان علیه السلام بعضی گفته اند که در اوقات ای مدت نوح علیه
 السلام می زیست شدند باشد و فرح داشتند که ایشان ایمان نیاوردند و نبوی پس دعا کرد بر هر که ایمان
 آورد و جدا از قوم دی و جدا از قوم دی و این جواب حسن است اگر ثابت شود ارسال پیغمبر دیگر و زمان نوح
 منقول نشده و مجرد احتمال کافی نیست بعضی گفته اند که معنی خصوصیت حضرت ما را اقبای شریعت اوست
 تا از دنیا قیامت یعنی معیشت است بکافران و ناس و از دنیا قیامت همچنین خواهد بود و نوح و غیر وی در حدیث و از آنکه
 شود پیغمبری در زمان ایشان یا بعد از ایشان منسوخ شود بعضی شریعت دی که از قبل پادشاه مانده که این را بعضی
 نسخ شریعت نغرای است و این خصیصه دیگر است که دی خاتم انبیاست صلی الله علیه و سلم و مقصود در اینجا علم بر
 است و شمول آن کافران و اقبای بر قول بعضی میوه که محمد معیشت است بر خاص فاسد است و ناقص است چه در کلام
 کردند رسالت او را و صادق که هستند او را و بعد از وی که کاذب بنیاد شد و او خود دعوی کرد که معیشت است بکافران و ناس
 که صادق باشد و معنی کلام آنست که فرمودند و در مقابل بعضی مقبول نیست فاقم و از آنکه آنست که نصرت داده اند و حضرت
 بر عبد ترس و سافت یکماه و وجه تخصیص یکماه آنست که در بلاد وی صلی الله علیه و سلم و بلاد اعدای وی مسافت بیشتر است
 نبود و این خصوصیت حاصلست مراد از اعلی الاطلاق حتی که اگر تنها باشد بی لشکر نیز این وجه حاصلست و مانا که این خصوصیت
 انصافه انبیاست علیهم السلام و اگر بعضی از ملوک و سلاطین را باشد آن دیگر است و تحقیقت معنی آنست که قبح نصرت
 بالافضل و در عیب حاصل می باشد چنانکه بعد از حرب و قتالی می شود و اما آنکه در بلاد عرب ترس و ملاحظه و اندیشه
 سامت در انبیا و در ملوک و سلاطین چشم آید باشد فاقم و بالبد التوفیق و از آنکه آنست که او را تائید و تقویت کردند
 در حرب بخود ملائکه و نیز به سجده می نمودند و این را خود و این معنی تفصیل در بیان غزوات خصوصاً در غزوه بدر و
 سرود و از آنکه آنست که حلال گردانیده شد و فاقم برای می دامت و صلی الله علیه و سلم و حلال گردانیده شد برای
 هیچ کی پیش از وی نبستی را خود و از آنکه در جهاد خود تا غایم حلال نباشد و بعضی را که افزون در جهاد بود حلال نبود اکل آن
 آنچه می کردند از آتش آسمان پدید می شد و می سوخت آنرا و این غلامت قبول بود و حلال گردانیده شد

مران است و حرور او این فضیلت و قوسه و کرم و تحفیت مران را و گفته اند که داده شد آنحضرت را این نوع
 شهوت و طبیعت است که چنانکه باطن مایل و متولدند بآن و اگر من آن بقیه و غلبه و تقویت و مقاسات
 است پس بنویسند که فوت شود ایشان را تتم و تمتع بدان و از آنجمله آنست که گردیده شد مراد و در امت و او را تمام
 زمین بیک جایز است نماز در آن مخصوص نیست بحد و موصی از آن و از آنجمله آنست که گردیده شد زمین مگر مراد بدان
 تتم است و در شریعتهای دیگر طهارت خبر باب درست نبود و همچنین جایز نبود امتان دیگر نماز در آن مخصوصه که
 گشت و کلیک ایشان باشد اینجای سوال میماند پس در سفر که ایشان در صحرا و بیابانهای گشتند و از گشت و
 خود دوری قادیان بیکر و دیگر نماز نمی کردند یا چیزی دیگر بنامی کردند و میساختند مثل آن از جامه و چوب و غیره
 تفصیلاً از علماء درین باب نمی یابم جز آنکه در مواهب گویند گفته که عیسی علیه السلام همیشه سیاحت می کرد در زمین و سگزار
 نماز هر جا که وقت آن می درآمد و تفلک و آنرا از او می دانند و در فتح الباری از ابن عباس مانند حدیثی
 آورده که نماز نمی گذارد پس یکی از انبیاء میسید بحراب خود را درین دولتی ذکر امت نیست و با الهی کلام و بحراب
 خالی از اشکال و اختلاف نیست و الله اعلم و بعضی گفته اند که مراد اختصاص محل ارض مسجد و طور است و دیگران
 این بردند و مسجد بود در ظهور این سخن خلاف مشهور میان علماء است و همچنین آنچه بعضی گفته اند که مراد آنست که جایز نبود
 ایشان را نماز در جای بی مقصود میساختند طهارت آنرا و این را جایز است در آنجا که یقین ندارند نجاست آنرا
 نظر بظاهر حال و الله اعلم و از آنجمله آنست که محرات آنحضرت اکثر و او فرستاد از معجزات سایر انبیاء علیهم السلام همین
 قرآن عظیم که مجموع آن معجزه است و باقی آنچه واقع شود بدان اعجاز که تیرین سوره است از وی که ان اعطیناکم الکوفه
 یا آتی که مقدار آن باشد پس باید نگریست که چه حد از کثرت میرسد و این را بیانی شافیت که در آن خبر باب معجزات
 ذکر کرده شود و از آنجمله آنست که وی صلی الله علیه و سلم خاتم الانبیاء و المرسلین است و بعد از وی هیچ
 پیغمبری نخواهد بود و قرآن مجید بدان ناطق است و در حدیث آمده است که قصه دوستان من دوستان
 انبیاء محود است که بنا کردند خانه را و تمام کردند آن خانه را و اگر یکجای خشت در گنجی از گنجهای آن خالی ماند بطیلس
 می کردند مردم آن خانه را و تحجب می کردند می گفتند که اینها داده شده است این خشت پس من آن خشم و من غم این
 ام و چون عمارت تمام شد احتیاج نمائید و بعثت لایتم مکرم الاخلاق و محاسن الافعال اشارت بختمت انبیاست
 و شرع او میرسد تا روز قیامت و نسخ است شریع انبیاء و مرسلین و امت او خیر ام است و خیر است از ام تمام انبیاء
 و اگر دینی یا فتنه او را انبیاء اتباع می کردند و تحقیق این در باب نصایب گذشت و تفسیر قول وی عز و جل و اذا قلنا
 من النبی ما هم و از آنجمله آنست که شریعت وی نسخ است جمیع شریع را خاتمیت وی صلی الله علیه و سلم مسلم است و ختمیت

این خصیصه است و از آنکه آنست که فرستاد خدا تعالی و یا صلی الله علیه و سلم رحمۃ اللعالمین مراد بر محبت اگر بد است از
 مقصود ازین ارسال بکافه خلق است اگر چه همه به انیاقت باشند و ظلمت شک و از تاباننده و اگر عام تر
 دارند مراد شمول فیض وجود است مرقمه کایات را بواسطه وجود شریف وی و بیان این در اول باب سوم گذشت
 و از آنکه آنست که حق تعالی ترا کرد تبار دنیا را با سائر ایشان چنانکه گفت یا آدم یا نوح یا ابراهیم یا موسی یا داود یا داوود یا
 یا عیسی یا یحیی و خطاب نکرد آنحضرت را مگر به یا ایاها النبی و یا ایاها الرسل و یا ایاها المرسلین و یا ایاها الله ترور در نزد کردن
 باین دو اسم ترحم و محبت است که مخفی نیست و اهل زبان محبت ازین شناسند و از آنکه آنست که حرام گردانیده شد
 بر امت ترا کردن آنحضرت باسم چنانکه فرماید کنند با محمد چنانکه در اشغال خود می گنجد قال الله تعالی لا یجوز لکم ان
 یتکلمکم عداکم بعضکم بعضا مکرر اند خواندن رسول خدا را مانند خواندن بعضی از شما بعضی را یعنی بنام خواندن و آواز
 بلند کردن و مگوئید یا رسول الله یا بنی الله یا توقیر و تواضع و تحضص صوت و در تفسیر آمده است که ثابت برین قسم
 در گشتن وی کرانی بود و جمیع الصوت بود و چون نازل شد این آیت در خانه نشست در مجلس شریف قمی
 روزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم پرسید که چه شد غایت را که نمی آمد پیش ما و می نماید پس بخواند او را و فقط فرمود
 و از سبب آن آمدن پرسید گفت یا رسول الله نازل شد بر تو این آیه درین جمیع الصوت می ترسم که او تر بلند کنم و خط
 کرده شود عمل من فرمود آنحضرت علیه السلام تو از آنها نیستی و راضی شد آنحضرت از وی و فرمود در زندگانی میکنی تو
 بخیر و میبری بخیر بشارت داد او را بخت و گشتن در وی در روزیاضی الله عنه و ذکر آنچه در آن کتاب ذکر خطایا و بانه
 انت الله تعالی و بخیر حرام بود و آنرا کردن آنحضرت علیه السلام را از بیرون حجرات حسن اب که میاید و در پیشین
 ما آنحضرت خود برانند مشرف سازند و در آنجا خود کلام درین ادب زیاده برین باید و از آنکه آنست که سوگند خود حق تعالی
 بحیات او و بلند او و عفو او چنانکه گذشت و از آنکه آنست که کلام کرده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم بحکم آدم و حی و
 این در باب بیعت باید باشد الله تعالی و از آنکه آنست که فرمود آمدیدی اگر ائین علیه السلام پیش از وی بر هیچ پیغمبری نیاید پس از
 حدیث ابن عمر آورده گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که فرمود فرمود برین ائین علیه السلام پیش از وی بر هیچ پیغمبری
 آید و فرمود من فرستاده پروردگار توام و تو را مکرر کرد که مگر خردم ترا اگر می خواهی پیغمبر باش و بنده و اگر خواهی پیغمبر باش و بنده
 کردم بر جبریل علیه السلام یعنی بطریق مشورت که این چه میگوید و توجه گوئی پس ای ای که در جبریل علیه السلام بسوی من که تواضع
 کن و بنده باش فرمود که اگر من میگفتم پیغمبر و بادشاد به ششم سیر میکردند با من که بهای از کنانی الواسع اللدینه
 و نه که اسرافیل علیه السلام کیار و ده بار آمده باشد بروی بلکه وی از ملازمان درگاه نبوت بود و صاحب سفر السعادت
 می فرستد که چون سال نیاید وی صلی الله علیه و سلم بهفت رسید جدوی عبد المطلب فات کرد و هم وی الواسع اللدینه

بشرف کفالت و تربیت وی شرف شد حضرت عزت تعالی شانه اسرافیل را فرمان داد که بکلامت و
 قیام نماید پس حضرت اسرافیل همیشه قرین وی بود تا سال یا دو تنم تمام کرد انگاه جبرئیل علیه السلام را فرمان شد
 که ملازمت وی نماید صلی الله علیه وسلم و از آنجا است که وی صلی الله علیه وسلم بهترین اولاد آدم است روایت
 کرده است مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه که آنحضرت فرمود انا سید اولاد آدم لوم القیامه و چون
 روز قیامت از همه بهتر و بهتر باشد در دنیا بطریق اولی باشد چه اثر سیادت و عزت و کرامت را اینجا ظهور
 خواهد بود که هیچ کسی را در آن مقام جای و دم زدن نباشد الا او صلی الله علیه وسلم چنانکه در کرمه مالک لوم القیامه
 مثل این گفته اند و نزد ترفندی از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده انا سید اولاد آدم لوم القیامه و لا
 فخر و ندی لاولاد الله و لا فخر لخی محمدی صلی الله علیه وسلم حضرت عزت را گوید جل جلاله از هیچ کس نیاید
 معرفتی که حتی او را در کس ندارد و نعمتهای که لوی و اصل است بکس نیست و تواند که همه نعمت محمودیت باشد
 یعنی چنانکه وی روز قیامت عروج و محمود باشد کسی نبود روز روز او است و شان شان او و بقول خود که
 اثبات کرد باینکه این فضیلت که من یافته ام فصل و کرامتی است از خدا و نیافته ام از از پیش خود و نرسیده
 ام بآن بقوت خود که فخر کنم بآن که اقا و او تواند که مراد آن باشد که مرا باین سیادت که نسبت با اولاد
 آدم حاصل است فخر نیست فخر من بپستی است که حضرت عزت هارم سحیانه که بعضی از قوا
 در تفصیل ولایت آنحضرت بر نبوت وی صلی الله علیه وسلم میگویند و بعضی از ارباب معانی گفته اند که فخر من در حقیقت بقیامه
 و نیستی در احدث حق است نه باخیز از انا را وجود تحت حیطه تکوین است چنانکه شهبو است الفقر فخری و الله اعلم و سحیانه
 سید اولاد آدم است سید تمام خلایق است و اکرم ایشان است نزد خدا از تمامه انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین از
 اهل سموات و ارضین و از آنجا است که آمرزیده شد آنحضرت علیه السلام را ما تقدم من قرینه و ما تاخر شیخ غزالی
 علیه السلام گفته رحمه الله علیه از خصائص آنحضرت که خبر داده شد او را در دنیا بمغفرت و تفلکده نشد که بر عیال
 خبر داد هیچ کی را از انبیا بمانند این تا آنکه گویند روز قیامت نفسی نفسی انتهی یعنی اگر چه همه انبیا مغفورند و تعذیب انبیا جایز
 و لیکن صریح خبر داده شد هیچ کی را باین فضیلت و اختیار کرده شد بدین تصریح آن مخصوص حضرت محمد است صلی الله علیه وسلم
 که از غم و اندیشه خود قانع نشده باین طریقه بحال است می بردارد و بی شفاعت در حضرت ذنوب و دفع درجات
 ایشان میگوشد صلی الله علیه وسلم و کلام درین آیت سابقا که شد و از آنجا است که قرین وی اسلام آورد و بیان
 این سخن آنست که در حدیث ابی سعید خدری این مورد در رضی الله عنهما آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست
 از شما هیچ کی را که اگر موکل گردیده شده است لوی قرین وی از قرین قرین وی از ملائکه گفته یار رسولی اند تر اتم این حال

حال است گفت نم و لیکن عادت کرد و یاری داد و مراد و کار من بر وی پس سلام آورد پس از میباید مرا که بخیر و نیکی
 گفته اند که مراد سلام آوردن و انقیاد اطاعت و عدم نقاد تصرف است آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اگر بفرمانند که مراد
 حقیقت اسلام است و این عزیز و غریب نیست از خصوصیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از آنجمله آنست که جایز است
 بر آنحضرت خطا را ذکر کرده است این را با بودی بخاری از مختصر روضه و قوی گفت اند که فسیان نیز جایز
 نیست حکایت کرده است این قول را نوینی از شرح مسلم همچنین ذکر کرده است صاحب مواهب لکن بی
 تفصیل و ذکر اختلاف و تفصیل آنست که اجماع کردند بر عدم جواز تسبیح و در احوال و اخبار که متعلق به تبلیغ و
 شریع و دینی است و در جملة اخبار بعضی مردم خطا کرده اند و تجویز نموده و این قول ضعیف است و اخبار بر خطا
 واقع گزینست و منقص است که جب است تنزیه یا تحت عزت و صلی الله علیه و سلم از آن معلوم است بیعتن
 عادت صحاب و ان الله علیهم اجمعین و مبارک است تصدیق احوال و قطع بحقیق اخبار و صلی الله علیه و سلم و در آن
 باشد در هر چیز که بود مذنب مجبور علمای اینست و فسیان در افعال جایز است و وقوع آن در نماز بصحت رسیده پس
 جایز نیست از قایل شدن بدان باقتضای حکمت تشریح و ادراک است سعادت اقتدار و بقای حضرت در
 احکام جلالت در وی صلی الله علیه و سلم با احتمال حصول شهود خاص استغراق در آن که موجب فسیان این عالم را
 حق می شده باشد و افعال اعضا و حرکات و احوال از نیالیم است و اندک حقیقت لاطال و اما خطا اگر مراد بآن خطا
 و اجتهاد است در بعضی مواضع واقع شده باشد چنانکه در افتاد اساسی بدر کما قالوا اما آنحضرت را صلی الله
 علیه و سلم تقریر نمیکند در خطا بلکه مذنب می کردند بر آن همچنین در فسیان نیز اما شک از آنحضرت بگزین واقع نشده چنانکه
 مراد گردید که در کتب گذارده شد یا در فرموده شک از شیطان است و از آنجمله آنست که میت سوال کرده می شود از آن
 حضرت در قبر گفته می شود که چه می گفتی تو درین مرد که سوخت شده در میان شما الحدیث که اقا و او ازین کلام
 معلوم می شود که استان انبیا دیگر مسئول نمی شدند از ایشان و تقریر استیاس واقع می شود باین کلام میان
 قول که بعضی علما گفته اند که سوال قبر از خاص اینست محمد است صلی الله علیه و سلم که در عالم برزخ ایشان را
 تجنیس و تطهیر از ذنب کرده در عالم آخرت می برند که اقا و او و اندک از آنجمله آنست که جایز است که سوگند خورد
 شود برای خدای عزوجل با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بغير اذن او و انبیا و غیر هم شیخ غزیر الدین ابن ابی سلیم
 گفته باید که مقصود بر آنحضرت و مخصوص بوی باشد که بچکس در رجوعی نیست صلی الله علیه و سلم
 که از کفر و الما سب اللہ و از آنجمله آنست که حرام گردانیده شد از رواج و صلی الله علیه و سلم
 بعد از وی قال الله تعالی و از او انما هم یعنی در حرمت حکم اموات دارند از حجت تکریم و تعظیم آن

آنحضرت و از جهت آنکه ایشان از اهل بیت و فرمود و ما کلم ان توذروا رسول الله لان کل من اذله من بعده ابدار و در
الاجاب گفته است که گویند طحری بن عبد الله گفت چون بنیر صلی الله علیه و سلم نزد یابرو من عایشه رفته اند غنم را بخواب
پس نازل شد این آیه و در بعضی کتب گفته اند که بنیر شقی طحی کرد و عایشه صدیق رفته اند غنم را پس
فرماند بروی این آیه و ممنوع شد از آن و این در مخیرات است که ایشان را بخیر گردانید در آنکه دنیا و دنیا
آنها خواهند یا خدا و رسول خدا را خواهند پس آنکه دنیا را خواست و جدا افتاد از آن حضرت در حل اختلاف
است و امام الحرمین و غزالی جزم کرده اند بجل اما آنها که تا وقت وفات با آنحضرت بودند حرام اند با غیر وی
و در جواز نظر دو وجه است و اشهر منع است و حکم اموست در احترام و اطاعت و تحریم کفاح است نه در جواز
خلوت و نفقه و میراث و تعدیه نمیکند این حکم بنیر ایشان چنانکه گویند بنات آنحضرت اخوات مومنین است
بر قول اصح که ان فی المواب و در حقیقت سبب حرمت ازواج آنست که آنحضرت می اندوزد بر شریف
و ایند گفته اند که چون بر ایشان عدت و وفات و در آنکه مفارقت آنحضرت را به تحیر کرد چنانکه
آن زینب می که استعاده کرد و از آنحضرت و زنی که دید آنحضرت در تنگگاه او بیاض پس جدا کرد
او را احوال است قوی آنکه حرام است و امام شافعی رحمه الله تخصیص کرده بر آن قول دیگر حرام است
و امام الحرمین گفته که حرام است اگر دخول بها است روایت است که اشیت بن قیس کفاح کرد و استغفره را
در زمان عمر رضی الله عنه پس قصد کرد و عمر که رحم کند او را پس خبر دادند بوی که دخول واقع شده بود پس از آنکه عمر
از هم او دور روایتی که مفارقت کرد بعد از وطنی نیز سه قول نقل کرده اند قول ثالث آنکه حرام است اگر مفارقت
کرد بموت چنانکه ماری قطیه رضی الله عنها که والده اسیم بن رسول الله بود و صلی الله علیه و سلم و حرام است
اگر فروخت او را در حیات انتهی و این مسلم نیز از آن قیل است که در ذکر آن لکن فایده نیست حرام باحوال
شریف چنانکه در خصایص که از قیل احکام را مگر گفته اند که امر سابقا و از آنکه آنست که حرام بود و رویت
اشخاص ازواج آنحضرت اگر چه مشهور باشد در ثیاب بعد از نزول این آیه حجاب حرام بود بر ایشان آنکه شریف
روی و گفته است برای حاجت مانند شهادت و چنانکه جایز است سایر عورات را افتنی به القاضی
و گفته که فرض کرده شد بر امهات المومنین ستری خلاف در وجه کفین و جایز نیست مرثیان را کشف
آن مشاهدات و چنان و نه اظهار شخص مگر در آنچه ضرورت باشد مثل برآوردن استبدلال کرده است با آنچه در
کتاب و وفات یافت عمر رضی الله عنه پوشیدن زنان حضرت را رضی الله عنها از آنکه دیده شود شخص وی و در
بنت حشر را ساخته شده فوق تعشیر می تا او شده که در شخص وی و صاحب مواب لکن از شرح ابن حجر عسقلانی

ننگ کرده گشت نیست در اینجا ذکر کرده است قاضی دلیل بر این دعوی کرده است از فرضیت آن برایشان
 تحقیق بودند از این مظهر که میزن سینه آمدن برای حج و طواف می کردند و محابه و تابعین سماع میکردند
 احادیث را از ایشان و ایشان مسترات الابدان بودند اشخاص انتهی پوشیده نمائند که حجاب امهات المؤمنین
 بمنع عدم اظهار اشخاص ایشان اگر چه مستور باشند و حجاب امری مشهور و وجه مقرر است پس
 غرض شیخ این خبر ازین کلام چیست ایضا فی فرضیت آنست چنانچه ظاهر کلام او است یا آنها را دخل
 ضرورت سازد قدر و ظاهر اشخاص امهات المؤمنین در حج و طواف ثابت است در حدیث آمده است
 که فرمود عایشه رضی الله عنها چون در راه حج میرفتیم تا یعنی کرده فاسی کشادم روی و چون رسیدیم که در راه
 میرسیدیم از اخیتم بر روی بلبک پرده را و بخنجر در طواف ام المؤمنین صیغه در حج طواف سینه توانست که
 آنحضرت فرمود طواف کن از عقب مردم بزرگ تقدیر ظاهر آنست که شخص ظاهر فرود از رکاب آنکه مثل قب
 و عمارتی چیزی بر بالای خود داشته باشند بعید است و اما در سماع حدیث تواند که در پرده میکرد
 باشند از عبد الواحد بن امین از پدرش آمده گفت در آمدیم بر عایشه و بروی و بر سجده و ظاهر
 این در روایت شخص است و اگر از حجاب این مراد دارند که چیزی که جانیه است بر زنان از کشف وجه و کفین
 برایشان حرام بوده است شخص اشکال نمی ماند و الله اعلم فقیر و از آنکه است که اولاد بنات نسبت کرده
 می شوند به سوی وی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم برخواهرا اولاد از صلب می شد و اولاد من از صلب
 علی کرم الله وجهه و در حدیث در شان حسن و حسین رضی الله عنهما آمده که زنان و بانای منی
 انی اجها فاجها واجب من یحبها و در حدیث دیگر آمده ان ابی نهرن زیجانی من الدنیا و غیر آمده که آن
 صلی الله علیه و سلم بغافل از بر ارضی الله عنهما میفرمود بخوان نزد من بر دوا بر پس بوی میگرد بر دوا و
 بخود و در امام حسن فرمود ان نبی هذا سید و در حدیث دیگر آمده که حضرت امام حسن با حسین سکه ازین
 دو سکه سجده بر پشت میکرد آنحضرت سوار شد پس آنحضرت سر بر داشت و سجده ملاز کرد پس
 صحابه از دزدی سجده و گفت مگر وحی آمده به سوی تو یا رسول الله فرمود پس من سوار شد مرا پس
 ناخوش دستم که شامی کم تا قضا کنند وی حاجت خود و دلالت آیت مبارکه فرغ ابنا امیرین
 و از آنکه است که رب و ربیب منقطع است روز قیامت یعنی سودمندیت روز قیامت مگر من سبب
 من مراد بنسب اهل است و ربیب در حج و لکن اتزوج کرد امیر المؤمنین عمر بن خطاب را با میدواری اتصال
 با آنحضرت با من این قصه در حدیث تفصیل ازین مکرر است و از آنکه است که ترفیع کرده نشود بر شای

بر نبات دی علی الله علیه وسلم یعنی اگر خدای از دختر آنحضرت در نکاح مردی باشد نمی باید افزود که
 بالای دی زنی دیگر خواهد واصل دین باب قصه فاطمه زهراست رضی الله عنها که طای مرتضی دخترانی مثل را
 که مسلمان شده در مدینه آمده بود خواستگاری نمود و چون حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها آنخبر شنید نزد آنحضرت
 آمد و علی الله علیه وسلم فرمود قوم تو میگویند که خشم نمیگیری بجهت دختران خود این علی است که نکاح میکند دخترانی
 را و شما چه میفرمایید پس آنحضرت برخاست و بمنبر برآمد و خطب خواند که من نکاح کردم ابوالعاص نام داماد آنحضرت
 است فاطمه علی الله علیه وسلم که حضرت بی بی زینب دختر آنحضرت در خانه وی بود پس راستی در زید با نکاح داشت
 رضای مادر حضرت بی بی فاطمه جگر گشت منست و من ناخوش دارم که آنرا کمند و در فتنه بیندازند و او را
 وایه که کند فاطمه را دمن شنیده ام که علی خواستگاری میکند دخترانی چهل را و بخدا سوگند جمع نشود دختر رسول
 خدا بود دختر دشمن خدا در جامه یک مرد اول باید که طلاق دهد فاطمه را پس از آن نکاح کند او را پس آنحضرت علی
 مرتضی کرم الله وجهه آمد و فرمود است و ترک داد خواستگاری دخترانی چهل را پس آنحضرت حیران گردانید بر
 علی که نکاح کند بر فاطمه تا مدت حیات دی و فرمود یا علی من دوست میدارم ترا و می ترسم که آنرا کنی فاطمه را
 که لازم می آید از آن آنرا من و منطوق این حدیث مخصوص است بفاطمه زهرا رضی الله عنها و لیکن چون خواستگار
 علت این است جاری گردانیده شد در جمیع نبات فدر دار آنجمله آنست که اجتهاد و تخری کرده نشود و قله در آن
 مسجد نبوی که مدینه است چپ در است و قوی داد شیخ الاسلام ابو زرعه در شخصی که امتناع آورد از نگذاشتن
 نماز به سوی محراب پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت که من اجتهاد میکنم قله را می گذارم که اگر گرد این کار را
 با اعتراف بآنکه این محراب در زمان آنحضرت بود مرتد گشت فعوذ باشد منها و اگر تاویل میکند که این محراب
 که الان است آن نیست که در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم بلکه تغیر داده شده است از آنکه
 بود کافر نمی گردد و در روایات آمده است که دور کرده شد حجابها که در میان بود پس دید آنحضرت که بر او بنا
 کرد محراب بنی فیه عین کعبه و از آنجمله آنست که هر که دید آنحضرت را در خواب دید او را احتیاطاً بے شک و
 شبهه زیرا که شیطان تمثیل نمیکند بوی یعنی بصورت شریف دی نمی تواند برآمد و نموده او را قدرت نداده اند
 که بر آنحضرت دین یاب قرا تواند کرد و در روایتی آمده که فرمود من را فی فقه را فی الحق مراد عین دیدن
 در خواب است و در روایت جابر رضی الله عنه آمده من را فی فی التام فقه را فی یعنی اگر چه حقیقتاً شیطان
 را قدرت بخشیده است که بصورت که خواهد برآید و لیکن ممکن نگردانیده است او را که بصورت آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم برآید زیرا که آنحضرت مظهر هدایت است و شیطان مظهر ضلالت است و هدایت و ضلالت خداوند است

حتی که بصورت پروردگار تعالی و مقتدر توانه برآید و افکار و بازاری او زیرا که در سبزه خالق هدایت
 فطرات است هر دو در اینجا محل اشتباه نیست که اقالا و بعضی گفته اند که این فضیلت مام است و تمام
 انبیاء و شیطان تمثیل نمی تواند شد بصورت هیچ بنی بری اما صاحب مذهب که این را در خصایص حضرت
 آورده صلی الله علیه و سلم و در دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شرط نیست که بصورت خاص نبیند
 که کسی دیدات آن را دیده و بعضی شک گرفته و گفته اند که این بر تقدیر است که بصورت خاص باشد که در واقع
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر آن صورت بوده و در مدت عمر خود و بعضی تنگتر از این گرفته که بصورتی نمید که
 آن حضرت مقبوض بر آن شده حتی استبای کرده است مدد مویهای سفید که در لجه شریف بوده و به نسبت
 نرسیده و میگویند که کسی که پیش این سیرین که صاحب تعبیر رویا بود می آمد و می گفت آن حضرت را در خواب
 دیده ام می پرسید و صف کن مرا که چه صورت دیده اگر بصورتی و صف می کرد که نبود آن حضرت بر آن
 صورت میگفت این سیرین ندیده تو آن حضرت را می گویند که سزا این حدیث صحیح است و الله اعلم و کسی که
 بان عباس گفت که دیده ام من آن حضرت را در خواب گفتم چه صورت دیده و گفت بصورت حسن بن علی
 رضی الله عنهما پس گفت ابن عباس است دیده تو آن حضرت را صلی الله علیه و سلم و بعضی گفته اند که دیدن
 بصورت خاص و صف معلومی ادراک حقیقت اوست دل آن ادراک شال و ضوابط است که جمهور
 محدثان بر آنند که بهر صورت که نبیند آن حضرت را دیده است و لیکن دیدن بصورت خاص اتم و اکمل است و
 تفاوت در حال آینه است هر که آینه خالی صاف تر و نور اسلام نور تر رویت او درست تر و
 کامل تر کلام در تحقیق ان مقام بسیار است و در شرح مشکلات جمله از آن آورده شده است اینجا
 باید دید و در حدیث مسلم آمده که من لانی فی المنام فیسیرانی فی القیظ کسید دیدم را در نوم سر انجام است
 که بنیدم را در قیظ این را بچند وجه توجیه کرده اند یکی آنکه می بیند در آخرت و میگویند که در آخرت تمام
 است خواهند دید و امیدوار حصول این دولت اند و وجه تخصیص رویت در مقام چیست مگر که گویند این را
 را رویتی خاص و قربی مخصوص باشد و تواند که بعضی گناهکاران بشعوبی گناهان خود محروم باشند از
 رویت جمال چند گاه و بعضی موطن خلقت این را نبینی که از حرمان و خذلان محفوظ باشند و وجه دیگر آنکه مراد
 برویت در نقطه رویت تاویل رویا و صحت است یا این مخصوص است باطل عصری صلی الله علیه و سلم که
 داد که هر که از اهل عصر رویت در مقام شرف شد امید است که بشرف صحت نیز مشرف خواهد شد و این معنی است
 چنانکه در بعضی روایات هم آمده است که شخصی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمد و گفت از من است عجل

بخار من شریف غیور اندر رسید و لیکن در خواب شرف شده است فرمود من را فی المنام فرماست فی القبطه
 تو آنکه این عبارت باشد بعضی مستعدان متقران درگاه و ساکنان راه از گاه و بیگاه بار نجات مشرف
 شده اند حال حاکی رسد که در قبطه نیز باین سعادت مشرف شوند و علما را در رویت آنحضرت صلی الله
 علیه و آله در قبطه بعد از موت خلافت است صاحب موابب لنبیة ایشیخ خود نقل کرده است که گفت نزد
 است باین ایشیخ کی از نجار بن عبدیم و تحقیق تحت شد اندوه فاطمه بر فوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا مرد
 رضی الله عنهما باز نماند نهانی بعد از آنحضرت بد ششماه بر قول حج و خانه وی بمسایه قبر شریف بود و نقل کرده
 از وی رویت آنحضرت در نیت فراق لیکن از بعضی صالحین حکایات از آنفوس خود چنانکه در تحقیق عب
 الایمان با نرسی بهیچة القوس بن ابی حمیره و روح اریاحین عقیقت یا فی و دیگر تضییقات و سی شیخ
 صفی الدین بن منصور در سال خود دهم در موابب عبارت ابن حمیره را نقل کرده است که گفت به تحقیق ذکر
 کرده است از سلف و خلف از جماعه که تصدیق کردند باین حدیث یعنی من را فی المنام فرماست فی
 القبطه که دیدند آنحضرت را در مقام پس از آن دیدند در قبطه و پس میداد آنحضرت وی از اشیاء که مشوش
 بودند پس خبر داد آنحضرت ایشان را بکشتاد کار و نمود طریقهها را که از آن کشتاد حاصل شد و همچنین امر به
 زیادت و نقصان و گفت که مگر ای تصدیق دارد بکلمات اولیای بانه اگر بدارد با وی بحث تواند کرد بهر چه اثبات
 کند وی تکذیب خواند کرد و اگر تصدیق دارد باید گفت این را از آنجا است زیرا که کشف کرده می شود
 مراد او را از تخریق علوت از اشیاء غریب بر عالم علوی و سلف که سایر ناسط بان
 راه نیست و سبب صاحب موابب گفته که شیخ ابو منصور در سال خود گفته که میگویند که شیخ ابوالکاس
 قسطلانی در آمد کباری بر حضرت رسول پس گفت آنحضرت مرا را اخذ الدبیدیک یا احمد گوی
 کند ترا اخذ اتیالی یا احمد در ایشیخ ابی السجود آورده که گفت زیارت می کردم شیخ ترا که شیخ ابوالکاس
 است و شیخ دیگر را از صلی اعظم پیش خود شدم و منقطع شدم از جمیع فرجه کرده شد بر من نمود مراجع
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و مصافحه می کرد و آنحضرت بعد از نماز و گفت شیخ ابوالکاس حزان که در آمد بر پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم کباری دیدم آنحضرت را که می فرمودند من شیر او را بر ولایت و نوبت آنحضرت برای برادر من
 که محمد نام دارد بان ان مشوری اقم یا رسول الله فی نویسی برای من چنانکه بوی برادر من می نویسی خود آنحضرت
 علیه السلام را خواند نامی است غیر این و اما محمد الاسلام در کتاب خود المنقذ من الضلال میگوید که باب تفاوت میگوید
 در حدیث که را و آنرا از شیخ را و می شنود از ایشان آواز را و اقتباس می کند از ایشان انوار و استفاده

میکنند نواید و حکایت کرده شده است از سید نورالدین الحلی و سید محضی و سید ضعیف الدین که شنیده اند
 زیارت جواب سلام را از داخل قبر شریف علیک السلام بآوردند و در جواب لعنیه ازین قبیل حکایات آمد
 که احتمال لقیقه و نام هر دو دارد می آرد که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره الغفر
 و عارف المعارف از شیخ عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه می آرد که فرمود ترویج نکردم تا آنکه فرمود
 مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم تنفیج کن گفت ساطرین جودت بنده مسکین خیرالحق بن سید الدین
 ثنیه الدینی مقام الصدوق و الثقیف در بیعتی که سر از تصنیف شیخ ابوالحسن طبع بن یوسف الشافعی الخ
 که میان وی و میان حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه دو واسطه است از شیخ
 جلیل شریف الی العباس احمد بن شیخ عبدالقادر الازهری حنفی رضی الله عنه می آرد که گفت حاضر شدم
 مجلس شریف شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه و بودند در مجلس مانند هزار مرتبه بود
 شیخ علی بن یونس در مواجهه شیخ زکریا که مقرر بود پس گفت او را چنانکه خواب پس گفت شیخ مردم را خاموش
 شود پس خاموش شدند تا آنکه شنیده نمیدانیدان مگر گفت بهای ایشان پس فرمود آمد حضرت شیخ
 از کرسی ایستاد و پیش دوست شیخ علی بن یونس بآداب و تیزی کرد فطر را و روی پس از آن بیدار گشت
 شیخ علی و گفت شیخ آیا دیدی آنحضرت را در خواب گفت نعم فرمود پس از بخت نادب و وزیرم
 و فرمود بگو و نیست کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت و نیست کرد بملازمت تو گفت شیخ علی
 بخدمت آنچه دیدیم من در خواب دیدم آنرا شیخ در بیداری و روایت کرده شده است که مردم در آن روز مفت
 از آن مجلس و بدانکه صاحب مواب بعد از نقل اقوال مشایخ در روتیه شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در
 بر قاعده علم و اقوال سلما رفته از شیخ بدر الدین حسن بن الاله ل نقل کرده که در قورخ رویت شریف از شیخ
 مراد و مشواتر شده بدان خیاب و حاصل بان علم قوی است که متقی است از آن شک و شبهه دیگر واقع می شود
 مراتب از نیست حسن و غرض طرقت از جهت ورود حال که ضبط نمیکند و از عبارات و مراتب ایشان
 در آن بی متناه است و مستعد است و گاهی در مقام می بیند یا در غیبت حسن و از لقیقه خیال می کند و گاهی خیال می کند
 و آنرا رسول گمان می برد بلکه دیدن آن من الخ و لقیقه است نعم ارباب قلوب که همیشه قیام مراقبه و توجه
 خالص از آنکه در آن نفعانیه موعظه اند و دنیا و این مطلقا و شتاق و عاشق جمال شریف او
 و در بیت مبارک از ایشان که بیرون آید از تمام اهل دکان خود و نیز غیر اصله الله علیه و سلم چنانکه شیخ
 عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه که تمش شد صورت شریف آنحضرت در دیده اش هر دو می توکل و کند عالم

هر کلام میکند در حالت ذوق و انسلاخ از عواقب جسمانی و حکایت می کند از شیخ ابی العباس که گفت اگر
 پوشیده شود جمال آنحضرت بچشم زدن من خود را از مسلمانان نمی شمارم و این نیز محمول بر دوام باشد و حضور
 در غایت حسن و آداب سلوک بنا بر او است صلی الله علیه و سلم بطریقه قولی صلی الله علیه و سلم
 الا حسن ان تعبد الله کانک تراه و گفته است پدر اهل در عقب حکایت شیخ ابی العباس امر است
 که این تجویزی است که واقع می شود مانند در کلام مشایخ و مراد آن است که تجویز است بچای غفلت و نسیان
 بجهت دوام مراقبه و حضور و استحضار اعمال احوال و اراده نگرانی که تجویز است از روح شخص آنحضرت بریده
 هر که آن تحصیل است و الله اعلم این خلاصه و اختصار عبارت موصی است که نقل کرده است در انظار
 رویت در لفظه بچشم گرفت بنده سیرت صلی الله علیه و سلم علی طریق الصدوق و الباقین خاصه من که در اوقات الظن
 و التخیل که دوام مراقبه و حضور و استیلا می شود و غلبه محبت و دیر بچشم خیال و تصور مثال مرتبه است
 که ارباب طلب اصحاب سلوک بدان تمنع و محظوظ اند و سخن در رد است میرود از صورت و مثال و بیجا نمک
 جایز است که در مقام جوهر شریف آنحضرت تصور و تمثیل گردد بی شوب تمثیل طایان در لفظه
 نیز حاصل گردد و آنچه نایم در نوم می بیند مستقیق در لفظه به بیند چنانکه از حکایت بهی الله سرار
 ظاهری شود و چنانکه در حدیث آمده است که می بینم موسی علیه السلام را که با چندین هزار پیغمبر
 عبا پوشیده می آیند و تلبیه میکنند پس این حال نیز بر ما و باقیه در یقین خلاف ظاهر است و تمثیل
 ملکوتی بصورت ناموقنی امری مقرر است و این مستلزم نیست که آنحضرت علیه السلام از قبر شریف برآمده باشد
 و لازم نمی آید که ایشان را در اصطلاح صحابه گویند و لیکن در بعضی وجوه حکام صافی داشته باشند و اگر غیبی از
 عالم هستی که اثبات کنند بی ثبوت نوم مانعی نیست و نوم تعطیل جوهر است بعباده بطوبت نزاری بر ذرات
 و انجی غیبت جوهر است بپیدا و ذکر و شهود است و در لفظه است نه در نوم و بالجمله دیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بعد از موت مثال است چنانکه در نوم مری می شود و در لفظه نیز می نماید و آن شخص شریف که در مرتبه در حق
 اسودد است چنان تمثیل می گردد در یک آن مقصور بصورت متعدده عوام را در مقام می نماید و خواص را در مقام
 و صاحب مواب خود گفت که هر که تصدیق کرامات او یابد در و قابل است بلکه شکست میگردانند
 است یا در عالم نای و منفلی شکل و مشبه می گردد بر روی چیزی ازین باب و امام غزالی
 گفته که هر چه عامر در خواب می بیند خواص در بیداری یابند و بر چه آنها را یک حاصل شود اینها را
 بوسه و الله قول الحق و موهبی البیسیل پیغمبر اگر چه رویت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مقام خواب

است بیشک و شبیه دیگر گفته اند که آنچه را می شنود از احکام عمل از آنکه در بی شک در روایت بلکه از برای
 آنکه از برای ضبط مفقود است و حال آنکه قائلان او مراد از کلام شریعی که مخالف قضا را دارد این است
 والا بعضی علوم که نه از پیش باشد در قبل آن و مثل بیان خلافی نخواهد بود و بسیاری از حدیثین قسیمی
 کرده ای است از حضرت دی نموده و عرض کرده که یا رسول الله فلان این حدیث از حضرت
 تو روایت کرده است پس فرمود از حضرت نعم اولاد در روایت که در قیقه است یعنی مشایخ
 نیز همچنین استفاده علوم نموده اند و الله اعلم و آن جمله خصایص آن حضرت است که نام نهادن نام
 شریف وی میمون و مبارک و نافع در دنیا و آخرت روایت کرده شده است از انس بن مالک
 رضی الله عنهما که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم ایستاده کرده ای خود دو تنده در گاه حق پس
 میگذرد حق تعالی ایشان را بهشت و میگوید این دو تنده خداوند ایچیز مستای و مستحق شایم با بهشت را
 حال آنکه عمل کرده ایم که جزا میدی تو را به بهشت پس میگوید رب العزة جل جلاله در آید بهشت را زیرا که سؤگند
 خورده ایم بنفس خود که در نایب آتش را کسی که نام او احمد و محمد است و روایت کرده شده است که گفته است
 سرور کار خدای با آن حضرت سؤگند بخورم بفرست و جلای خود عذاب کنم هیچ کی را که نامیده شود نام تو و از
 این ابیطالب رضی الله عنه آمده است که گفت هیچ مایه نیست که بنهاده شود و حاضر شود بروی کسی که
 احمد و محمد است مگر آنکه پاک کند خدای تعالی آن نزل را که نهاده شده است آن مایه در وی هر روز دو بار رواه
 ابو منصور البیهقی و نیز آمده که خاندان بود که در وی نام محمد بود مگر آنکه برکت و بحق تعالی در آن آمده که حق
 شوند قوی برای شورت و در ایشان کسی بود که نام وی محمد است البته برکت کرده شود در آن شورت و آمده که
 بر که نام محمد بود آن حضرت او را شفاعت کند و بهشت در آن در قال البوصیری شجر فان لی ذمت بسمی
 محمد و تو ادنی الخلق بالذمت کاتب حروف یکباری حضرت غوث الثقلین در خواب دید و پیش ایشان با استاد
 حاضران مجلس گفتند که محمد عبد الحق سلام میکند و آن حضرت قیام نمودند و معانقه کردند و فرمودند انش
 دوزخ شما حرام است تا بر این بشارت نیجو این سمیه است که گفته و سلاما اتفاق است در تمیذ اسم شریف
 و در تکیه بکنیت آن حضرت که ابو القاسم است اختلاف است خواه محمد اسم باشد یا نه بعضی از جمعیان آنکه کنیت
 منع کرده اند و برخی از او را تجویز نموده و این قول صحیح است نووی گفته که درین مسئله نزاع است در مذرب
 امام شافعی رحمه الله علیه منع نیست مطلقا و امام مالک رحمه الله تجویز کرده است مطلقا و در میان جائز است
 مگر کسی را که نامش محمد نیست و کسی که تجویز کرده است مطلقا مخصوص گردانده است نهی را می باشد آن حضرت

آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو لاقرب هتقی و از آنجا آنست که سخت است غسل و تطیب برای قرادین حدیث
آنحضرت و باید که نزد خواندن حدیث آنحضرت آواز زنت کرده شود چنانکه در حالت حیات چو تکلم می کرد
تو را تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی زیرا که کلام وی صلی الله علیه و سلم کمردی ارمان
است بعد از وی در عزت و دخت مثل کلام اوست که هیچ میشد از لفظ شریف وی و نه یک خواننده شود و بر کلام
عالم تفرع روایت است از مطرف که چون می آمدند مردم بر مالک رحمت الله علیه بران میفرستاد و جاریه را
و میگفت منگو بدین شیخ چه می خوانید شما حدیث ایساییل اگر می گفتند میسایل می خوانیم زود بفرستد آنرا
خانه و تعالم می کرد ایشان را میسایل و در غیر این روایت آمده است که گفته میفرستاد از درون جواب میسایل را
و اگر میگفتند حدیث می خوانیم می در آن وقت مثل را پس غسل می کرد و جامه سفید می پوشید و جامه سر
می نهاد و طلیسان می پوشید و تطیب میکرد و نهاده میشد که کسی پس بیرون می آمد و می نشست بران
و بخیر می نمود و حدیث می نمود از شجر و دو قار و می نشست بران که کسی می گرد و وقت تحدیث و میگوید
که امام مالک این روش را از سعید بن المسیب گرفته بود و در تحقیق کرده داشته اند قاده و مالک جماعه دیگر
حدیث بر غیر طهارت و بعد غمیش که چون بر غیر طهارت می بود تیم می کرد و شکایت که احترام و تعظیم و توقیر
آنحضرت بعد از وفات تتر و ذکر وی و شماع حدیث شریف وی و شماع اسم مبارک و سیرت وی لازم است
چنانکه در حضور شریف بود و باید که در وقت قراة حدیث قیام نکند کسی را که در آید زیرا که درین قلب او
است با آنحضرت و قلب حرام است مراد او قطع حدیث اوست از جهت غیر و خصوصاً مرافسانان و مدعیان را
بودند سلف که قطع نمی کردند حدیث را و تخرک نمی کردند و اگر چه ضروری و آنوقت میرسید در بیان ایشان و صبر
میکردند بران از جهت احترام حدیث بنبر صلی الله علیه و سلم آورده اند که یکبار می حضرت امام مالک را عقب
میفرده بارگزید و روی بنخید و صبر و تحمل کرد آنرا و قطع نکرد حدیث را از جهت تعظیم و توقیر جناب حدیث بنبر صلی
الله علیه و سلم اگر چه معذور بود دران و حرکت و قیام ضرورت خود چنانکه پیش دارد خصوصاً که منصف گردد
با آن لایعنی از کلام ذکره ابن الحاج فی المخل و از آنجا آنست که ثابت می شد سختی مرکسی را که جمیع میشد و ملا
سیکت با آنحضرت یک لحظه و میدید جمال مبارک او را بکینه و لفظ این را در خصائص آنحضرت نوشته اند
گو یا مردانست که بخت در عزت و عادت با تمامه و جماع و طول مصاحبت حاصل می گردد و از آنجا یک نظری
و یک لحظه محصل می پیرست و انجین کسی را بجمای می گویند و آنرا صحیح بخاری را پس خصائص را بشن آن
صفت نیست مردم دیگر است نه نیست با نفع الله علیه و سلام و حوائج گفته اند که در تمام نیست با جمالی و محسن نیست

بلکه انجی اهل اجتماع حاصل می گرد قبول اصح نزد اهل اصول چندی از خصایص شریعت که ذکر کرده اند بیشتر
 میان آنحضرت و سایر انبیاء علیهم السلام مثل عدم تقصیر و ضوئیت و عدم حوازی مثل شیطان نسبت
 و عدم تشابه و مانند آن که صریح بعضی العلماء و تواند که مراد آن باشد که اثر صحبت و وجود نورانیت
 و حصول کمال بیک نظر از آنحضرت پیدا می شد چنانکه گفته اند که مجرد آنکه نظر شریف از آنحضرت
 بر اعرابی محض می افتاد فطرت می کرد حکمت و در قوت القلوب می گوید که بیک نظر که بر جمالی جهان آرا
 مصطفی افتد چیزی نماید و کاری کشاید که دیگران را با ریاضات حاصل نگردد و این از معجزات و خصایص
 سید انبیاء باشد که در انبیا دیگر علیهم السلام نبود این از خصایص آنحضرت علیه السلام نوشته اند و نیز در آنحضرت
 نوشته اند که صحابه آنحضرت همه عدول اند از جهت ظاهر کتاب سنت که در شرح و تعدیل ایشان واقع شده پس
 سخن کرده اند می شود از عدالت هیچ کی از ایشان چنانکه از سایر روایات و حدیث را با فقر و صحابی نسو و غریب
 نمی خوانند بلکه از نیز ایشان از تابعین و من بعد هم و اهل سنت و جماعت اجماع کرده اند بر تعدیل ایشان
 اگرچه بعضی از ایشان لباس فتنه شدند و بعضی ظن میگویند که طاعت فتنه و وقوع ایشان در آن بخطا و
 اجتهاد و تاویل بود و نظری کنند در فضایل و ماثر ایشان در افعال و انتهای اوامر و نواهی آنحضرت
 و حضور ایشان در غزو و جهاد آنحضرت و فتح اقالیم و تبلیغ احکام و هدایت ناس با مروت و جلوه
 و زکوة و انواع قربات و صفات کمال از شجاعت و براعت و کرم و اخلاق حمیده که نبود در هیچ امتی از امت
 و نیز جمیع علما بر آنند که صحابه رضی الله عنهم اجمعین خیر امت و افضل امت اند و هر که بعد از ایشان است بتر از ایشان
 نیست و بعضی از علما مثل ابن عباس که از مشایخ محدثین است و غیر وی درین مسئله فتوا کرده اند و گفته اند که باشد در
 جماعه که بعد از صحابه آمده کسی که افضل باشد در کمالات علمی و علمی از بعضی صحابه که از این کبار بوده و کسانیکه
 زده شد بر ایشان حدود و تمسک کرد با حدیث که در فضل اخراست و روایه و بعضی از محدثین گفته اند که
 خیریت و افضلیت مخصوص با صحابه است که عمدت بر صحبت ایشان و بسیار بود استفاضه استفادۀ ایشان
 حضرت و بخار قبول اولست و حق آنست که فضل بریت آنحضرت و حصول یقین و امان غیانی مخصوص است
 بصحابه که بیکس دیگر ندارد و اعلاست که در فضل اخراست و از گذشته از حقیقت دیگر آنست که ایمان بعبادت چنانکه
 یومنون بالعیب باب و جوفه تفسیر کرده اند و الله اعلم و از جمله خصایص این را نیز ذکر کرده اند که فصلی خطاب میکند
 آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بقول خود السلام علیک ایها النبی و خطاب میکند خود را اگر مراد باین اختصاص آن
 نوشته اند که سلام بر غیر آنحضرت بخصوص موقوف شده است پس از آنکه می فرماید است بحدیثی که از ابن مسعود

فی السید آمده است که گفت بودیم با چون می گذاریم نماز با حضرت صلی الله علیه و سلم و گفتیم سلام من علی السید
 السلام علی جبرئیل السلام علی میکائیل السلام علی یحیی و جون برگشت آنحضرت فرمود و یا ربنا فرمود
 السلام علی السید زیرا که خدا خود سلام می فرستد یعنی سلام است از تعالی و تعالی و سلام من بشما و ان
 از این سلام برو که مومنین خوف و احتیاج است منی نزد و چون شنیدید که فرستاد نماز باید که گوید ایت
 و الصلوات و الطیبات السلام علیک ایها النبی و رحمة الله وبرکاته السلام علین و علی عباد الله الصالحین که چون
 این را گفت رسید بر خیزد صلی الله علیه و سلم را که در آسمان فرستاد آنحضرت پس در اینجا تخصیص واقع شد پس نام
 بر آنحضرت و دیگر از اهل بیت که مراد این دارند که خطاب آنحضرت با وجود غیبت از خصایص است
 نیز وجهی دارد و وجه این می گویند که چون در اصل شب معراج ورود بصیغه خطاب بود که از جانب
 رب العزة سلام آمد بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بعد از آن همین صیغه گذارند و در کتاب
 شرح صحیح البخاری گفته است که صحابه بعد از فوت حضرت السلام علی النبی گفتند بصیغه خطاب
 و الله اعلم و در بعضی کلام بعضی عرفا واقع شده که خطاب از صلی الله علیه و سلم باشد و در بعضی آنحضرت
 و سران وی در زوری موجودات خصوصاً در ارواح مصلیین و با جملة دیرین حالت انوشود و حور و حضور ازین
 حضرت غافل و اهل نباید بود یا میدور و در فیوض از روح بر فتوح و بی صلی الله علیه و سلم و از آنجا است که جواب
 یکسکه بخواند او را آنحضرت جواب داد آن اگر چه آنکس در نماز باشد شاید این حدیث صحیحین المعانی است که گفت
 میگردم من پس خواند مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس جواب ندادم من پس بعد از نماز بخندم و گفتم
 رسول الله من در نماز بودم از آن جواب ندادم فرمود آنحضرت ایانگفته است خدا تعالی آنچه را که رسول
 افاد عالم لما یکلمک پس اجابت آنحضرت علیه السلام فرمود است عاصی می شود تا آنکه آن ایانماز باطل می شود یا نه
 صاحب مواهب می گوید که تصریح کرده اند جماعه از شافعی و غیره که باطل نمی شود و بعضی بر آنند که باطل می گردد و از حدیث
 چیزی معلوم نمی شود و الله اعلم و از آنجا است که دروغ گفتن بر خیزد صلی الله علیه و سلم بخود دروغ گفتن بر غیر او نیست
 و هر که دروغ بر بنده بر آنحضرت قبول کرده نمی شود روایت می آید اگر چه توبه کند چنانکه ذکر کرده اند جماعه از صحیحین
 و از صحیحین جبر آورده اند که مروی دروغ گفتن بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرستاد آنحضرت علی و زید
 را رضی الله عنهما و فرمود اگر باید بکشید و شیخ محمد جویری پدر امام الحرمین بآن رفته که تمسک کذب بر حضرت
 صلی الله علیه و سلم کفر است لیکن موافقت نکردند و او را درین قول و حق آنست که دروغ بر بنده بر آنحضرت
 فاحشه غیله و بر بقیه کبیره است و لیکن کافر نمی شود صاحب آن تا استحلال نکند و توبه

هر چه خود و آثار آن عیان گردد قبول است و تفرق نیست میان شهادت و روایت و الله اعلم و از آنجمله است
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معصوم است از توبه بکبره و معصوم و غیره و همه از سبب بخارا نیست و همچنین
 انبیا علیهم السلام و در کتب کلام این تفصیل است و حق همین حال است و از آنجمله آنست که جایز نیست بر آنحضرت
 خون زری که این نقص است و زیرا در طول و همچنین انبیا صلوات الله و سلامه و علیهم اجمعین تنبیه کرده است
 سبکی بر کبره اغما ایشان مخالفه و اغما دیگران است و از بنای او جامع است بر جواسس ظاهره و قلبیه
 زیرا که وارد شده است که خواب بکند چشمهای ایشان نه در آنها ایشان در چون نگام داشته شده است
 و لهای ایشان از نوم که سبکتر از آنهاست پس از اغما بطریق اولی محفوظ باشند و سبب گفته
 است که جایز نیست انبیا را عی زیر که این نقص است و اعنی نشده است هیچ پنجمی هرگز و آنچه مذکور
 است از شعیب ثابت نشده و لکن در توبه را حاصل نموده بود بر وی پرده و در ظرف شد و اما مخمس را از
 و تفسیر قول حق سبحانه و ابیضا عینا من الحزن گفته است که غالب شد بر وی بکا و نزد علیسه بکایا
 می شود آب چشم گو یا سفید شده است به سفیدی آن کب و دلیل صحت آن قول آنکه تاثیر خزن در
 غلبه بکا است نه در حصول عی بعد از آن گفته است اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که وی علیه السلام اع شده
 بود با کلیه پس گردیده و از حق بهر در وقت القای قمیص پوشیده و بعضی میگویند که قمیص شد
 بصورت از کثرت بکا و از آن وارد کسی که او در آن ضعیف و چون بر سر بر خیمت بر روی مبارکی انداختند
 قوی شد و بعد وی در وقت نقصان منتی پوشیده ماند تعلیل سبکی عدم جواز عی را بآنکه وی نقص است در خل
 است بآنکه در آن امراف نیز نقص است خصوصاً بلامای که بر او بعلیه السلام عارض شده و قصه عی شعیب
 علیه السلام مشهور است حکم عدم ثبوت آن حکم است و هیچ در حقوب عی است و لهذا فرموده فانه تفسیر او مقارن
 گفته است که تدریج یعقوب شش سال نکاشت کرد و او را تفصیل پوشید و قول نام فخر که تاثیر خزن در غلبه
 نکاست نه در حصول عی و اینست که تاثیر خزن در غلبه بکا است و تاثیر غلبه بکا در عی پس در سطره تاثیر
 خزن در عی نیز باشد مشهور است که هیچ پنجمی احسن بود لما بعضی از ایشان عی بوده اند و الله اعلم و از آنجمله آنست
 که هر که دشنام نه آنحضرت را و تفصیل کند از وی از وجهه و بیج یا کثرت حجب است قتل عی در حجب اتفاق
 است اختلاف و آن است که این قول بطریق حد است با تفصیل باید کشت و طلب توبه نباید کرد با حجب
 ردت که توبه باید حجت و اگر توبه آورد بخشنده و مختار قول اول است و این بر تقدیر است که مسلمان باشد و اگر
 کافر باشد و اسلام آورد در سگند و این محبت در آخر کتاب تفصیل بیاید ان شاء الله تعالی و از آنجمله آنست

و آنحضرت شخص پس سید بر کمر هر چه می خواست از احکام اینها دو قول است که اگر احکام مفروض بود و بوی سبکی
 علیه السلام هر چه خواهد حکم کند دوم آنکه بر حکمی و جی جدا می شد چنانکه شخص اگر جزین بن ثابت را با یک شهادت
 ای حکم دو شهادت دارد و قصه اینست که آنحضرت فرموده بود از اعراب کسی را پس آن اعرابی شکر شد اتباع
 حضرت را گفت گواه بیا که گواهی میدهم که فروخته ام و هر که از شما آن سے آمد با عرابی میگفت
 وای بر تو غیر خدا نمی گوید مگر حق اعرابی قبول نمی کرد تا آنکه آمد جزین و گفت گواهی میدهم که تو فروخته و فرمود
 آنحضرت با جزین بگو که گواهی میدهم که گواه نگرفت ایم ما را تا این گفت یا رسول الله تصدیق میکنم ترا جز
 آسان آیا تصدیق نکنم برین اعرابی پس اگر دانید میفرماید اصلی الله علیه وسلم شهادت جزین را بجا
 شهادتین مخصوص گردانید و اعرابان فضیلت خطابی گفت محل کرده اند این حدیث را بسیاری از مردم غرض
 محل آن دو سبب کرده اند قوی از اهل بدعت بسوی اهل اهل شهادت هر فرد را که معروض است نزد ایشان
 بصدری بر وجه دعوی کند و وجه حدیث آنست که آنحضرت علیه السلام حکم کرد از اعرابی علم خود و بجا شهادت
 شهادت جزین را بجزی تا بگوید قبول خود و استظهار بر خصم پس منی در حکم شهادتین باشد قائم و چنانکه رخصت کرد
 آنحضرت ام عطیه را که از فضل اصحاب است به ریاضت بعد از نزول آیت مباہلت که در آنجا واقع شده است
 و در احصیک فی معرفت عرض کرد یا رسول الله آل فلان یاری میدهند مرا ریاضت در جماعت و چاکری
 مرا که من نیز وقت کم بانیان بر رخصت کرد آنحضرت ام عطیه را در ریاضت گفت امام نووی این ترخیص است ام عطیه
 و ترخیص است مراد از ریاضت آن فلان خاصه و شایع را میرسد که ترخیص کن بر آنرا هر چه خواهد و چنانکه
 رخصت کرد اسامه بن عیس را بر ترک سوگاری کردن بر جعفر بن ابی طالب که زوج او بود و فرمود سه روز خاص
 ماتم بوش و سوگ دار بعد از آن هر چه خواهی کن و چنانکه رخصت کرد ابورده بن ابی ریحان را از خیمه ریاضت و چنانکه
 قصه اش اینست که آنحضرت فرموده بود که هر که در حج کند پیش از نماز قرآنی بخواند و بگوید یا رسول
 الله این شایسته شهادت است که در حج آن رکنم که اگر در روز اولی و شهادت است پس غرض اینست که اهل و
 خیال و مسایه های خود را اکنون باقی نیست نزد من مگر ریاضت که هر که بر آنرا مسند گذشت شهادت بیا که بیک
 از من سرود کفایت میکند از تو و کفایت نمیکند بعد از تو از غیر تو و چنانچه ترویج کرد زنی خود را برای و
 و این جایز بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است و ان امرأة حبست لثقتها فلینی الایه آنحضرت را قبول نیفاد
 مرد فقیر بپا داده بود گفت بمن ترویج کن یا رسول الله این زن را اگر عاقل نیست فرمود چیزی از او که هر دو
 میکنند گفت هیچ ندم مگر همین آزادی که در دهرم فرمود بخوبی چیزی اگر چه گذشته ای از آن است

الحق تعالیٰ در حدیث سوره از قرآن مجید ایستادم گفت نزدیکی کن ای ایوب بنی که بابت از قرآن و تسلیم کن ای ایوب
بنی که آنرا و نبی باشد قرآن که کسی را بعد از تو و از جمله خصایص آنحضرت است که تپ کرده میشد چنانکه در کس
تپ زده شود از جهت ایضا گفت اجراء از آنجا است که فرستاده شد جبریل علیه السلام در مرقع آنحضرت
یک روز بلای عیادت و پریشانی احوال شریف وی را از آنجا است که نماز بخواند و گذاردند بر آنحضرت فوجی
مسلمانان بی نام و در فن کرده شد بعد از سه روز از وفات شریف و گسترانیده شد برای وی در کثرت
وی تطبیق کردی گسترانید در زیر خود و این بر دوام جایز نیست مگر آنحضرت را و بعضی گفته اند که گسترانید
از شرفان بود و سولی رسول الله صلی الله علیه و سلم بی علم صحابه تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود نگسترانند و این
است که زمین تاریک ماند بعد از موت آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه در حدیث آمده و از آنجا است که زمین بی خود
جسد شریف او را صلی الله علیه و سلم و همچنین نخورد اجساد انبیاء و این از جمله خصایص شمرده اند از بعضی اولیا
نیز نقل میکنند چنانکه قبر شیخ علی تقی را بعد از چهارده سال تقری کشادگی بجان دست تا کفن باقی بود و تقریب
آن بود که می خواستند که پس از زنده ایشان را که جوانی سال بود در قبر ایشان دفن کنند و حدیثی که موقوف
است که امر است را تبرکات قبر بزرگان دفن میکنند و ظاهر است که تا خوردن زمین جسد شریف را کفایت است از
حیات و این خصوص با آنحضرت و حضرات انبیاست صلوات الله علیه و جمیع آنجا است که کارش یافته است از
صلی الله علیه و سلم از جهت بقا از کادی و ملک وی و بعضی می گویند که صدقه میگرد و ضوابط پس قول است که صدقه
میگرد چنانکه در حدیث آمده است ما ترکند صدقه و صرف کرده می شود بر مصارف که آنحضرت صلی الله علیه
و سلم در آن صورت می گردانید و خیال و فرزندان و فقرا و در مصارف مسلیحین چنانکه آنحضرت خود در
زمان حیات می گردانید و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که وصیت کند جمیع مال خود و از غیر وی حاجت
مگر ثلث و همچنین حکم تمام انبیاست که این امر را است باشد و مراد قول حق تعالی و در ثلث سلیمان را و قول و
سجانه رب سبیلی من لدنک و یا پرستی ارث نبوت و علم است و از آنجا است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
زنده است در قبر خود و همچنین انبیاء علیهم السلام و آنحضرت نمازی می کند در قبر شریف باذن و اقامت و حکایت کرده
ابن زبایه و ابن الجار که ترک کرده شد اذان در ایام حرم که در و بیرون فرستند مردم و سعید بن المسیب می گوید
سعید بن جندب شنیدم چون وقت نماز نزدیک قبر شریف فرستاد اذان شنیدم و نماز ظهر گذاردم پس شنیدم
اذان و اقامت در قبر برای بر نماز تا که شب رسیده شد و باز آنکه مردم و شنیدم اذان ایشان را
چنانکه شنیدم از قبر شریف و بدانکه بعد از اتفاق بر حیات آنحضرت اختلاف کرده اند که زنده در قبر

در قبر است یا در جای معین یا بر جا که خدا خواهد در بهشت یا در گمان یا جای دیگر چنانکه مقید بجای
 معین بود بعضی گویند که با جد شریف را در قبر نهادیم و دلیل خروج آن ندایم پس ظاهر آنست که بعد از
 بقعه باشد و اگر گویند این بقعه تنگی است مناسب نیست جسمی بر شریف در آن جایش آنکه در حدیث
 آمده است که فسخت کرده می شود در قبر مؤمن بقصد در تقاد و بعد جا قبر شریف سید المرسلین صلی الله علیه و آله
 که فسخت آن از دایره قیاس بیرون است و اگر گویند که قبر او سلسله است و اولی است برای کسی که استقرار اخف
 از بقعه قبر جبرایش آنکه کدام بهشت بهتر و شرفتر از قبر شریف باشد اگر آنحضرت در اینجا بود امام تقی الدین سبکی
 رحمه الله علیه گفته است که اگر این بقعه را که ضم اخصای شریف کرده است بر تمام اهل کونیا واضح تر صحیح و
 تفصیل دهنده حتی بر کوه معطر و عرش عظیم می دانم هیچ مؤمن را که توقع کند در آن قطار این حدیث سعید بن المسیب
 که ادا ان شیعین از قبر و حدیث شب معراج کانکثرت فرمود دیدیم موسی علیه السلام را که غازی کرد در قبر شریف تا ناید
 سکنه این قول را حدیث وین انبیا در شب معراج بر آسمان و حدیث دیگر که دیدیم موسی را که با بقعه و سبکی
 اسرائیل کج می آمدند و تلبیه می کردند تا طواف اطلاق مکان است و اگر گویند که قرآن مجید ناطق است بموت آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی انک میت و انتم میتون و فی سر مود آنحضرت انی رجل مقبوض صدیق
 اکبر فرمود فان محمد اقدوات و اجماع دارند است بر آن جبرایش آنکه آنحضرت چندی در موت و مرد و بعد از آن
 زنده گردانید حق تعالی او را چنانکه در حدیث آمده است که من اکریم نزد خدا که بگذارد مراد قبر زیاده بر چهار روز
 و نیز آمده است که خدا تعالی حرام گردانیده است چهار انبیا را بر ارض پس آنحضرت علیه السلام زنده
 است بحیات جسمانی دنیا می پیرنی که حیات داشت و این اکل است از حیات شهید که روح او حیات
 و این ثابت است مروج را و حق تعالی قادر است که پیرا کند برای احوال ایشان احوال متاخر در آن عالم نمانند
 در ابدانی که حکم طواف دارد نسبت با آنها چنانکه آمده است ارواح مؤمنین در جوف طیور خضر است که می
 در زیر قنادیل عرش یا بهشت و اما ارواح انبیا اعاده کرده می شود در همان ابدان که در دنیا بود و بواسطه
 و خاک گشت و حق تعالی قادر است که نگذارد ارواح را بی ابدان و لیکن نقل وارد شده است یوحنا آن در ابدان
 چنانکه بودن موسی نماز گذارنده در قبر چنانکه از اذن تقاضای جسم می میکند و صفات مذکوره
 در انبیا در شب معراج همه صفات جسمانی است و لازم نمی آید از بودن آن حقیقت حیات که باشد
 بر صفتی که در دنیا بوده اند در احتیاج بطعام و شراب غیر ذلک از صفات اجسام چنانکه شایسته آمده می گنم
 در دنیا بلکه آنها را در برزخ احکام دیگر باشد و احتیاج بطعام و شراب و امثال آن امر عادی است

و حال در اینجا خلقت عادت باشد و توانم که بروی و نیام و اتصال آن از رزاقی باشد چنانکه در شان
است و اوانع شده است بر قرین و رحیم و اگر از طعام نیست هم بود و نیست چنانکه در حدیث
و یقینی و اما سلم و سلم شک نیست در صورت آن که از آن بیکر سایر را و است واضح بالعلم و در اجابت
آمده است تا از یکدیگر در تلبیه بگویند و در ذکر تسبیح میکنند اگر گویند که آن را در عمل نیست و در اینجا تکلیف نیست
در این حال برای چه میکنند جواب این که سلام بر فرخ منسب و جاری است بروی احکام دنیا از آنکه
احمال و ریادت احوار و گاهی حاصل می شود عمل به تکلیف بر سبیل تلبیه و شوق و ذوق چنانکه حال
نرا و اول قطوعات نخستین است و لهذا در این تسبیح میکنند و قرآن می خوانند و در شان قاری
قرآن واقع شده و علی الرقی و ازین قبل است سجود حضرت سید انبیا صلوات الله علیه علیه السلام
تجایب شفاعت و بعضی از علما گفته اند که مال آنحضرت صلی الله علیه و سلم باقی است بر ملک و ی قیام است بر
نطقه وی و ذکر کرده این را از فضایل آن بزرگوار است امام الزمینی که این گفته است آنحضرت باقی بود بر ملک و ی
و سلم و سلم و اتفاق می کرد و او که بر ضعیف است از این نیات و خلافت وی باقی بود بر ملک و ی و او که بر ملک
و سلم باقی است بر ملک و ی و سلم و سلم و این قول تقاضای کند اثبات حیات در اتمام دنیا نیز و این
زاید است بر حیات بشهید و بعضی گویند نزد آن ملک قول او باز کند و صدقه صادق است بهر دو تقدیر و سلم
و این محبت حیات انبیا جاری شد و اخبار یافته تقریب ذکر حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آخر کتاب
باب وفات النبی و بر اثبات دهم اگر چه موجب تکرار است و لا باس تا این مسئله بگویم و مقرر گردد و این
آنست که گفته شده است بر قرین شرف و ی فرشته که می رسند او را صلوة و سلام زائر روایت کرده است
این حدیث را احمد و نسائی و حاکم و ترمذی کرده است و او را حاکم با این لفظ ان سلم ملائکه منبیا صلی الله علیه و سلم
یلقونه فی جنات النعیم و سلم مرقد را فرشته می گان است که می گردند در زمین می رسند و از امت من سلام و درود و اجابت
از هزاره آنچنین آمده که خدا تعالی را فرشته است که داده است قوت تسبیح از همه شیعیان است تسبیح یکی از
بزرگان که در روز میفرستند بر من بگویم می رسند آن فرشته مراد و او را از آنجمله آنست که عرض کرده می شود
بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعمال است و بعضی میگویند در ایشان در روایت کرده است این المبارک از
سعد بن السبی که هیچ بدی نیست مگر آنکه عرض کرده می شود بر آنحضرت اعمال است و سلم منبیا صلی الله علیه و سلم
آنحضرت ایشان را بیای ایشان و اعمال ایشان و در بعضی روایات آمده است که عرض کرده می شود
اعمال است اینچنین است می گویند و این تسبیح است عرض می کند بدرگاه مراد بپوشیدن عرض نکردن خواهر

علمو یا سنت الهی جاریست بر آنکه اعمال را بعد از غرض کردن ثبت می نماید و آنچه غرض کرده می شود محمود یا قبیح
 کرده شود و از وجه اعتبار فایده باشد التوفیق و در حدیث کتب احبار آمده است که هر گاه در یکجا و هفتاد
 هزار مرتبه بر قبر شریف فردی آیند و در آنجا بمانند آنرا و نیز نزد باز می خود او چون نبوت میگرد
 انحضرت از قبر شریف بیرون می آیند میان این فرشتگان و زفات میکنند و از زفات در اصل
 یعنی بردن عروس بخت نوح و مراد اینجا لازم معنی است که بردن محبوب است پیش بخت یعنی بردن
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدرگاه عزت و از آنجا آنست که منبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در مسجد شریف
 بر بالای حوض شریف است چنانکه در حدیث آمده است و در روایتی منبر من برتر و است از ترنج جنت و در
 التفسیر کرده اند بآب و بعضی درجه و بعضی بروحه که بر جای بلند باشد و در حدیث آمده است که روزی آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بر منبر شریف ایستاده بود فرمود قدم من الان برتر و است از ترنج جنت و در روایت دیگر
 که منبر من بر حوض جنت و در حدیث دیگر آمده که من ایستاده ام اکنون بر عرش حوض خود و عرش وضعی که آب
 در حوض از آنجا آید و در تاویل آن بعضی علماء گفته اند که بودن منبر بر حوض کائنات است از آنکه قصد آن تبرک
 بدان و ملازمت اعمال صالحه در حضور شریف و می سبب درود حوض نبوی و شرب از لال جان فرست
 است و بعضی گفته اند که تواند که این منبر را که سه درانیا شرف دست خدایات در رنگ سائر
 خلایق اعاده فرماید و در آن حوض که شکر ترعت جنت عبارت از است بر پا دارند از برای تحطیم تنویر
 شان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گوی بران رفته اند که این اخبار است از منبری که در آن روز بر
 آنحضرت بنا کنند تا این منبر که در مسجد شریف است و این قول در غایت بعد است از سابق لفظ حدیث
 که میفرماید این حجره من منبر من روضه است از ریاض جنت و منبر من بر حوض جنت ظاهر و متبادر
 ازین کلام همان منبر است که از برای تحدید روضه مقدسه مذکور است که از کفری تاریخ الدنیه و حبس بواب
 گفته که اختلاف نگرفته هیچ کی ازین علماء و در آنکه این بر ظاهر محمول است و این حق است و محسوس موجود است
 و قدرت صالح و شامل است همه چیز را و در خبر داده بوی مخیر صادق از امور غیب ایمان بان واجب است
 فتر و از آنجا آنست که میان منبر و قبر شریف وی روضه است از ریاض جنت روایت کرده است این را بجا
 بلطف مابین بیت و منبری در اینجا نیز تکلم کرده اند بعضی گفته اند که مراد تشبیه بقدر شریف بروحه جنت
 در نزول رحمت و حصول سعادت که از ملازمت خلق ذکر محالست آن حاصل است چنانکه از تشبیه
 مساجد ریاض جنت در حدیث آمده ام رتم بر ریاض الجنة فان تو ابرقوا شارتی بان می افتد خصو

از این عبادت نشان آنحضرت که خدای تعالی علوم و ادراک را بحال حسن جنت آفرید و طاعت و اقبال پس می نمودند
 و بعضی گفته اند که طاعت و عبادت در مقام وصول بحقیقت است چنانکه فرموده اند الخیر تحت ظلال السموات
 و الخیر تحت اقدام الالهات و این بر دو قول ضعیف و قویست چه تشبیه بر ارض جنت در نزول رحمت و
 ایصال برودت بهشت و قربت ثواب بران شامل تمامه می باشد و کل بقاع خیر است و مخصوص باین
 مسجد شریف و غیر ضعیف نیست و اگر محل بر رحمت خاص برودت مخصوص از جنبه کشنده خالی از بعد
 و تکلفی نیست حق آنست که کلام محمول بحقیقت و ظاهر خود است و باین حجره آنحضرت و منیر شریف برودت است
 از باین جنت باین معنی که فردای قیامت آنرا بهشت نقل کنند و در رنگ سایه بقاء ارض ثانی و مستحکم
 نگارند چنانکه این فرعون ابن حمزی از امام مالک نقل کرده اند و اتفاق جماعه از علماء باین معنی منضم ساخته
 شیخ ابن حجر عسقلانی و اکثر علماء حدیث ترجیح این قول کرده اند و این یکی خبری که از کبار علماء و مالکی است فرموده
 که احتمال دارد که عین این برودت از ریاض جنت باشد که از اینجا بدینا فرستاده باشد چنانکه در شان حجر
 اود و مقام ابراهیم علیه السلام واقع است و بعد از قیام قیامت هم بمقام اصلی خودش برود و نزول رحمت
 و استحقاق جنت لازم نیست فصل غلو مرتب این مقام است یا چنانچه در تفسیر خلیلیه بر این معنی جاری از احجار جنت است
 یا قیامت حضرت حمزه برودت از آن اختصاص پذیرفته باشد و اگر در حقیقت ظاهر است سازگار است
 دنیا را در حدیثی که باشد زیرا که تا این درین شاه محراب کعبه طیب و محراب حجاب قدرت
 بشریت ایشان حقایق اشیا و ادوات امور آنحضرت از وی نیاید و تو هم گفتی که چون این نقطه شریف از
 حقیقت برودت از ریاض جنت باشد باید که رنگی و اشالی آن که استغای آن از خواص و لوازم جنت
 است و وی نباشد که قال سبحانه ان ملک ان للنجوع فیها و لا تبری الله چه تواند که لازم جنت بعد
 از اخراج بقعه از وی صورت انتقال انحصار پذیرفته باشد پس در حجر ابراهیم و مقام ابراهیم علیه السلام
 چه میگوئی در اینجا نیز این آثار بهر آنست و اگر گویند که اشالی این امور به سبب و خبر ثابت نمی شود چون
 در شان رکن و مقام دلایل و شواهد و قصص بطریق تعد و تسلیم ایمان آوردن بدان و حب افتاده در
 نیز آن نه چنین است که نیم دلیل و شاهد خبر جز رسول صلی الله علیه و سلم نیست و بحال که حقیقت رکن و مقام باین
 آن صادق و مصدق معلوم شده که رنگ حال برودت شریف و منیر ضعیف نیز ظاهر گشته و اگر در مقام اول
 آیند در درجه و جاه ممکن است و اگر حقیقت برودت در درجه و ثبات تفاوت و الفرق و ادب اعلم و دست التوفیق
 و دیدار نه تحقیق و بواجب فاضله العلوم علی من یشاء من عباده جدید و تحقیق و از آنکه آنست که آنحضرت

بر قدوس و مرتبت و کرامت حضرت عظیم تر و شرفتر است از همه دارالجماله است که حق تعالی چون در کتاب
 خویش ذکر توبه و غفران انبیا فرموده و آیتی و خطائی که ارشاد آن واقع شده نیز ذکر کرد در شان آنحضرت
 علیه السلام فرموده انما انجا لك نفي انك لا تفيقر لك الله ما تقدم من ذنبك واما آخر خبری که را مقصد شد و بعد از آن
 ذکر غفران و توبه گذرشته و آینه کرد و توبه را مستور داشت و تحقیق این مقام در این دو مرتبه گذشت و از آنجا است
 که هر چه انبیا علی سبقت را بعد از سوا می فرمود و بر علیه معلومه و السلام به سوال اندی داشت ابراهیم خلیل
 گفت و لا تخبرني يوم يعنون و در شان آنحضرت و امت وی فرمود يوم لا يخزي الله النبي و الذين امنوا
 معه الاية موسى عليه السلام گفت رب ترجم لي صدره در شان پیغمبر صلی الله علیه و سلم میفرماید انما اشرقت لك
 صدرك و از آنجا است که حق تعالی بگزیده آنحضرت را صلی الله علیه و سلم تمام محبت و ابراهیم را علی السلام تمام محبت
 و مقام محبت بالاتر از مقام خلقت است و در اصول باب ذکر آن گذرشته است و در ذرات بیستم نیز کلام ویرین میاید
 و بعضی علماء عارفین در فرق میان خلیل و حبیب کلامی لطیف گفته که خلیل از خلقت است معنی حاجت و ابراهیم
 علیه السلام محقق و مقصود و به سوی خدا لیل نیت گرفت و از ارضه تعالی خلیل و حبیب فعل است بمعنی فاعل انما فعل ليس
 آنحضرت هم محبت است و محبت است غرض گفته اند که خلیل باشد فعل وی بشما خدای حبیب باشد فعل خدا را خدا
 او قول تعالی قلنا لعلك تفلح و از آنجا است که خلیل گاهی استیجاب میکند برای تقای محبوبات چنانکه
 آمده است که چون آمد ملک الموت نزد ابراهیم علیه السلام را قبض روح و توقف کرد ابراهیم گفت پرس از پروردگار که چه
 حکمی می شود زود منی باید آمد یا نه فیهی است و آنحضرت فرمود ان ترقت المرقع الله على و می گفت در دعا خود اللهم
 اني اسألك النظر الى جلال وجهك التوق الى تقايك و خلیل مغفرت می دهد چنانکه گفت ابراهیم و الهی
 اطعن ان يعفر لي خطيئتي يوم الدين و حبیب مغفرت او در حدیثین قال الله تعالی لا يعقر لك الله ما تقدم من ذنبك
 و اما تاخر دیم نموده و خلیل گفت و لا تخبرني يوم يعنون گفته شد بحسب يوم لا يخزي الله النبي گفت بنده
 مسکین و زیاده بران فرمود و الذين امنوا و خلیل گفت اني و اهاب الي ربني سيدين و حبیب گفته شد بو
 و و حدیث که خدا را خدای و خلیل گفت و اجعل لسان صدق في الاخرين و گفت و حبیب را و رفعنا لك اكل
 و خلیل گفت و اعلنني من در شدة جنة النعيم گفته شد و حبیب را انا اعطيتك الكوثر و خلیل گفت و اجنبه و من
 بعد الاضام و حبیب گفته شد و ارا و انما يريد الله ليزيح عنكم الهمم انزل البيت و يظهركم قطير و چون و خلیل که محل
 خلقت است و حبیب که محل محبت این فرق باشد و خلقت و محبت نیز فرق و فعیل خواهد بود و صلی الله علیه
 و سلم علی حبیب و خلیل و علی جميع الانبياء والمرسلين و انما اشرقت لك صدرك و از آنجا است که تا زمانه که آنحضرت

آنحضرت نشسته گزاردی خوابی برابر بوی بالیتاده گردون سخاوت دیگر که فرمود صلی علی قاعدا افتاد
 ابر القایم اگر چه ظاهر این حدیث عام است اما آنحضرت صلی الله علیه و سلم مخصوص است ازین حدیث صحیح
 از عبد الله بن عمر بن الخطاب که گفت رستم نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم دیدیم که نشسته نمازی گذارد گفت
 یا رسول الله شنیده ام که تو فرموده صلوة ارض قاعدا علی نصف الصلوة قائما و حال تو نماز نشسته میکرد
 فرمود آری من گفته ام و لیکن است کاهن منکم و از آنجمله آنست که بخاک از برابر دیدار قهای خود نیز میرسد
 و تبارکی بخوان سیدیه که در روشنائی و کلام درین باب اول در ذکر بعضی شریف رفته است و از آنجمله آنست
 که هر چه در دنیا است از زمان آدم تا اودان آنچه اولی بر وی منکشف ساختند تا به احوال را از اول تا
 معلوم گردد یا این خود را نیز از بعضی از این احوال خبر داد از بعضی صلی از اهل فضل شنیده شده است
 بعضی از عواقب آن نوشته و اثبات کرده که آنحضرت را تمام علوم الهی معلوم ساخته بودند و این سخن
 مخالف بسیاری از ادوات تا قایل آن چه قصه کرده باشد و الله اعلم و صلی فضایل و خصایف
 موجوده محمدیه هم شمار است و این نیز راجع بقضایل آنحضرت است که انجیلین است و یا چنین تا مجاز
 هم چنانکه فضایل آنحضرت داخل فضایل است که انجیلین میسر به دارند و متبع مقتدی یا چنین ذات
 کامل الصفات اند و آنکه چون پیدا کرد و پروردگار تعالی و تقدس و از بزرگ اظهار کرد و غرض شریف نبوی را صلی
 علیه و سلم در عالم عیان و رعایت احکام و اتفاق ظاهر شد رعایت باینه بامت و انبوی اگر چه حجت انس
 است و امین لکن بحجت خصوصیتی و قابلیت که ایشان راست آنچه در ایشان ظهور کرد و جدا دیگر کرد و فرمود گنیم خیرانه
 اخربت للناس و این خطاب بوسیله با و اهل این امت است که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اند و سابقان و مقرران درگاه اند و درین صفات که فرمود تا مفری بالمعروف و نهی عن المنکر که حقیقت
 سبب بشر طغیرت اند ام و اکل و منجی اند و بفضل صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و مشایخه جماع
 جهان آری او را قبائش و استفاضه انوار و آثار وی بوسیله مخصوص اند و از این معلوم شد که اول
 امت افضل است از مابعد خود و ترتیبی سلم شایع درین باب واقع شده است که فرمود خیر القرون قر
 الفرین انما ینعمتم ثم الفرین یلوئهم ثم الفرین یلوئهم مشهور این سه مرتبه است صحابه و تابعین و تبع تابعین
 از یک حدیث صحیح البخاری که مرتبه چهارم نیز معلوم می شود که ایشان را اتباع تبع خوانند و این
 الکذب میفرماید بعد از آن فاش می شود و دروغ یعنی آن ضبط در بطریق صدق و تقوی و یقین
 که در اوایل بود نماز و طایفه از صحابه اند که از حدیث برادر مصطفی صلی الله علیه و سلم مشرف شدند و ایمان آوردند

[illegible]

کلام ایشان روایت کرد اخذ شد راقعه زبانه کرده این را که گفت موسی یارب پروردگار من
 محمد در درگاه ایشان را بار دیگر و انورعیم در جلوه انوارش آمده گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 حق تعالی بپوشی پیغمبری اسرائیل که کسی که در یاد برادر حالی که مکر است با محمد در آمد او را در آتش فروخت گفت موسی
 علیه السلام گیت احمد فرمود خدا تعالی احمد کسی است که پیدا نکرده ام پیدایشی را اگر ای برترین از وی و دوستی نام
 وی با نام خود بر سرش کشد از آنکه بداند که آسمان زمین را و حبش را و است بر تمام خلق من تا او را بدردی او
 و است او و ازین حدیث معلوم می شود که امت او بر حبش او پیش از انبیا دیگر در حبش در آید و در حبش
 نهان عزیز است طفلی نیز عزیز خواهد بود و دیگر که مراد از خلق غیر انبیا باشد اگر چه گفته است جمیع خلق
 اما آنکه این است فاضله از انبیا باشد یا برایشان یا ایشان فاضل و کلا زیرا که سرچشمه بر تبه نبی نرسد
 فرمود موسی و چه کند امت محمد و حبش صفات ایشان پس ذکر کرد حق تعالی صفات ایشان را پس فرمود
 موسی بگردن مرا خد او ای آن امت فرمود خدا تعالی نی امت از حسن ایشان خواهد بود پس گفت موسی
 پس گردن مرا خد او نه امت آن نبی و از زبب بن غیر آمده گفت و حق فرستاد خدا تعالی بسو
 شعیان غیر علی السلام که من میفرستم نمی ای را که می کشایم بوی کوشتهای که را و چشمهای کور را و دلبهای
 و شیده در رده را و نه که شریف و می که شرف و منها مردی مدینه طیب و ملک او شام و جز که کرده
 صفات آنحضرت را از پدر در باب چهارم گذشت تا آنکه گفت می گردانم امت او را بهترین امت
 که بیرون آورده شده است برای مردم امرکننده معروف و نبی کنده از مکر و گناه داننده مراد ایمان
 آورده بمن اخلاص و رزنده بمن تصدق کنده بخیر نی که آورده اند پیغمبران من نکرده با قات و مایاب
 یعنی برای محافظت اوقات عبادت خوش آن قلوب و دعو و ادراج که اخلاص و زیدند بمن الهام میکنم
 ایشان را تسبیح و تکیه و تحمید و توحید بحال مضایح و حرکات و سکات و سفر حضر ایشان را و
 صفو نشان ایشان در صاحبان صفوت بلکه است که در عرش ایشان دوستان مستند یار من
 دهنندگان من کینه کشم من با ایشان از دشمنان است پرستان اند نمازی کنند برای من استاده
 داشته و رکن و صاحب و برون می آیند از دیر خود و اموال خود بطلب رضای من و قال میکنند در راه
 من خم می کشند کتاب ایشان کتاب را و شریعت ایشان شریعت را و دین ایشان دین را و کسیکه در یاد
 ایشان را ایمان نیاورد بکتاب ایشان و در یاد در دین شریعت ایشان نیست وی از من محروم من
 از وی و میگردانم ایشان را افضل امت و منط که شهدا مانند مردم چون در غضب در آید تسلیل

میکنند و چون نزاع کنند تسبیح کنند هر پاک می کنند رویها و او اندام با دمی بندد از از نصف ساق و
 تهلیل میکنند و بلبا و بلندی و قربانی می کنند بر خنجر خون انجیلیهای ایشان در سینههای ایشان است
 را بپایند و شب شیر اند در روز و شاکسید ایشان است و برایش ایشان است و پناه در دوش ایشان است
 این فصل مرتب است میسبم بر کتب خود من خداوند فضل عظیم ام رواد الینعم این فصل این است مرحومه است
 در کتب سابقه پس است باید که برین صفات باشد که علت خیریت میان است و شک نیست که اتم و کامل حق
 صفات او ایل ایشان اند که صحابه اند و من علمیم رضى الله عنهم اجمعین قاضی خاص این است است حلال
 گردانیدن غنایم و حلال نبود مگر کسی امتی را پیش از ایشان و گردانیدن تمام زمین سجد و گردانیدن خاک
 پاک کننده چنانکه در خصایص آنحضرت گذشت یعنی امت نیز باری شریک اند درین صفات و حکام
 و بعضی گفته اند که وضو نیز از خصایص ایشان است نسبت با هم سابقه اگر چه غیر آن را بود و استدلال کرده اند
 برین بحدیث ان امتی یدعون یوم القیامة غرا تجلیس من امار الوضوء و لیکن تواند که این خبر از وضو مخصوص باشد
 با ایشان و در قح ابیاری در قصه ساره بان جاریه گرفت و او گفته است که چون خواست آن
 کار که نزدیک شود ساره ساره برخواست و وضو کرد و تمام بگذارد و در قصه جمیع را سبب نیز آمده که وضو
 کرد و نماز گذارد و حکام کرد با غلام پس ظاهر است که آنچه مخصوص است باین امت غره و تخیل است
 نه اصل وضو و در روایتی مسلم را از ابو بریده آمده که فرمود آنحضرت این سیاهی است که نیست مگر غیر شام
 و از ظاهر حدیث احمد که در شکات و کتات طهارة آورده نیز این مفهوم میگردد و مجموع صلوات
 خمس نیز از خصایص این امت است و در ام سابق چهار نماز بود و خیر تا اول کسی که نماز عشا گذارد و غیر ما بود
 صلی الله علیه و سلم و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود تا آخر کنیز نماز عشا را
 را زیرا که شما تقضیل داده شد و اید باین نماز بر سایر ام و نگذرده است آنرا هیچ امتی پیش از شما و اذن
 و اقامت نیز از خصایص این امت است و بسبب نیز بر هیچ امت نماز نشد است پیش از این امت مگر بر سلمان
 علیه السلام پس باین از خصایص این امت است نسبت با شاهی دیگر و آمین را نیز از خصایص این امت داشته
 اند و در حدیث غایبه رضی الله عنها آمده است که فرمود آنحضرت که بود حدیثی بر من بر ما بر چیزی چنانکه
 میبرد و بر جمعه که هدایت نمود و ما را خدا تعالی و گفتن ما پس امام آمین و در روایت آمده چنانکه حدیثی
 بر سلمان و آمین را از خصایص این امت است رکوع و نماز تا بیت از علی رضی الله عنه فرمود نخستین نمازی که رکوع کرد
 مادر نماز عصر پس گفتیم یا رسول الله چیست این رکوع که بر من کردی و او فرمود که رکوع نماز عصر است

و سلم باین مکرده شدم و ازین حدیث معلوم می گردد که در اوایل اردین ماه کرمی خود چنانکه در نماز میبود و نصرت
 نبود پس از آن مرشد و در واقع انتقال از مقام یک کرمی به سجده و ترویج در آن داخل است در صورت حضور
 و وجود شروع و لیکن در اینجا اشکال آورده اند که قول حق سبحانه یا مریم اقمی لربک و اسجدی و اقمی مع الرحمن
 دلالت دارد بر وجود کرمی در امم سالفه و میگویند که مراد بقنوت اداست طاعت است از جهت قول حق
 سبحانه امن بر قنات انما الیل ساجدا و قایما کقنوت بمعنی طاعت و قیام و شروع می آید و مراد سجده نماز
 است از جهت قول وی سبحانه و ادبار السجود بر کرمی شروع و انجبات و تقدیم سجده بر کرمی نوعی از قریه است
 برین معنی و الله ظاهر آنست که کرمی مقدم بود و این بر تقدیر حق که ثابت شود بنص حدیث عدم رکع
 در نماز امم سابقه و علماء استدلال کرده اند بحدیث علی رضی الله عنه بر آن و تمام نیست این استدلال فانی مگر اگر نظر
 بر واقع گویند که کرمی نیست در نماز آن قوم و الله اعلم و از خصایص این امت آنست که صفوف ایشان در نماز و قتال
 مانند صفوف ملائکه است در قدر و منزلت و قرب درگاه و از بعضی احادیث معلوم می شود که تشبیه در تمام صفت
 اول است که از تمام کرده صفت دیگر بنده می تواند که این کنایت باشد از وجود جماعت در نماز اگر گویند که جماعت
 نیز از خصایص این امت است و الله اعلم و از جمله خصایص تحیه سلام است چنانکه در حدیث عائشه رضی الله عنها
 گذشت پوشیده نماند که ظاهر از حدیث عائشه سلام در آخر نماز است و ظاهر از عبارت تحیه سلام آنست که
 در وقت ملاقات سلام بگوید مگر میگویند مگر آنکه گویند که بر دو کمیت و سلام نیز فرد نیست که بر ملائکه و قوم میگویند
 تقدیر از خصایص این امت جماعت است که دیگران را نیست چنانکه در حدیث آمده است که نه ای مهم الله
 فرض الله علیه فمنا انما الله و اناس فیہ لاتبیع الیهود غدا و النصاری بعد غد و راه البخاری و انجیل
 بیانی است که در جای خود کرده شده است و از خصایص این امت ساعده جموع است که هر چه درک از خدا بخواهند
 بطلبند باین و در اینجا اقوال است قریب بچهل قول و شرح سفر السعاده از باب تطبیق در آن نقل کرده
 ایم و صحیح ترین آن دو قول است اول آنکه آن ساعت بعد از خروج امام است در خطبه جمعه تا قسراغ از تمام
 و قول دیگر در آخر ساعت از روز جمعه و قاطع بر ارضی الله عنها بر نیابت است میگویند که در رخصه الله عنها
 خادمی را بر می داشت که خبر کند از آن و الله اعلم و از آنجا آنست که در اوایل شبی که می باشد از رمضان نظر میکنند حق
 سبحانه بر سوی ایشان نظر غایت و بر که نظر کند خدا بنسبی و نظر ثنات عذاب نمکند او را الله اعلم و از حدیث میسر
 می آید بر پشت برادر می گرداند که درین روزه دار خوشبو تر از خود از لوی مشک و ششغفا میکنند و از آن
 را ملائکه بر شرب بنگامیکه افطار میکنند و چون آخر شب از رمضان می باشد می آید از آن را ملائکه

شده است این است را که شهر رمضان خصلت که داده شده است پنج است میسر بر او آمده است
 که استغفار میکنند برایشان نگاه می کند آفتاب میکند و در بند و زنجار کرده می شوند مرد و شیاطین و از آنجا احتیاج
 سحر و تعییل نظر و اباحت اکل و شرب و جماع در شب تا فجر و حرام بود بر کسانی که پیش از آن بوده اند بعد
 خواب بخین در صدر اسلام برایتی پس از آن تسبیح گشت و از آنجا شب قدر است چنانکه گفته است
 نووی در شرح منہب و در روایت آمده است که در بنی اسرائیل مردی بود که هزار بار در راه خدا جنگ کرد
 و سلاح از برکشید صحیحی گفتند که با طاقت است که از آنجا بخین تواند کرد پس نازل شد سوره قدر که شب قدر
 بهتر از هزار باره است و قیام درین یک شب قاضی است از جهاد در راه خدا هزار باره و با کلام در مقام
 محل خود بیاید و اختلاف کرده اند که صیام رمضان از خصایص این است یا بر اعم سالفه نیز بود و آیه کریمه
 کتب علیکم الصیام لما کتب علی الذین من قبکم که مراد بدان صیام رمضان است ظاهر در آن است که بر اعم سالفه نیز
 مکتوب بود و اینانی حاتم از ابن عمر فرمود آورده که صیام رمضان مکتوب بود بر اعم سالفه چنانکه بر او در کتابها
 مرد مجبور است و اگر گویم مراد مطلق صیام است نه قدر و وقت آن پس شبیه واقعا بر مطلق صیام است
 و قول جمهور همین است و از خصایص این است استرجاع ایشان است نزد مصیبت که مستوجب و مستحب صلوات
 و رحمت است از پروردگار تعالی و سبب پند است مرایشان را از سعید بن خیر آمده که گفت تحقیق
 داده شده است این است و از نزد مصیبت چیزی که داده شده است انبیاء را مانند آن و آن قول
 انما دنا الیه لاجل نزد مصیبت و اگر داده میشد انبیاء را داده میشد یعقوب علیه السلام وقتی گفت
 یا اسف علی ریفت گفت نیزه مسکین ثبته الیه علی طریق الحق و الیقین این قولی موجب موم
 ترجیح امت است بر انبیاء و تحقیق فرمود یعقوب علیه السلام نصیر رسول الله المستعان این در معنی استرجاع
 است و قولی را اسف علی ریفت منافقانی آن نیست و اگر گویند داده شد این است را استرجاع چیزی که
 داده شده اند استهای دیگر بهتر شد و ظاهر آنست که تخصیص امت نسبت باعم باشد نسبت با نبیاء صلوات الله
 علیه و آله است که خدا تعالی بر پشت نیز این است امر و اعلان که بود بر اعم سابق مراد تخصیص و رفع تکلیف
 سابق است که بود بر ایشان مثل تعین قصاص در قتل عمد و حرام و قطع انحصار خاطی و رفع موضع نجاست و قتل
 نفس در قیوم بود مرد از بنی اسرائیل که می کرد گناه در شب و نوشته می یافت و تمسح بر رخساره خود که گفارت این گناه این
 که بر سر چشم خود را پس بر آورد و از آنجا آسان گردانیدن بر او و گاه محال است برایشان این سخت گردانید بر ایشان
 و نزد برایشان درین از جرم خاک که اگر استاده نتواند گذرد کسی نماز را نشسته بگذرد و صبح گردانید

گردانید افطار و قصر در سفر و کثرت در اینان و توبه و باز شروع گردانید مرثیه انرا کفارات در حقوق الهی
 و ارزش و دیت در حقوق العباد و مروت است از این عیار رضی الله عنهما گفت حج ایچ بود بر بنی اسیر کس
 از شکر و نماز که نهاد حق تعالی ازین امت و از اینک آنست که خدا امتیای رخ کرده است ازینان مواخذة خطا
 و نسیان و باچی اگر کرده شوند بران وحدت نفس که آنرا خاطر و وسوسه خوانند تحقیق بود در بنی اسیر کس
 سیکرند خیر از اینچ امر کرده شدند بران یا خطا کردند متعجب میشدند بر اینان عقوبت و حسرت گردانیده میشد
 بر اینان چیزی از طعام و شراب برانرا که آن گناه و تحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آن الله تعالی
 رفیع ترین امتی الخطایه النسیان و ما استکر سوا علیه رواه احمد و ابن حبان و الحاکم و ابن ماجه و فرق میان خطا
 و نسیان است که در نسیان مطلق فراموش شده است چنانکه روزه دار روزه را فراموش کرده بخورد و در خطا
 یاد دارد و بکسر غلط کرد چنانکه روزه یاد دارد و مضطرب کرد و آب بخلق در رفت و اگر راه نبرد کسی را بر کار
 داشت چنانکه ظالمی زور کرد و گفت نکلم کن بکلم کفر و اگر نمیکنی کی بشتم ترا ایما اگر نکلم کفر کرد دل بر قرار خود است
 در این نذر و بران مواخذة نیست و اما در حدیث نفس بدانکه در اینجا چند چیز است یکی آنکه چیزی یکایک به اختیار
 در دل افتاد و این را مانع خوانند و اینجا اصلا مواخذة نیست بلکه باشد و بعد از آنکه در دل افتاد و جولان
 کرد و کردید در دل آنرا خاطر خوانند بعد از آن هم است که خواست بکند و نکرد و این مرفوع است ازین است
 بلکه اگر نکرد و یک حسنه می نویسد بعد از آن عزم است که بکند و لیکن از خارج مانعی پیش آمد که نمی تواند کرد
 و اگر مانع نباشد البته می کند در غیرت مواخذة است زیرا که این فعل قلب است و برین محمول است قوی می باشد
 و این تبدل و مافی النفس او محفوه بحاسم باشد اما عزم زنار نیست و مواخذة بر نفس مواخذة زنانه
 بلکه گفتم ای است سر خود مواخذة کرده می شود ادبی بران و از خصایص کامله این خبر الله کم آنست که شریعت است
 اکمل است از جمیع شریع متقدمه و این عیان است که محتاج نیست به بیان و واضح است که خفایت دران
 و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم است برای تم مکارم اخلاق و محله افعال لاجرم دین و شریعت او اتم و اکمل و این و
 شریع باشد و این شریعت غوامض است میان جلال و جمال و قهر و لطیف در غایت مرتبه توسط و اعتدال و نظر
 به شریعت موسی علیه السلام باید کرد که چه تعالیف شاقه داشت از قتل نفوس و تحریک طبایع و تعجیل عقوبات و تحجیل
 اصار و اغلال و اظهار آثار قهر و جلال بود و موسی علیه السلام از عظم شد خلق الله در غیبت غضب و طبعش واخذ چنانکه
 خلق را قتل نظر بجانب وی بود آورده اند که از آن روز که دی علیه السلام شریعت را بر او نازل شد بر روی بر روی
 میگردانید تا از تاب قهر و جلال می بود و تابش نبود و بود و تابش نبود و تابش نبود و تابش نبود و تابش نبود

غلیظه و احکام شدید صلاح که تقاضای حق و عزت خود را می‌خواست قتل و کفر و بی‌الحیا و افسوس و در
 شریعت حبس و عساکر و شریعت فضل و احسان و لطف و امتنان که معارف و محابه و توبه و حرام است در دین نصاری
 قتال و اگر گفته عاصی شوند و نفوس است و علی علیه السلام لعین و نرم خود نمود بر ایشان اصرار و استعلا و احکام
 شدید و او را غلیظه در باطن آمده است که بر طبایع برخسار راست تو زن بگردان تو خواره چپ را بری
 وی و بر که نزاع کند ترا در جامه که بر بدن تست بده آن جامه ردای خود را در که تنجید کند ترا تا یک میل
 بد تو باری و دیل و این ربانیت که نصاری پیدا کرده اند بدعتی است که از پیش خود پیدا کرده اند فی
 حق تعالی نوشته و واجب گردانیده باشد آنرا بر ایشان چنانکه منطوق قرآن است و ربانیه ابتداء و اکتبایا هم
 و بود عیسی علیه السلام بصره و جمال و لطف و همان چنانکه بود و عیسی علیه السلام منظر محض جلال و قهر و سلطان
 اما پیغمبر مصلی الله علیه و سلم منظر کمال و جامع میان جلال و جمال بود و قوت و عدل و شرف و رفاهت و
 حرمت و شریعت او اکمل شریعت است او اکمل ام و احوال و مقامات ایشان اکمل احوال و مقامات و البته آتش شریعت و کمال
 در عاقبت و اعتدال و نهایت جامعیت و کمال کاهی دارد شد بازام و ایجاب و گاهی به نسیب و استجاب و در بعض
 شدت شدید و در جای نیست لعین در جای شیرین و در جای عظامی که در گاهی عدل میفرماید و گاهی فضل
 می نماید و قتی جزا رسیده می نماید و این عدل است و زانی نمی‌خفتی و اصل فاجره علی علیه السلام و این فضل است
 از لایک الظالمین تحريم نظام است و ان عايتهم فاقوا بمن عاقبتهم بربهم ایجاب عدل و هم تحريم نظام است و این
 و بر تم لهو غیر نصاری نیست بر فضل حرام گردانید برین است هر چه ضار را و مباح گردانید بر طبایع
 و تحريم الحارم است و بر اعم سابقه عقوبت فرمود حق سبحانه بایشان بواجبناکم و ما جعل علیکم فی الدین
 من حرج و گردانید ایشان را شهادت بر ما من اقامت کرد در مقام رسل که شهادت اند بر اعم خود و گردانید
 ایشان را حرام است آخرت لایس و مخصوص گردانید ایشان را بفضایل که کرامت و برایت و درجات و اهل
 اختصاص حجت من بشا و نمود الفضل العظيم و اختصاص این امت اینست که اجتماع نمی‌کند بر یک و اینست
 شهرت با ساند کثیر آمده و مراد را شواهد کثیر است و در حدیث آمده است که سوال کردم از رسول خدا و خود را جمع
 نشوند از من بر فضیلت پس در حلال مسئله و دلیل است حجت اجماع و اجتماع ایشان حجت است و اختلاف ایشان
 حجت است و اختلاف امم سابقه عذاب بود در حدیث آمده است اختلاف اجمالی کم رحمة و شهرت باین لفظ است
 اختلاف امتی بر حجت همیشه بود در علای امت از اهل فتوی و اجتهاد که کی فتوی بکلی می‌داد دیگری بر حجت
 می‌گرفت یکی دیگری را یعنی ازین حدیث اختلاف آمده در حجت و حقا ما را مراد داشته اند که موجب سیر

خیر این فصل خاص خدمت غرضی برین است شکر الله علی ذلک و سایر فیوض الالهیه فی فضل و کرم ابو حامد راز
 گفته که خود هیچ امتی از هم سالها از حکام پیدایش آدم علیه السلام علماء و ائمه که گاه پادشاهان را رسل خود را مکر
 دین است هر چه و معرفت تواریخ و کتاب هم از خصائص این امت است میگویی که عارف ترین
 صحایب علم انساب ابو بکر صدیق بود در فضیله و کثرت و اگر در انکه عبد الله بن عباس رضی الله عنهما بیکر و در قضا
 علم اشعار و تواریخ و انساب و ایام عرب بود از ایل و منسب عسری ان کتاب فضیله و کثرت آورده اند که در حدیث
 می کرد بالترجم و حفظ و او این شعر و لغات عرب از برای معرفت و در کفیه قرآن و اعاب آن رضی الله عنهما و
 جز اینها و از جمله خصائص است که این امت مخصوص و موفقی شد به تصنیف کتب ایشان در بیان هر مصدر و حق
 حدیث و لایزال طایفه منهم طایرین علی الخ حتی یاتی امر الله و مجاهدین فی سبیل الله و کتب رسول
 الله و در قرن اول و سبادی قرن ثانی قاعده تصنیف در میان نیامده بود اگر چه کتب علم و جمیع احادیث
 در حدیث تصنیف و ترتیب موجود بود اما این منہاج نبوی و تفصیل و وضع و اصطلاح و تدوین علوم و تدوین
 موضوع و مسائل مسکوک نبود بعد از آن چندین شد که از علم و احصا خارج آمد که جز علم الغیوب
 احاطه آن نتواند کرد یا اگر اندیشیم و کمتر سواد هم از خصائص است که وجود قطاب و او تاد و پنج
 و ابدال است در ایشان در حدیث مرفوع از انس رضی الله عنه آمده که ابوالجلیل مردی از ان چون بمردی
 نوزاد مردان و زنان پیدا آمد خدا تعالی در بدنه وی مرد و زنی دیگر را روایت کرده است این را خلاصه در کتاب
 الله دیا و روایت کرده است طبرانی در اوسط بابین فضل که خالی نمی باشد زمین از جهل مرد فائده خلیل الرحمن
 علیه الصلوٰة و السلام که بایشان قائم است زمین و برکت ایشان آب داده می شوند مردم بے میر و پاج
 کس از ایشان مگر آنکه بدل می گرداند الله تعالی بجای دیگر می را تو سیه یا نزال هم نخب است و بعضی مشایخ عظام
 گفته که بجهت آن که تبدیلی کرده اند صفات ذمیه را بصفت حمیده و شایسته از صفات بشریت و مراد نبوت
 ایشان فائده خلیل الرحمن بودن ایشان در صفاتی که کمال که جنس صفات یا شایسته شریک با و علیه السلام
 و این است سنی آنچه قوم میگویند که هر دلی بر قدم نمی است نه مثل جمیع صفات حاشا و این عدی در کامل آورده
 است و در کس از این جنس ان بشام می باشند و زنده ببقا و چون از الهی باید مقبول شوند قام می شود قیامت
 و سخن مردی است نزد احمد در سند ابو نعیم در حلیه از ابن عمر مرفوعا آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 خیر امت من بانفسه است و ابدال جهل اند نه بانفسه می شوند و نه جهل هرگاه بمردی دیگر سے در بدل
 سے آید از ایشان در تمام روی زمین نیاید شایسته و در حلیه از ابن عمر مرفوعا آورده که فرمود

که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهل مرد انداز است من که دلهای ایشان بریدل ایبرهیم است دفع میکنند
 خدا تعالی سیرکت ایشان بلا را از خلق گرفته می شود ایشان را ابدال و ایشان در یافتند اندر این درجه بر روزه
 صدقه رسیدن مسجود پنج یافته اند ایشان این خبر را فرمود سبحان و خیر خواهی مسلمانان یعنی در نماز و روزه شریک
 از بنا مسلمانان المصفت خاص ایشان که آن در یافتند اندر این درجه را این دو صفت است و نقل است از
 معروف کرخی رضی الله عنه که هر که بگوید هر روز اللهم ارحم امته محمد بنوید او را خدا تعالی از ابدال و در حلیه بر روزه
 ده بار گفته باین لفظ اللهم اصلح امته محمد اللهم فرج عن امته محمد و آمده است که ایشان
 ابدال آنست که زائیده نمی شود و مرایشان را اولاد و ایشان لعنت نمی کنند چیزی را و از زید بن یارون
 آمده و ابدال اهل علم اند و امام احمد گفته ابدال اگر اصحاب حدیث نباشند پس چه کسانی باشند و در تاریخ بعد
 خطیب از کتانی آورده است که گفت نقیصه را ندوختند و بخا هفتاد و نه بار چهل و اخیر هفت و عجمه
 و غوث یک مسکن نقیصه در مغربست و مسکن بخا مصر و مسکن ابدال ششم و اخیر سیاح اندر زمین
 و محمد در کوشهای زمین اند و مسکن غوث که مبارک است و چون عارض می گردد امر عامه دعا میکنند
 و ایهالی می نمایند در بر آمدن آن حاجت بعد از آن بخا بعد از آن ابدال بعد از آن اخیر بعد از آن محمد اگر مستجاب
 شد دعا ایشان قیام و اگر نه ایهالی میکنند غوث و اجابت کرده می شود دعا غوث پیش از اتمام
 شدن مسکن و از خصایص این امت آنست که ایشان می در آیند در قبور بگناه و میرون می آیند بی گناه
 پاک کرده شوند از گناهان بهشتی گردون و منان در ایشان بار و اله الطیرانی فی الله وسط من حدیث انس و
 باین حدیث استیلا حاصل می شود و آنچه بعضی از علما گفته اند اگر چه این قول شاذ است که غیب قهر از حق
 امت موجود است و ایشان را صاف و پاک کرده و آخرت بر نرو و دیگر عقابانی بر ایشان نرود و از انجمله آنست
 که ایشان نخستین کسی باشند که می شکافند برای ایشان زمین یعنی سیدان آیند از قریش از سید ام و در حدیث
 آمده است که فرمود انا اول من یشی الارض یعنی و من امتی و از انجمله آنست که خوانده می شود ایشان را غیر محفل
 از آثار و رضو و غره یا ضی که در روی اسپمی باشد و محفل یا ضی که در قوام پید باشد و غایت تجلی استیلا
 عضدین و ساقین است در شستن دست و پا و غرض شستن مقدم سر و حوض غنی و شستن روزه
 و از انجمله آنست که ایشان در موقوف بر مکانی عالی باشند و حدیث جابر آمده که آنحضرت فرمود و صلی الله
 علیه و سلم می باشم من امت من برجا بلند مشرف بر خلایق نیست هیچ کسی مردم مگر آنکه دوست می دارند که با آنها
 و نیت هیچ غیر می که که تکذیب کرد و اورا امت او مگر آنکه با کوی می دم که کوی را ناید سلالت یزدگار را و در حدیث

بزرگوار فرمود پس میباشم از آنست که در این کتاب علامت و نشان میباشند در دو سوره
 از آن سوره قحطی است و میباشم فی وجهیم من اثر السجود اما این علامت و نشان است یا در آخرت و در قول است
 که اگر این یاد در دنیا است و در ادب و در حسن است و میباشم اسلام خوشه و بعضی گفت اند صغرت
 در روی از آن سوره ای پس گمان میبری که ایشان بیایند و نیتند یا در قول دوم آنکه این سیماد در آخرت خواهد
 که بر این سوره از ایشان در شرف خواهد بود که شناخته می شود و این که ایشان باقی بودند در دنیا از شهرت
 خوشی آمده که میباشد مواضع سجود از رویهای ایشان مثل ما شب چهاردهم عطا
 خراسانی گفته که در این است هر که محافظت میکند بر نماز پنجگانه در آنجا آنست که داده می شود
 که بهای ایشان در دست راست ایشان رواه احمد و از آنکه در فی المصاب از این معلوم می شود که دادن
 کتاب پرست راست از خصایص این است که در دست و در محاکات نیز حدیث احمد از ابی الدرداء می آورد
 که سرود آن حضرت صلی الله علیه و آله که من شئنا سمعنا خود را در روز قیامت بآنکه عمر بن عبد الله بن ابی طالب
 ایشان در دست ای راست ایشان است و می شناسم بآنکه کسی که در دست ایشان است پس ایشان را در حق
 در شرف می فرستد که ظاهر حدیث آنست که او را در کتاب در دست راست از خصایص است محمد بن است
 صلی الله علیه و آله و آله دلالت می کند بر آن آیات و بقیه حدیث معلوم است مگر آنکه محل کرده شود بر آنکه داده شود
 پیش از دیگران یا بر بعضی که نیت مغیر ایشان را اما می دانست که از خصایص باشد زیرا که نیت می شود
 چیزی که معارض آن باشد یا نیت و از آنجا آنست که نور ایشان بسته می کند پیش ایشان و جانب راستی
 چنانکه مطلق کتاب نمیدهد و از جمله با سند صحیح و از جمله خصایص ایشان است که در این راست چیزی که در
 ایشان نیت می شود و این سوره خود را می ایشان خود می کشانی را که پیش از ایشان بودند و چیزی که شمس
 می کشد در نیت خود همچنین گفت است علامه و در اینجا اشکال می کشد بقول عیسی بن جانه و ابن حسین علامت آن الله
 می کشد در این در دل دارد بر آنکه آدمی را قطع نیت جز از آنچه خود سعی نموده و عمل کرده و او اینست که نیت از این اشکال
 بخند و حدیثی که از این نیت مسبوغ است بقول امتیالی و ابقه فیریم بایان الحاکم در میهم پس گردانیده می
 و در طفل و در غیران و در الدین و در طبعی که در برای ایشان می کشد حق تعالی شفاعت ابا و ابناء و شفاعت
 ابا و ابناء بدلیل قولی می کشد آبا و ابناء که لایزال و ایم اقرب کما لفقاً قرطبه گفته که احادیث بسیار
 دلالت می کند برین قول مومن می رسد که ثواب عمل صالح از غرضی در حدیث آمده که هر که مردمان را زهد و
 روزه نموده دارد از دنیا می کشد و سرود صلی الله علیه و آله و سلم بر آنکه هر که می کشد روزه خود حج بگذارد و روزه

پس از آن بگزارد از وی و از رعایت صدقه رضی الله عنه که اعتکاف کرد از پدر خود عبد الرحمن اعتاق کرد
 از وی و گفت سعد بن عباد یا رسول الله درین مرد ای تصدیق کنم از جانبی می فرمودم گفت کدام صدقه
 فاضله است فرمود آن بندگان است سعد چاکر گفت نه لام سعد و عبد الله بن بکر و جده او نیز که در مدینه
 که یاده رود مسجد قبایل مردن توانست و فکر در پس قنوی و او این عباس رضی الله عنه پسر او را که در مدینه
 جانب وی و از مفسران بعضی گفته اند که در این ابن ابی جهل است بعضی گفته اند عبد بن ابی معیط و بعضی
 گفته اند ولید بن خیره و بعضی گفته اند مراد بن ابن ابی حنیفه است نه میت و بعضی گفته اند که این اخبار است
 از شریع من قبل او و دلالت کرده است شریعت ما که ابن ابی حنیفه و سی غیر وی بر دوست و صاحب
 کثافت گفته است که سی غیر خود دفع نمی کند مگر نبی بر سی نفس خود بودن آن مومن صدق پس این اعتبار
 باشد سی غیر در حکم سی نفس از جهت بودن او تابع مراد او و قایم مقام او و نیز سی غیر نفی میکند و نفی عمل
 که آن غیر برای نفس خود و دیگر چه نیست کرد برای وی در حکم خرج نایب وکیل وی باشد و قایم مقام نبی
 انتهی ب تحقیق اختلاف کرده اند علماء در ثواب قرائت قرآن آیا میرسد میت یا نه اگر باینکه از پسر و مشهور از زهد
 شافعی و مالک و حنبل از حنفیه این است که کثیری از شافعی و حنفیه بآنکه میرسد و همین قایل است امام احمد بن
 حنبل رحمه الله علیه و جمعین بآنکه منقول از امام احمد است که میرسد میت بر چیز از صدقه و صلوة و حج و اعتکاف
 و قرائت و ذکر و غیر ذلک و بآنکه گفته اند قرائت بر قبر میت است و ذکر کرده است شیخ شمس الدین طحطاوی که صحیح حصول
 ثواب قرائت است از قریب و از دور و غیر ذلک چنانکه نفی میکند صدقه و دعا و استغفار با جلاء و امام
 عبد الصمد با فی رحمه الله علیه در تکرار روض الراضین ذکر کرده است که شیخ غزالدین بن عبد السلام در خواب
 دید که میگردد با حاکمی که در دنیا که ثواب قرائت قرآن میت نمیرسد و الله معلوم شد که میرسد بخواب
 و ثواب آن برسانید و قنوی داده است قاضی حسین که استیجار برای قرائت قرآن بر سر قبر جائز است
 چنانکه استیجار برای آنان در تعلیم قرآن و باید که دعا کند میت را بعد از قرائت زیرا که دعا لایق می شود مراد او
 دعا بعد از قرائت اقرب با جاییه و اکثر است از روی برکت و ذکر کرده است شیخ عبد الکریم السوے
 که اگر میت کرد قاری بقرائت خود که باشد ثواب آن برای میت نمیرسد زیرا که میت کردن این پیش از حصول
 تکلیف و عبادت بدن است پس واقع نشود از غیر و لیکن اگر قرائت کرد بعد از آن که زنده اینچنین حاصل شده است
 او را از اجر میت و این دعاست بحصول آن اجر بر میت را نفی میکند و گفته اند که موضع قرآن موضع برکت
 و نزد ارحمت است و میت در حکم حی حاضر است پس میدوخته شود برای نزول رحمت و حصول برکت

و تکیه بر سید ثواب قاری را روا و ذکر کرده است صاحب عمده که اگر چون آورد و چشمه را یا کند چاه را یا نشاند
 درخت را یا وقف کرد مصحف را در حال حیات خود یا کرد و اینها را بخیر و بعد از موت او میرسد ثواب آن
 بمیت چنانکه وارد شده است و در خبر مخصوصیت حکم بوقف مصحف بلکه حق است بان بر وقت و اوقیان
 تقاضای کثیر از تقصیر و از سبب نیز که آن نوعی است از صدقه و لیکن در تہذیب گفته است که جایز نیست
 تقصیر از غیر بغیر او بخیر از سبب مگر آنکه وصیت کرده باشد بوقف تحقیق را بیت کرده است از ابرار المؤمنین
 علی رضی اللہ عنہ کہ تقصیر میکرد از غیر بعد از وفات وی صلی اللہ علیہ وسلم و از ابی العباس محمد بن اسحاق سرانجام
 آورده کہ گفته تقصیر کردم از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از وصی را اما بعد از ثواب بوسی رسول خدا صلی اللہ علیہ
 وسلم نفیس شایسم در هر چیزی و اثری و انکار کرد و فائدہ آنرا جماعتی گفته اند کہ نکرده اند آنرا حجاب و بعضی
 از فقہای متأخرین مستحبی دانسته اند آنرا و بعضی بدعتی دانسته اند و گفته اند کہ آنحضرت غنی است از آن
 زیرا کہ آنحضرت را ثبات است بحکم من سننہ الحدیث اجر کہ عمل خیر کرد از آنست کہ بکسر نقصان
 شود از اجر عامل چیز امام رحمہ اللہ علیہ گفته کہ هیچ چیزی نیست کہ عمل میکند از آنکی از آنست مگر آنکہ نبی صلی اللہ علیہ
 وسلم اصل است در آن و در تحقیق نصرت گفته جمیع حسنات سلیمان و اعمال صالحین ایشان در صحیفین پیغمبر است صلے
 علیہ وسلم زیادہ بر آنچه عامل را است اجر یا مضاعفہ کہ نمیدانند آنرا اگر خدا تعالی را زیرا کہ تہذیب و عامل ثواب و وفات
 حاصل می شود و در اجر و تہجد می شود مشیخ و معال و در اصل آن اجر در شیخ شیخ او را در مثل مشیخ ثابث را
 و همچنین بود اجر در مرتبہ بعد از اجر حاصل تا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و باین وجه معلوم می گردد تقصیر
 سلف بر خلف پس چون فرض کرده می شود مراتب دہ بعد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم می باشد آنحضرت را کثیر از
 بیت و چهار چون بیت بجا باشد باز دہ بیت اجر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دہ هزار و چهل و ہشت و همچنین
 چند کہ زیادہ می شود یک مضاعف می گردد ما قبل ہی ابا کا قالہ الحقون باین جواب باری شود
 اشکال دعای قاری در آنحضرت را صلے اللہ علیہ وسلم زیادت شرف با علم کمال آنحضرت در سایر انواع
 شرف پس گویا قاری ملاحظہ کند کہ قبول قرارت او متضمن است معلوم او را مثل اجر و همچنین تا آنکہ معلوم
 معلوم اول اگر شارع است مثل جمیع آن اجر چنانکہ تقریر کرده است و از این قبیل است آنچه مشر و غت نزد ایشان
 کہ بطریق دیگر کہ اللہ زود نیا آیت شریفہا و تعظیما ذکر کرده است ہمہ در مواب لذنیہ و ازینجا
 معلوم شد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اشارت کرده است بقول خود من سننہ حسنة فله مثل
 اجر من عملها بعد از ترغیب تخریص است بر سبب سننہ فعلیہ و کمال خود در اثبات اجر و غنای او

مراد از احسان الله علیه السلام در آن خاصا ایست این است که ایشان میدارند بهشت را پیش از سایر مردم روایت کرده
 است بطرفانی در او و ظاهر حدیث عمر بن الخطاب مرفوعا که آنحضرت فرمود جسد الله علیه و سلم حرام کرده شده است
 بهشت برایشان داده شده است بر آنکه حرام کرده شده است بر آنکه تاد آید امت من و از آنکه آنست که در وی آید بهشت را
 از ایشان بقتلند بر آنکه کس بحیاب راه ایشان خرد و پیغمبری که در آنست که فرمود آنحضرت دعه
 کرد مرا مردی که از کفار تعالی من کرد و در بهشت از امت من بقتلند بر آنکه کس را بحیاب من بکشد از مردی که در آن
 تعالی مزید را پس داد مرا باریکی از سقا در آن بقتلند بر آنکه بکشد و با بکشد داده است پروردگار تعالی و تقدیر این
 است را آنچه نداده است اعم دیگر را چنانکه داده است پیغمبر ایشان را آنچه نداده است پیغمبران دیگر را شعر
 لما دعا الله داعینا بطاعته بآدم الرسل کما اکرم الامم و جسد الله علیه و سلم خیر خلق محمد و آل محمد و امته و جمیع
 و صل و از آن خاصا یعنی شرف فضایل و کمالات و ابرم عزت و کرامات تشریف و تخصیص الله
 جل و علا بر آنحضرت و اصلی الله علیه و سلم بفضیلت اسرار معراج است که چنانکه از انبیا و رسل سابقین مشرف
 و مکرر نگردانید و بخوانی که او را رسانید و آنچه او را نمود و بچنانکه از رسانید و نمود سبحان الذی اسری بصیده
 لیل من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حول السریه من آیاتنا اسیرا که در آنحضرت است از آنکه
 اقصی ثبات است بکتاب الله و متکرران کافراست و از آنجا که آسمان بر من که معراج نام است ثابت است ایجاب
 مشهوره که متکرران تبارع و فاسق و مخدول است و ثبوت دیگر از جزئیات عجایب و غرائب احوال باخبار که متکرران
 جاهل و محدود است صحیح آنست که خود اسرار معراج بحد بیچاره و بحد بود و چه غریبا و از صحابه و تابعین و اتباع
 و من بعد هم از حدیثین نقباء و متکلمین برین اند و متواتر است بدان احادیث صحیح و اخبار ضعیف و بعضی
 بر آنکه که بروج بود در زمان و بعضی بر آنکه که قضیه تعدده بود در یکوقت در لقیطه و در اوقات دیگر در زمان
 بروج بعضی در یک بود و بعضی در بیش با وجود آن اتفاق دارند هر که روایات انبیا و رسل است که
 راه نیت شب را در آن و بیدار است دل ایشان در آن و پوشیده است چشم ایشان چنانکه پوشیده میگردد
 چشم در وقت حضور و مراقبه تا شاغل نگردد چیزی از محاسنات و قاضی ابوبکر بن العربی گفته است
 که وقوع آن در نوم بر آنست توطیه و بغیر بود چنانکه در بار نبوت روایات ضاقت میسر تا سهل
 آسان شود بروی برداشت ثقل و حج که امری عظیم است و عاجز است از وی قوا و شریکین
 معراج نخست در زمان واقع شده تا قوت و استعداد وصول آن در لقیطه حاصل گردد بلکه بعضی از این قایمان
 باین قول گفته اند که وقوع آن در زمان پیش از بعثت بود و الله اعلم و بعضی از اخبار گفته اند که آنحضرت را

اهرات و معارج بسیار بود و بعضی سی و چهار گفته و یکی از آن چشم بود و لفظه و باقی بروج در تمام عالم
 و قوی گویند که اسرار مسجد و تمام مسجد اقصی یک در لفظه بود و معراج از آنجا تا سموات بروج منکاه و آنجا که
 سه از آن بزرگتر مذکور که در وی مسجد اقصی را غایت اسرار گردانید و اگر اسرار بحد زیادت بر مسجد اقصی
 بود ذکر میکرد و آنرا که المانع بود و تعجب و تعظیم قدرت الهی جل جلاله و تعجب بر شریف حضرت رسالت پناهی
 صلی الله علیه و سلم و جویش آنست که تخصیص ذکر مسجد اقصی در آیه که مذکور است وقوع خفای و مفرع و انکار
 قریش است در آن و رسیدن این آیات و علامات آنرا از آن حضرت و آنجا که آنجا نمودن از صفات آنجا که
 مذکور گردد و نسبت در رد احادیث و اخبار صحیح مشهوره در آن بلکه آیات قرآنی نیز چنانکه در سوره و نظم
 واقع شده و اگر چه آنچه در سوره و آنچه واقع شده است بعضی بریت جبریل و قرب او حمل کرده است تحقیق
 آنست که محمول است بر قصد معراج گفت بنده سکنی بنده مقام الصدوق البصیر که اشارت
 قول حق سبحانه و تعالی این آیات معراج است یعنی مسجد اقصی بر دوازده تا از آنجا سموات برده آیات را نماید و
 آیات و ظهور غایت کلمات و معجزات و سموات بود و مقتضی بود بر آنچه واقع شده در مسجد اقصی بر بدن مسجد
 اقصی مبارک آنست و از جهت ذکر ذکر مسجد اقصی را و در واقع اگر در تمام می بود استبعاد نمی گردانند از انکار و در
 نمی افتاد و صفای مومنین و نیز وقوع و قیام و قضا یا معراج از حضرت و احصای غیر متعارفات در نوم و نیز
 اسرار نوم اطلاق نمی کنند و چون اسرار لفظه شد معراج که بعد از آن واقع شد و لفظه باشد و بدلی نیست بر تمام
 بعد از در حدیث به قول امیر المومنین آن در تمام چند چیز است یکی تحمل حیاه و احیاء اروای الهی این که الا فقه للناس که
 بعضی مفسرین آنرا حمل بر قضیه معراج کرده اند و در بیان آن در تمام و جویش آنست که این رویا محمول بر رویا
 قضیه حیریه یا رویای واقع بدست و گفته اند که رویا یعنی رویت کبر نیز آمده و در حدیث شهاد سه از آن
 بان لقبول تبیین گفته است و در یک احاطه فی العیون من الغیض و بعضی گفته اند که تسمیه رویا بحیث
 وقوع آن در دلیل آن و آنکه در حدیث آمده است که فرموده است سیقت در بخانه و دلیل بر بودن اسرار معراج
 در تمام نیست زیرا که احتمال دارد که مراد استیقاظ از قوی باشد که پیش از وصول ملک بود پس آنحضرت
 در نوم بود که ملک آمدید اگر در رویا بود که مراد استیقاظ بعد از تمام قضیه باشد چنانکه
 واقع شده است ثم استیقت و انانی البسیح الحرام تواند که استیقت یعنی صحبت باشد یا استیقاظ
 از نوم دیگر که بعد از وصول نبییت واقع شده باشد و در تمام شب بود بلکه در بعضی شب بود بعضی از
 محققین گفته اند که مراد استیقاظ افاقه و تخیاری بحال خود از آنست از آنست که سخت در گرفته بود و

را صلوات الله علیه وسلم از سلطان العجائب و عزائب ملکوت سموات و اراض و مشاهد طارعه اعلی و اخرجه دیدار ایات کبری
 الهی و اسرار نامتناهی و پرشیده بود باطن او را مشایخ کجالت نوم و میگویند که شهید ملکوت اگر چه در بیدار سبب شهید
 بی نوعی از غیبت از عالم محسوسات که تغییر میکنند ازین برین لغوم و لایقظه نمیشد و در حقیقت آن در سبب
 است و لیکن سبب غیبت و غیبت تغییر آن گاهی نوم می کنند و در درستی و ایمین است و ایمین است و ایمین است
 نیز آمده است و لغت گفته اند مراد نوم تیه نام و اصطلاح است و در درستی بسبب آمده است
 بنیانا نامی است و اگر چه باقال مضطرب با آنکه انس خیال را بشایده کرده است و از آنحضرت نشینده و قصه
 معراج پیش از آنکه در آمدن انس در خدمت بعد از حیرت و در آن وقت هم صبی بود و هفت هشت ساله که
 قالوا و همچنین حدیث عایشه گفت مافقه جسد محمد که متک آن طایفه است که میگویند اسرار نوم بود از روی میخانه
 و مشایده نیست زیرا که عایشه رضی الله عنها در آن زمان نزد آنحضرت نبود و در سن ضبط و حفظ هم نبود بلکه شاید
 که توله شده باشد بر قولی که اسرار اول اسلام بود بعد از نبوت بانی یا یکیم سالی اگر چه صحیح آنست که بعد از نبی
 بود و الله اعلم و مقصود آنست که حدیث عایشه را چه نباشد بر حدیث دیگران که بطریق مشایده حدیث کرده اند و در
 حدیث عایشه واقع شده است مافقه جسد محمد و این خطا است بی شبهه آنچه آمده است که ماکذب القواد ماری و کلات
 بر منام ندارد زیرا که مراد آنست که در هم ننذاخت دل چشم را غیر حقیقت را بلکه تصدیق کرد رویت او را و انکار نکرد
 دل چیزی را که در چشم بدلیل مازنه البصر و ماطعه و اما تمک و تشیت با باطن و در خرافات فلسفه و طبیعت که امر
 ثقیل بجای علو چون رود و خرق و القیام در افلاک جایز نیست و طریقه اسلام باطل و عاقل است و جماعه دیگر اند
 از اهل اشارات و تاویلات که صور را بر معانی محل کنند و معراج را در خانه مراد دارند بر قیاس که خضر را در خانه
 گویند بآن معنی که معراج روح را بود در منام بلکه بآن معنی که معراج اشارت باحوال و مقامات ترستی
 است در معراج و معراج کمال چنانکه مراد بجزئی روح محمدی است و میرق نفس شریف وی که مرکب روح
 که نجاصت خود سر کشی است و رام نمی گردد مگر نفیوت روحانیت و مراد با آسمان مقام قرب و سبب و سبب
 نهایت مقامات بر قیاس آنکه در قصه موسی علیه السلام و فرعون و عصا و غلظین وادی مقدس تا ویلات
 کنند این فرق اگر صور را اثبات کنند و با وجود آن آنرا اشارت بکمال دارند چیزی است و مرتبه است در علم
 و معرفت بر قیاس آنکه جمیع کنند میان خبر جسمانی در در خانه امام غزالی رحمه الله نیز در بنیاد خیال است و اگر
 صرف معانی را اعتقاد کنند و بصورت قابل نشود آن خود کفر و ایجاب است و مذاهب ظنی است و بر ذائقه ایمان این

اسکندر آن طریقه اولی نیز موم و شیر با سینه او استکار است گویا وجود صور او چون در اسکان عادی بود نیز استند
 ابرج تاویل کنند ایان شنیدن است و در میان آنچه در حق قصه او بر فرضی اندخته کرد و آذن و در او اسدی تمام شد و نیز
 از صفای سمان از دایره ایمان بر فغانند و اگر با وجود تصدیق و ایمان تعجب و معرفت آن مقام را می شناسند
 و در می یابند و علم یقین بعین یقین رسیده است و لیکن تفکرم کردن در بیان تاویل و اثبات امکان آن بر لایل کلاسیه
 کنند و در فغان عقل و حیلای می شناسد از مقام ایمان عبودیت بعید است و اما ایمان را در اولی در اولی قول خدا و رسول خدایت
 بر چنانچه شنیدیم و می شناسد در دل نبشت آن قدر این تعلیه گویند و این را در نمی یابند که این تعلیه است این تعلیه
 کسی که ثبات شده است تحقیق امور جزایات با هر و تعلیه محقق علی تحقیق است و بحقیقت این تعلیه نیست این اتباع
 امر استقیم است مقلد شما که تعلیه عقل می کشند و گفته می که اگر دید که ثبات نشد است تحقیق و می شناسد که و شبیه در
 ادوات فلاصفه خود در اصل مکرانیا از زبان ایشان بکار است و نیز برایشان عقل ایشان است این مشکلان خاکی
 را چه شد که با وجود راه راست کم کردند و راه گفتگو و شبهه جدل فغانند اگر چه نبشت ایشان مخالفت فغان
 و در در ایشان بود اما در سلوک راه عقل و اتباع می موافق گشتند با ایشان که گشتند و دیگران را نیز
 که در ساختن فضله و افضل و اولد الهادنه و اصل بر آنکه حدیث مواج را جمیع کثیر از صحابه رضوان الله
 عظیم جمیع روایت کرده اند بر تواتر معنوی اگر چه در بعضی خصوصیات روایات مختلف آمده و مشهور
 از آن حدیث طویل است که بخاری و مسلم و صحیح خود از قاده از انس بن مالک از مالک بن صعصعه آورده
 و در حدیث ذکر شوق قلب نبوی و شستن آن باب نیز در طشت و سب و بر کردن بکلیت و ایمان نهان
 آن که سینه شریف و التام نمودن آن است و شوق صدر شریف چهار بار شده نخست در عهد طفولیت
 که نزد حلیه سعدیه بود دوم در ده سالگی که قریب بوقت بلوغ رسید و در سوم نزد نبشت چهارم در وقت
 که وقت اسیر بود تا کمال طهارت و صفاستعد و منتهی در ریاضت عالم ملکوت شد بر قیاس و تصور
 فطری که پیش از نماز گفته که نمونه مواج است و اتفاق نیفتاد موسی را یله السلام این نبی و استند از آن
 جهت مشرف گشت در وقت حق و این نیز یکی از آن مواج است که طبعیان از انکار کنند و گویند که شوق صدر
 و قلب علت موت است و احیای جمع نمی شود و ارباب عقل تاویل کنند و گویند که مراد ظاهر و تظیف باطن آنحضرت
 از لوث حدوث امکان و اهل ایمان تصدیق کنند بی تاویل و حرف از ظاهر و گویند که این همه اسباب
 عادی است و محال نیست بر خدا هیچ چیز و اما آوردن طشت و سب و شستن در آن نوع نمک می است
 بحسب عادت و عادت و اشارت است باین حضرت می کریم و معظم است و در جمیع عالم و اما انکار استعمال از سب

حوام است در شریعت و صلوات علی سلم جویش آن گفته اند که تحریم ذوب از جهت استعمال بدان است
 درین بار و اما در آخرت مومنان را خلاصا باشد یا شارت قول وی تعالی قل بی اللین امنوا فی
 الحیوة الدنیا خلاصه یوم القیامة و قول وی صلوات علی سلم یوم یوم فی الدنیا و فی الآخرة قصه اسرار
 در حقیقت از عالم آخرت و نیز استعمال استعمال بان حاصل نشد از آخرت بلکه از طایفه شد که غیر مکلف اند
 بدان بلکه احتمال دارد که این واقعه پیش از حکم تحریم باشد و واقع هم نیست زیرا که تحریم آن در دنیا است
 بعد از قضیه امر او بعضی از ارباب معانی مناسبات استنباط کرده اند در ذوب و قلب شریف نبوی که ذوب
 از ادانی جنة است و از اقل جوهر معدنی و دمی خود آنرا خاک بر نمی نهد و از تنک خیا که قلب شریف ثقیل ترین
 و درین از قلب است و در وی ثقل دمی خود آنرا خاک سفلیات و نمی نشیند بروی رنگ کدورات کونیه لفظ
 ذوب است نه ذاب الی الله و نظر از ذاب جسمی متضمن است معنی وضارت و بقا و صفات و زرات را و از
 پر کردن طشت بحکمت و ایمان پر کردن بخیر است از جوهر نورانی که محصل کمال ایمان و حکمت است و احتمال دارد
 از قبیل تحب معانی باشد چنانکه می آید سوره بقره روز قیامت در صورت طلوع موت در صورت کبش و تمثیل
 ساخته می شود اعمال بصورت حسنه و نهاده می شود در موازین و بعضی از عرفا گفته اند که درین دلیل است
 که ایمان و حکمت جوهر محسوسه اند نه معانی معنوی که در قبلا عرض چنانکه مذوب متکلمین است و شارع علم و معرفت
 بحقایق اشیا و نظر اعلی عقلی بطایفه است که چون دیدند که اینها صادر از جوهر اند حکم کردند بحضرت آن را
 کردن آنحضرت صلوات علی سلم این واقعه را موجب زیادت و تکمیل لقن و ایمان و عدم خوف از عادات
 مملکه بود و لهذا بود آنحضرت اشجع و اثبت و اعلی و اقوی حاله و مقامه و اما حکمت در غسل قلب مقدم بآن فرم
 آن گفته اند که آب زرم تقویت میکند قلب را بر غسل که در ذوب شریف را تا قوی شود بر شاه عالم ملکوت
 و بعضی علما استدلال کرده اند بر آنکه آب زرم از آب افضل است از آب کوشتر زیرا که شست نشود قلب مگر با فضل
 میاه و قول بآنکه آب زرم قریب بود و حاضر بود و آب کوشتر در بیافیت ضعیف است زیرا که اینجا قریب و
 غیبت محقول نیست اینجا یک آن است و الله اعلم بعد از آن آورد جبرئیل علیه السلام دایه سفید را که نام او راق
 است تر از رطل و بلند تر از رخا که می نهاد کلام را در غنهای نظر و در حدیث آمده است سوار کرده شد موبال بر
 جبرئیل تا به خان و ظاهر این حدیث آنست که تا آسمان سوار بود بر راق و رفت در هوا چنانکه بزرگوار
 روندند این نیز خارق عادت است که بشر بر هوا نمیرود خصوصاً که سوار باشد بر چهار پایه و همه در دست
 قدرت الهی است و مقید نیست قدرت او بچرخان عادت و در بعضی روایات آمده که مراد او بازو بود

که بدان می پرید و بعضی گویند سواری بر براق تا مسجد قصی بود بعد از آن مساجدی نهادند که بدان بالابر
مان نیز در روایت آمده است و تحقیق میان روایتین آنست که بعضی از روایة ذکر نکردن خبری را که
ذکر کرده است را دبی دیگر ادلی ذکر کرد سواری بر براق را تا مسجد قصی و بعضی گفت که همین منوار
بر آسمان رفت و رادی دیگر ذکر کرد و عروج بر آسمان شاید که بی سواری بود باشد و الله اعلم و حکمت فرستادن
براق تعظیم و تکریم حضرت محمد و بعلی بن ابی طالب بود چنانکه بجان محمد بن ابی طالب فرستند و اخلاص خاص محمد
و عیسی بن علی خاص است بطریق پیوسته و در شب که زمان خلوت خاص است پنهان از چشم اغیار طلبند
و بعد از طلوع و تعالی و تقدیس و حکمت در برون براق پست تر از غلبله تر از تمارینه بر شکل فرس از برای تبار
است بآن طلبیدن و سلم و اس بود و در جرب و خوف و از برای آنکه از محضه وقوع اسرار شدید بدیده که حضور
نیست بیان در عرف و عبادت و حضرت شیخ میفرمودند که نام او براق است نه فرس و بعلی استحقاق براق از
براق است یعنی همان از جهت سرعت سیر و وقایع عیاض گفته او را براق از آن گفته که در رنگ بود شای
سرقامی گویند که میان صوت ایض و طاقات سیاه می باشد و صاحب موابی گفته که احتمال دارد که
شوق نباشد و بعضی روایات آمده که چون آنحضرت بای در رکاب نهاد براق کتبی کرد پس جبرئیل علیه السلام
براق گفت چه شده است ترا کتشی میکنی سوار شده است ترا پس کتشی را می ترا محمد علیه السلام پس عقی کرد براق پست
بر زمین و ام شد پیش است آنحضرت بر پشت وی این سخن دلالت دارد بر آنکه براق آمده بود برای سواری انبیاء
السلام بعضی گفته که بر نبی را براقی بود بر اندازه قدر مرتبه وی چنانکه در روایات آمده است که ابراهیم
علیه السلام می آمد بر براق سوار از بیت المقدس بکوه اور برای زیارت اسمعیل علیه السلام و گویا اشارت جبرئیل
براق است و ایده علم و در جاستصواب براق یا از جهت آن بود که بر سوار شده بود بر قوی که سوار شده بود
بچاکس یا از جهت به عهد بر قول دیگر و بعضی گفته اند که این استصواب براق برای ناز و طرب و تفریح بود
بطریق استبعاد و کتشی چنانکه در جعفر جیل فرمود اتمیت یا بشیر قائما علیک نبی و صدیق و من هدی
و گویند که کتاب براق در دست جبرئیل بود و نام در دست میکائیل علیه السلام و در بعضی روایات آمده که جبرئیل
علیه السلام ردیف آنحضرت بود و شاید که تخت در رکاب باشد بعد از آن در شای طریق محبت و عنایت
آنحضرت علیه السلام اقتضای آن کرده باشد که او را برداشته ردیف خود ساخت یا تخت ردیف باشد
پس از آن وی رعایت طریق ادب و تکریم با آنحضرت کرده و نزد آمده باشد و علم پس رسید بر زمین و بستان

خلت نماز پیش گفت جبریل آنحضرت فرمود و نماز کند از این زمین خیز بپس از آن بکمره رسید و بر سر
 گذاشت که مولد عیسی علیه السلام بود درین دو جا نیز جبریل گفت فرود آئی فرمود این چیست یا جبریل
 جبریل گفت سیر کن یا محمد و بر پس از آن شنید کسی را که از راه یک سوی است و می خواند آنحضرت را فرمود
 این چیست گفت سیر کن یا محمد و بر پس از آن گذاشت بجای که سلام کردند بر آنحضرت و گفتند السلام علیک
 یا اولی السلام علیک یا آخر السلام علیک یا حاضر پس گفت جبریل جواب سلام ایشان کوی یا محمد پس جواب
 ایشان گفت ای پیش گفت جبریل آنحضرت فرمود و بیاست و باقی نماز است از دنیا که همان مقدار که باقی مانده است
 از عمر آن عجز و آن که او را داده خواند ترا پس بود اگر جواب میدادی تو ایشان را اختیار میکردند امت تو دنیا را بر
 و گمراه می کردی ایشان را و انجاء که بسلام کردند بر تو ای موسی عیسی بودند علیهم السلام و در روایات آمده است
 که گذاشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم عیسی علیه السلام که نماز میکند در فرود پس فرمود و شاهد آنکه رسول الله
 و چون انبیاء را ندانند خدا تعالی میکند چنانکه ذکر میکند اهل بیت در پیش بی آنکه مکلف باشند بآن بعد
 از آن گذاشت آنحضرت در راه بر اقوام و طوایف امام از میان و بدان که در عالم برزخ و مثالی با ایشان
 و خیرات افعال و احوال خود مشغول و گرفتار اند و ذکر آن طول دارد بعد از آن سه مرتبه بیت المقدس را بر
 بخلق باب مسجد که الآن در باب محمد میگویند پس در آمد در مسجد و گذارد در کعبه و ظاهر این دو رکعت تحفه مسجد بود
 و حاضر شدند ملائکه و تمثال گردانیده شدند ارواح انبیاء از آدم تا عیسی شاکست و مرخص را و صلوات فرستادند
 بر محمد صلی الله علیه و سلم و اعتراف کردند بفضله پس از آن گفته شد و تکیه بر آورده شد بر این نماز و تعظیم کردند آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و علم پس آنحضرت امامت کرد و در دنیا و ملائکه افتد اگر در دنیا نبوی و جلال کرده اند علمای گران نماز
 نفل بود یا فرض و اگر فرض نبود نمازش بود یا صحیح و ظاهر از سابق حدیث چنانکه رانده شده است که در آمدن
 در بیت المقدس پیش از عروج با سمان باشد پس نمازش بود و جبریل کسیکه گوید که این قضیه بعد از نزول است
 صحیح باشد بعضی این را ترجیح کرده اند که آنحضرت را با جمیع کمالات در کثات فرود آورده اند از آنکه فصل و شرف وی
 نموده و بخاطر آن مسکن گزین شده بود که جزا در دو حال نباشد هم پیش از عروج و هم بعد از آن که این نزول شدن این خیال
 ذکر علمای محدث و روایات این را ملاحظه داشت بعد از آن در نظر آمد که شیخ ابی عبد الله بن کثیر که از اعاظم علما حدیث و تفسیر
 است گفته است که نماز کردن آنحضرت با انبیاء پیش از عروج او بعد از آن در دو حال است و گفته که در حدیثی
 که دلالت دارد بر آن در عروج مانعی نیست از آن و الحمد لله ما عجب از شیخ ابن کثیر رحمه الله علیه که گفته که بعضی مردم گفته اند

آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقامت کرد در آسمان آنچه در ظاهر و خوار و اندر زبان روایات است که در بیت المقدس کرد
 و طاعت است که بعد از رجوع کرد اینجا و از اینجا پیش که در درود جاود در در حال بود با قطع نظر از کثرت و ظهور و رتبه و درایت
 و الله اعلم و چون بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از مسجدی که در جبل اودنی اترخ و اودنی از زمین بخیز کرد که بر کوه
 را که نموده است اختیار داری پس اختیار کردی صلی الله علیه و سلم پس نگذاشت جبرئیل اختیار کردی فطرت را در او فقط
 اینجا دین اسلام و اقامت بر آنست یعنی اختیار کردی علامت اسلام و اقامت را از زمین علامت آنست زیرا که سهیل و طایف
 در آنست در شان ریان و شیر را در آن الم شمال دین علم داشته اند و در خواب بیدار می خورد تعبیر آن باشد که چه از
 علم و دین باید الهی کند که کاخ جود در بعضی منامات کوه بود پاک بر از شیر شیرین شیریده است و همه را فرورد و در جلا
 خمر کرام الی نبی است و جالب انواع شراب است در حال مایع بعضی گفته اند که در او فقط خلقت است و پس بنا بر خلقت
 بردت و نبات لحم و شراب از دست و تخمین جزی که می نماید چون مولود را می شکافد امثال او را آنست و نیز مالوت
 محبوب آنحضرت بود و در آن وقت مبلج بود زیرا که قصه اسرار را که بود و تحمیر خود در مدینه اما غایت امری در آن
 یا اجتناب کرد از دیدن جهت نوع و تعویض با نیک و در آن خواهر شد و از خود نیز نوافی صواب بود علم الهی گفت جبرئیل
 اصبت الفطره و در روایتی است اصحاب امیر یک و اگر گویند که آن آخر خبث بود با وجود آن اجتناب کرد از جهت
 مشابهت و مضامین و در روایتی آمده است که گفت جبرئیل اگر اختیار میکردی تو آخر را گمراه می شدند است تو دی افلاک
 در شراب خمر دامت تو در شراب بهر خمر دنیای افلاک که ماده قدامه خواست و در چرخ ابوحیاس ضعیف است و
 قبح آمده یکی از زمین دیگری از عسل و در روایتی است که از آب لبن و خمر ذکر عسل نیست و بر تقدیر نجات بخار لبن
 و قدامه دایان لبن وانی نزد رسولی بیدار نشد پس نیز آمده صرح به الحاق طایفه دین کثیر آمده است که اینها علیهم السلام
 گفته اند و در میان ایشان ابی بکر و عیسی و اود و سلیمان و عیسی صلوات الله علیه جمعین شاکستی و یکی خواند
 بلع و بعضی از کلمات و عزت که مخصوص گردیده است و در آنجا تعالی و تقدس ایشان را زبان بکشاند و حضرت خاتم النبیین
 صلی الله علیه و علی آله و صحبه اجمعین نیز زبان بکشاند و گفت شما شایسته اند و در کار حل و علا را من نیز شایسته
 نم و در مورد الحمد لله الذی ارسلنی رحمة للعالمین و بشیر و نذیر للانس جمعین انزل علی الفرقان قسب تبيان
 علی شئ و جعل امی و سعاد و جعل امی هم الاولون و هم الاخرون و شرح لی صدر ک و وضع سنه و در
 رفیع لی ذکر می و جعلی فاتحاً و خاتماً پس گفت ابی بکر علیه السلام بیهة الفضل محمد بعد از آن معراجی آورد
 رجبته الفردوس از زمین شمالی و ملائکه و برآمد بران و رسید به آسمان و دید در آسمان بعضی انبیا را که

که با موش نه ملاقات آنحضرت و متمثل ساختند و آسمانها بعد از تشرب بیت المقدس اسلام کردند
بر وجهی که در احادیث مذکور شده است و از عجایب حالات و غرایب حکایات که درین باب روایت کرده اند
آنست که چون آنحضرت بهمان ششم رسید موسی را دریافت از اینجا برفت موسی بکرب و گفت غلامی را بعد از من
در گریزه که درمی آید از است دی بهشت را بیشتر از آنچه می درکند از امت من و گفته اند که این یکا موسی علیه السلام
الذی بر وجه بود زیرا که در عالم منزوع است از احاد و مومنین چه جای کسی که برگزیده است او را خدا
بکلام خود در حالت خود گردانیده است از اولو العزم بلکه این تاسع و تحسنت بر آنچه فوت شد او را از خیری
که مرتب میگردد بر وی رفع درجه بسبب آنچه واقع شده از امت او از کثرت مخالفت که مقصود است
مترقی فی جبرائیل انرا که مستلزم تفیصل جبرائیل است زیرا که بر نبی راست مثل آن که اتباع کرده است
او را و دو کسیکه اتباع کرده او را علی السلام که در عدد از کسیکه اتباع کرده پیغمبر اصلی الد علیه سلم که از اقبال شیخ
ابن حجر بنی فقه الباری و ابن ابی حمزه که از عرفای مالکیه است گفته حق تعالی نهاده است در دل انبیا حجت و راست
مرات خود را و مرکب و مجبول ساخته است ایشان را بران تحقیق کربیت پیغمبر اصلی الد علیه سلم بر بعضی اموات
لیقت شد مراد را چه چیز گریه آورد و ترایا رسول الد فرمود این حجت است و رحمت نمی کند خدا تا از ننگان خود
مگر رحمت کند گان را و تحقیق گرفته اند انبیا علیهم السلام از رحمت خدا انصبی افرسبست رحمت در دلها ایشان
نیز ننگان خدا بیشتر و او را در دیگران پس از رحمت کربت موسی علیه السلام از رحمت رحمت و شفقت مرثی
را زیرا که این وقت انصالی وجود و کم و دقت قدوم حبیب کریم است تا خاص شود خلق قرب و فصل
علیم پس آمد شست در وقت قبول و انصالی که رحمت کند خدا این است او را برکت این وقت و است
و ذکر موسی آنحضرت را لفظ غلام که معنی کودک است نه بصیغهای دیگر بسبب صغر سن آنحضرت است
نسبت که در غرب نام میکند مرد تنج السن را غلام نام که در وی بقیه از قوت و درخشاکی است که موسی علیه السلام اشارت
با نعم کردن رب الغرة جل جلاله و کثر انصالی که از قوت را ناس قبول است و تا دخول در شرف و عدم دخول
ضعف بود در بران شریف و بی عدم طرق ضعف در قوت و بی صلی الد علیه سلم تا آنکه اطلاق کردند بر وی مردم
وقت قدوم آوردن آنحضرت بخدا اسم به و برای بکر صبی الد عند اسم شیخ با آنکه آنحضرت اسن بود از ابی بکر گفت بنده من
و از رحمت بود عدم طرمان شب بر آنحضرت که موسی چند در اسن کثیر شریف و بی تا در نظر مردم بیرونی نیاید چنانکه بیان
حق در باب جلایه شریف گذشت و تحقیق ظاهر شد اثر اعتنا و شفقت موسی علیه السلام بر امت موجود در تحفیض

صلوات که از پنجاه پنج آمده و گفته اند که این بر اعتقاد و محبت از موسی برین است و چون به محبت آن بود که در
 علیه السلام خوانده بود و در تورات صفات این است را آورده کرده که ایشان را است و می دانند فرموده
 تعالی اینها است احمد خوانده بود و این آیه و را قطع کن پس گفت مرا از است احمد کن فصل بعد از آن برشته شد
 انحضرت صلی الله علیه و سلم به سوره المنتهی که بوی منتهی می شود اعمال خلق و علوم ایشان را از آنجا نزول میکند
 امر گرفته می شود احکام و تزیین و قوت می کند ملک و حکام را بحال تجا از این مقام و عروج از نسبت و لوی
 منتهی می گردد آنچه صعود می کند از عالم سفلی و نزول میکند از عالم علوی از آنجا اعلی و تجا از نکر و از آن سج می
 که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و باز نماند و حدیث از حضرت می خبر می گفت بوی انحضرت
 یا جبرئیل آنچه جای باز نماند و حدیث از این است که در دست دوست را تنها گذارد جبرئیل گفت اگر
 مقدار سرش نکند نزدیک شوم سوخته شوم بگفتا فراتر بجا نماند به بماند که نیردی با من نماند اگر کسی
 می بریزم به فروغ تجلی بسوزد بر من و در بعضی روایات آمده که فرمود انحضرت صلی الله علیه و سلم هر کس که بوی
 که اگر حاجتی داشته باشی بمن بگو تا بحضرت عرض کنم جبرئیل گفت حاجت من آنست که بخوابم از آنجا که در آن مقام
 روز قیامت باز می خود را بر صراط تا بگذرند بر این است و در این روایت معلوم شد که سوره المنتهی
 در آسمان ششم است و در روایت دیگر آمده که در آسمان هفتم است و تفسیر می کنند میان روایتین با
 رخ دی در آسمان ششم باشد و افخای در آسمان هفتم و وجهی سیه سیه که معنی درخت کن است
 منقوض و موقوف بر علم شارع است و میگویند که درین درخت رصفت صفت است فکل هریه و علم لذیذ
 را به لطیف و بنیز که ایمان است که جمیع می کنند قولی رصفت را طلی بنزله عمل است و علم عبادت و ریح بنزله
 قولی که قالوا انما که این درخت نشانده شده باشد در آسمان چنانکه نشانده می شود در زمین نیز قدرت
 شامل که چنانکه درختان در زمین نشانده می شوند این در هوا باشد چنانکه سیر کرد انحضرت صلی
 الله علیه و سلم در هوا و آنکه که منور و سیه باشد در تراب جنت چنانکه درختان می در درختان جنت نیز احتمال
 دارد که منور و سیه نباشند و الله اعلم بحقیقه الحال و آنکه سوره المنتهی بر آینه چهار نهد و در باطن و در ظاهر
 اما آنکه در باطن اندر در جنت میرود و آنکه در ظاهر اندر نخل و فوات اندر از حدیثی پی بریده معلوم می شود که
 بهایند از جنت اندر نخل و فوات و شیخان و حیجان پس بعضی میگویند که بودن اینها از جنت باین
 معنی است که منافق و فحشاء اینها را ایم و پیشمار است و بعضی میگویند که اینها از جنت است و آمده اند

و الله اعلم هذا قال علی بن حنبل و الله اعلم ان ربی عز و جل قد خلق من حیوان است و انهار ما و در بدن و عمل
 و خمر جدا اند که در پشت جاری اند چنانکه منطوق قرآن عظیم است و در روایت کرده است ابن ابی حاتم از حضرت
 انس رضی الله عنه که چون برآمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آسمان مقبض نهری دید که بر سنگریزی بایقوت
 و زمره جاری است و او ای آن از درین غصه و یا قوت و دل و دوزخ است و آب می سفید تر از شیر و شیرین تر
 از شهد فرمود بر اجبرئیل چیست فرمود این حوض که شربت است که داده است ترا خدا تعالی و در حدیث
 ابی سعید آمده که در پشت جاری می شود چنانکه اگر اسلیم بن یونس مشق می کرد و از وی حدیثی می
 را که فرستاد و دیگری را نهر رحمت و این نهری است که چون عصاة از دوزخ سپاه و نهری ازین حوض در
 بیفتند در ساعت تری تازه شوند و سدره المنتهی را انوار و شبهه مانند طغ در روانه از طلا و بر برین فرشت
 الیت و وصف این مقام بیرون از حد قیاس و عقل است و درینجا نیز آمده است آنحضرت ادا می
 از خمر و لبس و عمل پس اختیار کرد لبس را چنانکه در بیت المقدس معلوم شد و اینجا نماز گذارد و با نیا
 و امامت کرد ایشان را چنانکه در بیت المقدس بعد از آن نموده شد بنیت العمور و بر داشته شد از آن چو
 انجین است لفظ حدیث ثم رفع الی البیت المعمور و تفسیر کرده اند او را باین معنی گویا میان و س
 و میان بیت المعمور و عالم بود و قدرت خود برادر آک آن پس برگشته شد و بلند گردانیده شد و در آورده شد
 در لبر و بصیرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا دید آنرا بیت المعمور مسجد است بخدا که بهر کعبه تا آنکه اگر فرس
 رده شود افتادن او بر زمین می افتد بر کعبه و گویند که این خانه ایست که فرستاده شد برای آدم علیه السلام بعد
 از سقوط و بر داشته شد بعد از وی بر آسمان و قدر و مرتبت وی بر آسمان مانند کعبه است و در زمین طواف
 میکند او را و نمازی گذارند ملائکه چنانکه طواف می کنند کعبه را آدمیان می در آید بیت المعمور را هر روز
 هفتاد هزار فرشته و چون بیرون می آیند باز می گردند بسوی او بار دیگر و روز دیگر هفتاد هزار دیگر می آیند
 و همچنین است اعلان روز که یاد کرده اند تا بعد و این دلیل است بر عظیم قدرت پروردگار تعالی
 و تقدس و هیچ خلق عظیم تر و شیر تر از ملائکه نیست و در روایت است که نیست در آسمانها و زمینها هیچ شی
 مگر آنکه نهاده است فرشته جبهه خود را برای سجده و نیست هیچ قطره از دریا یا مگر آنکه موکل است بر و
 فرشته آمده است که در آسمان نهریست که او را نهر الحیوة می در آید آنرا جبرئیل علیه السلام هر روز و فرد
 میرود در و پس تر بیرون می آید و می افتد بر و بال خود را و جدای خود از وی هفتاد هزار قطره و دیگر آن
 پروردگار تعالی از هر قطره فرشته پس آنها اند که نمازی کنند در بیت المعمور و باز بر می گردند بسوی وی و

و چنانچه در او آید که در تفسیر قول و تعالی و یخلق ما علمون
 که عطف و متعلق و محال که در تفسیر آن روایت کرده اند از این عباس رضی الله عنهما اگر گفت که در این عرش نه
 است از فردی مقدار عرش آسمان و هفت زمین و هفت دریای در آید و در سیه چرخ بر سر و غل میکند
 در دس و زیاده میکند نور بر نور و جمال بر جمال خود و می افتد بر دنیا بایک حق تعالی از بر قطره کمی افتد
 از پردی چندین هفت فرشته نماز قیامت و روایت کرده شده است که آنجا ملائکه اند که تسبیح میکنند خدا تعالی
 را و بیا میکنند حق تعالی بهر تسبیح فرشته را گفت بنده مسکین بنده الله علیه طریق الحق و البقیه که اگر در آسمانها
 تسبیحات ملائکه فرشتهها پیدا می شوند چه عجب که بر زمین نیز از تسبیحات و تهلیلات آن حضرت صلی
 الله علیه و سلم و خاصه کان در محله و صلحای امت پیدا می شده باشند و الله علیه و سلم
 گفت صاحب کبریا و کرامت در امرای ملائکه است که برای خداوند و اعدای ملائکه موکل بر نباتات و درختان
 و حطوط و موکل بر تصویر بی آدم و ملائکه که نازل می شوند در حساب و ملائکه که می نویسند مردم را روز جزا و جزا
 جنت و ملائکه که می آیند بتاق در ریل و تبار تا ضبط کنند اعمال بنده گان را در شب و روز و تبار
 بزار فرشته که بر فرشتان حضرت صلی الله علیه و سلم می آیند و محفوظ می گردانند آزاد آنها
 که تا این میکنند و فرات مصلی آنها که میگردند بنا لک الحمد و آنها می که دعا می کنند منتظران نماز را و آنها
 که لغت می کنند زانی را که بجزی کنند جامه خواب مردان را و بر یکی از آسمانها فرشتگان اند که طایفه
 را تسبیح می دانست و آمده است که هر گاه در محله عرش از رویهاست و حید روی که مشبه میگرد و بعضی
 بعضی و اگر ملکی از آن گستر اندازد می خود را پوشد دنیا و یک پیر از از روی خود و جمله عرش هشت فرشته
 اند باین عظمت که مسافت از نزد گوش تا گوش دیگر ایشان دویست سال در روایتی هفتصد سال است
 و در کتاب العظمه مرالی و شیخ را چنان ذکر کرده که اگر انجیب العیاب است و ازین عظمیت و کبرای
 خالق تعالی باید تصور و تدبیر کرد که چه خواهد بود سبحان فی الملک و الملکوت و العظمه و الکبرای
 و الجبروت سبحان سبحان سبحان و آنرا است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون صعود کردم به
 آسمان هفتم ابراهیم خلیل الله علیه السلام را دیدم که نیکه نه بیت المعمور کرده نشسته و با وی قومی اند
 خوشتر و نیکوتر از من بر ایشان و سلام کردند ایشان بر من و من گفتم خود را و قسم با قسم جمعی جاها که سفید دارند
 مثل قرطیس چه جاها که گیس و آینه بزمه من آنها که جامه سفید داشتند بیت المعمور را و خوب مانند آنها
 که جامه چرخ گیس داشتند پس نماز کردند و در بیت المعمور با آنها که جامه سفید داشتند و سفیدی جامه کنایت از حسن

اعمال است چنانکه در تالیفات و کتابها گفته اند و آمده که فرمودند از ابی‌اسم علیه السلام قومی در مدینه سفید رو و
خوش رنگ مانند قرطی و قومی دیگر که در رنگهای ایشان ترسکه و نارنگی است پس از آنکه این قوم در مدینه و
غسل کردند پس خانه شدند از لون ایشان چیزی باز نماند بجز در آمدن خالص شده لوان ایشان تمام مثل
آن قوم سفید روی خوش رنگ پس رسید آنحضرت صلی الله علیه و سلم این سفید رویان چنانکه سفید و این تیره
رنگان که کسیت این دو گشته است و حسیت این اظهار که در آمدن در آن فرمود جبرئیل علیه السلام این مرد
بدست ابراهیم علیه السلام و این سفید جامه جامه اند که آینه تکر دارند ایمان خود را بنظم و این تیره رنگان
جامه اند که خلط کردند اعمال صالحه را با اعمال بد پس توبه کرد و رحمت کرد حق تعالی بر ایشان و این اظهار دل
آن نهر رحمت است و ثانی نهر نعمت و ثالث نهر وسع و سابع نهر شرب با طهور و بعد از آن بالا ترقی و بجا
رسید که شنوده می شود و از اقلام که کتاب می کنند بدان ملائکه اقدار الهی اگر چه قصا و تقدیر الهی قدیم است
و لیکن کتابت آن حادث است و کتاب لوح محفوظ که کائنات در اینجا ثبت است پیش از پدید آمدن آسمان
و زمین است و جهت القلم با سحر کاین اشارت بان است و لیکن این کتابت در محض ملائکه و در رنگ فروغ
سنتی از اصل است چنانکه در شب نصف شعبان و امام دیبالی دیگری نویسند و در وی محو و اثبات
میرود و محو یا شار و قیت عبارت از آنست چنانکه در آثار آمده است و حسب ما بولد دنیا از قلم نظر کرده
که گفته است اقللام دوازده اند و متفاوتند در رباعی و اهل قلم قدر است که نوشته است پروردگار
اهل جلال بدان مقادیر خلائق را چنانکه در سنن ابی داود از عباد بن الصامت رفته است و الله عنه نظر کرده
که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که میفرمود اول ما خلق الله القلم نخستین چیزی که پدید
آمده است خدا تعالی قلم است گفت مراد از نویس گفت قلم چه نویسم گفت نویس مقادیر خلائق را بنویس
قیامت پس این قلم اول تمام است و اهل آن تحقیق گفته اند بسیاری از علمای تغیر که این قلم است که سوخته خورده
است حق تعالی بدان قلم وحی است ثالث قلم توقع است عن الله و در سوره رابع قلم طرب بدان است که حفظ کرده می شود
بدان صحت ابدان خاص قلم توقع است از آنکه در ذرات ایشان و باین سیاست و صلاح کرده می شود
امور ممالک و اس قلم حساب است که ضبط کرده می شود بآن احوال استخراج و مصرف و مقادیر آن دین
قلم از اراق است سابع قلم حکم است که ثبات کرده می شود بآن حقوق و نافذ گردانیده می شود و لوی قضایا
ثامن قلم شهادت است که نگاه داشته می شود بآن حقوق تا سحر قلم تغیر است و آن کاتب وحی مقام و تغیر تعبیر
ادوات عشر قلم تواریخ عالم و وقایع است حادی عشر قلم لغت و تفصیل آفت ثنای عشر قلم جامع است

و آن قلم در بر طبلش در دفع شبهات محرقین این قلام است که این نظام مصلح عالم است و کافی است در طاعت
و فضیلت قلم که نوشته شده است بوی کتب اسود و سوخته خورده است بوی خدا ایتالی در کتاب مجید خود
انتهی بر سینه نهان که بعد از قلم آتشی که اعلا و اجل است و حقیقه آنرا خبر خدا و رسول کس ندارد این قلم
دنیا است که نوشته می شود بوی علوم و آنچه ذکر کرده است این قابل معلومات که تسکات علوم اند و اگر آنها
سحق است و آنچه قابل ذکر کرده فیها و الله اعلم انهم برای آن ختم بر بعد از آن نموده شد با حضرت علی علیه السلام
بهشت و در درج بان صفات و نفوس که ذکر کرد در کتاب دست و دید بهشت را که منظر رحمت الهی است و دید
دورخ را که محلی غضب و عتاب است که ده داشته شد بهشت و بسته شد دورخ و غسل کرد در چشمه سلیمان
شسته شد آتش کون و حرارت از ظاهر و باطن می و دخیله شد با مقدم من و نه دانا خود در بعضی
روایات آمده که ایستاده کرده شد بر درختی از درختان بهشت که نبود در بهشت درختی حسن الطیب از آن
پس بر خود از تره دی دگت لطفه و صلب بود که چون فرو آمد بر زمین موافقت کرد و خیر بود در رخصه
اند غنای پس بار داشت بفاطر رضی الله عنهما و اینجا اشکال صریحت که ولادت فاطمه پیش از نبوت هفت
سال خیر است و اسرار بعد از نبوت است مگر آنکه التزام کنند که حضرت را پیش از نبوت نیز امر بود
در تمام و این حکایت تمام است یا آنحضرت را پیش از نبوت در بهشت در آورده باشند بی اسرار این اقصا
در اینجا است و لیکن ذکر این قصه در اینجا درست نباشد و الله اعلم بحقیقت الحال و اصل او چون روایت آیات
اله و نبوت و آمدن در مشرق غرب و حضور با خرسید و از هر اقطالی پذیرفت و تنها مانده و هیچ ملکی در
بادی نهانند و حجابهای نورانی هفتاد و حجاب که هیچ حجابی دیگر نماند و آمده است که سطر
بر حجاب پانصد ساله راه بود در پیش مانده و نهاده با نواغات صبرانیت حق جل و علیه
قطع کرد خمرته و دشتی و حلال و عزت و کبریا پیش آمد نوازی بلقش ابی کر صدیق نهاده و
که گفت یا محمد فان ربک یصلی به فکفر در رفت که این آوازانی که از کجا آمده و بانسی که بدان نیست
بیرون آمد از جشتی که حاصل شده بود پس از حضرت نهاده آمدن با خیر البریه لدن یا محمد لدن یا محمد
فرمود پس نزدیک گردانید مرا بخود در درگاه من و چنان شد که فرموده است خدای تعالی حکان
قاب قوسین او ادنی و بر سید از من بر درگاه من خبری پس تو انتم که جواب گویم پس تن از دست
قدرت خود در میان دو خانه من به تکلیف و بی تجدید پس با قدم بر از از رسیدن خود پس در اعلا و اعلی از خیر
تیمم کرد از اعلا و اعلی بود که عهد گرفت از من که تا آنجا که کس نکو می و هیچ کس طاعت بر داشتن آن ندارد جز

جز من علی دیگر بود که خبر گردانید در چهار کمان آن سبب علی بود که امر کرد مرا به جلیج آن بخاص عام از امت من
پس گفت آنحضرت ای پدر دگر کار من شوش شدم پیش از قدم آوردن من بر تو ناگاه ندای شنیدم بختی که
شایسته ابی بکر است که میگوید تفت خان یک بصلی پس تعجب کردم ازینکه ابی بکر ایضا از کجا آمد و پروردگار بفرمایند
است از نماز گذاردن حکم شد که من بی نیازم از نماز گذاردن بودم دیگر و من میگویم سبحانی سبقت حجتی علی غرضی بخوان
یا محمد این تیرا هو الله ای بصلی علیکم و علیکم و علیکم من الطلقات الی النور و کان بالمؤمنین رجایس صلوة من محمد است
بر تو و بر امت تو و ما شنو ایندن من ترا و از بار ترا که ابی بکر است رضی الله عنه برای آنست که انبیا گمیری تو و
بحال خود بیانی درین مقام پرست یا محمد چون خواستیم ماکلام کنیم برادر ترا موسی پس گرفت او را دستی
عظیم پس رسیدم او را و مالک بینک موسی پس حاصل شد او را انس بنکر عصا و بحال خود آمد بچینای می محمد
خواستیم که انس گمیری با و از بار خود که پیدا کرده شده تو و وی از یک طینت دو آنست در دنیا و آخرت پس
پیدا کردم فرشته را بر صورت وی که خدا کند ترا ملجت وی تا زایل گردد از تو استیجاش و لاحق نشود ترا
بیت چیزیست که باز دارد ترا ز قدم آنچه خواستم از تو بعد از آن رسید و تعالی چه شد آن حاجت جبرئیل
که در خواسته بود از تو گفتم خداوند تو دانا تری بان گفت قبول کردم حاجت را و لیکن در حق کسی که دست
دارد ترا و صحت داشته است فرمود پس گسترانیده شد برای من رفوف سبز که غالب بود نور او
بر نور آفتاب پس درخشید بان نور بصیر من و نهاده شدم من بران رفوف و در داشته شدم تا رسیدم
بعرش پس دیدم امر عظیم را که تو از زبانها وصف آن کردی پس نزدیک شد من قطره از عرش افتاد
بر زبان من پس بشیدم چیزی که نکتید هیچ چشیده هرگز چیزی را بشیرین تر از آن حاصل شد مرا جز اولین آخرین
و در شنیدن گردانید دل مرا و پوشید نور عرش بصیرت پس دیدم همه چیز را بدلی خود و دیدم از پس خود خاک
می بینم از پیش در رفوف با طرا گویند و در اصل با طرا گویند که رفیق باشد از دبا و جزان تنیده باید است
که آنچه ذکر کرده شده است درین محل رفیع از حجابها در حق مخلوق است نه در حق خالق عز و جل
و حق سبحانه منزله است که محجوب باشد و پوشیده او چیزی زیر که حجاب محیطی گردد بمقتدر محسوس و محسوس خلق اند
از حق بمعانی اسما و صفات و افعال و باطن مخلوقات از انوار و ظلمات بهی که از حجاب مقامی است معلوم
و نصیبه الیت از ادراک معرفت متقوسم و ملائکه مقبرین از آنها که در عرش عظیم اند و کرویونی که مقربان نگاه
اند محجوبند بنور مهابت و عظمت و کبریا و جلال و قدس و قنوت و صفات حجاب و تابند و ملائکه محجوبند و طینت
مختلفه اند هر یکی ازینان را مقام معلوم و درجه معین است و مخلوقات همه محجوبند از حق تعالی پس قوسه

مخوبند برودیت نم از منم درودیت احوالی از محول و برودیت اسباب از سبب قومی مخوبند بمعلم از علم و بنعم از نعم
و بعض از عقل و این نیز درستی محاسبست بنم از منم و میواسب از واسب و قومی مخوبند بشهودات سبب امر
و قومی بشهود محرم و معاصی و سیئات و قومی مخوبند باموال و دینین و زینة حیوة دنیا اللهم لا یکن عینک
فی الدنیا و الاخرة ذکر غایب الکلام بعض العارفين حمدا لله علیهم اجمعین و باید دانست که این خود تدلی که مذکور شده است
و معبر بقاب قوسین او الهی گشت و نیز کمر است در احادیث معراج غیر دو و دینی است که مذکور است در
سوره و البقره که آن نسبت برودیت و قریب جبرئیل است بقول مختار و سابق و سیاق آیه نیز ظاهر است
در آن و بعضی برودیت و قریب پروردگار تعالی و تقدس نیز محل کرده اند چنانکه در کتب تفسیر مذکور است و از
اتم کمال و غایت اوب و اجلال جناب برودیت و نگار داشت صد عبودیت و نهایت سکون قایم برودیت
باطوح علو سبب و مواطاب بصیر و بصیرت آنکه با وجود ظهور این آیات و کرامات هیچ کس نمی از آنها توجه التفات
نفرموده میل و رغبت نکند و چنانچه فرمودی بجهان ما نزع العیصر و ما طنی چنانکه بنده گان خاص در حضرت ملک
میکنند و این کمال است که هر کس بشیر و سید و سل و اصلوات الله و سلامه تسبیحیت و عبادت نفوس اینان
است که چون در مقام عالی اقامت کند مقام اعلی را مطلع و مشرف می باشند چنانکه کلم علیهم السلام چون
بقام خناجات و تحکیم رسید طلب کرد و برودیت را و این نوعی از سکرونیاط است که در مقام قرب از رعایت اوب
در روی آنکه در سیدنا صلی الله علیه و سلم چون در مقام قرب بقیم گردانیده شد و فکر دینی آنرا و التفات نکرد و بصیرت
خبر آنچیز را که اقامت کرده شد روی او از دست و شهودت نمود و خبر آنرا و اولیاد رسانیده شد تمامه عبادات مراتب
و درجات که اقصی و اعلی آن برودیت حق است تعالی و تقدس اقامت فیما اقام لهذا علام مقامات اهل
صحو و ارباب تکلیف است و فرمود ما کذب القول و ما رای بصیر و بصیرت هر دو متواطی و تصادق شدند بر هر
بصیرت دریافت بصیرت را که آن کرد بر چه پیشیم دید دل تصدیق آن نمود و همه حق و صحیح بود پس بصیرت
مکملاتی که سبقت کردند آن اولین آخرین را و گشت مغبوط انبیا و مرسلین و مستقیم بر صراط مستقیم در دنیا و آخرت
و قسم خود حق سبحانه و گفت یس القرآن الحکم انکم لمن المرسلین علی صراط مستقیم و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء
والله ذو الفضل العظم و فرمود فادع الی عبیده ما اوحی تبارة علوم و معارف و حقایق و اشارات و اشارات و اشارات
و آثار و کرامات و کمالات که در خط این پیام داخل است و همه را شامل از کثرت و عظمت اوست که سهم آورد و بیان
نکرد اشارت بآنکه هر علم علام الغیوب و رسولی محبوب بدان محیط تواند شد که آنچه آنحضرت بیان کرده
یا آنچه از معابد و محاذات روح اقدس می بر لواطین بعضی از کتب اولیا که شرف اتباع وی مستند است

مشرف اند تا فقه و ادب و علم و آورده اند که چون رسید آنحضرت به برش دست زد و عرض بر امام جلالی می کرد
 از زبان حال گفت یا محمد تویی که شایه گردانید ترا حق تعالی بجلالی احدیت خود او مطلع گردانید بر حال صبریت خود
 و من نشسته به تعلق بخرم در نیام که از کلام راه داریم و بی طریق گردان کار خود گشایم گردانید مرا اعظم خلق و
 هستم من اعظم خلق در بیست و تیر و خوف یا محمد پدید کرد مرا پروردگار پس اندیزم از بیست جلال و س
 پس نوشت بر فاقه من لا اله الا الله پس زیادت شد بیست و ارتقا و ارتقا شش من پس نوشت محمد رسول الله
 پس کن شد خلق من در کم شد اضطراب من و گشت اسم تو سبب آرام دل من و باعث طمانینه بر من این بود بکت
 اسم تو بر من پس چگونه که افتاد بر من نظر تو یا محمد انت المرسل رحمة للعالمین و لابد مرا نیز نصیب باشد از این رحمت
 و نصیب من ای حبیب من آنست که گوی ای مرا برارت من از آنچه تبت کرده اند من اهل زور و افترا کرده اند
 بر من اهل خود که من کنجای دارم کسی را که مثل ندارد و احاطه میکنم بکسی که نیست مرا و از کیفیت یا محمد کسی که صحبت
 ذات او را و عدت صفات او را چگونه منتظر باشد من محمول باشد بر من چون رحمان اسم اوست و استوص
 او و صفت او متصل است بذات او چگونه متصل شود من یا من فصل کرد در از من محمد سوگند نبوت و می قسم
 من قریب دوی بوصل و نه بعد از وی بفضیل و نه حامل او نه موی او ایجاد کرد مرا بفضیل خود و اگر خواهد من کند
 مرا بعد از خود من محمول قدرت اویم و معمول حکمت او و جواب داد آنحضرت بلسان حال خود بفرش یکسوی او از من
 می بخشویم از تو و فارغ از تو مگر کن برین صفات وقت مرا و مشوش گردان خلوت مرا پس نگاه کرد آنحضرت
 روی عرضش بنظر توجه و التفات و میل نکرد به سوی دمی و نه خواند بر وی از مسطور ما و اوجی الیه حرفی
 اینست سر مانع البصر و ماطنی و آورده اند که چون رسید آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر تبه قباب قوسین
 عرض کرد احوال امت را و گفت خداوند عذاب کردی ام را بعضی را ببحاره و بعضی را بخت و بعضی را بسخ
 پس امت من چه خوابی کرد فرمود وی سبحانه میفرستم بر ایشان رحمت و مصلی می گردانم بدیدار ایشان را نیکباده
 هر که دعا کند مرا از ایشان بسبب میگویم او را و هر که سوال کند عطا میکنم او را و هر که توکل کند بر من از ایشان کفایت
 کنم او را و در نیامی بوشتم گمان او را و در آخرت شفیع می گردانم ترا و ایشان را اگر نمی بود حبیب تحت معاتبه حبیب
 حساب نمیکردم از ایشان **و فصل** و چون خواست آنحضرت صلی الله علیه و سلم که باز برگردد باین عالم فرمود خداوند
 هر قادم از سفر را حق تعالی می باشد تحفه امت من از این سحر چیست فرمود وی تبارک و تعالی من برای ایشان مدت
 حیات و برای ایشان چوین میسر و برای ایشان در قیوم و برای ایشان در قیوم و برای ایشان در قیوم و برای ایشان در قیوم
 لکم یا امته محمد و بشری لکم و صلی الله علی محمد و علی آل محمد و صلی الله علی محمد و علی آل محمد و صلی الله علی محمد و علی آل محمد

و چون کرد و حدیث کرد مردم را بدان ترش نه جماعت از ضعیف الایمان و دیند بعضی از مشرکان بسوی ابو بکر گفتند
خبردار سے از یار خود که چه میگوید را شب بیت المقدس بر نرگفت ابو بکر یا تحقیق میگوید و میگویند
آری میگوید گفت پس چه میگوید راست میگوید ایمان آوردن من باین گفتن تصدیق می کنی تو او را
کتاب بیت المقدس رفت پیش از یحیی ای آنکه گفت نعم تصدیق میکنم او را و در ترانان اگر گوید که بر آسمان
رفت و باز آمد تصدیق می کنم چه جای بیت المقدس پس از آن روز او را صدیق لقب شد رضی الله عنه
پس آمد ابو بکر رضی الله عنه در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و گفت حدیث می کنی یا رسول الله ایشان را
بجبریت المقدس فرمود آری می کنی یا رسول الله و صفت کن آنرا من کس رفت نام آنجا و دیده ام آنرا پس صفت
کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفت ابو بکر اشهد انک رسول الله و تطلب ابو بکر آنرا نه بجهت تطرق اشکاف و
شبهه ای بود و وی رضی الله عنه خود بخود شیعین تصدیق کردی آنکه صفت کرد آنرا بشنود بلکه بجهت اظهار
آنحضرت بود بر قوم زیرا که ایشان را توفیق داشته بجزای بکر تصدیق وی حجت می شود و با وجود آن در مقام
استعلام و اشکاف آمدند و پرسیدند از آنحضرت اوصاف و احوال بیت المقدس را پس جواب داد
و بیان فرمود همه را و در حدیث مسلم آمده که فرمود آنحضرت از بعضی جزایا حاضر شد مرا جواب آن پس اندک
شدم و سخت نمانده من چنانکه برگزاینچنین اند و بگرفتند بودم پس نمانده شد مرا بیت المقدس چنانکه
از هر چه پرسیدند خبر دادم و گفته اند که این دو احتمال دارد یا مسجد را برداشته نزد آنحضرت آورده اند
چنانکه تحت بلقیس با در طرفه العین نزد سلیمان علیه السلام آوردند یا تمثیل کردند آنرا بآنحضرت
چنانکه تمثیل ساخته شده است و در نه در نماز که قائلوا احتمال دیگر آنست که برداشته شد پرده
و در میانجا که بیت المقدس است نمودند و در روایتی آمده است که جبریل علیه السلام مسجد اقصی را آورد و نزدیک
خانه عقیل در نظر من بداشت در آن میدیدم و از هر چه می پرسیدند جواب می دادم و در حدیث آمده که
پرسیدند که بیت المقدس چند بار و فرمود آنحضرت من شمرده بودم در ای آنرا اکنون که مرفوع و کثرت شد
بر من شمردم و خبر دادم آورده اند که چون رجوع کرد آنحضرت از سفر اسرا گذشت بقا فله از قریش علیه السلام
بودند و در وی در غار بود یکی سیاه و دیگری سفید و چون در دره شش مقابل شتر آورد شتر برسد و بگرخت پس
کرد او را از یکی از ایشان فرمود آنحضرت پس سلام کردم بر ایشان گفتند که این آواز محمد است که می آید
پس آمد آنحضرت قبیل هم و خرداد قوم را با توحید فرمود تا شش آنست که گذشت ششم شتر این شما
که در فلان جامی آمدند و کم کرد شتر ای را پس کرد او را و آخر فلان مرد و پیش آمد قافله را شتر سیاه سفید

معبد رنگ که روی پلاس سیاه است و دو غوره فلان روز اینجا میرسند چون از روز آمد و نرسیدند قوم
 شترت شدند و انتظار رزیدند و گرفت و گوی باز کردند قریب نصف چهار بود که قافله رسید بران و سبب
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم وصفت کرده بود و خاک در دمان دشمنان و مکران افتاد و در روایتی آمده
 که خبر داد آنحضرت روز چهارشنبه خواهد آمد و آفتاب نزدیک غروب رسیده بود که هنوز نیامد پس
 آنحضرت دعا کرد و حبس کرده و نگذاشته شد آفتاب پس قدم آوردند و حاصل اختلاف کرده اند
 قریب و حدیث اصحاب و تابعین من بعد هم در روایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پروردگار را در شب عراج و عایشه
 و جمعی از صحابه و سلف در جانب نفی اند بخاری از حدیث مسروق آورده که گفت مرعایشه را می پذیرد آیا
 دید محمد علیه السلام پروردگار خود را پس گفت عایشه تحقیق بر خاست سوی براندم من این سخن که تو گفتی و
 گفت هر که حدیث کند ترا که محمد دید پروردگار خود را پس تحقیق دروغ گفت بعد از آن خواند عایشه این آیه را
 لا تدرك الا بصار و هو اللطيف الخیر و در روایت مسلم آورده که گفت عایشه رضی الله
 عنها من حدیث ابن محمد آری ز به فقد اعظم القریة و امام نووی و ابن خنیبه گفته اند که عایشه رضی الله
 عنها نفی نکرده و وقوع رویت را بحدیث مرفوع و اگر با وی می بود ذکر می کرد آنرا و اعتماد نکرده مگر استنباط از این
 آیه و تحقیق مخالفت کردند آنرا بعضی صحابه و صحابی چون بکبیر قریه را و مخالفت کند او را غیر او را صحابه
 آن قول تحت با تعاقب و آیت را تا ویلات است و ادراک آنخص است از رویه و لازم نمی آید از نفی آن نفی
 رویت ادراک معرفت حقیقه است و این نفی است چنانکه کسی قمر را نبیند و ادراک حقیقه و گفته ما نیست آن بگفته
 یعنی گفته اند که اگر الا شایع است و از عدم طاعت عدم طاعت لازم نمی آید چنانکه از عدم طاعت معلوم عدم طاعت لازم نمی آید و بگفته
 است که انیت علی نفسک لازم نمی آید از عدم طاعت و این سخن است و اثبات کرده اند و نقول این سخن را گفته فرستاد ابن عباس را و بعد
 علیه السلام پروردگار خود را گفت ابن عباس فهم گرفت و خدا می خلت برای ابراهیم علیه السلام و کلام
 موسی علیه السلام و رویت برای محمد علیه السلام و از حدیثی منقول است که وی سوگند خورد که محمد دیده است پروردگار
 خود را و از انس رضی الله عنه نیز آمده که محمد دیده است پروردگار خود را و رویت کرده است ابن خزیمه از عروه بن الزبیر
 که اثبات و جزم کرده است بان کتب اخبار و زبیری و معمر و جز ایشان و همین است قول شجر بن سلم از حدیث
 ابی ذر آورده است که وی رسیده آنحضرت علیه السلام را از دیدن پروردگار پس گفت نورانی آراه یعنی نورانی
 چگونه نم آید او را این معارضه است بلکه در حدیث دیگر واقع شده است روایت نور او را امام احمد نیز از اثبات
 رویت منقول است و بگفته اند که قول عایشه رضی الله عنها را بجزیر دفع کنیم گفت بقول پیغمبر صلی الله علیه و سلم

که در مورد ولایت ربی و قول منبر است از قول حایره و حکایت کرده است نقاشی از امام احمد که گفت منبر
 حکایت بر عباس بن محمد که گفت که منقطع شد نفس او و پرسید مردان این بزرگوار و رضی الله عنه که آیا در محضر
 بر درگاه خود را گفت نعم جماعه از سلف براه توفیق رفته و گفته اند که خرم میکنند هیچ جانب نه با ثبات و نه تنگی
 و قرطبی این قول را ترجیح کرده و گفته که در هیچ جانب دلیل قاطع نیست و نهایت آنکه استدلالت کرده اند باین
 سه دو طایفه نو استوار شده است قابل تاویل نیست سلسله از علایات که گفته کرده شود دران بادل طایفه بلکه
 از معتقدات است و کفایت کرده شود در وی مگر قطعیات و اند اسلم و قوی را تذکره دید بدل نه بخشیم و
 مراد بهین بدل نه علم و نه دانستن است که آن همیشه بر وجه اتم حاصل بود بلکه مراد آنست که حق تعالی
 سبحانه خلق کرد در ولایت را در وی می چنانکه در چشم که اقل پس از تن بدل دیگر است و دیدن بدل
 دیگر و باین تطبیق می کنند در قول حایره رضی الله عنها و ابن عباس طایفه دران است که اختلاف در دیدن
 چشم است نه بدل و دیدن بدل باید که متفق علیه باشد و اند اسلم حقیقه الحالی و ادیان مرجع و الا که گفت
 بنده سید بن عبدالحق بن سیف الدین خصه الله تبارک و تعالی و ایتقان کلام علماء نظر بدلائل و اخبار و آثار
 بخیر است که مذکور شد اما این مقصد از طایفه ای که مذکور شد اتم مقامات و تفصیلی کالات آنحضرت بود علی
 الله علیه و سلم که هیچ یکی از انبیا را در رخا و اموی شتر گشت نبود و هیچ بشری و ملکی را گنجایش آن مقام زیست
 که دران مقام سر نیز و در خلوت خاص در آید و باعلا مطلب و اخصی ارب که دیدار است مشرف نگردد و نیز در آن
 باین معنی راضی باشد اگر چه کمال نبیگی و ادب سلطنت کبریای حق برین دارد که سوالی تواند کرد و از ذوق کلام
 هست گفته است باید و طلب دیدار نکند چنانکه موسی علیه السلام کرد اما کمال محبت و محبت که موسی با جابیه
 گجائی که از در حجابی در میان ماند این دولت طلب بدست نمی آید میگویند که مانع دیدار موسی را طلب و سوال
 شد که بای ناخواسته میدید و اگر خواهند و استم نم ندید غریب است که قومی میگویند که چون موسی علیه السلام
 از طلب باز ماند و بهوش شد و دید آنچه در آن ترائی جزای شتابی و بی تابانی بود تحقیق آنست که ناکام
 موسی علیه السلام بجهت آن نبود که نمیدیدند سید المحجوبین صلی الله علیه و سلم ندیده و باین دولت نرسیده دیگر چه حال
 بطایفه و بنید علماء و خود همه متفق اند بر امکان رویت در دنیا بعد از امکان چه مانع باشد و خود مقام حراج
 در حقیقت از عالم آخرت است و در چه در عالم آخرت دیدنی و یافتنی بود و دید و یافت تا دعوت خلق بکلمه علی بن
 که چنانکه گفته اند هیچ اندیشه بر کسی فرق بود و نباشیده و اند اسلم باین ششم خوات آنحضرت که دلایل و آیات
 صحت و ثبوت و صدق رسالت او نزد صلی الله علیه و سلم مجزیه امر خارق عادت که ظاهر گردد بدست نه

رسالت که مقرون باشد بتجدی و معنی تجدی برابر بی کردن در کاری و پیش خواندن خیر و اذیت و
تحقیق آنست که در محضره تجدی شرط نیست چندین از محضات از حضرت رسالت ظاهر شد که تجدی را اینجا نمود
انکه گویند ما دانستیم که از شان وی تجدی باشد و برین تقدیر قید وقوع از مدعی رسالت کافی است بچنان
مشهور است که آنچه از مدعی رسالت واقع شود آنرا محضره گویند و آنچه از غیر وی واقع شود اگر مقرون بکمالی یا ب
تقوی معرفت و استقامت باشد که ولایت عبارت از آنست که است و آنچه از عوام مومنان از اهل
صلاح وقوع یابد از موعود نامند و آنچه از فاسقان کافران صادر گردد استند را چون گویند که آنکه باعث
بر توبه و اسلام گردد و سخن در محضره در علم کلام بسیار است اگر همان گفتفا کنیم و بغیر ضعیف که اینجا داریم بایم
بهتر است و قیام بر این دو اصل و اصول است و جمعین محضات است و هیچ بجز این محضره
نیست و محضره پیغمبر صلی الله علیه و سلم اکثر و لوف و اقوی و ابر و اظهر و آشهر محضات است و تعبیر از
محضات در کلام آنچه بدلائل و آیات بسیار واقع شده و از دلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخبار
است که واقع شده است در تورات و انجیل و سایر کتب منزه از ذکر و نعت و خروج او از ارض عرب
چنانکه نذی از ان گذشت و آنچه ظاهر شده است در آیات مولد و مبعوث و امور غریبه عجیبه که باخی آثار کفر
و مومنان ارکان شریعت و مومنان عرب و منوره ذکر آنست چنانکه ذکر آن در محل آن تفصیل نماید
قصه اصحاب خود و ارفار و سقوط شرفات ایوان کسری و خشکی آب دریاچه ساده و دریای بودان و مانع
هوا و افع صاف نبوت و صفات وی صلی الله علیه و سلم و آنچه نقل کرده شده است در اخبار مشهوره از
ظاهر عجب در وقت ولادت شریف و امام خصانت و عیال و زوی تازان بعثت و ظهور و غلبه و تصرف بجز
بعثت و حال آنکه خود وی را صلی الله علیه و سلم مالی که استمال کند بدان قلوب و در طمع افتد مردم در آن نبوت و عتد
که غالب و قاهر گردد بدان مردم و نه احوال انصاف که بال و رای مفاخرت نماید بر دوی که ظاهر کرد وی و خوانند
مردم را بوی و همه مجتمع و متفق بودند بر عبادت اصنام و التزام از لام نمکن بر عادت جاهلیت در عصب
و حمیت و تعادلی و تباعض و فسق و فساد و سفاک و با و لغت و غلو و انما که در دین جاهلیت و عدم اتفاق
در امر خیر و باز نمیدانست این ترا از سوء افعال فظرف عاقبت و ترغوت عقوبت و ملاحظه ملامت پس اصلاح
کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم احوال و افعال ایشان را و بالبعثت کرد وی صلی الله علیه و سلم را و بالبعثت ایشان
و جمع کرد که ایشان را تا آنکه متفق گردید و امر و مجمع گشت و لها تا سه متعاقب و سخن گفتند و یکدیگر و یکدیگر و یکدیگر
نصرت و عاشق شدند بر طلعت وی و گداشتند بلاد و اطال و خانان خود را و ترک دادند قوم و عتد خود را

در محبت وی و فدا کردن جان و مال خود در نصرت وی و نصب کردن ذراتی از خود در مقابل سیوف در
اغراض کلید و خیز بنائی که بسط کرده باشد برای ایشان و نه با مال که خافه کرده باشد بر ایشان و نه مال و نه
که در طبع انداخته باشد ایشان را داد و نیا یافت و کرد و کردن این با ملک و شترتی که باعث شده باشد حاصل
کردن آن چه بجهان بلکه آنحضرت که تصرف می کرد در ایشان وی گردانید غنی را فقیر و مساخت شریف را
سراب و فیض آب جمیع می شود مانند این امور و اتفاق می افتد مجموع این احوال هر کسی که کار او با اختیار عقلی و تیر
فکر می باشد و بکلفت و زور اینها را بست باشد وی خود می بود بی زور و زنده فقیری بوجه مال و مثال و
تنهایی بود بی درد و معادن و ضعیفی بود بی قدرت و شوکت پس ما خدا را تعالی عزت و قدرت و کمیت و دور
و نصرت و قوت و شوکت که بر همه بالا بر آن کار او و بر پیشی گرفت اختیار او را داد و سگند بخداست
که میگوید و این را این به شوکت نیکند درین روح عاقلی و یقین معلوم میگردد که این امر الهی است و فیض سعاد
و نافذ عادت است که عاقل است از رسیدن بدان قوت بشر و قادر است بر آن مگر خالق خوی و قدر الالهی
والا در تبارک الله رب العالمین و از دلایل نبوت اوست که در آنحضرت امی ناخوانده که اصلا خط و کتابت نداشت
و کتاب بنویسند و جابل و ناخوانده مولود شد در قوی که همه ای و جابل ناخوانده بودند الا ماشاء الله و ناشی شد
میان ایشان در مذبحی که نبود در وی کسیکه مانند اخبار ماهیه را و سفر کرد بشهر دیگر که در آنجا عالمی باشد و نگار
کنند او را بخواند پیش می و بداند اخبار قریت و انجیل و احوال امم و ضیاء و تحقیق رفته بود معالمان آن کتب و
سند پس منصرف شده بود از بحال مواضع خود و باقی مانده بود از تمسکین بدان عالم و عارفت بدان مگر
قلیل و نادر است محبت کرد آنحضرت هر فریق را از اهل ملل که اگر جهان دیده و نقاد عالم جمع شوند بر آن توانستند
و این اهل دلیل است بلکه این امری است که از پیش خدا آمد و در تصور باید کرد و در یافت باید نمود که به
کس و تعلیم درجه مرتبه از علم و معرفت رسید که علوم اولین و آخرین بدان تواند رسید و لقد حسن
ما قال الله سبحانه و تعالی علیه **صلی** یعنی که نکرده قرآن درست که کتب خانه خیز ملت باشد
و باید دید در رسید که همان جماعه که بجهل و نادانی و ناپا رسانی در اسفل السافلین بودند در صحبت وی و محبت
وی و تعلیم و تربیت وی در عالم و عمل باطنی علین رسیدند و ما ذلک الا مرعنه الله صلی الله علیه و آله و سلم
و کماله و اگر در اخلاق صفات و کمالات او ادب می نکرند اول دلیل اینست که هیچ بشری چون
وی مخلوق نشده که دعوی کرد نبوت و رسالت را و نمود معجزات را پس در کاشاک و شبهه نازد اقوی و ابر
داللی و آیه بر معجزات قرآن مجید است که باقی است و اینده است تا روز قیامت هم مشتمل است بر معجزات

این حساب که دو اتم است اعجاز با تصور از آن که انما اعطینا الک الشراست و چه مقدار شکل است قرآن بر
 مقدار این سوره و هر یکی از مقدار او معجزات و حاصل وجود اعجاز قرآن تعدد است و موقوف اعجاز آن
 تفصیل موقوف بر معرفت آن وجه چنانکه مذکور کرد و معرفت اعجاز علی الاجمال باین طریق است که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم تجوی کرد بدین دو خواند این را بمعارضه و ایان بسورتی از مثل آن و فرمود انکتم فی ربنا
 نزلنا علی عبدنا فاقوا بسورة من مثله لای پس باز ایستادند و عاخر آمدند از آوردن بخیر از آن انداختند
 و ما از سوال خود را در ورطه هلاک و تلف اول بحث خود همین بود اگر می آوردند مثل آن نمی افتادند درین مهال که
 گفته اند بعضی علماء اینچه آورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر عرب کلامی که عاجز گردانید این را از آوردن
 مانند آن عجیب تر و واضح تر است در دلالت از جای موتی و ابراهیم که و ابرص زیر که آورد اهل فصاحت
 و ارباب بلاغت و در سالیان بعد از این را بکلامی از جنس کلام ایشان که معلوم و مفهوم است لفظ و معنی
 نزد ایشان پس باشد عجز از ایشان مثل آن محجب تر از عجز کسی که مشاهد کرده است هیچ را عاقلانم نزد
 ایسا موتی و ابراهیم که و ابرص زیر که این طبع و توقع نداشتند در حصول آن نه بود علم ایشان بطریق وصول آن چنان
 کلام فصیح و بلاغت و خطابت که کار و شایسته ایشان بود پس عجز ایشان که مفید صحت ریاست است و اوجیت و
 و بران واضح است که شک نیست در این راه نیست و اوسلیان خطای که از اعظم عکاسیت و شریعت است گفت که بود حضرت
 صلی الله علیه و سلم از عقل رجا نرد اهل زبان خود بلکه عقل خلق الله علی الاطلاق بخیرم و قطع گفت که ایشان نمیتوانند
 آورد مثل این اگر نمی بود علم وی بآنکه این از تر خود است و واقع نمی شود خلف در خبری باذن نمی کرد و در عقل وی
 نمی گذاشت او را که قطع و جزم کند و قول آنکه واقع نمی شود چنانکه و لکن خط او اندک را در آنحضرت و حکم کرد ایشان را
 بخیر پیش از معارضه و تقصیر از این در مساقضه فریاد کرد بر روض شهادت نتوانست هیچ یکی از ایشان که فرود
 آید بمعارضه و باید درین مقام با وجود دواعی و تقاضا و تقوا و اذاعت گفت لیس جمعت الایمان فی الحین علی
 ان یا یهتدوا القرآن لایاتون بثلثه و لو کان جمعهم لبعض ظر پس ارضی شد نفوس همه ایشان به سفاک و اوهام
 حرمت در خبر آمده است که عتب بن ربیع که از اشیاء قریش بود روزی در مجلس قریش گفت که آنحضرت نیز در گوشه
 مسجد نهان شده بود یا معشر قریش میروم من بسوی این مرد تا عرض کنم چیزی چند شاید که قبول کند بعضی از آنرا
 و باز آید ازین کار و مگذرد از ما گفته ملی بر بیا ابا الولید پس برخاست عتب و در نزد ترزدی صلی الله علیه و سلم و
 نشست با وی و سخنان گفت و ترغیب کرد در حال دستاکی و هر چه خواهم پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر سر نشاند
 پس از آن فرمود و فارغ شدی یا ابا الولید از سخن خود گفت نعم فرمود از من هم خبری نیتو گفت بگو و سخن بر چه

خواهی پس فرمود بسم الله الرحمن الرحيم متریل من الرحمن الرحيم کتاب وصلت آیات قرآن بریا القوم السیر فی البیت
 پس چون شنیدند که گویان و خاموشی کردند و انداخت بر دست خود را بر پشت خود نیکه کنند و بران پس بخوانند
 آن حضرت تا رسید آنحضرت آیه سجده را که درین سوره است پس سجده کرد و بعد از آن فرمود شنیدی یا ابوالمسلم
 گفت شنیدم این کلام تو مشغول باش بان و از هیچ کس ترس پس متب نزد قوم آمد چون دیدند او را بعضی از
 گفت و آمدند و بعد از آن روی کردند و بعد از آن چون عقبه نشیت میان ایشان گفت و آمدند شنیدم من قوی را که بر
 نشیده بودم مثل آن و آمدن شو نیت و رسو و کبالت ای معشر قریش بگذرید او را با کاره که
 وی در دست پس بخدا سوگند خواهد شد مرا این قول او را شافی عظیم و خیری عجیب بخدا شامی و ایند که
 چون وی چیزی میگوید دروغ نمیگوید و دعای کسی کند بر زمین نمی افتد و ترسم من که نازل شود عذاب و الله اعلم
 و غیره و در حدیث اسلام ابوذر که بیشتر از خود برادر خود را که انیس نام داشت بقصد استکثافت و استخار
 حال شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرستاده بود آمده که گفت ابوذر و الله نه شنیدم و نه دیدم من عزرا
 از برادر خود انیس دو انزه شاعر را در جالیت حکمت داده که یکی از انیم دوی بکدرت و خیر آنحضرت را می آورد
 گفتم چه میگویند مردم گفت میگویند که وی شاعر است کاهن است بخدا سوگند من خد شاعر ام و شنیده ام که خان
 کاهنان را نیت و شایع و نیت سخنان او سخنان کاهنان وی صادق است و ایشان کاذب و ولید بن مغیره و عجم و قریش
 و سر آمد ایشان بود در فصاحت و بلاغت و ما را قرآن مجید شنیدی و گفتی و الله ان لم یملک لظلاله و الله بخدا
 سوگند بدرستی قرآن را شیرینی و نازکی درون منی است که کلام دیگر را نیت و الله اعلم و الله و الله اعلم و الله
 بدرستی که بالای او میوه دار است و پایان او سیراب است و ما و قولی بشر نیت قرآن قولی بشر و الله
 و الله و بدرستی وی بلند می شود بر همه و بلند نمی گردد بر کسی چیزی وی گفت این ولید بقوم خود بخدا سوگند که
 نیست در میان شما مردی و نامترا شاعر از من و نه نامترا شاعر جرحن بخدا سوگند نمی ماند آنچه می گوید به سخنان
 ایشان و در جز دیگر آمده است که موسی بود که قایل قریش انجا حاضر بودند پس ولید بن مغیره گفت و فرود عرب
 همه حاضر آمدند اجماع کنند و متفق شوند بر یک رای و نیکه یب نکنند بعضی شام بعضی را و اختلاف نکنند میان
 خود پس گفتند که همه با اتفاق میگویم که کاهن است گفت ولید و الله نیت وی کاهن نیست قولی از زمر کاهنان
 و جمع می گفتند پس می گویم مخبرن است گفت و الله نیت وی مخبرن وی عقل ناست است گفتند پس میگویم که وی
 است گفت نیت وی شاعر است و ما را قدام او را می شناسیم و رجز و رجز و قرص و مسبط و مقبوض او را
 شاعر نیت گفتند پس میگویم که وی شاعر است گفت و الله نیت وی شاعر است گفت و الله نیت وی شاعر است گفت و الله نیت وی شاعر است

هر چه شناسی گویند از اینها من میدارم که باطل است رواه ابن اسحاق و السیوطی و بعضی گفته اند که این قرآن اگر نوشته
 یابد او را صحنی در بیابانی و ندانند که تبار است او را اینجا و که آورده است گویای میدانند عقل سلیم و انبیا هم
 که وی منزل است از پیش خدا و جمل و قدرت نیست بشیر از تالیف و چون آمد بر دست
 راست گوترین خلق و پیریزگارترین ایشان و گفت وی که این کلام خداست و توحید کرد خلق را بدان که سوره
 مانند آن بیارند و بر عاقلانند و دیگر چه جای شک شبهه است این جوه اجمالی است برای معرفت اعجاز
 قرآن و آسان است سلوک طریق آن و مشرب است در آن عالم و جابل و مناسب است باین مذهب که میگفتند
 ثبوت قرآنیت قرآن بقول پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و ثبوت نبوت پیغمبر بقرآن و ثبوت نبوت دیگر و اما طرق تفصیل
 که در وی اثبات اعجاز قرآن بفضاحت و بلاغت و غرابت اسلوب اخبار خوب و جزل است و مناسب است
 باین مذهب دیگر که میگویند ثبوت اعجاز قرآن باین جوه است و ثبوت نبوت بقرآن این مخصوص است بعلمای که منقذات
 و بلاغت را در آن می کنند و اما وجه معرفت اعجاز متعدد است اول اعجاز و بلاغت است چنانکه قول سجاد کلام
 فی القصاص حیره جمع کرده است در دو کلمه که عدد و حرف آن ده است معانی کثیر و حکایه کرده ابو عبید که اعرابی شنید
 مردی را که می خواند فاصع با تو مرئیس سجده کرد آوا و گفته سجده کردم فصاحت این کلام را شنید اعرابی دیگری مرد
 را که می خواند فلما استیا سوانه خلصوا بخیا و گفت گویای میدهم که هیچ خلوتی قادر نیست بر مثل این کلام و آورده اند که عمر
 بن الخطاب رضی الله عنه روزی در مسجد خواب افتاده بود ناگاه مردی آمد از امرای روم و بر سر او ایستاد و در آنجا که
 گویای میدهم بحق و دودوی که نیک می دانست زبان عرب را و گفت شنیدم یکی از اسیران مسلمانان را که می خواند
 آیتی از کتاب شما پس تامل کردم در آن دیدم که جمع کرده است تمام آنچه فرستاده شده است بر عیسی بن مریم از
 احوال دنیا و آخرت با وجود اختصار و آن آیه است و من لطف الله و رسول الله و میثقه فاو یک هم الفان و
 و حکایت کرده شده است از اصرامی که شنیدم در خبری که تکلم میکند بکلامی که در غایت فصاحت پس تحجب کرد در فصاحت
 وی پس گفت آن دختر که اما فیصحه می پذیرد می توانی کلام مرا بعد قول الله تعالی و او حینا الی ام موسی بن ارضیه
 فاذا خضت علیه فالقیه فی الیم و لا تخافی و لا تحزنی انما اردوه الیک و جالیله من المرسلین جمع کرده است در آیه
 واحده میان دو امر و دهنی و دو خبر و دو بشارت و همچنین قول حق سبحانه و تعالی ادع بالیتی ای احسن فاذا انزلنا
 نیک بین عداوة کانه ولی بهم و قول وی سبحانه یا ارض الملعون فانک و یا سمارا اقلعی و شبهه آن از آیات در
 ایجاز الفاظ و کثرت معانی و دیباچه عبارت و حسن تالیف حروف و تلازم کلمات و همچنین در سیر تخصص طریق و اخبار
 قرون ساله که هست می گردد در عادت فصحا کلام در آن و مرود آب و رونق در آن مشتمل

قصد یوسف آن درازی بآن ربط کلام می یکنند و تمام و مناسب عبارت دلایل باهره است مرسلان را
 و عبرت و عبرت است مراد از الالباب را و دریافت این قسم در اعجاز موقوف بر سلیقه عرب و ذوق ایشان
 است و زبان و آن شدن بکلام ایشان اگر چه سلیقه عربیت درین فن علمها ساخته و کتبها پر دخته اند اما آنچه
 با بیان عرب و زبان و غلامان ایشان بدوق و وجدان و سلیقه خود دریا ندهد و مرادان و بزرگان از
 خیر ایشان نتوانند دریافت تمامی از وجه اعجاز صورت نظم عجیب و اسلوب غریب که فواضل و قواطع
 مخالف و مبین سائر کلام عرب است و مناسب نظم و نشر و خطب و اشعار و اجاز و اسجاع ایشان
 که واقعه بران و این مصفی زاید است که ممتاز است بدان از کلام ایشان مختلط و مشتبه نمی گردد و بدان
 یا بودن کلمات و حروف از جنس کلام که مستعمل در نظم و نشر ایشان و این امری است که جایز و آرا
 دران عقول ایشان و تحیر و تامل است در وی احاطه ایشان که راه یافتند بدان در حسن کلام خود و کمال یاد و
 معارفه آنرا بطور دلیل قاهر و سطوح بران باهره بانی و لذت چون شنید و دیدن مغیره قرآن را از آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم نرم شد دل وی و اعتراف کرد بدان پس آمد بر وی ابو جهم از جر جر و انکار نمود بر وی و همچنین سایر اعیان
 قریش که حاذق و ماهر بودند بصاحت بلاغت و فصاحت و عارف بودند با سبب کلام و طرز سخن و تحریف
 و معترف می گشتند و در آخر بغیر سبب شهادت می دادند در رفته حکایت کرده شده است از بعضی مفسرین
 و نادانان که قصد معارفه وی کردند و مخدول و مغرور باز گشتند چنانکه یکی بن حکم خزانگی تجنیف را
 و تشدید آن که بیخ و نصیح اند پس بود در زمان خود بے شبیه و بی نظیر درین باب قصد کرد که معارف
 قرآن کند پس نظر کرد در سوره اخلاص و خواست که شالی آن چیزی سازد و بر منوال آن سخن باند و بگوید
 کرد و حاصل شد او را خشت و پست که توبه کرد از آن من مقنع افصح وقت خود بود ساخت کلامی را و گردان
 آنرا مفصل و نام نهاد آنرا سوره طرز سوره قرآن بگذاشت روزی بعضی که میخواند در کتب این آیه را و قبل
 یا ایها المعبود یا ایاک العبادت پس باز آمد بخانه و بخو کرد آنچه نوشته بود و گفت گواهی میدهم و سوگند میخورم
 بخدا که این کلام را هرگز معارفه نمیتوان کرد و نیست این کلام بشر ثالث از وجود قرآن انصاف و شتمالی
 اوست بر اخبار و بخیر تا که واقع و کاین شده پس یافته شد چنانکه وارد شده و خر داده شل قولی تعالی
 لا تخلق السبح الحرام الا الله امین و قولی سبحان و قولی سبغون و قولی و سبب این نظره
 علی الدین کله و قولی و علی الدین امواتکم و علی الصالحین استخلفهم الا الله و قولی اذ جاء نصر الله
 و الفتح الی آخر او قولی اما نحن نرنا الذکر و اما له الحاقطون و همچنین شریک می از اعدا و ملاحظه و معطل

و قرائطه که جمع کردند و مکر و حول و قوت خود را قادر گشتند بر طغیان و روی و تغییر از نزدیک کمر را از کلمات
شریف وی و در شک نینداختند مسلمانان را در حرفی از حرمت وی و قولی وی سپهرم الجمع و دلو الی
و قولی قائلیم بنیدیم الله بیکم الایه و قولی می سجانه و لایتمنوه ابد و قول وی دلو تغلو او امثال
این آیات و اخبار رابع اخبار و قایل و حوادث کاینات سالفه از آنچه میدنستند ایشان و نمیدانستند
مثل قصه اصحاب کعبه و شان موسی و خضر و احوال فی القبرین و قصه یوسف و برادران وی و قتل طرب
و قصص انبیاء امام ایشان و امثال آن اخبار از قرون سالفه و امم ماضیه و شرایع دایره و علوم و ادیان
از آنچه نمیدانستند آنرا که بعضی از اخبار اهل کتاب که قطع کرده بودند عمر خود را در تعلم آن پس آوردند از قرآن و وجه
ذکر کرد نقص از او اعتراف می کردند بدان صدق و صحت آن میدانستند که آنحضرت امی بود بخوانده و نتوانسته
و مشغول نشده به ارس و بحال به بیرون نرفته از ایشان و تعلم نکرده و نشنیده از علماء و با وجود آن خبر داده
از آنچه در تورات و انجیل و صحف ابراهیم و موسی و دیگر انبیاست علیه السلام این چهار وجه اعجاز ظاهر است
که هیچ خفائی ندارد و محسوس است که انکاران حکم انکار بدیهات و محسوسات دارد و کائنات ثابت است و ذرات
قرآن نیست بحال نزاع و شک در این وجه دیگر نیز که از قبیل صفات قرآن است ذکر کرده اند که مستان
و منفرد است قرآن بدان و شریک نیست هیچ کلامی با وی در این و یکی آنکه عارض میگردد خوف در دل
سامعان و اسماع ایشان نزد اسماع قرآن و طاری می گردد و هیبت قاریان آنرا نزد ملاقات آن این بر
کما قرآن و مکتب بان بیشتر و عظیمتر است و عظمت و جلال و قهرمان او بر ایشان غالب تر فرقی نیست که مکتب
و مکتب انقیاد می آید اسماع وی و زیاده می کنند ایشان را نفور و تنگ می گرد سینه ایشان را و در دست و پا
انقطاع او را و مکرده می پذیرند اسماع او را و مومن مصدق زیاده می گردد در وعت و هیبت او و می افزاید ذوق
و شوق او و حاصل میکند باطن او را بخیر و خفت و ارتیاح و انشراح و از جهت وجود میل
بمحبت قلب تصدیق قال الله تعالی تقشعرونه جلود الذین یخشون ربهم ثم یقلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله و قال
سجانه لوانزلنا بالقرآن علی جمل لرایه خاشعاً متصدعاً من خشیه الله و این کریمه دلالت می کند بر این خاشعیت و طبیعت
قرآن عظیم است اگر چه اسم از اهل علم و قهرم نباشد و معنی و تفسیر از اندانند و این حال مشابه کرده می شود از ان
و جمال و عوام الناس که از شنیدن آن متاثر و متعجب شوند و گویند که این کلام بکلامهای دیگر نمی ماند حکایت
کرده اند از نصرانی که گشت بر قاری پس ایستاد دیگر است گفته شد مر او را از چه می گری که نمی گفتم می گفتم
از لطافت این نظم و ذوق و طریقی که حاصل شد از شنیدن آن این روایت و هیبت از شنیدن قرآن عظیم

[illegible]

و بعد از وعید و اثبات نبوت و توحید و ترحیم ترسیع غیر ذلک بی آنکه امتحان گردد در فصول آن و کلام
نصیح چون عارض می گردد و او را مثل این اختلاف و انقسام ضعیف می گردد و قوت او نیست می گردد و حالت
او در می گردد و قوت او و مفضل میگردد الفاظ و مترزلی می شود عبارات او و از وجه اعجاز قرآن بودن نیست
آیه اقیه و تکلف حق سبحانه و تعالی بختی چون چنانکه فرموده اند آن سخن زن الله و انما لکما فظنون بخلاف کتب دیگر که
آن بر بیان و احبار گذشت لاجرم متعارف گردید و بی غیر و تحریف و فرموده و بیایا میة الباطل من بین یومین و الا ان
سایر معجزات انبیا علیهم السلام منتهی است به کثرت بانقضای اوقات و انتهای ازمان ایشان و باقی نمائند از
خز خرو قرآن عزیز که با هر است آیات او بظاهر است معجزات او باقی است تا امروز که هزار و سی و پنج سال بران
گذشت و عصر بود از ازل بیان و حمل اهل بیان و ایراد لغت و فرسان کلام و جایزه برعت و ملاحظه و اعدا
دین و دنیا و در هر دو صحت کی بخیر می در معارضه آن تالیف نکرد در مناقضه آن تا در نزد طعن صحیح و قبح صریح بلکه
هر که قصد آن کرد در دایره خود درآمد و گرفت و الله مد علی ذلک و گفت قاضی عیاض رحمه الله علیه تحقیق ذکر کرده اند
ایر در اعجاز قرآن و وجه کثیره و اکثر آن را بحدیث و لغت و فصاحت و واجب نیست که بگردام او را و سبب منقذ
و باقی علاجه ساخته شود مگر بقصد ذکر فنون بلاغت و حقیقه اعجاز و وجه اربعه است که ذکر کرده شد و با این
آن از خواص قرآن و عجایب صفات او است و با الله التوفیق و فصل معلوم شد که قرآن مجید احصاء و اعلا و
معجزات حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین است صلی الله علیه و سلم و دیگر معجزات از اشتقاق و تزیین مآثر و تلمیح طعام و
احاد و خزان نیز علم اند و بعضی باقی بحد تواتر و شهرت و بعضی اگر چه بجز احاد اند و لیکن بعد طرق مجرسته و معجزات آن حضرت
بعضی پیش از زمان بعثت ظاهر شده و از اراصاصت خوانند و اراصاص معنی بنیاد نهادن گوید و حکم تاسیس نبوت
و رسالت اند و بعضی در زمان نبوت و قسمی دیگر بعد از طلت چنانکه کرامات اولیای است که همه معجزات آن حضرت اند
و دلالت دارند بر صحت نبوت و صدق رسالت و صلی الله علیه و سلم اما شتی قمر ابر و انور معجزات است که تصرف
است در عالم علوی و از هیچ پیغمبری واقع نشده و ناطق است بوقوع آن قرآن عظیم که فرموده است و قوت
القر و مراد وقوع آنست در دنیا و این تفسیر کرده اند آنرا مفسران حمل بر اشتقاق روز قیامت رد میکنند آنرا
قولی می سجانه و ان بر آیه فرموده و یقولوا اسحقوا ستمیز که گفتار میگویند آن را روز قیامت و تحقیق آمده است
در حدیث ابن مسعود گفت دوباره شد قمر در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم یک باره بالای کوه و باره دیگر باره
روی آورد و دیگر کرده اند از جمعی کثیر از صحابه گفتند طالب کرد ز گفتار قریش از آن حضرت صلی الله علیه و سلم استیغاث
که اگر صادق بود دوباره کن قمر را پس شانت کرد آن حضرت بقمر و دوستی شد و دیدند حمل جراد را در میان قمر و

آنحضرت علیه السلام استند و ایستاد گفتند که این حدیثی است که در شمار این باب است و گفت می از ایشان آن را سر کرده اند
بر این زمین است و نیز گفته اند که در این حدیث مسافران و فرزانان و خبر دهنده از آن پس گفت که چون علی بن ابی طالب
سفر می کرد و بر عبد الله که از کاتبان علمای حدیث است گفت است که این حدیث یعنی حدیث الشقاق قرار داشته
کرده شده است از جماعه کثیر از صحابه و همچنین روایت کرده اند جمعی کثیر از تابعین و روایت کرده اند از ایشان جم
غیر و بکثرت رسیده است با و تمایز شده است باینکه این حدیثی و همچنین مکتوب و نحو این است بر این کتب احادیث
متقدمین و متأخرین با کثرت طرق و تعدد اسانید و در این باب بسیار آورده که علامه ابن سبکی در شرح مختصر ابن
حاجب گفته است که هیچ نزد من نیست که الشقاق قرمواتر است مخصوص علی است در قرآن و مردمی است در
صحیحین و غیره با طرق کثیره صحیح و مشکک کرده نمی شود و در تواتر و محکم آن و انکار کرده این معجزه را بعضی مبتدیان و کوفاتی اند
در مخالفان ملت را و عدم قول اجماع علوی خرق و التیام و علای و درین میان ملت می گویند که انکار نسبت عقل را
در آن و شمس قرع خلق خدا اند می کند در آن بر چه بخوابد چنانکه در احوال قیامت در خصوص مکر است و اما قول بعضی
ملاحد که گفته اند می بود این نقل لطیفی تواتر شرک می بود تمام اهل زمین در معرفت آن مخصوص نمی بودند
آن اهل که زیر کاین امری است صادر جسم مشابه و دعای متواتر است بر رویت امثال آن از اسامی
غریبه و نقل اشیای غیر معهوده و اگر این را صحتی و اصلی می بود همیشه نوشته می شد و اثبات نموده می شد در
کتاب سیر و تخم و جایز نمی بود اطباء و اتفاق ایشان بر ترک آن و غفلت از آن مع جلالت شان و وضوح آثار
جواب داده اند از وی علمای کثیر قضیه بیرون است از امور که ذکر کرده اند این این چیزیت که طلب کرده اند
قوی خاص از مردم واقع شده در شب و مردم در شب اکثر در خواب می باشند و اگر بعضی بیدارند در وقت خوابها
در خوابها سستند و مستند و اگر در خوابها بیدار باشند نادانست و این امری بود که لحظه واقع شده
شاید که در آن وقت سایر مردم را مانعی از مشاهده آن واقع شده باشد مثل کجایی که خیال می کنند
یا مشغول باشند بچیزی که لای و غافل گردانیده باشند از ایشان از آن مثل اسرار و حکایات و مانند آن و می بیند
که به نظر فرود خسته باشند چنانکه اصلا از آن غافل نباشند مگر همان بجا حجت که مقصدی از رویت و مشرف
و ترصد و توجه آن باشد و کاهی می باشد که در بعضی منازل که ظاهری باشد در بعضی اتفاق در بعضی ظاهر باشد
بر قوی و مستتر باشد از قوی دیگر چنانکه خسوف و کسوف در شهری دیده می شود و در شهری دیگر در بعضی شهر
کلی دیده می شود و در بعضی شهر با جزئی و در بعضی شهر با عمده اند اگر کسی که دعوی علم آن دارند بجا
و دیدن و نمودن نزد اهل حق در قدرت الهی است هر که خواهد نماید و هر که خواهد ننماید و مقصود نمودن کائنات

بجای مخصوص بود که تحدس کرده بودند و در خواسته بودند این آیه را از آنحضرت صلی الله علیه و سلم انهار انموذو
 دیگر از انموذو و خود مسافران را اوقات آیدند و خبر دادند تمام عالم را چه در کار است تنبیه در مواب و سب و لایند
 میگویند که آنچه ذکر میکنند بعضی قصاص که قمر در آمد و حبیب بنی صلی الله علیه و سلم و بیرون آمد از آنستین شریف صلی
 نه از حیال که شیخ بوالدین زکشی از شیخ خود عماد بن کبیر نقل کرده و الله اعلم و اما در شمس یعنی باز کرد اندکی آفتاب
 بعد از شستن آن نیز مجزه آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم روایت کرده است اسما و بنت عیسی که می کرده شد بسو
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و سربارگی می در کنار علی بود رضی الله عنه پس نگذازد وی نماز عصر را رضی الله عنه تا آن
 غروب کرد و فرمود آنحضرت ایما نماز عصر گذاردی اعلی گفت لایک گفت آنحضرت خداوند این بنده تو در طاعت تو
 و طاعت زلی تو بوده است پس باز کرد آن بر آفتاب را گفت اسما دیدم من آفتاب را که غروب کرده بود
 پس دیدم که طلوع کرد بعد از غروب افتاد شعاع او در حیال و ارض این واقع در صهبای بود و تمام کلام درین
 حدیث در غزه خیر بایست و الله تعالی و وصل و یکی از مجزاه مشهوره آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 که واقع شده است در موابن لایله و شاید عطیره و روایت کرده شده است از طرق کثیره که افاده میکند
 قطعی تواند معنوی روان شدن چشمهاست از میان اصابع مبارک می و سینه نه است از آنجمله که از انبیا
 علیهم السلام اگر چه بیرون آمد چشمها از سنگ بر دست موسی علیه السلام و شکایت که بیرون آمدن آب از آن
 ابلح است در انجا از این آب از حوض که بیرون آمدن از وی میسر بود و معاد است بخلاف بیرون آمدن از گوشه و
 پوست و استخوان و تحقیق روایت کرده اند این حدیث را جماعه از مجاز مشهور از ان حدیث انس و جابر و ابن
 مسعود است اما حدیث انس در صحیحین واقع شده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم و حال
 آنکه در آمد وقت نماز دیگر و بسته مردم آب و وضو و نایافته و آورده شد نزد آنحضرت آب وضو و نهاد
 دست مبارک خود را در ظرف آب و آب کرد مردم را که وضو کنند از این پس دیدم آب را که بیرون آمد که
 چشم از میان انگشتان مبارک می صلی الله علیه و سلم و در روایتی بیرون آمد از میان انگشتان و اطراف انگشتان
 پس وضو کردند قوم تا آخر گفتیم من انس را چند کس بودید شما گفت سید کس و در حدیث ابن شراحین
 از انس آمده که گفت بودم من یا رسول خدا صلی الله علیه و سلم در غزه و تو یک پس گفتند سلام
 یا رسول الله تشنه شده اند شتران و چارواکی ما فرمود بیاست چیزی از زبانی آب پس آب سردی که بیرون
 آب در شک کهنه فرمود ببارید که سید را پس بخت آب در آن کاس نهاد که گفت دست مبارک خود را در
 آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمها از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و لیکن در

شتر از او چار و بار و بدو شتم باقی آنرا و بیعتی از آنس نیز آورده گفت بیرون آمدن حضرت بجا
قبایل و دشمنی از میان یعنی آقا هادی صفر را پس در آورده حضرت صلی الله علیه و سلم مبارک
خود در قمع و بنجید دست مبارک و در قمع پس در آورده چهار انگشت شریف را و از آن انگشت پس از آن انگشتان
شریف وی آب الحیث و آن حدیث جابر در صحیح آمده که گفت جابر تشنه شدم روزی در پیش آنحضرت رفتم که بود که
می کرد از آن نیز که در مردم کرد وی صلی الله علیه و سلم گفت چه حال دارید و برای چه گرد آمده این گفتند یا رسول الله آب
نداریم که در مشک کنیم بدان نوشتیم آنرا اگر همین کنیز شماست پس او آنحضرت دست شریف خود را در کوب پس
جوش زد و آن آب را در حبه های پس خوردیم آب و وضو کردیم گفتند جابر چند کس بودید شما گفت که من و برادر
می بودیم کفایت می کرد ما را و دویم یا زهده صد و در حدیث مسلم از جابر آمده که بودیم مادر زهده و او که با فقه و شریعت
آنرا قطره چند در مشک پس بفتان آنرا در کاه و تفویض کرد این حدیث شریف را در آن پس جوش زد آب از میان انگشتان
شریف پس بر کرد مردم را آب بخورن پس خوردند تا سیراب شدند پس داشت آن کار که کاسه نیز بر آورد و روایت
کرده اند حدیث جابر را امام بیهقی و ابن شابر و آن حدیث ابن مسعود در صحیح آورده از روایت علقمه که گفت این
مسعود در شامی آنکه بودیم ما را رسول خدا صلی الله علیه و سلم و خود با ما آب پس فرمود ما را آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بجو نیز کسی را که یادی جز این آب باشد پس آوردند آب پس آنحضرت آب را در ظرفی و نهاد دست مبارک
خود را در آن آب و حدیث آنکه یکی از صحابه نقل کرد مثل این یا جابر مثل در حقیقت گویا همه انجاعت که حاضر بودند را و
و حال آنکه اگر آنرا رسیدند سکوت نمی ورزیدند و آنکه حلیت آنانی و عادت شریف صحابه رضی الله عنهم اجمعین بود
و بان که خبر و حدیث در پیش جماعه جابه مثل روایت کنند و ایشان سکوت کنند حکم آن دارد که گویا همه را و
آنکه قد بر حدیث نبی ما را از ابن عباس نیز بطریق متعدد آورده است و سواکی که در این حدیث است آنست
که چنگ است در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم سخت پاره از آب در کاسه گرفت بعد از آن دست نهاد و با
پیشا چرا از سخت چشمه ها بر آمد جواب می گویند که این از جمله سادات حضرت خداوند جل جلاله است که با ایجاد و ادراع
معدومات منفرد است فی اصل ماده بلکه آب در اصل بود و بخوره و دعای آنحضرت در آن بکسب جانشین گذار
قالوا و الله اسلم و ازین قبیل مشابه این معجزه است تکیه مار علی و در این شایسته سیرت وی و دعوت وی صلی الله علیه و سلم
مسلم و صحیح خود را از ما ذین قبل رضی الله عنه در قصه غزوه تبوک آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
مرحبا به راضی الله عنهم اجمعین بدینستی شما می آید اگر خواسته است خدا حشر تبوک را در وقت روشن شدن روز
پس هر که باید آنرا با هر که دست ترسانند و ما س نکند آب آنرا تا من بگویم که معاذ الله هر چه ما از حشر را و حال

اکثر شتر رسیده بودند از راه دور و چشمه را ندیدند و او را بود که میفرمودند و ترشح می کرد و روی آب پس رسید آنحضرت
 آن دو مرد را با لباس کردید و دست زدید آب را گفتند نم نم پس شناسم که در این ایام و گفت آنچه خواسته بود خدا
 عزوجل پس کاویدند و محابه بدستهای خود چشمه را تا جمیع گردن پس خیزی جدا شد از آب باوئی که مراد از حسنی
 است مثل حسن صواعق پس شست آنحضرت روی مبارک و مردود دست شریف خود را باز انداخت آب در چشمه
 آب بسیار پس نوشیدند مردم بعد از آن فرمود آنحضرت یا معاذ بن زکریا اگر دراز شود ترا حاجات که به
 اینجا کرده شود به بایتین و عمارات پس سخن واقع شد و این خبر دادی نیز از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و اخبار غیب قسمی اوئی و او نیز از معجزات که لا تعد ولا تحصى در قصیه حدیث کرده که چهارده صدس بوده اند و چاه و
 سیرابی که در اندیشه چاه شاة را پس کشیدند آب و نگذاشتند در آن یک قطره پس شست آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بر کمان چاه و برآورده شد و لونی آب و وضو کرد در آن فکند در آن آب دهن مبارک خود را و دعا کرد پس
 جوشید آب و بلند شد پس سیراب شدند و سیراب گردانیدند شتران خود را و در روایتی آمده که بیرون آورد تری
 را از ترکش خود و انداخت در چاه پس جوشید آب تا که سیراب شدند و در حدیث جاریه آنکه گذشت در حدیث
 بر آمدن چشمه از میان اصابع نیز آمده و در میان این دو قصه معایرت و جمع کرده اند میان قصصین که هر کدام
 در دست خود پس حدیث جاریه نزد حضور وقت نماز بود و چون وضو کردند و سیراب شدند و بقیه آب
 که در زکوة بود در چاه انداختند پس بسیار شد آب در چاه و از آبی قناده آمده است گفت خود او را بار رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم در بعضی اسفار خود و گفت سیر سنگینه تا شبانگاه و میرانید تمام شب و می آید بر آب
 فردا ان شاء الله تعالی پس روان شدند مردم بی میل و اتفاقات بیکدیگر و رعایت نگننده حق محبت را از جهت
 طلب آب و حرص بر آن و چون آنوقت شد نهاد آنحضرت سر خود را ناخواب کند و فرمود باصحاب بکارید بر نماز را
 یعنی بیدار باشید و خردار باشید که نماز باید از وقت نشود پس همه خواب رفتند و او را که یک بیدار شد و خبر
 بود و قنیه خود آفتاب بر پشت مبارک می پست گفت سوار شوید که این جای شیطان است پس
 سوار شدم تا بلند شد آفتاب پس فرود آمد و طلبید از من رکوه مرا که با من بود و او درو خیزی از آب پس
 وضو کرد از آن رکوه و باقی ماند روی خیزی از آب و فرمود بنگاه دار رکوه خود را که او را شانی عظیم خواهد بود
 و او را گفت بلال برای نماز پس گذارد آنحضرت نماز را بدو و سوار شد تا رسیدیم به گاسه که گرم
 شد آفتاب و گرم شد بر چرخ گفتیم یا رسول الله هلاک شدیم از تشنگی فرمود نیست هلاک بر شما پس
 خواند زکوة مرا و نهاد دهن مبارک خود را در دو دمی و در دایه مید و الله اعلم پس بر پشت آب از رکوه

وی نوشت مردم پس تو هم که در مردم فروود بچشم نکند و حورش را بد خلق را برادر میسر پس میسر
 شدند و میسر کس بود و نانی نماند گریه و آنحضرت بستر ریخت آب گفت بختی که گفتم تبار رسول الله
 مرا تا آخری گفت بخیر ساقی القوم آخر میسر را پس مردم من خود و آنحضرت و در حدیث عرضی اندر حضرت
 آمده که رسید مردم را بجلوس تا بخدی که بخدی کرد مردم و سر خود را و می شد شکند آزادی پوشید پس غبت کرد و دیگر
 بسو آنحضرت در عباس شربت آنحضرت برود دست شریف را و بنور باز آورده بود دستیار که ارد باران بر کرد و این
 با این بود آنطرف و بخاند کرد و باران لشکر را آورده اند که یکبارگی آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت ابو طالب بود
 در وی الحار پس گفت ای طالب تشنه شدم باین آبی دیت باین آب پس آنحضرت فرو داد و در قدم خود را بر زمین
 پس هر زن آمد آب گفت اشرب بایما و در بخیر آنرا بن الحسین آورده گفت بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم در سفر پس شکست کرد مردم نزد آنحضرت را عطش پس فرو داد و بخاند کس را از صاحب که اسم کی
 از ابن علی بن ابی طالب بود و گفت بروید و طلب کنید آب را و دانید این آنرا کی یا بنزدنی را رشتی که با او
 دو فراده است پس خوان شدند آن دو کس پیش آمدند زنی را که دو فراده در دست خود دارد آب پس آوردند آن زنی را
 نزد آنحضرت و فرو داد و در آنرا رشتش و طلبید آنحضرت ظرفی را پس بخت در آب نماند و مردم را
 که بایند و بخیر آب و بخیر آن زن آینه است و نگاه می کند که چه می رود را و میگوید بخیر و گویند
 باز گذاشته اند و حال آنکه خیال میکردیم که پیشتر است آب از آنکه اول بود پس فرو داد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 جمع کنید برای این زن یعنی از هر جنس از طعام که باشد پس جمع کردند برای او از تر و دق و دق و گرد آینه اند
 در جامه و سوار کردند او را بر شترش و نهادند را در پیش می فرو داد آنحضرت مرد میگوید که ما کم نکرده ایم از
 آب تو چیزی و لیکن خداست که آب داد ما را بقدرت خود پس آمد آن زن نزد آن خود و گفت الحمد
 بیش آمد فراد مردم بر دهنه زین مردی که گفته می شود او را صالی پس که در اینچنین تمام قصه بار بخاند و گفت
 تجله بگنزد این مرد را سحر ترین مردم است یا رسول خداست حقا گفت مر قوم خود را ایاست شمار
 رغبت در اسلام الحدیث بطور که کافی الموابب اللدیه و در بعضی روایات آمده که اطاعت کردند آن زن را
 و در آمدند در اسلام و الله اعلم و احادیث درین باب بسیار است و احادیث استقامت ازین باب آمده چنانکه
 در مجلس خود مذکور گردان الله تعالی و **وصل** بچنانکه احادیث در کثیر آب قلیل شیر آمده در کثیر طعام پس نیز
 کثیر است و این بر دو اثر تربیت و ولی یعنی این سید کایات است که بچنانکه بحسب روایت مرئی و اکمل
 قلوب ارواح است در عالم جنات نیز بر روزه و خورش دهنده اند آن و استباح است نبیست

بیت شکر خیز تو چون کنای بر مبارک اگر خوار و کرگل بر پرورد هست و مشهور درین باب حدیث جابر
 است رضی الله عنه در غزوه خندق که روایت کرده اند از آنحضرت صلی الله علیه و آله که گفت آدم پیش زن خود گفتم ایامی چیزی هست
 ترا طعام کم من دیده ام در روز مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنگاری سخت پس چون آمدن زن اینانی را که در
 ساعی از جوی بود در خانه بزغال بود فریاد می کرد من از او آس کردی و او را انداختم گوشت در دیکه آدم نزد حضرت
 و عرض کردم یا رسول الله که در کج کدم من بزغال را وطن کرد زن من پاره شیر را که در خانه بود شریف ببار با چند
 نفر از بندگان حضرت فرمود که جابر سوری بویضم سین کون او طعامی که بخوراند بآن مردم را لفظ فارسی
 است که بزبان مبارک رفته و سوری کون خره طعام که باقی مانده یا شراب یا خسته یا میوه و غیره
 فرود نیاید و خیر و نیکو اید تا من برسم پس آمد آنحضرت علیه السلام باز کس میرون آوردیم خیر و دیگر در نظر
 شریف وی پس ایضاخت در آن بطن مبارک خود را و دعا برکت کرد و فرمود یازن بیزنان را و بخوان
 با خود زن دیگر را که می نیز بزد و یکش از دیک گوشت را و نگاه نکنید در آن پس بخدا سوگند خوردند
 آن زن هر کس طعام و سیر شدند هنوز دیک در چوشش بود و خیر باقی و حدیث انس که از آنحضرت صلی الله علیه و آله
 روایت کرده اند که گفت ابو طلحه یا ام سلمه بنده شنیدم او از رسول خدا را است می شناسم در وی گشتی را
 ایامست نزد تو چیزی پس گفت میرون آورد ام سلمه قرصی چند از جو پخیده در جامه و مین داد پس بروم
 نزد آنحضرت علیه السلام و بود آنحضرت در مسجد و بودند با وی مردم پس فرمود آنحضرت آیا فرستاده است
 ترا ابو طلحه گفتم نعم یا رسول الله پس فرمود آنحضرت مرا جاعه را که با وی بودند بخیزد پس روان شد آنحضرت
 باینان و روان گشدم من پیش ایشان تا آمد ابو طلحه را و خبر کردم او را و گفتم که می آید رسول خدا پس
 ابو طلحه یا ام سلمه گفت یا ام سلمه آمد رسول خدا یا جاعه از مردم همراه او نیست نزد ما چیزی که بخوریم ایشان را
 جز این چند قرص که فرستاده بودم در خدمت شریف وی گفت ام سلمه خدا و رسول وی دانسته است
 یعنی آنچه واقع شده فی است که یاد ریافت ام سلمه که رسول خدا که آمده است با وجود علم او بحال حاجتی
 نخواهد بود البته محضه ظاهر خواهد شد پس روان شد ابو طلحه تا دریافت رسول خدا را پس آمد رسول خدا و فرمود
 یا ایام سلمه آنچه نزد هست پس آورد ام سلمه آن نانها را که فرستاده بود پس فرمود که کوفت کرده
 شود نانها و بیفتد ام سلمه طریقی که در وی روشن بود تا نخورنش ساخت آنرا پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
 علیه السلام هر چیزی که خواست خدا یعنی خواند دعا برکت بعد از آن فرمود که اذن کن ابو طلحه که کس را پس آمدند کس
 و خوردند تا سیر شدند و برآمدند فرمود ابو طلحه کس را تا که آمدند و خوردند و شیرین شدند و یا شهادت شک را می آید

و در روایتی از مسلم بنشاده آمده بی شک نیز آمده که سیر خود را آنحضرت و اهل بیت اطهار و ائمه اطهار و ائمه
 روایت هشت گانه و نظایر آن است که آن در قضیه دیگر است زیرا که اکثر روایات در محجین داده است که از
 الموصی و اهل علم و حکمت در جماعه جماعه طلبیدن نه همه یکبارگی آن گفته اند که هر یک بار در آن طحاه
 در نظرات آن تلبیس می دادند و گاهی نمی نمایند و این مورد نظری موجب زبان برکت می گردید یا جای تنگ بود
 گنجایش بر نداشت یا کاسه یکی بود تناول جماعه کثیر دشواری آید و موجب ازدحام می گشت و درایت
 ابی هریره رضی الله عنه که چون در غزوه تبوک که آخر غزوات آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و اگر سنگی بود
 آمد عرضی الله عنه گفت یا رسول الله اگر من مردم را که تابعایای تو شتهای خود را که آید و دعا کن بر کعبه
 در آن فرمود نعم کنم پس فرمود تا ناطق بگسترند و بقایای زاد آورند کی مشتی از آن آورند و دیگر نان پاره
 آورد و اعلاای ایشان کسی بود که آورد صاعی از تر تا که آمد بر ناطق چیزی اندک و دعا کرد و بپرس
 بنیز از بدو در نظر قباای خود پس نامزد و لشکر ظرفی مگر آنکه پر شد و خود را بر تاسیر شدند و هنوز بقیه از آن باز ماند
 و لشکر در غزوه تبوک بروایتی بنهادند بر کس بود و چون مشاهده کرد آنحضرت این معجزه را فرمود فرمود
 ان لا اله الا الله و انی رسول الله ملاقات ننگه خدا تعالی را این شهادت بیح منده که باز داشته شود از بهشت
 گفت بنده مسکین شهادت الله فی مقام الصدق و الیقین است که شهادت دهنده نزد مشایخ معجزه محبت
 تصدیق و یقین نبی در دعوی نبوت اما شهادت آنحضرت علیه السلام در این مقام از کدام عالم است مگر حاصل
 حضور و غیب تفاوتی دارد یا حاصل زیادت یقین و ایمان یا برای تنبیه و تلقین است است و الله
 اعلم بحقیقه الحال و روایت است از انس رضی الله عنه که بود آنحضرت علیه السلام عرض بر نبیت پس فرستاد
 ام سلمه برای آنحضرت حیض را در کاسه کلان پرست من و حیض مطهین تخمینه در میان نام طحاهای است که
 از تحر و روغن و قوت باز نند و گاهی بجای قوت سویی نیز کنند و گفت یا انس این را نزد آنحضرت ببر
 و بگو یا رسول الله این را مادر من در حضرت تو فرستاده است و بر تو سلام بخواند و عذر قلت آن میکند پس
 آنرا نزد آنحضرت آورد و فرمود بنده و فرمود برو فلان و فلان جماعه را از مردان آنانم برد بطلع بخوان بر
 ترا پیش آید پس بیرون رفتم و بنحو اندم مگر آنحضرت نام برده بود هر که پیش آمد مرا چون باز آمد دیدم که
 خانه پراست از مردم گفتند مرا انس را چه مقدار کس بودند گفت نزدیک به سیصد کس باشند پس دیدم که گناه
 آنحضرت دست مبارک خود را بالای آن حیض و نکاح کرد بخیری پست بخواند داده کس را نزد خود فرمود
 بنام خدا و اما که کس از شش خود بخورد پس خوردند و سیر شد و محجین طایفه طایفه می آمدند و بخوردند تا فرمودند

پس فرمود برادران پس بر دوشتم و در غمی بایم که در وقت نهادن زیاده بود یا در وقت برداشتن رواه البخاری
والمسلم و در حدیث ابن ابی الوهب آمده است که روی ساخته برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بر آن
ابو بکر صدیق رضی الله عنه بقدری که کفایت کند ایشان را پس فرمود آنحضرت بطلب کسی که از ایشان
انصار پس خواند ابو الوهب ایشان را پس خوردند و گذاشتند باز فرمود بطلب شخص که از ایشان نیز
خوردند و گذاشتند باز فرمود بطلب هفتاد و کس را ایشان نیز خوردند و گذاشتند و بیرون نیاوردند از ایشان
هیچ یکی تا آنکه اسلام آورد و جمعیت گردگفت ابو الوهب خوردند از این طعام من یکصد و هشتاد مرد و مرد
است از سره بن حباب که گفت بودیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بخوراک و نوبت می خوردیم
از مایه و تا شب ده کسی می آیند و نه ده کسی می نشینند و بخورند گفت شخصی این بکت از کجا بود این اشارت
کرد سره بن حباب آسمان و گفت اینجا بود رواه الدارمی و ابن ابی شیبه و الترمذی و الحاکم و البیهقی و ابوالنعمان
در حدیث عبدالرحمن ابن ابی بکر رضی الله عنه آمده است بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه و سلم صدوسی تن در
کرد که خیر کرده شد یکضلع از طعام و ساخته شد گوشتی پس بریان کرده شد و او را بطبخه یعنی جگر بود
و کرده و آنچه در میان شکم باشد و بخوراک گوشت بود هیچ یکی ازین صدوسی تن گرانیکه برید آنحضرت صلی الله علیه
و سلم از آن پاره برای وی پس گردانیدند از آن شاهه دو کاسه بزرگ از طعام پس خوردیم ما به و باقی ماند آنچه
در دو کاسه بود پس برداشتم من از آن برشته و از آنی بریزه رضی الله عنه مردی است که امر کرد مرا رسول
خدا صلی الله علیه و سلم که بخوانیم اهل صفرا پس حتم من ایشان را و فراموش آوردم پس نهاده شد پیش یک کاس طعام
پس خوردیم ما بر مقدار کفایتیم و فارغ شدیم و کاسه همچنان پر بود که نهاده شده بود مگر بملک درو
اثر انگشتان بود و نیز از آنی بریزه رضی الله عنه آمده است که من بیات گرسنه بودم کاسه شیری پیش آنحضرت
صلی الله علیه و سلم آمد فرمود بطلب اصحاب صفرا پس من با خود گفتم که این شیر چه مقدار است کاش من
نخوردم و آسوده می شدم اما از فرموده شارع و امثال امر وی چاره نیست پس آنحضرت علیه السلام فرمود
و بار از اطلبیدم پس در آمدند بخورند و باقی ماند از من آنحضرت علیه السلام پس من و او بعد از آن خورد و خورد
فرمود ساقی القوم آخرم و مردی است از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه که جمع کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
ای عجب الطایف که پس بودند و میان ایشان قومی بودند که بخورند و خورده را می نوشیدند و فرقی را پس ساخت آنحضرت
علیه السلام یک پانه از طعام پس بخوردند و سیر شدند و باقی ماند از آن خورد و طلبیدند پس از آن پس نوشیدند
و سیر شدند و همچنان قومی بودند و در آن فی السخا و زجای آمده رضی الله عنه که من مالک انصار به سیرستان

برای حضرت صلی الله علیه و سلم در عهده که مراد از خود روغن پس می آمدند و او را پس از آن دو می تسلیم می نمودند و آن
 می بود در آن خانه چیزی از آن پس قصد کرد ام مالک بسوی آن عهده که در وی روغن بر آن آنحضرت می نمود
 می یافت در روغن پس همیشه می بود مراد از روغن در آن عهده تا میفرستد در روزی آن عهده را پس آمد ام مالک نزد
 آنحضرت علیه السلام و بیان کرد صورت حال را فرمود آنحضرت میفرستد می توان عهده را و اگر نمی فرستد می نگردد
 آنرا بجال خود همیشه می بود روغن بر آن می نمود آن عهده گفت بنده مسکین ازین حدیث معلوم می گردد که در کس
 خدمت کند حضرت سید المرسلین را و اتفاق کند بخت و چیزی را که تواند برکت دهد خدا تعالی از رزق
 و مال و در هر چیز رزق الله هم از جابر رضی الله عنه آمده که آن مرزی نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و طعام طلبید پس داد برای آن نصف و سق خبیر و سق بقیع و او دو سکن سین شصت صاع پس سینه
 می خوردی و زن وی و بهمانان می از آن تا روزی بماند کرد از آن پیش آنحضرت آمد و عرض کرد فرمود اگر می
 می کردی می ایستاد نزد شما وی خوردید از آن همیشه و گفته اند که حکمت در رفتن برکت روغن بهنگام فترت
 عهده معدوم شدن شیء بهنگام بماند کردن آنست که آن فترت در بچانه کردن مضاد قسیم و توکل بر خداست
 عز اسم و تفکرمی تدبیر و اخذ بحول و قوت پس نزد داده شد فاعل آن نزد ال نعمت قاله النووی
 و مثل این است نکته در نگاه نکردن بدیک و خیر در حدیث نیکه طعام که گذشت و الله اعلم بالامر و الله
 و حدیث جابر رضی الله عنه در ام پدرش عبدالله انصاری که بخاری روایت کرده است درین باب بسیار
 که گفته شده بود بذل کرد بر آن غمای پدر اصل مال را و قبول نکردند و نمود در تمر تخیل می گفت ایشان
 پس آمد جابر نزد آنحضرت و گفت تحقیق میدانم تو یا رسول الله که پدر من روزی از احد شهید شد و گذشت
 دام بسیار من بخویم که به بنیت ترا غما فرمود و برو و خرمن بر تمر را در ملکوتش بنه پس کردم آنچه که در آنحضرت
 و خورندم آنحضرت را و چون دیدم غما آنحضرت را چسبیدند بمن چون دید آنحضرت ایشان را گفت که خرمن را
 که کلان تر از سر بود نشست بران و گفت بخوان یا از آن خود را یعنی غما را پس کیل کرد بر اسب ایشان تا داد
 کرد خدا تعالی از الله من ثانت او را و من راضی بودم که امانت و الله او کرده شود و هیچ چیزی برای
 خود ارباب باز نماند و جابر راضی الله عنه نه خواهر بودند که پدر وی گذشت بود و دیگر خرمنها بهر باقی و سالم
 مانده و من می بینم آن خرمن را که بران رسول خدا صلی الله علیه و سلم نشسته بود و گوید یک خرما از وی کم نشده
 پس تحب کردند غما و روایت کرده است ابو هریره راضی الله عنه که رسید مردم را اگر سنگ سخت پر سید آن حضرت

از من چیزی داری یا بار بره گفتم نعم یا رسول الله یک تری دارم در گوشه دامن فرومویار از آن نزد من پس
در آورد دست مبارک خود را در گوشه دامن و باز آورد از آن یک مشت فرومویار برکت کرد و طلبید
مردم را ده ده کس تا تمام لشکر از آن سیر شدند و فرومود من یک آنجا آورده بود از تو در دست خود را
در غزوه و دیگر از آن شتی در وقت حاجت و شمار و عزیز آنرا پس هر قسم من شست از آنجا آورده بود و دم پس
خورد و خوراندیم از آن ترمذت حیات رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابی بکر و عمر تا آنکه گشته شد عثمان
رضی الله عنهما پس است کرده شد خانه من پس رفت از من در روایتی آمده گفت برو شتم از آن خرچیدین
و چندین و سق در راه خدا و سق نام شصت صاع یا بار شتر و گفته اند که مجموع تمرات ده و اندقره بود
و بعضی میست و یک گفته اند و الله اعلم و در روضه الاحباب از ابو بره رضی الله عنه درین باب می نقل
کرده است **بیت** الناس هم ولی فی الیوم جان هم الخرباع ثم الشیخ عثمان و الله اعلم و مروی است که آنحضرت
عمر بن الخطاب را فرمود تا از آنکه خرمای چهار صد شتر سوار را روده تربیت کرد و آن خرمای بود گویا یک
خرما از آن کم نشده بود و احادیث در یک شتر طعام بسیار است و بالاتر از مره حکایت غزوه بود که بقایای ده
را بان قلت برکتها بخشید که بقا در هر کس از آن سیر شدند و تمام لشکر خود و من و پسر کرد و در جنگ
که شت برود کار تعالی ما را از برکات آن سید کائنات علیه افضل الصلوات و اعلی التیات محروم ندارد و فقر و
فاقره را از نعم طاهر و باطن آنحضرت مجبور گرداند حکایتی یاد دارم که در بازار که معطر زاد الله تعالی و
نیکو گاه تره فروشی بر ترنای خود آب می پاشید و می گوید یا ربک البنی تعالی و انزل الی ثم لا یرحم الله صلی
محمد و علی آل محمد و بارک و صل و در کلام حیوانات و کلام ایشان را آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
ببیند که آدمیان طبع و سخن و مفاد امر و دین و شریعت اویند صلی الله علیه و سلم از آنها که قرعه سعادت بنام
ایشان افتاده از اهل ایمان بچنین سائر حیوانات را که طبع و مفاد امر او ای الله الله سبحانه بطریق
اعجاز و خرق عادت منقاد و مطیع وی صلی الله علیه و سلم ساخت ازینجاست که بعضی از ارباب تحقیق و اهل
باطن گفته اند که وی صلی الله علیه و سلم با خلق از حیوانات و نباتات و جمادات معبود است و لیکن چنین از باره
عقل و تکلیف و امر و دینی بیرون اند ازینجا خبر طاعت و ایمان و شهادت بصدری رسالت نیاید و
موسوم بمعصیت نشوند چنانکه آدمیان و حیوانات از انجمله سجود و حمل و شکایت است بسوی آنحضرت
صلی الله علیه و سلم چنانکه انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که یکی از اهل بیت انصار را شتری بود
پس آمد نزد آنحضرت و عرض کرد در بار رسول الله بود ما را شتری که آب می کشیدیم بر دهان اکنون

سختی و سستی میکند بر او منع میکند از پاشت خود را و محل فتنه ما برشته اند پس برخاست آنحضرت با صاحب
 درخت در روان شد بجاات شتر پس در آمد در بستان بایستاد و شتر دو گوشه از آن نشسته بود و گفتند
 یا رسول الله این شتر مانند سنگ گرانده شده است و ما تحمیم بر ذات شریف تو که از او
 گرانند می رسد فرمود نیست بر من بکی از آن پس چون دید شتر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم رو به آورد
 بجاات وی و بسجده افتاد پیش وی پس گفت آنحضرت موی پیشانی او را و بعل در آورد و محایه گفتند یا
 رسول الله این حیوان لا یعقل ترا سجده کند یا بستر او از تریم بیان پس فرمود صلی الله علیه و سلم نمی باید و سزد
 بشر را که سجده کند بشر را اگر روا بودی که بشتر سجده کند بشتر را امر میکردم زن را که سجده کند مرد خود را
 بجهت عظم حق مرد بر زن رواه احمد و النسائی و در بعضی روایات آمده که فرمود آنحضرت در این مقام
 نیست میان آسمان و زمین چیزی که نمیداند که من رسول خدا ام مگر عصاه من و من و در خبر دیگر آمده که
 آنجا میخواستند که آن شتر را فرج کنند پس وی بشکایت درآمد پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و در حدیث دیگر آمده که شتری آمد و گردن خود را پیش آنحضرت برخاک نهاد و فریاد کرد با دوازی که
 دارد پس بایستاد آنحضرت بر سر او و فرمود بجاات شتر بفر و ش این بدست من گفت یا رسول
 الله پیشکش است و لیکن این شتر را بیست دست که خزان جمیعت ندارند فرمود این شتر یکدگر در گشت
 عمل و قلت علف را احسان کنید بوی و گناه بید حق و روا و این حدیث بطرق متعدد با الفاظ مختلفه
 آمده و صحیح است و از آنس آمده که گفت در آمد رسول خدا ابو بکر و در بستان یکی از انصار بود
 در وی غمی پس سجده کرد آنحضرت را و گفت ابو بکر یا رسول الله ما سزد از تریم که سجده کنیم ترا فرمود
 آنحضرت علیه السلام می سزد بشر را که سجده کند بقره الحدیث و یکبار شتری نزد آنحضرت آمد
 و شکایت کرد از قوم خود که این قوم پیش از آنکه نماز حقن بگذارد خواب می کنند و من می ترسم که خدا این قوم را
 عذاب کند پس آنحضرت آن قوم را طلبید و از آن نمی فرمود عایشه رضی الله عنها می گوید که در خانه ما شاتی بود
 چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خانه ما می بود این شاة ساکن و ثابت و ارامیده می بود و چون رسول
 میرفت آنحضرت پریشان میشد و بیقرار و میرفت و می آمد و آمده است که آنحضرت شتر آن قرآنی می پرسید
 و فریاد می کرد یکی دیگر را و نزد یک می آمد بجهت تا نخوت او را فرج کند و مردی است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 دست مبارک خود را بر پشت گو سفید بانی بالید که نر بوی رسیده بود بستان می پریشان شد و بدو شید و خود
 با شایید و ابو بکر صدیق را بر پشت بستانید و قصد دو شیدان شاة ام محمد که خشک شده بود و اصل شیر نداشت

شهرت و در باب هجرت بتفصیل باید انشاء الله تعالی داشت این حدیث را در کتابی که حکام نیز ذکر کرده
کرد و در افتیاد و اطاعت حیوانات نیز و از این باب است قصه کلام ذنب شهادت او را حضرت راضی
الدین علیه وسلم و حدیث تکلم ذنب روایت کرده اند است از جماع صحابا بطریق متعدده روایت کرده است
امام احمد از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه گفت دوید که بر شانی پس گرفت شاة را پس دوید را
و کشید شاة را از گری پس نشست کرک بر دم خود چنانکه عادت سیاح می باشد و گفت از خدا نمی ترس
میکشی از من رزقی را که رانده بود خدا تعالی آن را به سوست من پس گفت راضی و اعجاب کرکی اتفاقا
نموده تکلم میکند بکلام آدم میان پس گفت کرک ایما خبر ندیم ترا عجب تر ازین مجرب شیر خبر میدهم مردم را
با خارشاه و مردم نمی گزند بوی پس راضی غم خود را بر ای ساخت تا در آمد مدینه مطهر را و نگذاشت غم
را در یک گوشه و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و خبر داد آنحضرت را پس امر کرد تا اذان گفتند و چون
آمدند مردم گفت بر اخی که خرده مردم را با آنچه شنیده اید دیده و چنین روایت کرد و سیه از
حدیث ابن عمر و ابو نعیم از حدیث انس رضی الله عنه و در روایت ابی هریره پسند صحیح آمده که گفت ذنب
عجب تر ازین آنکه مردی در خلالت بن ابراهیم خبر میداد بآنچه گذشته و بآنچه می آید و این راضی
یهودی بود پس آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خبر داد و ایمان آورد و در بعضی طرق از
ابی هریره رضی الله عنه آمده که گفت کرک بر آن حال تو عجب تر است از من که ایستاده بر غم خود و ترک
داده پیغمبری را که مبعوث شده هرگز عظیم قدر نزد خدا از وی تحقیق نگذاشته است بروی
ابواب جنة و مشرف شده اند اهل جنة و اصحاب می و منتظر اند قتال ایشان را یعنی ملائکه و خور و
غلمان همیشه بنگرند اصحاب او را و مشتاق اند ایشان که در آیند در بهشت و انتظار قتال ایشان دارند
که کشته شوند و به بهشت در آیند و گفت ذنب بر اخی که نیت حامل میان تو و وی مگر بمن در ده از کوه
از کوه در حضرت می و میگردد از خود خدا گفت راضی پس غم مرا که میچاند گفت ذنب من چنانم
پس آمد نزد آنحضرت و اسلام آورد و ترجیح کرد برای ذنب شانی از ان و مثل این حکایت از ابی
سفیان بن حرب و صفوان بن امیه نیز آورده اند که گرگی را دیدند آسوی را گرفته است و چون آسوی
بحسرم در آمد کرک برگشت و عجب کردند پس گفت کرک عجب تر ازین از ان است که محمد بن عبد الله
فی المذنبه یارب عوالم الی الجنة و تدعون الی النار پس ابو سفیان گفت بلات و غری اگر تو ذکر میکنی
این حکایت را که مسکن از ی زنا نکر را می مردان و از الوهیل و اصحاب می نیز روایت مثل این کرده اند

و این بابت حدیث صحت یعنی سوسمار و کلام کران او این حدیث مشهور است در روایت کرده
 است آنرا بهیچ در احادیث کثیره و ذکر کرده است قاضی عیاض در شفا از حدیث عمر رضی الله عنه
 که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم در محلی از اصحاب خود ناگاه آمد اعرابی از بنی سلیم که شکار کرده است
 خنجر را و گردانیده است او را در آستین خود تا بسیر داد و در منزل گاه خود و بریان کند و بخورد و چون دید
 اعرابی جماعه را گفت این کیت که با جماعه نشسته است گفتند رسول خدا است پس بیرون آورد و خنجر را
 از آستین خود و گفت سوگند بلباب و غریبایان نمی آرم بجز تا یابان آورد این خنجر و انداخت خنجر را
 پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نزد آنحضرت خنجر را و فرمود ایا خنجر است جواب داد خنجر بنی سکن
 که شنیدند قوم همه بیک و صد یک و فرمود آنحضرت ای زینب کسی که اید قیامت را یعنی زینت تمام خلق
 پس فرمود آنحضرت که عبادت میکنی گفت خدائی را که در آسمان است برش او در زمین است
 سلطنت او در دنیا است راه او در جهنم است رحمت او در آتش است عقاب او فرمود آنحضرت من کسبم
 گفت رسول خدا و رسول رب العالمین و خاتم النبیین قد افلح من صدق که خاب من که نیک پس سلام آورد
 اعرابی الحدیث بطوله و اشعار نیز نقل کرده اند که این خنجر است آنحضرت خواند صلی الله علیه وسلم و از آنکه
 است حدیث غرا که روایت کرده اند او را بهیچ بطریق متعدده که تقویت می کند بعضی او بعضی را ذکر کرده است
 قاضی عیاض در شفا و ابو نعیم در دلائل از ام سلمه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صحرا می گشت ناگاه شنید
 او را تا قریب سه بار یا رسول الله پس آنسو نگریست آنحضرت و دید که آهواره شده درنده افتاده است
 و اعرابی آنرا در جامه پیچیده پس گفت آنحضرت علیه السلام با جویت حاجت تو گفت ضعیف کرده است
 مرا این امرای و مراد آورده است درین کوه را کن مرا تا بروم و شیر و گوشت از او آیم فرمود آنحضرت
 بخنجر میکنی و باز می آیی عذاب کند مرا خدا می خالی عذاب را که باز نیام پس را کرد او را آنحضرت و رفت و باز
 آمد و بربست او را آنحضرت پس بپارشد او را و گفت یا رسول الله حاجتی داری فرمود حاجت نیست که مرا می کنی
 این بطریق را پس را کرد اعرابی اندا و میدید در صحرا از روی خوشحالی و میزد پایهای خود زمین را میگفت شنیدم
 لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله فنیز آمده است که آنحضرت دینگری بود مردم تمسک نشدند و بر آبی فرود
 آمد و بر زمین پس آهواره نزد آنحضرت آمده آنحضرت او را دو شید و همه را شیر ساخت که مقدار شکر
 بود و در پس برافش که موی آنحضرت بود فرمود که این را بنگاهدار پس را فاع او را بربست بعد از ساعتی دید که زینت
 فرمود ان الذی جابر بها و مولای ذی سبب بها و از آنجا است کلام حار روایت کرده است این عساکر که

چون فتح کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم خیر را تکمیل کرد حماری فرمود آنحضرت تمام توحید گفت تمام
نیز این شهادت گفت بیرون آورده است پروردگار تعالی را از انس به بیست و شصت هزار و سوار شده است از آنجا
یکی جز پیغمبر من امید میداشتم که سوار شوی تو و باقی مانده است از انس جلدی بر من توت از آنجا کسی جز
تو نگفت بودم من پیش از تو در دست یهودی و بودم من کمی از خیمه عدا در سوگ او و بود و ان بود
که رسیده داشت شکم مرا پس فرمود آنحضرت او را تمام تو بغیر باشد و بود بغیر در خدمت آنحضرت صلی الله علیه
و سلم آنحضرت میفرستاد او را بر کسی تا خبر کند و طلبید او را پس می آمد بغیر بر در میگوشت در را بر خود
و چون بیرون می آمد صاحب در اشارت می کرد که اجابت کن رسول خدا را که ترا می طلبد و چون آنحضرت
علیه السلام وفات یافت آمد بغیر بر سر چایی که مرا بی السهم بن السهمان را بودا فکنده خود را در آن چاه
بجهت خزع و فزع بر فراق آنحضرت صلی الله علیه و سلم دهم ازین بابست تسخیر اسد و تعلق او بغیر که
در بیابان از لشکر دور افتاده و راه گم کرده بود و گفتن او که اما کوه رسول الله پس راه نمود و رسانید شیر
او را بلشکر و این معجزه آنحضرت بود و خود کرامات او یار معجزه رسول الله صلی الله علیه و سلم این معجزه
روایت کرده است که کبوتران که معطل سایه کردند بر آنحضرت روز فتح مکه پس عمارت بر این منسج
عنکبوت و تمیض حمام بر در غار حیرت مشهور است و گویند کبوتران حرم از انس آن کبوتر در غارند و در آن
کرده شده است که اگر در آنحضرت علیه السلام شجره را بگذرد می که روید و پوشید در غار را ذکره فی الشقایق
عیاض گفته که احادیث در باب کلام حیوانات و طاعت ایشان در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بسیار
و آنچه مشهور بود از آن واقع شده در کتب آمده دریم و صلی الله علیه و سلم حیوانات به طاعت و تقوا امر آنحضرت
بود نباتات نیز در حیطه فرمانبرداری و طاعت وی بودند و اینجاست کلام شود سلام و بر آنحضرت و اطاعت
و شهادت رسالت وی صلی الله علیه و سلم در حدیث غایت رضی الله عنهما آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه
و سلم چون منی فرستاده شد به سوی من نیکیه ششم به پنجم و درخت بگردانید گفت السلام علیک یا رسول الله
و از علی رضی الله عنه آمده که فرمود بودم من با پیغمبر صلی الله علیه و سلم بکلیس بیرون آمدم و بعضی از اهل آن
پیش من نایه کوه و درخت بگردانید می گوید السلام علیک یا رسول الله رواه الترمذی و این همان است که در ابتدای
بود چنانکه در حدیث سابق گذشت یاد دیگر است در از من و دیگر و الله اعلم و حکم در مستند کتاب سناد حید از ابن عمر
آورده که گفت بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سفری پیش آمد اعراب و چون نزدیک آنحضرت آمد گفت مرا و
رسول خدا صلی الله علیه و سلم بجا آورد گفت بیرون بسو اهل خود فرمود آیا رعیتی هست نزد خیر معنی می خواهی کسی

و سادات حاصل کنی بر سر خود گفت آن حیثیت فرمودند شهادت ان لا اله الا الله و حده لا شریک له و ان
محمد اعبد و رسول که گفت اعراب با این شایه می بست ترا بر آنچه میگوئی فرمود این درخت شایه من است پس
خواند آنحضرت آن درخت را دودی بر گرد اوادی بود پس شکافت میکرد زمین را و ایستاد پیش آنحضرت
پیش شهادت طلبید آنحضرت از وی سکه بدار و گویی داد آن درخت بعد از آن باز گشت بجای خود الحمد لله
و داری نیز روایت کرد و مانند این و در روز احد که کافران مقهوران رخسار مبارک آنحضرت را صلی الله علیه
و سلم خون آلوده ساختند و بدن آن شریف آثار رسانیدند آنحضرت در گوشت نشسته بود که جبرئیل
آمد و حال پرسید پس خزن و غلین یافت آنحضرت را گفت آیا دوست میداری که گناه ترا آتی که
موجب قتلی خاطر شریف تو گردد پس نظر کرد جبرئیل علیه السلام بدی که در پیش آدی بود گفت بخوان
یا محمد این درخت را پس خواند آنحضرت آن درخت را و درخت متشی کرد و آمد نزد آنحضرت بایستاد گفت جبرئیل
امر کن که باز گرد بجای خود پس امر کرد برگشت بجای خود پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم حسبی حسبی
رواه الدارمی من حدیث انس و از بریده اسلمی آمده که سوال کرد اعراب از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
محوه را پس فرمود آنحضرت بآن اعرابی که بآن درخت که رسول خدا صلی الله علیه و سلم را پس میل کرد آن درخت از راست و چپ
و پیش پس خود پس جدا شد رکبهای او پس آمد در حالتی که پاره میکند زمین را و می گشت رکبهای خود را و ایستاد
پیش آنحضرت و گفت اسلام علیک یا رسول الله گفت اعرابی امر کن این درخت را که برگرد بجای خود و نشست
رکبهای او در جای خود و پویش پس گفت اعراب آنحضرت را که اذنی مرا تا سجده کنم ترا اذن نداد گفت پس اذن
کن که دست و پای شریف ترا بوسن کنم اینجا اذن داد و آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفری در
نار یک برشته سوار بدخت سوار رسید خواب آورده آن سواره دو نیمه شتر را آنحضرت بسلامت از میان
گذشت و همچنین متفرج ماند و معروف بسره البنی گشت صلی الله علیه و سلم و از بن عباس رضی الله عنهما آمده
که گفت آمد اعرابی نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت یحیی خیر شایه من ترا که تو رسول خدای فرمودی بلکه تو را
این شاخ خوار را که گویی دیدم که من رسول خدایم پس خواند آنحضرت پس جدا شد از درخت و افتاد پسته
فرمود آنحضرت برگرد و بجای خود برگشت و بجای خود رفت پس سلام آورد اعرابی رواده از نزدی من
و آمدن قدح نزد آنحضرت و سلام کردن و برگشتن بجای خود در احادیث بسیار آمده و فی قصیده شعر
جبارت که دعوت الله شجاعه و شایه علی ساقی بلا قدم + کاتما سطرت سطر الماکت + فرود عبا
من برغ الخوا فی اللغو به و در حدیث طویل از جابر بن عبد الله آمده که گفت فرود آمدیم در محرابی که

پس رفت آنحضرت برای قصاص حاجت و رفتم من در پس آنحضرت با داده از آنکس پس هر چه استوار کردند بانگاه
دو درخت بود در کنار وادی پس رفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی یک درخت و گرفت شاخه را از
شاخه های او و گفت ایقباد کن بر من باذن خدا و رسول پس متفاد شد آن درخت مانند افتاد و شکر
مبارد بر منی اوست پس نزد درخت دیگر رفت و از آن نیز کشیده آورد و گفت بچسبید بر من پس چسبید و در روی
دیگر آمده که فرمود یا جابر گویند درخت را که میگوید ترا رسول خدا ملحق شود بصاحب خود که بنشینم در پس شما پس
من رفتم و گفتم بدرخت آنچه رسول خدا فرموده بود پس آمد و پیوست بصاحب خود و نشست آنحضرت پس بنها و
آدم مردم دیدم نشسته در جای دور و واقدم در حکایت با نفس خود ناگاه التفات کردم می بینم که آنحضرت
ی آیند و در دو درخت از یکدیگر جدا شده هر یک بجای ایستادند و در حدیث اسامه بن زید نیز مانند این آمده
که گفت فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در بعضی مخازی خود آیای منی برای حاجت رسول
خدا امکانی گفتم نیست در وادی جابخی از مردم فرمود می بینی درخت خرمائی یا سنکلی گفتم می بینم
نخلات متعارف گفت برو و بگو باین نخلات که رسول خدا امر میکند شما را که بایند برای حاجت رسول خدا
و بگو بنگهار نیز بخین پس رفتم و گفتم سوگند بخدای که فرستاده است آنحضرت را بحق دیدم نخلات را
قریب یکدیگر آمده و سنگهار را بهم پیوسته و چون قصاص حاجت را فرمود بگو باینها که جدا شوند از یکدیگر و امثال این
معه بسیار آمده و در حدیث عبد بن سعید رضی الله عنهما آمده که گفتند چه خبر است که شهادت دیدم ترا فرمود
شهادت می دیدم این درخت پس فرمود یا ای درخت پس آمد درخت و شهادت داد گفت قاضی عیاض
رحمه الله علیه جمعی کثیر از عظامی صحابه اتفاق کرده اند بر این قصه و از تابعین اصحاب آن رضوان الله علیهم
اجمعین **صلی** همچنانکه نباتات را متفاد و مطیع امر و صلی الله علیه و سلم ساخته بودند جمادات نیز همین حکم
دارند از اسلام کردن جز و تکلم او با آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه گذشت که هیچ شجره و جبری نبود مگر
آنکه سلام می کرد بر من و میگفت السلام علیک یا رسول الله و از علی رضی الله عنهما و عایشه صدیقہ رضی الله عنهما
نیز حدیثی درین باب گذشته و از جابر رضی الله عنه نیز آمده و همچنین حدیثی را بیهودتی که بر آمده بود براه ابو بکر در ابتدای امر
خود پیش از بخت گفت باقی مانند شجره و جبری مگر آنکه سجده کرد و او را بیاد داشت الله تعالی این قصه در محل خود چنانکه
روایت کرده است مسلم از حدیث جابر بن سمرة که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم برستی من شش ماهی
را بگو که سلامی کرد بر من شش از آنکه مبعوث شوم بر رستی تحقیق منی شش ماه و او مردم را اختلاف درین
جز که کدام است بعضی گفته اند که چرا سود است و بعضی جری غروی در کوچ که او را دقق گویند در راه خانه

خدیجه رضی الله عنها مسدود است در دیواری و مردم ترک می جویند پس می گویند که این بان حرام است
که سلام می کرد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقتی که میگذاشت از آن راه شیخ ابن حجر می گویند که تسبیح کرده است
از ابل که این جبهه که در رتاق الحجاز است همان جری است که سلام می کرد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در مقابل
وی در دیوار دیگر اثر مرقی شریف او است که در سنگی نقش است و می گویند که سنگ و این نرم کرده
برای انبیا علیهم السلام و در که معتقد در کوهی که آنحضرت وقتی که سفینه چرانی می کرد اثر قدین شیرین است
و الله اعلم و صاحب مواهب لدنیة از به بعض میانشی آورده که گفت خبر داد مرا که ملاقات کردم بوی
از ابل که این جری که در همان جری است که سلام می کرد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از آنجا است آیین گشتن است
و در دیواری خانه وقتی که ساگرد آنحضرت علیه السلام را عباس پسران می رضی الله عنهما روایت کرده است
آنرا بهیچ در دلائل و این ماجه در محضر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم عباس بن عبد المطلب یا ابا الفضل
مرو از منزل تو و پسران تو تا پیام من شمار ازیر که مرا با شما کار است پس منتظر باشید آنرا تا آنکه در آمدن آن
حضرت بر ایشان وقت چاشت و فرمود السلام علیکم گفتند علیکم السلام و در آنجا در کتافه فرمود چکاو چشم
کردید گفتند صبح کردیم بخیر و الحمد لله فرمود نزدیک شوید یک یک و بچسبید یک یک پس پوشانید آنحضرت ایشان را
چادر خود را و فرمود یارب این عم هست و ضعیف من است و ایشان اهل بیت من اند پس پوش ایشان را
از آتش و دوزخ همچو پوشیدن من ایشان را باین چادر پس این گفت آستانه و دیوار خانه و گفتند آمین
آمین آمین و کباری عقل بن ابیطالب در سفری در خدمت آنحضرت بود تشنه شد پس آنحضرت او را سر کوی
آنجا بود بنفر ستاد و فرمود بگران کوه که ترا آب ده آن کوه مکمل شد و گفت با پیغمبر خدا بگو که از آن روزی که این
نار شد و اتقوا النار التي وقودها الناس و الحیة چندان کهستم از ترس خدا که آب در اجزای من نمانده
و مشهور درین باب چنین جنز است فی الصراح چنین اگر زدنندی و ناله ناله که از پی جدا شود جنز
بکسر جیم و سکونی ذالی تنه درخت و حدیث جنین جنز از جماع کثیر از صحابه آمده است که مفید قطع و جنین
بدان در مواهب لدنیة از شیخ تاج الدین سبکی آورده که در شیخ مختصر ابن الحاجب گفته صحیح نزد من آنست
که حدیث جنین جنز تسویر است روایت کرده اند از علای حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطریق
متعدد خارج از حد حفص و انحصار و تولد که متواتر نزد قومی غیر متواتر باشد نزد قومی دیگر و شیخ ابن خردزمه
الکاف گفته که جنین جنز و اشتقاق قر نقل کرده شده است هر یکی از آن نقل مستفیض شایسته که مفید قطع است
نزد کسی که مطلع است بر طرق حدیث نه غروی که مهار است نثار دهن کار و الله اعلم و بهیچ گفته قصه

پیشین جناب از امور ظاهر است که تحمل کرده اند از اختلاف از سلف و از کبریات و این بجز آن است که دلالت
 میکند بر نبوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و منافعی گفته که نکرده است حق تعالی بر پیغمبر و آنچه داد است پیغمبر را
 صلوات الله و سلامه علیه و علیهم پس گفته شد منافعی که داد است خدا تعالی عیسی بن مریم را احیای موتی گفت داد
 محمد را صلی الله علیه و سلم چنین جناب ناشنیده شد صوت او و این اعظم و اکبر است از آن اجداد آن شمرده اند
 علمای حدیث صحابه را که روایت کرده اند در روایت و اسانید و طرقی آنرا که ذکر آن طول است بر دایره
 کرده شده است که بود مسجد نبوی مسقوف بر چارون نخل و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از آنکه ساخته
 شود بر آوی میسری ایستاد برای خطبه نیکو زده بخیر از آن جناب و چون ساخته شد منبر مفارقت کرد
 از آن جناب پس شنیده شد مردان خرج را آوازی مانند آواز ناقه و در روایت انس آمده که جنید و لرزید
 مسجد با آوازی و بسیار شد کار مردم که بجهت آنچه مشاهده کردند از حال غریبی و در روایت آمده
 که در نجافت حدیث و پاره شد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نهاد دست شریف خود را بر روی در کنار
 گرفت پس گفت و فرمود آنحضرت که این خوب کرد از جهت آنچه کم کرد از ذکر خدا اگر در کنار نیکو فرستم
 او را بهیسی بود این چنین تا روز قیامت از جهت اظهار حزن بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس کرد آنحضرت که
 دفن کرده شود تحت منبر پس نوازی گذارد آنحضرت پس در روایت آمده است که خوانده او را آنحضرت
 بجانب خود پس آمد در حالی که پاره کرد زمین را پس در کنار شریف گرفت او را و فرمود تا باز کرد در میان خود و در
 حدیث بریده آمده که فرمود آنحضرت بان خوب اگر خواهی باز بنشینم ترا درستانی که بود در آن محل بروید در آن
 رنگهای تو و کامل کرد در خلقت تو و برگردش از نمای تو و پیدا کرد میوه و اگر میخواهی بنشینم ترا در بهشت
 تا بخورند و دوستان خدا از میوه تو بعد از آن گوشش شریف خود نهاد آن حضرت بجانب
 و که چه میگوید پس فرمود میگوید بنشین مرا یا رسول الله در بهشت تا بخورند از میوهستان خدا
 و باشم در مکانی که گفته نشوم و فانی نگردم در و شنید این را بر که نزدیک بوی بود پس فرمود آنحضرت
 بمنجنی کردم و گفت اختیار کردی دار قمار را و فرمود حسن ابصری رضی الله عنه چون تبحر می کرد بان حدیث
 می گفت ای بنده گان خدا چونی ناله میکند از شوق پیغمبر خدا تا سزاوارتر بد که مشتاق باشد به بغای شریف
 و صلی الله علیه و سلم عیت شگلی و گیس که در و منفعتی است + بر زادی دان که در و معرفتی است
 و این حدیث را با الفاظ مختلفه روایت کرده اند و در آنچه ذکر کردم کفایت و ازین باب است کلامی که در
 آنحضرت بجهت کلام کرده و جمل با وی روایت کرده است انس رضی الله عنه که برآمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم

ابو بکر و عثمان غنی المدینه جمیع جبل احد را که کوه مدینه و در شان او واقع شده است احد جبل حبیث
 و نجیب پس بنیاد احد پس نزد آنحضرت که برای پایش شریف خود و فرمود ثبات و بر جای خود با شش احدیت
 بر تو مکنی و صدیقی و دو شهید روانه احمد و النجاری و الرندی و ابو حاتم و در حدیث دیگر از عثمان بن
 عفان رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر جبل شیب ریون بیکر که جبل مناست و باوس
 ابو بکر و عمر و من لودم پس جنید جبل تا آنکه افتاد سنگهای او در حقیض پس نزد آنحضرت کوه را برای پایش
 خود و فرمود بر جای خود پایش یا شیریست بر تو مکنی و صدیقی و دو شهید روانه النجاری و احمد و الرندی
 و ابو حاتم و از ابو هریره رضی الله عنه آمده که بود آنحضرت بر برابکس حاد و مکه که جبل منظره است و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در ابتدای حج انجا مشغول می بود و دو حج انجا مازلی شد و بود باو کسی ابو بکر و عمر و عثمان
 و طلحه و زبیر پس جنید را پس فرمود آنحضرت آرامیده باش حرا نیست بر تو مکنی یا صدیقی یا شهید
 و در روایتی سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه مذکور است که علی در روایتی تمام عشر مذکور مذکور ابو عبیده بن
 الجراح و المداعلم و در روایتی آمده که چون طلحید نزد قریش آنحضرت را گفت شیر فرود آید یا رسول الله زیرا که من می رسم
 که بکشند دشمنان ترا بیش من پس عذاب کند مرا خدا بیتی پس گفت حرا بر من بر آید یا رسول الله و شیر و حرا
 بر دو کوه در که مغلط اند مقابل یکدیگر و گفته اند که رجه یعنی جنین بن حبال خنجر حسی رجه بود که بقوم موسی
 علیه السلام واقع شده و حتی تحریف و تبدل کلمه کرده بودند که گفته شده بود بایشان آن رجه غضب بود
 و این رجه طرب و لذت تفسیر کرد آنحضرت علیه السلام بر مقام نبوت و صدیقیت و شهادت که خوشتر
 و استقامت حبابی است و ازین بابست تسبیح حصی بردست آنحضرت چنانکه روایت کرد انس رضی الله عنه که گرفت
 آنحضرت کفی از حصا پس تسبیح کرد در دست شریف وی صلی الله علیه و سلم و شنیدیم ما تسبیح را تسبیح رخت
 آن حصا را در دست ابو بکر رضی الله عنه و تسبیح کرد در بعد از آن رخت در دست ما تسبیح کرد و در دست
 عیسی در شفا گفته که روایت کرده مثل این او فرود کرد که تسبیح کرد در کف عمر و عثمان نیز رضی الله
 عنهما و تفصیل این احوال آنست که در مواهب لکنیه ذکر کرده که و لیدین شویید گفته که مردی از بنی سلیم
 بیکر السن که دریافت بود ابو بکر رضی الله عنه بریده که مسکن او فرمود روایت می کند از ابو بکر که گفت
 در آمدیم نیم روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و دیدم آنحضرت را که نشسته است و نیت نزدی
 تسبیح می آید مردم و گویا می نیم او را درین هنگام که در حالت وحی است پس سلام کردم بر او و او سلام
 سلام را و فرمود که چه خبر آورده است ترا انجا یا اما در گفتم خدا و رسول خدا را ترا است پس امر کرد

در آن شبین شب در پهلوی شریف وی و منی ریم او را چیزی و دیگر وی من چیزی پس در یک
 کردم اندکی ناگاه آمد او بکر در حالتی که مشی میکند نیز پس سلام داد و گفت آنحضرت جواب سلام و
 فرمود چه خبر آورده است ترا ای ابو بکر گفت آورده است مرا خبر از رسول خدا پس اشارت فرمود
 بهت آنشبین شب است در یک بلندی که مقابل آنحضرت بود پسر عمر آمد و کرد عمر مثل آن و فرمود
 آنحضرت مثل آن نشست در پهلوی ابو بکر پسر عثمان آمد همچنین نشست در پهلوی عمر رضی
 الله عنهم اجمعین پسر گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سنگریز را را بهفت بازه یا نزد یک آن پس
 تسبیح کردند سنگریزه در دست شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا شنیده شد آنها را چنین تهنیت
 تحلی در گفت شریف رسول الله صلی الله علیه و سلم پس داد آن سنگریزه را با ابو بکر و در گذشت ازین
 پس تسبیح کردند در کف ابی بکر پسر گرفت سنگریزه را از دست ابو بکر و نهاد بر زمین پس خاموش شدند آن
 سنگریزه را بعد از آن داد عمر را تسبیح کردند در کف وی چنانکه در کف ابو بکر کرده بودند پس از آن ابراهیم
 کردند در دست وی چنانکه تسبیح کرده بودند در دست ابو بکر و پسر گرفت سنگریزه را و نهاد بر زمین و
 خاموش شدند روایت کرده اند این حدیث را نیز در طبرانی در مسند و سیوطی از زبیری و در حدیث طبرانی
 آمده که گفت ابو بکر پسر نهادند در دستهای ما و تسبیح کردند تا هیچ یکی نخفتن آورده است این حدیث
 را در مسند ابی نعیم و در روضة الاحباب از تهید ابو شکور سلمی نقل کرده است که گفت علی مرتضی رضی الله
 در آن مجلس شریف بود و در دست وی نیز تسبیح کردند و از آنجمله است تسبیح طعام بخاری از ابن مسعود
 رضی الله عنهما آورده که گفت بودیم ما که میخوردیم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ما می شنیدیم تسبیح طعام را
 و از جعفر بن محمد باقر بن علی بن زین العابدین سلام الله علیهم اجمعین آمده که گفت بشارت آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم پس آمد او را خبر صل علیه السلام تطبیق کرد و روی آنکو بود و ما را پس خورد آنحضرت و تسبیح کرد و پسر
 شریف او در روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که خوانده آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزی بر منبر این آیت را
 و ما قدر و الله حق قدره بعد از آن فرمود شامی گوید چار ذات خود را می گوید انا الجبار انا الجبار انا الجبار
 المتعالي پس چند مرتبه تا قتم ماکای افتد آنحضرت بر زمین و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت
 بودند که خداوند تسبیح در شصت ضم ثابت گردانیده شده بر صاحب در چهار پس چون در آمد آنحضرت
 در مسجد عام الفتح اشارت می کرد بچوئی که در دست شریف وی بود و ما سس نمی زدیم می گفت جارحی
 از بنی اهل بیت اشارت نمی کرد پس آنجا می افتادند بر قفا و اشارت نمی کرد بقیضا که کسی افتادند بر سر و همه

در دست سلطنت دی خواند و نزد بزرگوار حکم اینست که جمیع شهادت ایشان بر سالت و
 صلوات علیهم السلام روایت است از عقیق یا علی که گفت چو کردم حجه افریخ و در کدام در ساری و در دم
 در وی رسول خدا صلی الله علیه و سلم دیدم از وی امری عجیب آمد و مرا مردی از اهل ایامه بنامی که بن
 روز زانیده شده است پس فرمود او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم من انما گفت است محمد رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم گفت آنحضرت صدقت بارک الله فیک بعد از آن ان الله بکم کرد برگز
 تا جوان شد و می نامیدیم ما او را مبارک ایامه و از قدس بن علیه روایت است که آورده اند نزد آنحضرت
 غلامی را که جوان شده و برگز سخن نکرده پس فرمود آنحضرت من انما قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و او را
 البیهقی و وصل در برای دوی العالیات و احیای موتی یعنی هر که زانیدن یا از از زنده گردانیدن را
 روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت زنی در خدمت رسول صلی الله علیه و سلم آمد و بگوید خود را
 گفت یا رسول الله این بر من چون راوی کرده او را چون وقت طعام چاشت و طعام شام و کند میانه بطرقت
 پس سجده آنحضرت علیه السلام سینه او را وقتی کرد و بیرون آن عازن گفتم وی مانند یک بچه سیاه که میدوید راه
 الداری و عهد البصری حیث قال شعر که ابیات و حیا باللسان حاشه و اطلقت ارباب من لقیه العری
 و آمد آنحضرت را زنی از خشم و باوی پسری بود که تکلم نمی کرد پس آب طلیعه و مضغه کرد و شست بر دست
 شریف را و نوشاند آب را بآن پس بر شد غلام فی الحال و عاقل شد چنانکه فاضل شد بر عقول مردم
 و رسید روز احد زخمی بر چشم فاده بن النعمان تا افتاد بر رخساره پس از فاده نزد آنحضرت و گفت یا رسول
 ملازنی است که دوست می دارم او را می ترسم که یلید و کرده در نزد وی درایم پس گرفت آنحضرت چشم او را
 به دست مبارک و نهاده در میخ و فرمود خداوند آن بوشان چشم او را حلیم بود آن چشم بهتر از بیاثرین
 جیاترین چشمان او در دمی کرد و فیکه بر روی آن چشم دیگر آورده اند که از اولاد فاده بن النعمان مردی
 در خدمت عمر بن عبد العزیز آمد پرسید تو کیستی گفت شعر ابن النعمانی سالت علی الحدیث عینه فردست
 بکف المصطفی ایا و فاده کا کانت لاول امرای فیا حسن عریض فاخته پس العام کرد و عریض
 و نیک کرد جازه او را و روایت کرد بطرانی و ابوالنعمان از فاده که گفت بودم من که نگاه میداشتم نیزای
 سر خود از وی پیغمبر خدا یعنی خود را پیغمبر آنحضرت ساخت بودم پس را از رسیدن تیری که افتاد بر
 پیوند چشم من پس گفتم من را بدست خود و دیدم بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم و چون چشم مرا
 در دست من اشک بر حشمت آنحضرت فرمود خداوند فاده چنانکه نگاه داشت روی من بر روی خود رسید

چشم وی گردان این چشم او را بهترین چشمان بود و روایت کرده شده است که شخصی گرفتار شده بود و بعلت استقامت
 پس فرستاد نزد آنحضرت کسی را و استسقا نمود پس گرفت آنحضرت بدست مبارک خود کفی از خاک و انداخت
 در آن از آب بن مبارک خود و بآن فرستاده داد و گرفت وی از استسقا و کان برد که استسقا کرده شد
 بود پس آورد آنرا نزد آن مرخص گردیده بود و بپسر حدیث و زرتانیده آنرا پس شفا یافت و شخصی دیگر بود
 که سفید شده بود و دو چشم وی دیگری نمیدید پس دم کرد آنحضرت بر دو چشم او را و اینا شد چنانکه رشته
 در سوزن می در آورد و شش ساله بود و امثال این بسیار است و در غزوه خیبر رسید که علی کرم الله وجهه
 می است گفتند حاضر نیست و در دو چشم دانه پس کس فرستاد و طلبید و نهاد بر مبارک او را و در کثرت شرف
 خود و فصل کرد بر دو چشم وی و دعا کرد پس به شد فی الحال گویا بود بوی در دو گرد و در دو چشم وی
 رضی الله عنه دم کرد سه دم بر بوساق سلمه بن الاکوع روز خیبر پس شد در حال و بر گرد و در دو پانزین حاف
 شمیری رسیده بود تا آنکه گفت کعب بن الاشرف را بفضل کرد و شد در حال و در حین انجاری آمده که چون عبده
 عینک او را رفع بودی راست شب مهتاب بود چون بای بر زمین نهاد پنداشت که برین رسید پس بخت
 و شکست ساق وی پس نزد آنحضرت علیه السلام آمد آنحضرت دست مبارک را بر ساق او نهاد و فی الحال
 شفا یافت و امثال این حکایات در غایت کثرت و مشهور است و در کتب حدیث مذکور و مسطور و اما احیانه
 موثق روایت کرده است بی همتی در دلائل که آنحضرت خواند مرد را با سلام پس گفت آن مرد ایمان نمی آرم تو
 تا زنده میکنی دختر که مرا کرده است فرمود آنحضرت بنام اقرار او را پس نمود قرداد و در روایتی آمده که گفت
 انداخته آمده ام من دختر که را در واده پس فرمود آنحضرت بنای مرا آن دوی را پس ندا کرد آنحضرت
 علیه السلام آن دختر که را پس جواب داد آن دختر که گفت که یکد و سعید که فرمود آنحضرت ایادوستی
 که باز کردی آمدنیا گفت لاوالله یا رسول الله یا فم من آخره را بهتر از دنیا و در روایتی آمده که فرمود آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم که پدر و مادر تو ایمان آورده اند اگر دوست داری باز گردانم ترا بر ایشان گفت حاجت نیست مرا پدر
 مادر من ایامه ختم از بهتر و هم بران ترا زینان و در روایتی این حدیث دلالت دارد که اولاد مشرکین را خدا نیت
 و قصه زنده گردانیدن پس آن جابر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخانه وی میمان آمد و دوسه بره را
 بسمل کرد و پسر بزرگ وی بدین اخیال پسر خود را میبرد و چون مادر وی در بنال دید وی را میبرد
 و خود را بر زمین انداخت و بر دپس بر دپس بدعا می آنحضرت نزد شد و در شواهد النبوة بتفصیل مذکور
 و احیانه این شیرین آنحضرت و ایمان آوردن ایشان چنانکه در احادیث آمده است هم ازین قبیل است

و بکلی محمدان را در محبت این اعاوین سخن است و بعضی از متاخرین آنها را اثبات نموده و درجه اعتبار را باینده و
 و ارناس رضی الله عنه آمده که جوانی بود از انصار وفات یافت و او را مادری بود جزو خیرا پس پرسیدیم این مرد را
 و تعزیت کردیم آن زن را گفت ایام مرد پس من گفتند آری مرد گفت خیر او را تو میبانی که من چویت که در دنیا
 مسوئول و بسوی پیغمبر تو بایمید انکاری دمی و فریادری کنی در پرشده و محنت پس من بر منی باریان
 معصیت پس از حای زرقم متادور کردیم جامه را از روی مرد پس زنده شد و طعام خورد باماده این عمر
 و ابن ابی الدنیا و البیهقی و ابو نعیم و ابن برکت استقامت آن زن بود بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم پس خبر
 دی باشد و همچنین انچه روایت کرده است ابو بکر الصخاک از مسید بن الحیب که مردی از انصار مرده بود چون
 حکم فین کرده شد و آمدند مردم که بر دانه تکلم کردند گفت محمد رسول الله و همچنین آنچه آمده است که زید بن خاری را
 حرز حی که حاضر شده بود و پدر را بدو از رضوان را و وفات یافت در خلافت عثمان رضی الله عنه و تکلم کرد و بعد
 از موت بکلامی که محفوظ داشته شد از روی گفت احمد احمد فی الکتاب الاول صدق ابو بکر الصدیق الضعیف
 فی قلب النبی فی امره فی الکتاب الاول صدق عمر بن الخطاب القوی الامین فی الکتاب الاول صدق
 صدق عثمان بن عفان علی منها جم مضت اربع سنین بقیة سنان ات الفتن و اکل الشد الفعیف و
 قامت الساعة کذا فی جامع الاصول و در مواهب لدینه چنین آورده که عثمان بن حنیف گفته که زید بن خاری
 از سران انصار در شاهی آنکه میرفت در راهی از راههای مدینه معطر میان ظهر و عصر بر روی افتاد
 و بر پس آمدند زنان انصار و گریستند بر وی و مردان ایشان پس از بر حال خود تا آنکه بود میان خرب
 و عاشقینند آواری که میگوید خاموش باشد پس نظر کردند ناگاه می آمد آواز از زیر جامه که میگویند
 روی سینه او را میگوید محمد رسول الله النبی الامی خاتم النبیین الانبی بعده و کان فی الکتاب الاول و صدق صلی
 یا رسول الله السلام علیک یا رسول الله و در کاهه رواه ابو بکر بن الدنیا فی کتاب من یأش بعد الموت نبی
 در روایت کرده شده است از عبد الله بن عبید الله انصاری گفت بودم من در جاده که دفن کردند ثابت بن قیس
 بن شماس را که کشته شده بود تمام پیشینیم او را وقتی که در آوریم او را در قبر میگویی محمد رسول الله ابو بکر
 عمر الشهد عثمان بن عفان ابو جهم پس نگاه کردیم می که مرده است که انی الشهادت که گفت که کند و گویند که
 شاید زنده باشد و غشی واقع شده باشد و نیز این بردست آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع شد تا میخوردی
 گویند جو اش که مردن امری است که پنهان ماند و ذکر آنحضرت و حج دی صلی الله علیه و سلم ناظر در آن است که
 و عزت وی بود اگر گرامت باشد نیز میخورد او است و ابو نعیم روایت کرده که جابر رضی الله عنه فرمود که کرده بود شاهی

رفتی از اینها کس طلاق داده بود او را برستاد و چند هزار وصیت کرد به پنجاه هزار در اسب صدقات
 عظیم که در حیات داشت و آردای که در یک روز سی بنده را و تصدق کرد یکباری کاروان خود را که در
 به قصد سیر بود و از جنس ثانی بود در وی و تصدق کرد ستر از اینها پنجاه هزار بود از اموال با آنکه با یکبار
 و باعث بر آن آن که عایشه رضی الله عنها خبر داد او را که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودیدم عبد الرحمن بن
 را در شب که می خرید نان که کودک پس است که از این نعمت تصدق کرد تمام کاروان را یعنی صد و ده کار که در
 علیه السلام بر اسب و بر آن بی سیان به یکس در بلاد پس یافت خدمت و امارت را و در حدیث دیگر آمده که
 فرمود یا معاویه از اهلکلت قناج چون داده شود ترا ملک تمام کن سهرشت و خلق خود را گفت معاویه را
 روز مراجع و امیدوار ملک شد و عاقره مرید بن ابی و قاص را که اجابت کند حدیثی را دعا داد و این
 کرد وی رضی الله عنه فرمود که کی رانیک ایام که آنکه مستجاب شد که پاکه اسب و در رضی الله عنه از لازم دانستم
 این عالم است و دعا را به تیر تشبیه داده اند و دعا کرد با غوازه اسلام بمهر بابانی چهل پس سجا که کرده شد
 در عرض رضی الله عنه گفت این معجزه در رضی الله عنه که همیشه بودیم در عزت و غلبه از نگاه که ایمان آورد و عمر رسیدیم
 در بعضی مخاری آنحضرت صلی الله علیه و آله غشش و التماس کرد عمر از آنحضرت دعا را پس دعا کرد آنحضرت پیش
 سحاک آب داد و بر او بکشد دعا آنحضرت در سحاک در باران و گشتان مشهور است و معروف است از فرمود
 مرا تابع جمعی را که تصفیه اسب فاک نشکند خدا تعالی درین ترا پس بنیاد و مرا و اندانی از در و دای
 آمده است که فرمود بود نیکو ترین مردم در دینان و چون می افتاد مرا و او را دانه می رسید بجای آن نزل کرد
 زنده بود صد و بیست سال و بعضی زاده مران گفته اند این تابعه زنده ما و شو است که اسلام آورد و بیاید که
 او را که کتاب در ذکر شعیب آنحضرت اثنای الله تعالی در سکره مران عباس را الله تعالی فی الدین و علی التاویل پس میدست
 بخیر است و ترجمان قرآن و دعا کرد در عهد عبد بن جبر که در تصدق پس بخیر فری را که آنکه سود کرد در آن
 و دعا کرد مقداد را بر گشت پس بود در وی هزار از مال و دعا کرد بماند آن سب که غزو و بی آنی الجعد پس سگوب
 غزوه دوم من که می ایستادم یکبار که نام تو منی است تا آنکه سودی کردم چهل هزار دریم را یعنی در یک روز
 و هزاری در حدیث خود گفته که اگر وی سحاک بخیر سودی کرد در آن هرگز نخت یکبار و سب یا و آنحضرت پس دعا
 کرد و آواز داد تا قدر پس آمد با وی و سید را آنحضرت و دعا کرد و ماده او برید و با سلام و سنان شد و حال
 بعد از آنکه میگفت آنحضرت را صل الله علیه و آله و دعا کرد در علی رضی الله عنه که نگاه داشته شود اگر کسی در
 پس که در رضی الله عنه که می پوشید دستا تا آب میقت را و در وصیت ثانی بنیاد را و فرمود سید را و اگر کسی

گری و سردی و دعا کرد فاطمه را رضی الله عنها اگر گریست مکر و دوس گریستند بعد از آن برگرد و بخواست
 از آنحضرت طفیل بن عمر و آیتی و کلماتی از برای قوم خویش دعا کرد آنحضرت برای او فرمود خداوند این
 مراد را بپس طعم شدوری بیان و چشم وی پس گفت یا رسول الله سیرسم که مردم مثله منی بر من خیال نکنند
 پس گشت و آمد آن نور و طوفان از آن روی و روشن بیشتر تا زیاده وی در شب تاریک نام کرده شد او را از آن روز
 دعا کرد بر پسر پس فاطمه افتاد بر ایشان پس طلب مهری کردند قریش از آنحضرت و دعا کرد در طرف شهر قحط و دعا کرد
 بر کسری و قتل که یارده کرد کتاب آنحضرت را که پاره باد ملک وی پس باقی نماند مراد و آنچه ملکی و باقی نماند فارسی را که
 در اقطار دنیا و دعا کرد بر شخصی که قطع کرد بر آنحضرت نماز که قطع کند خدا اینها را او را پس جانمانه گشت آن شخص و بد
 مراد را که خود بدست پسر فرمود بدست راست بخور گفت نمی توانم بدست راست خود و دروغ گفت فرمود بر گزین تو
 خود بر پس توانست برداشت دست را با خود و گفت مرعیه بن ابی طالب را خداوند از کما بر روی یکی از سکان خود را
 پس خود را نشسته و حدیث دعا و آنحضرت بر قریش رفتی که نهادند شکسته را بر گردن مبارک وی در نماز مشهور
 است و گشتند از آنجا همه در غرزه بدر و کج کرد حکم بن العاص روی خود را و پوشید چشم خود را نزد آنحضرت
 بقصد تنگ استهزا فرمود همچنین باقی پس همچنین بود تا مرد دعا کرد بر حکم بن خنساء که قبولی نکند او را زمین و چون قبر
 کردند او را سیر و نداشت او را زمین چند بار پس نهادند او را میان دو طرف وادی و پراوردند و دیوار
 بکاره و همچنین دعا بر این عام را پس که میوت طریقه و حید و همچنین شد و گفته است صاحب شفا که انشأ
 این بسیار است و این باب بیشتر است از آنکه احاطه کرده شود بدان و حاصل در کلمات و رکعات آنحضرت
 در چیزی که لمس کرد و مباشرت کرد و از هر حجم آمده که بیرون آورد اسماء بنت ابی بکر حبیبه طیالسه و گفت که
 این خبر را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پوشیده است و ما می شویم آنگاه بر اسماء بیارند و شفای جویم بان
 کار آنحضرت که آب می انداختند در آن شفای جستند بان بود چند موی از آنحضرت در کلاه خالد بن الولید و حاضر
 نشد با نهان چ قنای را اگر آنکه داده شد نصرت و رحمت آنحضرت از لقیه آب و ضوی خود بر پیر قبایس خشک
 نشد و گشت آب او بر گز و آب من شریف انداخت در جای که در دار انس بود پس خود در مدینه نین
 ترازوی آب و گذشت آنحضرت بر آبی و رسید که نام این حیث گفتند نام وی میسان است و آب
 دس شور است فرمود نام وی همان است و آبی خوشش پس خوشش گشت آبی و آوردند و نزد
 آنحضرت دلی از آب زمزم و انداخت آب من مبارک خود را در آن پس گشت خوشتر از مشک
 و انداخت آب دهن در درگاه و بر رحمت در آن و فلاح گشت از وی بوی مشک و داد حضرت

حسن و حسین رضی الله عنهما زبان شریف خود را پس بکبد و ایشان ساکت شدند و می گریستند پیش
 از آن از عطش و می انداخت آب و این مبارک خود را در دامن خود از شیر خوار و کفایت کرد ایشان را تا شب
 نگذشت است ذکر این در حدیث شریف و گذشت حدیث امام مالک او آنکه بود که میفرستاد در آن روزی بر آن حضرت
 و می پاشید همیشه در آن باغچه و در آنجا است برکت دست شریف و آنس آن زن آن نخل بای پیور و در آن نخل
 هم سال در قصه اسلام سلامی فارسی رضی الله عنه که مکات ساخته بودند و در پیور بر این اوقیه نشانند سیصد
 نخل تا بلند شود و برده هر یک نخل که کسی دیگر نشانده بود روایت کرده است این عبد البر که آن کس عمر بود در سینه اسم
 عنه بخاری گفته که سلمان بود و شاید که هر دو شریک بودند در آن آن یک نخل را نیز آن حضرت قلع کرد و نشانند
 آن نیز برادر همان سال و داد آن حضرت مثل مضیه و جاجه از ذهب بعد از آنکه گذرانید آن را بر زبان مبارک
 خود پس داد آن را بر این اوقیه و باقی ماند نزد وی مثل آنچه داد اوقیه و زن بر این را گویند و خوش بن عقیق
 یکی از صحابه است میگوید که داد مرا آن حضرت شرب از سویق که نوشیده بود اول آنرا آن حضرت نوشیدم
 من آنرا پس همیشه بودم که یافتیم سیری آنرا چون گرسنه میشدم و می یافتیم سیرای آنرا چون تشنه میشدم
 و سردی آنرا چون گرم میشدم و از آنجا برکت اوست در شیر گوشتن آن مثل قصه شاه امجد و شاه انور
 و غم حلیه رضه و می صلی الله علیه و سلم و نایبای او و شاه عبدالعزیز سعود که نه جمیده بود و بر و س
 و شاه مقداد و جز آن و از آنجا است نوشته و ادین وی اصحاب را مشک آبی بعد از آنکه بست و دامن آنرا
 و دما کرد در آن و چون حاضر شد وقت نماز نزل کرد و بکشد از آنرا نگاه دیدند که در وی شیر خوش
 شیرین است و کهنه بر دهن اوست و دست بر آورد آن حضرت بر سر عمر بن سعد و دعا کرد برکت پس
 بشناده سال عمر او شد و هنوز جوان بود و جوان از عالم رفت در شفا می گویند که روایت کرده شده است
 مثل این قصص از بسیار آن و صبح کرد بر سر قیس بن زید جذای و دعا کرد او را پس صد ساله شد و تمام شد
 وی سفید بود الا موضع گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم و آنچه دست مبارک وی بر آن گذشت بود و
 کرده بود آن حضرت از روی عابدین عمر که بخور شده بود و در جنین دعا کرد و مراد را پس بود غره فرس و نام که در آنرا
 اغره صبح کرد بر روی دیگر پس بود همیشه بر روی او نور و صبح کرد در حسن از حسن بن زید بن الخطاب را و
 وی تغییر بود و بر روی طویل بود پس دعا کرد مراد را بر برکت پس سر آمد مردان باطل و لا تقا و حسنا و جمالا
 و آب پاشید در روی آن نبی است ام سلمه پس ساخته نیتش در روی سچ زنی آنچه یافته میشد در روی
 از حسن و جمالی و گزند که آن آب پاشید در روی مزاح و نزل بود تقایم و چون مزاح و نزل بر آن

بود و در حدیثی تأثیر خواهد بود صلی الله علیه و سلم و نهاد دست مبارک خود بر سر خطابه بن حذیم و دعا کرد که برکت
 بود خطابه آورده میسر مردی که درم کرده است و یا شانی که درم کرده است پستان وی و نهاده میسر
 بر موضع دست نبی صلی الله علیه و سلم و میرفت و درم و سح کرد بر سر صبی که آفتی داشت پس شتر و براب شد و
 سر و دو دیگر صبیان که بیمار و دیوانه بودند آورده میسر نزد وی صلی الله علیه و سلم بچگی که دیوانگی و مس جن
 گردست نیز در سینه وی و میرفت آن مس جن خون و عصب بن فرقه مردی بود که زنان متعدد داشت و زنان و
 تعصب یکدیگر خوشبو بهای مالیدن و وی بر همه غالب بود و طلب نمود مگر آنکه آنحضرت مسح کرده بود بر
 شکم وی و پشت وی بجهت عارضه غده که داشت و از عظام مخزوات که برکت دست شریف او بود و
 آمد گرفتنی فضا از تراب است در روز چنین و انداختن آن در رو که کار و افتادن آن در چشمان این
 اثر و از نهیت خوردن لشکر ایشان بدان بعد از آنکه غله آورده بودند و نهیت کوفه و جولانی نیکو اسلام
 راه یافته بود و پیدایشان جودت و جلالت در اسب انی طلحه برکت سوارے آنحضرت بعد از آنکه
 بنات تک کام بود و حیوان شده که هیچ اسپ عا شاة و نجاراه نمی توانست کرد و بوی اسپدا شدن بخت
 و سکی در شتر جابر بعد از سستی و مانگی بخلا نین جوی که در دست شریف بود تا آنکه توانست زمام او را
 نگاه داشت و سسم چنین سوار شدن حار تک کام مر سجد بن عباده را و باز گردانیدن بوس
 تند و نیز که اسب ترکی و شمع دایه نموانست بوی مسابره کرد و حرج عبد الله بجلی رضی الله عنه که بر
 پشت اسپ نمی توانست نشست و آنحضرت بر سینه وی زرد بکشت فارس ترین عرب و ثابت ترین ایشان
 و از آنجمله دادن اوست مر عکاسه راج درخت در وقتی که شکست شمشیر آورد و زبرد کشتن آن در دست
 وی شمشیر بران قتال کردن بدان همیشه در مواقع و مشاهد تا وقتی که شهید در قتال اعلی رقت
 و نام این سیف خون بود و همچنین دادن دی برا عبد الله بخش روز احد شاخ خسروا کشتن
 آن در دست و شمشیر دادن قتاده بن نعمان را در شب تاریک شاخ خسروا در روشن
 شدن آن در راه و خبر دادن بوی که چون بخانه میرسی سیاهی را می بینی پس بزین او را بیان چوب که
 وی شیطان است پس رسید بخانه و زدن سیاهی را و بیرون رفت و شکایت کرد که الوبره سیاه
 حدیث را و امر کردن در راه بطار و او نهادن دست مبارک خود را در دایمی و امر کردن بنظم آن حاصل شدن
 حفظ علوم برکت دست شریف شهر است **وصل** و از جمله عزات باره وی صلی الله علیه و سلم بودن اوست
 مطلع بر غیبت و خبر دادن با آنچه حاد خواهد شد از کائنات و علم غیب سالک مخصوص است برادر دگر قالی و تهر که

سلام العبد علی و برید مرغان و ...
 حدیث آمده است و الله اعلم ...
 است بالقطع در سید است ...
 که سید به از اخبار ائمه احوال ...
 و به غیر اینها ...
 در قرآن عید است ...
 آن چنانکه در اول ...
 این خبر همان چنانکه ...
 انظار نفس ...
 دو قافله بود یکی ...
 و شوکت دی که ...
 پیش از قافله ...
 اوست تا سینه ...
 بودند بهای ...
 پس نصرت ...
 قول دی ...
 بر جوع ...
 سال آینه ...
 کردند که ...
 قول حق ...
 کسری و غیرت ...
 و قیصر نصرانی ...
 بر شما پس ...
 قول حق ...

پس این از جمله اخبار است بجنب و بود بخان که خبر داد زیرا که اگر تمنی می کردند مقول میشد و مستهتر می گشت و در واپسته
 کرده شد و زود فاعا که فرمود اگر تمنی می کردند در آن ساعت میفرمود باقی تمنی نماند هیچ بود بر روی زمین و اگر از این
 تمنی می آمد در ساعت می کردند آنرا از برای کلزب آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گویا ایشان دانستند که اگر
 تمنی می کنند می میرند و همچنین قول حق تعالی در شان یهود ضربت عظیم الله و الله کتبه و یهود اذ کی گفته اند و میر
 مکان و زبان چنانکه خبر داد و از آن جمله قول حق تعالی و عدد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات المستحقین ان لا یضرب
 کما استخلف الذین من قبلهم لایة و این وعد است از خدا عز و جل در رسول خدا را صلی الله علیه و سلم باینکه
 میگرداند امت او را خلقای ارض و امیه ناس و وائی امر و اصلاح می باید داشت باینکه در قریه ای
 برای ایشان عباد و این می کردند ایشان را بعد از خوف و توکل میگرداند بعد از ضعف و بیچارگی و تحقیق و فاعا
 کرد و بی سجان و عده خود را و من ادنی بعبده من الله و الله الحمد و الله و نرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از
 عالم تا فاعا کرد حق تعالی که و خیر و بحرین و باقی جزیره عرب را و ارض بین را تمام و گرفت جزیره را از بحرین
 بحر و از بعضی اطراف شام و مدینه و پیشکش فرستاد او را بر قتل پادشاه روم و صاحب مصر و میگردانید
 که مقوس باشد و ملوک عمان و نجاشی ملک حبشه ایمان آورد و چون حلت کرد و صلی الله علیه و سلم از این
 عالم و اختیار کرد خدا امتیالی برای او آنچه نزد وی ثنالی بود از کرامت قیام نمود با بر بعد از وی خلیفه را بین
 ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس اصلاح نمود و جمع کرد قوی کرد آنچه متفرق شد و ایشان گشت دست شد
 بعد از وی و شجاعتی بر روی کار آورد که هیچ یکی از صحابه عظام نافع نتوانست شد او را از این و هم برای در
 توقف میزدند و او که محبت و شجاعت بر تبت و در پیکر جزیره عرب را و عدل کسری کرد و بر انجخت حبش
 اسلام را بر بلاد فارس و صحبت خالد بن الولید پس فتح کردند طرقی از آن و لشکری دیگر را در صحبت
 ابی عبیده بن الجراح بسوی زمین شام و حبشی دیگر را در صحبت عمرو بن العاص بجات مصر و فتح کرد حبش
 شام در ایام دی بصری و دمشق و مخالف آنرا از بلاد خوران و نواح آنرا پس میرانید او را حق سبحانه
 اختیار کرد مر او را آنچه نزد وی بود از رحمت و منت نهاد بر اسلام و اهل آن با الهام کردن او با سخاوت
 عمر فاروق و قیام نمود با بر بعد از وی قیام تمام در قوت سیرت و کمال عدلی و فتح کرد و صلی الله علیه و سلم
 تمام و دیار مصر تا آخر آن و اکثر قلم فارس و کسری را و دیار کرد او را نهایت خواری و گوشت تا اقصی
 دی و قصر کرد قصر را که کشید دست او را از بلاد شام و آنجا کرد تا قسطنطنیه و اتفاق کرد اموال آنرا در راه
 خدا میان مسلمانان چنانکه خبر داده و وعده کرده بود باین رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از آن که استخلف

مرتبه شد مالک اسلامیه اتقى مشرق ارض و مغارب آن پس شمر کرده شد بلاد اتقى الله لمشرق
 از آنچه متصل بحر محیط بود و از آنجا مشرق اتقى بلاد حین کشت کسری را و یک شد و ذوال پذیرفت که
 او بالکلیه فتح کرده شد طین عراق و خراسان و هواز و قالی کردند مسلمانان ترک را قاتل عظیم و آمد
 خراج از مشرق و مغارب اینته بیکت تملات و دست دی بود قران عظیم را چون کردن است را
 بر حفظ قران عظیم و چون فتح اسلام بقران عظیم است و بود ملازمت و خدمت وی رضی الله عنه قران
 عظیم تر و او از تفریح شد بر دی بلاد اسلامیه و او فر معزبان غلیظ مطلق و امام بر حق علی مرتضی شد
 کرم الله وجهه و لیکن مردم قدر و مرتبه او را نشناختند و براه خلافت و نزاع وی رفتند و کمر بخافت
 او حکم بر بستند پس شد آنچه نماند و اما ایما را چون قهرش می کرد علما ی حق و حدیث و حنفی از دست
 در کتاب عقاید نوشته است که مخالفان علی رضی الله عنه سه قسم اند جماعه او را نشناختند و بعضی
 دنیا دیند و جمعی خطا را جهاد کردند و گفته است در عایشه صدیق و طوبی در سر خراج اتحاد توان
 و از آنجا قول می بجا نه است بر اندی ارسل رسول بالله می دین الحق لیظهره علی الدین بکلمه و لو کفر اکثر کلمات
 دین امری ظاهر است در بیان و دین اسلام چنانکه خدایه و غالب است بر ایمان و از آنجا قول می بجا
 است اذاجا و نصر الله و الفتح و یات الناس بیهطلون فی دین الله انوا جانی پس نبوت آنحضرت صلی الله علیه
 و آله در بلاد عرب موضع که نذر آمد او را حکم اسلام و الله الخ و قسم دیگر از اخبار آنکه واقع شده است
 احادیث از آنجا است روایت از حذیفه بن الیمان که گفت نظره فرما از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را می بینم که
 چیزی را که واقع شده است امروز قیامت که آن حدیث که رواه کسی که یاد گرفت و فراموش نکرد که
 و تحقیق دانسته اند از ایشان ما که می باشد چیزی که فراموش کرده ام من آنرا پس می بینم
 و می شناسم باری آرام چنانکه یاد دارد مردی مردی از غایب می شود از وی چون می بیند می شناسد
 از او گفت خدا بیدار می کند فراموش شده است باین را یادیده دانسته فراموش می کنند بخدا
 سوگند ترک نکرد هیچ کی را گفته از بکر بن کان و اما نام که شستن دنیا که سید محمد بن ابی شهبه مکرر ذکر کرده
 است نام او را نام پدر و نام قبیل او را گفته است ابوذر رضی الله عنه ترک نموده است آنحضرت صلی الله
 علیه و آله را از آنچه می بیند بزرگوار می خود را در آسمان مگر آنکه ذکر کرده است از آن علی و روایت کرده است
 سلم از حدیث ابن مسعود رضی الله عنه در باب ذکر دعای که میفرستند مسلمانان ده سوار را طلب و من شناسم
 نامهای ایشان را و نامهای پدران ایشان را و می شناسم رنگهای ایشان را و ایشان بهترین

سواران باشند بر روی زمین و تحقیق ذکر کرده اند از یک خوار صحرایی از آنجا دانسته است آنحضرت امت خود را و غلام
کرده ایشان را از غلبه بر اعداء و فتح که دیت المقدس وین و شام و عراق و ظهور این طریق تا سفر میکنند ز سر
تنها از هر سو که می ترسد مگر خدا را چنانکه در حدیث آمده است و نزول بدین وقت کردن خدا تعالی است
او از دنیا و قسمت کردن ایشان که هر کسری و قیصر و و ذاب کسری فارس تا باشد بعد از آن کسری و قیصر
اما کسری منقطع شد ملک دی با کلیه پاره پاره شد چنانکه پاره کرده بودی شود آنحضرت را صلی الله علیه
و قیصر منبر شد از شام و در آمد اقصی بلاد اسلام را و فتح کردند مسلمانان بلاد او را بود این در خلافت
عمر بن الخطاب رضی الله عنه چنانکه باید و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بحدوث فتن و اختلاف امرا
و ملوک بنی اسرائیل از یهود و نصاری و افراسیاب و برهادران و فتن و نجات یکفره و کفر و کفر
امل تنم و از آن امت فرستاد و پوشیدن حله در صبح و سب و نهادن صحفه و برداشتن قلم و در اطراف و گوش
دیوار را مثل پوشش کعبه و خرامیدن در رفتار و خدمت کردن و خزان فارس و روم و فرمود چون انجین کنند
پیدا آرد خدا تعالی عذاب و جنگ در میان ایشان و بر کبار و بدان ایشان از میان ایشان فرود نیکنان
از میان دری یکدیگر و خبر داد و تعارب زبان نیز که شستن آن نزد قرب قیامت و برداشتن علم و موت علماء و
ظهور فتن و پیدا شدن کج و مرج که اول آن واقعه عثمان بود تا واقعه حره و واقعه حره از آن شناس است که در
زمان نیکو واقع شده و قدر که ناه فی تاریخ المدینه و خبر داده بعقر میل که از آنجا که در بدت ایشان فرمود
و ای عرب را از شهری که نزدیک رسیده است و فرمود در جمعه شد برای من زمین و نموده شد برای من
مشرق و مغرب زمین و نزدیک است که رسد ملک امت من چیزی را که پیچیده شده است از زمین همچون دراز
شد ملک در مشرق و مغرب باین ارض بند که از اقصی مشرق تا بحر طنج که غارت نیست و برای آن و مالک
نشد از هیچ امتی از امم و نمده نشد در جنوب و در شمال مانند آن و فرمود همیشه باشد اهل غلبه بر حق
تا آنکه بران شود قیامت و مراد اهل عرب بعضی عرب داشتند زیر که غروب لعین معجز سکون را یعنی در آن
و عرب مخصوص اند آب دادن بگو که اقل و بعضی بابل غروب و در مغرب و دشته که غلبه بر حق در آنان بیشتر باشد
و در بعضی روایات اهل مغرب واقع شده و این روایت معنی این است و در حدیث دیگر از روایت ابی
امامه آمده که همیشه باشد طایفه از امت من غالب بر حق و قاهر بر اعدای دین آنکه باید ایشان را مرخص بکنی
قیامت و حال آنکه ایشان بمرین حال باشند گفتند یا رسول الله کجا باشند ایشان فرمود بیت المقدس و در آن
صلی الله علیه و سلم ملک نبی امیه و ولایت معاویه فرمود آگاه باش بر انجام است که تو دانی ای نبی امراست مرا

و چون چنین شود فوج کین از میان و در گذار از بدین گفت معاویه از آن روز میسر شد که معاویه را شمشیر
 بکشد و روی و در دوایب اندیشه می کرد که این سوار کردایت کرده است که آنحضرت فرمود مظلوم می شود معاویه را
 و علی مرتضی روز صفین میگفت که اگر می شنیدم من چه حدیث را قاتل نمی کردم من با معاویه و اندام و کفر قریبی
 ایضا مال خدا را بدل گفت با در این عباس که در شکم تو لیس است چون بزنی بپار او را نزد من چون را میسر
 آورد او را نزد آنحضرت پس آنان گفت در گوش راست و سینه و اما دست در گوش چپ است
 چنانکه او را از لعاب شریف خود و تو نام نهادی و گفت و پر از الوان و خرد و با لب آمدن
 ترک بر عوب و خرد و خروج بی عباس بلبهای سیاه در سیدن ملک ایشان زیاده بر آنچه مالک
 و آنچه دیدند اهل بیت آنحضرت علیه السلام از ایشان تحقیق کنند و و تشرید و خرد و با لب علی مرتضی
 عنه و بگو به بخت ترین قوم کسی است که رنگین کردانه در این لیس شریف او را بخون و با لب علی مرتضی
 قسمت کننده جنت و نار است می دارد دوستان خود را در شربت و دشمنان خود را در آتش و این می است
 با نیکو در احادیث دیگر واقع شده است که اندوی رضی الله عنه واقع شده است و در شفا گفته دشمنان علی مرتضی
 و نایب و طایفه اند که نسبت کرده می شوند بسوی از و انقض و تکفیر کرده اند او را که از کفر فی التبا و در
 حدیث دیگر در مناقب وی رضی الله عنه واقع شده که تو در شبی است از عیسی بن مریم که در خواب شنیده او را
 پیوسته تا بهمان کردند مادر او را و دوست داشته نصاری تا فرود آورده او را در مرتبه که نسبت مادر او فرموده است
 رضی الله عنه ملک می شوند در من دو مرد یک مضرط که می کند مرا با نیکو است در من و مفضل که باعث
 می گردد و اعداوت من بر بهمان کردن بر من و خرد و آنحضرت گفته می شود عثمان در حال که میخواند
 مصلحت را و گفت سر انجام هست که بینه خون بقول و می سیفیکم الله و خود او که کشته می شود
 مظلوم و خرد و خدا می آید که پادشاه عثمان را بر اینی و ایشان می خوانند که برگشتند از ابر بر شریف و
 و در روایت آمده که فرمود عثمان چیز سکه می پوشاند ترا خدا می آید که باید که برگشتی تو را از بر خود خرد
 عثمان را به بهشت باطلای که سر او را و فرمود که فتنه ظاهر نشود تا عمر زنده است و خرد و مفضل که
 و فرمود که می کشی می شود شبیه خرد و بخار بر سر علی را و ایشان شنیدند او از آن و با و از کردن مکان
 بر بعضی از مراجع وی صلوات الله علیه و سلم و جواب که نام موصی است میان که و بصره که کشته می شوند که در
 کشیکان بسیار و ظاهر شد این حال بر عایشه زود آمدن او بسوی بصره در وقت که خرد و عثمان را
 سر را که می کشند و فتنه مصلحت است که شسته او را اصحاب موعود این خبر نزد یک توانا است و گفته اند

و بعد آمد بن الرزیر گفت که وای مردم را از تو وای از مردم پس بود امروی بچاچ بچاچ بود گفت این عیال را
 که کم میکنی تو بصر خود را بازگردانیده ای تو در روز وفات تو دله قصد و خبر داد شهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب
 و بعد آمد بن حارثه و فتح کردن خالد در قتال از غزوه موت که در مسافت یکماه بود چنانکه در مجلس باید و قرآن بضم قاف
 و سکون رای مردی بود که آنحضرت خبر داد که وای از انانی است و در وقت خیر چندان قاتل کرد که مردم
 حیران ماندند و شاید که در باطن بعضی صحابه در خرا آنحضرت شک راه یافته باشد آخر زخمهای سخت
 خود و تیاب گشت و خود را بدست خود بکشت پس خبر بحضرت رسانیدند فرمود اشهد ان لا اله الا الله
 انی رسول الله و فرمود آنحضرت در جماعه که در میان ایشان ابو بریره و عمره بن حنظل و حذیفه بودند
 آنکه آخر میرد از شهادت آتش خواهد مرد یعنی آتش دنیا بود آخر ایشان سمره که پیر و خوف شده بود
 آتش آفریده بود تا که مژگن شود پس سوخت در آن و خبر داد در غزوه احد که خطبه را ملاک غسل میدهند فرمود
 از آن او پرسید که حقیقه حال چیست گفت جنت بود چون شنید که کار زبان حضرت تحت است فرصت غسل
 نیافت و رفت و کشته شد ابو سعید خدری رضی الله عنه می گوید باقیم سر او را که آب از وی می چکید و خبر داد که در
 تعقیف کذاب و میر خواهد بود پس یافته شدند دو کس این دو صفت کذاب مختار این عبید را گویند و میر من
 مهلک و قتال و حجل بن یوسف و قصه مختار از کتب اسما و الرجال باید جست و فرمود در حق امام حسن
 این پسر من سید است و سر انجام است که صلح دهد خدا استعالی بویان و کرده از مسلمانان و مصدوق این
 قصه مصالحه است با معاویه چنانکه مشهور است و خبر داد فاطمه زهرا رضی الله عنها که وی نخستین کسی باشد
 که برسد بمن از اهل بیت من پس وفات یافت بعد از هشت ماه یا ششماه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و فرمود زودترین ازدواج در حقوق بمن آنکه دستهایش دراز باشد که مراد بدان زینب رضی الله عنها بود که
 دستش در کار و بار و تصدیق دراز بود الحدیث و خبر داد بقیل امام حسین بطف و فتان داد که خواهر گشت او را
 طلب انعی یعنی سگ نیت که نام وی شمر بن ذی الجوشن بود و بیرون آورد بدست خود خاک را که در مضمی خواهر بود
 و خبر داد که خلافت بعد از وی سی سال خواهد بود بعد از آن ملک و در روایتی ملک گزیده فرمود ابتداء ای این عزت
 و رحمت است پس از آن رحمت و خلافت ملک عضو پس بعد از وی عبود و حیرت و فساد و خبر داد بایان ابی
 قرنی و فتان داد با مرامی که تاخیر کننده نماز را از وقت آن فرمود سر انجام است که پیدا شوند فراموشی
 و جال کذاب در میان ایشان چهار نفر خواهد بود و بعد ایشان دروغ می گویند بر خدا و رسول خدا و آخر
 ایشان در جال کذاب یعنی آنکه در آخر زمان برآید و در روایتی آمده همه دعوت نبوت کنند و فرمود نزدیک

است که بسیار شوند در میان تخم مخورند میان شما و میزنند گردن شما و برای پی خود قیامت تا آنکه میرانند مردم و آب
محصای خود مردی از تخطان است معنی بادشاه و حاکم بود بر شاه و فرمود خیر که قرنی ثم الذین یلوئنه ثم
الذین یلوئنه ثم الذین یلوئنه مراد صحابه و تابع تابع تابعین اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
و از یک روایت بخاری تا چهار مرتبه آمده و تفریق شک بعد از این فاش میگردد در وقوع و در کلام است
آدمه که می آیند گوی که گوی می بیند به آنکه گواه گرفته شوند و خجالت می کنند و امانت میورزند و دزد میکنند
و قایم کنند و فرود نمی آید به زمانه ملکه زمانی که بعد از دوست بدتر از دوست داین و انقض که داده اند
بزمان عمر بن عبد الوزی که بعد از جماعه سابق اتی مروان آمد و جواب داده اند که این حکم اعتبار
اغلب است و فرمود هلاک است من بر دست که در کان از قریش خواهد بود ابوهریره که در وی ایراد
است می گفت اگر فرام ذکر کنم ایشان را نام بنام می گفت ابوهریره اعدوا بعد من امارة السنین پس
گذشت وی رضی الله عنه از عالم پیش از سنین که بادشاه بیزید و در خبر داد آنحضرت ظهور
قدیر و مرجع در انقبض و خارج و فرمود در باب خوارج که ایشان بیرون می آیند بر بهترین فرقه و مراد علی
و انتخاب اوینه عنهم اجمعین و فرمود علامات ایشان مردی سیاه رنگ که او را ذوالشیر گویند که باز
دی مانند پستان زن است که می جنبند و حرکت می کند و سیاهی ایشان تخلیق راس باشد و
گشت ایشان را امیر المؤمنین علیه السلام و وجه و در حدیث دیگر آمده است که فرمود آنحضرت
که اگر بایم من ایشان را بگشتم مانند عادی و نمود و خبر داد بسبب آخر این است اول راجح آنکه رخصه کنند
و خبر داد بکثرت الضار تا آنکه بایستند چنانکه ملح و طعام و همیشه باشد امر ایشان تفریق تا آنکه بایست
باشد مرایشان را جماعه و باشد بر ایشان اثره یعنی برگزیدن یعنی امر او دلا مردم دیگر را بر ایشان برگزیدند
اختیار کنند در ولایت و حکومت و رعایت که دیگران بکنند بایشان نکنند شمنی در شرح شفا از بعضی نقل کرده که
این اثره در زمان معاویه بود و خبر داد که در آخر زمان مردم را اذل و کوه سفید چنان رسنه تان و در بنه پیمان
تطاؤل کنند در کارها و در بایزده ره به خود را یعنی منی خود گناست از کثرت قسری و خبر داد بعد از این
قریش و اجواب غوا نکنند آنحضرت را و وی ترا که ایشان را و این در غرضه خندق فرمود که بعد از این که کان
بر سر با بگنج نیاید و این چنین واقع شد و خبر داد بوقوع موتان بعد از فتح بیت المقدس و موتان بضم م و
سکون و او بفتح نیز تلفظ است و مراد بان و با و طاحون است و اکثر استعمال موتان در موت
سواشی است و طاحون مراد طاحون عمواس است که در زمان امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه افتاده بود

و میگویند که در سه روز مقدار هر کس مرد علم و الله اعلم و وعده کرد بکوت بصره و خبر داد که صحابه غزای کنند
 و خبر جانکه ملوک بر سریر نامی نشینند گفته اند که وقوع آن در امارت معاویه بود در زمان خلافت امیر المومنین
 عثمان و خبر داد که اگر باشد دین مطلق شیرای می باشد آن مردان از زبان فارس که مردم این راحل
 بر سلمان فارسی و اشال وی می گفتند و بعضی بر امام ابوحنیفه و اشال او که اصل از انساب فارس
 اند فرمودی آرند و در ردی راحل من فارس آمده و الله اعلم و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و سلم با علم
 جمعی از علمای بزرگواران امام مالک است و قومی گویند که مراد وجود عالم است که در مدینه باشد و خبر داد
 در آن زمان دیگری باشد چنانکه سوق حدیث دلالت دارد بر آن این در آخر زمان خواهد بود و خبر داد با علم قریش
 از ابن مسعود آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود لانسوا قریشا فان عالمها یلا طبعاتی
 الارض علماء و امام احمد و غیره بر آنند که مراد بان شافعی است و جوهرانی از حدیث انس آورده که کون سنه
 امتی رجل یقال له ابوحنیفه یوسر لاج امتی در تنزیه الشریعیه گفته در اسناد و انجیث احمد جویباری است
 در ادوی وی مامون سلمی است و یکی ازین دو وضع کرده انجیث را دو صاحب نفر السعاده میگویند که در باب
 فضایل شافعی و ابوحنیفه و ذم ایشان خبری صحیح نشده و هر چه درین باب موضوع و منقرض است
 و الله اعلم و خبر داد که همیشه خوانند و بطایفه از امت من غالب بر حق تا آنکه بیاید از خدا یعنی قیامت و خبر داد
 که خدا تعالی بر آنکه درین امت بر سر صد سال کسی که تجدید میکند دین را و خبر داد در باب الاصل فالاصل
 و حاکم روایت کرده بلفظ الخیر فالخیر و تصحیح نموده آنرا در بعضی غزوات با وی و زید بن فرمود و زید است
 این باد از جهت موت منافعی که در مدینه مرده است و چون رسیدند بجنین یافتند و خبر داد از مردی که خلیفه
 در غنیمت بهره را از مهرهای یهود پس یافته شد در جای باش او و بچنین در زید شخصی کلپی را پیش داد و
 در مشاع وی و یکبارگرم شده ناقدی صلی الله علیه و سلم پس خبر داد که در فلان وادی است و بجهت است نه بار
 وی در شاخ درختی و خبر داد ایشان را کتاب حاطب که باطلی که نوشته بود و نشان داد که زنی چنین چنین
 در فلان وادی آن کتاب را می برد پس رفت امیر المومنین علی رضی الله عنه و یکد کس دیگر دنبال آن زن و
 یافتند در میان جایی که نشان داده بودند و قصه این مکر و سطر است در کتب احادیث و سبب نزول
 سوره ممتحنه این قصه است و خبر داد بانی که گذارشته بود آنرا هم وی عباس بن زدن خود امام الفضل و خبر داد
 یکسال و دو روزی از آن یاسی سلام آورد چنانکه در غزه بدریاید انثار الله تعالی و فرمود در سعد بن ابی وقاص
 را در وقتی که از روی موت کرد وی شاید که تو پس گذارشته شوی و باقی داشته شوی تا نافع باشد

بتوحی می مسلمان و زبان یابند قومی دیگر یعنی کافران و بشارت داد و ادرا بطول عمر و بودوی رضی الله عنه
 آخر عمر در موت و مرد در خوش حسین یا سید و محسن و بعضی گفت اندر عثمان و خنجر و خبر داد که کشته می شود
 ابی بن خلف بر دست من و گفت در عقبه بن ابی لهب که می خورد و ادرا کلبه بعد پس خود و ادرا شیر
 و خبر داد از نواضع و ملاک اهل بدر و یقین کرد موضوعی بر یک را و خبر داد بموت نجاشی روزی
 که مردوی در حبشه بود و بیرون آمد بمبصلی و نماز گذارد بروی بچهار تکبیر و خبر داد فیروز دلی را و وقتی
 که آمد بر سالت از جانب کسری بموت کسری در همان روز پس چون تحقیق کرد فیروز قصه را اسلام
 آورد و خبر داد ایماز را بر اندن مردم ویرا از مدینه و دید و ادرا روزی خواب کننده در سجده گفت چگونه باشد
 حالی تو ایماز و وقتی که بیرون آورده می شوی ازین مسجد گفت سکونت می کنم مسجد حرام را فرمود چون
 از آنجا هم بیرون آورده شوی چه می کنی الحدیث و خبر داد بزرگانانی کردن ابوذر تنها و مردان و تنها
 و قصه ابوذر و رفتن او بر بنده که جای بودن او بود و رفتن او از عالم مشهور است و نه که است
 در کتب سیر و باید انشاء الله تعالی در آخر کتاب در ذکر ابوذر و فرمودن او بحبل که ثابت با شش نیت
 بر تو مکر نبی و صدیق و شهید و بود با و ابوبکر و عمر و عثمان نیز مشهور است و گفت بسرا که
 چگونه بود حال تو وقتی که پوششی و دو سوار کسری را و چون آمد اموال کسری در زمان عمر رضی الله عنه
 و سوار با هم در آن بود پوشش اندر سراقه را و ان سوار با سبغی برای تصدیق خبر آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم گفت حمد خدا می را که بر کشید اینها را از دست کسری و پوشش اندر سراقه را و خبر داد و بنیاد
 میان دجله و دحیل که مراد بیان فجود است و فرمود پیدا خواهد شد درین امت شخصی که او را و دلیل خواهد گفت
 و وی بدتر است در این امت را از فرعون مرقوم خود را و خبر داد که قائم نمی شود قیامت تا آنکه قتال میکنند
 دو گروه که دعوی هر دو یکی است یعنی بر دو مسلمان اند و گفته اند که مراد باین فتنه صیفین است و قاضی ابوبکر بن
 العربی گفته که این اول امری است که آگاه در آمده در اسلام و قرطبی گفته که اول حادثه که افتاد در اسلام بعد
 موت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قتل عمر است رضی الله عنه و بموت آنحضرت صلی الله علیه و سلم منقطع شد و جی و ظاهر
 شد از مراد و غیر ذلک و بموت عمر کشیده شد تیغ فتنه و کشته شد عثمان پس شد از قضا و قدر الهی آنچه شد
 و سبیل بر آنکه از آن شرافت قریش و خلیفای ایشان بود و دست آنحضرت و صحابه و رضی الله عنهم اجمعین میکرد
 به ترحم آید کرده شد روزی دیگر گفت عمر رضی الله عنه که حکم کن یا رسول الله که در دنیا نهایی او را بشکلم پس فرمود
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمر را که ایستاده شود در مقامی که شاد گردند ترا و یا عمر را نشان بود که وای بعد از

از دست وی زد و مرا پیشتر تباران شدند و باغ او پس نازل شد این کتبه و تحقیق روایت کرد شده است
ای قاصد دیدیم حدیث که عنکرودان اعصاب را در رفت وی بسوی قوم خود و گفت آمد و شمار از پیشین برین
قوم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام گرفت شمشیر از دست وی و فرمود ترا که نگاه میدارد از من در باز
اوراد آمده است مثل این حکایت در غزوه نبرد که جدا افتاده بود آنحضرت علیه السلام از صحابه برافتن
حاجت پس رفت حدیثی که میفرمایند که در گرفت و در غزوه غطفان نیز مثل این روایت
کرده شده است و آمده که اسلام آورد آنرا چون رجوع کرد قوم خود بود و سید قوم و شیخ ایشان
گفتند چه شد ترا این تو میگفتی که هلاک گردانم او را و گفتن هم شد ترا چرا کردی گفت دیدم مردی سفید رو
بلند قامت زرد رسته من چنانکه انتادم بر پشت خود و افتاد شمشیر بر زمین پس دانستم که وی زرتشتی است
و اسلام آورد و در روایتی آمده که آمد شمشیر آویخته بر سر حضرت امیر و گفت آنحضرت خداوند کائنات
کن مرا ز شتر وی بهر طور که خواهی پس افتاد بر روی خود بجهت دردی که در گروی پدید شده و دیدنجا نازل شده است
قولی می سجاده یارها الذین امنوا ذکر انبوت الله علیکم اذ هم قوم ان میطال انکم ایدیم و خطابت بر منان بگفته
آنست که نفع و ضرر آنحضرت بحقیقت بایشان را جزم است و آورده اند که چون سوره نبت پدید آمدی لهب
نازل شد بر ابی لهب لعله الله علیه ام تمیل بیت حرب خواهر ابی سفیان بود که حال الخطیب نشان او است آمد
بیا پیغمبر را دنیا کند و دشنام دهد که او بکر صدیق در حضرت آنحضرت بود دید که ام حمل می آید گفت یا رسول الله در زنی افتاد
بجای و بی ادب و بد زبان است اگر اینجا خبری بهتر است آنحضرت فرمود که وی را نخواستید پس ام حمل گفت
ای ابوبکر صفت تو همچو کرده است ابوبکر رضی الله عنه فرمود صفت شریفی که دید و میگوید که پس آن زن لعین غایب و خاک
برگشت و آنحضرت را که بعدین جان نشسته بودند و در آنحضرت فرمود که حق تعالی ملکی فرستاد تا مرا اینجا خود از وی ببرد
و محمد بن اسحاق ذکر کرده است که در دست آن زنی سنگی بود گفت ای ابوبکر اگر میدیدم من محمد را میروم با این سنگ
دانا او را زد که کرده است در شفا که مردی از بنی المیزه آمد تا آنحضرت را بکشید پس گریه شد بر پیشان او و
نزد آنحضرت را و شنید سخنان آنحضرت را در رفت بسوی قوم خود و فریاد ایشان را تا او را زدند او را زدن دینا
و نشاخن قریش آنحضرت را در قصه ای می بخت که آنحضرت از درون خانه برآمد و ایشان سخن کرد
و بگذاشت و ایشان او را ندیدند و اگر دیدند نشاخن و خاک بر سر ایشان انداخته بر آرم هم ازین باب است
چنانکه در محل خود بیايد ان الله تعالی و ندیدن و نشاخن در غار حیرت قریب باین حال است و روایت است
از عیسی علیه السلام که گفت و صده کردم و اتفاق نمودم من با الهم بن خدیجه شعی بر قتل رسول خدا صلی الله علیه

پس آمدیم مادر منزل پیش رسیدیم مادر که گفت ای پسر من باقیه پس زد و بوییم بر بازی عمر و گفت نجات ده مادر ایس گر نجات ده و پدرش را نمودند و بود این حکایت از مقدمات اسلام عمر و قصد اسلام و رضی الله عنه از عجب احاسن قصص است چنانکه در مجلس مذکور در آن اوقات و قصد سراقه بن مالک جشم در حین حیرت که ای که او را در طلب آنحضرت و کفر حق و صلی الله علیه و سلم برگذاشته بودند و رسیدن و آنحضرت و فرود رفتن پایهای سپیدی در زمین بر آمدن بر پای شریف و بر کشیدن پای شریف و در خبر دیگر آمده که جوانی شناخت آنحضرت را و او را دید و دید تا بانه قریش را چون می رسید زده شد بر دل وی و در نه یافت که چه کند و چگونه فراموش گردانیده شد او را آنچه بیرون آمده بر آن تارکت بجای خود آورده اند این استحقاق و غیر وی که در نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حقه بود و او را لعین سنگی برگرفت و ملاعین دیگری دیدند خواست که بیاورد سنگ را از آنحضرت پس بجهت سنگ است و خشک شد بر دودست وی تا کردن و برگشت بطریق قهقری بجای پس و در خواست از آنحضرت علیه السلام که دعا کند و در گذرد لیکن شده شد بر دودست و بار دیگر شتری را دید بزرگ که بر گزبان بزرگی شتر ندیده بود پس قصد کرد آن شتر که بخورد او را فرمود آنحضرت که آن حریص علی السلام بود ما این صورت بجای آورده اگر نزدیک می آمدی خورد او را و یکباری آنحضرت در زیر دیوار شسته بود یکی از اشیای سنگی آید گرفت و خواست از بالا بر سر مبارک او بیندازد پس برخواست آنحضرت و بجانب مدینه برگشت و او بریده روایت کرده که او بجهل لعین عده کرد قریش را که اگر بنیم محمد علیه السلام را در غار بایالی کم کردن او را پس باز آمد آنحضرت و خبر کردند آن شقی را و آمد و چون نزدیک رسید برگشت در حالی که اتفاقا پیر میسکند بر دودست خود چون رسیدند گفت نزدیک شدم دیدم خدای را آتش کی افتم در وی و دیدم بوی عظیم و او را از آنجایی که برگرفته است زمین را فسخ نمود آنحضرت علیه السلام که آن ملائکه بودند اگر نزدیک می آمد میزدند اعضای او را و پاره پاره می کردند و از آن شکر کلان الان لیسنه تا قول وی را ای الذی نبی عبد الله صلی تا آخر سوره و روایت کرده شده است که شب بن عثمان حنی که قوم می در بایان است میزدند و کله کعبه بدست ایشان بودند از آنکه شرف اسلام شرف گردد در روز حنین بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در رسید و حنین عبد المطلب بدغم او داشته بود گفت امروز گنبد خود را از محمد بشتم که بدو دم حرمه عم او داشته است پس چون درسم افتاد و مردم برداشتند خود را تا بر زبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون نزدیک شدم از آنحضرت بلند شد بر زمین زاده عظیم را پس سراج تر از برق پس گریتم از پیش روی چون دیدم آنحضرت بخانه مرا و نهاد دست مبارک خود را بر سینه

بی‌خوابی آنکه وی دشمن ترین مردم است نزدیک است دست درازا کردی محبوب ترین خلق
 است بسوی من گفت نزدیک باقی کن باو شمعان رسول خدا پس شش آنحضرت درخاسته
 نشسته و اگر پیش می‌آیدم در آن ساعت پدر خود را نیز دم او را نشسته در حضرت رسول علیه السلام
 و از خدا دین گرفته که گفت خودستم قبل آنحضرت را در سال فتح و آنحضرت در طلب بود چون نزدیک
 شدیم در آنحضرت گفت ای بنی‌سایه چه سخن می‌کردی یا نفیس خودی خواهی که گشتی رسول خدا را بگفتم لا یا رسول
 الله پس خنده کرد آنحضرت و سخنان کرد برای من نهاد دست شریف را بر سینه من پس آرامید دل من
 پس بخدا سوگند بزم است دست مبارک را تا پدید آید که خدا تعالی چیزی را محبوب تر نزد من از وی نیست
 علم و علم و از شایسته چهارمین باب جزو علمین الطیف است و ایندین پس بجای که فرود آمد بر آنحضرت گفت
 عامر بر آمد من شغولی میدارم از قوروی محمد و از من قوروی پیشتر خود را پس فایده عامر را در کار که کند
 پس گفت چیزی شد ترا کاری نکردی گفت بخدا سوگند که قصد نکردم من که بزنم او را مگر آنکه باقیم ترا میان
 خود و میان او یا بخوای که بزنم ترا و از عصمت حق است عود جان من خود را که بسیار از یهود و کافران
 خرد و در قریش را و ترسانند ایشان را بوی نفیس که در نزد او اطمینان و سلطنت وی بر ایشان و در خلافت ایشان
 رسول وی صلی الله علیه و سلم و نگذاشت و بر او می‌شاید در وی امر یا تعالی پروردگار این لطیف و نورانی
 و باری صمد الا ان تم فرود آورده الکفر و فطرت و از سبوات با بره و ایتینه علوم و معارف است
 که جمیع کتب حق تعالی در ذات جامع الکلمات و وی صلی الله علیه و سلم و تحقیق می‌گردد از بیان که مشتمل اند
 بر تمام مصالح دنیا و دین و معرفت او با امور شرعی و قواعد دین و سیاست و عباد و مصالح است
 و احوال و اخبار اعم سالفه و قرون با ضیاء از زبان آدم تا وقت خود و خطب شرعی و کتب و سیرت ان
 و صفات اعیان و اختلاف افراده است ایشان و معرفت مدد و اعلا ایشان و حکم حکامی ایشان تحت
 انظار است و معارضه فرق از انبیا کتب با نوح در کتب ایشان خود و اعلام با بره و تحقیقات علوم آن
 اخبار انچه پوشیده نماند و نیز دانند از ان و احتوا بر نبات عرب و غریب و احوال و احوال و احوال و احوال
 و فضیله امام و افعال و حکم و سیرت انبیا و حکم و سیرت انبیا و حکم و سیرت انبیا و حکم و سیرت انبیا
 انبیا و سیرت انبیا و حکم و سیرت انبیا و حکم و سیرت انبیا و حکم و سیرت انبیا و حکم و سیرت انبیا
 و انبیا و حکم و سیرت انبیا و حکم و سیرت انبیا و حکم و سیرت انبیا و حکم و سیرت انبیا و حکم و سیرت انبیا
 باشند که معجزه محمد و دل مخالف معقول و حکم و سیرت انبیا و حکم و سیرت انبیا و حکم و سیرت انبیا و حکم و سیرت انبیا
 و حکم و سیرت انبیا و حکم و سیرت انبیا و حکم و سیرت انبیا و حکم و سیرت انبیا و حکم و سیرت انبیا و حکم و سیرت انبیا

و نیز در البیض و حجاب غیر آن و از علوم که فیدانه بعضی آنرا نگذرد کسی که نگذرد در سر او عکس کرده بر
کتاب و مجاست کرده باین کتاب ریاضت کرده و زانوی آنحضرت خوانده و نوشته و صحبت ندانسته با یکدیگر
صفت او این باشد و ناشی شده میان قومی که ایشان را علم باشد بدان و بیرون نیامده از میان قوم خود
و سفر نکرده و طلب آن و غایت معارف عرب علم آنست اخبار او اعلی و شرف میان است و اصول
آن نیز بعد از تفرغ و تعلیم و اشتغال بطلب مباحثه و مجالست باین آن قن است و این فوج قطره است
از بحر علم و نقطه است از کتاب فضل می صلی الله علیه و سلم شش کفاک بالعظم بالامی نخره فی الجالیة
و آداب فی الترمذی و از دلایل نبوت و علامات رسالت وی صلی الله علیه و سلم تراودت و تواتر اخبار
از ربابان و اخبار علمای اهل کتاب در صفت وی و صفات است وی و اسما و علامات دی چنانکه حله شریف
و خاتم نبوت و امثال آن و وقوع آن در اشعار موصوفین متقدمین مثل تبع و قیس بن ساعدة و سبقت بن
ذی یزین و غیر ایشان و تعریف کرده اند او را از یزید بن عمر بن نفیل که او را موصوفه جمالیست گویند و و قد
نزل کتف و تدین می کرد و وقوع ذکر شریف وی در کتب سلفه و اعتراف علمای پیرو بدان که آنها که راه حله
عناد رفتند و جمله از آن در ابواب سلفه تبیین و تفصیل بذریقت و انچه شنیده شد از نبوت ائمه جن و طاهر شده
بر آنست اصنام و ذیابح نصب اجواف ظهور دیده شد از کتاب اسم شریف و شهادت رسالت و
در احجار و قور خط قدیم و اسلام آوردن کسی که مشایده کرد آنرا مذکور و مسطور است و دیگر آیات
و علامات که در وقت ولادت شریف و وقت وفات و در اسفار و غزوات ظاهر شده در مجلس
مذکور گردانند الله تعالی و از جمله خصایص و کرامات و نایات اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ملائکه
و جن و ملائکه حضرت عزت مراد بملایکه دعوت جن دیدن بسیاری از اصحاب می فرایند ای چنانکه در غزوه بدر و
جنان ظاهر گشته و یکی از آن صور دیدن خبر میل است که از برای منی اسلام و ایمان آید و نیز دیدن
عباس و اسامه جبریل را نزد آنحضرت در صورت دیده و دید سعد بن عیین و یسار آنحضرت جبریل و میکائیل
علیم السلام را در صورت دوم و دیگر ایشان جامه های سفید است و دیدند بعضی از ایشان را در آن ملائکه
خود را فرود برد و دیدند بعضی بر زمین سربای کافران و نمیدانند ضارب را و دیدند یوسفیان بن الحارث
سفید جامه را بر سپاه الملق در میان زمین و آسمان و صفاتی که در ملائکه عمران بن الحصین که از
شایر صحابه است و نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخبر جبریل را در کعبه پس به شش انداخته و در
عبد الله بن مسعود رضی الله عنه جنی را در ملایکه الحرح شنیدند کلام ایشان را و اینها همه از عجایب آنحضرت است

میباشند و چون از موجب برسی علیه السلام غایت علم اهل آن سحر بود بمعوت گردانیده شد و کسی بخود که شایسته
 چیزی بود که دعوی میکردند اهل آن زبان قدرت را بران پس آورد و بی علیه السلام چیزی را که خرق کرد عادت
 ایشان را و خود قدرت ایشان و ابطال کرد سحر ایشان را و همچنین در زمینی صفت طب در قدر
 و مرتبه بسیار بود و اهل آن تفاخر میکردند در آن پس آورد و بی علیه السلام با مرکه کف در
 نبودند بران و آورد ایشان را چیزی که گمان نداشتند آنرا از اجاسی میت و ابرای اکه ابرص میخالجه
 و طب همچنین معجزات انبیای دیگر علیهم السلام بیشتر فرستاد خدا تعالی محمد علیه السلام را صلی الله علیه و آله
 و جمله معارف عرب و علوم ایشان چهار بود بلاغت و شعر و خبر و کلمات پس فرستاده شد بر سر قرآن که
 خارق این چهار است که مشتمل است بر فصاحت و ایجاز و بلاغت خارج از نظم کلام ایشان و نظم غریب
 اسلوب عجیب که راه نیافتند در هیچ منظومی بدان و ندانستند در اسلیب اوزان ششم آنرا و اخبار از کواجر و احوال
 و اسرار و خفایا و ضمائر که یافتند شرخا آنکه خبر داد و اعتراف کردند از اعدا صحت و صدق آن ابطال کرد کلمات
 گویایی یکی از آن صادق می برآمد و ده کاذب و از بیخ برکنده آنرا بمنشی طایفه که اقباس میکردند بر ایشان
 اخبار را بر هم شهب و رصد نجوم و تفسیر ادوار قرون سالفه و انبیاء و امم بلکه و حوادث ماضیه بر روی همه
 که عاجز آمدند که بشک متفرغ و منفرد نبودند این را از بعضی آن و جود بعد از آن مانند این معجزه حایضه مرین جود را ثابت
 و باقی تاریخ قیامت بر رامت که بیایند و نظر کنند در آن تامل نمایند در جود اعجاز پس بگذرد بهیچ
 و زمانی مگر آنکه ظاهر می شود در و صدق اخباری که خبر داده است بدان معجزه می شود ایمان و مظهر
 میگردد بران و پس آن خبر کالعمایه و مشایره را تا تاثیر است در زیادت ایتقان و نفس شد است طاعت
 وی بعین یقین از علم یقین هر چه حقایق و یقین در هر صورت حاصل است و سایر معجزات رسول علیهم
 منقرض شد با فقر اض ایشان و معدوم گشت بعد از زمان ایشان و معجزه سید با صلوات الله و سلامه
 علیه هلاک نمی شود و منقطع و مضحل نمیکرد و تجدید است آیات او که قال البصری **معجزات** است که تا اوقات
 کل معجزه + من انبیین از جرات و علم تمام + و ظهور و وضوح معجزه پیغمبر را و سبب دیگر نیز هست سبب
 بودن روحی و کلام که ممکن نیست در و بی تحیل و حیل و تشبیه چه غیر از آن معجزات رسول طلب کردند
 معاندان و مبارکان اشیائی که قطع کردند بران و تحیل و تشبیه و مضحک چنانکه سحره فرعون حبال
 و عصی را انداختند و تحیل کردند و ساحرے چنان نمودند که مارانند که می جنبند و شاید که نادانی بگوید
 که از جنس آت و قرآن کلامی است که نیست حیل و سحر را در تحیل و تشبیه بدان مدخلی چنانکه ممکن نیست

و حاصل نمی شود غیرت و غلبه را که بکلیت و حیل خود را شاعر و حکیم بداند و بداند که کافه علمای سنت
 بر آنند که ایشان پیش از آن مقدور نیست که اگر اودی بوجود آندی با وجود قوت و داغی و دواغی و دواغی و دواغی
 سوز که بعضی از علمای آنست که مقدر بود و لیکن قدرت الهی هرست که بدست ایشان را نیز قصه
 و نیکه داشت که در ایشان بوجود آمد اگر چه وجود اعجاز و موضوع آن برین منسوب نیز حاصل است
 زیرا که در منع کردن حق سبحانه ایشان را از ایشان با نجر از جنس مقدور ایشان است البته تیره و اظهار کمال
 است بر صدق و اعجاز بمنزله آنکه پیغمبری گوید آیت من این است که منع کند خدا تعالی قیام را بر مردم
 با قدرت ایشان بر آن عدم زمان و این مجرد احتمال است و قوم است ناشی از آنکه چون از جنس
 کلام ایشان است چرا قدرت نباشد بر آن و قول اول اقوی و احکم است و الله اعلم بحقیقه الحال
 و حاصل بداند که صاحب موابب لذیه بعد از مقصد سابق که در کتاب خود در جواب محبت و اتباع است
 و صاحب سلم و محبت آل و اصحاب و قرابت و غیرت آنحضرت و حکم صلوة و سلام بر
 صلی الله علیه سلم کرده است مقصد ثامن در طلب و تعبیر رویا و اخبار معنیات و وضع کرده در نظر کا تجرد
 این وضع چندان موقوف و مناسب جای ترتیب ننمود و اخبار معنیات را پیش از وصول باین مقام در باب
 معجزات ذکر کرده و ذکر طلب و تعبیر را بر حسب ترتیبی که اندیشیده بود جای نیافت آنرا نیز در همین باب
 یعنی باب بحجاب نهاد و نزد امعان نظر روحانی بلکه جسمانی نیز از آنحضرت و همچنین تعبیرات رویا از
 قبیل معجزات و خارج از حیطه عادات و در حقیقه تمامه افعال مستقیمه و اعمال قویه و علوم و معارف
 و محاسن آن بستم و در این حکم و جوامع کلام و قوانین احکام و قواعد تدبیر انام خارج از حیطه
 بشر و حیطه عادات است صلی الله علیه سلم مقدمه آنحضرت صلی الله علیه سلم بیا از اعیان
 می کرد و نزدیک می شد به یار و می نشست نزد سر و می دست می نهاد بر جبهه می و کاپی می نهاد بر جبهه
 در و می رسید حال او را که چگونه است و می فرمود بسم الله و این نیز نوعی از طلب و علاج است
 با دخال سرور در دل بیمار و تصرف کردن در باطن و بسمیت که قدم رنج نه کنه یار رسید
 باز در سر رسیدن بیا غشش و مصرع خوش طبیعت یا نامی ما شویم و در تفریح نفس و تفریح
 و تعلق قلب او را دخال سرور می نمایند و محبت است در حصول شفا و تحقیق علت زیرا که ارواح
 و قوی قوت می کرد از این و مساعده می کند طبیعت را در دفع موزنی خصوصاً از اغراض و کبریا
 از آنجا که اندک اندک شفا العلام بود از هر که خدمت می کرد آنحضرت را تعالی را غلظت و

تا که و یار شد این حضرت بر سیدان می آمد و نشست نزد یکی می عرض کرد بروی سلام را پس بمان شد و فرمود که
علیه السلام علیه الله انقدر من الله جا بگفت رضی الله عنه بیا بشنوم و بهوشش گشتم پس از آنحضرت و خوشتر کرد
و بخت آید ضوی خود را بر من بسیار گشته و در روایتی آمده که دم کرد در روس من پس صحت
یا قم در دم و فسرود بخود و المرض و این عام است هر مرض را و بعضی استشنا کرده اند از آن
و در دخیل و در دندان را بجهت اثری که بیهوشی روایت کرده و صحیح خلاف آنست و نیز مطلق است
در هر زمانی و بعضی گفته عیادت بعد از سه روز است و از فضل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز بخبر روا
کرده اند و ترک عیادت در روز شنبه خلاف سسته است و اصل آن از یهودی طبیب است که بادشاهی
که بیمار شد و اگر او را با تمام خدمت و خواست یهودی که بر او بسیارست خود را فدا کرد که بر بیمار روز شنبه
ناید و آمد بعد از آن شایع شد که مردم و بعضی گفته اند که عیادت متحب است در شنبه و در صیفت در
روز از جهت تضرع بر روض بطول لیل در شنبه بطول نهار در صیفت و مکره است تطیب با عدا
دین مگر نزد ضرورت و احادیث در فضل عیادت بسیار است و آداب آن در کتب مذکور و باید است
که مرض در نوع است مرض قلوب مرض ابدان و طب قلوب خاصه رسول خدا است صلی الله علیه و سلم و
ممكن نیست تلفی آن مگر از جانب وی و طب ابدان از غیر وی نیز حاصل می گردد و حصول آن از آنحضرت
بطریق تبع و طیف است و اصل مقصود از بعثت وی صلی الله علیه و سلم طب قلوب اصلاح آنست از دوا و
امراض ضرر و ذنوب در قلوب مثل ضرر سموم است در ابدان با اختلاف درجات آن در ضرر و نیست و
نیرسید به بنده شری و ضرری در غالب احوال در دنیا و آخرت مگر اگر سبب او معاصی است اعاذنا الله و اعوذ
بما رما صحتی مل است قلبی و بدن را و از جمله آن حرمان علم است که نور علم با ظلمت محصیت جمع نمی گردد و
علامه شافعی رحمه الله علیه شعر شکوت الهی و کعبه سوء حفظی و قارشدنی الی ترک المعاصی و قال
اعلم بان العلم نور و نور الله الی الی المعاصی و انما تجل حرمان رزق است و در حدیث آمده است که بعد از مردم گدا
می شود گنگانی که میرسد او را و تقوی سبب فزاید رزق است قوله تعالی و لوان اهل القرى امنوا و اتقوا فاعطنا
علیم برکات من السماء و الارض الایه و چنانکه وارد شده است که قوم الصیحه تمنع الرزق و ایجاب محل
خلجان آنست که کسی گوید که چندین از عاصیان و خوانندگان وقت صحرا را می بینم از دیگران مرزوق تر
اند و نعم تر از جوارش آنست که این و عید در حق مومنان و مصدقان است پس درخی اخوت
آن است که بخ ایامان از زمین خمال ایشان کنده نشود است یا که در ستر راج و ظلمتی و قیوتی

که در قلب بزرگوار کتاب بصیحت باقی می شود محسوس مقطع است و گاهی این حالت و سواد بر دود است
نیز سبب است بیکند و این نیز فرج ایمان است و سستی قلب و بدن نیز از آثار معاصی است و نیز معصیت
سبب کوتاهی عمر است چنانکه طاعت سیب زیادت آن است و بعضی این محل مرتقی برکت و وجود آید
کنند و موجب ذل و فساد عقل و زوال نعم و حلولی نعم است و چنانکه صحت بدن بجهت قوت و حیثیت است و اگر
مواد فاسده و افکار طرودیه است حال قلب نیز همین است و استغفر الله ان توبه و توبه با حساب
از خوابی و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم ای دلالت کنم شمارا بر دود
شمار در شمار ذنوبت و دوا استغفر الله پس ظاهر شد که معرفت طب قلوب و حال آن از جانب رسول است صلی الله
علیه و سلم و طب قلوب بر واسطه وحی است و طب احیاء غالباً با روح تجزیه است و گاهی بوحی نیز باشد چنانکه
از رخصت افشار در سفر و مرض و شریعت تیم نزد خوف مرض و اشالی آن ظاهر میگردد و نیز معالجاتی که حضرت صلی
الله علیه و سلم کرده ظاهر آنست که بوحی باشد و اگر تزیید و قیاس باشد در صورتی که تجویز علاج اثبات اسباب است و
شافی توکل نیست چنانکه دفع جوع و عطش با کحل و شرب و دلیل ریز از تدوی حال سید المصطفی است
صلی الله علیه و سلم که با وجود آن توکل تدوی میکرد و با شربت اسبابی نمود و فرموده فرستاده است
خدا ایتحالی بچیز دردی را اگر آنکه فرستاده است او را در روایتی شفاگر موت را یعنی مرضی که مقدر است در
موت و در بعضی احادیث امرست بکراهه و اشارت که نظر در مداوات بر حکم الهی و تقدیر او باید داشت و دوا
را سلت شفا نباید داشت و اتفاق است بر آنکه امر برای و موجب نیست و ملائمت با تقدیر الهی مانع
توکل نیست نعم کای ترک اسباب میکنند برای تحقیق حالی و تحصیل مقام توکل و باری است اشارت در قول
صلی الله علیه و سلم یدخل الجنة من امتی سبعون الفا من غیر حساب هم الذین لا یستقرن الا تطیرون علی عرشه
و در روایت دیگر و لا یسکنون نیز زیاده کرده و گفته اند که مراد آنست که این افعال و اطریق اعتماد و اعتقاد
نمیکنند و بدو اسباب لذتیه از حارث محاسنی رضی الله عنه در باب علی تدوی المذکر کل نقل کرده و گفته
شافی توکل نیست از جهت وجود آن از سید المصطفی صلی الله علیه و سلم پس گفته شد در حارث را که در
خر آمده است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم من استرق و لکوی یری من التوکل لیج اب اد
که مراد بر است از توکل است که ذکر کرده است این از حدیث یدخل الجنة من امتی سبعون الفا غیر
حساب الحدیث و فرمود توکل بعضی دی افضل است از بعضی دیگر انتهی و از تمهید آورده که مراد بر است
از توکل است و قیاس بر است و قیاس بر است و مخالف آن و اکثر آنکه در نسبت وحی

باشد در شفا بوجودی در جرم کینه بان و معرض باشد از فعل الهی و از آنکه شفا از نزد است بدلیل جواز
 استراحت بقرآن و فاتحه الکتاب چنانکه باید و تحقیق درین باب آنست که اسباب سه قسم است یکی اسباب
 یقینه است که رعایت آن بحکم الهی و تقدیر و روی واجب است چنانکه بعضی فقر و بلوغ آن در اکل و نوشیدن کوزه
 در میان دهن آن در شرب و ترک آن داخل ترکل خود بلکه موجب اتم است دیگر اسباب ظنی که حکم تجربه
 محکم بدخلیت آن ثابت شده است مثل استعمال ادویه حاره و بارده در حرر و تبرید مزاج و ولایت این قسم نیز
 شافی توکل نیست مگر برای تحقیق حالی شخص در تحصیل مقام توکل که بعضی ازین قوم کرده اند و با وجود آن در فتوای
 مشرعی محل عقاب شده دیگر اسباب و همیشه است که در چنین است و از کتاب و استعمال آن شافی توکل است
 ما اتفاق و علاج آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجاد و بر سه نوع بود یکی باندویه طبیعی عبارت است از اخراجی
 و نباتی و حیوانی و دوم بادویه الهی روحانی که ادویه و از کار آیات قرآنی است سیم بادویه مرکب ازین دو قسم
 و باید دانست که شفا ی اعظم و واقع و اعظم از قرآن فرود نیامده چنانکه و منزلی من القرآن است شفا
 و درجه للمؤمنین و قرآن تمام شفا است از امراض روحانیه و امراض روحانی اعتقاد است فاسده
 و اخلاق ذمیه و اعمال قبیحه است و قرآن شملت بر ذلایل و واضح قطعیه بر اثبات عقاید حق و بر تلافی و ارتداد
 اخلاق فاضله و اعمال محمود و تلافی و دفع امراض جسمانیه بجهت آنست که ترک و تمیز از اثرات
 وی نافع است در بسیاری از امراض و علل و مزمل و دافع است مرانها را و چون از خواندن و دمیدن
 افسوسهای مجرب که مفهوم می گردد از ان معانی و وارد است از قیل ابل فحق و فخر که شایسته است بحسن
 بصیرت و کثافت آنها انرا بجهت در جلب منافع و دفع مفاسد ظاهر میکند از قرآن عظیم که مشتمل است
 بر ذکر جلال کبرای الهی و ذات و صفات و بقی و تقدس و ثابته شده است از قبل کسی که ثابته شده
 است صفات و عزت و عظمت و کمال اولیسان و معجزات قاهره چنانکه باشد و فرموده است پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم کسیکه بخوبی شفا بقرآن شفا ندهد ویران خواهد بود یعنی هرگز آورده است که فاتحه الکتاب است
 مراد در ادراک قیله لیخ و مجنون و معجزه بفتح الکتاب امری مقرر و ثابت است در احادیث و در حدیث
 امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نزد این ماجه مرقوعه واقع شده که خبر الدوام القرآن و بعضی وی در
 قول و بیعالی و منزل من القرآن ما و شفا آیات شفا را ذکر کرده و حکمی در حاشیه خود آن آیات را
 تعین کرده و در کتب مرقمه مثل مواهب لدنیه و غیر آن حکایتی در باب این آیات از امام طریقت
 ابوالقاسم قشیری آورده اند که مایه شده بود و مدوی بار است سخت تا مشرف گشت بر مکتوب و شفا

تدبردی امر گفت دیدم بنی بر خدا صلوات الله علیه سلم در خواب شکایت کردم نزد آنحضرت علیه السلام
 از حال دل فرمود آنحضرت این آیه من یات الشکای کجای تو از آیات شفا و چرا نمیکش
 و شفا بخیر می یاب پس بدارشدم و فکر کردم در آن مآگاه این آیه را که برادرشش جاز از کتاب خدا
 غرر جلی می داشت صد و نهمین شفا لما فی الصدور مخرج من بطونها شراب مختلف الاذوقه شفا
 للناس و یترک من القرآن ما یشرش و یترک من المؤمنین و اذا مرضت فموشین نقل مولدین انموذمی و شفا
 گفت پس نوشتن این آیات پس از آن عمل کردم در آب و نوشانیدم آنرا و دل را پس شفا یافت و حال
 گویند از نای می کشاده شد و از شیخ تاج الدین سبکی رحمه الله علیه که از احاطه علمای شافعی است نقل کرده اند
 که گفت دریافتن بسیاری از شیخ را که می نوشتند این آیات را برای عیال طلب اعانت را و کاتب و دفن
 از حضرت شیخ عبد الوهاب بنی نیز دیدم این عمل کبری جایز می کرد و در و لیکن در اینجا نمی است که باید و نیست و
 دریافت که آیات و اذکار و ادعیه کریمه می شود بان دست شفا نموده می شود بدان نفع و شفا در ذات
 آنهاست و لیکن صلاحیت عمل و قبول آن و قوت همت فاعل و تاثیر و شرط است در آن
 و هرگاه تحلف کند شفا یا از جهت ضعف همت و تاثیر فاعل خواهد بود یا بسبب عدم قبولی از جانب الهی قوی است
 که با وجود قوت فاعل صلاحیت عمل واجب و حاضر از وصول اثر و ظهور تاثیر آمده و این در ادویه حسیه نیز
 پیدا است که عدم تاثیر آن گاهی بجهت عدم قبول طبیعت است مرد و اندک گاهی از جهت وجود مانع از وصول
 اثر و است بوی زیرا که طبیعت چون بگردد و او را بقبول نام شفاع من بوی بر حسب قبولی خواهد بود
 همچنین قلب چون بگردد و او را بقبول نام و همت قوی از نفس فاعله تاثیر می کند
 در ازاد علت و همچنین دعا از قوی اسباب است در ازاد کرده و دفع بلا و حصول مطلوب لیکن
 گاهی تحلف می کند اثر دوی یا از جهت ضعف دوی در عزرات وی چنانکه دعائے باشد که دوست نمیدارد
 آنرا خدا بستانی بجهت آنچه در دست تجاوز از حد حقانیت و انصاف یا از جهت ضعف قلب داعی و عدم قبول
 او بر جانب حق تعالی و تقدیر حضور و جمعیت او بر وقت دعایا از جهت حصول مانع از حالت مثل
 اکل حرام و عود و خلعت وین بر قلب و استیلاي غفلت و سهو و لهو و در حدیث آمده است
 که حق تعالی قبول نمیکند دعا را از قلب لاهی تباهی غافل و دعا را در و بلاست ما خود و محال میکند
 و منع میکند نزول آنرا و دفع میکند از نزول یا تحقیق میکند در آن و دعا سلاح مومن اگر با حضور
 قلب و جمعیت کلیه بر مطلوب عبادت گردد اوقات اجابت را با خضوع و خشوع و انکسار

و ذلی و تضرع و طهارت و رفع یدین و ابتداء بجمعه و صلوة و بعد از رقیبه و استغفار و مسدق الخ
 و تحقق و توسل با اسماء و صفات الهی و توجیه صادق بحضرت نبوت صلی الله علیه و سلم و سلم
 شریطه و سیر بر شالی رسی که تیر و گمان راست و درست بود و زور بازو و کمال بود و دیرت مقابل نشد
 و قابل تاثیر و صلاح آن نبود و حاجب و مانع وصولی در میان نبود و علم بصفت تیر اندازی تمام از شرطه و ابواب
 آن حاصل باشد و اما استشفای معجزات و غیر آن از اسمای الهی نیز از قسم طب روحانی است اگر جاری گردد پس
 ابرار و اقویا بوجه تمام و دسمت تمام و لیکن چون وجود این نوع عزیزان در است مردم دست بطب جسمانی زده از آن
 فارغ و غافل نشسته و مراد بمعجزات که در حدیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمود
 کرم خود را بمعجزات قل اعوذ بحرب الفلق و قل اعوذ برب الناس است و بعضی قل هو الله احد و قل یا
 ایها الکفر و ن نیز در ادوار و یا هر جا که در قرآن آیات متضمن استغاده واقع شده مثل طب اعوذ بک من
 نرات الشیاطین و اعوذ بک رب من یحزرون و آنها از قرآن است و درین باب که سخن می گویم عامتر از آن
 مراد است و از کار و اوعیه دریاب استغاده بسیار آمده است و تحقیق اجماع کرده اند علماء بر جواز رقیه
 نزد اجماع شریطه کی آنکه بکلام خدا و اسماء و صفات وی تعالی باشد زبان عربی یا دیگر که میداند معنی
 و با اعتقاد آنکه موثر حقیقی خداست و غیر اسم و تاثیر رقیه تقدیر او است تعالی شانه چنانکه در حدیث آمده است
 که برسدند از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که این رقیه و حوزا و اسباب دیگر که میگویم نیز میدید تقدیر خدا را تعالی شانه
 فرمود اینها نیز از تقدیر الهی است و در حدیث مسلم از عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میگردیم مادر
 زمان جا بهیت پس تقیم یا رسول الله چه میفرمائی درین باب فرمود عرض کنید رقیه یا خود را بر من اگر
 در آن شرکی بود بکنید یا کی نیست و از جابر آمده که می کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از رقیه پس آمده بعضی از
 صحابه گفتند یا رسول الله نزد ما رقیه بود که برای عقر ب می گردیم و عرض کردند آن رقیه را بر آنحضرت فرمود
 نمی بینم و درین بابی بکنید و فرمود که تو آنکه نفع رساند برادر خود را برساند و تمسک کرده اند قومی باین عموم
 و تجویز کرده اند هر رقیه را که محبوب شده است منفعت آن اگر چه معلوم نباشد معنی آن و لکن احتیاط
 در آن است که بغیر معلوم المعنی نکند مبادا متضمن شرکی بود و این در غیر آن فایده است و الا آنچه موثر باشد
 چنانکه در رقیه عقر آمده است بسم الله شریطه و غیره حفظ جائز خواهد بود بی شبهه و تحقیق معلوم است از حدیث
 عوف بن مالک که هر رقیه که متضمن شرک باشد جایز نیست و همچنین دعوات و اسماء برای کسری است
 و غیر آن که معلوم نیست معانی آن نباید خواند و در حکایات مشایخ آورده اند که شخصی دعای میخواند که

در اینجا حاضر بود گفت چه شده است این مرد را که دشنام بکنند خدا و رسول خدا را اتفاقاً مضمون آن کلمات
 این بود و آن شخص مبادی نیت می خواند باری که بعضی کلمات باشد که زلفات معلوم است است خواندن آن
 و از مشایخ متواتر آمده است چنانکه در جزئیاتی که از اسبی می نامند و مانند آن می خوانند و الله اعلم و در حدیث
 ابو داود و ابن ماجه آمده و تصحیح کرده است آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود در راه
 یاسلم و توارشک است و تمام کلمه تفسیر است و این خریزه یا قلاده ایست که در گردن باید و نیز در آنرا جادوگریست
 برای دفع آفات می کردند و توله بکر شتر را و فتح داود لام حری است که زنان برای جلب محبت مردان می کنند
 و این نوع از سحر است و دعا و خرب و رقیه که در کاهن یا ربه بنویسند و آنرا توفیه گویند و دیگر گردن و بازو و پاره
 بعضی علماء از آن نیز منع می کنند و یکی آنرا از حدیث عبداللہ بن عمر رضی الله عنهما سند است که
 آنحضرت او را از برای دفع فزع و وحشت و بجزای این کلمات که اخذ بکلمات الله التامه من غضبه عقاب
 و شر عباد و من عزات الشیاطین الی کفر و نفاق بود پس در رضی الله عنه تلقین میکرد آنرا که
 را که حاکم بود در اولاد و کسی که عاقل بود می نوشت آنرا در صک درمی آویخت در گردن و در لفظ توفیه
 که در احادیث و روایات مثل توفیه الطفل بکلمات الله التامه الحدیث و تعویذات الهی چنانکه ذکر آن بسیار
 بیاید معنی استفاده و پناه طلبیدن است از شر بخیر از وجل و از زینب امراة عبد اللہ بن مسعود آوردند
 اند که دید عبد اللہ در گردن من بسته را گفت که این چیست یا زینب گفت قسم این خطمی است که المومن
 کرده شده است برای من در وی پس گرفت آنرا عبد اللہ و پاره کرد و گفت شما ای الی علیه السلام
 بے نیازید از شرک و محتاج نیستید بان شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و سلم گفت رقی و تمام
 و توله شرک است گفتیم چرا چنین کسی بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت و جوی می انداخت
 چرا که را شک را پس رفتم نزد فلان یهودی پس خواند وی افسونی و بر در و بایرون رفت و باز آم
 یا رفتم گفت عبد اللہ بن دردی که در چشم تو بود و عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف می کرد و چون اند
 شد افسون باز داشت آنرا و لازم بود بر تو کسی گفتی چنانکه رسول خدا میفرمود صلی الله علیه و سلم از سبب
 ربنا من اشف انت انتانی لا شفاء الا شفاک شفاء لا یجاء سقا واه ابو داود و گفته اند که اینها را از شرک
 بجهت آن داشت که اهل جاهلیت اتفاقاً و تشریت آن داشتند و بنام غیر خدا میکردند پس آنچه بنام
 خدا و ظلم وی باشد و بیک آن نباشد و چگونه داخل باشد و حال آنکه وارد شده در آن احادیث و اخبار
 صحیح و در آن بجهت فزع و التالی الی الله سبحانه در هر چه واقع شده یا متوقع است

و بعضی گفته اند که نبی از آن فرست که میخواستند از اهل غرام و مدعیان شیخ جردی آردند با موافقتی مرکب از حق و
 باطل جمع می کنند باز که خدا و اسمای و یحیی اسماء شیطانی و ذکر این ترا و استغاثه میکنند از ایشان میانه جردی
 ایشان و میگویند که جن از جهت علاقه عدل و حق که باطنی با آن دارند با شیاطین در دستند و چون خوانده شود و غنیم
 با اسماء شیطانی اجابت می کنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین برای چون آن نیز گاهی اثر جن میباشد
 تمثیل می بصورت مار بر گاه که رقیه خوانده شود با اسماء شیطانی سیلان می کند سموم آن از بدن ایشان از جهت
 گردست رقیه که با اسماء الله و ذکر وی خاصه نباشد و بالجمعا جماع دارند علما می است بر کتابت رقیه بغیر کتاب
 الله و اسماء و صفات بدانکه حاصل مقام آن که قرطبی که از شایر علمای فقه و حدیث است گفته
 که رقیای بر سه قسم است یکی آنکه رقیه کرده میشود بوی در جانبیت و معلوم نیست معنی او واجب است اجتناب
 از این قسم مبادا در وی شرکی باشد یا مودی بشیر که گردد دوم آنکه کتاب الله و اسماء و دست تعالی و تقدس
 و این جایز است و اگر تاثر باشد خیر از آن مستحب بود سیوم آنکه با اسماء غیر خدا باشد از فرشته و یا بنده صالح
 یا معصوم مخلوقات مثل عرش و کرسی و این قسم اجتناب است اجتناب از آن و ترک آن اولی است از جهت جود
 الهی بغیر خدا و اگر متضمن تعظیم مرتبی به است لازم است اجتناب از آن چنانکه حلف بغیر خدا و عو جل گفت سزده
 مسکین عفا الله عنه که تمک و توسل که بدوستان خدا و اسمای ایشان می کنند به سبب قرب ایشان برگاه
 حق و درگاه رسول وی می کنند و اگر تعظیم می کنند ایشان را به همین طریق بندگان خدا و تعظیم رسول میکنند به استقلال
 و استبداد این را قیاس بر حلف بغیر خدا و عو جل توان کرد بلکه بطریق توسل و تشفع در طریق اشهر اک چنانکه
 جهال و عوام اناس کنند حکم صلوة دارد اللهم صل علی محمد و آل محمد و لا یغنی از این رحمة الله علیه نقل است
 که گفت پرسیدم امام شافعی را رحمة الله علیه از رقیه گفت لا بأس آن برقی کتاب الله و بایون من فی الله
 گفته ایادرست است که رقیه کنند اهل کتاب مسلمان را فرمود نعم وقتی که رقیه کنند بخیری که معروف است
 از کتاب خدا و ذکر الله انتهی و ظاهر آنست که مراد کتاب الله قرآن باشد و الا چون در تورات و غیره تعریف
 و تغیر واقع شده است اعتماد بر آن توان کرد یا رب مگر معلوم باشد مضمون آن که موافق حق است
 و مطابق قرآن امام مالک در موطای می آرد که ابوبکر رضی الله عنه فرمود یهودیه را که رقیه میکرد عیسا
 را رضی الله عنه رقیه کن او را کتاب خدا و نووی گفته است که اختلاف کرده شده است در قول مالک
 رحمة الله علیه در رقیه یهود و نصاری سلم را و بخوار قابل است امام شافعی رحمة الله علیه روایت کرده است
 این و سبب از مالک که رقیه یهود و نصاری و عهده خط و آنچه می نویسد از خاتم سلیمان علیه السلام گفت نمودن

از این ماس در قدیم الزام نمی بر عتد و کرده است متعصب بیشتر برای لغز عوام ان سلسل است که این کتب و کتب
 باطله و شکو بنای جاهلیت را تا اثبات عجیبی باید که حیران می شوند که از رقیبها مشروع گاهی ظاهر می گردد و نیز
 در فرق انکار و در طحیرت می افتند چنانکه از قول زینب امراة ابن سو و ظاهری گردد که گفت من بکار کنم
 بهرین ساعت چشم من نه در میرون می افتد و فلان یهودی انفسون کرد و در همه بیرون رفت و فیدانند
 که معنی فساد و بطلان آنست که شایع از انان نمی فرموده و حکمت و فایده آن نزد اوست و ظاهر آنست که مقصود
 اخراج از در طحیرت کفر و اشرکت پس اینها که قدم ایشان در مقام صدق ایمان ثابت است ارتکاب نمیکند
 اینها را اگر چه سبب هلاک و زوال حیات فانی گردد و میدانند که سعادت ابد حیات باقی در امثال اشرار است
 و آنها که مطیع نظر ایشان حیات دنیا است از مقام استقامت می لغزند و در در طحیرت کفر و معصیت می افتند
 اعاذنا الله من ذلك و در یار ما انفسونی است که از آنست و اخلافت شیخ شرف الدین یحیی میر می گوی
 میکنند که مردم بدان مشغولند و چون نسبت بحضرت شیخ مرقوم می باید مشغول تر و مفتون تر میگردند و در
 اسماست که تعارف زبان بنده است جناب از ان لازم می نماید و الله اعلم بصحتها و **وصل** میباید
 از آنحضرت در باب مروی است خصوصاً در عین و حمه بضم حاء تخفیف میم تا آنکه در حدیث واقع شده است
 که انفسون کنند در چشم نوح و از حمه و از نخله یعنی ریشها که بر پیشو ظاهر شود و در حدیث دیگر آمده است که لاریقه
 الا فی نفس او حمه نیست رقیه مکر در چشم نوح و حمه مواد بنفس عین است یعنی چشم نوح و در روایتی الله ذکر کرده
 و مراد بخوبیش زهر دار است از عترب و مانند آن و الله ذکرین بدن ان چنانکه مار و مانند آن و مراد بکفر مبالغه است
 نه تخصیص رقیه باین اشیا زیرا که رقیه مخصوص نیست بآنها بلکه در جمیع امراض و آلام شروع و سون است چنانکه در
 تب و درد سرد و دندان و امثال آن و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم العین حق فی چشم نوح و کار کار
 آن موجود ثابت است در نفس الامر و حق تعالی این خاصیت در بعضی نفوس نهاده است که چون فکر کنند بکار
 چیز ببر وجه آفتان ضرر یابد آن چیز چنانکه در سحر و فرموده که کان شئی سابق القدر سبقه العین اگر چیزی
 می بود که پیشه سستی میکرد و علیه می نمود قضا و قدر را بر آینه سبقت می کرد آنرا عین این مبالغه است در
 تاثیر عین و در حدیث دیگر آمده است که اگر مردی بین آدمیان بعد از قضا و قدر الهی بچشم زخمت و اگر کار
 دین برانند که عین حق است و جماع از مبدع مثل اهل اعتزال و هر که طریقه است این می رود بلکه شده اند که آنرا
 و چون محض صادق بدان خبر داده اند عقاید آن و وجب دانکار آن باطل باشد و اگر گویند هر بقدر الهی است
 چشم نوح چه اختیار دارد و جانش انکه این نیز بقدر الهی است و عین را تا اثبات ذاتی نیست و هر که طریقه اهل

این سند است میگوید که آن از بسیار عیاری است باین معنی که عاده اسید جاری شده که اسید است می کند ضرر را از عیاری خفشی
 و نظر کردن این سببی می بر وجه تسمیه و اما آنکه چیزی از چشم عین می آید و میجویند میرسد زخم بهیچ جانب نجات و
 نمیتوان کرد و دو جانب تحمل است و بعضی از اصحاب طبایع گفته اند که عوارض لطیفه غیر مرئی منشأست
 از عین و متصل میگردد و میجویند و در می آید درون مسامات چشم و می پس پیدای کند باره قفای
 هلاک را نزد آن چنانکه پیدای کند هلاک را نزد نوشیدن زهر در این تحمل است اما در قطع و حرم شکست
 و نقل کرده است از بعضی که میگردد منسوب بوده اند بعضی که می گفتند که چون می بینم من چیزی را که خوش می آید
 برای نام جراتی که میرونی می آید از چشمان من بعضی گفته اند که منبت می گرد از چشم عین قوت میگیرد متصل
 میگردد و میجویند که باعث هلاک فساد می گردد مثل زهری که از افنی بلدن میرسد و از بعضی افاع
 بواسطه نظر تیز زهر میرسد و بالجمله بر مثال تیر خیزی از جانب عین بجات میجویند روانه میگردد اگر
 مانعی که حفظ و وقایه و کندی در میان نبود میرسد و کار گرمی افتد و اگر مانع در میان بود که عبارت از
 حرز و تعوذ و دعاست و مانند سیرت وصول و نفوذ نیابد و اگر سپر سخت و قوی بود تواند که هم جانب در
 برگردد بر مثال تیر محبوس و علاج نبوی صلی الله علیه و سلم در این علت را یعنی چشم زخم را را تعوذات بود
 یعنی بآیاتی و کلماتی که در آن استعاذه است از شر و در مثل مغوذتین و فاتحه و آیه الکرسی و گفته اند که
 بزرگترین رقیبها قرأت فاتحه و آیه الکرسی و مغوذتین است و از جمله تعوذات نبوی صلی الله علیه و سلم که در
 احادیث صحیحین ثابت شده است اینست اعوذ بکلمات الهدایات الی لا یحاذرن بر ولا فاجر و با سماء الله تعالی و اعلی
 فها و عالم اعلم من شتر حلق و ما یار و من شتر ما یزیر من السام و من شتر ما یزیر من الارض و من شتر ما
 یخرج منها و من شتر قن اللیل و النهار و من شتر طارقی اللیل و النهار الاطراف و یطرق بخیر یا زحمت و از جمله کلماتی
 که در دفع چشم زخم بان شود گفتن ما شارب الهدایة الالهیه است و اگر عین کی ترسد بر سیدین ضرر
 چشم خود را اللهم بک علیه گوید دفع چشم زخم کند و در حدیث آمده است که عامر بن ربیع سهل ضعیف
 را دید که غسل می کرد و خود وی رضی الله عنه ایضاً حسن جسم پس عامر از حسن بدن او تعجب کرد و تعجب کرد
 نمود و گفت و الله من مثل این پوستی ندیده ام در مردان نه پوست زن نخورده سهل در ساعت بفرمود
 افتاد بر بخت علیهم السلام رسید فرمود ای صمیم می گفتند کسی را گفتند عامر را که دید بدن او و تحسین کرد پس عامر را
 طلبید و در چشمش گرفت و فرمود بر چه میگفت یکی از شما را در خود را و گفت که دیدی او را در نظر تو خوب جان گفتی
 اللهم ما ک علیه پسر فرمود یعنی بدن خود را برای سهل بن ضعیف پیش چشم عامر روی خود را در دست

خود و رفیق در کتین اطراف بچلین خود و داخله از راه قدیمی پستری بخت آب را بر سهیل از پس او بر سر
 او پس بشد رفت بر راه مردم گویا بهیم ضرری بوی نرسیده بود و در شستن اعضای کیفیتی خاص این
 کرده اند در واجب نیت از این کثیر نقل کرده که در نهایت گفته است بود عادت قوم که چون میرسد چشم زخم
 یکی از کسی می آورد و در قلع آبی نرود عین پس بر میداشت یکفن دست راست خود آب از قلع و منقعه
 میکرد پستری بر نیت آب در قلع پستری شست روی خود را در قلع پستری در آورد دست چپ را در قلع و
 بر میداشت آب را از قلع و میرخت بر دست راست پستری در آورد دست راست در آب و میرخت
 بر دست چپ پستری در آورد دست چپ و میرخت آب بر برقی این پستری در آورد دست
 راست را و میرخت بر برقی پستری در آورد دست چپ را و میرخت آب بر قدم پستری در آورد
 دست راست را و میرخت بر قدم پستری در آورد دست چپ را و میرخت آب بر زانوی راست
 پستری در آورد دست راست و میرخت بر زانوی چپ پستری شست داخله از راه قدیمی نهاد قدم بر زمین
 پستری بخت آن آب مستعمل را بر سر معجون از جانب پس به میشد اذن خدا انتهی پوشیده نماز که این اخیر
 عادت قوم را ذکر در ظاهر آنست که نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز بخین کردند و الله اعلم و بر تقدیر
 سترانه از راه عقل در نمیتوان یافت قاضی ابوبکر بن العزبی گفته اگر توقف کند درین مشرعی باید گفت او را
 الله و رسول الله تأیید کرده است آنرا تجربه و تصدیق نموده معاینه و اگر متعلق توقف کند بر روی
 آسانتر است که مقرر است نزد ایشان که بعضی ادویه تاثیر میکنند بقوی خود و کار میکنند به خاصیت خود
 این نیز از این قبیل است و حدیث کبریا و آیین را نیز از این قبیل است مانده آنکه مراد به داخله از حصیت
 بعضی گفته اند که فرج است قوم را آنکه طواف انوار است آنکه بیدن او رسیده دست از جانب راست و
 آغاشی عیاض گفته که مراد جسد او است که متصل است با زانو و خنجر از جسد و بعضی گفته اند مراد ستره است
 که مقعد از راه است و جماع از سلفه و او داشته اند که آیات قرآن بخوبی و معجون نبوشانند میگویند
 باکی نیست که بنویسد قرآن را و بشوید آنرا و نبوشانند بیمار را مطلق قرآن را یا آتایی که مناسب شما
 یا مشعل بر ذکر اسماء و صفات علامه باشد و مولانا نسب و از این عباس رضی الله عنهما روایت کردند
 در حلق مانده بود یک آیه یا دو آیه را از قرآن فرمود که بنویسد و بشوید و بخوانند و اینجاست آنچه که بشوید از
 حکایات شیخ امام ابو القاسم قشیری در آیات شما نیز مورد این معنی است حکایت از ابو عبد الله صاحب مرویست
 که گفت در سفر بودم بر شتر خوب سوار و در میان بزرگان شش نفر بود من و چشم زخم زدن بر روی من

ایستاد از اخقی تلفت شدی ابو عبد الله باجی را گفتند شتر خود را ز شتر او نگاه دار باجی گفت او را بر شتر
 من تقد می نیست بعاین این خبر رسید نگامان شد تا باجی از منزل غایب شد پس عاین بمنزل باجی آمد
 و در شتر وی نگاه کرد و شتر مضطرب شد بیفتاد چون در سینه که از پیچ بکند باجی را شتر کردند که عاین شتر را
 چشم زد باید چون عاین را دید این رقیه برخاسته آمد حسیس حسیس و شتر را پس و شهاب قالیس و دوت
 عین العاین علیه و علی حسب الناس الیه فارح البصر بل تری من قطور ثم ارجع البصر کزین قبل
 ایک البصر خاسد و پس چون باجی این دعا بخواند در زمان چشم کن مرد عاین بیرون افتاد از محل خود
 و شتر تندرست شد و برخاست و این نیز از رقیه های چشم زخم است و در روایات نیز چشم کرم کرده است
 که گفت و از جمله علاج عین آخر از او جناب بنان و ستر حاسن از کسی که ترسیده می شود از عین و
 بخیری که در کشته عین را چنانکه نبوی در شرح السنه آورده است که عثمان بن عفان رضی الله عنه دید که
 خوش روی را و فرمود سیاه کند خون او را تا زردی چشم و مراد بنون گوئی است که می باشد در
 زخم آن کودک کذا فی المواب و پوشیده ماند که در سیاه کردن خون از کودک ستر حالی او نیست و ظاهر
 آنست که این نیز سری است که خاصیت او دفع ضرر عین است و حکم رقیه دارد و الله اعلم و آنحضرت
 در خانه ام سلمه کنیز کی را دید که بروی اثر نظر جن است و لفظ صحیحین است که جاریه دید که در رو
 می صفت است یعنی صفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم افسون خوانید برای این کنیز که کوبی نظر جن
 از بیجا معلوم میشود که بچنان که از او می عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظرات آن نیز تر از انسان است
 و بعضی از شرح حدیث نظر را تردد ساخته و گفته نظر انس باجن و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت در خانه
 ام سلمه در آمد و در زو که کودکی صفره را دید گفتند که بوی چشم ز سیده است فرمود چرا افسون میگردد
 از عین و گفته اند که اصاب عین بجنه اعجاب استحیانی باشد اگر چه بغیر جد باشد و از روی محبت باشد
 و از مرد صالح باشد چنانکه از عامر بن ابی سہیل بن خنیف و ابی بکر عیان که خوش آمده است و از آخری مهارت
 بد عادت بر یک کند و این بمنزله رقیه باشد و امام را باید که منع کند از آنکه معروف نشده است بعضی از مذاهب
 مردم و الزام کند او میت را و اگر فقیر است رزق دهد و از آن قدر که قوام شود و زیر آن قدر این سخت است
 از ضرر بجنه و مکه منع می کرد و او را عمر رضی الله عنه از مخالطت ناسی شده است از زبان سیر که منع کرده شده
 اکمل او را از حضور جماعت و اختلاف کرده اند علای در وجوب قصاص حدیث قرطبی که از علما نقل شده و حدیث
 است گفته اگر تلفت کند عاین چیزی را خاص من گردد آنرا و اگر بکشد بر دست قصاص حدیث است اگر

اگر شود از شخصی چنانکه عادت وی کرد حکم صادر و نمودی در روضه گفته که نسبت و ردی و نیست و در
 کفارت زیرا که منطبق و عام نیست این کار مخصوص است به بعضی ناس و در بعضی احوال است و واقع نشد است
 از وی نعلی بلکه نجاصت است و کردی که میرسد از وی تعیین نیست در قتل و ابله و نزال حیات و گاه است
 حاصل می شود و کرده بی آنکه برساند با ملک نهی و احوال متباین خفیه و در نجاصت معلوم نشد متهم از ناظران اگر اگر
 معلوم کنند در نجاصت نبیند و اندر علم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم رقیبی کرد و دسامی کرد برای کافران و حق
 شل می و صراع و ترس و حرکت و یحیایی و کوم و عجم و الم و مصایب و احزان و اندوه و غم
 و شدت و الم و ادجاء و در برن و خنجر و فاقه و درین و حریق و در در و دندان و جس بول و خسراج و رعاف
 و خسرو و دت و تمام و امراض و اکلام و سائر محن و بلا و شداید و تمام آن رقیبه و ادعیه و تعاضد و در کت
 احادیث مذکور است از آنجا باید جست و همچنین قرض بطلاق جسمانی یا در چه حسیه نیز واقع شده آنقدر
 و اقتصاد علی المقصود این میان ذکر سحر و جادو آن بجهت استعمال وی بر قصد یهود در سحر حضرت صلی
 الله علیه و سلم و طول کلام در آن واقع شد و حاصل آن اصرار سحر خنثون و جادوی کردن و سحر حرام است
 و از کبار است با جمل و گاهی کفر می باشد اگر در وی قوی یا نعلی باشد که موجب کفر بود و تعلیم و تعلیم وی
 حرام است و بعضی گفته اند که تعلیم وی اگر به نیت دفع سحر از خود بود حرام نیست و سحر اگر در سحر و سحر
 کفر نباشد نیز کرده شود و اگر کفر باشد نقل کرده شود و در قبول توبه وی اختلاف است چنانکه زندقه و
 زندقه نیز از آنکه گویند که مکذوبین و نبوت و حشر و نشر و قیامت باشد و چه حقیقه سحر اختلاف است بعضی
 گویند که مجرد تحیل و ابهام است و تحقیقی ندارد یعنی آنچه حاصل می شود در سحر از احوال و احوال مجرد و در
 خیال است و تحقیقی ندارد و اختیار و جعفر استرلابی از شافیه و ابو بکر رازی از حنفیه و طایفه دیگر
 این است و لودی گفته که صحیح آنست که آنرا حقیقه است و جمهور علما برین اند و کتاب سنت مشهوره
 دلالت دارد برین که آنرا فی المذهب و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که مثل ترغیب آنست که ایا واقع می شود بر سحر
 سین و قلب حقیقه یا نه کیسه می گوید که وی تحیل محض است منع میکند آنرا و آنها که قائلند بآنکه مراد از حقیقه آن
 اختلاف کرده اند و آنکه مراد تاثیر است فقط چنانکه تغییر میدهد در اجزای راس نوعی از امراض است یا نعلی می شود
 با حالت چنانکه جادو حیوان میگرد و یا حیوان جادو میگرد و جمهور بر آنند و بعضی می گویند که سحر خنثون
 و در قرض ندارد و این سخن مکاره و باطل است و کتاب و سنت و بطلان آن ناطق است و بعضی دیگر میگویند
 که زیاده نیست تاثیر وی بر آنچه در قرآن مجید مذکور است که یفرقون بین المر و زوجه و اگر زیاده می بود

می بود که می کرد آنرا و صحیح از جهت عقل و نقل آنست که واقع می شود اگر از آن و آیه دلالت ندارد بر منع زیاد
غایت آنچه در قصه نارت و ماروت واقع بود همین بود باز آمده هم نبوده پس ذکر نکرد آنرا و سحر از حیل
ضایع است که حاصل می شود با اعمال و اسباب بطریق کتاب و علان از اقسام خارق عادت مباح
است باعتبار ظاهر و مکرر وقوع آن از این فتنه و فساد است و شرط است که جنب باشد اگر جنب از وظایف حرام
بلکه با محارم بود و داخل است که تائیس و میگوند که جالبی معصی که بر دست کرده فرعون می کشیدند و موسی
علیه السلام آنرا سعی خیالی می کرد سحر نبود بلکه عصی محبت بود و جالبی از چرم بود بخشورین و در ده آن آتشها
کرده یا در آفتاب گذاشته بودند و فریق چون کم کرد بخشیش در آید و این سخن غریب است و مختصا
آنرا در چندین مواضع سحر خوانده و در بعضی مواضع سحر عظیم خوانده و گفته کان آنرا سحر گفته پس محل
آن برین توریه و تحیل بعدی نماید که مراد بسحر در قرآن معنی لغوی است که عجب است و حمل بر حقیقه سحر
داخل است در اعجاز موسی علیه السلام مگر آنکه بنقل صحیح شده باشد که واقع چنین بود و الله اعلم بحقیقه
و بنقل صحیح ثابت شده است که یهود سحر کردند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و تاثیر آن در ذات جلیل الهی
الله علیه و سلم ظاهر شده از عروض نسیان و تحیل ضعف قوت جماع و امثال آن و وقوع این حادثه بعد
از رجوع از مدینه بود در ذی الحجه در آخر سینه سار و مدت بقای این عارضه بقوله چهل روز و در روایت
ششماه در روایتی یکسال حافظ این حدیث گفته اند که این روایت صحیح معتد است و غالباً نور و قوت آن چهل روز بوده
و وجود آثار و بقای آن آنرا اولی تا آخر تمامت مدینه بامتداد کشیده تا شنبه نزد عایشه صدیقۀ رضی الله
عنها بودند دعا کرد و بسیار کرد و پسر فرمود یا عایشه آگاهی داری که تو آنکه خدا را می توانی قوت داد
در آنچه استغفار کردم او را در آن چیز یعنی اجابت کرد آنچه سوال کردم از وی فرمود آمدند و مرد و نشست کمی
از آن دو نفر درین و دیگری نزد پای من پس گفت یکی از آن دو مرد یا تو خود را چه حال است این مرد را و در
وی از حقیقت گفت مطروب است یعنی سحر و طب در لغت بمعنی سحر آید گفت که سحر کرده است و در
پید این اعصم بودی گفت در چه چیز سحر کرده است گفت در شط و شاطیه در شط بضم شین شاید بشارت
بضم موبها که می افتد از سر و ریش ایشان کردن و در دعای شکوه و نوحی گفت که بیا نماده اند آنرا گفت
در سیر دروان بدال محو مفتوحه نام جایی است که در اینجا میان کرده بودند و در روایتی سیر دروان بلفظ
که این صحیح تر است پس آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بپندی از صحابه بران چاه فرمود همین چاه است
که نمودند مرا و آب دی سنج بود که با خدا در آب کرده اند و برای نخلهای می مثل روغن شایان پس آوردند

این سال آن سحر را چنین آمده و در روایتی از بخاری آمده که فرمود عایشه رضی الله عنها چهل و نه سال
نیکبختی آنرا یاد رسول الله در خواب می بیند که آن کار کرده اند فرمود خوش بدارم که پراگنده کنم بر مردم سحر را
خدا یقانی مرا شفا داد دیگر چه کار دارم که فاش کنم دختر انگیزم و در حدیث ابن عباس سینه سفید
در دلایل النبوة بسند ضعیف آورده یافته در وی و تری یعنی رده گمان در وی یازده کرده و نازل شد
سورة الفلق و الناس بر آیتی که بخوانند گری از آن گشاده میشد و این حدیث دیگر آورده که فرستاد
آنحضرت علیه السلام علی و سمار را رضی الله عنهما پس یافتند طلحه نخل را که در دوسه یازده که بسته اند
و در روایتی در فتح اباری ذکر کرده که فرود آمد مردی و یافت طلحه نخل را در دوسه تمشالی آنحضرت
را صلی الله علیه و سلم از دوسه ساخته و در دوسه سوزنها خالینه و در شش در وی یازده گره زده پس
فرود آمد جبرئیل علیه السلام بخود تین بر آیتی که بخوانند گری گشاده میشد و هر سوزنی که میکشیدند
الهی تمکین یافت و حاجتی بدی شد و آیات این در سوره نیز یازده اند بر آیتی گری گشاده میشد
و بعضی از متصوف گفته اند که سلوک که آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین قضیه مسلک توفیق تسلیم فرمود
پروردگار را و صبر کرد در طلب اجر برین بلا و چون نادیده کرد و ترسید از نادیده آن که ضعیف گردد از
فنون طاعات و از تمسک امر و خوف و الطایع توجه بجنب حق نمود و دعا کرد پس اشارت یافت
بنادای و معالجه علاج حسی و روحانی و روحانی خود این بود که نزل شد بر وی سوزن تین و حسی آن بود که
حجامت کرد در سر مبارک صاحب سفر السعاده گفته است که کسی که از دین و ایمان خطی ندارد و بر این
این علاج انکار میکند یعنی می گوید که حجامت که قسمی از استفراغ است بطریق سحر چه مناسبت دارد و دفع و
چگونه کند و دیگر که اگر از کفار و اطبا چون جالینوس و اسطاطالیس نقل کردند می آید انکار کردی پس گفته
که چون ایشان حکم کرده اند لابدی و جوی و حکمتی نخواهد بود و این سخن در فعل آنحضرت اولی و واجب است بعد
از آن اشارت می کند مقبولیت حکمت در دفع حجامت و دفع سحر و دیگر چون ماده سحر بر سر مبارک رسیده
یعنی در قوای دماغیه تاثیر کرده چنانچه نخل میگرد که جزئی که نکرده است کرده سحر در این
تصرف است از سحر در طبیعت و ماده و موسی تا آن ماده بر طبق مقدم دماغ غلب کرد
و مزاج آن از طبیعت اصلی رست زیرا که سحر مرکب است از تاثیر ارواح خبیثه از جن و شیاطین
و خاشاک قدس بشری و افعال قوای طبیعی بدین ازان تاثیرات یعنی چون تاثیر سحر در بدن روح
یعنی است که آن روحی است که بعد از اینها هم آن در تجویف تک بخاری لطیف بطون است

گشته حایل قوای دماغیه میگردد و بتأثیر تصرف سوء مزاج آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و میگوید
که استعمال حجامت در محلی که سوء متضرر شده باشد رغایت حکمت و نهایت حسن محلّیت باشد و بعضی از متدبران کفار
کرده اند و وقوع تأثیر سحر را در آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گمان برده اند که این موجب انحطاط عادت شرعی و
و موجب تشکیک در نبوت و برپا بودی بان باشد باطلت و موجب عدم وثوق بشریعت است چه احتمال
دارد برین تقدیر که تخیل کرده باشد که وی میبزد جبرئیل را و وی جبرئیل نباشد و خیال کرده که وحی کرده شده
باشد و نیز احتمال باشد و تأثیر سحر در ناقصان میباشد در آریاب کمال و این سخن مردودست زیرا که بران قائم
شده است بر صدق وی صلی الله علیه و سلم در دعوی نبوت و در آنچه میرساند از خدا و عصمت وی تبلیغ
و معجزات باره شایند بران و آنچه متعلق است به بعضی امور دنیاوی که مبعوث نیست برای آن و نیست
برای آن و در آن عرصه است مخرجی که عارض می شود بشرائش امراض بعید نیست که تخیل کرده شود بپوش
وی و امری از امور دنیا چیر که که حقیقه نیست مرازا با عصمت او از مانند آن در امور دینی لازم نمی آید
از آنکه وی گمان برد که کرده است چیزی را و حال آنکه نکرده است که جزم کند بر آن بلکه چنین خطا
که خطا میکند و ثبوت ندارد پس باقی نمی ماند برین ملاحظه حجت و بالجملة نقل کرده اند از آنحضرت در این چیز
از اخبار گفته شده باشد چیزی را بر خلاف چیزی که خبر داده است بدان و آنکه گویند که موجب نقصان
این چنین نیست بلکه ظهور تأثیر سحر در وی صلی الله علیه و سلم از دلائل نبوت و صدق او است زیرا که کفار
اهل سحر میخوانند و متضرر است که سحر در سحر تأثیر نمیکند و اظهار تأثیر سحر در وی حکمت و مصلحت است و قول
این که که تأثیر سحر مخصوص ناقصان است کلیه نیست شاید که در کمالان نیز بجای مصلحتی که مخفی ظاهر گردد و احاطه
درین باب صحیح آمده و قابل انکار نیستند و الله اعلم و بدانکه رقیه و تعویذات نبوی صلی الله علیه و سلم بسیار است
استفاده آن از طاعت کتاب و کاتب حروف بیرون است از پنجه اول بر تعداد امراض مجمل گفته کرده شد
اما طبع تبرک آنها یکباره نیا سوده قرار بدان یافت که جمله از آنچه ایلا بدان کثیر الوقوع است ترکا و تمییز
نمذکر گردد و بالله التوفیق و از آنجمله اشهر و اکثر رقیه عین است و رقیه های این رسم بسیار است زیرا که
رقیه برای این و تمامه بلا یا و امراض و آفات قرات فاتحه است و معوذتین آیه الکرسی است و این
دعا که از همب الباس رب الناس استشفانت الشفا فی لا شفا الا شفا که شفا را لا فادرتما گاه
دعوات آنحضرت بود بر جمع امراض و آلام و اوجاع و از آنجمله اعوذ بکلمات الله التامات بغضبه و
دشمنه عباده و من یزالت شیاطین ان یخیرون و از آنجمله اللهم انی اعوذ بک بوجه الکریم و بکلمات التامات که

ترهات اخذنا مستها اللهم وانت تكلمت الماتر والعظم العظيم لا اله الا انت جندك لا يخلت وحدك سبحانه
 وحده وازنجه اعدو لوجه الله العظيم الذي ليس شيء اعظم منه وكلمات هذه الآيات التي لا يحادون من بر ولا فاجر
 باسم الله الحسني اعلمت منها واما علم من شر ما خلق وما ذار وما ذار ومن شر كل ذي شر الا اطلق شره ومن كل ذي شر
 اخذنا صيته ان في على صراط مستقيم وازنجه اللهم استرني لاله الا انك توكلت وانت رب العرش العظيم
 ما شاء الله كان وما لم يشر لم يكن ولا حول ولا قوة الا بالله العظيم ان الله على كل شيء قدير وان الله قد احاط بكل شيء
 علما واحسنى كل شيء عدوا اللهم اني اعدو بك من شر نفسي ومن شر شيطان شره ومن شر كل دابة است
 اخذنا صيته ان في على صراط مستقيم وازنجه تخضعت الذي لا اله الا هو الهى والكل شى واعصمت به وكونت
 صرب كل شى وتوكلت على الهى الذي لا يموت واستدعت الشرب لا حول ولا قوة الا بالله حسبي الله ونعم الوكيل
 حسبي الله من العباد حسبي الخالق من المخلوق حسبي الرزاق من المرزوق حسبي الذي يوحى حسبي الذي يهتدى به كل
 كلى وكونت ولا يحارب حسبي الله وكفى مع العلم انى ليس هذا ما مدعى حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب
 العرش العظيم وكفى انك كبرك اين حوات راجد كنه عظمت وقدر ان به اند وازنجه رقيه جبرئيل است كه جبرئيل
 الله عليه وسلم رقيه كرده ودر صحى مسلم ثابت است بسم الله اذ يك من كل شى يوذيك ومن شر كل نفس او
 عين حاسده يشفعك بسم الله اذ يك رقيه ورجع جبرئيل صحى مسلم از عثمان بن ابى العاص آمده است كه كوس
 رضى الله عنه شكايه كرد منور رسول خدا صلى الله عليه وسلم در دى را كه مى يافت در تن خود از ان باز كه اسلام
 آورده است پس فرمود مراد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بنده دست خود را در انجاى كه درد ميكند از جسد تو بگو
 بسم الله بارو بگو هفت بار اعدو بفره الله و قدره من شر ما جدد و اعدو بفره فرنج و ارق يعنى ترس و خواهى شكايه
 آورد خاله آنحضرت و گفت يا رسول الله خواب نمى برد در شب پس فرمود آنحضرت چون بيايى خواب خود
 بگو اللهم رب السموات السبع و ما اظلت بهن الارضين و ما اظلت در ربنا تياطين و ما اظلت كمن الى جبار اعين شره
 فاعلمك اللهم جميعا ان لا حول ولا قوة الا بالله العظيم و ما اظلت بهن السموات و ما اظلت در ربنا تياطين و ما اظلت كمن الى جبار اعين شره
 و الله روايه است از ابن عباس كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم مى گفت نزد كرب لاله الا الله العظيم الجليل
 لاله الا الله رب العرش العظيم لاله الا الله رب السموات و الارض رب العرش الكريم روده الشخان و روايت
 كرده است ابو داود از ابى بكر صدق رضى الله عنه كه رسول خدا فرمود صلى الله عليه وسلم حوات اكر دى الله
 رجمك ارجو فلا تكلنى الى نفسى طرقة عين و اصلح لى شامنى كله الا انت و در سنه امام احمد از ابن مسعود
 رضى الله عنها آمده كه آنحضرت فرمود نرسيد به پنج بنده را من و خزن و بگويد اللهم انى جندك و ابن عبدك

عبدک و ابن اشک ایضا سید کافض فی حکم عدل فی قصاص کتبت کل اسم مولد سمیت بنفک او از لسته نه
 کتبت و علیه احد اسم چنانکه او استانت بر بنی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ریح قلبی و نور صدری
 و جلا همزنی و ذاب همی دور کند خدا تعالی حزن و هم او را و یار در بدل آن فرج و کشاد و از ابن عباس
 رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر که لازم کرد و استغفار را بگرداند خدا رایتا
 او را از بریم فرج و از رضی خجج در رزق دهد او را از آنجا که گمان ندارد و نیز از ابن عباس رضی الله عنهما
 آمده گفت کسی که بسیار شود هم وی باید که بسیار گوید لا حول و لا قوة الا بالله و در صحیح آمده که
 کس که است از گنیز بهشت و ترند است آورده که وی بای است از ابواب جنة و در بعضی آثار آمده که
 فرود نمی آید هیچ فرشته از آسمان بر نیزه و در گلا حول و لا قوة الا بالله و شیخ گفته اند که نیست هیچ چیز
 اعون بر عمل ازین کلمه و آمده که هر که بخواند آیه الکرسی و خواتیم سوره بقره نزد کرب فریاد رسانی
 کند او را خدا تعالی و در حدیث سعد بن ابی وقاص آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدستی و
 راستی بر اینه من میدانم کلمه را که گوید آنرا کرب بگرانگش و در او را خدا تعالی از آن کلمه بر آدم
 و نسل است که ناکر در ظلمات لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین و نزد ترمذی آمده است که
 فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا کند آن مرد مسلمان در پیچ و بزمی بگریه استجانه کرده شود مراد او در
 روایتی آمده اسالک تمام العافیة و اسالک دمام العافیة و اسالک اشکر علی العافیة اسالک العافیة عن الناس
 و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم رقیه روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آمد مردی نزد رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم و گفت یا رسول الله انیت و او در و گردانید و بنا از من فرمود کجائی تو از صلوته ملائکه و تسبیح
 خلایق که گوی داد می شود ایشان را رزق بگو نزد طلوع فجر سبحان الله و بحمد سبحان الله العظیم
 بحمد استغفر الله صد بار می آید ترا و دنیا خوار و رام پس رفت آن مرد و در رنگ کرد مدتی و باز آمد و گفت
 یا رسول الله مردی آورد من دنیا چند آنکه نمیدانم که گنجی آنرا و این کلمه را در سلسله که بر وی بیان نماز
 سنت خود و فرض خود خواند و اگر ختم کند با وی لا حول و لا قوة الا بالله چنانکه در حدیث آمده است و در حدیث
 صحیح گمان کرد و این سبب است و لذت استغفار سبب آنست زیرا که معاصی موجب
 ضیق رزق و هم غم است چنانکه گذشت و اینجا مردی است که آنرا کیمیای مشایخ نام است و محراب است
 بعد از سلام نماز جماعت از آنکه بگرداند یاها را از روضی که در تشبه نهاده است بخواند فاتحه الکتاب
 بگفت یا راقل مولد احد بگفت یا راقل اعوذ برب العلی بگفت یا راقل اعوذ برب الناس بگفت یا راقل

این مقدار در حدیث واقع شده است برای غفران ما تقدم من الذنوب و ما تاخر و شایع بعد از آن
این دعا را که در آثار آمده است میخوانند بمقت بار اللهم یا غنی یا مجید یا مهدی یا معید یا رحیم یا ودود
اغثنی بجلالک عن حرمانک و بطاعتک عن معصیتک و بفضلك عن سواک رقیه اطفالا الحرقی طبرانی
و این عا که روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود اذاریتم الحرقی فکبر و اچون به بینید
شما آتش را که در گرفته است بیکسیر برآید فان البیکیر لطیفه زیرا که بیکسیر میسر اند از اجزای و در وجه طاهر
بیکسیر حرقی را گفته اند که ناراده شیطان است که میزد کرده شده است از آن و است در دوسه از
فساد عام که مناسب شیطان فعل او است و آتش طلب میکند بطبع خود علو و فساد را و شیطان نیز
دعوت میکند بدان و می خواهد بکاک بنی آدم را پس او و شیطان هر یک میخوانند در زمین فساد را و کبرای
حق تعالی دفع میکند شیطان را و فعل او را پس از پنجاه بیکسیر را اثر است در اطفالا حرقی و نمی بیند نزد کبریا
حق ایچ چیز پس چون بیکسیر گوید مسلم بر در دگر خود را اطفالا میکند نار را و تحقیق تجربه پوسته است این عمل قسم
صرح گفته اند ضعیفی از تصرف ارواح خبیثه است و دیگر از اطفالا ردیه و در این قسم شانی تکلم کرده اند اطفالا
و اما اطفالا صریح از ارواح خبیثه برقی می باشد و معالجه این عمار است و محارب را باید که شش صحیح باشد و عا
قوی تا آنکه از بعضی معالجان کسی بود که گفتا می کرد بقول اخرج منه یا قول بسم الله یا قول لا حول و لا قوة الا
بالله و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که میفرمود اخرج عدد و الله انار رسول الله و بعضی معالجه می کردند بآیه الکرسی
و امر میکردند مصرف را بکثرت قرات آیه الکرسی و بقراءة مودتین و بعضی خواندن محمد رسول الله و الذین یحسبوا انهم
الکفار تا آخر سوره یا سکینه آنحضرت نبی صلی الله علیه و سلم در دفع آن تجربه کرده اند رقیه صلیع روایت کرده است حمید
در طب ایرویس بن یعقوب از عبد الله گفت بود رسول الله صلی الله علیه و سلم که تعوذ میکرد و اذنیع بقول خود بسم
الرحمن الرحیم بسم البکر و اعوذ بالله العظیم من کل عرق فجار و من شر حرائر النار و رقیه و ج الفرس سبقی آورد که
بن ردا و شکایت کرد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دندان را پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را
بر رخساره او که در آن جانب بوده فرمود بمقت بار اللهم از سپیغه یا حیدر خسته بدخوة بنیگ الکین المبارک
عندک پس شفا داد او را خدا تعالی شش را که نه دارد در روایت کرده است حمیدی که قائله زیر ارضی الله بها
آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالیکه شکایت می کرد دردی را که می یافت از دندان پس آورد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بسایه بینی خود را و نهاد بر دندانی که دردی کرد و فرمود بسم الله و باید اساک بزرگ و عا
رقیه بیکسیر یا غنی فان یم تم تله غیر عسی من روحک و کلک ان کلکفت الملقی فاطمه نبت خدیجه

من انظر كلمة ليس ان لم يافت دردی که حضرت فاطمه داشت و در موابیست گفته که از خوابی که شایع و فساد است
 از سخنان محبت طبری امام مقام التخلیل بکده دیدم او را که کرد بار بار و نهاد دست خود را بر سر شش که درد
 میکرد دندان وی و پیرسید از وی نام او را و نام مادر او را و پیرسید از مدتی که میخواهد که درد نکند در آن مدت
 دندان وی یعنی گفت در چند ساله ترا بر بندم پس میگوید آن شخص نجیبی است یا بهفت سال یا نه سال
 شما و ترا یعنی عدد و طاقی پس برینداشت دست خود را بگذاشت که شش درد میبرد و گفت میگرد
 مدت مذکوره که در دمی کرد و من امر شایع و مشتهر است از وی انبیا هیچ دعای معین ذکر نکرد و ظاهر
 همین دعاها تور مذکور خواهد بود یا توحه می کرد و از پیش خود دعای می خواند و بعد اعلم بحقیقه الحال
 و گفت صاحب موابی و از آنچه تحریر کرده شده است که بنویسد بر رخساری که در حالت درد دست بایستد
 الرحمن الرحیم قل هو الله اعرف انک و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة فلیکونوا شکروا یا اگر خواند بنویسد
 و لا ما کن فی الدلیل و النهار و هو السميع العظیم رقیه البول روایه کرده است نسائی از ابی الدرداء که آید او را
 مردی و گفت پیداوار محبوبش شده است بول و رسیده است او را حصاة البول پس تعلیم کرد او را بول
 رقیه البول رقیه که شنیده بود از رسول خدا صلی الله علیه و سلم ربنا الله الذی فی السموات تقدس اسمک امر که
 السموات و الارض کما رحمتک فی السموات فاجعل رحمتک فی الارض و اغفر لنا ذنوبنا و خطایانا انت رب الطبیعین انزل شفای
 من شفای در محنت من رحمتک علی هذا الوضع فیرس و او را کرد او را که رقیه کند او را باین دعای رقیه که در بوی باشد
 و این رقیه در شکوی عام که برانی بر مرض کنند نیز آمده است از حدیث ابی داود و رقیه الحمی روایه است
 از انس رضی الله عنه گفت در آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر عایشه رضی الله عنها و وی تب و ده بود و در
 میکرد تب را فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم دشنام مکن تب را که دی ماوراست و لیکن اگر خواهی ما بوزم ترا
 کلمات که چون بگویی ان کلمات را بعد از آنرا خدا تعالی از تو فرمود پس ما بوزیم را فرمود بگو اللهم ارحم جلدی
 الرقیه و عظمی الرقیه من شدته الحرق یا ام ملدم ان کننت امتت یا الله العظیم فلا تصدعنی الازاس و لایتنه
 النعم و لا تاکی الهم و لا تشربی الدم و تخولی عینی الی من اتخذ من العدمها اخر گفت عایشه رضی الله عنها پس گفت
 این کلمات را که آموخت مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس رفت تب از من صاحب موابی بگوید محبت این رقیه
 چنانکه دیدم من بخت شش خود و لفظ او امتت اللهم ارحم عظمی الرقیه و جلدی الرقیه و اغفر ذنوبی من فورة
 الحرق یا ام ملدم ان کننت امتت یا الله العظیم و لا تشربی الدم و لا تقوری عظمی و لا تشربی
 الی من یزعم ان مع الله الذی اخرجنا فی استشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و بنو عبد الله

حی تنه چنانچه ذکر کرده است صاحب الهی بر سر مدقه لطیف بسم الله قریب بسم الله مرت بسم الله طلت
 و دیگر بر روزیک مدقه را و بیند از آنرا در دهن و فرو برد بآب و در کتاب قرآن و شرب آن برای شفا از
 سلف و خصی است چنانکه گذشت و از این الحاج در مدخل ذکر کرده که شیخ ابو محمد مرغانی همیشه می نوشت
 اوراقی برای حی و جز آن و میگذاشت بر روز و بویس هر که می خورد بوسه الهی می گرفت و مدقه را از آن و
 استعمال می کرد و شفای یافت باذن الله و در جبل دمی بود که توب انزل لم یزل و لا یزال یزید الزوال و یوم
 لا یزال و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و تنزل من القرآن ما یوشع و در حرمه للمومنین رقیه خراج لغت
 ریش و رسیدگی بر روی پوست صاحب زاد المعانی گفته که بوسه پردی این آیه را و بایا لولک عن الجبال
 فصل یسفا نزل فی زما فاما مصفقا لاری فیها عوجا و لا لاسا محروبت رقیه عسر ولادت و از آنجا
 بحرست مر عسر ولادت را چرتی است که روایت کرده شده است از عبد الله بن امام احمد حنبل گفت
 دیدم پدر خود را می نوشت و قتیکه دشواری شد بر زن ولادت در جام صفید یا خیری لطیف حدیث بن عباس
 لا اله الا الله الحکیم الحکیم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین کانهم یوم یروان ما یوعدون ان یشرکوا الله
 ساعده من التهار کانهم یوم یرونها لم یسوا الا عشیة او یحیا قتل گفت که خبر داد ما را ابو بکر مردی که آمد امام
 را برسد و گفت یا اباعبد الله نویس چیزی بر زنی را که سخت شده است بروی ولادت و در روز گفت بگو مرد را که
 بیارد جام و اسب و زعفران را گفت خلال دیدم او را که می نوشت بسیار کسی را و در مدخل گفته که نویس در آن
 جدیداً خرج ایها الولد من لطن ضیق الی سعة یذکره الله انما خرج بقدره الذی جعلک فی قرار کین الی قدر سعة
 لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرائیه الی اخر السورة و تنزل من القرآن ما یوشع و در حرمه للمومنین و نبوت آنرا
 زن و میقتانند بروی خود گفته است شیخ مرجانی که گفته ام این رقیه را از بعضی بزرگان و نوشته ام از یک
 احدی را مگر رستگاری یافت در ساعت بفضل خدا و روایت کرده شده است از ابن عباس رضی الله عنهما گفت
 گذشت عیسی السلام بر زنی و حال آنکه معترض بر سر پا فاده بود و بچه در شکم وی پس گفت آن زن ای کز الله
 دعا کن برای من که خلاص گردانم و ازین محنت که من در آنم پس گفت عیسی علیه السلام یا خانی النفس و یا
 تخلص النفس من النفس و یا خیر النفس من النفس خلتها پس انداخت آن زن و لدر او برخاست گفت شیخ
 مرجانی پس چون دشوار کرد بر زنی ولادت نویس این را برای وی رقیه عافه و از آنجا که بگوید که
 برای عافه آنکه نوشته شود بر جبهه معروف و قیل یا ارض الملی ما کوک و یا سمارا قلعی و غیض الار
 و قضی الامر و جایز نیست کتابه آن بخون راعف چنانکه بعضی جهال کنند زیرا که خون نجس است

پس خایز نیست که نوشته شود بوی کلام خدا رقیه برای برادر و بلا از زبان بن عثمان از پدرش رضی الله عنهما روایت کرده اند
 که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم میفرمود که کسی که بگوید بسم الله الذی لا یضرع و لا یضر فی الارض و لا فی السماء
 و هو المسموع العظیم سه بار وقت شام نرسد و یا سه بار بلی ناکبانی تا آنکه صبح کند و کسی که بگوید آنرا وقت صبح نرسد و یا
 بلی ناکبانی تا شام کند گفت راوی پس رسید ابن بن عثمان را فالج پس نظیر کرد در و
 آن کسی که شنیده بود از زنی حدیث بطریق تعجب و تکرار پس گفت ایامه نظر میکنی بر سوسه من بخدا
 سه گند دروغ بر بسته ام بر عثمان و نه دروغ بسته است عثمان بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و لیکن امروز که بر سر
 هست مرا آنچه رسیده است بسبب آنکه عصبیان کردم من پس فراموش کردم که بخاتم آنرا رواه ابو داود و ترمذی
 و قال حدیث حسن صحیح که حاصل کرد و بهی معافات از مغفایه و بلا و آیه است از انس بن مالک
 که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عشر مرتبه
 پاک گردانیده می شود از گناهان پنج روزی که زنده است و در ایامه دروغ عافیت داده می شود از بقا و بلا از بلا
 دنیا که جنون و جذام و برص و یخ از آنهاست و ترمذی از ابی هریره آورده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم بسیار گوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم زیرا که کنز خسته است گفت کوی کسی که گوید لا حول و لا قوة
 الا بالله و لا یطعم من الله الا لایه دور گرداند از وی خدا لیکالی بهفت باب از ضرر که از نای آن فقر است و
 روایت کرده است طبرانی از ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال لا حول و لا قوة الا بالله
 کان دواء من تسعة و تسعین داء الیسیر و الله و در حدیثی دیگر آمده از ابو موسی کسی که گوید لا حول و لا قوة الا بالله
 سه روز صد بار نرسد و یا فقر بگذرد و نیز آمده است کسی که درنگ کند بروی رزق باید که بسیار گوید لا حول
 و لا قوة الا بالله و از امام جعفر بن امام محمد باقر از پدرش از حدیث از علی بن ابی طالب رضی الله عنهما جمیع آمده
 که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است کسی که گوید هر روز شب لا اله الا الله الملك الحق المبین باشد و او را الله
 از فقر و انس از حشت قبر و گشته شود بروی باب خدا و گشته شود در بهشت و بعضی روایات این حدیث
 گفته اند اگر خلعت کنند برای این حدیث تا چهل بار باشد ذکر کرده است این اعمد الحق در کتاب
 الطب النبوی رقیه در طعام روایت کرده است بخاری در تاریخ خود از عبد الله بن سعید رضی الله عنهما کسی که
 بگوید هنگامی که نهاده شود طعام بسم الله الذی لا یضرع و لا یضر فی الارض و لا فی السماء و لا یضرع اسم الله العظیم فیه حشره
 و شفا و ضرر نکند و یا سه بار خیر رقیه نام الضیاع از ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم هر که زنده شود و او را فرزند از فرزند پس از آن گوید در گوش راست و اقامت در گوش چپ

[illegible]

نفع دی و چون ظاهر شد فی الحال گویا جاری شد مجرب کذب اینجهه اطلاق کرده شد بر وی قطعی است
و بعضی ملاحظه اعتراض کرده اند در اینجا گفته که غسل مسهل است پس چگونه فرموده شود مرکب است که وقت
در اسهال و حجاب داده شده است که این سخن صادر از جهل است از قایل آن معصوم بل کذب و باطل
بیطریق اطلعت است زیرا که اتفاق دارند اطباء که مرض واحد مختلف می شود علاج و باختلاف سن و عادت
و زمان و غذای مالوف و تدبیر و قوت طبیعت و اسهال حادث میگردد گاهی از ناگوار افتادن طعام
که ناشی می گردد از بدبختی و اتفاق دارند که علاج این تبرک طبیعت با قفل دست پس اگر محتاج
به مسهل بود و اعانت کرده شود بآن دایم که در طویل قوت است و گویا این مرد استطلاق بطریق از بدبختی
بود پس وصف کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مراد را غسل بر دفع فضول که جمع شده بودند در نواحی معده اند
اختلاط ازج که منع میکند استقرار غذا و معده در ورشها و برزناست چون می چسبد بوی اختلاط
ازج فاسد میگرداند معده را و فاسد میگرداند غذای را که واصل می گردد بوی پس دوا آن است
چیزی باشد که جلادیده و پاک گرداند آن اختلاط را و نیست چیزی نافع تر درین باب از غسل خصوصاً
اگر آنجست شود آب گرم و در تکرار امر باشد امیدن غسل نکته لطیف است چه دوا می باید که آن را مقدار
و کثرتی بحسب حال مرض باشد تا اگر از آن خاصر آید بجای مرض را زایل نگرداند و اگر از آن زیاده آید قوی را قسط
گرداند و مرض را زیاده کند و ضرری دیگر پیدا گردد و چون در بر توتی چندان غسل ندادی که تقاوم مرض
شدی لاجرم اطلاق زیاده میشد و امر با عادت شرب غسل می کرد تا بحد خویش رسید لاجرم فرمود
صدق الله و کذب بطن اخیک که عبارت است از کثرت ماده فاسده و چون در آخر آن قدر دادند که
در اخراج ماده و دفع مرض کافی دوانی بود دفع آن ظاهر شد پس قول می صلی الله علیه و سلم کذب بطن اخیک
اشارت است بلکه این دوا نافع است و بقار و است از جهت تصور دوا در شفا بلکه از جهت کثرت ماده
فاسده است پس اینجهه امر کرد بمعاودت شرب غسل از برای استفرغ و بعضی گفته اند که غسل با
جریان میکند شتاب بسو عروق و نافذ می گردد بوی اکثر غذا و دوا را میکند بوی را پس قاضی میگردد
و گاهی باقی می ماند در معده پس برمی انگیزد معده را و می گرداند تا آنکه دفع میکند طعام را و اسهالی
سید بطن را پس انکار و وصف غسل با سهال مطلق از قصه عقل منکر است و بعضی گفته اند
در وصف کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل را برای این مسهل چهار قول است یکی حمل بر عموم
در شفا و این اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بقول خود اصدق الله فی قولی فیه شفا للناس پس چون

تنبیه کرد برین حکمت تلقی کرد از انقول پس شفا داده شد و ازین بعد جانی آنکه وصف مذکور است از این
عادت ایشان بود و تبادی بوس در جمیع امراض ثالث آنکه اسهال از میضه بود چنانکه گذشت
را آنکه آنکه احتمال دارد که امر بطبع عسل بود پیش از شرب زیرا که وی عقده می کند بلغم را پس شاید که نخست
به بلغم خود و قول ثانی و در جمیع ضعیفات اند و تأیید میکنند قول اول را حدیث ابن مسعود علیه السلام بالشفاء بعسل
و القلآن اخرجه ابن ماجة و الحاکم مرفوعاً و اخرجه ابن ابی شیبہ و الحاکم موقوفاً و رجاله رجال الصحیح و
از ابی الیونس علی کرم وجهه آمده است که فرمود چون آشکارا کند و در روایتی چون طلب کند شفا را کمی از
شما باید که طلب سبب کند از زن خود از مهرش چیزی بخرد بان عسل و بنویسد آتی از کتاب بعد در کار و شود اگر
آب آسمان و غلط کند با عسل شفا دهد خدا تعالی او را و بعضی علماء در ترجمه آن گفته اند که حق تعالی فرموده
و نزل من القرآن ان شفا و فرموده و انزلنا من السماء بار مبارک و حاجی دیگر با طهر آورده و خان طبرستان حکم عن
شیخیه نفساً عجلوه بنامش یعنی اگر بدین زن شما را خوشی نفسی خود چیزی از مهر خود پس بخورید آنرا خوش گردانید
و فرمود در عسل فیه شفا و لانس پس چون اینها اسباب شفا جمع کرد و امید حصول آن بفضل خدا غالب آید
و موافقانی اللهم اشفا شفا عاجلاً بحی القرآن العظیم و میر که بنیک الکریم صل علی سلم علیه و جعل در تعبیر روایا
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم تغییر تغییر است عبرت الروایا به تخفیف و تشدید هر دو آمده و تشدید برای مبالغه است
و روایا الضم را و سکون مبرزه آنچه به بیند تخفی در خواب و بیان حقیقه روایا بر طریقه تشکیلی و حکما در شرح شکات
کرده شده است اینجا نیز بر طریقه حدیثین در کتاب مواهب وارد شده ذکر کرده می آید قاضی ابوالکریم العزیز
که از اعظم علمای مالکیه است گفته که روایا و کانی است که میباید کند خدا تعالی در دل بنده نبردست شکلی
شیطانی بخفای آن یا تغییرات آن و حاکم و عیسی روایه کرده اند که ملاقات کرد عمر علی را رضی الله عنه گفت
یا ابا الحسن مردی بنزد روایا پس بعضی از آن صادق می آید و بعضی کاذب می افتد گفت نعم شنیدم رسول خدا
صلی الله علیه و سلم میگفت هیچ عبده و نه امه که خواب میکند پس بر میگردد خواب اگر آنکه بیدار می گردد بیدار می گردد
آن روایا است که صادق می آید و آنکه بیدار می شود بیدار می گردد بیدار می گردد بیدار می گردد بیدار می گردد
صحیح نمیداند و این اقیم حدیث آورده که روایای مومن کلامی است که میکند او را بر مردگار تعالی تقدیر
و حکم متردنی گفته که بعضی از اهل تفسیر در قول حق تعالی ما کان البشر ان کلید الله الادیان و من و احباب
گفته اند من و احباب ای فی النام و روایای انبیاء صلوٰت الله و سلامه عليهم و حی است بخلاف غیر ایشان پس
و حی نمی در کید از اخلاقی زیرا که وی مخصوص است بخلاف روایا غیر انبیاء که گاهی حاضر میگردد او را شیطان در

در بخاری از حضرت انس آمده که روای حسن از مرد صالحی که جز دست از چهل و شش جز و نه نبوت و گفته اند که در آن
 روای صالحی است و اگر نه مرد صالحی می بیند گاهی اوصاف را و لیکن نادر است از جهت قلت تکلیف شیطان
 از صلیح اختلاف غیر صلیح که صدق در وی نادر است از جهت غلبه تسلط شیطان بر ایشان و در خج اشکال
 کرده اند که بودن رویا جزو نبوت چه معنی دارد و حال آنکه نبوت منقطع گشت بموت نبی صلی الله علیه و سلم
 و جواب داده اند که اگر از نبی است صلی الله علیه و سلم پس جز است از اجزای نبوت حقیقتاً و اگر از غیر نبی است پس بی جز است
 از اجزای نبوت بر سبیل مجاز باعتبار تشبیه رویا به نبوت از اقلا علم و بعضی گفته اند که مراد از خبر اعلم نبوت است و نبوت
 اگر منقطع شد علم اوقاتی است و از امام مالک پرسیدند که آیا تغییر بکند رویا را بر گفتن یا نبوت بازی می کنند بعد از آن گفت
 در رویا جزو من النبوة مراد وی همان تشبیه رویا است به نبوت از جهت اطلاع بر بعضی غیوب بعضی گفته اند که جزو نبوت
 مستتر نیست نبوت و صفت کل را و یکدیگر میگویند استهسان لا اله الا الله با و از بلند میگویند او را مودون این سخن
 حق است باعتبار معقول زیرا که جزو غیر کل است و نبوت مجموع این اجزاء است و هر جزو نبوت نیست
 و این ظاهر است و لیکن فصل او آنست که در نبوت داخل است و نبوت عبارت است از مجموع آن
 اجزاء فاقم در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم با ستم
 نمی ماند بعد از من بیشترات مگر رویا و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما نزد مسلم و ابی داود آمده که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم برداشت پرده خانه را و سر مبارک او بسته بود بمصباح در مرضی گرفت ازین عالم و مردم
 صفت بسته ایستاده بودند در پس ابی بکر رضی الله عنه و گفت ایها الناس باقی ماند از بیشترات نبوت مگر رویا
 صالح که می بیند از اسلام یا دیده می شود برای او و تغییر بیشترات باشد غالب است و الا بعضی رویا بیشتر از
 واقع خواهد شد پیش از آن که واقع شود قاضی ابو بکر بن الحریث گفته که اجزای نبوت نسیه اند حقیقتاً آنرا مگر
 ملک بانی و آنچه اراده کرده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم همین مقدار است که روای جزوی از اجزای
 نبوت فی الجملة زیرا که در وی اطلاعت بر غیبی از غیوب بوجهی از وجود اما تفصیل نسبت مخصوص است
 بموت او در جزو نبوت و امام لازمی رجوع الله علیه گفته است که لازم است عالم را که بداند هر چیز را جمله و
 تفصیلاً و تحقیق گردانیده است حق تعالی مرر عالم را حدی که واقف است نزد آن پس بعضی از این جزو
 است که دانسته می شود مراد بان جمله و تفصیلاً و بعضی از آن است که دانسته می شود جمله و تفصیلاً و در این
 قبل است و در حدیث نیز روایات مختلف آمده و در بعضی جزو من خمسة و بعضی جزو من سبعین و در

در بعضی سده و سبعین در بعضی سده و عشرين در بعضی اربعه و عشرين پس در ثانی بصری آن مانند شهر
ستند برین است و بعضی از برای عدد روایت شهر کرده است و برین است مناسبی پیدا کرده اند گفته
که حق تعالی و حق فرستاده بود و خود ششماه در نام بعد از آن و حق فرستاده در لفظه باقی مدت
حیات و در نبوت بریت و سه سال است و نسبت ششماه بریت و سه سال نسبت یک سده چهل و شش سال
و سه مناسب معقول است اگر نایب شود که در حق در ابتدا می نبوت ششماه در نام بود خطای گفته که از اهل علم
در تاویل اربعه و ثانی گفته اند که نزدیک نیست که ثابت گردد و نمی شنوم ما در آن خبری و اثری و نه ذکر کرده است
نیز درین باب خبری و بخردن خبری گفته و انظر الی فی من الی شیئا و لازم نیست بر آن خبری باشد علم
آن بدین نام آفریده اند اعداد رکعات و ایام صیام و در حق جبار و خیر و نیز این بر نسبت در اعداد که
در روایات دیگر آمده چهارست پس اولی بلکه واجب تفویض است بعلم شارح و الله اعلم دیگر بدانکه در
حدیث آمده است که اصدق الروایا بالاسکار راست ترین روایا روایای است که در وقت سحر بخند
رواه الترمذی و الدارمی و مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم
و قتی که متقارب شود زمان دروغ نمی شود روایای مسلم و راست ترین شمار در روایا راست ترین شمار است
در سخن و در معنی اقرب زمان دو قول آمده یکی آنکه معنی اقرب زمان پس زمان چهارست و آن وقت
استوای آنهاست در ایام ربیع که وقت اعتدال طبایع اربع و استواء لیل و نهار است همچنین است عذرا
قوم و ظاهراست که ایام خریفه را نیز بگویند که وقت تحویل نیز است و وقت استواء لیل و نهار است و معبران
نیز بر آنند که اصدق و دیا نزد اعتدال لیل و نهار است و در اینجا بحث کرده اند که برین وجه فایده تقصید
بمسلم چیست زیرا که اعتدال طبایع درین وقت مخصوص بمسلم نیست و جوابش آنکه حال کافر خارج
از دایره اعتبار است لطلاق صدق بروای او متنوع و قول دیگر آنکه را و اقرب زمان نهایی
است نزدیک قیام ساخت و تأیید میکند این را حدیث حریری که بلفظ است آخر الزمان لا تكتب
روایا المؤمن آورده و این یکی از بعضی مشایخ خود شنیده است که مراد اقرب زمان مؤمن است
و بنی گفته اند که مراد زمان مذکور زمان مهدی است که زمان بسط عدل و کثرت امر بسلطه و رزق است
ریا که آن زمان که تاه خواهد بود از چه وجود لذت و طیب عیش و بعضی گفته اند که آن زمان طایفه است
که باقی ماند با عیسی بن مریم عیسیا السلام بعد منقح و حال و این زمان احسن اند و احوال از زمان
این است بعد از حدیث اول و اصدق اند و اقوال و ازین جهت گفته و آخرین حدیث و اصدق

رویا اصد قلم حدیثا و در اعتبار صدق قول در صدق رویا ظاهر است چه هر که صدق میوزر در روشن میگرد
 ای او وقت می نگیرد و در آنکه او و متعش میگرد و سانی بر وجه صحت و سداد و بر کد و س
 صحیح و سالم است خواب و نیز بختن خواب بود بخلات کاذب و تخلف که فاسد و مظلوم است طلب او پس
 نبش مگر کاذب است اصفاث ایحائاتی بنده صادق غیر محج و کاذب محج و لیکن اکثر و اغلب بخیان است که
 گفته شد و نیز در حدیث آمده که چون میزدی که از شما در خواب چیزی را که دوست میدارد آنرا پس آن از خدا
 و باید که محمد که بر خدای را خود حل و تحریک کند بآن و اگر چیزی بید که ناخوش دارد آنرا پس از شیطان است
 و باید که استعاذه کند بخدا از شر آن و ذکر نکند آنرا نزد کسی و ضرر نمیکند روانه البخار
 و در روایت مسلم آمده که خواب بد از شیطان است و خبرند کسی را بآن و باید که تعفت کند بجان و چپ
 سبار و تو که کند از شیطان و در روایت دیگر آمده که بخشد از بملوی بملوی دیگر و در روایت دیگر آمده
 که نماز کند و تحریک نکند بآن مگر حبیب لب را و در روایتی مگر عالم ناصح را بخواند آیه الکرسی را و نیز آمده است
 که رویا برای پند است یعنی اعتبار ندارد و واقع نمی شود تا آنکه تعبیر کرده نشود و چون تعبیر کرده شود واقع
 می گردد و نیز آمده است که رویا مراد از کسی راست که تعبیر کند یعنی هر چه بخت تعبیر کرده شود غایب شود
 و این حدیث ضعیف است و با وجود این مراد آن خواب بود که سحر عالم باشد و صواب کند در تعبیر و اگر صواب کند
 بپرسد دیگری که اذ قالوا باید که تعبیر بخیر کند و تا تواند حل را بجانجانب کند از عایشه رضی الله عنها آمده است که
 گفت زنی نزد آنحضرت آمد صلی الله علیه و عرض کرد زوج من غایب است و گذاشته است مرا حامل در خواب
 می بینم که ستون خانه شکسته است و زانیه ام که در کار چشم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم باز آمد مرد
 ان الله تعالی صحیح سالم و بزای تو غلام نیکو کار را و این زن یکبار دیگر آمد و آنحضرت را در جانه یافت
 و من قصه خواب او را بر سیدم پس گفت خواب خود را و گفتم من در تعبیر خواب او که اگر این خواب تو
 راست است بپرسد زوج تو و بزای تو غلام بر کار را پس نشست آن زن و گریه می کرد پس از آنکه حل
 صلی الله علیه و سلم و فرمود باز آن ای عایشه و بختن کن چون تعبیر کنی خواب کافی را تعبیر کنی بخیر و حل کنی
 بر آن زیرا که رویا واقع می شود بر آنچه تعبیر کرده شود بدان و نیز آمده است که تعبیر پیش از تعبیر گوید خیر است
 و شرا بعد از آن تعبیر کنی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز بختن میکرد و گفته اند که از ادب ظاهر آن است
 که تعبیر نکند خواب را از طلوع شمس و نزد غروب آفتاب و نزد زوال آن در شب امن چنین آورده
 است صاحب نوایس و در حبش ظاهر نیست و حدیثی هم درین باب نقل کرده و اگر گویند

این اوقات اندک نماز در آنها مکرده است پس وقت استقام باید ذکر در گویند که نزد والی اشارت بان
 کرد و چون در این پیست و تحقیق ثابت شده است در حدیث صحیح که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون
 از نماز با او سر می گشت می رسید از صحابه یاد شده است هیچ یکی از شما خوابی است بپوش ذکر میکرد هر که نام از این
 خوابی که دیده بود و تعبیر میکردی صلی الله علیه و سلم و تجارتی در صحیح خود باین عقد کرده بعنوان بای تعبیر اردی بعد
 صلوة الصبح بکن این پیش از طلوع آفتاب و من از تعبیر در وقت طلوع موقوف است بر دلیل و دلیل بران خبر
 که است نماز در این اوقات خائیت و در عبارت مواب اشارتی باین اقصت و آنکه بعضی گفته اند که مستحب آنست
 تعبیر کند بعد طلوع شمس تا نوزاد از عصر تا قبل غروب حدیث مذکور در یکدیگر بران و در وجه و الی آنحضرت
 از صحابه رویت رویا آن گفته اند که آنحضرت منتظر ثبوت فتح که بود بخوابی است که از جای ظاهر شود معلوم است
 که این معنی از کجای گویند و ظاهر آنست که مقصود از سوال مذکور قوت حال صحابه که سلوک هر یک که تا کجا رسیده
 و تدریس آن چه باید کرد و شیخ طالقیت که معاملات در بیان و اوقات ایشان می پرسند و علایمی که گفته اند
 همینست خواهد بود و الله اعلم و بعضی علما گفته اند که تعبیر رویا نزد صلوة صبح اولی و اقرب نسبت با اوقات دیگر
 از جهت حفظ صاحب رویا و بایبب قرب عهد بان و گاهی عارض می گردد و نسیان از جهت حضور در میان غایب
 و در آن وقت بجهت طیب هوا و نورانیت قلب و قلت شغل و بی فکرت در امور معاش و از جهت آداب
 رای آنست که صادق اللیخ باشد و بر وضو نجید و در بپوشد است چنانکه سنت است در ختن و بخواند در
 وقت بخواب رفتن سوره و التمسح باللیل و التمسح و سوره اخلاص و مسود تین و بگوید اللهم انی اعوذ بک من
 سئی الاحلام و استخیر بک من تلاعب الشیطان فی الیقظ و المنام اللهم انی اسألك روایا صالحی و صلاتی و
 حافظی غیر میست اللهم انی فی سامی ما احب و باید که عرض نکنم بر دشمن و جابل تا بجلت چهل و باعنه عداوت
 بر جانب غیر خیر حمل نکنم و تمام رویا منحصر در دو قسم است یکی اضمات احلام و آن خوابهای پریشان
 که اذنب چنانکه کسی را بیدار می خیالهای فاسد پریشان در خاطر می گردد و ضعف در لغت بمعنی خضم
 غشاخاک در هم آمیخته و فی الفراع ضعف دسته کلاه در آمیخته مشک و تراضات احلام خوابهای شوریده و
 ضعف الحدیث در آمیختن سخن و احلام جمع حلم یعنی خواب که باطن میزد و این قسم رویا معتبر نیست و تعبیر ندارد
 و گاهی بجهت تلاعب شیطان است تا اندوختن دل را و مخدوع سازد مسلمان را چنانکه کسی ببیند
 که بریده شده است سر او و در پی آن می رود یا مرده است یا در جایی بیرون که افتاده و خلاصه
 ندارد از آن روایت کرده است مسلم از جابر رضی الله عنه که اعوانی آمد و گفت یا رسول الله خوابی که

بنیم که سر من بریده شده است و من در پی آن میروم پس من کرد اورا آنحضرت و گفت خرمده بلحی بیطاعت
 در منم و چنانکه به بیند که فرشته امر میکند اورا بفعل حرام و مانند آن از محال یا بر چه در بیان از حدیث نفسی
 زوی محال دارد همان را در خواب می بیند یا آنچه غالب است بر مزاج او از بلغم یا صفرا یا دم یا سودا مثلا می بیند
 چیزی در خواب می بیند چنانکه بلغمی آید یا صفراوی آتش و رنگهای زرد میزند و دومی رنگهای سبز می بیند
 و دومی دود و چیزی سیاه میزند و اشالی آن قسم دوم روای صادق است مثل رویا انبیا و تابعین
 و صالحین گاهی غیر ایشان را نیز بر سبیل قدرت اتفاق می افتد و در اینجا دو عبارت روای صادق و روای صالح
 ظاهر است که هر دو یک معنی و بعضی فرق کنند که صادق راست باشد و صالحی آنکه موافق مقصود و جهت خواه
 مانده و این در رویا انبیا و صالحین نسبت با امر آخرت یکی باشد و اما نسبت با مورد دنیا بجهت ظاهر و خواه
 نیانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز احد دید که کاوان را زخم میکند و در شمشیر خود دید که زخم افتاده است
 و بر کرده و بقره را با نیزه رسیده اصحاب او در آن روز و زخم شمشیر بسته شدن مرد از ابل بیت وی سبب
 حضرت حمزه رضی الله عنه بن عبد المطلب بعد از آن عاقبت مرتضیان راست و فتح و نصرت بر ظالمین آنحضرت
 مردم بر سه قسم اند مستور الحال و غالب برین استوار صدق و کذب است و صفه و غالب برین است
 صفات است و نادر است برین است و کذا صدق است و نفعایت نادر است و از بعضی کفار صادق
 نیز می افتد چنانکه روای صاحبی السجی با یوسف علیه السلام و روای ملک لثان غیر ذلک و در حدیث آمده است
 که صدق الروایا لا تسخار و ذکر کرده اند بعضی علما که روای اولی یل در رنگ می افتد تا اولی آن و از
 نصف ثانی تفاوت اجزای او و شباب و اسرع از هر روای سحر است خصوصا نزد طلوع خورشید و از
 امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده که اسرع روای در تاویل روای قلیو است و از محمد بن سیرین
 نقل کرده اند که گفت روای تبارش روای یل است و ف و حکم مردان دارند و بعضی گفته اند که در آن
 چون چیزی بیند که اهل است آن روای زوج است و همچنین روای عبد برای سید او همچنین روای
 طفل برای پدر و مادر است و الله اعلم و اصل روای تفسیر که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 مروی است بسیار است از آنکه روایت ابن و تفسیر آن علم تجاری از حدیث ابن عمر آمده که گفت
 شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم میفرمود در اشارة کن که من در خواب بودم آورده شد نزد من قمی
 شیر پس نوشیدم از آن شیر تا آنکه می بینم سیرابی را که بیرون می آید از ناخن در روایتی
 نوشیدم شیر را تا آنکه می بینم آنرا که روان می گردد در گهای مونی و است و گوشت پلستر دادم آنچه زیاد مانده

از من مرتبه انکه منی چنانچه میل و تمیزی کردی تا آخر اول صد گفت بعل و شمع بجان بی حربه گفته که تو بگرد
انحضرت صلی الله علیه و سلم لعین را بجهت اعتبار بخبری که ظاهر شده بود آنحضرت را در اول امر یعنی در شب هجرت
که آمد به نزد آنحضرت تنی خروار و لعین را از هر کدام که نوشته اختیار دارد پس اختیار کرد آنحضرت لعین را پس گفت
او را جبرئیل علیه السلام اختیار کردی تو فطرت را یعنی دین را و در بعضی احادیث مرفوعه تاویل بقدرت آمده
و در بعضی روایات معلوم و دین آمده و وجه تغییر لعین را بعلکم کثرت نفع اوست و بودن او سبب صلاح بر لعین
پس معلوم در غذای ارواح ماته لعین است در غذای بدن و صلاح آن دو گویند که مثال عسل در آن
عالم لعین است و الحمد که این میکند در بعضی مقامات صدقه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم باین سعادت
و شارت مستبعد و مستبعد گشته می بینیم که سوره نو پاک تر از شیر لطیف شیر خوش طعم نامیده است و آن
هم را کشیده و فرو برده است امید و آیه است که به نصیب از علم و دین شرف و مخطوط گردد و باید دیگر نیز نگاه
بزرگ از شیر سفید در غایت سفید لطیف لطیف خورده و الحمد علی ذلک و در بعضی روایت اوست صلی
الله علیه و سلم قمیص یا و تغییر آن بدین در حدیث بخاری از ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
را تا آنکه من را خوام می نمودم را که عرض کرده می نمودن و در بیان ایشان پیرایه است بعضی از آن
پیرایه می رسد پستان را و بعضی دهن است و گفته شد بر من عمر بن الخطاب و بروی پیرایه است که
میگفته آنرا یعنی در از تار من و در آن دو احتمال دارد یکی آنکه گفته تر از این چنانکه بخلق چسبیده باشد دیگر
آنکه باین تر از آن بود چنانکه بسره رسیده باشد پس در از تر از نخت خواهد بود و موید این احتمال است
روایتی که حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده بعضی از آن کسی بود که قمیص او تار سره است و بعضی تا انگشت
ساق و وجه تغییر از دین قمیص آفت که قمیص می پوشد عورت را در دنیا و دین می پوشد در آخرت و حجاب
می گردد از هر یک و در اصل دین باب قول حق تعالی است و باس التقوی ذلک خیر و بعضی گفته اند که در هر
کدام است که دین تر می کند عورت چنانچه می پوشد قمیص عورت بدن را پس از آنکه رسیده است تا سینه
می پوشد دل او را از هر یک اگر چه از حجاب محاصی میکند و آنرا که باین تر است و فرج او ظاهر است و باین
او ناپوشیده مشی میکند به سوئی حیثیت و آنرا که تا ای رسیده کسی است که پوشیده است به تقوی
باز بر وجه و آنکه می کند قمیص خود را برده باین است بعمل صالح کامل و مراد بناس یا تمامه مومنان
باشند از خصوص آنکه مومنین و مومنین عمل به تقضای اوست از هر من افعال او را
اجتناب می دارد و عمر از رضی الله عنه نیز این مقام عالی و ازین حیث معلوم می شود که این من متفاضله در دین

بقولت و کثرت دعوت و ضعف و این از اشیاء آنست که محمود است در تمام و معلوم است در لفظ و آن خر
 قیصل است که فرمود است شرعاً از چپه در و در عهد در قطل علی عالم منام و از تکلیف نیست و این مشابهت
 که در شب سراج قلب شریف را در طشت طلا شستند و از آنجا که رویت سوارین در دستهای شریف و
 صلی الله علیه و سلم و تغییر آن بکذا این ابو بریره روایت میکند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ثنای
 آنکه بودم من در خواب ناگاه داده شد مرا خنجرها زمین کنایت است از خنجر این کسری و قیصر و غیره که گفته کرد
 خنجر است و می و احتمال دارد که مراد معادن ذیوب و فضه باشد فرمود پس نهاده شد در در دست من و سواران
 طلا پس کران و مکرده آمدند بر من و این دو بگین ساختند مرا پس می کرده شد لبوی من که نفع کن این سواران را
 پس نفع کردم آنها را پس رفتند سوارین و در روایتی بریدند پس تاویل و تغییر کردم سوارین را باین دو که
 که من میان ایشان یکی صاحب صفادیکری صاحب تمامه که در خود پتیر کرد پس آنکه آت و بودند یکی
 غنسی که درین دعوی نبوت کرد و گفت او را فریز در دلی پیش از وفات آنحضرت و می آمد بوی صلی الله علیه و سلم
 بقول می در مرض موت قبل موت پس فرمود و بقل می و فرمود قل الله الصالح فیروز الله بی
 و فرمود نماز فریز و زکریا که کذاب که در دعوی کرد در عالمه که بلدی است از بلاد حجاز گشته شد در خلافت
 صدیق و قصه او مشهور است و در وجه کذا این بر سوارین گفته اند که کذب وضع میشی است در غیر
 مجلس پس چون دید آنحضرت در ذرا عین خود دو سوار از طلا و بودند اینها از لباس آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم زیرا که اینها حلیه و اندو آت که ظاهر خواهد شد یکدیگر دعوی کنند چیزی که نیست ابل آن و نیز
 در بودن از ذیوب که منعی عنه است مردان را پوشیدن آن دلیل است بر کذب و نیز ذیوب شتق
 از ذیاب است بمعنی رفتن پس دانست که آن یخری است که میرود و زایل می گردد و متاثر شدن آن
 کردن حق سبحانه مراد را بیخ کردن آنها را پس رفتند و بریدند پس دانست که ثابت نیامد امر آنها و کلام
 می صلی الله علیه و سلم بوحی که آمده است از آنکه می کند آنها را از جای آنها و قرطی گفته که مناسب تاویل
 ماین رویار آنست که ابل صفا و ابل النامه اسلام آورده بودند و بودند ساعد اسلام را پس چون
 ظاهر شدند در اتحاد و کذا این سخن را می گوید بر ابل این دو که باویش دادن کلامهای خود را و عادی
 باطله خود و فریب خوردند اکثر آنها پس گویا بدین نیز که بدین شدند و سوارین نیز که که این و بودن
 آنها از دست ایشان است باویش دادن آنها کلام خود را و خرفت نام ذیاب است انتهی و بعضی در قرطی تاویل
 سوارین بکذا این گفته اند که سواران است به است بقید مرد است را چنانکه در بای می باشد و قید منع میسکنند

دست را در قلع از علی قصرت گویند این گرفتار بود دست شریف را و نگذاشتند که عملی نصرت کند
 بهر دو دست که از کمر علی و از انچه رویت زن سیاه زده بودی که بیرون می آید از مدینه و قیصر آن بنقل و بار
 مدینه محبیه روایت کرده است بخاری از حدیث عبد الله بن عمر که فرمود آنحضرت دیدم امرأه سودا را زده میداد
 موی را که بیرون آمده است از مدینه و اقامت کرده بمبینه قلع میم و سکن باو فتح تا و عین محبیه نام تجده است
 ضمیم و سکن حارمه و فاک نام موضعی است میان مکه و مدینه که در مسکن او در مدینه بود پس تا وایل
 کردم آنرا که با منی مدینه نقل کرده شد بسوی تجده و در مدینه پیش از قدم مساکر آنحضرت صلی الله علیه و آله و
 تب بسیار بود پس آنحضرت او را بر آورد و در دیار کفر خستاد و در وجه قیصر و تمیل او با امرأه سودا گفته اند که
 آنحضرت صلی الله علیه و آله شکایت از لفظ سودا سوز را که بمعنی بدی است و دمار را که بمعنی درد است پس
 تا وایل کرد بیرون رفتن او را بر آمدن معنی جزئی که جمع کرده است از اسم او که سودا را است و تا وایل کرد
 ثوران راس او را که آن بیری که می برانگشت شر را اندر رفت قزوانی گفت که اهل قیصر میگویند که هر چیزی
 که غالب است بروی سیاهی در روی وی مکرده و نه موم می باشد و گفته اند که ثوران راس تا وایل کرده بود
 به تپه زیرا که دی می برانگیزد و بدان را بلز زمین در ویدن خصوصاً که تب سوداوی که پیشتر وحشت می آورد
 را از انچه رویت سیف که می جنبانید آنرا که گسته شدن سیف و باز آمدن بحال خود در روایت ابی موسی آمده است
 رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دیدم در منام که من جنبانیده ام شمشیر را پس گسته شد
 پس جنبانیدم بار دیگر پس گشت بهتر از آنچه بود تا وایل کردم که از باجی آورده خدا تعالی از قح و اجتماع زمین
 و در وجه گفته اند که آنحضرت قیصر کردند از صحابه سیف را زیرا که جمله زور و غلای صلی الله علیه و آله و سلم
 ایشان خود تعمیر کرد جنبانیدن شمشیر از امر کردن ایشان را بحجت و شکسته شدن شمشیر بوقوع
 بر میست برایشان و جنبانیدن بار دیگر و خود کردن بحالت اصلی از اجتماع ایشان و حاصل شدن قح
 و جمعیت مرایشان از این منام در قضیه غزوه احد است و در مواب مسانی دیگر ذکر کرده است پس
 از ابی موسی که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که دیدم در منام که من حجت میکنم از مکه بسوی مدینه
 که در روی نخیل است پس خیال کردم که آن امرش یابم باشد یا بحیثیتین که در آنها نخیل بسیار است
 پس از این دانانیدم که شربت و در روایت امام احمد و غیره می آید از جابر بن عبد الله که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم دیدم که گویا در درج حصیه در آمده ام و دیدم که او را را که درج کرده می شوند ناگاه آمد
 خدا پیشان و ثواب و صدق را پس تا وایل کردم درج حصیه را بعد از تا وایل کردم درج کادان را پس تا وایل

[illegible]

صلوات الله علیه و سلم و یفرقه که در بعضی روایات مذکور است تقصی اثبات دینی بلکه این حکایت که در مقام
 تحسین و انبی شکر می گویند و از آن جمله آنست که روایت کرده است مسلم از انس گفت شنیدم رسول خدا را
 صلوات الله علیه و سلم میفرمود دیدم شب در خواب که در خانه عقیقه بن یحیی رخ کشیده است رضی الله عنه بر خالید بن ولید
 یکطبق رطب این طباب پیش بران آورده و رطب این طباب نوعی از رطب مدینه منوره است و این طباب شخصی
 که این نوع از رطب نبوی منسوب است که پیدا کرده و نشانده بود آنرا با خوش میداشت خوردن آنرا رطب
 این طباب و تراب این طباب میگویند با ما دو تغییر فرمود که عاقبت خیرات آن راست در دنیا و آخرت آن
 معنی را از عقیقه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده که رفعت و عافیت این راست و رفعت
 از این رافع گرفت و دینی که اختیار کرده است مرثیان را خدا تعالی شریف و خوش آید این را از این لفظ
 رطب بر طباب گرفت اینها جمله از نامات است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده و تعبیر نموده است
 ولیکن پوشیده نهاده که تغییرات آنحضرت نه بخود استباه مناسباتی است که ذکر کرده اند و نه چنانکه اصل
 تعبیر مناسباتی که ایشان را روی دهر اعتبار نمایند بلکه هر لایحه و الهامه و اگر رعایت مناسبات هم
 باشد در ورست چنانکه درین حدیث رویت رطب این طباب معانی از آن سا گرفته تغییر فرمودند و عادت ترفیع
 بود که از اسما و معانی اخذ کرده فاعول میبردند چنانکه در حدیث بریده سلمی که در طریق مدینه در بحریث پیش آمد
 که پرسیدند نام تو چیست گفت بریده فرمودند برو امرنا باز پرسید نسبت تو چیست گفت سلمی فرمود
 سلم امرنا باز پرسید کدام اسمی گفت از بنی سبهم فرمود احبت سبهم و خیر آن و لهذا تعبیر کرد سیف را به
 بر سین و حال آنکه سیف را تغییرات دیگر است نزد مجربان مثل ولد و اخ و زوج و لسان و لادت و مثال
 آن چنانکه ذکر کرده است طبری الله اعلم و اصل آنچه گذشت بیان رویایی آنحضرت بود که بذات تشریف
 فرموده اما آنچه صحابه و دیگران آنحضرت تغییر کردند بسیار است و عادت شریف چنان بود که چون از
 نماز بایستاد و بر میگشت روی می آورد و صحابه میفرمود هر که دیده است از شما شب خوابی را باید که بخواند قصه از آن
 تا خسر کنم آنرا را می دوی و اگر نمیگفت بچکس خود آنچه دیده بودی فرمودی یک بار آدمی چنین پرسید که آنرا
 کسی خوابی دیده است گفتند ندیده است از ما بچکس خوابی فرمود ما من می شمع و مرد را که آمدند مرد را گفتند
 برود و ترا و بر من آوردند مرا بسو ارض مقدر ناگاه مرد نشست و مرد دیگر ایستاد و بر دست
 دینی انبوس است از این کسی در آنرا و انور در کج روی و در کای میگذشت تا برسد قحای او را و همچنین میگذشت و دیگر
 مانند آن باز هم بر این کلام است می خوانند از این در آنرا و انور را در کلام همچنین بر این میگذشت گفتند

بآن مرد این چیت گفتند روان شو یعنی پرس دیگر چرا می بینی است پس روان شدم تا آیدیم بر مردی
 که بر پهلوی خفته است و مردی دیگر ایستاده است بر روی سنگ در دست که میشکند باین سنگ سرور را
 پس چون میزدند او را می غلطد سنگ پس میزدند این مرد بسوی سنگ تا یک در آنرا چون بازی آید می بیند
 سرور را که بهم آمده است و به شده و حال خود آید است باز میشکند سرور و گفتم این چیت گفتند
 روان شو پس روان شدم تا آیدیم به سوک سوراخی مانند تور که آغای می سنگ است و اسفل او فراخ
 و در آن مردان و زنان اندر بنه زیر روی آتش افروز است و چون شعل میگرد آتش بالا میروند و بال
 وی تا نزدیک است که بیرون افتند و چون فرو می برد آتش بر میگردند در تور پس گفتم این چیت گفتند
 روان شو پس روان شدم تا آیدیم بر نهی که از خون است در روی مردی است ایستاده در میان نهی که
 نهی مردی است که پیش وی سنگها است پس روی آورد بر سو که آن مرد که در نهی است و چون
 بخوابد که بیرون آید می اندازد آن مرد که بر آن نهی ایستاده سنگ را در دهن می پس بازی گرداند او را
 همانجا که بود و تخمین برآید که قطعه میکند می اندازد در دهن می سنگی و بر یکدیگر دو چنانکه بود پس گفتم من این
 چیت گفتند روان شو روان شدم تا رسیدیم به سوی مرغزاری سبز که در وی درختی است بزرگ و درخت
 آن درخت پیری است و کوکودکانند و ناگاه مردی است نزدیک درخت دریش او آتشی است که می افروزد
 آنرا پس بر دهن بر آن دو مرد بالای آن درخت پس در آوردند مرا سرای را که میان درخت است
 است که هرگز ندیده ام بهتر از آن سرای در وی مردانند پیرانند و جوانانند و زنانند و کودکان پس
 بیرون آوردند مرا از آن سرای و بالاتر بردند و در آوردند در سرای بهتر و از فرزند مرد در حسن از اول
 در وی نیز مردانند پیران و جوانان پس گفتم من مران دو مرد را به تحقیق بسیار گردانیدند مرا شب
 اکنون خبر دیدم مرا از آنچه دیدم من گفتند نعم خبر دیدم اما مردی که دیدی تو را که یاره کرده می شود و کل و می
 پس وی دروغ گویت که سخنان دروغ می گفت و نقل کرده میشد از وی تا رسیدند آفاق عالم را پس
 بوی آنچه دیدی تا روز قیامت و آن مردی که دیدی شکسته می شود و سر و حرکت که قتل گرداند از شما خوار
 پس خواب کرد از قرآن در شب بخواند قرآن را و برنجاست برای نماز شب و خواندن قرآن و عمل نکرد در روز
 بقرآن کرده می شود بوی آنچه دیدی تو تا روز قیامت و آنها را که دیدی تو که در تورند آنها را نیاند و آنها را که
 دیدی در نهی را بخوارند و پیری که دیدی تو را در دهن درخت ابراهیم علیه السلام است و کودکان که در گردنند
 اولاد مردمانند و آنکه می افروزد آتش را ملک آفتاب آتش و سرای خشم که در آید تو سرای نامیده است

مواهب پس نظر باید کرد بر این تغییر رویاراه از مشکلات نبوت محسوس بجا آورد حتی که بظن صادق بجلو
 بانوار وحی و ازین عبارت ظاهری شود که تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بحج و اخذ مناسبت و مشابیهت
 و تخمین نیست و اگر ازین راه هم باشد احتمال تخلف و خلاف واقع ندارد چنانکه گذشت اگر گفته شود که سوارین را درین
 راجع بشارت ساخته و فرمودند که تعبیرش آنست که مکی عریض عاید زینت و بخت خواهد بود و سالفاً گذشت که در
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوار را در دست خود گردانیده و کرده آمد بروی بوشش آنکه نعمان بن العنز را بد شاه عریض بود
 از جانب اکاسره و ایشان سوار می پوشانیدند و لوگ را در تخلی می ساختند مکی و سوار لباس نعمان بود مسکرم
 و بکرده نبود در حق او و موضوع نبود در غیر موضع عرف و اما آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمی کرده است لباس عریض
 برای احاد است پس جای آن بود که اندوگین سازد او را که از لباس می بود پس سبب لال کرد بان برادر
 موضوع در غیر موضع و لیکن محمود شد عاقبت بر فتن و پریدن آن و از قیس بن عباد بضم عین و تحقیق موحده
 در تعبیر آمده که گفته بودم من در سجده دیدم در حلقه که در وی سجده بن ابی وقاص عبد الله بن عمرو رضی الله
 عنهم پس گفته شد عبد الله بن سلام و در روایتی در آمد مردی که بر روی او اثر خشم بود پس گفتند چنانکه
 بودند این مرد است از اهل بیت پس گذارد و در کت نماز و سبک گذارد و برابر و رقم من در بی وی و گفته بود
 که هنگامیکه درآمدی در سجده گفتند این جماعه کاین مردی است از اهل بیت گفت نمی باید کسی را بگوید خبری
 که علم ندارد بان و در روایتی نمی باید مرایشان را که بگویند خبری که نیست مرایشان را بدان علم و درین سخن تواضع است
 از وی رضی الله عنه و ترس از عجب ترس که مرایشان را بیا صباغ نکرد و یعنی نمیدانم که ایشان را از کجا علم حاصل شد
 باین معنی چیزی که است این است که من خوابی دیدم بودم در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گویا غلامی از
 بسند زخای فرات و سبزی بود و منی از این بلند که اسفل و می و زمین است و انکادوی در آسمان و در
 آن غروب است و عروه دست کرده و دو دو مانند آن استعاره میکنند او را مخریزی که شکم بگیرند آنرا سیاه پس
 گفته شد بر ابا لرا گفته نمودم و فاشت ندادم که برام پس آید مرا خمر تنگاری و در داشت جان بانی را از زیر
 من پس بادم بالای نمود و گرفتم عروه را و گفته شد شکم بگیر این عروه را پس بدار شرم و جان آنکه عروه در دست
 من بود پس عرض کردم این خواب را بر چه صلی الله علیه و سلم فرمود این روضه اسلام است و آن غم و در اسلام
 و آن عروه عروه و فتنی می میری تو و حال آنکه من شکلی نبوده و فتنی و این قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم است بقول صحیح
 فمکن کفر با طاعت و لیون یا الله فقه استسکاب العوده و الفتنی و در روایت دیگر آمده که پیش آمد مرا در دست و گفته خبر
 و گرفت دست مرا پس رفتم با وی ناگاه راهی پیش آید بجانب شمال و فرمودم بزم بان راه پس گفته شد مرد بان

راه که این راه انصاف است و تواضع آن نیستی پس برای تیر آمد اربابان پیش رفت بکیر این راه و پیش
آمد مرکب می گفت بر کبرین که پس خواستم که بریم و بر پا که قصد کردم آمدن را بایمان افتادم و نتوانستم برآمد
چون عرض کردم این خواب را بحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که چشم شتر است و اما جمل پس آن منزل شهادت
نمی یابی توان زد و گفت اندک این را از اعلام نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیرا که عبد الله بن سلام شهید نموده است
و بر فراست خود مرده در اول اشارت متوجه بخبر میگفت صاحب موابیلند این طرفی است از تغییرات آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و انمودی است دالال از آنچه منقولی است از لطایف تغییر و غرائب تاویل بحکایات حضرت تعالی
کرد و چون تا کل کنی بدانی که بر کرامتی که داده شده است آنرا یکی از افراد است در علم با عمل هم از آثار محو است
پس نیز است صلی الله علیه و سلم و برکات تصدیق و از ثمرات ابتدا بهدست و طریق اوست و پر شده
است زمین بآن از روی صدق و حواب و عجب و عجایب و بحجاب اگر استحضار کنی آنچه داده شده
است بامام محمد بن سیرین از لطایف تعبیر آنچه شایع و ذائع است و پر شده است بات اسکن حکم میکنی آنچه
داده شده است آنحضرت را صلی الله علیه و سلم از علوم و معارف احاطه نموده اند که در بیان عبارات و تفسیر
و کن آن اشارات و چون این ابن سیرین که یکی ازین ائمه است نقل کرده شده است از روی رفق تعبیر آنچه
خارج از حدود عداست پس از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه خواهد بود زاده الله مضلا و مشرفا و مدد او انچه
علینا بحایب علوم و معارف و تحفظ علینا بواجب و فصل بر ادویه کرده است بخاری و ترمذی از سمع
جذب گفت بود رسولی خدا صلی الله علیه و سلم که بسیار میگفت مرا بحایب خود را یادیده است بهیچکی از شما فانی پس
عرض میکرد هر که دیده بود از ایشان خوابی و تعبیر میکرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن ترک کرد و سوال کرد
را اگر خود کسی خوابی و تعبیری کردی حکمت در سوال کردن و پرسیدن سابقا معلوم شد و اختلاف کرده اند از فضل
در سبب ترک کردن آنحضرت سوال را ترمذی بعضی حدیث ابی بکره است که نزد ترمذی ابی داود است که آنحضرت صلی
الله علیه و سلم گفت روزی است که دیده است از شما رویا پس گفت هر که من دیده ام یا رسول الله که یا فردا آمد که
از آسمان میزانی پس از آن کرده شده بود ابو بکر پس راجع آمده بود و وزن کرده شده است ابو بکر و عمر پس راجع
آمده است ابو بکر و وزن کرده شده عمر و عثمان پس راجع آمد عمر پس برده شد زیرا که پس از آن خواب اندک و کمین
گردانید آنحضرت را و دیدیم که اگر است که مبارک می آید پس بعد ازین خبر رسید که صلی الله علیه و سلم بهم
کس را از رویا و گفته اند که سبب کرامت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن خواب را ندارد احتیاج است سبب
خواب و اخبار از تعبیر بر گاه که بود این رویا کاشف سازد از مراتب و سیر فضل نبض را بعضی ترسیده

که می‌آورد و می‌گوید در خبری که این است در کشف از آن و مرخصی از او ال خلق حکمت بالغه و شیت نافذ
 است که انی الواسع یعنی آنچه تو دیدی از تفاوت مراتب اگر چه حق است اما که ده شترن این راه خوب نیست
 که کشف اشاعت می‌کند و اگر چه انحضرت تعظیم و ترجیح بعضی صحابه بر بعضی خصوصاً ابو بکر و عمر کرده و لیکن ظاهر
 غرض رای دحل در خلافت ایشان ترجیح و تمییز آن بوده و لذا در شکیات در آخر حدیث آورده که فرمود
 انحضرت علیه السلام خلافت بنو قریه احد الملک من اشرار و در شرح نوشته که انحضرت از برداشتن میزان
 این نمید که خلافت صرف که شوب نیست در وی از طلب ملک و خلافت متزاع سنته و منقضی می‌شود
 با نقض خلافت عمر و انتهای مرجوحیت تا عثمان دلائل میکند بر حصول منازعت در خلافت وی بلکه
 در زمین علی شوبست بلکه و با وجود آن خلافت تا زمان اوست و اما بعد از عثمان علی خود ملک عضو است
 و بعد از وی خلافت نبود که اقال فی الحج البجاد و الله اعلم و بعضی گفته اند که وجه مسارت در انست آن بود
 و الله اعلم که برداشتن میزان دلائل دارد بر انکشاف از تبه امردین در زمان قایم بدان بعد از عمر زنده بماند
 زیرا که رعایت موازنت در انشیای متقاربه میباشد و چون متباعه گردد موازنت نباشد اینچنین گفته اند شرح
 حدیث و الله اعلم و از این قیسه نقل کرده اند که سبب ترک سوال از روای حدیث این رمل است گفت
 بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون میگذاشت نماز صبح را میفرمود و حال آنکه دو تا نکرده است بر روی خود
 سبحان الله و بحمد الله استخف الدان اندکان توایا بمقتدا بار و میفرمود بمقتدا برار است و مخبری است بمقتدا
 غیرت هر کسی را که باشد گمانی در یک روزی بیشتر از مقصد بعد از آن میگردد مبارک خود را بجانب مردم و غیر
 ایامیده است هیچ یکی از شما چیزی را از رویا گفت این رمل پس گفتم یک روزی من دیده ام بار رسول الله فرمود خبر
 تلقاه شرف و قاه و خیرن و مشر علی اعدا محمد و الله بعد رب العالمین بخوان قصه روای خود را گفت دیدم تمامه
 مردم را بر راه فرار خرم می‌بردند جاده یعنی شاه راه پس در انشای انکایشان بر جاده می‌روند مشرف گردانید
 آن راه ایشان را بر چراگاه عظیم که بنده است هیچ چشمی نماند آن چراگاه و میدرخشید آن چراگاه درخشید
 بچشمی تری می‌یعنی چنان تروتازه است گویا آب می‌جکد از وی و در آن چراگاه گونه گونه گیاه است و گویا
 من مشکس و ملاقی ام نکلا شمر که او است و ابل آن که تحت در آمده در وی بگامی که مشورت و مشکس
 ابل کله بران چراگاه تکیه بر آورده اند یعنی تحب نموده اند از حسن نصارت آن پسر سر داده اند و اصل خود را
 در راه و کم نکرده اند راه را چیت راست بعد از آن آمدند کله دوم و اینها بیشتر از تحت چند حسندان آن
 و مشرف نشاند بر چراگاه تکیه بر آورده اند پسر بر او اندر و اصل خود را در راه پس چیت از آن چراگاه

و بعضی رفتند و در استند و دستهای گیاه را که شند بر زمین حال بعد از آن قدم آوردند و غلطی نکردند و مردم
این نیز چون مشرف شدند بکبریا و در وقت غنچه این بهترین منازل است یعنی خوش کرد و در انبار
مقام و منزلی ساختند پس سلی کردند و گشتند در راه چپ و راست پس هنگامی که دیدم من این را از الله
که فرموده از او استادم انجا و تا که من بهایه چراگاه را پس نگاهام من با توام با رسول الله بر سر که گفت
در جوار و در تو در اعلا و در جوار آنی و در دست راست تو مردی بلند بینی گندم کون چون سخن میکند بلند
می گردد نزدیک است که با او از مردان در دزدی و در دست چپ تو مردی سیاه قد فریب پر گوشت سرخ
خانهای بسیار بر روی تو حکم می کند کوشش میدارد و سخن می گوید که اگر ام و بزرگ داشتن او را و پیش من
پرسه است بزرگ گویا شما اقتدای کنید بوی و تابا می کنید او را و در پیش او ناله است لاغر کلان
سال گو که ما که تو می انگیزی و در سخن آنی با رسول الله گفت حاکمی این رویا که این رمل است چون شنید انحضرت
محرمت رنگ رویه و بی نصلی الله علیه و سلم ساعی پست کشاده شد این حالی گویا می شد که در وقت
انحضرت را حال پیش می آمد پست کشاده می شد پس شروع کرد در تفسیر انجواب و فرمود اما آنچه دیدی
از راه فراخ نرم پس آن راه راست است که توده ام بشما و شما بر این راه را که ای که دیدی تو از دنیا
و نصارت و غفارت عیش اوست که خنجره نام با تو خنجره است و دی و را و تو خنجره استیم و ما را و اما
کلمه ثانیه و ثالثه و خواند انحضرت فاما و اما الیه را چون کلمه است که نزد اصابت مصیبت می خواند مقصود
اقتاد انجمله است در بعضی شهادت و نیا و افراط و تفریط و استماع و امتناع و متاع حیات دنیا که ملک
و امرای است که در آن تو این رمل بر طبقه مصالحه خواهی بود و همیشه خواهی بود تا آنکه ملاقاتی کنی من حاکم
گفت من با توام با رسول الله و اما من بهشت پایه که دیدی آن دنیا است که عمر وی هفت هزار سال است
و من در آن آخرم که پایه افلاک است اما مرد در آن گندم کون که دیدی آن موسی است علیه السلام که فرمود
بفضل کلام کردن خداوند و بل با وی بود وسطه اما مرد میان بالای پر کوش سرخ و می عیسی است علیه السلام
که می بینم او را بزیادت مرتبه او نزد خدا و اما پسری که دیدی که ما اقتدای کم بوی آن را بر است صلوات
الله و سلامه علیه جمیع و اما ناله لاغر کلان سال که دیدی می انگیزم من او را قیامت است که بر من بر است
قایم می شود و نیست پیغمبری بعد از من و نیست هیچ امت بعد از امت من گفته سوال نکرد رسول خدا
الله علیه و سلم بعد از این قصه یکی را از رویای تو گفت مگر آنکه می آورد مرد رویا را پیش خود پس حدیث
می کرد بر رویا و از راه آن قتیبه و الطیر و السحرة فی الدلائل و سندوی ضعیف است و اعلم

باب پنجم در اسماء شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم از احاطه کلمات و مجامع فضایل کلمات اسماء شریف
است که مبنی از میعاد اخلاق و محاسن افعال و جامع جمالی و جلالی آنکه بداند که حق جل و علا تسبیح کرده است حسب
خود را صلی الله علیه و سلم در قرآن عظیم و غیر وی از کتب سماویه و بر زبان انبیاء و رسل علیهم السلام با سمار کثیره و کثرت
اسماء و دلالت می کند بر شرف مسمی که اشتقاق اسماء از صفات و افعال است و بر اسمی متشکی از صفتی و فعلی
است و مشهور و اعظم اسماء شریف محمد است بر مثال اسم الله که اسم ذات است و باقی اسماء صفاتی
که محمول اند بر وی و تسبیحی سبحانه او را باین اسم عظیم بر زبان حد شریف او است عبد المطلب که او را
شبهه ال محمد گویند و گفته عبد المطلب را چرا تسبیح کردی پس خود را بخود و حال آنکه خود را پدران تو و قوم تو بخاک
را این نام گفت از جهت آنکه امید میدارم که محمد گویند و ستایش کنند او را اهل عالم همه آورده اند که عبد المطلب
در خواب دیده بود که گویا از پشت وی سلسله از قضا میرود آنکه یک طرف او را آسمان است و
طرف دیگر در مشرق و دیگر در مغرب و بعد از آن گویا آن سلسله درختی شده است که بر برگ او نور
است و اهل مشرق و مغرب متعلق اند بدان معبر آن وقت تغییر کردند آنرا بمولودی که از صلب و بی
برآید و متابعت کنند او را اهل مشرق و مغرب و محمد گویند او را اهل آسمان ارض از پنجه او را محمد نام کرد یا پنجه
کرد عبد المطلب را و الله آنحضرت آمینه که گفته شد او را یعنی در شام که قو بار کار کرده شده بسید این است
و چون نبی و زبانی او را نام کن محمد گفته اند که از اعلام نبوت آنحضرت است که نام کرده نشد پیش از وی هیچ
یکی محمد از جهت حفظ و صیانت حق تعالی این نام معطر را بر وی در حق وقوع اشتراک و اشتباه در آن ولیکن چون حق
شد زمان خروج و ظهور آنحضرت علیه السلام و بشارت دادند اهل کتاب بقرآن مجید و خبر دادند نام شریف و
صلی الله علیه و سلم نام نهادند قومی سپردن خود را بدان امید که وی باشد و انداء علم حیث یجبل سا که ذکاء افضل الله
یوتی من یشاء و در حدیث شیخین از خیرین معتمد کرده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود این اسم اسماء اسماء محمد
و انا احمد و انا الاحی الذی یوحی الی الکفر و انا الی الذی یخیر الناس علی تعوی و انا العاقب فرمود برستی مرا پنج نام است
من محمد ام و من احمد ام و من حاجی ام که محو میکند خدا تعالی بمن کفر را یعنی کنیز که در بلاد عرب یا از پنجه پیچیده شد از زین
و نموده شد با آنحضرت و دوداره کرده شد که برسد ملک امت وی آنرا چنانکه در حدیث آمده است بعضی گفته اند
که محو عام است بمعنی ظهور و غلبه چنانکه فرموده است و بی سبانه کیظه علی الدین کلمه در حقیقت محو کرده نشد کفر بهیچ نامی از آن
علیه السلام آنچه محو کرده شد با آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بسوخت شد در حال که اهل زمین به کار بودند از بت پرستان و کوا
پرستان و آتش پرستان و یهود و نصاری و صابئین و هر یک که نمی شناختند بروردگار را تعالی و تقدس

و غلبه نمودند و سوار و فلاحه گویی شناختند و بسیار و قاضی خود را با ایشان و اعتقاد و اقرارند اشتند
 پس ایشان پس هر که خدایتالی آنرا برید و خود تا ظاهر و طالب گردید پس از این در رسیدن
 انجی که رسیدند و در شایع و شایع شد در آفاق شایع و قاضی شد و در میان و در میان که برگزین اسلام
 اینجا نیز رسید بود اگر چه در مدت حیات بگنجایش اوقات در هر یک که در میان و در میان که برگزین اسلام
 و بر بود و اظهار آن نمود و لیکن قواعد و قوانین اکالی و اتمام دین و او را احکام شرع متین خود تمهید و تائیس
 نمود که بعد از وی اصحاب اتباع وی در کثافت و آفاق عالم رسانیدند و در زیر ترقی و ترقی است و اگر
 نحو کفر از سینه مومنان و انهای که در دین بوسه و در بقا و احاطت و انقیاد و کلمه مراد دارند در اطلاق
 این اسم کافی است و موافق است باین معنی آنچه قاضی و قاضی این را در حدیث نقل کرده که حاجی انکم نحو
 کرده شد بوی سیات که سیاه اتباع کرد و او را غایت انوار اسم محمد بن نباشد حضرت دی گرامت با غلبه
 و کالی تمام آن و الله اعلم و تود و تالی شمرانده ی بیشتر اساس کلی قدی و نام من حاضر است که بگفته می شود
 و کرد آورده می شوند مردم بر قدم من ظاهر معنی این عبارت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیشتر از مردم
 و بیشتر کرد و مردم هم بر قدم دی یعنی بعد از وی در زلف و پیشای بسوخت و بیشتر شوند و در حدیث
 آمده است که اول من یحق الارض پس حشر کرده می شوند مردم بر اثر وی و پناه می آورند به سوی وی و حشر کرده
 و گفته اند که معنی آنست که حشر کرده می شوند مردم بر زبان من و عهد من در رسالت من یعنی من از من و عمری است که
 وی و دیگر و بیشتر شوند پس مضمون آن واضح باشد و بودن وی خاتم النبیین که احوال القاضی و از او است گفته اند
 باشد بر مردم ایشان پس روی ایشان قدام وی و در وی باشد یعنی جمع شوند به وی و او را قیامت و این
 بر آنست که حشر معارض است سنت به بگفتن از خود حشر کرده و در وی بر گرفته کردن در عرصات و خود
 اما العاقب عاقب پس آئینه یعنی خاتم الانبیاء و اگر چه رجوع حاشیه بعضی وجوه یعنی خاتم انبیاء است
 لفظ عاقب بهین معنی است و خاتم مسلمین این معنی است و معنی قولی لی خشیه اسما و آنست که این است
 اند که کتب مقدمه و نیز در علای اسم سابقه و بعضی گفته اند که لفظ خشیه لفظی است و از لفظ رسول نیست
 و علی و سلم و جواب آنست که لفظ حدیث است و شاید که اعلام با اسرار و وحی با آن می باشد و در حدیث
 احادیث شش آمده این پنج و خاتم در روایت کرده است نقاس که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در
 بخت ام است محمد و احمد و حسن و محمد و الزل و در لفظ گفته اند اینها را مادی و در حدیث مسند بخاک که گفته
 آنرا از اسلمی از اسلمی و از جعفر بن محمد و در حدیث شش آمده خشیه که در حدیث اول گفته اند

فرمود انار رسول الرحمة و رسول الراحة و رسول اللامع جمع بمعنی حرب یا شدت حرب و یهودی که آنحضرت در
 راه خدا کرد و پیکس نکرد صلی الله علیه و سلم و اما التقی بکبره فافتح کن از تعالی بمن عاقب و بعضی گفته اند فافتح
 بمعنی کرم و لطفت داشته و تقی کرم لطیف را که از مقتضی بزیاده انبساط قاف نیز آمده اما الله سبحانه و شاده
 بمعنی جامع کامل و صاحب شفا گفته که گمان آنست که اسم قسم است بضم قاف و فتح مثله گفته است که حرب
 روایت کرده است که آنحضرت فرمود آمد مرا فرشته و گفت انت قسم ای محمد و گفت القسم الرجل الجامع للجزاين
 اسمی است که آن در اهل بیت وی صلی الله علیه و سلم معلوم است و لیکن قسم هم نزدیک باین معنی است و در
 کتب انبیا آمده است که داود علیه السلام فرمود خداوند ابرائیم را برای محمد مقیم سنت پس قسم باین معنی
 می تواند بود نبی الله و نبی الرحمة و الراحه و الرحمة الرحمة نیز آمده قال الله تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
 و فرمود بالمرسلین روف رحیم در صفت امت او واقع شده امته مرجمه و فرمود و یقالی در شان ایشان و تواضع
 بالصبر و تواضع بالرحمة ای برجم بعضی بعضا و فرمود آن شخصیت ان یهدی بک من عباده الرخاء فرمود الرخا من
 الرحمن و ارحوا من فی الارض یرحکم من فی السماء پس رحمت را نسبت خاصست با آنحضرت و امت او و نبی التوبه
 نیز واقع شده که خلقی کثیر بر دست دی توبه کرد و برکت او توبه کرد حتی سجاده بر امت و بر آدم صفی صلوات الله و سلم
 علیهم اجمعین گفته اند که مراد بکلمات که تلقی کرد آدم از زردگار خود و سب قبول توبه و این شد که الهی بحرمت
 محمد و آله و تحقیق آمده است از القاب اسما او در قرآن مجید نور سراج غیر و مندر و نذر و بشیر و بشیر و
 شاد و شهید و الحی و المبین خاتم النبیین الامیین و التیز و الرعین و الردف و الرحیم و قدم صمدی قول
 و بشیر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و رحمة للعالمین و فتح و المود و العروة الوثقی و المصراط المستقیم
 و ط و لیس التیم الثاقب را کلام و النبی الامی و الحی و الدیان را آنحضرت را صلی الله علیه و سلم اوصاف کثیره
 و سمات جليلة است در کتب متقدمه در احادیث خارجیه مصطفی و خبی و البوائع اسم در التقی و التقی و العلی و الطاهر
 و الهمیم و الصادق و المصدق و البادی و سید ولد آدم و سید المرسلین و امام المتقین و رب العالمین
 و قایم الخلقین و حبیب الله و خلیل الرحمن و صاحب الخوض الی الله و صاحب الشفاعه و صاحب المقام المحمود و صاحب
 الوسیله و الفضیله و الدرجه الرفیعه و صاحب النجاة و المخرج و المملا و العقیق و رب الریق و الناقه و النجیب
 صاحب الحج و السلطان و الخاتم و العالم و صاحب الیهوده و التعلین و اسمای شریف او در کتب متقدمه
 المتوکل و الخیر و المقیم الله و القدر و المرحوم الخ و این است بمعنی انوار قلبه که در انجیل واقع شده و گفته
 اند که فافتح کن فافتح کنه فرق که میان حق و باطل و در اسرار شریف او در کتب سالک و اذنا و معنی الطیب

طبیب و اهلایا معنی جامع الیوم و هم شریفیت او زبان سیرانی مستطیع الحنا و اسم او در توبیت اخیر و معنی صاحب
 القشیریه صاحب الیه و آنچه شده است تفسیر در انجیل یا حواری که دست شریف او می بود خلفای علمای سیران را
 نه دست داشته اند و بر او دست در لغت بمعنی عصاست و خصاست شقای گوید که گمان دارم و اسما علم که مراد آن
 عساست که در حدیث توحش آمده است که فرمود نیز از آن مردم را بعضا خود برای اهل یمن یعنی برای اهل ان
 سایش نیاید و تاج عمامه است و نبود در زبان پیش گویای عرب و حدیث واقع شده است اما تاج
 العرب این اسماست که در شفا که گویند و گفت قاضی حیاض القاب و سمات آنحضرت در کتب بسیار است
 از انچه ذکر کردیم ما مقصود و کافیت است ان الله تعالی و کینت مشهوره آنحضرت الوافق اسم است و در روایت است
 از انس رضی الله عنه که چون زامیده شد برای آنحضرت ابراهیم آمد جبرئیل علیه السلام و گفت السلام علیک یا ابراهیم
 انتهی و بعضی ابوالارامل و ابوالمونین نیز گفته اند و نیز اگر ابوالقیامی نیز گویند تاجیش دارد چنانکه در شعر ابوالطیب
 آمده لقیامی عصمه للارامل و صاحب مواهب لدینه گفته که آمار شریف آنحضرت در قرآن بسیار آمده و
 شمار کرده اند از بعضی و سیانیده اند بعد و مخصوص پس بعضی نبود و نه رسانیده موافق اسما الهی و این وجه
 در کتاب سنوئی گفته که اگر تخلص کرده شود جمله آن از کتب مقدمه و قرآن و حدیث میرسد بصد و دیده ام
 کتاب احکام قرآن مرقاضی ابوبکر بن العربی را گفته بعضی صوفیه گفته اند مر خداوند تعالی و تقدس از نه نام
 است و میر غفر خدا صلی الله علیه و سلم نیز بر نام است و مراد اوصاف است از هر وصفی اسمی مشتق است بعضی
 تخلص است بوی و غالب است برو **صلی الله علیه و سلم** و بعضی مشترک و چون از
 برو صفی از اوصاف وی اسمی بگیرند میرسد اوصاف او یا بر عذر بلکه بیشتر و **صلی** صاحب مواهب ذکر کرده
 از اسمای شریف وی صلی الله علیه و سلم زیاده بر چهار صد و ذکر کرده است از امرت بر جوف موجودات
 باید و اعظم شهر اسماء آنحضرت احمد و محمد است که تکرار اسم ذات اند و دیگر اسماء صفات و این بر او
 در حقیقه یک اسم است مشتق از محمد بقید معنی مبالغه اول اعتبار کیفیت دوم باعتبار کثرت پس می گویند که
 مر خدا را افضل محمد و محمد گفته شده بود بکثرت محامد و دنیا و آخرت و احمد الحامدین و احمد المجدین و افضل
 من محمد و احمد و باو است نواد محمد روز قیامت تا تمام شود مراد را کمال محمد و مشهور گردد در ان اوصاف
 بصفت حامدیت و مکرریت و بر انگیزد او را برود کار او در مقام محمود چنانکه عده کرده است بقول
 خود عسی ان یجیک ربک مقاما محمودا و محمد گویند او را اولین و آخرین بفتح کردن باب شفاعت و فاعلم که
 حق تعالی محامدی که یکس را نکرده و قسمیده کرده است و می جل و علامت او را محمد و ان سیر او را که تکرار کرده

کرده شود با حمد و مجد باین تقریر ظاهر شد که احمد یعنی حاضر راست است تم تقصیل برای فاعل چنانکه غالباً راست در آن حال
 و تواند که بعضی محمود تر باشد مثلاً برای محول پس مقصود بیان محو دیت باشد بحسب کمال و هم با آنجا که کثرت و بعضی
 گفته اند که تسبیح یا حمد متقدم است که موسی علیه السلام بدان خواندند و در کتب متقدمه مذکور است و تسبیح بعد از آن
 و حق آنست که در دو نام قدیم است و لیکن عیسی و موسی علیهما السلام بحسب کثرت تقطیع اسم احمد خوانند که صبیغه
 تقصیل است و حسن بن ثابت در معراج آنحضرت گفته است سماع از علی بن ابی طالب و خاتم من بعد من بعد از علی و بعد از
 و نعم الله اسم النبی الی الله و اذ قال فی الحسن المزدین شهید و شوق که من اسم الله و قد و الله المرحوم و محمد و
 و بخاری در تاریخ صغیر از طریق سبط بن زیاد این بیت اخیر را باطلالب نسبت کرده است و در روایات آمده است
 که تسبیح که در حق تعالی اورا باین اسم پیش از آفرینش بنزد رسال و این کار از کتب الاخبار آورده که آدم تسبیح
 گفت ای لیسک من تو خلیفه منی بعد از من اخذ کن بجا و تقوی و عوده و تقی و هرگاه ذکر کنی خدا را ذکر کن خدایت
 اسم محمد را زیرا که من دیده ام اسم او را مکتوب بر اوراق عرش و حال آنکه من هیچ و طین ندیده ام بعد از اوطاف
 کردم سموات و ندیدم در آن چه موضعی مگر آنکه دیدم اسم محمد را نوشته بر آن و بدرستی پروردگار من ساکن
 گردانید مرا در بهشت و ندیدم در بهشت هیچ قصری را و هیچ غرقه را مگر آنکه نوشته شده است اسم محمد دیدم
 اسم محمد را مکتوب بر نخورجور العین و بر برگهای درخت طوبی و بر برگهای سدره المنتهی و بر اطراف حجب
 و در دیدنای فرشتگان پس بسیار کن ای پسر ذکر محمد را و در حدیث ابی بریره آمده که آنحضرت فرمود صلی
 الله علیه و سلم چون برده شد مرا بالای آسمان نگذاشتم هیچ آسمانی مگر آنکه یافتیم نام خود را در
 نوشته محمد رسول الله و ابو بکر رضی الله عنه پس من بود و در روایت آمده است که آدم علیه السلام نزد حضرت
 خود گفت اللهم بحق محمد اغفر لی خطیاتی و در روایتی نقلی تو بته گفت او را خدا میگوید از کی شناختی تو محمد را گفت
 دیدم در هر موضعی از بهشت که نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله و در روایت آمده که نوشته شده
 است عبدی و در روایتی پس دانستم که وی اگر م خلق است بر تو پس تو بته که خدا تعالی بروی این
 تاویل قول و تعالی قلمتی آدم من بر به کلمات نزد بعضی مفسرین و در کتاب شفا از عجایب غریب نوشته
 که دلالت دارد بر بهشت اسم شریف در تعلیقات نیز که در سنگی قدیم نوشته یافتند محمد تقی مصداق این تعلیقات
 بر سنگی خطا عبرانی نوشته یافتند یا سمک الله جبار الحق من یکب بلسان عربی میسر لا اله الا الله محمد رسول الله
 کتب موسی بن عمران ذکره ابن ظفر فی المیسر عن معمر بن الزهری و مشایخ کرده شده در بعضی بلاد خراسان
 مملوک گردانیده شد و نوشته شده است بر پهلوی وی لا اله الا الله محمد رسول الله و در بلاد هند کالی است

نوشته شده است هر که بخط سفید لاله الله محمد رسول الله و علامه ابن مرزوق ذکر کرده است از عبد الله
 بن موحان که گفت وزیر بادی تند و مادر و جهای بچر بند بودیم پس گفت کردیم کشتی را در جزیره دیدیم
 در می گلی سبز تیز بوی خوش نسیم و نوشته است در وی بخط سفید لاله الله محمد رسول الله و علامه
 دیگر سفید نوشته است بخط زرد در باده من الرحمن الرحیم الی جنات النعیم لاله الله محمد رسول الله
 و در تاریخ ابن العزیم از علی بن عبد الله بن شعیب شمرتی آورده که یافته شد در بعضی قری بندگی بزرگ خشتی
 سیاه که نوشته بود بخط سفید لاله الله محمد رسول الله ابو بکر صدیق عمر الفاروق گفت پس
 شک کردم در وی و گفتم که این را ساخته اند پس قصد کردم به سوی کالی دیگر که هنوز نگفته و شک نداشت
 و بود روی نیز بچنین خط نوشته دیدم در شهر جزیری بسیار از آن اهل آن قریه عبادت می کنند سنگها را در می
 شناسند خدا را جل جلاله و گفت ابو عبد الله بن مالک در آمدیم بلاد هند را و سیر کردم بدیده که او را نمیدانم
 تا میگویند پس دیدم در ختی بزرگ را که میوه او مانند بادام است و دارد قشر است و چون گشوده شود آن میوه
 آید از آن دره سبز بچیده که نوشته شده است لسنی لاله الله محمد رسول الله و اهل بند شکر بچیزبان است
 می نمایند بر آن چون خط کرده شود باران حکایت کرده است این را ابو القابن حسانی در شک خود در کتاب
 روضه الیراعین یافته نقل کرده است از بعضی علمائش این گفت حدیث کردم این را با یعقوب صیاد گفت بودم من
 که صید میکردم بر تیر آیه نعیم غزه و موحده و تشدید لام پس صید کردم ماهی را که نوشته است بر پهلوی رحمت او
 لاله الله و بر پهلوی چپ محمد رسول الله چون دیدم من آنرا دفن کردم آنرا درون آب از جهت تطهیر و احترام
 و بعضی مردم در شهر تصفیه برده بود و صیرک از این مرزوق نقل کرده اند که گفته آورده شد که پس بدیده شد
 یکی از شعیب اذن می لاله الله و در دیگری محمد رسول الله و نقل کرده شد از جامع که ایشان یافته خزینه زرد
 در وی خط و سفید است حلقه زده و از خط خط نوشته شده بود بر یک پهلوی و لاله و در دیگری احمد
 روشن که شک نکند در وی داننا بخط و گفته که یافته شد در سینه قس و ثمانه و از آنکه که نوشته است بخط
 ظاهر بزرگ سیاه محمد در کتاب طعن مفهوم مرابن لخرزل سیات نقل کرده از بعضی که دید در خزینه در ختی بزرگ
 که مراد بزرگ کلان است خوشبو نوشته است در وی بسخنی سفیدی در سبزی کتابت بر مینه و افصح بطریق
 خفقت که ابتداء کرده است آورد خدا تعالی در کتاب سه خط اول لاله الله دوم محمد رسول الله سوم من
 الیرحمه الله و در فصل در شریعت که در این بروردگار تعالی همیشه خود را تحمید کردن با امری و صفاتی
 لطیفی بود گفت قاضی عیاض رحمه الله علیه که الله تعالی مخصوص بر دانیده است بیکه از انما خود را صلوات الله

جلیم جمیع بکرامت خلقت وی تعالی بر ایشان را اسما خود چنانکه اسحق و اسمعیل را علیم و حلیم خوانده و بر اسم را حلیم
 گفته و فی را اشکور و عیشی و کرم و قوی و یوسف را حنیف و علیم و یوب را طاهر کرد و در سینه تصور
 است و اسمعیل را الصادق و الوعد چنانکه مطلق است بدان کتاب عزیز در مواضع ذکر ایشان و تفضیل کرد و
 را اصلی الله علیه و سلم جمیع بر بسیاری از اسمای خود و ما تحریر کردیم بدویم آیهی نوح ثلاثین اسم و امید داریم که زیاد
 بر این فتح کند و الهام نماید آیهی کلام القاضی بدانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم جاست کلمات است
 و صفاتی حضرت رب العزة را تعالی و تقدس و متعلق است بحمیم اخلاق الهی و از اسم چنانکه بعضی از غایب
 آری بیان کرده اند و مقصود قاضی ذکر آن اسم است که در کتاب مجید و احادیث صحیح از آن مذکور شده چنانکه سیاق
 وی رحمة الله ناظر است در آن یکی از انجیل اسم حمید و معنی او محمود است زیرا که حمد گفته است و تعالی ذات خود را
 در کلام قدیم ربث آیات و دلائل دال بر کمال وی علی الاطلاق در انفس و آفاق و حمد گفته اند و او را بندگان
 در توابع حمید معنی حامد باشد که حامد است مرزات خود را و اعمال طاعات را پس تعالی هم حامد است و محمود
 و تسبیح کرد و حبیب خود را بحد که بمعنی احمد و محمود است که هم بمعنی حامد و هم بمعنی محمود و تحقیق واقع شده است در ذکر
 او و الله و قد سبق بیان معنی هذا الاسم الشریف و از حمله اسماء الهی است الردف الرحیم و تسبیح کرده است
 او را بدان در کتاب خود بالمؤمنین ردوف و رجم و این بر دو اسم متعارف در معنی بعضی گفت اند که رجم
 شد رحمت است و گفته اند که ردوف بالمطیعین رحیم بالذین یسألون اسماء الهی التي البین حق موجود ثابت که تحقیق
 است امر وی پسین آنکه آشکار است امر الوصیت او و بر بان جنانیت او و بان و ابان بیک معنی آید
 و بمعنی سین مر عباده از مردین و مباد و معاد ایشان نیز جایز است و پیغمبر را صلی الله علیه و سلم نیز تسبیح کرد
 بدان و فرمود یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم و فرمود فقد کذبوا بالحق لما جاءهم و فرمود حتی جاءکم الحق
 و الرسول سین و قال انه النذیر المبین و المراد محمد و قبل القرآن معنی حق اینجا ضد باطل است یعنی تحقیق است
 امر صدق او و دین است امر رسالت او و سین است از خدا و نبی را که فرستاده او را بان کقول تعالی لتبین
 للناس ما نزل الیه و بعضی از اهل اشارات در قول حق سبحانه و با خلق السموات و الارض و ما بینها الالباقی
 گفته اند ای مجرب از جهة حدیث جاریه گفت اول ما خلق الله در مع محمد ثم خلق منه العرش و الکراسی و الاسما
 و الارض جمیع الموجودات و از اسماء الهی تعالی نور است و معنی او و نور و خانی النور یا منور السموات و
 الارض بالانوار و منور قلوب العارفين بالهدایة و الاسرار و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم فسر فرمود قیام
 کم من انوار و کتاب سین فسر فرمود در شان وی صلی الله علیه و سلم و سر جعفر السید که او را بدان از جهت

و تسبیح امر او و بیان نبوت او و توحید قلوب مومنان و عارفان با حق او و ازین بی واسطی الهی تشبیه است
 قال العاصمی معناه العالم و قیل التشبیه علی عیاده و آنحضرت را نیز شباهت و تشبیه خوانده و ما را رساند که لا اله الا
 یعنی سالو حاضر بحال است و تصدیق و تکذیب نجات و ملکات ایشان و یکون الرسول علیکم تشبیه
 و چنانکه در مجموع اسم از سالی انبیاء و شهادت است محمد بن و شهادت و تزکیه آنحضرت است
 آمده است و از اسماء الهی اکبریم است و معنی او کثیر الخیر و افضل الخلق که قال العاصمی و در حدیث در اسمای الهی فرمود
 آمده است و آنحضرت را نیز کریم خوانده است و فرمود و انما لقول رسول کریم و ما هو لقول سائر قلیله یا مومنون لا یقول احدکم
 قلیلاً ما ذکره ان مراد محمد است صلی الله علیه و سلم نه جبریل بقبریه قول وی و ما هو لقول سائر و لا یقول احدکم
 و صفت نمی گرداند کفار جبریل را علی السلام بدان پس تعجب نشود که مراد بر وی کریم آنحضرت است نه جبریل و این
 در صورت الحاقه است و در سوره تکویر مراد جبریل است و بعضی گفته اند اینجا نیز مراد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 از جهت صدق این صفات بزرگی و صواب گفت که محتمل است و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
 انما اکرم اولاد آدم معاً این اسم صحیح است در حق وی صلی الله علیه و سلم گفته اند که چون وصف کردند یک را کریم
 و صفت کردند بجمیع صفات خیر و ثواب آنحضرت تصف بصفات کرم ظاهر و باطن و انا و صفات صلی الله علیه و سلم
 و سلم و از اسماء الهی است العظیم و معنی وی جلیل الشان از هر چیز که دون او است و گفته است در شان
 پیغمبر خود علیه السلام و انک لعلی خلق عظیم و واقع شده است در ادل سفر از توحید برای اسمعیل و مستعمل
 عظیماً لا عظمیه پس آنحضرت عظیم است و بر خلق عظیم است و چون صفت کسی عظیم شد از ایشان نیز عظیم بود
 باب اخلاق شریف خبری ازین کلام گذشته است و از اسماء الهی الجبار است و جبار بمعنی مصل و قاهر
 و عظیم الشان و متکبر آید و قسمیه کرده شده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم در فرمود او در نور جلیل مقام
 گفت تفضلوا بها الجبار سیفک فان ناموسک شریک مقرون به بیستگ یعنی در کردن اندازای جبار شریف
 خود را ازین که را ز تو و شریکت تو مقرون است بهیبت تو و قد سبق فی باب ذکره صلی الله علیه و سلم
 فی الکتاب ان الله و معنی او در حق نبی صلی الله علیه و سلم صادق است از جهت اصلاح او است را بهدایت
 و تعلیم و قهر و اعزای دین را و سلو منزلت و عظیم خط و کبریا و نسبت بایز افسرد بشر و انکه نمی گردد
 در قرآن جبرتر است که لایق نیست بحال او فرموده است و ما انت علیهم محار و از اسمای الهی الجبار است و
 او مطلق بر کشتی و عالم حقیقه آن و برین تقدیر در معنی عظیم باشد و بعضی گفته اند خبر معنی خبر است و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم نیز است بهر دو وجه زیرا که وی عالم است و ذات از علم است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم

از کمون علم و عظیم معرفت خود بخیر است مراست خود را باینچرا آفریده است وی تعالی او را با اعلام و اخبار
آن و تسبیحی صلی الله علیه و سلم باسم خیر دین آید است الرحمن فاسل به خیر امر و بخیر حضرت رسول احد است
صلی الله علیه و سلم بر یکی از وجهه که مذکور در آیه و از اسماء الهی الفتح است و معنی آن حاکم است میان
بندگان فاتح ابواب رزق در حق است و گنایه کارایی بسته بر خلق و فاتح قلوب و بصایر ایشان است

در ای معرفت حق و بمعنی نامش ترانده در قولی می سجانه آن مستفتح افتد جا که الفتح ای مستفتح افتد جا که النصر
تسبیح کرده است او را خدا تعالی فاتح در حدیث امر که از ای علایه و غیر وی از ای بریده آمده و گفته و جنانک
و خاتما و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز برای شکر نعمت حق گفته و فرخی ذکر می و جملی فاتحا و خاتما ای صلی الله علیه و سلم
حاکم و فاتح ابواب رحمت است بر امت خود فاتح قلوب بصایر ایشان است برای معرفت حق و ایمان بخدا و ناصر حق و
نصرت و بنده دین ایمان از اسماء الهی تعالی الشکور است و معنی او علی ظن بجزای کثیر و بعضی گویند شکر
در مطیع تحقیق و صفت کرده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود را بشکور و گفته افلا اکون عبدنا و بعضی
معرفت نعم پروردگار عارف بقدر آن شنا گویند بر وی و طاعت آنکه توصیف وی خود را بشکور با زبان

الهی است و از اسماء الهی العظم و عظام و عالم الغیب الشهاده است و صفت کرده است می خود را بعلم
و مخصوص گردانیده است او را بخیریت و نصیحت در آن و گفته و علمک لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما
و گفت و علیکم الکتاب المحکم عالم کونوا علمون و از اسماء الهی الاولی و الاخره و معنی آن سابق در وجود و با
بعد از فنا می تحقیق این آنست که نیست مراد از اول در آخر و آنحضرت صلی الله علیه و سلم اول انسا است

در خلق و آخر ایشان است در بعث و اشارت کرده است بآن قول حق سبحانه و اذ اخذنا من النبیین اقام
و منک دین مح و از اسماء الهی زیر که تقدیم کرد آنحضرت را از نوح و اسم و غیرها و نیز فرمود آنحضرت
نحو الاخر و انساب القرون اولیت تا نیست آنحضرت را در امور کثیر و فرمود انا اول من شق عنه الارض

اول من یرض الخبز و اول شافع و اول شافع و هو خاتم النبیین آخر الرسل و از اسماء الهی القوی و القوۃ
المتین است و معنی او قادر است و صفت کرده است او را حق تعالی بقول خود ذی قوه عند ذی العرش عین
گفت اند که مراد بدان محمد است علیه السلام بعضی گفته اند جبریل است یا شتر که نهایش که این صفت مخصوص
انسان است آنحضرت و از اسماء الهی صادق است و در حدیث آمده است و صفت آنحضرت بصداق مصدق و حق و از

اسماء الهی ولی و مولی گفته است وی تعالی اما لکم الله و رسولکم و فرمود آنحضرت انا ولی کل مؤمن فرمود
من گشت مولاه فعلی مولاه مراد اینجاست و ناصر است و از اسماء الهی غوث است و معنی آن صفا و در گذر از

از قیاس و تفسیرات و امر کرده است این خبر خود در قرآن و توحید بخود و معنی و مژگونی و توحید و امر
 بالعرفت و گفت قاضی علیه و اصح و گفته است در توحید و انجیل در صفت او لیس فقط و لا یغایر و
 مکن معین و تعلیم و از اسماء روی تعالی الهادی است و آن معنی توفیق دهنده مرکبی است که خداوند بندگان را
 در مایه معنی راه خود و خواندن و هدایت و عوالمی در اسلام و هدایتی است بهای صراط مستقیم و فرموده
 و انک لتهدی الی صراط مستقیم و فرموده و ای آلی هدایت و لیکن معنی اول مخصوص است بجهت تعالی و
 مشترک است میان می و توحیدی و از اسماء روی تعالی الهادی است بعضی گفته اند این بر دو قسم یک معنی
 پس معنی موسی در حق تعالی مصدق و هدایت خود است که بندگان خود کرده و مصدق توفیق خود که حق است
 و مصدق بندگان موسی و رسول خود و بعضی گفته اند موصوفات و اشارت بر الوهیت خود و بعضی گفته اند
 دهنده بندگان خود و در دنیا و آخرت و موصوفات را در آخرت از عذاب خود معنی گفته اند و هم معنی
 همین است مصدق موسی قلب کرده شد و ره را بیا و گفته اند که این معنی شایسته و حافظ است و اکمل
 این که دیگری را از خوف و آنحضرت صلی الله علیه و سلم این است و همین موسی است و تفسیر کرده است و از حق تعالی
 این گفته مطاع ثم این آنحضرت معروف و مشهور بود باین شایسته از توفیق و هدایت و تفسیر کرده است
 و از احباب ستم او همین در شجره کرم کرده است آنحضرت را بدین گفته است و میقال و یومین باین
 المؤمنین ای مصدق و فرموده ان الله لا یحب الا الصالحین و صاحب موهب در قول حق سبحانه و تبارک و تعالی ان الله لا یحب
 احد قالمین باین من الکتاب و میباید علیه را مجامع نقل کرده که مراد آنست که جعل نماید باین معنی علیه را
 ای تعالی مقدس است و معنی او منزه است از نقایص مظهر از صفات حدود و اوقاف مشدد است
 در کتب انبیاء و از اسماء آنحضرت مقدس یعنی مظهر از ذنوب چنانکه فرموده است لیستغفر لک الله ما تقدم من
 ذنبک و ما تاخر یا مقدس از اخلاق و مبدء و صفات دنیایا که مقتدر مظهری شوند بر ذم و باجاء و
 چنانکه گفت و نیز یکم و از اسماء روی تعالی العزیز است و معنی آن متعجب غالب یا آنکه نظیر ندارد و یا آنکه
 عزیز را گفته است و سید لای کرده است قاضی برین بقول خدا تعالی و عد العزة و لا رسول لی یؤتی
 کرده است عزت و خدا را در قولی خدا را و خدا عزیز است و عزیز لیس بر قولی خدا نیز بزرگ و عزیز باشد
 چنانچه موهب گفته که عزت در موصوفات را نیز اثبات کرده اند که فرموده است و لا یؤتی احدکم من فضله
 شفعه و این که را آنحضرت صلی الله علیه و سلم و غرض اثبات اختصاص است و بحسب است از قاضی که بخود
 مانده ای این که این معنی من بخیر توفیق است اثبات آن در موصوفات را بهیچ وجه و تفسیر است نه اختصاص

بدوات حکمت و ادوات او بود و خود مستحق است از هر چه بخواهد تشنه و دانه می شود فصل اول فصل نهم از رحمت
 انکه از غریب کمالی این بعضی حاصل شده از خواص و برود شده و با شرف و مسامتت ظاهر گشته و فصل
 نهمی بیرون است ازین وجود و گفته اند شیخ چری که توهم کرده آید با نام خود و ادراک کرده آید بمقتول بود
 محدث است مانند شما و گفته است امام ابوالمعالی خوئی که یک مکتوب شد که امام بزرگوار خودی که گشته است
 بونی فکر وی او شده است و یک مکتوب شد بقی محسنی محصل است و یک مکتوب کرده بود خودی که گشته است
 بخواند که حقیقت او است وی موجود است و چه خوش است قولی از انون بصری از حدیث حقیقه التوحید
 ان تعلم ان قدرته سانی فی الاشیاء بلا عالج و صفة بلا عراج یعنی با کتاب و ترجع آلات و مسامحت
 و علمه کاشی صفة و لا علمه لصفة و علمه و سبب بر چیز کارگری و فعل او است و نیست علمه و صفت او را حقیقت
 توحید آنست که بداننی که قدرت خدا و استیای بی عالج و صفت او را استیاری مراحت و علمه بر چیز صفت
 و صفت علمه نیست بر صفت او را بطور صوری و همک فاعله بخلاف و بر وجه صورت نیست بر وجه و صفت
 بر خلاف آنست و این کلام عجب یعنی است و محقق و فصل آخر یعنی قول در الیون با تصویر است و یک
 فاعله بخلاف تفسیر است بر قول را میس گزشتی و فصل اول یعنی قولی و علمه کاشی صفة و لا علمه لصفة
 لغو که لا یزال عما یفعل و هم یزالون فصل ثالث تفسیر است بر قول او را فاعله کاشی از او در راه العمل
 لکن فیکون ثابته دارد خدا تعالی ملود را بر توحید و اثبات تنزیه و دور دارد از طرف صلاحت و خواص از
 تبطین تشبیه بکرم خود و رحمت خود این ترجمه کلام قاضی است درین فصل این کلام اصل انمول است
 انبی و در شکات در فعل اسماء الله زیاده برین از کلام شیخ نقل کرده شده است و الله اعلم
 صاحب و انب لایه اسماء الله زیاده برین از کلام شیخ نقل کرده شده است و الله اعلم
 ترجمه توحید میم ذکر کرده است و ما غیر ترک بران قسم اگر چه طولی دارد بعضی اسماء غیر می افتد
 آنجا که در وقت و خلاف قسمی است طولی و تکرار در نظر نیست طالع سابق را باید که بر پس جان در زبان
 سازد بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله الامیر باید الاطیعی یعنی اناس الامجد و امجد اناس الامجد
 حسن اناس امجد اخذ الحوات اخذ الصدقات الاخر الاخشی لیه کون خراج اناس عطا
 ترجمه اناس با معنی الامیر الامام اسم الله اناس یعنی اناس الاصدق فی امیر طیب اناس ایما الله
 لا علمه که اناس بسم الله اکرم اکرم الامام الامام الحسن الامام الحسن الامام الحسن
 امام حسین الامام الحسن الامام الحسن الامام الحسن الامام الحسن الامام الحسن الامام الحسن الامام الحسن

أولى المسلمين أول من شق عنه الأرض بابا باسطا الباطل الركنان شريسيه الصبرين بالي
 البيان المبينة التالية التذكرة التي التزم بها شينج الجبار الخدود الحاسر حاتم حرب المدح
 الخافه الحام بالراه المد الحام على لواء الحام لامة عن النار الجيب حرب ابد الخفي الحفظ التي الحك الحام حاد حطاط
 وقال جيلنا حشمتي الحيد الخفيف الجيهر خاتم البين خاتم المسلمين الخاتم الخازن لال المد الخاشع الخاضع الحام
 خطيب الانبياء والامم خطيب الوافدين على المد الحليل خيل الرحمن الخليفة خير الانبياء خير المراته خير خلق الله
 خير العالمين طر آخر الناس خيرة لامة وخيرة المدرد دار الحكمة الداعي الى المد دعوة ابراهيم دعوة النبي
 دليل المراته في الذكر المذكر ذكر المد ذوالخوض المورد وذو الخلق العظيم ذو الصراط المستقيم ذو القوة ذوالمكان
 ذو فضل ذوالجرات ذو المقام المحمود ذو الوسيلة الراضع الرضي الراجح ركب اللوق الراكب ركب البعير ركب
 الحبل ركب الناقة ركب الجيب الرحمة رحمة الامة رحمة العالمين رحمة مهدة الرحيم الرسول الراحه
 رسول الرحمة رسول المد رسول اللام الرستيد الرضخ رافع المراتب رفيع الدرجات الرقيب رافع
 روح القدس الرؤف ركن المتواضعين ز الزاهد زعيم الانبياء الزكي زين العباد الزهري زين
 وافي القيمة من ان التي بالجزات ساجي العرب الساجد سبيل المد السراج المنير السعد
 سعد المد سعد الخلايق السميع السلام السيد سيد ادم سيد المسلمين سيد الناس سيد الكون
 سيد القبائل سيف المد السلول سيد الفرقين شمس الشايخ الشافع الشفيق الشاكر الشاكر الشاكر
 الشكار الشمس والشهيد ص الصابر الصاحب صاحب الآيات صاحب المعجزات صاحب المراتب
 صاحب البيان صاحب الناج صاحب الجهاد صاحب الحج صاحب العظيم صاحب الخوض المورد صاحب الخاتم
 صاحب الجبر صاحب البرقة الزقية صاحب الرءا صاحب الارواح الطارات صاحب الجود للرب الجود صاحب
 الربا صاحب السلطان صاحب سيف صاحب الشرع صاحب الشفاء الكري صاحب الوطام صاحب العلاة
 الباربات صاحب العلو والدرجات صاحب الخضيلة صاحب الفرج صاحب البقيت صاحب القضب صاحب
 صاحب قول لا اله الا الله صاحب القدم صاحب الكثرة صاحب اللوا صاحب الحجة صاحب الدنيا صاحب العظم
 الشهيد صاحب الجوارح صاحب النعم صاحب النعم صاحب النعم صاحب النعم صاحب النعم صاحب النعم
 صاحب البرادة صاحب الوسيلة الصادرة بالامر الصادق الصبور الصديق صراط الهدى صراط الدين العظيم
 الصراط المستقيم الصفوح عن الزلات الصفوة الصفي الصالح الصابر بالجام المشوم الضحاك
 الضحك ط طال الطائر الطيب ط ط ط الطيب ط الطاهر الطاهر الطاهر الطاهر الطاهر الطاهر الطاهر

[illegible]

عبد القدوس وعبد الهمام وعبد القیامت وعبد الوحوش وعبد الزقاق وعبد السباح وعبد السلام وعبد البهايم
عبد المؤمن وعبد الطيور وعبد الغفار وفي التوراة مائة وعشرون فی الاخیل طالب طالب فی الصحف عاقبة فی الزور
قاروق وعبد الدرة ویس وعبد المؤمنین محمد صلی الله علیه وسلم قال وکذا ابو القاسم لانه یقسم بحجة بین الناس
نقل عن الحسن بن محمد الدامغانی کتابه سوق العروس وانیس النخوس بدانکه بحکس اخلافت نیست در آنکه
صلی الله علیه وسلم اجمل خلق واکرم بشر وصدقه آدم وافضل انبیاست روایت است از ابی عباس رضی الله
عنه گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که پروردگار تعالی قسمت کرد خلق را دو قسم کرد بدینرا بهترین این دو قسم این
است قول می جانه اصحاب الیمین اصحاب الشمال ومن از اصحاب یمیم و بهترین اصحاب یمیم پیغمبر است
این دو قسم را قسم اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و با بقول پس من از سابقانم پس این مقام را قایل
و گردانیدم از قبیل که بهترین قبیلهاست و اینست قول حق سبحانه و جلنا کم ثوبا و قبایل لغاروا ان اگر
عنه لکذا اتفاقا کم پس من اتقی اولاد آدم واکرم اینانم برخدا عزوجل و لا فخریست گردانید قبایل را بعبودت
و گردانیدم را در بهترین بیوت و اینست قول می جانه لید هب حکم از حسرتی البیت و یطهرکم تطهیرا و در حدیث
دیگر آمده است گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم خدا بگزید از اولاد ابراهیم سمعی و دیگر بگزید از اولاد ابراهیم
بنی کنانه را و بگزید از بنی کنانه قریش را و بگزید از قریش بنی هاشم را و دیگر بگزید بنی هاشم را و در
حدیث انس آمده که فرمود آنحضرت علیه السلام انا اکرم و لا آدم علی ربی و لا نوز و در حدیث ابی عباس رضی الله
عنه آمده انا اکرم الاولین و الاخرین و لا فخر و از عایشه رضی الله عنها آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم آدم را
جبرئیل گفت گردانیدم تقصیر کردم شارق ارض مغارب آنرا پس ندیدم چه مردی فاضلتر از محمد و ندیدم چه
بچه پیری را فاضلتر از پسران هاشم و از بن عباس رضی الله عنها آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم شما
که پیدا کرد خدا تعالی آدم را فرود افکندم را در صلب کنی زمین یعنی و قتیکه او را فرود افکندند من در صلب و
بودم و گردانیدم را در صلب نوح در سفینه و انداختم را در صلب ابراهیم بعد از ان نقل کرد مرا از ابراهیم
که بر بسوسه ارحام طایفه تابیرون آورد مرا از میان ایمن من که برگز جمع نشده اند بر زنا اسارت
کرده است باین معنی عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنه قصیده
که در مدح آنحضرت گفته در غایت فصاحت و بلاغت آورده اند که آمد روزی عباس رضی الله عنه نزد آنحضرت و
و سلم خشکی گویا از کفار چیری شنیده بود که نسبت با آنحضرت از طعن و تنقیص میگفتند پس رسید آنحضرت از عباس چه
و غصه آورده است ترابا عباس پس گفت عباس آنچه شنیده بود پس رخاست آنحضرت و در آنکه منم گفت

با مردمی که گشتند بفرموده من گفتم که تو رسولی خدائی گفت من محمد بن عبد الله بن عبد المطلب هستم و راستی میگویم که
 خداست ای خلق را پس گردانید مردم بهترین خلق و گردانید خلق را در وقت یعنی غریب عجم پس گردانید مردم بهترین
 فرزندی عرب و گردانید ایشان را قابل و گردانید مردم بهترین قبله ها و گردانید ایشان را زیارت و گردانید مردم بهترین
 بیوت پس بهترین خلق و بهترین اوقات و بهترین ایشان را از دوی نسب و از عبد الله بن مسعود و رسته از عبد الله بن
 آدم که خداست ای خلق و مسوسه قلوب عباد پس اختیار کرد و از آن قلب محمد را صلی الله علیه و سلم پس برگزید
 او را برای خود و فرستاد او را بر سالت و آمد و دست از این عباس را گرفتند خداست ای فضل و از محمد صلی
 الله علیه و سلم بر این سواد و بر این صلوات الله علیه گفتند چیست فضل بر این سعاد گفت خداست ای فضل و فرموده است
 مرا ای سعاد و من یقین تمام ای الامین و در آنکه که خبریستم و گفته است من محمد را صلی الله علیه و سلم انما فتح الکونین
 عیناً یعنی ملک الله و الله قد تم من ذنوبک و اما آخر منی اهل کاتبه در معرض خوف و عتاب از محمد صلی الله علیه
 و سلم مغفور و مامون مجبور است گفتند پس چیست فضل او بر این گفت رسایه انبیا و او را رسالت من رسول
 الایمان تو هر وقت که گفت مر محمد را و او را رسالت که الا کافه الناس و کالات و کالات آنحضرت بعضی از انبی قس است
 که آنگاه از آن درین عالم ظاهر بار است و دوم آنکه ظهور در روز آن در آخرت و در روز قیامت باشد و بچشمه
 در آن روز ظاهر گردد که وی صلی الله علیه و سلم محبوب الهی و مسرور کائنات و مظهر فوض نعمتهای او است
 جل و علا و خلیفه رب العالمین و نائب ملک یوم الدین است و معانی که او را باشد هیچ یکی را نباشد و حاجی که او را
 کسی را بخیر روز روز اوست و حکم حکم او حکم رب العالمین قرآن تعالی و الاخره و غیر که من الاوای و لسوف یصلیک
 ربکم فرضی و چون اکثر از پنج در ابواب است که گویند از قسم اول بود درین باب نیز تنبیه از قسم ثانی
 نیز تذکره گردد و بانه توفیق **باب بیستم** در تخصیص آنحضرت در آخرت بفضایل و کمالات و درجات
 عایات و انفراد او به سوو و برکات و امتیاز صلی الله علیه و سلم و علی اکبر و اصحابه سلم چنانکه فضل و ادب و در
 تعالی و تقدس او در حد بد و خلق و ابتداء ای امر گردانید او را مبدع و منت از فرشتگان اول انبیاء در عالم ارواح و
 اول خلق در ابواب در روز است شکست بوسی مهر فضل و کمالی را در معاد و آخر کار پس گردانید او را اول
 کسی که بشکافد بوی زمین و دیگر نیز در بخشش و اول شافع و شفیع و اول کسی که نظر کند کمال رب العالمین و خلق
 محبوب باشد در آن هنگام و اول نجاتی که حکم کرده شود از امت وی و اول کسی که بگذرد از راه اطاعت خود
 اول کسی که در آیه بیست و اول نجاتی که در آیه بیست و اول نجاتی که در آیه بیست و اول نجاتی که در آیه بیست
 طریقت خارج از حد و احصاء و ادایه است از انس و ملک گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم

نخستین مردمان وقتیکه بر این خفته شوند از قبر و من خلیف ایشانم و قتیکه در این بروردگار و من بشارت دهنده
 هم وقتیکه نامید شوند لواحد در دست من است و من اگر م اولاد آدم بروردگار خود راه یا فخر خود
 روایتی آمده که من قایل نیستم و قتیکه گردانید و خطیب ایشانم و قتیکه خاموش شوند و شفیق ایشانم و قتی
 جس کرده شوند لواحد در دست من است می گردن کردن هزار خادم گویم و او را بدنا مسفته اند و در
 مدیانی از آب بریده آمده که فرمود آنحضرت پوشانیده می شوم حله از جلهای بهشت پستری ایتم
 در آسنانی بهشت و نیت پیچ یکی از خلایق که با پند در آن مقام جز من و در روایت ابی سعید
 خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم من بهترین اولاد آدم روز قیامت و در دست من است
 لواحد و لا فخر و نیت پیچ و خبری در آن روز آدم و هر که جز او است گویند که در زیر لواحد است و در روایت
 ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم من برادر زاده لواحد هم روز قیامت و او
 کسی ام که می چنانند حلقهای بهشت را پس کشاده می شود برای من و می گردانید با من قهرای او منین و من اگر م و من
 و آخرین ام و لا فخر و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم من بهترین مردم روز قیامت و می در یابد شما که
 آن بچه حجت است حج کند خدا می تالی اولین آخرین را پس از آن ذکر در حدیث شفاعت را که میاید ذکر آن
 و از ابی بریده آمده است که فرمود آنحضرت امید میدارم که باشم من عظیم ترین انبیای از روی اجر روز
 قیامت و در حدیث دیگر آمده که فرمود ابیاحز سنید شاکر باشد ابراهیم و عیسی در میان شما باشد
 از آن فرمود که ایشان داخل است من اندر روز قیامت اما ابراهیم می گوید و دعوت منی و ذریت من
 پس برادران مرا از امت خود و عیسی میگوید که اینا همه برادران خلایق اند که پدر ایشان سید است و مادر
 ایشان متعدد و فرمود عیسی علیه السلام برادر من است نیست میان من و میان و س پیغمبری و من
 قریب ترین مردم بوی و آنکه فرمود من سید اولاد آدم روز قیامت و حال آنکه دی صلی الله علیه و سلم
 سید ایشان است در دنیا و آخرت تخصیص روز قیامت بجهت آنکه ظهور آثار آن در روز قیامت بیشتر باشد
 و از جهت آنکه در آن روز منفرد و یگانه باشد در سود و وقتی که روی آرنج من بوی و پناه گیرند بوی نباشد
 و از این و س سیدانرا گویند که التی آرنج مردم بوی در جوارح خود پس باشد درین هنگام منفرد از میان
 بشر که نجات نگیرد و از این احدی و ادعا نمیکند آزار بر مثال قول حق سبحانه لمن الکا که م سید و
 آنقدر و ملک خدا راست جل جلاله در دنیا و آخرت و لیکن در آخرت منقطع می شود در جوارح عیان که در دنیا
 بحسب ظاهر ادعای نمودند و همچنین صلی الله علیه و سلم بانه می جویند بوی تمام مردم در شفاعت پس را شنید

سید ایشان در کثرت بیداری شرکت ذکر و ذکر صاحب الشفا در حق الله علیه در مواهب لذت از حدیث
 ابن عمر آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم من اول کسی ام که می شکافد برای من زمین پس
 از آن ابو بکر پس از آن عمر بپستی ام اهل بیع را پس بر گنجینه می شوند بعد از آن انظار بر سر من اهل کربلا و کربلا
 کرده می شوم میان حرمین گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است و رواه ابو حاتم و ذر و در الاصول
 حکیم ترمذی از ابن عمر آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم روزی از منزل بر زمین ابو بکر و عثمان
 او عمر بنی الله آنها پس فرمود انحضرت همچنین بر گنجینه می شوم روز قیامت آمده است که انحضرت حشر کرده
 بر براق و حشر کرده می شوند انبیا بر دوات حشر کرده می شود صالح بر ناقة خود و حشر کرده می شوند بر در
 سر فاطمه بر در ناقة من که عصا و قصوا است و حشر کرده می شود بلال بر ناقة از ناقات ایستاده و در حدیث
 کعبا جابر آمده که گفت طلوع نیکند چرخ که اگر فرود می آیند هفتاد هزار فرشته از آسمان و کرد می کنند قر
 شریف انحضرت را صلی الله علیه و سلم و نیزند بازوهای خود را و درود می فرستند بر روی صلی الله علیه و سلم
 شام می کنند عروج می کنند با آسمان و فرود می آیند هفتاد هزار فرشته دیگر همچنین تا روز قیامت که می شکافد زمین
 از انحضرت و بیرون می آید وی صلی الله علیه و سلم با هفتاد هزار فرشته که می برند او را بدگاه عزت مانند آنکه
 عروس با بخانه زوج می برند و در روایت جامع الاصول از ابو بریره آمده که فرمود که من اول کسی
 ام که می شکافد از وی زمین پس پوشانیده می شوم حله و طهارت این روایت آنست که انشعاق در کسوت
 برد و ثابت است انحضرت را صلی الله علیه و سلم اول و در حدیث دیگر آمده که اول خلایق که کسوت
 داده می شود مرا و ابراهیم است علیه السلام و زیاده کرده است بیهی که اول کسی که پوشانیده می شود
 از خلق ابراهیم است که پوشانیده می شود از خلعت جنت و آورده می شود که کسی و نهاده می شود در جانبین
 عرش پس از آن آورده می شود مرا و پوشانیده می شوم خلعت از جنه که قیمت نوان کرد او را بشتر نشاند
 می شوم بر کسی جانبین عرش و گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم با ولایت کسی که افضل
 باشد از انحضرت و احتمال دارد که پسر صلی الله علیه و سلم با جامه خود از قبر شریف برانده باشد و حله که او را پوشانیده
 بچرخه که در عظیم است بجهت برنگی و ابراهیم را از جهت برنگی پوشانیده پس اولیت ابراهیم در کسوت نسبت به
 خلق باشد و چون آمده است حکمی که پوشانیده می شود ابراهیم علیه السلام و لا بعد از وی پوشانیده می شود انحضرت صلی
 الله علیه و سلم چنانکه ظاهر است لیکن خلعت بر ما اعلی و انفس اغریا باشد از آن خبر کرده شود بنفاست انحضرت
 از اولیت گفت بنده می کند الله فی مقام المکین که تقدیم ابراهیم بکسوت نیز از جهت رعایت نسبت ابوت آن

آنحضرت است که با در مثال این امور مقدم و سابق می باشد بر اولاد و این فصل جزئی است در امور حسبه و
 فضایل دیگر معنویه در انجانب است و لهذا آنحضرت را بر کسی نشاندندند ابراهیم را و بعضی گفته اند که
 این تقدیم کسوت مراد ابراهیم را جزای عزایان کردن نرود است و او در وقت تبادن در آتش گذشت
 و الله اعلم و مشهور است که شتر مردم حفاة عراة غزل می باشد چنانکه در حدیث بخاری از ابن عباس رضی
 الله عنهما آمده و اشارت قول حق تعالی که ما بنا اول خلق نعیده هم بدانست و لیکن ابو داود و ابن حبان
 روایت کرده اند که ابو سعید خدری در وقت اختصار جامه های نو طلبیده پوشید و گفت شنیدم رسول خدا را
 صلی الله علیه و سلم که میفرمود میت بر گنجینه می شود در جامه های او که مرده است در آن و صاحب نموا پس بدین
 از حارث ابن ابی اسامه و احمد بن حنبل روایت کرده است که مردی مسجوت می شوند در کفان خود و زیارت
 میکنند یکدیگر را در آن و گفته که جمع کرده می شود میان این حدیث و میان آنچه در حدیث بخاری است بآنکه بعضی
 مسجوت شوند عاری و بعضی کاسی و بعضی گفته که مراد بر سیاحت اعمال است که بر گنجینه می شوند بر این ابو حمید
 در نیافت تاویل را و حمل کرد بر ظاهر و بعضی از اصحاب انداز ازل خواهر که در نمی یافتند مراد را چنانکه
 در یافت عدی بن حاتم تاویل خط ابیض و اسود را در صدام که اقال التوریشی و سخن درین حدیث
 در شرح مشکات زیاده برین کرده ایم و الله اعلم بتفصیل مراد بلوا الحمد انفراد و شهرت آنحضرت است
 صلی الله علیه و سلم بجه و مقام محمود چنانکه در فضل شفاعت معلوم گردد و عرب وضع می کنند او را موضع شهرت
 چنانکه آمده است لکل غادر لواء و تواند که مراد آنحضرت را لوائی در دست باشد و در لواء الحمد نام باشد که
 قال الطیبری و صاحب مواهب از طبرانی در ریاض النضره حدیثی آورده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت ای
 رضی الله عنه ایانداشته تو ای علی که من اول کسی ام که خوانده می شود روز قیامت پس می ایستم من جانب
 راستای عرش در سایه ی پوشانیده می شود حله سبز از طلاهای بیشت بعد از آن خوانده می شوند انبیای دیگر
 یکدیگر پس می ایستند بر دو جنا عرش پوشانیده می شوند حله های سبز از طلاهای بیشت و انا و آگاه بش که کنت من
 اولی امتهاست که حساب کرده می شوند روز قیامت پسر ثارت میدم ترا که تو اول کسی خوانده می شود ترا و سپرده
 می شود لوائی مراد ان لوائی احمد است که آدم و تمام خلق سایه ی جویند بایه لوائی من روز قیامت و در از
 لوائی مبارک من مسافت هزار و شصت سال است و شناع می یا قوت احمد است و قبضه ی انقره سفید است
 و بن و هزار سبز مراد از سبزه است از نور یک کیسو در مشرق است و کیسو دیگر در مغرب و سیوم در
 دنیا مکتوب است در وی سه سطر اول بسم الرحمن الرحیم ثانی الحمد لله رب العالمین

اثبات لا اله الا الله محمد رسول الله در نهای هر سطر هزار سال و پنهانی وی نیز در سال پس می گوی تو با علی بن ابی
 طالب و حسن جانب راستان است و حسن جانب چنان توانا گوی ایستی میان من و میان ابراهیم در پای
 و پو شایند می نوی حلاز نیست و روایت کرده است ابن سبع در خصائص که سوال کرد عبد الله بن سلام
 رسول خدا را علی بن ابی طالب و سلم از وی چه که صحبت و صفی وی پس فرمود آنحضرت طول مسیره الف
 سده الخدیث و گفت صاحب مواب که گفته است حافظ قطب الدین حلبی چنانکه نقل کرده است بحکم
 الهامیم که این حدیث موضوع است و ظاهر است در و ثمار و وضع و خدا و انما تراست بحقیقه که او را گفته اند
 می گوی خدا را عت قول او خدا و انما تراست بحقیقه که او را گفته است و لیکن در احادیث تغییراتی باشد
 این صور واقع شده است چنانکه در بیان لوح و قلم واقع شده است که از زجر حدیث یا از با قوت
 است و در حدیثش واقع شده است که او عالی اند که از گوشش تا زمره دوشش مسافت در حدیث او
 روایتی بنفست سال است و امثال آن و ما یمان آوردیم باینجه صحبت رسید و بی ثبوت پوسته است نقل آن از
 شایع و بدینجه مراد است ارا و اگر از تاویل است در واقع بدان نیز امان آوردیم و ترک دادیم حکم
 عقل که نه اندیش را که باستی که استبعاد آن کند و تفویض می کنیم حقیقه امر از آنجا و اگر حدیثی در اسناد
 آن سخن کنند آن دیگر است و اگر معانی آنرا استبعاد نمایند کمال قدرت قادر جواب آن می گوید و او
 اعم و صاحب مواب گفته که در عرف عرب نگاه نمیدارد و او را اگر صاحب جیش و ریس و سر از احتمال
 دارد که در دست غیر او نیز باشد باذن وی و تابع باشد مراد او و متحرک بود حرکت وی و مایل گردید هر جانب
 که وی مایل است و در استقامت عرب نزدیک و ب نگاه نمیدارد و او را اگر صاحب او و منع نمیکند او را قتال بلکه
 قتال میکنند با وی باشد قتال و لهذا لایق نیست نگاه داشتن او هر کس چنانکه مرعی راضی الله عنه در روز جزا
 بهم رایت را فردا در آنکه دوست می دارد خدا و رسول خدا را و دوست میدارد خدا و رسول خدا را و اگر قتال
 المواب و در غزوه موده آمده است که گرفت رایت تحت جعفر بن ابی طالب پس قتال کرد و کشته شد
 بعد از آن گرفت عبد الله بن رواح پس جنگ کرد و کشته شد و گرفت بعد از آن خالد بن الولید و قتال کرد و کشته
 کرد او که قتال پس معلوم شد که او در دست قاتل و ریس جیش می باشد و الله اعلم بحقیقه الحال و قتال در
 انضیس و تخصیص آنحضرت علی بن ابی طالب و سلم بخوض کوفه در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود که
 در بنایه و سلم حوض من مسافت یکماه است و گنجای آن برابر است و آب او شیرین تر از عسل نحوی برادر
 با قوت است و مقصد تر از شیر و در روایتی سفید تر از کرم و در بعضی روایات سفید تر از زرف و بوی او خوشتر

از تشنگی و گونا گوی اوقات ستاری آسمانی و گردا گردی قیما است از لوله و در تحمید مسافت عوض
 مواضع عذبه در احادیث ذکر یافته بهر جماع از بلادی که متعارف آن دیار است نشان داده و ظاهر
 آن است که آن مواضع برابر باشد در مسافت یا قریب بدان و اگر متفاوت باشد مقصود بیان بعد
 مسافت و گنایه از آن باشد بطریق تخمین و تقرب نه تعیین و تحدید و بعضی گفته اند که در ذکر مسافت قلیل
 مدافعه و منافات نیست با مسافت کثیر و این طریق مسکو کشایج کرمانی است اینچنین توجیه میکند در
 مواضع عذبه و بعضی گفته اند که آنحضرت خبر داده شد اولاً با مسافت یسیر بعد از آن اعلام کرده شد با مسافت
 کثیر و تفصیل کرد و حق سبحانه و تعالی آن شایسته تائیس اعتماد بر مسافت طویل باشد بعضی مکان برده اند
 که این اختلاف بجهت اضطراب رواه است در روایت و یسیر گذرنگ و الله اعلم آمده است که عرض حوض نجو
 طول اوست و عمق هفتاد و دو فرسخ است و آمده است که هر که بنوشد از آن تشنه نگردد هرگز بعضی گفته اند
 که طاهر ازین کلام آنست که شرب از وی بعد از حساب و نجات از نار خواهد بود زیرا که طاهر از حال کسب
 نه شود آنست که عذاب کرده نشود با تشنگی و حرارت و حرقت لازم دخول نار است و احتمال
 دارد که هر که مقدار است بروی عذاب کرده نشود تشنگی و بعضی گفته اند که آنحضرت راضی الله علیه و سلم
 دو حوض است یکی در موقف دیگر درون بهشت و هر دو را کوثر میگویند و شیخ ابن حجر گفته که کوثر نه
 است داخل جنة و آب او ریخته می شود در حوض و حوض را که کوثر میگویند از جهت آنکه مدکرده می شود
 از آن و در بعضی روایات آمده که هر ریخته را حوض است بر قدر فضل و مرتبه وی و اگر این ثابت شود مختص
 به پیغمبر راضی الله علیه و سلم آن کوثری است که ریخته می شود از آب وی در حوض او زیرا که نقل کرده شده است
 مثل آن غیر از اوصلی الله علیه و سلم واقع شده است امتنان بر او در سوره الماعینا که اکثر شایع
 آنست که حوض مخصوص آنحضرت و از قرطبی نقل کرده شده است که واجب است بر کلف عالم آن تصدیق بدان بر اگر حق
 قضا تخصیص کرده است پیغمبر راضی الله علیه و سلم بحوض که ثابت شده است صفات آن در احادیث صحیح شایع
 حاصل می شود و جمیع آن علم قطعی و روایت کرده اند از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین باینکه برسی نفوذ واقع شده است
 در صحیحین زیاده بر نسبت و تفسیر در صحیحین است و روایت کرده از صحابه تابعین مانند آن و بعد از تابعین صفات
 اصناف آن و اجماع کرده سلف و خلف بر آن و در روایت مسلم از ابو هریره در حدیث مرفوع آمده که وارد
 می شوند بر من امت من بوحض من و من یراهم مردم را از وی و گفته اند که گفتم در زمان آن حضرت
 مردم را از حوض خود آنست که ارشاد کند به امت را بوحض پیغمبر خود پس این وجه نص آنحضرت است و رعایت

برادران خود در دود و دغ از جهت بخل و خود بی جای آنست و آنحضرت اجداد الابرار و رحمة الله علیهم است
واشغال دارد که براند کسی را که سختی نیت شرب نژاد و در حدیث آنس رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود صلی
علیه وسلم خوف را چهار رکن است اول در دست ابی کر صدیق و ثانی در دست عمر فاروق و ثالث در دست
عثمان غنی و اخیر رابع در دست علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین پس هر که محب ابوبکر است و بغض است
مردم را آب نمی نوشاند و او را ابوبکر که محب علی است و بغض است مرعشمان را نمی نوشاند و او را علی
روایت کرده است این را ابوسعید در شرف النبوة و الصلوة کذا نقل فی المواهب اللدنیة و مشهور است
که ساقی کوثر علی مرتضی خوانند و فرمود وی رضی الله عنه که هر که دشمن ارد ابوبکر را برگزیند و نوشانم او را از
آب و عی الله اعلم و صل در تفضیل آنحضرت صلی الله علیه و سلم به شفاعت و مقام محمود قال الله تعالی
عسی ان یسئک ربک مقاماً محموداً و عسی ان یحق تعالی افاضه ایجاب می کند زیرا که عسی از برای اطلاع است
و علی انداختن کسی بخیر می و محروم گردانیدن از آن نقص عاری است و حق سبحانه و تعالی از آنکه در طبع اندازد و امیدوار
گرداند کسی را و باز ندیده آنرا و محروم گرداند از آن و پیرسیده شد این سود از مقام محمود گفت آن مقام شفاعت
است و گفت آن ایستادن اوست ازین عرش در مقامی که نمی آید در آن هیچ کی غیبه و رشک
می برند او را و اولین و آخرین و مانند این آمده از کعب احبار و حسن بصری رضی الله عنهما و در
روایتی آمده که آن مقامی است که شفاعت می کند است خود را در آن و فرمود که محضر گردانیده شد من
میان آنکه در آورده شود نصف امت من در پیش و میان شفاعت و اختیار کردم من شفاعت را زیرا که آن علم و اول
است و فرمود و آیه ای که میریزد که شفاعت برای حقان خواهم بودند بلکه برای کناهیگان خطاکاران خواهد بود
مراد باین شفاعت برای دفع عذاب است اما از برای رفع درجات متقیان نیز خواهد بود و صاحب
مواهب لدنیة از واحدی نقل کرده که گفت اجماع کرده اند مفسران بر آنکه مقام محمود شفاعت است
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تفسیر آیه مذکور فرمود بمقام المذی الشفیق فی لامتی و از ابن الجبلی که مراد باین
فرمود این است نقل کرده که گفت لهذا محمود شرف است بآن زیرا که آن که محمودی شود وقتی است
که محمود بود او را حامی و مدد نیابد مگر در مقام و مقام شفاعت مقامی است که نعمتهای عظیم میرسد از آنحضرت علیه
سالم میگویند او را و دنیا بخواند بر وی اگر چه آنحضرت محمود بود در دنیا به تبلیغ احکام و تعلیم شریعت اما در این
نعمت عظیم میرسد زیرا که سعی و تخلیص از عقاب عظیم است از سعی در زیادت ثواب و احتیاج
ایشان در دفع ضرر فوق احتیاج اوست و در جلیب نفیحتی مخفی نماند که مشهور تفسیر حمد است بر شما

برجس انعام باشد یا نه و آنکه بر انعام باشد شکر است که مفسر است بجهت شکر از حیث انعام نمودن محمد و ائمه
شکر است مراد امام پنجان چه است یا چه شکر می مخصوص بانعام است و لیکن نیز بان باشد اگر چه مراد
شکر باشد نزد امام نیز صورت دارد چه می صاحب اصطلاح است لیسر او که اصطلاح کند بر چه خواهد بود
آنچه آمده است که الحمد را شکر در دلالت دارد بر آنکه چه فردی است از شکر بالاتر از افراد دیگر پس آن سخن
آمد که نسبت میان حمد و شکر عموم و خصوص من وجه است قدر و آنحضرت صلی الله علیه و سلم محمود
منی علیه است در وطن بفضل کما فی عظمت و جلال که عطا کند و مخصوص گرداند او را پروردگار و
جل علا در آن روز چنانکه آمده است که ایستاده میگردد او را پروردگار وی عین عرش و در روایتی بر عرش
روایتی بر کرسی می سپارد بوی کلید خیمه و میدهد بدست وی نواد حمد و شفاعت یکی ازین کلمات است
که میرسد در روایتی عظیم خلایق را پس اگر مراد بمقام محمود آنحضرت دارند در روز قیامت و علوه و
و افاده او بر خلایق شامل شفاعت و جز آن نیز درست باشد و در روایتی غریبه مجایده آمده است که
حق جل و علا می نشاند آنحضرت را با خود بر عرش مراد بمقام محمود این مقام است و و احد گفته که این قول
و خوش قطع است هم از روی لفظ و هم از روی معنی اما لفظاً بجهت آنکه لغت بمعنی بر انگیز و فرستادن است
و این ضد اجلاس است و در ایته کریمه مقاماً محموداً گفته است چه مقصد محمود و اما معنی پس از جهت آنکه
اطلاق جلوس رب العزة و تقدوس معیت رسول صلی الله علیه و سلم با مستلزم مکان حدودی است گفت
بنده مسکین نشین اند فی مقام الصدق و الیقین مخفی نماید که اگر چه باشد این حدیث از متابعان خواهد بود
و ما و آنکه در تامل استوی علی العرش گفته اند در معنی غنی است که در حدیث ربك عندك مقتدر و خیر
گفته اند که آن از حیث درجه مرتبه و مرتبه است نه در مکان شیخ ابو جرح عسقلان گفته که قول مجابده بجل و علا
العرش مرفوع نیست از جهت نقل و نه از جهت نظر اشارت است بآنچه گفته شد و از این پس رضی الله عنهما آمده که
فی تئید محمد علیه السلام روز قیامت بر کرسی پروردگار در پیش و دست وی این نیز نمولی بر شل مخفی مذکور است
و حاصل مقام آنست که حق تعالی حبیب خود را در مقام می دارد که بچاکس از خودی حاصل نیست و در روز قیامت
مرفود است و به نیابت و خلافت وی محمد راست لا اله الا الله محمد رسول الله و حدیث شفاعت چه شکر
مشهور است از انس ابی بریره و دیگر صحابه مذکور است در کتب سنی و غیره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
رسید یاز میانم روز قیامت می دریا بنزد که از حیث این جسم می کند خدایتعالی اولین آخرین را روز قیامت
پس بر سر مردم را از زمین و غم و اندوه که طاقت نمی آرند و میری تواند بر داشت باران را پس بگویند یا نبی

که در چرخخت افتاده اند شما ایامی که در سیاحت و مسافرت و در کارهای دنیوی و دینی
در میان مرصعی را آنکس اوم است که بدین شاست می آید پس آدم و دیگران ای آدم تو پدر تمام دنیای عالم
کرد ترا خدا تعالی است خود و میدو و تو از روح خود و صاحب گردانید بر بی تو فرشتگان خود و اسکی گردانید
و بیشت خود و تعلیم کرد ترا اسما بر چرخ شافت کن ما تو پدر و در کار خود ایامی بی که او در به حالیم و به شرفت
و تخت رسیده است ما را تا آنکه راحت دینی تو ما را ازین جای ما پس میگید آدم علیه السلام بهر
بروردگار غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده است مانند آن غضب پیش ازین و می کند بعد
ازین تنجی کرد ما از خوردن و دخت و میفرمائی که دم نفسی نفسی برود و فریاد کنید به سوای غیر من برود
پس فوج علیه السلام پس بیاید بسوای فوج و دیگران فوج تو ادل رسی که فرستاده شده بر تو نفسی
نامه است بروردگار تعالی ترا عید شکور ایامی منی تجالی که ما دینیم ایامی شی چه چیز رسیده است ما را
از شدت ایام شافت نمی کنی ما را بسوای بروردگار خود پس میگید فوج علیه السلام که بروردگار غضب
کرده است امروز چنانکه هرگز نکرده بود و نخواهد کرد نفسی و یا و کند فوج خطبه خود را که سوال کرده بود
راجی علم در نجات پس و در دیتی یا و کرد و دعای خود را که در حق است خود کرد که غرق شدند برود بسوای
ابراهمیم که خلیل الله است پس بیاید نزد ابراهیم و گوید که تو پسر خدا منی خلیل ادنی از میان نبل ارض تعالی
کن ما را بسوای بروردگار خود نمی بینی که ما در چرخخت افتاده ایم پس گوید ابراهیم علیه السلام بروردگار غضب
کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و بود من که گفته بودم سنگ در مرغ و ذکر کن ای بروردگار
نفسی نفسی برود بسوای غیر من برود بسوای کسی که کلام الله که کلام کرده است بروردگار تعالی یا و در نزد
گردانیده است او را در در گفتن پس بیاید موسی را و گویند یا موسی تو رسول خدای فضل داده است خدا تعالی از ایشان
خود و کلام خود بر مردم نمی بینی تو که در چرخخت افتاده ایم ما شافت کن ما را بسوای بروردگار خود پس میگید
علیه السلام بروردگار من غضب کرده است امروز که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و شستم من نبل شافت کن
نفسی که اگر کرده نشد بهدم بکشتن کن نفسی نفسی برود بسوای غیر من برود بسوای کسی که
روح الله و کلام است بیاید عیسی را و گویند یا عیسی تو پسر خدا و کلام الله که افتاده است او را بسوای
و روح و کلام کردی مردم را و در مردم نمی بینی که در چرخخت افتاده ایم پس میگید عیسی علیه السلام که بروردگار
من غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و کز کرد عیسی خطبه را در حدیث بکن
رضی الله عنهما آمد که گفت من گرفتارم از این غیر خدا و گفت شستم من نبل شافت نفسی نفسی برود بسوای

ولزم که بر او ادا کردی بنده ایست که آمرزیده شده است او را گناه او را بر چه مقدم و بر چه متاخر است پس باین
 خلق آنحضرت را و گویند نمی بینی که در چه حال افتاده ایم شفاعت کن برای ما به سوسه یزید کاخ خود
 پس بفرماید آنحضرت این کار من است و من میکنم این کار را پس میروم من می آیم در بهشت و در روایتی در
 دار رب العزة تعالی زیر عرش پس انتم در سجده برای یزید کاخ خود پس می کشاید خدا تعالی بر من از خاند
 حسن شاکر نکند ده است بر سر یکی پیش از من بعد از آن گفته می شود برادر محمد سر مبارک خود را بخواجه
 خواهی داده شود و ترا و شفاعت کن قبولی کرده شود شفاعت تو پس بر می دارم سر خود را و میگویم یا رب آیت
 امنی پس گفته می شود در از امانت خود کسی را که نیت حساب بروی از در راست از در راست بهشت
 و این شریک اند مردم را در عوآن از درهای دیگر و در روایتی آمده که حکمی شود با حضرت که بر و بر گشت
 در دل دی مقدار دانه از گندم یا جو از ایمان میروند آنرا بر پس میروم و می کنم پس رجوع میکنم به سوسه
 یزید کاخ پس حمد میگویم همان بخاند و ذکر کرد مثل اول و گفته در و س مقدار دانه خردل پس میکنم آنرا با رجوع
 می کنم و ذکر کرد در وی آنچه گذشت و گفته مقدار دانی ادنی و دانی دانه خردل و در چهارم آمده که می گویم یا رب
 اذن ده مرا در حق کسی که گفت لا اله الا الله میگوید خدا تعالی نیت این کار تو این کار نیت و شفاعت می کنم یزید
 خود سوگندی خورم بغیرت و کبریا و عظمت خود که میروم می آرم از نار کسی را که گفت لا اله الا الله پس باقی می
 در نار گر کسی که کرده است او را قرآن یعنی واجب است بروی خود و این حدیث نیز روایات متعدد است
 الفاظ و عبارات و طول و اختصار آمده و احادیث درین باب بسیار است و از همه ظاهری شود که شفاعت
 آنحضرت علیه السلام از اول و قوف مردم بمحشر با دخول نار برای دفع عذاب و بعد از دخول بنجه نیز برای
 رفع درجات شامل و واقع است تنقیه اشکال کرده اند در قول ایشان مرفوع را انت اول الرسل من
 اهل الارض زیرا که آدم علیه السلام نبی مرسل است و یحییئین شیت و ادیس علیها السلام پیش از نوم و جوابها
 گفته اند ازین اشکال کی آنکه مذکورین نبی بودند نه مرسل دیگر آنکه اویت مقید است بقوله من اهل الارض
 زیرا که مذکورین مرسل بابل ارض نبودند و رسالت آدم سوسه پرانش نبود و ایشان موجود بودند تا علم
 کند ایشان را شریعت خود را و یحییئین شیت و ادیس و نوح علیه السلام رسالت دی بگفتا بود که در خوشی و
 ایشان را بتوضیح قایلده گفته اند که موطن شفاعت پنج اند اول در رحلت اهل موته از شدت و قوف
 و حس در آن مقام و از گرمی آفتاب و عرق و انتظار حساب ثانی در عفو از سوال و حساب و در آمدن
 در بهشت بحساب ثالث در شان قومی که حساب کرده شدند و سختی عذاب شدند بر رفع عذاب

ارتان را در خارج قوی که آورده است در پیش خیر آوردن ایشان از آن خاص در این
 کسائی که در آنند در پیش و در هر کدام از این ابواب احادیث واقع شده و الله اعلم و بعضی
 شفاعت ساز سه نیز ذکر کرده اند و آن شفاعت آنحضرت مرع خود را برای کسی که تحقیق نماید
 و بعضی شفاعت سابعه گفته اند و آن شفاعت مرال مدینه را ایشانکه در حدیث آمده است که ثبات فانی
 بیج کی بر بلا و ای مدینه یعنی بر شدت و سختی وی و صبر کند بدان که اگر بشم او را شهید و شفیع روز
 قیامت شیخ ابن حجر گفته که متعلق این شفاعت خالی نیست از پنج قسم اولی و اگر این را حدیث از قاضی
 نیز پیدا شود چنانکه آمده است که فرمود اول کسیکه شفاعت کنم من را برای مدینه و لیست برای کسیکه برای
 دیگر شفاعت هر کسی را که زیارت کرده است قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه و سلم دیگر کسی را که آنجا گذر
 را بعد از وی در و فرستد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم دیگر در تجار از آنقصیر صلی الله علیه و سلم که برابر است
 و سیئات وی که در اینجهت را منقول است از ابن عباس که سابق در پی اینجهت را بغیر حساب فی
 انحصار حجت خدایتعالی و غایب نموده اصحاب اعراف بشفاعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ارجح است
 اصحاب اعراف نیست که ایشان قومی اند که برابر است حدیث و سیئات ایشان را الله اعلم و اولی
 از انس رضی الله عنه گفته سوال کردم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که شفاعت کن مرا در قیامت پس فرمود
 حضرت میگویم انا الله فکم پس کجا ظاهر می آید رسول الله فرمود نخواست طلب کن نزد هر طایفه اگر طایفه تو را
 اینجا فرمود بطایفه کن نزد من نیز این گفته اگر اینجا بنام کجا ظاهر فرمود بطلب کن نزد خویش را که خطایک
 اینجا را و اینجا معلوم می شود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هیچ اماکن اطمن آخرت حاضر و قائم است الله اعلم
 و شفاعت کند امت را و دیگر مانند خلاص می گرداند از شداید و مزالجی ماضی در حدیث ابن عمر آمده است
 که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم زده می شود صراط بر پشت دوزخ پس ما ششم و آنست که کسی که
 آنرا و دعای رسول در آن است که اللهم سلم سلم و در حدیث دیگر آمده است که پیغمبر شما قائم است بر صراط
 میگوید رب سلم سلم و قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای طلب سلامت امر خود بود و از رسول گزین
 همچنین تواند گردان روزی بر مقربان نیز خوف و جوی درگاه طایبانی راه یابد که طلب سلامت کند در روز
 آمده است که ملائکه نیز بر دو جانب صراط بایستند و دعا کنند برای سلم سلم و این بر سادات ایشان است همیشه
 برای و منین دعا و استغفار می کنند و در حدیث فضیل بن عیاض آمده است که مسافت صراط
 اینان هزار سال است بجز از صراط است و بجز از صراط و بجز از صراط و بجز از صراط و بجز از صراط

که لاغر و ناز از ترس خدا نباشد و مشهور است که در اطراف تر است از تشنه و باریک تر است از نوی
 و در حدیث آمده است که بعضی مردم این چنین است و بعضی مثل وادی وسیع و این آنچنان است که میگویند که
 طول و قوت محشر بر بعضی مقدار زیاد تر سال است و بعضی مقدار در کثرت نماز و این بابت تفاوت نماز
 و انوار ایمان است و آمده است که چون امت بر صراط یقین زد و در مانند فراد کنند و آنچه و آنچه و آنچه پس سخت
 از شدت اشفاق با و از بلند نگه گوید ربانی امتی سالی نمی گنم ترا امروز نفس خود را در آن فاسد
 را که دختر من است و این مبالغه و غایت اهتمام است از آنحضرت در باب امت و استخلاص ایشان
 و از حدیث معلوم می شود که کمال محبت و اتحاد فاطمه زهرا سلام الله علیها بنفس شریف و صلی الله علیه و آله
 بود در حدیث ابی بریره آمده است که کسی که نیک دهد صدقه را می گذرد بر صراط و در حدیث دیگر کسی که مسجد
 خانه اوست ضامن است او را خدا تعالی بروج و رحمت و کثرت شستن بر صراط او و اما میران که در آن
 حساب بدانت و حدیث آمده است که نهاده می شود بهشت را برای خوش و درخشان در جای می بعد از آن آورده
 می شود میران و نهاده می شود و کف حسانت مقابل بهشت و کف سیات مقابل نار و از این عبارات در حدیث آمده
 است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله چون می خیزد که حکم کرده شود میان خلق ندای کنایه است محمد علیه
 السلام است و می دروایتی کجاست امت امیر و پیغمبر ایشان پس ایستاده می شود من پیروی میکند مرا است
 من غیر محمل از اثر و صدق و گویا که و اندیشه می شوند آنها از راه ما و چون می بیند مردم فضیلت و در حدیث این است
 را می گویند که نزدیکی است که این امت به پیغمبران باشند و بخت رسیده است که بخت خیری که حکم کرده
 می شود قضیه چون است روایه بخاری و ترمذی و تواتر رسیده است که اول سوال از نماز بود و تطبیق میان دو حدیث
 آنست که در عبادات اول سوال از نماز بود و در معاملات از خون و در روایت نسائی آمده که اول آنچه
 حساب کرده می شود بنده را نماز است و اول آنچه کرده می شود بوی حکم میان مردم و ما است و در مصنفین
 این حدیث اشارتی بوجه تطبیق که نظر نمایان را حبست بوجه که در واقع شده است یعنی در نماز سوال و حساب
 نسبت بذات بنده است و در خون حکم میان مردم است اگر چه در نماز هم حکمی خواهد شد و لیکن مقتضای ذرات
 بنده است و میان بندگان بیکدیگر نسبت فاقم و آمده است که زانی نمی شود قدم بنده از جانش تا آنکه پیر
 می شود از چهار چیز از غری که در چهار چیز فانی ساخت و از علم وی که چه عمل کرد و در وی و از مال که از آنجا حاصل
 کرد و در کجا انفاق نمود و از جسم وی که در چه کار گذارد و از ارواح و انفرادی و قال حدیث حسن و حسن
 نیز آمده است که بیرون می آید آدمی را در روز قیامت سه دیوانه که در وی عمل است و دیوانه است

که در وی گناهان او مست و دیگر که در وی آفتابهای خدایست که بر وی انعام کرده و مژگی گفته که نمی گذرد هیچ
 یکی شرایط را تا آنکه سوال کرده می شود در ریخت قطره اولی سوال کرده می شود از ایمان که شهادت لا اله الا الله
 محمد رسول الله است اگر این مخلص را بجا آورد که شست پس از آن سوال کرده می شود قطره ثانیه از نماز اگر نماز را بجا
 بجا آورد است گذشت سیوم از روزه ماه رمضان چهارم از زکوة پنجم از حج و عمره ششم از غسل و وضو
 هفتم مقام مردم است که از هر صفت و نیکوتر است و گفته اند که هر مردی باشد که فرض را در او توأب بخوابد
 نیز باشد و خصوصیت برود بهریم و اگر در نمی آید بیشتر را تا آنکه راضی می سازد خصم خود را و نیز گفته اند که اگر گفت
 که یک دانگ بقتصد نماز مقبول داده می شود خصم را در روز قیامت پنج راندگی و اضطراب پیش نمی آید بنده را
 بر این خصومت اعادنا الله من ذلک و گفته اند که ای رحمت الهی آن اتفاقا میکند که راضی می سازد خصم خود را
 بدون می آورد این و در طه چنانکه در حدیث آمده است و از اعظم حسنات آنست که آخر کلام مرد کل طبع باشد
 چنانکه در حدیث معاذ آمده است پس کان آخر کلام لا اله الا الله دخل الجنة و حدیث نفاذ دیدن باب شهور است
 و از این عمر رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که یکصد قضای حاجتی را برای برادر خودی یا
 من سینه در میزان می گزیند اگر راجح آمده و الا شفاعت می کند و از خود در اختیار شیخ آمده است که یکی را در خواب پرسید
 که خدا تعالی با توبه معاذ که گفت وزن کردن اعمال را پس راجح آنه سیات جبرسات پس ناگاه افتاد و فرمود
 در کفه حسنات و راجح گردانید از پس کشتادم صر و ناگاه دیدم در کف خالی را که انداخته بودم آن آزاد قبر
 بمقامی و از غریب حکایات است که در مریب کدینه آورده که برابر کرده که میزان هر مردی را پس گفته شد
 مراد نیستی تو از این جنه و از این نار پس می آید یک صیغه را و بنده آن در کفه میزان و نوشته شده است در
 آن پس راجح می آید کفه سیات بر کفه حسنات از جهت بودن آن که حقوق پس فرستاده شود آن مرد را
 و در آن پس در خواهد آمد که باز آورده شود و نزد خدا پس حکم شود که یا از پس گوید حق تعالی ای بنده عاقبت
 سبب در خواستی تو که با آنی نزد من پس گوید آن بنده خدا و من عاقبت بودم مردی را و پدر را دیدم
 که میرود بجانب دوزخ مانت من خداوند پس دو چندان کن بر من عذاب را و بر آن پدر را از عذاب پس
 می خندد حق تعالی و میگوید عاقبت بودی در دنیا و بار شدی در آخرت بگیر دست پدر خود را و رویه شما در دوزخ
 بهشت و نیز می آید که تحقیق برابر آید هر دو کفه میزان شخصی پس گوید خدا تعالی برود مردم و الناس کن
 کسی که بدتر احسنه دارم بدان در بهشت پس آید بهر کسی که گوید این کفر را با وی که گوید من محتاج ترم از
 تو پس تو می شود این شخص پس گوید با خود می بیند تحقیق ملاقات کرده ام من برود کار را و دانسته ام

در جمیع خود مرکب نیکی و گمان بنابر کم که فایده کند آن یکی خبری بیهوده که دم تو از اینگز و بروی فایده کند
 ترا پس میرد آن شخص یکی از فرمان و سرور پس میگوید حق تعالی چه کردی تو وجه حال دارم و دوستی
 و امانت است بحال می پس میگوید یارب این است حال من پس ندای کند و بیجا صاحب دیر که بخشنده است
 بری حسنه را و بگوید که من اوج است از کم تو بگوید دست برادر خود را و برود بر دوای در بهشت و بعضی
 حکما گفته اند که رحمان گفته میزان آخرت بر عکس میزان دنیا است که در دنیا که راجح یا این می رود و در میزان
 آخرت بالا و این سخن خالی از غریب نیست و آتش نهاد کرده است بقول حق تعالی ایها الصبیح الکمل طیب
 و العمل الصالح بر فواید پوشیده نیست که اثبات این سخن بجز این گیتی می وقوع خبری درین باب
 مشکلی است نه اگر خبری باشد آیه نمونید و مشیر بدان تواند شد و آنکه بعضی گفته اند که این مصداق و مسا
 فی قول اوست فاما لکن ثقلت موازین فمونی عیشتی راضیه نیز محل بحث است زیرا که تواند که مراد ثقلات تحت باشد
 در جهان در اینجا میبود نه مقصود است که ثقیل باری به سفل می باشد و لیکن تواند که مقصود ثقیل و خفت در آن
 عکس می باشد باشد و الله اعلم و از حدیث رضی الله عنهما روایت کرده شده است که صاحب میزان روز قیامت
 جرئ علی السلام خواهد بود و او است که سبکدوزان اعمال در آن روز رواه ابن جریر فی تفسیر و این بر
 احوال و حساب و سوال در حضور رسول کریم تعالی خواهد بود و بملخص میجاءت همه به شفاعت و رعایت
 آنحضرت است صلی الله علیه و سلم اما فی حق شریف و در در بران ظاهر است که بعد از خلاص از شدت
 بقوت و سوال و حساب و تجاویز از نظر آنجاست از سوال و اوقات و مخافات خواهد بود چنانکه فرموده است
 من لا یظلم را به و بعد از آن دخول جنبه است و او را یکید در یکید بهشت را آنحضرت خواهد بود چنانکه فرموده است و او را
 من قرع باب الجنة و چون آنحضرت بر در بهشت میزد و خازن بهشت می کشاید و را می پنداده می شود در خدمت
 چنانکه خدمت در خدمت ملوک و بگوید مرا حکم است که نکشتم در بهشت را به یکسش از تو زنا یستم برای کسی
 بعد از تو آمده است که مونسان چون بیایند به بهشت مشاورت کنند که اگر آنستند آن کنند را که
 در آمدن پس بیایند آدم را پس فرج را و ابراهیم را و موسی را و عیسی را علیهما السلام بر تری و روشی کرده
 در عرصات نزد استنطاق تا ظاهر گردد شرف سیدان و بر سایر بشر در همه مواطن در و ایت است
 از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم حرام است در آمدن در بهشت بر انبیا
 همه آنکه در ایم من و حرام است بر ائمه دیگر تا از اینده است آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم آمد مرا جرئ علی السلام گرفت دست که او نمود مرا در بهشت را که است من از آن دری آید پس گفت

ابو بکر رضی الله عنه ای کاش میبود من با تو که میدیدم آن در را پس فرمود آنحضرت اکاذبش
 توئی ابوبکر اول کسی که می آید بهشت را از امت من و این حدیث معلوم می شود که این است از ابی است
 مخصوص کسی آید از ان باب سائر است اما در حدیث آمده است که چهریس از اغمالی را در حق مخصوص است
 که می آید از ان چنانکه مسلمیان از باب الصلوة و الحیاة و از باب الجهاد و باب روزه و از ان باب
 گویند و در حق آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از ان در آید باب الرحمة و باب التوبة گویند و در حدیث
 ابی بریره آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم من اولی کسی ام که گشاده می شود برای من در بهشت بیک
 زنی می آید که مبادرت می کند مرا بر می گردیم من او را چنانیکستی تو چه چیزی را خویش میگویند من فی ام که صبر کردم و شوم
 یتیمان یعنی یوه شدم و شوم دیگر نکردم و پرورش کردم فرزند ان خود را که یتیم شدند و راه الهی و راهی که
 بهم و قال القدری استاده حسن ان الله و معنی مبادرت کردن یعنی می در آید بمن یا می در آید بمن یا می در آید
 من و گوئی می دهد در این حدیث را اما و کافل الیم فی الجنة بکذا و است را صاحب السیارة الواسطی در راه البخاری من حدیث
 سهل بن سعد و بعضی علما گفته اند حق است بر بر مسلمانان که بشنود این حدیث را که عمل کند بدان تا باب شد از حق
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بهشت و که ام منزلت و مرتبت در بهشت افضل ازین است و در وجه تسمیه آنکه
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که تربیت می کند قوی را که نمی فهمند امور دین خود را و تعلیم میکند و تحسین میباید
 ادب را اما تفضیل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جنبه وسیله و فضیله و درجه رفیه چنانکه واقع شده است در
 دعای اذان اللهم آت محمد الوسيلة و الفضيلة و الله و الرحمة الزکیة روایت کرده است مسلم از حدیث عبد الله بن عمر
 که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود چون بشنوی موزن را بگویند آنچه او میگوید بعد از ان در دو میفرستند
 و هر که در دو فرستد بر من یکبار در دو فرستد بروی خدا تعالی ده بار پست سوال کند خدا را برای من وسیله
 زیرا که آن منزلتی است در بهشت که غیر مسلم و نمی سرزد و گویند بنده را ازندگان خدا و امید میدارم که باشم
 من آن بنده پس کسی که سوال کند برای من وسیله فرود آید برای منی شفاعت و گفته اند که وسیله نام
 نه یعنی است در بهشت و آن منزلت رسول خدا است صلی الله علیه و سلم و سرای اوست در بهشت دوی تفریق
 بهشت است بر سرش گفته اند که وسیله فضیله است از رسول الله و از اقرب توسلات من الله القرب الیه
 و اطلاق کرده می شود بر منزلت علیه چنانکه درین حدیث و این نیز راجع بمعنی اولی است زیرا که اول
 بان منزلت قرابت و جناب عزت جل جلاله پس گویا عباداتی است که تقرب جنه می شود و برای هرگاه
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم از دوی عبودیت مرید و کار را و خدا تر و دانا تر است

حق سبحانه و تحت ترین ایشان در حقیقت و محبت منزل او اقرب منزل و عظم تر باشد بخدا و درجه او
اعلی باشد در بهشت که اقا لک گفت بنده مسکین خضه الدنیه العالم الیقین که وسیله و درخت سبب است
بود و مسل نزدیکی جنت بخیری لقال و سل الی الله و تو سل اذا تقرب الیه بعمل کذا فی الصراح پس
نظار آنست که مراد سبب و دست او نیز باشد که آنحضرت بدان تو سل و تقرب جوید برگاه عزت
و باعث قیام شفاعت گردد چنانکه سیاق حدیث مشرب بدان است و در حدیث شفاعت معلوم شد
که آنحضرت می درآید در بهشت و در روایتی زیر عرضش و در روایتی در دربار تعالی و امرت بسوال و سئال
آنست که تا باید اهل این عا و سوال ثواب جزیل و قرب رب جمیل و زیاده ایمان و رضای حق و شفاعت
رسول و بعضی گفته اند که حق سبحانه تقدیر کرده است این منزلت را برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
که یکی از این دعای امت است مراد از وسیله بمقابل خیری که یافته اند بر دست و آردی و ایمان کند اقل
حساب الوهاب و حق بمان سخن اول است و کمالاتی که نهاده حق تعالی برای حبیب خود و وعده کرده است او را
بدان موقوف و سبب بر سوال و دعا امت نیست و فایده دعا و سوال اینست که هرگاه این راجع است چنانکه
در فرستادن صلوة بروی آمده است صلی الله علیه و سلم این کلام در وسیله بود اما طلب فضیلت پس از مرتبه
زایده است بر سایر خلایق و احتمال دارد که آن نیز منزله باشد یا تفسیر سبیل باشد چنانکه در بعضی روایات
و در حدیث ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم وسیله درجه بیت نزد خدا که نیست فوق آن
درجه پس سوال کنید برای من وسیله را رواه احمد بن حنبل و روایت کرده است ابن مردویه از علی رضی الله عنه
از نبی صلی الله علیه و سلم که گفت و فیکبر سوال کنید خدا را سوال کنید برای من وسیله گفتند یا رسول الله که
سکونت می کند با تو در آن گفت علی و فاطمه و حسن و حسین و از ابی حاتم از حدیث علی رضی الله عنه آمده که
گفت بر منبر کوفه ایها اناس در بهشت دو دلو است یکی سفید و دیگر زرد و مقام محمود از دلو سفید
است مراد از سفید هزار غره است هر بیت از وی سه میل است و اسم او وسیله است
و آن برای محمد است صلی الله علیه و سلم و ابی بیت وی دلو بود اصغر مانند آن است و این برای ابراهیم و
اهل بیت است علیه السلام و از ابن عباس در تفسیر کریمه و سوفیطیک ربک فرضی آمده که فرمود
در بهشت هزار قصر است و در هر قصر خیزی است که می یابید او را از ازواج و خدم رواه ابن جریر
و از ابن عباس آمده که گفت نشسته جماعه از صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم متفرق آمدن آنحضرت صلی
الله علیه و سلم پس بیرون می آمد و صلی الله علیه و سلم و چون نزدیک شد از ایشان شنید ایشان را

از خداوند میباید و بعضی میگویند بحسب گفته ایتعالی علیه السلام که از خلق خود خلیل و گرفت ابراهیم را خلیل دیگری
گفت و چیز است عجب تر از آنکه گرفت موسی را کلیم و کلام کرد با وی و گفت و دیگر س عیسی روح پدر
و دیگری گفت آدم صلی الله علیه و سلم کرد آنحضرت را آنان و گفت تحقیق شنیدم من کلام شما را و
قبی از آنکه شما گرفت خدا ابراهیم را خلیل و همچنین است که میگویند شما گرفت موسی را کلیم چنین است
که شما میگویند و عیسی را روح پدر و همچنین است و آدم را صلی الله علیه و سلم و همچنین است و نوح را که با شماست که من
حبیب اهدام و لا فخر من برافزاره و لا در تمام روز قیامت و لا فخر من اولی شایفم و اولی شفعم و لا فخر من
اول کسی نام که میخواهد مصلحتی بهشت را پس یکی شاید خدا ایتعالی برای من وی را آورد مرا بهشت و حال
آنکه با من فقر او منانند و لا فخر من بزرگتر و گوی این اولین و آخرینم و لا فخر رواه الترمذی بلکه از اخبار این
حدیث معلوم شود که خلقت حضرت ابراهیم است و مخصوص باوست علیه السلام و محبت حضرت محمد و خاصه
صلی الله علیه و سلم اما از حدیث دیگر معلوم می شود که آنحضرت خلقت نیز مخصوص است و خلقت او بوجهی که افضل
است از خلقت ابراهیم پس بحسب علاوه و زیادت بر آن باشد یکی آنکه فرمود که گفت متحذرا خطیبا غیر را
آنکه خلیل را اینجا معلوم می شود که خدا ایتعالی خلیل او است و غیر خدا خلیل او نیست و خلقت نسبت به آنجا من جرح
حل و علا خلیل او شد و او نیز خلیل خدا باشد صلی الله علیه و سلم در حدیث دیگر آمده است که فرمود و این صاحب
خلیل الله و از طریق عبد الله بن مسعود آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قد اتخذه الله حاکما خلیفا
و آنکه در حدیث سابق فرمود و اما حبیب الله انشأ برتبه اعلی کرد چنانکه گویند خلیل یعنی محب و حبیب
یعنی که برتبه محبوبیت برسد و چون صاحب مقام اسلا شد تمام آدمی نیز متصف خواهد بود در حدیثی
رضی الله عنه آمده است که فرمود خدا ایتعالی من بفر خود را صلی الله علیه و سلم بدستی من گرفته ام ترا خلیل و دوست
ام در تفسیر که انت حبیب الرحمن گفت قاضی و الاصل عیاض مالکی رحمه الله علیه اختلاف کرده شده است
تغیر خلقت و اصل استحقاق وی محل است خلیل منقطع به سوسه الله که نیست در القطع او به پیروی تعالی
محبت او را در خلای و اختلالی و بعضی گفته اند که خلیل آنکه شخص باشد با کس و اختیار کرده اند این قول را
از مردم و بعضی گفته اند اصل خلعت است صفات و انلاص است و نام کرده شد ابراهیم خلیل الله زیرا که
خالص بود برای خدا دوست می داشت از پدر خدا و دشمن می گرفت از پدر وی و خلعت خدا را و از قدرت او
و گردانیدن او را امام هر کسی را که بعد از وی آمده و بعضی گفته خلیل اصل آن تفریح حاج منقطع ما خود از
خلعت است و خاصا معنی حاجت قسم کرده شد بوی ابراهیم زیرا که وی قسم کرده حاجت خود را برورد و کار

خود و منقطع شد بهمت خود به سوی او گردانیدم خود را بجانب نزدیکی آنکس که مرا در جبرئیل و جلال
آنکه در تحقیق بود تا انداخته شود در آتش پس گفت جبرئیل ای ملک خاتمه فغان اما الیک ظلم
و گفته است ابو بکر این فکر خلعت صفای مودت است که موجب اختصاص است بتجلیل
از او بعضی گفته اند اصل خلعت محبت است و معنی او اشتقاق و الطاف و ترفیع و تشفیق و تحقیق بر
کردن آنرا حق تعالی در کتاب مجید خود بقولی خود و قال الله و انصار نحن ابنا لله و الله و اجدوا له قل فلم نعلمکم
بنوعیکم پس واجب گردانید الله تعالی بر محبوب یا که خواخته کرده نشود بگنایان او و محبت اقوی است از توبت بزرگ
نیت گاهی عداوت نیز عیاشد چنانکه فرموده است این من از او انکم و اولادکم عدد اکرم و محب نیست که باشد
عداوت با محبت پس بر ابراهیم و محمد علیهما الصلوة والسلام بحجة القطع اینان باشد بهر سو خدا و دوست
خواج خود بر روی حق تعالی و انقطع از ما سوا او و اضرب از ما سوا او است و باب باز یادت خصائص
نزد حق تعالی مرثیه از او خفی الطامع و می نزدیکان و در آید این امر الهیت و کنونی غیب معرفت در خلال
بواطن ایشان با استصفای در تمام ایشان از او استصفای طوب ایشان از ما سوا خود تا در نیاید در
دل و می نماید ای حق دین است نزد ایشان معنی قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم و کوکبت تحت اخلاص
لا تحذرت اما بکر خلیل و بکر اخوة الاسلام باقیه ذکر گردانیدم را قاضی عیاض و مشکته که گردانید خلعت
میان محمد و ابراهیم علیهما السلام و لابد این صفات که در معنی خلعت مذکور شد و اثبات کرد که مشترک گردانید
ایشان در سید ما عظم تر و قوی تر و کامل تر خواهد بود با وجود اشتراک در جهت فضیلت و می صلی الله علیه
و سلم چنانکه نبوت و رسالت و خواص لوازم آن مشترک است میان سایر انبیاء و صل و لکن فضیلت بعضهم
علی البعض باز گفت قاضی علیه الرحمة اخلاف کرده اند علماء از باب قلوب که در حدیث ارفع است با وجود
محبت پس گردانیده اند بعضی بر او برابر پس نیابت حبیب مگر خلیل نیابت مگر حبیب لیکن محب
گردانیده شد ابراهیم بحالت و محمد بحالت یعنی تخصیص ذکر کردیم است در حقیقه و الهامی است و حال
آنکه اطلاقی خلیل را آنحضرت نیز آمده است فلا تخصیص بعضی گفته که در حدیث ارفع و اتم است و احتیاج
کرده بقول می صلی الله علیه و سلم و کوکبت تحت اخلاص لا یفرقی پس گرفت غیر اخلیل و حال آنکه اطلاق
محبت بر خاطر و نیزان شریف او و اسامه و خزان آمده و اگر علماء گردانیده اند محبت را ارفع از
نزدیک که در حدیث حبیب که بر ما است صلی الله علیه و سلم ارفع است از در حدیث خلیل علیه السلام و اصل محبت کل
است به سوی جبرئیل که موافق است محبت را و لیکن این در حق کسی که صحیح است میل از

تصدیق شهادت بلسان بآنکه وی رسول خداست و چون حجم کرد و تصدیق بر قلب و لفظ بشهادت
تمام می گردد ایمان چنانکه در حدیث مذکور از روایت عبداللہ بن عمر آمده است امرت ان با قائل ان سئیت
بشهادت و ان لا اله الا الله محمد رسول الله و مراد آنست که تصدیق کنند و شهادت دهند و لیکن بر
تمام بوجود شهادت و بیان کفایت وی در حکم بایمان در ظاهر تخصیص کردند بشهادت چنانکه
در آخر حدیث فرمود تا و افعلوا ذلك معصوا مني و اطعوا الله و اطعوا رسوله و اطعوا اهل بيته و اطعوا
جبرئیل نیز بیان هر دو خبر بایمان است که شهادت است و تصدیق و لیکن تعبیر از تصدیق بایمان کرد که
در معنی لغوی بوی کی است ایمان در شرح عبارت از مجموع تصدیق و شهادت است مانند لفظ شهادت
نیز در کار است یا نه بلکه اخبار بلسان با مواعظ قلب که معنی شهادت است کافی است و کتب اربعه
است بر آنکه قایل لا اله الا الله محمد رسول الله خلاصا مومن است بی لفظ شهادت اگر چه تلفظ بدان
اولی و افضل باشد و تفصیل مقام آنکه در اینجا چاره آنست که تصدیق با اقرار جمع شود و این
حال محمود و تام و کامل است دیگر اقرار بربان بی تصدیق قلب مذموم و مردود که در وی اصطلا
ایمان نیست و این را اتفاق گویند که قبح و اشنع و اجنبی و نادر است و صاحب آن در درک اسفل
از اندک است حال سیوم آنکه تصدیق باشد بی شهادت و این دو قسم است یکی آنکه بقلب تصدیق کند
پیش از اتمام وقت مر شهادت در جهان دهد در اینجا اختلاف دارند بعضی بر جرح خودند و قول آنکه
تمامی ایمان تبصیری و اقرار است و یافته نشد اقرار و بعضی مومن مستوجب می دارند از جهت قول رسول
خدا صلی الله علیه و سلم بخروج من النار من كان في قلبه شغل ذرة من ايمان ليس ذكره ان حضرت جبرائیل
در قلب است و جای گیر این را فرمود بلا شغف قلبیه فرمود حق سبحانه و لما دخل الايمان في قلوبكم ليس
محل ایمانی قلب را داشت و صاحب این حال مومن است بقلب خود غیر عاصی و غیر مقصر و ترک شهادت با ضیاع
اومیت و نزد انصاف حاکم این شخص محل اختلاف نیست و اگر اکرام باشد و حکم طبیعت قدرت بر اختیار ندارد
انجا خود اتفاق است بر قبول عذر و فرقی که مفید باشد در دو صورت طهارت و اگر این مردم در بخا
هر باب استند و قایل بوجود ایمان شوند چه چاره نیست و لیکن خلاف قول اهل حق است و حالت چهارم
آنکه تصدیق بقلب کند و هلاکت و فرصت یابد و علم بایزوم شهادت داشته باشد و لفظ نکند
و شهادت ندهد در عسر خود اگر چه یکبار باشد اینجا نیز اختلاف دارند جمعی میگویند که کسی مومن است
و شهادت ندهد در عسر خود اگر چه یکبار باشد اینجا نیز اختلاف دارند جمعی میگویند که کسی مومن است

بر سر حق. ایشان بگویند که حقیقه ایمان همان تصدیق قلبی است و اقرار شرط اجزای احکام ایمان
 است تا بر و ایمان و نه شرط صحت آن بنامش ما حکم کنیم از جهت عدم خبر تصدیق اما در واقع عموماً است از جهت وجود
 تصدیق و عمل داخل ایمان نیست چه عمل لسان چه عمل ارکان و پوشیده مانند کاین بر تصدیق خود باید که شناسی
 تصدیق جبری سرزنش و با وجود شناسی حکم ایمان صورت ندارد از جهت عدم تحقق تصدیق و بعضی گویند که حساسین
 حال مومن نیست تا مقارن نکردن آن تصدیق قلبی از شهادت لسانی زیرا که شهادت انتشار عقده است و اقلام
 ایمان است و مرتبط است بعقد و تمام نمی شود تصدیق با وجود فرصت و مهلت مگر شهادت در زبان ترجمان
 قلب است و فرصت میان فعل لسان و سایر افعال نعم حالت عدم قدرت دیگر است و گفته اند که بعضی
 قول است که افعال فی الشعار و الله اعلم و در اینجا قسمی دیگر است که تصدیق و اقرار دارد و لیکن خبری از آنچه شارع
 آنرا از امارت کفر ساخته است شنیده نماند و سجده ضم اگر امارت بودن بدلیل قطعی از شرع ثابت شده
 و در تکالیف آن یقین وجود پذیرفت باید که کافر باشد از جهت حکم شرع بدین و در کلام بعضی مصنفین
 واقع شده است که کافر است بکلام و بعضی آنرا کافر شرعی گویند و بعضی کافر حکمی خوانند و این
 سخن محصلی ندارد زیرا که چون شارع حکم بکفر آورده ایمان او معتبر بود و کافر باشد حقیقه مگر آنچه ثابت شود
 که شارع حکم بکفر ظاهری کرده که بکفر حقیقی قدر بنحیه جماعه از فقها بر او علیهم السلام خصوصاً حنفیه اتفاقاً
 بیکرکاتیم و برکات علومیم بعضی از افعال و کلمات حکم بکفر کرده چنانکه گویند بغیر خدا مانده و جبران گویند
 ما تم سخت است یا گوید چیزی برای خدا بده و انشال آن از آنچه در کتب ایشان سطور است و جواب
 مدین باب آن می نماید که گویند اینها مطیع کفر و مومن آنند و کفر از خیالات می آید اگر آن منتهی مومن و مطیع
 را الزام میکند کافر گردد در مثال این قبلی که از این باب ایشان کفر لازم می آید اگر آنرا الزام کنند و تاویل
 نمایند کافری شوند و اگر آنرا تاویل کنند و بجهت استناد بدلیل و شبهه که در این ادعای حقانیت آن کنند
 کافر نشوند پس مع از تکفیر این قبلی یعنی برین احتمال است نعم اگر ثابت شود که آن افعال و اقوال از قبیل
 امارت کفر است حکم بکفر باین باب باشد بجهت لزوم کفر و الله اعلم بالصواب کلام در باب ایمان
 و اسلام و قول زیادت و نقصان بسیار است و کلام مومن مکرر است و تحقیق درین باب نیست
 که زیادت ایمان و نقصان آن بر ابد است عمل و نقصان او است و در کتب قابل نیست بر قول عمل و ایمان
 قول بر ابد است و نقصان ایمان از دوی تصور و محمول نمود و مجرد تصدیق آن را قابل ترخیص زیادت
 حق در و در نعم گمان و نقصان در تصدیق از جهت اختلاف صفات و تباین حالات از قوه بصر

تصدیق عقاید و وضع معرفت و دوام و اعتیاد و حضور قلب جاری است اما زیادت و نقصان نیز از آن
 تنبیه بر آن واجب است بیان بطلان قولی که در بعضی مردم شهرت یافته که ایمان نزد محضین عبارت
 از مجموع تصدیق بجهان و اقربان و عمل بامر کان است و در هر جا که از کلام محدثین خبر نیست آن معتبر
 می شود مرد ایمان کامل است چنانکه تصریح کرده اند بان شل بخاری و اضراب و تحقیق کرده اند
 شارحان کتب ایشان و این شهرت کاذب از زبان قدیم راه یافته چنانکه قاضی عضد در جواب
 گفته که اختلاف کرده اند در حقیقه الایمان مذنب سلف و محدثین آنست که الایمان تصدیق بالجهان
 و اقربان بالسان و عمل بالامر کان و از سلف این قول مشهور و معروفست و مردان ایشان نیز ایمان کامل است
 چنانکه مذنب اهل سنت است و حاشا که مذنب اهل سنت و جماعه برخلاف مذنب سلف بود و مذنب محدثین
 برخلاف اهل سنت و جماعت باشد و چه حاجت است که اغنین گفته شود با وجود تصریح و تحقیق علماء و إطلاق
 قول سلف بدان برتر غیب و تحریف تحصیل ایمان کامل است و در مواضع دیگر تحقیق و تبیین این کلام بدلائل و اعلام
 کرده شده است فخر و الحق ان متبع و صل در وجوب طاعت و اتباع سنت و اقامه سیرت حقیر
 صلی الله علیه و سلم و چون ایمان و حب شر طاعت و اتباع نیز لازم آمد و اگر اطلاق طاعت در الفی و واجبات عبادات
 و اوامر و نواهی آید و اقتضای درسین و آداب عبادات شریف نوی اطلاق باید و لهذا صاحب
 شفا دو فصل ساخته برای ذکر این دو مطلب دیگر در روز دیگر یک فصل ذکر کند نیز درست است چنانکه
 صاحب بواسط کرده اما طاعت رسول صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا
 و قال و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و قال و ما ارسلناک الا رسول الله لیطاع باذن الله و قال و من
 یطیع الرسول فقد اطاع الله پس گردانیده می سجای طاعت رسول را طاعت خود و مقارن گردانیده
 طاعت رسول اب طاعت خود و وعده کرده که جز ثواب و عید کرد و ترک و مخالفت آنچه
 سوی عقاب و واجب گردانیده امتثال امر و اجتناب نهی او را یعنی کسیکه اطاعت کرد رسول را از تنبیهات
 رسالت دس و تبلیغ وی احکام الهی را در حقیقه طاعت نکرد مگر خدا را و درین است دلیل است
 بر آنکه رسول صلی الله علیه و سلم مخصوص است در جمیع اوامر و نواهی و اقوال و افعالی زیرا که اگر خطا کند
 در چیزی و موافق حق نباشد طاعت او طاعت خدا نخواهد بود و پیرسیده شد سهیل ریحان الشری
 از مشرعی اسلام گفت و ما انکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فاشتهوا و گفته اند اطیعوا الله فی فسر و نصیحه
 و الرسول فی سنة و قبل اطیعوا الله فیما شرع علیکم و الرسول فیما لم یشرع علیکم گفتند این طاعت کنید خدا را و بشهادت

بروایت او و رسول را بشهادت نبوت او و این طاعت دلیل محبت است و محبت مورث محبت
چنانکه در فصل محبت باید و قال سبحانه و تعالی قل انکم تم تحبون الله فاقبونی بحکمکم الله و یفرق کفر و ایمان
و این آیه که در شریف آیه الحجه نامده گفته اند که دعوی کردند قومی محبت خدا را پس فرستاد خدا ایشان را
که بگوای محمد ای حبیب من اگر دوست می دارید شما خدا را متابعت کنید و طاعت کنید مرا که آن طاعت
خداست که دلیل محبت خدا این است پس اگر متابعت من کنید عجب خدا باشد بلکه محبوب او گردید
و وارث من گردید در مقام حبیبی و تواند که معنی آن باشد که اگر دوست میدارید که دوست دارد خدا
شما را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد شما را خدا و بالجمله محبت خدا مشروط است با اتباع رسول خدا
و مشروطی مشروط وجود نیکو و باز اتباع مورث محبت است و علت اوست پس اتباع مشروط
محبت است که انتفاع او مستلزم انتفاع اوست و هم علت محبت است که وجود او مستلزم وجود اوست
و لابد این محبت که معلول متابعت است و موجودی گردد بعد از وی غیر آن محبت باشد که مشروط است بر او
و مقدم است بر وی پس مقام ثانی سالی تر و زکتر از اول باشد که اشارت بحکم الله بدان است فافهم
و قال تعالی فامضوا بالهدی و رسول الله الامی اتبعوا لکم تهدون ایمان آید بخیر و رسول می و متابعت کنید
رسول را بامیدانکه هدایت یابید بر صراط مستقیم که اقرب طرق است پس رجای این هدایت را اثر و خیر
نست ایمان بر رسول و اتباع وی استعیند بر آن کسی که قصد حق کرد او را و اتباع نیکو و با اثر اوست
و می در فضیلت است اگر چه اصل ایمان داشته باشد پس متابعت بر قوی و فعل آن حضرت صلی الله علیه
و آله واجب باشد بر مگر آنچه تخصیص کرده است دلیل قال سبحانه و تعالی و ربکم لا یؤمنون حتی یکلمکم فیما أنتم
مؤمنون می خورد و پیور در کار تعالی بذات پاک خود و میفرماید سوگند به پروردگار تو ای محمد ایمان نمی آید
تا آنکه حکم سازند ترا در چیزی که نخواست و مختلط است میان ایشان ثم لا یجذون فی أنفسهم حرجا مما قضیت
پس بترتیب در خود سنگی و شک و شبهه از آنچه حکم کرده و تو و پیغمبر و شما را منعاده شود بر آن
تو بظاهر و باطن این اشارت عبرت و اعلا از اطاعت و تمتع و انقیاد است که ارضی باشد حکم رسول
در ظاهر و باطن خواه موافق بود ای نفس باشد یا مخالف آن که یقین دانند که آنچه حکم کرد رسول خدا صلی الله
علیه و آله حقست و بعد از آن در باطن جوشه و غلیان نمایند و این را مقام رضا و تسلیم گویند که قولی می سحانه
او قال لربکم قال انکم لرب العالمین اشارت بدان است و در مواضعی آمده صلی الله علیه و آله که فرمود
است بر شما باد که لازم گردید و حکم کرد است مرا و سنت خلفا را بشیرین مهدیین و در جوار خود از مختارات امور

زیرا که برکت بدعت و مردود بدعت خلاصه است و در حدیث جابر رضی الله عنه این زیادت آمده که رسول الله
در نماز است و در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده است که کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیزی را و عمل کرد
در چیزی بخت پس تیره کردند و دوری هستند از آن قومی و تفرقه نمودند که عمل بخت کنند پس رسید
این بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس تا گفت برخیز و گفت چیست حال قومی که تیره می کنند از آنچه بر من است
پس بخدا سوگند بدستی من و انانیت این نام بخدا و رضای او بخت ترین این نام از روی خوف و خشیت یعنی
من با وجود این علم و خشیت عمل بخت می کنم پس بدانید که حق همین است و مقتضای حکمت همین درین
مصلحت است که تضمن صلاح کار درین دنیا است چنانکه آمده است که خدا دوست می دارد که عمل کرده شود
بر خصمهای او چنانکه دوست می دارد که عمل کرده شود بر خصمهای او اگر چه عمل بغیریت افضل و ازین است
و لیکن گاهی عمل بخت نیز محبوب مرغوب می افتد و بلا لحاظ ترقید و ترضی و تیسیر آتی حکم غریمت می دارد
و در حدیث دیگر آمده است و الله انی لافخکم بالحد و اتفاقم لکنی اصوم و اقصر و اصلی و ارق و ازوج
فما من رعب من سستی قلبی منی و فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمل قایل فی سینه خیر من
عمل کثیر فی بدعت و فرمود که یک زنده گرداند سنت مرا پس تحقیق زنده گرداند مرا باشد یا من نیز آمده است
که کسی که کند بدعت من زود فسادات من باشد او را اجر صدقه شده است که شک نیست بهتر است از آن
بدعت یعنی اگر چه بدعت حسنه باشد چنانکه احیاء ارباب خلا و قیاد مثلاً چنانکه در سنته واقع شده است بهتر است
از بنا بر رابطه مدرسه و میرسد فاعل آن با علی مقام قرب و وصول برکت اقامت سنته و حصول رضا
حق و تفرات است که مذموم و مردود بدعت میسر است و آنکه چنین باشد بلکه مقوی مروج سنته بود آنرا بدعت
حسنه میگویند و آن جائز است از جهت رعایت مصلحت حکمت و گفته اند که بدعتی است که وجوب است فعل آن مانند
تقدم صرف و نحو و علوم الهی که نمود در زمان نبوت یا مستحب مثل بنای رابطه مدرسه و سایر اشیاء و مصالح مثل
سیر و ترف باقی کرده و اقامت سنته اگر چه قلیل و ضعیف بود اعلی و ارفع است از بدعت اگر چه کثیر و کبر
و منفعت و مصلحت در آن و باید التوفیق آورده اند که بعضی اعمال عمر بن عبد العزیز نوشته بسوی رسول
احوال بلد خود و کثرت نصوص در آن آیا اگر من ایشان را بمطنه یا بر دارم ایشان را بدین چنانکه است
پس نوشت عمر با ایشان بگردان ایشان را بدین و بدین جاری شده است بر آنکه و اگر اصلاح کند ایشان را
ازین حق است اصلاح بکشد و ایشان خدا و نظر کرد عمر رضی الله عنه کجاسود و گفت و الله فی انم که تو چیزی نصیحت
و فرمایند اگر کنید من رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که بوسه می کرد و ترو بوسه می کرد مرا پس از آن که

که او را دیده شد عبد الله بن عمر که می گردانید ناله را و جانی پس پرسید از سبب آن گفت نیدانم مگر
 دیدم من رسول خدا را که می گردمن نیز یکم و نیز آورده اند که وی رضی الله عنه و منکر در دریا نهانی بود و یک
 کرد وی می انداخت آب را در پی وی از کرده و گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که گردانید
 کردم و آمده است در تعبیر قول وی تعالی و تعالی الصالح بر محمد که عمل صالح اقتدا بر رسول الله است
 الله علیه و سلم و گفت سبیل بهتری اصول نهی است خبر است اقتدا به نبی صلی الله علیه و سلم در اخلاق
 و افعال و اکل حلال و اختلاص نیست در حبس اعمال و حکایت کرده است از هر چه جنس گفت بودم
 روزی با جماعت پس بر سر نه شد ایشان در آمدند در آب و عمل کردم من تبحریت که فرمود کسی که
 ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که در نیاید حمام را بگویم و بر سر نه شد پس دیدم در آن شب قاعی را که
 میگوید با احمد شارت با و تر که خدا نخواست ترا باستمال آن سته در دایره تر امام که اقتدا کرده شود
 تو گفتم کیستی تو گفت من حر بن اسلم و از جمله حقوق رعایت است اینجا صلی الله علیه و سلم و قرآن مجید
 علوه شون است بایات که از ایشان می کنند بسو و حایت اوب با حضرت صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی

لنؤمنوا بالله و رسول و نقرض و نقرضه و قال یا ایها الذین آمنوا لا تقدوا این می ای الله و رسول و قال یا ایها الذین

آمروا لا ترفعهوا الصواکم فوق صوت النبی الایه و قال لا تجکلو ادعاءا رسول منکم که عار بعضکم بعضا

و قوله تعز و اای تجکلو او تباعثوا فی تغلیطه و نهاده و نهی کرد از تقدم کردن پیش وی بقول و سعه و ادب

بسبق کردن در کلام یعنی نکو نه پیش از فرمودن و سب و چون فرماید گوش نشنیده و سب کردن

از شتایی کردن بقضا امر سب پیش از قضای می هیچ امری از امور دین اعدا زانی تخذیر کرد و گفت

و اتقوا الله انکم عین علم کذا قال القاضي در مواهب گفته از جمله ادب است که تقدم نکنند پیش آنحضرت

با هر و نهی و اذن هیچ تصرف تا آنکه امر کند و نهی کند و اذن کند وی صلی الله علیه و سلم است که فرمود

است وی سبحانه درین آیه این حکم باقی است تا روز قیامت و منسوخ نشده است پس تقدم پیش

سفر احکام وی بعد از وفات وی بچو تقدم است پیش وی در حالت حیات بی فرقی بجهاد تعبیر آن

گفته تفوق نکنید بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم بخیر تا حکم کند خدا تعالی بر زبان می ضحاک گفته می کنید

بیکم رسول خدا گفته اند که نظر کنید بادب سعیدی رضی الله عنه آنحضرت صلی الله علیه و سلم که تقدم کرده پیش

و در نماز چگونه تا آخر که اگر چه آن تقدم باذن آنحضرت بود و گفت نمیرسد الا و ای که تقدم کند پیش رسول

خدا وی برسانید او را این ادب و قیام مقام و امام که او پیش خدا و وی بجا رسانید که بچگونگی سب و از جمله ادب

آنحضرت را بلند کرده نشود و آواز را در او چنانکه جبر میگفت بعضی مرعشی را بلند میکنند و آواز را چنانکه ندای گشت
 بعضی بر بعضی را بخوانند بام بلکه تعظیم کنید و توقیر نماید و گوید یا رسول الله یا ای الله و نازل شده است در حق
 بی نام یا در قومی غیر ایشان که آمده و باستانند بر او آنحضرت و در آنکه در کمال با محراب خراج الیاس نیست کرد و از
 خداست و گفت اکثر هم لا یعطون و بعضی گفته اند نزدی کرده است آیه اوتی در شان این مکرر شده است
 و آنکه اختلافی واقع شده بود میان ایشان پیش آنحضرت تا اینکه در آنجا و از راه و بعضی گفت که نازل شد
 در حق ثابت بن قیس بن شماس که در گوشه های وی کرم بود و بلند می کرد آواز را پیش شست در خانه از
 ترس آنکه خطا کرده شود اعمال وی پس علی بن ابی طالب و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شربت و او شب
 در حجل جنت یکشنبه شد در دوم الباقی و همانند این حکایات در مواضع خود یابید ان شاء الله تعالی در روایت کرده
 شده است که ابو بکر صدیق رضی الله عنه چون نازل شد این آیه گفت و اندر رسول الله کلام نیست که
 تو بعد از این مکرمانند شخصی که راز گوید و عمر فاروق رضی الله عنه نیز سخن میسر کرد و آنحضرت چنین فرمود
 ای فیمید آنحضرت علیه السلام سخن او را مکرر است تمام پس نازل شد و حق سبحانه آن الدین
 یقضون اصواتهم عند رسول الله اولیک الدین من حق الله قلوبهم لتقوی لهم معقود فاجر عظیم مراد کرده
 شده است که ابو جعفر امیر المومنین ساقی کرده ام تا ملک را در سجده رسول صلی الله علیه و سلم پس فرمود
 ای ای امام تا ملک را در سجده علیه السلام کن آواز خود را با امیر المومنین در سجده زیرا که حق تعالی ادب و محبت است
 قومی را و گفته اند لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت البقی الا لایه و مرج کرده است قومی دیگر را و گفته است
 ان الدین یقضون اصواتهم الا لایه و مرج کرده است قومی دیگر را و گفته ان الدین یا دونک من راز الحرات
 الایه و بد رستی حرمت و عزت رسول بعد از نبوت محمدرست است در حالت حیات شریف پس
 زار کرد و خاموشی گردید ابو جعفر بعد از آن گفت ابو جعفر یا ابا عبد الله در دعای بی یقید آرم یا رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم گفت تا ملک چنانکه گوی که دانی از حضرت وی صلی الله علیه و سلم و حال کردی و سید است و سید پدر تو آدم صلی
 روز قیامت در آرزوی و شفاعت طلب کن از وی خالی الله تعالی و لو انهم اذطلوا انفسهم جاووک الایه و چون
 اصوات فوق صوت آنحضرت موجب جواز اعمال کرده و گمان می بری که اگر و تاج افکار بر سر
 او و آنچه آورده است آنرا از پیش خدا چنانکه عادت ارباب محفل و اهل تعلق است و از جمله ادب
 آنحضرت است که استیصال کنند در قول آنحضرت بآرام که استیصال کنند در آنرا بقول او در معارضه کنند
 بقیاس بلکه تا آنکه قیاس را بعضی خود بشرط محبت قیاس عدم و قیاس است در مقابل بعضی حرف و غیر

داده نشود و کلام مشرعی او را از تحقیقش بجای آنکه مخالف اوست که انجاسان نمون براسخ
 خوانند و ما او را شک استبهه میدانیم و موقوف داشته نشود قبول اجاب به بعد موقت این معقول که جواب
 سود ادب و جرات است نم تاویل تشابهات و تطبیق آن محکات بشروطی که مذکور است در کمالش
 مستقر است و لیکن بعد از وصول بمرتب استیالات نه مجرد استبعاد و خلاف عادت و مذمب یافتن
 جائیز تسلیم و تنویض است و این بدش در تفسیر وحدیت که پیماوی و اشتباه وی کرده اند بسیار
 حاجت پذیر آن نیست تا بدین علم و غیر علم و نسالی الله العاقبة و بالجملة حکم و تسلیم و خصوص و استسکان
 و دل و انابت و توکل در توحید مرسل واجب است و در توحید رسول و تعظیم او نیز لازم گفت اند
 و در توحید انجاسات نیست مگر بعد از انساب خدا و غیر نیست بر خدای او مگر بدان کی توحید مرسل در رویه
 توحید رسول و متابعت پس محاکمه کرده نشود به سوی خیر و راضی نگردد بچشم خیر وی که انقل حسب الاسباب
 عن طایع الالبین و از جمله ادب رسول علیه السلام آنست که گردانیده نشود دعا او خواندن او را مانند دعا
 بعضی از امر بعضی را قال الله تعالی ولا تجعلوا دعار الرسول کدعار بعضکم بعضاً و در معنی این آیه مفسران
 را دو قول است یکی آنکه بخوانید او را بنام مبارک او چنانکه می خوانند بعضی از شما بعضی را بلکه بگوید یا رسول الله
 یا نبی الله با توقیر و توفیع و برین معنی مصدر مضاف بمفعول است دوم آنکه نگردانید خواندن او را
 شمار را همچو خواندن بعضی از شما بعضی را که اگر خواهد جواب ندهد اگر خواهد بدید بلکه رتق بر خواندن او را
 شمار البته جواب باید داد و اجابت او واجب است و تخلف از آن گنجایش ندارد چنانچه مضمون
 کریم بارها الذین امنوا استجبوا لله و للرسول اذا دعاکم لایحکم است و برین تقدیر مصدر مضاف
 لماعل است و شاید اینجندیت ابن العلی که در نماز بود و آنحضرت اگر از خواندن وی جواب گفت و اعتذر از خود
 که در نماز بود و لهذا جواب نداد پس فرمود آنحضرت ای گفته است الله تعالی استجبوا لله و للرسول و در ذکر
 حصایب مشرعیان گفته شد که نماز باطل نمی گردد و نزد شافعی رحمه الله علیه بابایت نبی و صلوات بر او
 آنحضرت و حبیبیت از تمامه خلق بدانکه محبت حیات قلوب و غذای ارواح اهل ایمان است و در مقامات
 از رضا و در احوال از محبت بالاتر و فاضل تر نیست و شخص و وقت ساکن بی محبت جدی بی روح را مانند
 و عبارات قوم در بیان معنی محبت و کشف حقیقه آن مختلف آمده و فی الحقیقه اختلاف این مقال
 ماستی از اختلاف احوال است و اکثر آن راجع بثمرات و نتایج محبت است نه حقیقه او و در رویه
 که نیز از بعضی محققین نقل کرده که حقیقه محبت نزد اهل معرفت از معلوماتی است که تعریف و تجرید نمیتوان

کرد از او نمی شناسد از آنکه کسی که فایده است بوی طریق و حدیث که ممکن به نیت تفسیر از آن و تحذیر زیاده
 میکند از آنجا پس جدا وجود او است انتهای این کلام در ذوق و محبت و وحدان است اما بحسب وضع
 لفظ معنی او میل انجذاب قلب است بخیر که موافق و مرغوب است و آنرا مراتب و درجات و آثار
 و ثمرات و شواهد و علامات است که اشارات قوم بر این واقع است پس بعضی گفته اند محبت موقت
 محسوبست در جمیع احوال و اشیاء وجود و طاعت اوست بر شهوات نفس و ارادت قلب و بعضی گفته
 اند که محبت نحو شدن صفات محب و فانی شدن آن در صفات محبوب و ذات وی و این از احکام
 فنا در محبت است و در نمی یابد آنرا مگر کسی که فانی گردانیده است او را در محبت و گرفته است او را از
 بنام و الوهید بسطامی گفته قدس سره محبت کم نداشتن بسیار از نفس خود و بسیار پنداشتن کم از حبیب
 و محب صادق اگر ندان که برای محب خود هیچ آنچه قادر است بر آن کم می ندارد آنرا و شرم دارد و اگر
 نباید از محب خود اندک چیزی بسیاری بدارد آنرا و گفته اند محبت آنست که به بخشی تمام خود را بر
 کسی که دوست میداری او را و باقی ماند برای تو آنچه چیزی و گفته اند محبت نحو شدن با صوابی محب
 از دل و کمال محبت تقاضای کند آنرا و در دل بقیه است مرغیرا و محبت غیر راجع به است محبت مدخل
 و معلول است و بعضی گفته اند محبت سفر قلب است و طلب محب و شوق بقای وی و پیوستن به آن و گرد
 علی الدوام و من احب شیئا اکثر ذکره و اینها آثار و علامات محبت است و تحقیق محبت میل قلب است
 به سوی چیزی که موافق است آن را یا استلذا و دوست با در اک حس ظاهری محب صورت حبیب و دوست
 حسنه و اطیر و رواج و اشتباه آنج باد که عقل و قلب معانی باطنه شریفه محبت صالحین و علمای و آئینها
 که ما نور و معروف اند به سیر حمید و افعال حسنه زیرا که طبع انسان میل و مشغولیت با مثال ایشان با محبت
 احسان و انعام است و تحقیق محب گردانیده شده اند نفوس به محبت کسی احسان کرده اند با ایشان و با جمله
 سبب محبت حسن است یا احسان این اسباب به ثبات است در حق سید احوال و منبع البرکات
 علی افضل الصلوات و اکمل التسلیمات و آنحضرت جامع است مر این معانی را که موجب محبت اند از حسن
 جمال صورت ظاهر و فضل و کمال و اخلاق باطن گذشته چیزی از این در ابوابی آنچه در وی کفایت است
 و اما احسان انعام و صبی صلی الله علیه و سلم بر امت از رفاه و رحمت و شفقت و تعلیم کتاب و حکمت و
 باریت بصراط مستقیم و انفاذ آنرا در حجم و کلام احسان و انعام اجل و اعظم است از روی قدرت و اعزاز و کرم
 است از روی خیر از احسان این رسول اکرم هیچ مومنین و کلام و فضائل را که کرام اعم و شمل از

فی رخصای مبارک خود اگر چه باشد در وی ملاک و ازینجا معلوم شد که بحجت خود اجماع و عظمت نسبت بزرگ
 حاصل بود و عمرایش ازین قطعا صاحب برانستند و گفته که وقت عمر رضی الله عنه در اقل و در سنای
 و نفس از جهت آن بود که بحجت اینان نفس خود را طبعی است و بحجت اختیاری بر وسط است و بحجت
 علم متعلق و مصالح و فواید آن میباشد و آورده حضرت در عمر بحجت اختیاری بود زیرا که راهیت تعلیل طبع
 و غیر بحجت و برین تقدیر جواب عمر بحجت حکم طبع بود و بعد از آن مایل کرد و شایسته با سنده لال که بر سر صلی
 الله علیه و سلم بیدار است باشد نزد وی از نفس می ازجهت بود که حضرت سبب نجات وی از هلاکت دنیا
 و آخرت پس خرد و او با آنچه تقاضای کند آنرا اختیار پس ازین چه حاصل شد جوان بقول آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم لآن یا عمر یعنی اکنون شایسته حقیقه حال از و جواب ددی آنچه واجب است است
 و در این سبب گفت که خبر عمر رضی الله عنه اولاً از حکم جلت بود و آنچه حاصل شد او را بعد از قول حضرت
 رسول صلی الله علیه و سلم تا آنکه باستم من بحرب ترزد تو از نفس تو نیز بحجت طبعی بود و قول تا که قلب طبع
 و تقیر جملات ممکن است کلی نیست بنا بر طبع و غیر آنکه بر اخصیات و محاربه تغیر بر حجت و تصرف و نیست
 حضرت سید کایان صلی الله علیه و سلم از نفوس مجاز زایل شده و تهنیت یافت و ظلمت نورانیت بدل شده
 خصوصاً از محل قابل دستخوش نفس عمر رضی الله عنه و بنویس است آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست جز برادر است میزانی تو آنچه گفت نعم یا رسول الله
 من شترکت بینان و این و مالی و دوزخ و نفس پس آنحضرت درسی در سینه عمر زد و فرموده لآن چگونه می
 عمر گفت عمر بحجت این و مالی و دوزخ و نفس و لا بحجت نفس که هنوز نمانی است پس باز دیگر در سینه زد و گفت چه
 ساطع است جز بحجت تو یا رسول الله و نیز ظاهر است که بحجت اختیاری با سنده لال باشد و عمر رضی الله عنه
 چه ظهور آن و مطلوب نبی رضی الله عنه ازین قول طلبی است می حضور و به علی که بحجت جمعی است و باید بود
 معلوم شده است که عمر بحجت بجای میرسد که سبب است بلکه حقیقت چنانکه از حدیث اللهم احصل حبک
 است الی من الی و مالی و نفسی و من النار البارد الی العطشان ظاهر میگردد که در بحجت نفس است و اختیار
 و بحجت عطا آن ما دارد و اختیار اصلا در دل ندارد و فخر و باطنی و نفی و گفته است علی بن ابی طالب صلی الله
 بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم بحسب توبه ما از امالی و اولاد ما و مردمان و ما در این و از آن سر و تنشکی
 و فصل اعظم تو بحجت و خیر است آن توبت بحجت و است با محب و بحجت میسر است و ما سینه
 اگر چه بعد از وقت چنانکه در میان بود در حدیث الش آمده است بر می ازجهت که اگر مرد

نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت متی اساعه کی خواهد شد قیامت یا رسول الله فرمود آنحضرت چه
 آماده کرده تو از اعمال برای قیامت یعنی از قیامت چیزی برسی بلی کن که در روز قیامت بکار تریا گفت آماده
 آنکه دوام را قیامت از شربت نماز و زهد و صدقه و لیکن دوست میدارم خدا را و رسول خدا را فرمود آنحضرت
 اینست من اجبت و از صفوان بن قدامه آمده که گفت هجرت کردم به سوی رسول خدا و آدمم او را
 و گفته بار رسول الله بده مراد دست شریعت خود را تا بیاست کنم ترا پس داد آنحضرت مراد دست مبارک را
 و گفته بار رسول الله ای اجک قال لم یروح من احب و روایت کرده اند این لفظ را از آنحضرت علیه السلام
 مسوود انس ابی ذر و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده که آنحضرت گرفت دست امام حسن پسین را
 رضی الله عنهما و فرمود کسی که دوست دارد این دورا و پیر و مادر این دورا باشد با من در درجه می رود
 قیامت و در بیخا نایه مبالغه است که فرمود که باشد در درجه من مانا که مراد غایت قرب و محبت است نسبت بکار
 که آنجا انکشاف مطلق معیت کرد و روایت کرده شده است که آدم مردی نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله تو
 محبوبتر نزد من از ابل و مالی من و من چون یادی کنم ترا صبر نمی توانم کرد تا می ایمن و نظر میکنم بجلال
 تو من یاد میکنم موت خود را و موت ترا و می دانم که چون می درازی تو بهشت را برده هستی شک
 با پیغمبران در مقام اعلی و کرامی و اگر می درایم من نمی آیم ترا پس فرستاد خدا تعالی او را و پیغمبران را
 فاولیک من الذین انعم الله علیهم من النبی الصدیقین الا انهم لم یسجدوا لآنحضرت آن مرد را و خواند این آیه را و روایت
 و ذکر کرده اند بعضی محضر این قصه را در ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم و بود تحت محبت آنحضرت را
 کم صبر از وی پس آمد روزی نزد آنحضرت و حال آنکه متغیر و شکسته است رنگ دوی و شناخته می شود در روی او اندوه
 پس فرمود در او رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه حال داری و چرا شکسته شده رفت رنگ تو گفت یا رسول
 الله نیست مرا بیماری و نه دوی جز آنکه چون من نمی بینم جلال مبارک ترا متوحش می شوم و حشت شدید تا می آید
 می بینم جلال جهان آرای ترا پستتر می آید من نمی بینم آخرت را و می ترسم که بینم ترا آنجا زرد که شما بالا برده می شوید
 با پیغمبران علیهم السلام و من اگر دارم در بهشت در مرتبه پایانی ترا از مرتبه تو خواهم بود و اگر ندارم نمی بینم ترا
 ما بعد پس فرمود این آیه و در بعضی تفاسیر در شان بعضی از صحاب رضی الله عنهم آمده که علی الحلال و در
 حدیث دیگر آمده که مردی بود که در مجلس شریعت می نشست و نظر بجلال مبارک می داشت و اصلا آنجا دیگر نگاه
 فرمود چیست حال تو گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله بده مندی تویم بجلال مبارک تو و دزدی
 می کنم به دیار تو ما غم از آن دارم که چون روز قیامت شود بر می آید ترا حق تعالی پس حق تعالی این آیه فرستاد

در حدیث انس رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت من اجبني كان سعي في الجنة لو تسبده فانه كمراد جمعيت
 مساوات در درجه نخواهد بود اگرچه در بعضی احادیث کان فی درجتي نیز واقع شده است پس مراد بودن
 بهشت است بجهتی که ممکن شود از دیدن جمال وی صلی الله علیه وسلم و رفع حجاب اگرچه از دور باشد و در
 زابل گردانده شود حجاب حاصل می شود مشاهده و معیت معنوی همه را حاصل است و ارباب محبت را مشاهده
 بسر باشد و غم و اندوه ایشان از فقدان رویت و مشاهده است و این بهشت مراد جمعیت و الا معیت
 قلبی بهشتی مشاهده بصری حاصل است چنانکه در بعضی غزوات می فرمود که در مدینه قومی هستند که هر
 فکر دیدن شما سزی را و نزول نکردن من برای آنکه آنکرا ایشان با شما اند محبوس داشته است ایشان عذر
 پس معیت معنوی بر روح است نه مجرد دیدن بر قلب و نه تعالیه و لهذا بود نجاشی قریبترین مردم بآن
 صلی الله علیه وسلم و حال در حبشه بود و بود عبداللہ بن ابی العبد خلق انروی با آنکه می بود با وی در مسجد
 و لیکن محبان مشتاقان با وجود معیت قلبی محبت بصری نیز می خوانند تا دل و دیده پر و متمتع و مخطوط باشد
 گفت بنده مسکین نور هد قلبه بخور البقیع تواند که چون مشتاقان شکایت کرده اند از حسرتان رویت
 بصری در قیامت بجهت علو درجه آنحضرت در آن وطن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشارت دادند
 ایشان را که در دنیا چون در رویت قلبی و بصری افتراق و تفاوت است در آن عالم که بصر و بصیرت متحد
 شوند معیتی حاصل شود که هیچ پرده در میان نماند و الله اعلم **صلی** در بیان بعضی از آنچه وارده شده است
 از سلف و امیران ائمه محبت رسول خدا و شوق وی صلی الله علیه وسلم را و این است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی
 علیه وسلم از سخت ترین امت من محبت من هر کس که می آید بعد از این دوست سید را و یکی از ایشان کاشک
 سیدید مرا و مقابل اهل مال خود یعنی اهل مال خود را بدو و قد سازد و دیدار مرا حاصل کند و این تنه دیدار شریف
 و اظهار محبت آنحضرت است که اگر این طریق بهم حاصل می شد می گردیدم معنی مراد دیدار آنحضرت است
 در زمان شریف آنحضرت و این بطریق فرض و تهنید است بخاطر این سبب که اگر مراد دیدن آنحضرت بعد
 از وی باشد در نام چنانکه سایر صلحای است را می باشد یا در قطعه چنانکه گل و لبلب را می باشد نیز دور باشد یعنی
 چنان مشتاق جمال و نقای شریف او میزد که اگر از این بدل اهل مال در یابند اگرچه در خواب هم غنیمت می دهند
 خاتم و باله التوفیق روایت است از ابن سحنی که زنی از انصار کشته شد پدر او و برادر او و زوج او و از احباب رسول
 خدا صلی الله علیه وسلم پس سیدان بن حبیبست حال رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفتند بخیر است گفت الحمد لله
 دوست می دار گفت بنماید مرا تا به نیم جمال مبارک او را و چون دید آنحضرت را کل مصیبت بعد ک

و میگوید علی محمد صلوة الله علیه و آله و سلم الاخبار قد كنت تو با بکار بالا سحار یا لیت شمس و النایا الطوار
 بن یحیی و جدی الیاری و یاد می کند آن حضرت را اظهار شوق میکند بقای او پس شست غر و گفت اعاده کن
 قول خود را پس اعادت کرد بصوت خرن و گریه کرد و درین حکایت دراز است بروایت کرده شده
 است که عند المدین عمر خواب کرد و پای او پس گفته شد او را یاد کن محبوب ترین مردم را نزد تو تا برود
 این آفت پس فریاد کرد یا محمد ای پس بشه پای او و روایت کرده شده است که آمد ز من نزد عایشه و
 التماس کرد که یکشای برای من قمر شریف رسول خدا را صلی الله علیه و سلم پس بکشت و عایشه قمر شریف را
 گریه کرد آن زن تاجان و ادریسی المدینها و از زید بن عبدالعزیز صابی صاحب الاذان آمده است که کاسکود
 درستانی که مراد بود پس آمد پس سرش و خرفوت آنحضرت رسانید پس عاگرد و زاری نمود خداوند ابراهیم
 تانه نیم بعد از محبوب خود هیچ کی را پس رفت بهر او و مثال این دعا از بعضی اصحاب دیگر نیز یافت است
و فصل علامات محبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بسیار از اعلی و اعظم اتباع واقعه از او با و در استعمال
 و سلوک طریق و اندام بهدی و سیرت او و در خوف نزد خدا و شریعت و عدم تجاوز از احکام ملت و صلی الله علیه
 و سلم قال الله تعالی قل انکم تمجیون الله فامتیون بحکم انزل پس گردید متابعت خود را دلیل و علامت محبت خدا و محبت
 در رسول خدا یکی است و لازم دیگر در رسالت قشری از او سید حراری آرد که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
 منام و گفت یا رسول الله من در آن محبت خدا با نداشته است مرا محبت تو نبی محبت من با تو چندان است
 که اصلا بغیر تو نپر دارم و یاد غیر تو کنم و نه کفر تو بشنوی انوم و لیکن چون محبت حق اصل مقدم است و تو نیز زنده
 بدان مراد از بوده است فرصت را و گنجایش محبت دیگری نگذاشته است بمقتضای محبت تو چنانکه این
 یحیویم بوجودی آید و این از نبی است و مکرر حال است و در مرتبه جمع و اجمالی پس که آنحضرت علیه السلام
 در جوابی می فرمود یا مبارک من احب الله فقد احبنی کیکی دوست می دارد خدا را پس تحقیق دوستی
 مرا یعنی دوستی خدا و دوستی من یکی است و لازم دیگر آنکه و لیکن از جهت علی سکر و عدم تمیز اطلاق بر حقیقت حال
 از دست نظر بصیرت می رود و این است سبب تشابه بعضی کوتاه میان که شبهه و حق را از رسالت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم مفارق میداند و در مرتبه و ی واقعت نمی شود و این معنی در رساله جدا آورده و بعضی از بیان
 شرح تر ازین گفته ایم و تواند که این کلام تمجید و باشد بر او سید که این که تو میگوی معنی ندارد و خطا و
 نقص است باز گرد این خیال کرده و این سخن گوید لیکن چون الوسیه از صادقان راه و خاصگان درگاه
 و بحبان آگاه است ندانند که با مکار که معذور داشت و من کرد بر حق و تری از نمود و عفت و شرف

بتوقع آنکه حقیقت حال را خواهد فهمید و رفع اشتباه و التباس نمود و مثل این از اربعه بصیرت نیز محل می باشد و این
 اعلم بحقیقه الحال و آن نیز بر شریک آنچه گفته شد محمول خواهد بود معنی آنکه در فی الحقیقه محبت عبارت است از متابعت و این
 بر این است پس متابعت و دلیل و علامت محبت باشد و گفته اند که محبت ماستی می گردد و از این جهت و به جهت
 اطلاع بر نسبت می باشد قوت محبت و این بلا حقه احسان است و به جهت حسن قدر آن نیز می آید می شود و به جهت
 می کشد چه محبت بالذات مقتضی اتفاق و اتحاد است و چون متابعت ناشی از محبت است ثقلی و سببی
 در طاعات و عبادات نخواهد بود بلکه غذای قلب و نفیس روح و سرور خاطر و قرة عین خواهد بود و اعظم خواهد بود
 از لذات جسمانیه خصوصاً بقدر محبت آنحضرت چنانکه آمده است من حی سنی تقدیر اجنبی من اجنبی کمال
 معنی الحبه و در حقیقت محبت نور است و مصیبت ظلمت و نور بر ظلمت است و گفته اند که نسبت به معنای
 شرف و افضل از متابعت حبیب لیکن باید دانست که این اقوی و اکمل انواع محبت است و بر آن محبت
 بصفت متابعت کامل الحبه و سالی مرتبت است و هر که مخالف است در بعضی امور ناقص الحبه و در بعضی از آن
 و لیکن از اصل اسم محبت و انصاف بدان بیرون نیست و دلیل آن قول آنحضرت است در آن شخص که حذر خدا را
 در شرب خمر و کفر واقع شد این فعل از وی پس انداخته کردند و او را بعضی مردم فرمودند که ای ای که ای ای که ای ای که
 و این شخص بود از اهل بدو نام بر نام نزد آنحضرت می آمد و چیزی از اشیای بدو مثل تره و سبزی و مانند آن می آورد
 آنحضرت علیه السلام نیز چیزی می شمرد و از جیب او می برد و می خورد و میفرمود در بار بر دستای است و
 سبزی می آید و از بعضی گفته معلوم می شود که نام این شارب خمر عبد الله است طبق بخار و از دیگر است و الله اعلم
 و اینجا معلوم می شود که اصل محبت همان میل و انجذاب است اگر چه در متابعت تقصیری رود و نیز معلوم می شود
 مرکب کیره کافر نیست چنانکه در سبب آن بسته و جماعه است و لیکن باید دانست که استمرار ثبوت محبت
 الله تعالی در دل عامی شروط و مقید است بآنکه نادم باشد بر وقوع محبت با اقامت کرده شود برای
 حد پس کفایت کند گناه را بخلاف آنکه واقع نشود و نادم است از وی و ترس آن نیست که برگردد و ثواب را
 بر این مرتبه طبع درین قسم کشیده و سلب کرده شود از وی ایمان و ایجاد باشد و از علامات محبت آنحضرت صلی
 الله علیه و آله سلم کثرت ذکر شریف او است چه کثرت ذکر از لوازم محبت است من احب شیئاً اکثر ذکره و بعضی
 تفصیل کرده اند محبت را بدوام ذکر محو این سعادت در خدمت علم حدیث و مطالعه کتب علم حاصل است
 و اصحاب بنام حدیث را نسبتی خاص و ششائی مخصوص انجذاب است که دیگران را نیست که نسبت که احوال
 شریف ذکر زبان و در جهان ایشان است و معرفت صفات و شناخت احوال یعنی و شخصی مرزوات

ببرکات اور انزدیشان حاصل و عیش و تنال جمال شریف لمحو قطره نصیب العین ایشان باشد و پیوند باطن
بصورت خیالیه وی قوی و متصل شود و چون نام شریف مذکور کرد لذت آن در دل بیاند و عظمت کسی
در دل شایده کند و مستحضر یابند و عیش حاضر درگاه باشند و ایشان را درین باب مشارکت و
مشابہت است بحضرت صحابه رضی اللہ عنہم کہ مطلع اند بر احوال و افعال و اقوال آنحضرت و مخصوص
بمصاحبت و محالست و مکالمات شریف غیر از ایشان را محبت معنوی است و از صحبت صورتی بجز این
و این یکی از فوائد عظمی است کہ حاصل می شود مزارین قبر شریف اورا و حاضران بیجا نیست را و در واقع
چون شب و روز ذکر شریف بگذرد آنحضرت کہ تخلق باخلق است بقضیه فاذا ذکرنی یا ذکرکم ایشان را
نیز ذکر کنند و صلوات کا قرب و سایل است جز این علم شریف است و از بزرگی نقل است کہ می گفت
اشد لواعث و اقوی و داعی مرا بجهیل حدیث و خدمت این علم این خط است کہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
و سلم و از علامات محبت آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم توقیر و تعظیم است نزد ذکر شریف و می اندازد شروع و تکرار
اہم مبارک وی و ہر کہ دوست می دارد کسی آنحضرت می کند ماوراء و برون صحابہ و پیغمبر و می گوید آنحضرت را گریہ
می کردند و شروع می نمودند و میخواست برین ایشان بوی از جہت غایہ تعظیم و محبت و جلالت وی صلی اللہ علیہ و سلم
تا یسعین و من بعدہم رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین الوارثین بحکم حق گفتہ کہ واجب است بر ہر مومن بر گاہ ذکر کنندگان
آنحضرت را یاد آرد کہ وہ شود نزد وی کہ تضرع و شروع نماید و ساکن گردد از حرکت خود و گیرد اورا میست او و جلالت
اگر در خصوص شریف می بود و تادب کند باین ادب کردہ است ما رقی سبحانہ و لود الوالوب سبحانی چون ذکر شد
آنحضرت نزد وی گریہ می کرد تا رحم می کردند بر حال وی مردم و لود و جعفر بن محمد کثیر المزاج و التمس چون
ذکر کردہ می شد نزد وی پیغمبر صلی اللہ علیہ و سلم نزد وی گشت رنگ می داد و عبد الرحمن بن القاسم رضی اللہ عنہما
چون ذکر کردہ می شد نزد وی پیغمبر صلی اللہ علیہ و سلم در گونی می شد رنگ مبارک وی ہم می گشت پشت وی تا سخت می آمد
آن بر پیشانی او و روزی گفتہ وی این حال است کہ بر پیدای می شود گفت اگر میدیدید اینچہ من دیدہ ام انکار
نمیکردید این را بہ تحقیق دیدم من محمد بن النکدر را بود وی رضی اللہ عنہ سید القدر نزد یک بودیم ما کی یکدیگر
ماورا از حدیث پیغمبر صلی اللہ علیہ و سلم کہ آنکہ گریہ می کرد تا رحم می کردیم بر وی و بہ تحقیق چون ذکر کردہ
میشد نزد وی پیغمبر صلی اللہ علیہ و سلم نگاه کردہ می شد بہ سوی رنگ روی وی کہ پاکشیدہ شدہ است از
خون و خشک می شد زبان وی در دماغ وی از جہت سبب رسول خدا صلی اللہ علیہ و سلم و لود عامر بن
عبد اللہ بن الزبیر رضی اللہ عنہما چون ذکر کردہ میشد نزد وی آنحضرت می گریست تا باقی نمی ماند

شکا بود هر بی رحمت الله علیه که کوارترین مردم و نزدیک ترین ایشان در محبت و چون ذکر کرده باشد
 سرودی پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنان میگفت که گویا می شناسد تو را و نمی شناسد تو را و در
 منقول بر پیغمبر از متقدمان و مترجمان چون ذکر کرده باشد نزد وی صلی الله علیه و سلم بسیار گرامیست تا آنکه
 بر بخاسته مردم آریست و بی در جای خود میگذاشته او را و او قناده رضی الله عنه چون می شنید نام
 شریف آنحضرت را می گرفت و او را گریه ناله و اضطراب بود و عبد الرحمن بن عبید چون می خواند حدیث را در
 میگرد مردم را بسکت و میگفت لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و میگفت واجب است انصاف
 و ادب حدیثی وی چنانکه واجب است نزد سماع قول و در صلوة فرستادن آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نزد سماع اسم شریف کلامی است که باید در باب خود انشا الله تعالی و از علامات محبت وی صلی الله علیه و سلم
 اکتر شوق است سماعی وی زیرا که هر چه دوست دوست میدارد لغای حبیب را با آنکه گفته اند بعضی
 المحب یاتوقی الی حبیب لئلا یؤذنه صحابه رضی الله عنهم اجمعین چون سخت میشد شوق ایشان و در میگرفت
 ایشان را و بر شربت محبت قصد میکردند و دست آنحضرت را و شقایق می بستند بشام و جمال چنانچه می توانستند
 این چنینی می نظر بسوی دترک بوی صلی الله علیه و سلم و در حدیث اشعر می آید که در وقت قدوم یثرب و خبر می خواندند
 و میگفتند خدا تلقی الاحبة محمد و فحبه تحقیق گذشت بعضی از آنها را و قول بلال عمار و خالد معدان و غیر ایشان آنچه
 مناسب این باب است و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم محبت داشتن است کسی که تعلق دارد هم
 از این بیت دی سلام الله علیهم و صحابه و از مهابرج انصار رضی الله عنهم اجمعین عداوت کسیکه معادات دارد
 ایشان و دشنام میکند ایشان را و هر که دوست دارد کسی دوست می دارد و دوست دارد و دشمن میدارد
 دشمن دارد و فرمود آنحضرت علیه السلام در حسن حسین رضی الله عنهما خداوند از من دوست می دارم ایشان را پس
 دوست دار ایشان را و فرمود کسی که دوست داشت ایشان را به تحقیق دوست داشت مرا و کسی که دوست
 داشت مرا پس تحقیق دوست داشت خدا را و کسیکه دشمن داشت ایشان را دشمن داشت مرا و کسی که مرا
 دشمن داشت دشمن داشت خدا را و فرمود در قاطع زبانی الله عنهما وی گوشت یاره من است و غضب
 می آرد مرا چیزی که در غضب می آرد و فرموده عایشه را در سامر بن زید دوست دار ای عایشه او را برادر
 من دوست میدارم او را و فرمود و باب اسباب نیکو دیدن ایشان را بهت و کسیکه دوست می دارد ایشان را
 پس بسبب دوستی من دوست میدارد ایشان را و کسیکه عداوت دارد با ایشان پس بسبب دشمنی من دشمن میدارد
 ایشان را و کسیکه اندک در میان از بسبب تحقیق اندک در مرا و هر که اندک در اندک در مرا و هر که اندک در اندک در مرا

برگرداد و ادعای کبر و فرمودن ایشان دوست دشمنی نصداست و نشان اتفاق دشمنی داشتن
 ایشانست و فرمود که یک دوست داشت عرب را پس بدوستی من دوست داشت ایشان را و یک
 دشمن داشت عرب را پس بدشمنی من دشمن داشت ایشان را و از علامات محبت آن سرور علیه السلام
 بر امت و التزام نصیحت و سعی در اقامت مصالح و ایصال منافع و دفع مضار ایشانست و در حقیقت هر
 دوست دارد کسی را دوست می دارد بر چیز دیگر که دوست میدارد و این بود سیرت سلف
 حتی در مناجات و شهنش و نفس و چون دید افس ریاضی اندک که آنحضرت تبع میکند که در کار قصد می
 دوست میداشت که در او حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفری آمدند نزد سلمی که خادمه آنحضرت
 بود تا باز ایشان را اطعامی که خوشش میزدست رسول خدا از آنحضرت و از آنهم دوست داشتن آنها و صلی و
 متابعت سنت و بعضی جمال و صفاتی و اهل بدعت و اشتغال بر مخالفت شریعت اوست و توانای اتحاد و
 یومنون بالله و الیوم الآخر و این من حادث اند و در کوفه و کوفه و این جماعه اصحاب رضی الله عنهم
 کشیدند بر آن و پس از آن و برادران و دوستان خود را در طلب رضای و صلوات علیهم السلام و گفت عبد الله
 بن عبد الله بن ابی که از مخلصان درگاه بود و پدرش راس و رئیس منافقان اگر خواهی تو یارم سوار میشی
 بدار و چون گفته بود این منافق لمن رجائی الی الله بنی فخرج الی الغزاه الاذل و مراد باو خود را در شیشه بود و باو
 اصحاب آنحضرت را در جعبه کرد و بدینسان پس سرش نمیشد دست گرفته بر دره مطهر آمد و باو تیار و گفت بدید
 بگو زبان خود که انا ذل الناس و اصحاب محمد غر الناس و اگر نه می بزم ستر را گفت راست میگویی
 و میسکنی همچنین گفت یکم پس از زبان او این قرار گرفت و بگذشت و چون به جعبه دو برادر بود که نزد
 ترین ایشان ایمان آورده بود و آنحضرت علیه السلام در بار قبل بودی که از سفیدان وقت بود که شیشه
 کلان او بوی گفت ایامی کشی تو مردی را که به شکم ما از آن نرعت دست گفت او چه باشد اگر آنحضرت بفرمود
 که تر بکشم ترا همین ساعت بکشم پس آن برادر را بجای آمد و انصاف داد و گفت عجب دینی است که تو
 اختیار کرده و اینهم محبت داری پس به نیز مسلمان شد و از علامات محبت آنحضرت علیه السلام محبت قرآن
 است که آورده است از زبانه رحمانی و مهدی و نادی و متفانی است آن چنانکه فرمود عایشه رضی الله عنها که آن
 القرآن و محبت تلاوت اوست و عمل بوی و تقوی و تدبیری و وقوف نزد خدا و پیروی سبیل تبری و صفی الله
 گفته علامه محبت خدا محبت قرآن است و علامت محبت قرآن محبت پیغمبر است و علامت محبت پیغمبر
 سینه و علامت محبت سینه محبت آخرت و علامت محبت آخرت بغض دنیا و علامت بغض دنیا که در شیشه

که رسانند و با خیرت و از عثمان بن عفان رضى الله عنه مروی است که گفت اگر مال باشد و لها سیر مکران
و از قرآن چگونه سیر گردد محبت و کلام محبوب دمی غایه مطلوب دوست و این صفت درها پاکست که درین
نور ایمان بنیت جمال شاهد قرآن نقاب انگاه بکشاید که دراز لکلیان را باید تا از غوغا و در حقیقت
و معاصرت خدا و بر محبت قرآن حدیث چه کلام محبوب محبوبت و حقیقت که محبت و سبب و زایل
بشیر باشد از محبت کلام الله درین نشان فساد قلب و خرابی باطن است و بعضی مشایخ گفته اند که در قرآن
از مشیت قرآنیست آنست که بحسن صوت دلی آن مساوی بشود و آنکه بی صوت ذوق نیارد و با بصورت زیاد
در حقیقت ذوق صوت است نه ذوق قرآن این سخن خالی از مبالغه نیست و الا صوت حسن نیست و زیور قرآن است
چنانکه در حدیث آمده است که زیور القرآن با صوتکم و من لم یغن القرآن طیس منا و صحابه را بخوان الله عليهم
سماح بود از قرآن و اذا سمعوا انزل الی الرسول تری عظیم لکفیض من المرح ماعرفوا من الحق و در صحابه خوش
خوانان بودند که صبر از دل میروند و جانی در قالب ایمان افزودند خصوصاً ابو موسی اشعری و عبداللہ بن مسعود
و امثال ایشان چه چیزی برای قوت و مزینان بالاتر از استماع قرآن بصوت حسن خصوصاً
صوت عرب نیست شبی ابو موسی رضى الله عنه قرآن می خواند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در گوشه گوشه
بر آواز او نهاده ذوق می گرفت و ملاحظه بود چون صبح شد فرمود بوی شب چه خوب بچاندی قرآن را من
می شنیدم گفت آه اگر من میدانستم که تو می شنوی می را راستم او از حور را بیشتر ازین معیت دلم را شادی
رو داده و زنا میدهم شب و رطابی یار کو یا گوشش بر آواز من دارد و آنحضرت بعد از این سوره را می خواند
فرمود بخوان بر من خیری از قرآن بعد از آنکه گفت یا رسول الله من بخوانم رفد و حال آنکه نازل شد بر تو فرمود می دوست
میدارم که بشنوم از غیر خود پس خواند عبد الله و عثمان مبارک آنحضرت اشک میریخت و سینه شریف بچو شنید
چنانکه دیگر بسین جوشد و این عرضی الله عنها گاهی بر اینی میگذاشت از خود و خود حقیقت میداد و می افتاد بر زمین
و می نشست یک روز در خانه تا مردم او را بیماری پنداشتند و بپادشاه او آمدند و صحابه چون جمع میشدند
و در میان ایشان ابو موسی اشعری رضى الله عنه می بود می گفتند یا ابو موسی یا درده ما را خدا را پس بخوان از قرآن
قرآن را ایشان سماع می کردند و امام احمد بن حنبل و غیره می روایت کرده اند که خدا بیانی گوید بر او در اعلی
روز قیامت تجدد کن بر این صوتی که در دنیا می کردی پس و الله علیه السلام گوید چگونه کنی یا رب بر روی
تو از من آن صوت را پس فرماید پروردگار تعالی من باز می شنم بر تو آن صوت را پس الله علیه و سلم دادند
ساقی عرش تجدد کند پروردگار را پس چون بشنوند بهشتیان آن آواز او را فراموش کنند نعم جنت را

وجه عظیم تر از آنکه بشنوند کلام خدا را و خطاب بی تعالی مرایشان را و چون منکشف شود بان رویت
 وجه کریم وی سبحانه فراموش کنند بعد را و مستغرق گردند در آن شیخ مشایخ بالین سیر و روی رحمت الهیه
 فرمود این سماع قرآن این طبع است که مختلف نیستند در وی دو کس از اهل ایمان و اخلاص در خواندن
 اشعار است بالحنان و بسید طایفه آنرا موصول و مقرب دانند و قوی طبعی به فسق گردانند و در دود
 جانب افراط و تفریط انداختی را بچ گفته شد محبت قرآن است از حیث تلاوت و محبت و تعظیم وی از جهت اتباع و عمل
 بدان حق چه هست که ملازمین اسلام و ثبوت نبوت و رسالت بر قرآن است یا ربها اننا سر قضا که بر آن حق که ما را از انما
 ایکم نور انبیا و از علامت تمام محبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و کمال آن زید در دنیا و ثبات فقر و انصاف بدان است
 و تحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فقر بسوی کسیکه دوست می دارد سیرج تراست از بسبب که از
 اعلای وادی با سهل آید و نزد آنحضرت علیه السلام مردی آمد و گفت یا رسول الله من دوست میدارم فقر
 بشمار و بندیش که چه میگوید گفت من دوست می دارم ترافرمود اگر دوست می آری مرا آماده گردان فقر را
 بر خود و دیگری آمد و گفت من دوست میدارم خدا را فرمود آماده باش برای بلا شیخ اجل اگر م عبد الله
 متقی قادری شاذلی رحمه الله علیه میفرمود که چون شیخ از دست انابت و ارادت گرفتند گفتند بگوئید
 الفقر افضل من الغنا را ولی از ما بر فضیلت فقر اقرار کردند بعد از آن مرید ساختند و از بنی باطل شدند
 ز غم بعضی مدعیان و متصالحان زمان که دعوی میکنند و میگویند جمیع مراتب اتباع ما را حاصل است
 و با وجود آن گرفتار دنیا اند پس راست آمد در حق ایشان قول حق سبحانه و تعالی من بعدکم خلعت در ثوبا
 الکتاب یا خذون هذا المادنی و تقولون سیفرفنا تاب الله علینا ان الله تعالی و فصل در وجوب
 مناصحت مدعی صلی الله علیه و سلم بدانکه نصیحت رسول صلی الله علیه و سلم و اخلاص او ادای حقوق وی در ستر
 خلاصه از واجبات دین اسلام است و در حدیث صحیح آمده است که الدین النصیحة دین همین نصیحت
 است قالوا المن بر مسند صحیح نصیحت هر که را با رسول الله قال الله و رسول الله و کتاب و عاقله السلام
 و خاصه فرمود آنحضرت نصیحت مرید را و مرید رسول خدا را و کتاب او را و عاقله سالمان و خاصه ایشان را
 و در حدیثی و ابیة المسند و عاقله این حدیث از جمیع الکلیم است و تمام علوم دینی در حیطه اجمال و
 مندرج است و جمیع الکلام آن احادیث را گویند که از غایت بیخاوند انحصار لفظ تمیل جامع و حاو
 و گستره آید و از قسم سخن از شریف کلام محمدی و دلائل و شواهد کمال اوست چنانکه فرمود اوست
 جوامع الکلم و اختصر الکلام محاکمه در وجه حمل وی از اجناس قایق حسن جمال سرور از حد حصر جمعا

ابرار نمودند و در کلام علیش الهی سرور و حقایق خارج از تصور اقسام تقصیر سرور و در نصیحت دولت
 مخلص صاف شد آن است عمل جامع میگویند از که از نوم صاف و مخلص شده باشد و در اینجا
 صفات و خلوص است در اداسه حقوق و ازاده خیر منصوص از این نصیحت که صحت اعتقاد است -
 وحدانیت او و صفات او است بخیر کمال آنست و تشریف و تقدیر است صفات وی از آنچه در لای کمال
 اوست و اقبال او امر و نواهی تسریع و تسلیم احکام از وی است و قدرت دین چهار و تحضیل مسلمانان
 موجب بقا تقویت دین است علم و عمل و اخلاص در عبادت و نصیحت رسول الله و تسلیم گفته تصدیق
 بمرت و اطاعت او در امر و نواهی و او که گفته نصیحت رسول موارثت و نصرت و حمایه اوست چنانچه او
 احیای سنت او طلب نماید و دفع کردن از دشمنان مخالفت را از ان تخلق با خلق کریمه و آداب جمیل
 احسانی محیی گفته تصدیق وی با آنچه آورده از پیش خدا از دین اعتصام نسبت و نشر آن و بر کفایت
 مردم بران و دعوت کردن بخدا و کتابی و رسولی و نبی و هدیه وی و عمل بدین و او که احیای گفته که نصرت
 نصرت را در حیات است و در عبادت و حیات نصیحت احباب او است مراد از بنصر و حمایت وی و محبت احباب
 و معادرات اعدای او و وسیع و طاعات مراد از بذل نفوس و اموال و معاذرات التزام احلال و شدت
 محبت با وی و عبادت و مواظبت بر تعلیم سنت و نفقه در دین و محبت اهل بیت و احبابی و نبض در محبت
 ای کسی که بر گشت از سنت او و اعراض نمود از این شغقت بر امت او و تحقیق و تقیض بر توفیق اخلاق و
 سیر و آداب صلی الله علیه و سلم و ضرب نمودن بران و کوشش کردن دران و از جمله نصیحت رسول الله
 محبت و تعظیم و آداب جناب عالی اوست و تشریف ساخت عز و جلال او را از بر غیب و معصیت که در آن
 مقام نبوت و کمال بود و ضابطه و باب نگاه داشت ادب انتخاب نسبت که هر چه و راست
 مرتبه الوهیت و صفات قدس حق است عز و جلال از کمال منبقت که باشد او را ثابته است محبت
 هر که و هر چه نسبت است بوی از علای و صلی و ملا و دیار و جزآن خصوصاً اکرام و مودت اهل بیت و قرابت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عمر و بن لیت و که یکی از امرای خراسان بود و به پهلوان و توانا باز و قوی
 بود در خواب دیدند و رسیدند که چه کرد خدا تعالی با تو گفت آمرزید و گفتند چه آمرزید گفت روزی بر بنده
 کوی بودم و نظر کردم و مستشرق شدم بر سنگی خود پس خوش آمد مرا کزت ایشان پس از او
 کردم که کاشی حاضر میشدم آنحضرت را و احاطت و نصرت می کردم او را پس گفت مرا خدا تعالی
 و آمرزید و او در بعضی حکایات از وی یا از غرضی آمده که گفت ای کاشش در روز محاربه ام

و اصل بیت نبوت حاکم مبدء و مخدول و مقهور میگردد و ایندم نیز بیان را از وی انما نصحت لکتاب الدیان
 آوردن آن و عمل کردن یا آنچه در دست و تدبیر ایت و معرفت بحاقی آن و تحصیل علومی که مستلزم
 است بدان و عازمت تلاوت آن با رعایت طهارت و تحسین صورت و حضور قلب و تعظیم آن و تنهیم
 و نفقه دادن و تنگ کردن آبادیات اهل نزع و صلاهی وطن ملاحظه و زیاده و غیر از رعایت حقوق کتاب الله
 ترک تکلم در آن و تفسیر آن از پیش نفس خود بی سند و نقل از سلف و موافقت شرع شریف چنانکه
 از جاهلان و العفول این روزگار گشتن و این را تفسیر قرآن نام کنند و ندانند که کس سر القرآن را بلفظ کفر نفوذ
 من ذلک و انما نصحت مرعاه مسلمانان را رعایت حقوق ایشان کردن و ارشاد ایشان بمصلح و مروت و امر در
 دنیا بقول و فعل و تنبیه غافلان و تبصیر جاهلان و عطا حاجات آن و سرعورت و دفع مضار و جلب منافع
 ایشان نمودن و حرمت مال و عرض و نفس ایشان نگاه داشتن و بخشش حقارت در مسلمانان نگزشتن و
 دست و زبان از اندامی ایشان باز داشتن و امر معروف و نهی مکر نمودن و از نصیحت عاقلانست تکلم بر قدر عقلی
 ایشان کردن و ذکر دقایق و تحقیق و کشف اسرار نمودن و اظهار احوال علماء و اخلاقات ایشان بر غیر علماء
 همین حکم دارد و من المد الصبر و العون و انما نصحت خواص مسلمانان اگر مرد و بخواص امراء و سلاطین ایشان
 که حاکم بر خلق چنانکه در روایت دیگر آمده است که در اندام سلیمان طاعت ایشان است در حق نفس و مروت
 ایشان و امر کردن و تنگیز نمودن ایشان بدان بر حسن وجود و ارفق و اصلح آن تنبیه بر آنچه عاقلان شریف
 از امور مسلمانان و پوشیده باشد ایشان و ترک خروج بر ایشان و عدم اعزاز مردم و افساد قلوب
 و ترغیب بر آنچه صلاح حالی رعیت و انتظام مهابت خلق در آن باشد و صبر کردن بر آنچه از جایت ایشان ارشاد
 و مکرده رسد و دعای خیر کردن بر ایشان را و بعضی از علماء صوفیه از شیخ مغرب رحمۃ الله علیهم خواص را
 قسم ساخته اند که امر او اولی الامر و گفته که مرد در خانه خود امیر است و بیگم شایگردان امیر و پدر بر او
 امیر و بر حاکم و رئیس بر تابعان و فرودستان که در حوزه حکم او نیر است و دوم علماء و تقطع حکما
 و تصدیق ایشان واجب است در آنچه موافق دین نقل کنند و تنگ نگذارند بکتاب بنده نماید نه در آنچه مخالف
 دین گویند و بهوای نفس و محبت دنیا جلا آموزی و فتنه اندوزی نمایند سیوم مرد از اهل خصوص شیخ
 طریقت را داشته که بعد از عمل بعلم و تحقیق در حق و اتباع بنده و وفادار تمام بخواب حق و القطاع از عیس
 حق سبجاز و ترک دنیا و تحریک از مایه ای بعد از رسوخ در شریعت و طریقت با خود و اسرار حقیقه رسیده
 بهت کمال و عزت ممتاز شده اند تصدیق محققان ایشان که حاکم از میان طایفه و باطن شریعت

و حقیقت در آنچه خردمند از احوال باطنی سررا حقیقت که مخالف و باین ظاهر شریعت نیست لازم و فسابل
 مدین باب است که سید علی مشبه مخالف مقتضای علم و حکم شریعت باشد انکار آن حسب و بر میزان
 مشبه بود و توفیق در آن لازم و مگر قایل و فاعل مرد است که امام است در علم و حکم و مستقیم است و تقوی و معنی قایل
 و توفیق قول می لاین و مگر مصلحتی شرعی در آن بود تا باعث خلل و افشال و نقصان نگردد و بدایه و بایا
 که عصمت خاصه نبیاست و خطاب بر که حریف است باین می آرند که معاذ بن جبل که از حامی صحابه و عظمای ایشان
 بود در وقت رحلت خود می گفت رد و انکار کنید بر که خلاف دین و شریعت گوید کاینسان من کان بر چه گوید که
 باشد و الله الوفی بتبعیه آنچه در باب مناجات رسول صلی الله علیه و سلم گفته شد که یاری از ثمرات محبت و عظمت
 از علامات آن بود چنانکه سابقاً معلوم شد و لیکن چون قاضی خیاض در وجوب مناجات آنحضرت صلی الله
 و سلم باین طریقه بمقتضای قول حق تعالی اذ انصوا لله و رسوله و قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم اللهم انی ابعثتک
 ذکر کردمانیز بر او تعجیب و ی رقیتم و از تکرار حکم و التمساک اگر چه بتبعیه اندیشه نکردم و ذوق شرح اجمال خبر
 نیز برین داشت و در حقیقت هر چه از نصیحت خدا و کتاب خاصه عامه مذکور است همه مختص تعظیم و محبت
 و نصیحت رسول است و بیان حقوق اوست صلی الله علیه و سلم و فصل در تعظیم و توقیر و احوال احیاء
 نشان آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در حدیث طویل از عربین العاصی ذکر کرده است در وی خلکات رسول خدا را
 صلی الله علیه و سلم آمده است گفت که نه بود هیچ یکی محبوبتر نزد من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نه نزدیکتر و عظیمتر از
 آردی و بود من طاعت نداشتیم که بر کیم چشممان خود را از وی و سپهر نگاه توانم کرد به سوی وی و اگر رسید
 شوم که وضع کنم آنحضرت را قدرت ندارم زیرا که من بر نمی توانم که چشممان خود را از وی و ترندی از آنس
 رضی الله عنه ببرد بیرون می آید و جلوه گر می شود رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر اسباب خود از مهابرت و
 انصار و ایشان نشسته می بودند در میان ایشان ابو بکر و عمر پس بر می داشت بهر یکی از ایشان بیرون
 می بصر خود را از غایت اجلال عظمت و کبرایای می گویا بگوید عمر رضی الله عنهما که نظری کردند ایشان در کمال
 و نگاه میکرد آنحضرت بسوی ایشان و تبسم می کردند ایشان بسوی وی و تبسم می کردند بسوی ایشان
 جبهه غایت از محبت که در میان ایشان بود و اسامی بر یک گفته است که قدم من نزد آنحضرت و یاران وی
 می بود و گویا بر سر پای ایشان ریزان نشسته اند یعنی در ضایع سکون قرار که حرکت نمی کردند و سر بر می داشتند
 چه کسیکه بر نزد بر سر وی نشسته اگر حرکت کند و بر سر او بریزند که بر سر وی نشسته می برد و می رود و در حدیث
 وصف آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بیان کرده اند آمده است که چون تکلم میکرد آنحضرت سر خود

می گفتند و خاموش می بودند بهشتیان وی گویا بر سر می ایشان سپردا اند و گفت عروه بن مسعود بگفت
فرستادند و قریش در سال صلح حیدر بسوی رسول خدا و دیدار قطع صلح ایشان می آنچه دید و دید که چون وضو
می کند آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مبارکت می کنند وی افتند بر آب وضو او و نزدیکیست که قتال می کنند بر
و می اندازد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آب بر آب بینی و حلق را که پیش می آیند و میگذرانند بگفتنهای
دست خود می مالند از آب بر روی خود و در تنهای خود و می افتد از آنحضرت بسوی مگر آنکه مبارکت میکنند و
بر میدارند و نگاه میدارند آنرا بترگی و چون امر میکنند ایشان را ششانی می کنند با تخیال و چون تکلم می کند
بست می کنند آوازهای خود را نزد وی و نمی یابند بحال نگاه کردن و طاقت نظر انداختن به بسوی ایشان جهت
غایت تعظیم و جلال می و چون رجوع کرد عروه بسوی قریش و در ایشان را گفت یا معاشر قریش من آمدم
کسری قیصر را و نجاشی را و در وقت بادشاهی ایشان بخدا سوگند ندیدم من هیچ کی بادشاهی را در قوس
مانند محمد در اصحاب و در روایتی گفت ندیدم هیچ بادشاهی را برگر تعظیم کنند و آنرا اصحاب و چنانکه تعظیم
نکنند محمد را اصحاب و در روایت است از انس گفت تحقیق ندیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم
و سر تراش می تراشید بسوی سر او را و کرد می کردند آنرا اصحاب بی بس نمی خواستند که بقتله می بسوی مبارک
مگر در دست مردی و تقسیم کردن آنحضرت بویهای سر مبارک خود را میان اصحاب در چ و در مجلس باید
آنرا الله تعالی و از غایت ادب آنحضرت است که چون در صلح حیدر آنحضرت عثمان بن عفان را رضی الله عنه
بر قریش فرستاد بدعوت اسلام و تمهید قواعد صلح اذن کردند قریش عثمان را در طواف کردن بیت
پس آیا آورد عثمان رضی الله عنه و گفت نیت من که بکن طواف تا طواف کند بسوی رسول خدا عثمان رضی الله
عنه عظیم تر است رعایت ادب را با آنحضرت رسول صلی الله علیه و سلم از طواف و الحاق چنین باید هیچ علی
و هیچ عبادتی برابر آن نباشد که رعایت ادب را با آنحضرت کنند صلی الله علیه و سلم و آمده است که صحابه
رضوان الله علیهم دوست می داشتند که از اهل بدو کسی باید و چیزی برسد از آنحضرت و فایده کند ایشان را در
دین و خود را بحال انداشتند که بپرسند از جهت بیت و جلال وی و در حدیث قیل آمده که رسول خدا را
دیدم نشسته بر وضع قرصا پس نرزه برانداختم من افتاد از جهت بیت و عظمت الحیث و از منبر آمده
گفت بودند اصحاب رسول الله که میگویند در آنحضرت را بناخان تا آواز کوفتن سخت نگردد و
مشوش وقت شرفش بقتله گفت برابرین عازب تحقیق بودم من کی خواستم که سوالی کنم
از آنحضرت از کاری پس تاخیر افتاد از آن تا چند سال و با خود آن که بود آنحضرت مهربان ترین مردم و خوش خلقی

تبرین مردم با حساب خصم و با فقر و سائیکس چنانکه در باب اختلاف شریفی که شد صلی الله علیه و آله و سلم
و صلوات الله علیه بر آن حضرت رسول صلی الله علیه و سلم رفته و می گفت غم و غم می توان آمد و رفت کرد و مردم بیرون می آیند
مسعود یکسان و نشینند او را که گوید قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و چون حدیث کرد و یکروز پیش از آنکه بر زبان او
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس هر گشت او را که است و او را که است و او را که است و او را که است و او را که است
خاک کون شد و روی او و پیر شد با سنگ بر دو چشم او و با رسیدن رگهای گردن او و گذشت مالک بن انس نزد
برای خادم و وی حدیث می کرد پس گذشت از آنجا مالک گفت یا قوم من جای را که نشینم در آن و مکرده
پیدا شستم که بگویم حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حال آنکه ایستاده ام و گفت مالک آمد سر در نزد این
الشیب و پیر رسید و حدیثی از وی بر پهلوی حق تعالی بود پس نشست و حدیث کرد گفت آن مرد در وقت میزد
که هیچ نمیکشید و از بر نمی نشستی گفت بکرده می بندم که حدیث کنم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و حال آنکه
پیغمبری افتاده ام و از محمد بن سیرین می آید که خنده می کرد و چون ذکر کرده میشد نزد وی حدیث پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم شروع می نمود و فرمود میزد و او نصف گفت که بود مالک که حدیث نمیکرد و حدیث رسول صلی
صلی الله علیه و سلم مگر آنکه وضو نمیداشت و حکایت کرده است از مالک از جعفر بن محمد و گفت مصعب بن جعفر الله بود که
بنامش چون حدیث می کرد از رسول خدا وضوی کرد و ساقهای می شد و می پوشید جامه های خود را و بعد از آن
حدیث می کرد پس پیر رسید و شد از آن گفت این حدیث رسول خدا است صلی الله علیه و سلم یعنی
آنان باید داشت آزاد و قلم باید کرد و بطور گفت است که چون می آمدند مردم بر مالک بیرون می آمد
جاریه بود میگفت که سگودید شیخ مرثا را که حدیث می خوانید یا مسایل اگر میگفتند سایل می خواند پس رسول الله
علی الفور جواب میداد مسایل اینان را و اگر میگفتند حدیث می خوانم و می آمد غسل گاه خود را و غسل
میکرد و خوشبوی می آید و جامه های نوی پوشید و طیلان خود را سیاه یا سبزی پوشید و عماره سبز
می نهاد و نهاده میشد برای وی تختی پس بیرون می آمد و می نشست بر آن مخصوص و شروع و بجز میکرد
تا فارغ میشد از حدیث و هرگز نمی نشست برین حال گروهی که حدیث می کردند از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
و مکرده میداشت که حدیث گفته در راه یا ایستاده یا استیج و تلف کرده پیدا شستند حدیث را از غیر وضو
از غسل نعل کرده اند که چون وضو نمیداشت تیم میکرد و قاده حدیث میکرد که مالک حدیث می کرد
با پس نشین نزد مردم او را شازده باز و متغیر شد رنگ مالک و زرد می گشت رنگ می قطع میکرد حدیث
را و چون فارغ شد از مجلس به متفرق شدند مردم از وی گفت یا ابا عبد الله اندیدم از تو امروز امری می گفت

هر کرم از جهت تعظیم و اجلال حدیث رسول الله گفت این مندی عاشا کردم روزی بانالک پیروی عیسی
 که نام دای است در مدینه مطهره و ذکر آن در اشعار بسیار واقع شده و آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را واد
 مقدس خوانده پس سوالی کردم او از حدیثی پس منع کرد مرا و گفت بودی تو در چشم من بزرگتر ازین که
 سوال کنی از حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم و حال آنکه مادر راهی دوم و خیر خدیجه القاضی که قاضی
 شهر بود پرسید مالک از حدیث رسول الله و حال آنکه ایستاده بود پس امر کرد بحیسی گفتندی قاضی است
 گفت قاضی سزاوارتر است که ادب کرده شود و شام بن عمار سوال کرد مالک از حدیث و وی ایستاده
 بود پس زد او را بیت تازیانه بعد از آن شفقت کرد بر وی و روایت کرده او را بیت حدیث پس گفت
 شام دوست میدارم کاشکی زیاده نبرد تا نیا نهار تا زیاده می کرد احادیث را و گفته است خدا الله
 بن صالح بود و مالک نیست که نمی نوشته حدیث را اگر بر طهارت و مشهور است که بخار و رحمة الله علیه
 در نوشتن صحیح خود هر حدیث را غسل میکرد و دو گانه میگذاشت و همچنین در نوشتن تراجم کتاب بعضی گفته اند
 که غسل بآب زمزم می کرد و دو گانه در مقام امیر ابراهیم علیه السلام میگذاشت و الله اعلم و در حدیثی که در
 آنحضرت برد ادبایی و قدرت او که جگر گوشه های او نیز و ازواج وی که امهات المؤمنین اند چنانکه تخصیص و
 ترغیب کرده است بر آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم و سکو کرده اند آن طریق را سلف صالح و چون برگزیده
 حق تعالی حبیب خود را صلی الله علیه و سلم بر برگزیده است و مخصوص گردانید او را بفضل عام شتم شده
 برکت او برکت است بوی بسیار نسبت و محبة و قرینه قریب و بعد گوید در حققت دوستی یکیک دوست داشت او را پس
 خدا صلی الله علیه و سلم چنانکه اهل بیت وی بیان دوستی رسول است چنانکه محبت رسول صلی الله علیه و سلم بآن
 خداست تبارک تعالی و همچنین عداوت و بغض نسبت با ایشان پس بر که دوست میدارد کسی را دوست میدارد
 بر کس بر چیز را که متعلق است بوی و دشمنی و کراهت میدارد بر کس بر چیز را که بیگانه و مخالفت است قال الله تعالی
 لا تحبوا ما یومنون بالله و الیوم الآخر و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 و اولاد از واجبات متعین باشد و بغض ایشان از اولاد است بلکه کمالی است بغض چیز سه در است
 که سرایت کند بمشعلات وی قال الله تعالی انما یرید الله لیتب علیکم الایمان الیه و لیتب علیکم الایمان الیه
 و اولاد و امهات و در تفسیر اهل بیت احوال و اطلاقات گاهی معنی کسانی که حرام است بر ایشان حدیثی
 ال علی آن حقیق و آن عباس اند رضی الله عنهم و گاهی معنی ثانی و اولاد آنحضرت و اولاد مطهره و اولاد
 مخصوص به بغض و حسن حسین علی السلام و بعد از آن جمیع اینها در حدیثی که در این احوال آنست

که بیت سه است بیت نسبت به سکنی و بیت ولادت پس اولاد و بعد از آن بیت نسب و بعد از آن
 مطهره اهل بیت سکنی اند و اولاد که اهل بیت ولادت و علی اگرچه اولاد و نیست مطلق است با این نسبت
 فاطمه رضی الله عنها و در حدیث آمده است که من گدازنده ام در شما چیزی را که در غیرید و تمسک کنبدان که از غیر
 آن باشد و عترتی پس نظر کنید چگونه خلیفه می شود شما را درین دو چیز و فرمود آنحضرت علیه السلام شناسند آن آل
 سبب نیز را است از آنش و فتح و حب آن محمد گدازنده است از ضرر و ولایت ملا محمد را امان است از خدا
 و مرادش ناخن ایشان شناختن مرتبه و منزلت ایشان است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و چون شناخت
 کسی ایشان را این نسبت نازل است و جو یا خصل ل و حرمت ایشان ابی بی بی و از عترت اهل بیت که در
 که گفت هنگامی که نازی شد فاطمه را علیه السلام بجام آب و این بیت است یا بیت ام سلمه و خواندند رسول خدا صلی
 علیه و سلم فاطمه را و حسن و حسین را و گفت خداوند اینها اهل بیت مانند و پادشاه ایشان است و علی پرست آنحضرت را
 و در روایتی آمده که حسن و حسین را در کنار گرفت و علی را بکمر بست گزشت و فاطمه را به دست دیگر و چنانچه در روایت
 بخود و فرمود خداوند ایشان اهل بیت من است پس دور کرد آن ایشان حسن و حسین را و ایشان را و اخلاف
 است و آنکه مراد اهل بیت درین کیه که کرمیت اکثر بزرگان و مراد اهل بیت فاطمه و حسن و حسین علی است سلام الله علیهم
 اجمعین چنانکه اکثر روایات دال بر آنست و انصاف آنست که ما و مطهره نیز و اخلاف از جهت ندای سیدان
 کلام در آن و نزول آیت در ایشان چنانکه امر را در پیغمبر علیه السلام در قول می رحمت الله علیکم و برکات الهی
 البیت و چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود دشمن خدا را در اهل بیت من است پس کسی
 مگر آنکه در آن را خدا تعالی در آنش و خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم این چهار تن را یک را و نشان
 ایشان در کنار مبارک و پوشانیدن که او قول می صلی الله علیه و سلم اللهم انی ارجو ان اهل بیته الخیر منادات
 ندارد بخیر و سعاد مطهره در آن و شمول فضل اذاب و حسن و خوبت و ظهور ایشان را نیز و در روایت جبر را از ام
 آمده است که گفت گفتم من انما یسول الله من اهلک یس فرمود آنحضرت و انت من اهل بیت من و در روایتی
 و انت علی خیر من خلائف است در کرمی قیل لا اسألكم علی اجرا الا المودة فی القربی و روایت کرده
 شده است که چون نازل شد این آیه گفتند صحابه من اهل قرابتک فرمود آنحضرت هو لا علی و فاطمه و ابانما
 آنست که شامل است تمام مردم را که قرابت دارند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این چهار تن عمده و محب آن
 و امام فخرالدین رازمی رحمه الله علیه گفته که در اینجا نصیب کامل است صحابا و ائمه است قرابت معنوی
 دارند با پنجاب مولا رضوان الله علیهم اجمعین و گفت در شان علی من گشت مولا فعلی مولا الهی

دلیلی بر مولاد و عادی من عاده و گفت مراد از رضی الله عنه لایحیک الامور من ولا یستغفک الاما من
 و گفت انت منی بمنزله کارون من موسی و در روایتی اما رضی ان یكون منی بمنزله کارون من موسی و این
 تشبیه است و قول وی صلی الله علیه و سلم الا انه لابی بعدی بیان کرد که اتصال نبوت نیست بلکه
 بپیر است و آن خلافت است و کارون خلیفه موسی در حیات وی بود و بعد از رحلت از جهنم موت
 کارون قبل موسی و دلیل برین گفتن آنحضرت است این کلمه را علی در وقت توحه خروجه تنویر و اختلاف
 وی بر اهل و عیال چنانکه موسی کارون را ساخت قوله تعالی و از قال موسی لانیة کارون اخلفنی فی قومی
 الایة و تحقیق ساخت آنحضرت صلی الله علیه و سلم امام جماعت این کلمه را و علی رضی الله عنهما و مراد بوجه
 در قول او من گنمت مولاد و لا در اسلام است نه ولایت حکم و گفته اند که موسی در وقت هیچ جا بمنی و آن
 نیامده است و فرمود در شان فاطمه زهرا علیها السلام فی ما اذا لانا و یصنونی ما انصبها و گفت عایشه رضی الله
 عنها احب الناس الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فاطمة و احب الرجال زوجه علی رواه الترمذی این
 از غایت انصاف عایشه است رضی الله عنها و انظار اگر فرضا از فاطمه می پرسید می گفت کان احب
 الرجال الیک و احب الناس و این نیز صحیح است زیرا که وجه محبت متعدد و مختلف است فافهم و باسد
 التوفیق و فرمود در شان امام حسن مجتبی السلام انی اجمعها فانبها و احب من یجمعها و گفت ابو بکر رضی الله
 عنهما دیدم من آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که می شاد و من مبارک امام حسن را پستی در آورد زبان شریعت
 خود را در دهن منیز بود خداوند از من دوست می دارم او را پس دست و دار او را دوست دار کسی را که دوست می دارد
 او را ثلاث مرات و فرمود آنحضرت کیست دوست می دارد مرا و دوست دارد این مرد را و مادر ایشان را باشد باین
 در درجه من روز قیامت و آنحضرت می یکید زبان حسن را و شفقت او را و بندگان بر او امام اجل اشتهای
 بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و غیر ایشان را ایشان را شبیهت با آنحضرت کرده اند مثل جعفر بن
 ابیطالب و پسر او عبدالمدر بن جعفر و قثم بن العباس و سفیان بن عمار بن عبدالمطلب و غیر
 که اقارب و اخوان او بودند و کالس بن ربیع مردی بود از اهل بصره نیز شبیهت داشت با آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم و چون در آمد از برای معاویه بر خاست از سر خود پیش آمد او را و بوسه میان چشمش و او
 کرد مرغاب را بکسیرم و سکون را و عین محمد که نام موضعی است برای او و در مذهب لذیذ آورده که یکی از اهل
 که نام او یحیی بن القاسم محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی که ملقب بود بشیبه که در موضع خاتم النبوة
 شام بود و مراد از مقدار بنیضه الحام شبیه خاتم النبوة و بود وی چون می درآمد در حام و

و بعد از آن مردم در دو میفرستادند بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و از دعای او بدو سب و ای برسدند
بشت و از ترس او مراد شده در بعضی امور خوانده و الا ان حضرت صلی الله علیه و سلم در تمام حسن شتر سبکی
ندارد سحر نیزه عن شتر یک بی می خاسته و خجور و خجور غیر منقسم و غیر ذلک الامور و فرمود در جای
سنگند بخدای که بجای می در دست قدرت او است در بنای دلی هم مردی ایان تا آنکه دوست دارد شمار
میجای خدا و رسول دی و فرمود من ای می قدرت او ای و انعام الرجل منوار و فرمود در عباس را بیافزود
بر من ای هم با اولاد پس فتح کرد این را و او پشت نیده چادر بارک خود را که اسب سیاه مخطوط کرده
و فرمود اللهم اغفر لعباس و اولاده مغفرة ظاهرة و باطنه لا تغادر ذنبا اللهم احفظه و کده
و رواه الترمذی و گفته اند که آن شتر بن خود در فضل عبد الله و عبید الله و قثم و معبد و عبد الرحمن و فرمود
ای ای و صوابی و بولادی و قرنی فاستمر من النار کسرت ای ای امین گفتند آستانه
و در دیوار است خانه آمین آمین و گفت او که رخصی الدننه از خود او بعد که ای ای میست و گفت
خدا سوگند تحقیق قرابت رسول خدا محبوب تر است بسوی من از صل کردن من قرابت خود او فرمود
حضرت مرادم سید را نیکو مراد رعایت و چنین فرمود مر فاطمه را دوست دار سائیه را بدو سست
من و بر میداشت ابوبکر حسن بن علی را بر گردن خود و میگفت با ای شیهه البنی نیست شیهه البعلی و علی خنده
می کرد و آورده اند که عبد الله بن حسن بن علی که او را ف عبد حصین خوانند گفت آدم من بر عمر بن عبد العزیز
چهار حاجتی که دیشتم پس گفت مرا چون پیش آید ترا حاجتی کس بفرست و نویسد بر من که من شترم ای ای
خدا که بر من تیرا در من و آورده است از شتر کس که نماز گذارد زین ثبات انصار کاتب و سست
خانه مادر خود بستر نزدیک کرده اند و در او استروای تا سوار شود آنرا پس گرفت ابن عباس را که ای ای
س گفت زید بگذارد کاتب مراد ابن عم رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت این عباس چنین امر کرده است
که منم با ای بشت شتر خود در روایتی شتر فای خود و او را و ای ای که در آن نیست اسامه بن زید و عمر بن عبد العزیز
ای ای ای خود مراد که گرفته بود دست او را پس بر خاست عمر را ای ای و رفت بسوی ای ای پس برگردانید
و میان دستهای خود در او را ناست و او را بخاک خود و بشت سستی و نگذاشت مراد را حاجتی
ای ای ای در هرگاه که قرض کرد یعنی قرض کرد عیون عمر بن الخطاب رضی الله عنه لیس خود را ای ای ای
در هر اسامه بن زید را سست و او را نصد گفت عبد الله مرید خود را ای ای سبب قتیلت داد تو بر من او را
خدا سوگند تسبیح نکرد ای ای مراد و خیم شیهه ای ای ای گفت ای ای ای قتیلت مراد را زید مراد او را

محبوب تر بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از پدر تو و دودا سار محبوب تر سوختی از تو پس اختیار کردم
 و فیصلت دادم محبوب رسول خدا را بر محبوب خود و زوایت کرده شده است که مالک رحمة الله علیه چون از
 اورا جعفر بن سلیمان دریافت از وی آنچه یافت و برداشته شد بخود و بهوشش در ابرو و سیم مردم و
 چون بهوش آمد گفت گواه میگرم من شمارا که من گردانیده ام زنده خود را در حل یعنی بخل کردم و را
 و چون پرسیدند او را از آن گفت من ترسیدم که میرم و ملاقات کنم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و مردم را
 که در آن بعضی از اولاد او شش را بسبب من گرفته اند که منصور خلیفه طلبتصاص کرد از جعفر برای مالک
 پس گفت مالک رحمة الله علیه اعوذ بالله و الله بخیر است شتر تا زیاده از وی از جسم من مگر آنکه بخل می کردم آنرا
 از جهت قرابت او رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابو بکر بن عباس که یکی از اعلام امت است می گفت اگر
 باید مرا ابو بکر و عمر و علی بدایت میکرد بجاخت علی پیش از حاجت ابو بکر و عمر از جهت قرابت او رسول خدا
 و اگر پیغمبر من از آسمان بر زمین محبوب تر است نزد من ازین که تقدیم کنم او را بر ایشان و عبد الرحمن بن عوف
 خدمتها می کرد و عطایای خود از او ج مظهره را که سبب رضای ایشان میشد و می گفت عایشه رضی الله عنها
 پیغمبر عبد الرحمن بن عوف را نبوتش از خدا تعالی بزرگتر از سلسل جنت و ولد ابو بکر و عمر که زیادت میکردند
 امین را که مولای رسول الله بود صلی الله علیه و سلم و می گفتند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم زیارت می کرد
 او را و چون آمد علیه سجدید نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بگفته اند برادی را مبارک خود را و بر او در صحبت
 او را و چون وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد نزد ابی بکر و عمر پس کردند بوی همچو آنکه کرده
 بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صل و از جمله توقیر و تبرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم توقیر اصحاب برایشان
 است و معرفت حق ایشان و ادای آن و اقتدا و اتباع و جریان بر سنن و آداب اخلاق و عمل بافعال
 ایشان در آنچه عقل را در آن مجال نیست و حسن ثناء و رعایت ادب با ایشان و دعا و استغفار در ایشان و حق
 است هر کسی را که شاکر کرده حق تعالی بر وی و راضی است از وی که شاکر کرده شود و استغفار نموده شود و حق
 او را گفت عایشه رضی الله عنها آنرا کرده شده اند مردم که استغفار کنند اصحاب رسول خدا را و مردم و ششام کردند را
 را رواه مسلم پس سب و طعن ایشان اگر مخالف او را قطع است چنانکه قذف عایشه کفر است و الله بعت و
 فسق است که از اقال فی المواقب اللدیه همچین اساک و گفت نفس از ذکر اختلاف و سازغات و دقایق
 که میان ایشان شده و گذشته است و اعراض و اصراف از اخبار موافقین و جمله روایات و ضلال شدید
 و غلاة ایشان و مبتدعین که ذکر مخالفت و معایب و زلات ایشان کنند که اکثر آن کذب

واقتر است و طلب کردن و التماس کردن آنچه قتل کرده است از ایشان از شجرات و کجایات بحسب
 تادات و انصوب خارج از جهت بودن ایشان اهل آن و عدم ذکر هیچ یکی از ایشان به سبب و عیب
 بلکه ذکر حسنات و فضایل حمایه صفات و سیر ایشان و سکوت و اغماض از ادای آن از جهت آنکه
 صحبت ایشان با حضرت یقینی است و ادای آن ظنی است و کافی است درین باب که حق تعالی
 برگزیده ایشان را برای صحبت حبیب خود و اگر از بعضی از ایشان تقصیری در حقوق اهل بیت و جنان واقع شده باشد
 امید است که بهم پیشفاعت آنحضرت از آن هرگز نظر نقد اهل سنت و جماعت درین باب نیست و عقاید
 از ولادت که احد از مشهور الانبیا و احادیث که در فضایل صحابه عموماً و خصوصاً واقع شده است درین باب کافی است
 قال الله تعالى محمد رسول الله والذين آمنوا هم له الكفار رحما بينهم له آخر السورة وقال الله تعالى
 والاولون من المهاجرين والانصار الایة وقال الله تعالى لقد رضى الله عن المؤمنين اذ يبايعونه
 تحت الشجرة وقال الله تعالى رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه الایة و قوله تعالى لایحزبکم
 النبى والذین آمنوا مع الایة وقال صلی الله علیه وسلم الصحابی کالنجوم باهم اقدیم اقدیم و علی بن
 ابد عنه قال قال رسول الله من الصحابی کمن فی الطعام لایصلح الطعام الایة وقال الله فی الصحابی لا تجدکم
 مرضا بعدی فمن احبهم فاحبهم ومن بغضهم فابغضهم الخ و قال لا تسبوا الصحابی فلو افق احدکم مثل احدی
 الخ و قال من سب الصحابی فلعنة الله و ملائکة و الناس اجمعین وقال اذا ذکرنا صحابه
 فاسکوا و در حدیث جابر آمده ان الله اختار الصحابی علی جمیع العالمین سوى النبی و المرسلین اختیار
 منهم اربعة ابابکر و عمر و عثمان و علیا فجلهم خیر الصحابی و صحابی کلم خیر و در ذکر اربعه درین حدیث و در احادیث
 دیگر ذکر اربعه و عشره باین ترتیب و دلیل روشن است رغبت تربیت میان ایشان و گمان که راویان کج
 اعتقاد خود ذکر کرده اند و عبارت حدیث را تغییر داده اند فاسد است لایقی نیست بحال محدثین نعم در بعضی
 احادیث ذکر علی کرم الله وجهه مقدم آمده بر عثمان رضی الله عنه و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب
 عمر فقد احبني ومن بغض عمر فقد بغضني و احادیث در باب فضل صحابه رضی الله عنهم اجمعین بسیار است و اما مملک
 گفته که بعضی از صحابه را و دشنام ده صحابه را نیست مراد در فی مسلمین و عنایت ایشان حق و کشیده است وی را
 اینست از آیه سوره حشر و الذین جاء من بعدیم الایة و گفته است وی حرم الله علیه که یکدم در غصه و در داورا
 صحابه محمدی کافر است لقوله تعالى انیظربکم الکفار و گفته اند که هر قاصم مسلمانان درین آیه تفسیر
 تفسیر مهم جری و انصار و آنها که بعد از ایشان آمده و صفت آنها خود داخل نیست که میگویند زنا و غیره

ولا تقرأ القرآن الا بآذان ولا تجعل في قلبك باطلا للذين آمنوا وشهدوا بآذانهم كذا في اقسام سبعة
 فصل الخطاب حضرت امام محمد باقر رضي الله عنهما يآرد که قوی از اهل عراق نزد وی آمدند و ابوکر و عمر را رضی الله عنهما
 بیاد کردند و چیزی از ایشان گفتند پس از آن زود بیدگویی عثمان رضی الله عنه افتاد و فرمود که این را گفتند
 خبر دیدم که شما از ما جدا شده که خدا تعالی در حق ایشان فرمود لفقرا المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم تا آنجا
 که فرمود او یکیم هم الصادقون گفته اند نه ایشان تیم فرمود پس شما از جماعه انصارید که در شان ایشان آمده
 و الذين تروا الدار والايمان من قبلهم تا آنجا که گفته او یک هم المفلحون گفت از ایشان نیز نام گفت که او
 میباید من که از انجماع نیز نیاید که در شان ایشان فرموده و الذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا
 ولاخواننا الذين سبقونا الاية گفت برخیز از پیش من خدا تعالی ایسج یکی را با شما مسلمین از شما صورت
 اسلام را لباس خود ساخته آید و یک در معنی نه از اهل اسلامید انتهی و عهد الله بین من برک گفت در جماعت
 اند در مکه باشد نجات باید صدق و حب اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم آیات خیمانی گفت کسیکه دوست
 دارد ابوکر را پس تحقیق بر باد است دین را و کسیکه دوست دارد عمر را پس تحقیق روشن گردانیده راه
 را و کسیکه دوست دارد عثمان را پس تحقیق منور شد نور خدا و کسیکه دوست دارد علی را پس تحقیق گرفت
 عوده و حق را و کسیکه نیک کند شارب اصحاب محمد پس تحقیق میراث شد از نفاق و کسیکه نفی کند کسی
 از ایشان را پس و مبتدع منافق مخالف ستمه و طریقه سلف صالح است و می ترسم که صعود نکنم
 برای ای علی به سما آسمان تا دوست دارد همه ایشان را و باشد قلبی مایه ایشان را سلیم و در حدیث
 خالد بن سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون قدم آورد بحدیثه از حجه الوداع برآمد بمنبر و خطبه خواند
 و فرمود یا ایها الناس انی راض عن ابی ابراهیم فاعرفوا ذلك ایها الناس انی راض عن عمر و عن علی و عن
 عثمان و عن طلحه و الزبیر و الجعد و عبد الرحمن بن عوف فاعرفوا ذلك و این مثل حدیث عشر است که در وی شارب
 داده ایشان را و یکین جرین ذکر ابو عبیده بن الجراح نیست و امیر المؤمنین عمر نیز در وقت شوری گفت
 اند که رفته است رسول خدا صلی الله علیه و سلم از عالم و حال فکری وی راضی است از ایشان و فرمود ایها الناس
 ان الله عفر لابی بلده و الحیرت ایها الناس خطی فی اصحابی و اصحابی و اصحابی لا یطالبکم احد
 منهم بظلمه فانها منظره لا توصف فی القیامه خدا و فرمود آنحضرت بگایدید مراد اصحاب من اختیار کردند
 کسیکه بگایدید مراد ایشان بگایدید مراد خدا تعالی در دنیا و آخرت و کسیکه بگایدید مراد ایشان
 میگردارد و مراد خدا تعالی و کسیکه ترک دین و برانداختن خدا تعالی نزدیک است که بگوید او را

و حداب کند و مرود کسیکه نگاه دارد مراد اصحاب من باشند من نگاه دارنده وی روز قیامت نیز فرمود
 کسی که نگاه دارد مراد اصحاب من می دانید برین محض مراد کسیکه نگاه ندارد مراد اصحاب من نمی دانید بر
 محض مرا و نمی بیند مگر از دور و بیرون می آید آنحضرت در دل شب بیسوی بقیع و دعاء میکرد و اصحاب
 استغفار میکرد و مرا ایشان را و این امر کرد و او را خدا تعالی و امر کرد در حاجب ایشان و مرآت ایشان و
 مساوات کسی که عدالت دارد در ایشان و از کعب رضی الله عنه گفت نیست بیسم که از اصحاب غیر
 صلی الله علیه و سلم مگر آنکه مراد شفاعت است روز قیامت و طلب میکرد کعب از مغیره بن یونس که شفاعت
 کند او را در قیامت و سهیل بن عبد الله بشری گفت ایمان بخار و در رسول کسی که توقیر کند اصحاب او را و نیز
 ندارد و او را و آورده شد نزد آنحضرت جنازه مردی را پس نگذاشت بر او نماز و فرمود بعضی میداد
 عثمان را پس بعضی داشت او را خدا عزوجل و کلام درین باب اغنی در باب فضل اصحاب و تفاضیل ایشان
 صویل است در غایطولی در شرح مشکات خصوصاً در منتخب آن از آنچه در کتب قوم در نظر آمده یا قطع
 نظر از تعصب فریقین نقل کرده ایم و بالله التوفیق و هو اعلم و فصل و از جمله احکام و اکابر آن
 حضرت است صلی الله علیه و سلم انکار جمیع آنچه متعلق است بوی از مشایخه باکن و دعا و آنچه دست
 شریف وی بدان رسیده و بوی شناخته آورده اند که ابو محمد و ره را رضی الله عنه بوی پیشانی او در فرود
 چنانکه چون می نشست و فرو میگذاشت آن مویها را بر زمین میرسیدند گفته چو از میذار پس این
 مویها را و نمی تراستی گفت نمی تراشیم از آنچه که وقتی دست شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم بان رسیده
 پس نگاه میدادیم آنها را تبرکاً و در کلاه خالد بن الولید بوی چند بود از مویهای شریف وی صلی الله علیه و سلم
 تبرکاً و افتاد کلاه وی در بعضی جنگ گاه بهای پس محکم بر لب کلاه را تا باز بقیع و زمانی بران کشید که چند
 کس از مسلمانان کشته شدند پس انکار کردند صحابه این فعل را بر خالده گفت نکردم من این را بسبب کلاه که
 بجهت مویهای شریف که در آن بسته بود نگاه داشته ام تا ضایع نشود و در دست ما مشرکان میفتد و برکات آن از من
 مسلوب نگردد و دیده این مویها دست خود را بر جای کلاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن نهاد
 دست را بر روی خود و امام مالک رحمه الله علیه سوار نمیشد در مینه مطهره بر دایه خود و گفت شرم میدارم از آن
 که به سیر کنم زمینی را که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در آن خفته پس آن سبب خود و نهاده است آنحضرت
 بای مبارک خود را بران و نمیشد سپان خود را که داشت همراه با شافع می گفت شافع می گفت که اگر از
 خود نیز آسیبی پس جواب داد مانند این جواب و حکایت کرده شده است از احمد بن فضالویه را که فرمود

رحمة الله از غازیان و تیر اندازان گفت ساسن میگویم من کمان بدست خود مگر لطافت از آن بزرگتر نبوده ام
 که آنحضرت کمان بدست شریف خود میگرفت و مالک همه اهل مدینه قوی داد و حق کسیکه گفت تربت مدینه
 مقدس روی است بزدن سه دره و امر کرده بحبس بی دلدور آن مرد را قدری و منزلی در مردم و عجب
 کرده شود کردن مردی که بگوید خاکی را که دفن کرده شده در وی پنجم خدا صلی الله علیه و سلم روی است و غیر
 طیب و یکی از اسامی کرامت آنجای این بلده که بر طایفه و طایفه است از جهت طهارت او از آنجا شش ک
 و موافقت او بر طایفه سلیم را و از جهت طیب رایحه بلکه طیب تمامه امور او و گفته اند که ساکنان این
 بقعه شریف از تربت و در دیوار و روایح طیب و طیب میبایند که در هیچ طیبی نتوان گفت و نبایر گفت
 و شاید که استشام شده ازین معنی باشد ذوق بعضی از صادقان غریب و محتاجان مشتاق
 نیز راه یافته باشد ابو عبد الله عطا رفته است بیت طیب رسول الله طاب نسیمها به نما
 المسک و الکافور و السندل و الرطیب و البیسی که یکی از علای حجاب و حرالت میگوید که تربت مدینه را نفخه خاصه
 که در هیچ مشک و غیر نیست و گفته که این معنی از عجب عجایب است و در حقیقت بهیم عجب نیست و در این
 که نسیمی و در زطره دوست به چه جای دم زدن تا قهای تا آریست و آمده است که حجاب غفار
 گرفت قضیب آنحضرت را از دست فغان رضی الله عنه و خواست که بشکند آنرا بر زانوی خود پس فریاد کرد و دیگر
 مردم پس گرفت خوره در زانوی بی پس بر زانوار و مرد و هم در آن سال و فرمود آنحضرت کسیکه بخورد سوگند
 بدروغ بر منبر من باید که نماده سازد بجای خود را در آتش و درخ و میان قبر شریف و منبر وی و وفایت
 از ریاض جنبه و باقی از فضایل و کمالات و مناقب صفات این بلده طیب و مواضع و اماکن آن و آداب اقامت
 در آن و رعایت تعظیم اهل آن در کتاب جذب القلوب الی ديار المحبوب مذکور است فلیطلب من کل مکمل در حکم
 و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و وجوب آن فضیلت آن در بیان صفت و کیفیت و مواطن آن و آنرا
 متعلق است بآن بدانکه اصل در باب وجوب صلوٰه و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم این است که است آن
 الله و ملائکة یصلون علی النبی و آله الذین آمنوا و صلوٰه علیهم و سلام علیهم و ملائکة حق تعالی درین کریم است و اگر در
 صلوٰه علی النبی را بذات کریم خود و ملائکة و امر کرده مومنان را بصلوٰه و سلام بر آنحضرت و علماء اقول است
 در معانی صلوٰه تسغیر شفاعت گفت آباء العالیه که از مایعین است معنی صلوٰه خدا بر نبی و بر دست
 و تعظیم و نزد ملائکة و معنی صلوٰه ملائکة بروی دعا کردن ایشان و درخواستن از درگاه عزت آن را
 و همچنین از مومنان که امر کرده شده اند بدان و امر او طلب زیادت و برکت در آن اصل او از معانی

آمده که صلوة الله مغفرت اوست و صلوة ملائکه استغفار و شفا که گفته که صلوة الله رحمت اوست و در
 روایتی از وی مغفرت و صلوة ملائکه دعا یعنی دعا بمغفرت و رحمت و خود کار ملائکه استغفار است
 مومنان را توفیق تعالی و یستغفرون للذین امنوا در باب قاعده صلوة متطهر صلوة دیگر آمده که دعا می کنند
 اور ملائکه اللهم اغفر له اللهم ارحمه و در گفته که صلوة از خدا رحمت است و از ملائکه رزقی است که باعث می
 بر است دعا رحمت و گفته اند صلوة خدا بر خلق خاص می باشد و عام پس صلوة بر انبیا و تعظیم که لایق است
 بحال هر یک خصوصاً بر سید انبیا افضل خواهد بود از همه غیر ایشان رحمت عام که اشارت
 کرده است بدان بقول خود در جمعی و صحت کلتی و این ظاهر شد فرق میان صلواتی که بر انبیا است
 و بر سایر مومنین که فرموده است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی و فرموده بود الذی یصل علی علیکم و ملائکته
 و ملائکته که انچه لایق است بحال شریف آنحضرت اعلا و اتم و اکمل خواهد بود و گفته اند که در این بیت از
 تعظیم و تکریم آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که حضرت رب العزة و سر موجودات تعظیم و شایسته های کند او را
 و لهذا در صلوة بر مومنین گفت یحکم من المظالمات الی النور و حکمی گفته که معنی صلوة علی النبی تعظیم و
 و معنی قولی اللهم صل علی محمد و آل محمد تعظیم اوست در دنیا با علای ذکر وی و اظهار دین و انبیا
 شریف وی و در آخرت چنانی مشوکت و تشفیج کسی در امت و اقامت وی در مقام محمود و بر تقدیر از قبول
 وی صلی الله علیه و سلم ادعوا ربکم بالصلوة علیه و صلوة بر او را از ادعای بطریق تعظیم است و انچه
 است در جواز صلوة در غیر انبیا که بیعت و گفته اند که مقصود بصلوة بر آنحضرت ارامت و تقرب الی الله است
 باقتضای امر و تمجید و تصدیق نبی صلی الله علیه و سلم که راست و بیشعور الدین عبد الله در کتاب خود می گویند
 گفته که نیست بصلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم شفاعت ما را و در نگاه خدا و جل و بالا که شفاعت
 نمیکند مثل او را و لیکن حقیقتی امر کرده است ما را امکانات و شکر گذاری سبک احسان کند با و تعظیم است احسان
 و احاطه کرده است آنحضرت با و چون عاجزیم و کمالش را و کرد ما را خدا تعالی چون نیست عجز ما را از امکانات
 کردیم بدعا که در نگاه عزت که بفرستد صلوة و رحمت و درکت و تعظیم را چنانکه لایق بجاهت و کرامت
 و بحال عزت و کرامت جیب است نزد وی و قاضی البکر بن العری گفته که فایده صلوة بر آنحضرت جمیع
 میکند بمصلحت از جهت اول آن بر صحت عقیدت و خلوص طریقت و اظهار محبت و مداومت بر طاعت و معرفت
 حق و طاعت و احترام و واسطه را که در ذات شریف اوست صلی الله علیه و سلم که دعا کردن را آنحضرت را
 و استعدا فیض منزه و درکت ما را و در حقیقت دعا و خلق را در حکم آب انداختن در زنا و دان که نازکی

نازل میگردد از وی آب و میرسد از وی فیض و نفاذ عارضه شامل البریه فایده اختلاف است و حکم صلوة
 بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرض است یا تحب مختار آنست که فرض است زیرا که ظاهر امر برای وجوب است لیکن
 فی الجمله اگرچه در تمام عمر یکبار باشد مثل شهادت بنبروت و صلی الله علیه و سلم پس واجب چیزی باشد که ساقطی شود
 بر وی چیزی تخصیص بعد و معین و بعضی گفته اند که واجب است اما اگر آن بی تقید بعد و معین میرسد که حق تعالی فرض کرده
 است بر مسلمانان که صلوة و سلام فرستند بر رسول و صلی الله علیه و سلم و نگرددند و آنرا وقت معلوم و این واجب آنست
 که بسیار فرستند و غافل نگرددند از آن و نیز ثلث آنست که واجب است بر بارگه استم شریف دی و اگر در ردی
 علیه و سلم گفته اند که مختار همین است و در مواهب گفته که باین قابل است طحاوی و جماعة از حنفیه و حلی و جماعة
 شافعیه و گفته قاضی ابوبکر بن الغزنی از مالکیه که همین است احوط که در اقال از مختصری و استدلال کرده اند این جماعة
 بحديث من ذکرک عنده فام یصل علی مات دخل النار خیر من جنان عن حدیث ابی بریرة و حدیث زکریا
 الف من ذکرک عنده فام یصل علی ارواه الترمذی من حدیث ابی بریرة و صحیح الحاکم و حدیث شقی بعد ذکرک
 عنده فام یصل علی اخرجه الطبرانی من حدیث جابر بن زید که و عید بزرگ از علامات و طوبی و نیز فایده از صلوة
 بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم مکافات جان دوست و جان دشمنی صلی الله علیه و سلم مستور و اوست ایست که
 شود وقتی که ذکر کرده شود و نیز استدلال کرده اند بقول حق تعالی لا تجعلوا عارا را رسولی بینکم که عار بعضکم
 بعضا پس اگر ذکر گردد و صلی الله علیه و سلم صلوة فرستاده نشود بر او باشد محو احاد الناس و جواب داده اند
 که واجب نمیکردند آنرا بر او ایها ای سید که آنکه گفته اند فاشه است این قول از پیشم یکی از اصحاب تابعین پس
 آن قول مخترع است و اگر بخیر خود باشد لازم می شد مودون و سامع اذان و لازم شود قاری را چون
 بگذرد بآیتی که در وی ذکر شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم و لازم گردد بر داخل در سلام چون تلفظ کند
 بشهادت و حال آنکه چنین نایده و نقل کرده اند که درین شقت و حرمت و خلوت و خجسته شریعت
 مطهره سجده است و نیز شکر بر حق سبحانه بر وقت که ذکر کرده شود واجب نیست و آن حق است بوجوب حال آنکه
 قابل شده اند بدان و گفته است صاحب مواهب که اطلاق کرده است قدوری از حنفیه که قول بوجوب
 صلوة بر بارگه ذکر رود مخالف جماعت است که منع شده است بر پیش ازین قابل زیرا که محققان نیست از جم
 اصحاب که خطاب می کردند آنحضرت را و می گفتند یا رسول الله میفرستاده و نیز اگر تخمین باشد تفرغ نمی شود
 بر عبادت و اگر جواب داده اند از احادیث که درود آنها بر سبیل مالفه و تاکید است و در حق کسی دارند که
 عادت کرده ترک صلوة را و خوی گشته و بالمجمل دلالت نیست بر وجوب مگر آن سکر ذکر استم شریف در مجلس

صل

آنچه حاصل شده ذکر کرده شده است و بالله التوفیق واصل از مواضع که وارد است در آن مسأله
بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم تشبیه اخیر است از صلوٰه چنانکه گذشت و معلوم شد که آن فرض است
نزد شافعی و بعضی اندوید و نزد کبیر سبب است بعد از تشبیه قبل الله عا و در وجوب آن در تشبیه اول
و دوقل است ظاهر منعت از جهت بنای آن بر تخفیف و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم ازین تشبیه انچهان نزد کبیر بخوانست چنانکه گویا بر سنگ کرم نشسته است و در
استماع صلوٰه بر آن در تشبیه اول و دوقل و در وجوب آن در اخیر نیز در روایت است صحیح
آنست که سنت تأیید است و اینها احوال شافعی است و نزد حنفیه صلوٰه آخر در تشبیه ثانی نیست
و سنت است و اگر در تشبیه اول سهوا بخواند سجده سهو واجب گردد از جهت تاخیر قیام و صحیح آنست که باین
مقدار که اللهم صل علی محمد سجده سهو واجب نگردد و اقل صلوٰه بر آنحضرت اللهم صل علی محمد و اقل آن بآن
و اگر در کفایت با عاده علی و در حدیث فضال بن عیبه آمده که شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردی را که دعا کرد در
نماز خود و در دو فرستاد بر نبی صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت که شبانی کرد این مرد پس بخواند ادا و گفت
مرد را و در غیر او وقتی که بگذارد نماز یکی از شما پس باید که ابتدا کند بجهت خدا تعالی و در روایتی به تحسید
و شایر وی پسترباید که در دو فرستد بر نبی خدا پس دعا کند هر چه خواهد و مرویت از عمر رضی الله عنه گفت دعا و
صلوٰه مطلق نماید میان آسمان و زمین صعود نمیکند پس خدا چیزی از آن تا آنکه در دو فرستد بر نبی صلی
الله علیه وسلم و روایت کرده شده است از علی رضی الله عنه آنرا بخیریت در دعا نماز واقع شده است در دعا مطلق چه در نماز
و چه در غیر آن از مواضع صلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم از اقوی او است ارکان دعاست از این صعود آمده چون
خواهد یکی از شما که سوال کند از خدای چیزی باید که ابتدا کند بجهت خدای و شای او با آنچه اهل آنست پس از آن
در دو فرستد بر نبی صلی الله علیه وسلم پس از آن سوال کند زیرا که بدستنی این حق و احد است بر سر در
در آمدن حاجت **فایده** و در دو فرستد در اول دعا و اوسط و آخر وی چنانکه در حدیث جاری آمده
است و این عطا گفته که دعا را ارکان است و آنچه در اسباب اوقات پس اگر موافق شد ارکان قوی گردد
و اگر موافق نشد انچه می برد پس آسمان و اگر موافق نشد موافقت پیروزی می یابد و اگر موافق نشد اسباب
نزد میرسد بمقصود ارکان دعا حضور قلب است و رقت و فروتنی کردن و چشم خوانند و مطلق قلب است
حق و قطع از ماسوی انچه دعا صادق و دوامیت دعا اسباب است و اسبابی صلوٰه بر محمد صلی الله علیه وسلم و
در حدیث آمده دعا که در اول و آخر وی در دعا باشد رد کرده نمی شود و در حدیث دیگر آمده بر دعا محبت است زیرا

آسمان چون درود فرستاده شد برین صعود میکند و آسمان او که محلا بعد از دعا قوت است برسد آن حضرت
و تعالی آن حضرت مسلم را در دعای حسن بن رضی الله عنهما قوت را اللهم ابدنی فیمن بدیت و در آخر و سه آمد
و صلی الله علی محمد این نزد شافعی است و در باب صلوة ذکر این بایده و از مواظب صلوة سلی النبی صلی الله
و سلم خطبه جمعه و جز آن از حلیب زیر که خطبه عبادت است و ذکر خدا و عزوجل شرط است در آن قیام
و حب بود ذکر رسول صلی الله علیه و سلم چنانکه اذان و صلوة صحیح نیست خطبه جمعه مگر با این پنج شرط فنی و احادیث
و از مواظب آن تعقیب اجابت و در آن چنانکه در حدیث احمد از عبد الله بن عمر بن الخطاب آمده که رسول خدا صلی الله
علیه و سلم گفت که چون شنوید بودن را بگوید مانند آنچه میگوید وی پیتر در و در پیتر سید برین زیر که هر که در و در پیتر
برین یکبار در و در فرستد خدا تیبائی بروی ده بار پیتر سوال کند برای من و بسیار از حدیث و بایده ذکر این باب
الاذان و بعضی کتب نزد مرد و مسجد نیز زیادت کرده و در بعضی کتب تعقیب اذان اقامت و اجابت نیز آمده است
و در شافعی تکیه بر تیدین ذکره فی الواجب علی ضرب الباقی و نزد دخول مسجد و خروج از آن بایست کرده است
فان از برای هر که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون می آمد در مسجد در و در میفرستاد بر محمد پیتر میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی و انعم
لی ابواب رحمتک و چون یزنی می آمد و در میفرستاد بر محمد پیتر میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی و انعم لی ابواب
فضلک مثل این نیز آمده است از ابی بکر بن عمر بن خرم و ابی اسحاق بن شکیان گفته هر که در مسجد بایستد که
در و در فرستد و ترجم کند و رکات و سلام فرستد بروی و آلی می گفته است عمرو بن یسار و قلی و می چانه فاذا دخل
سوی ما سلم اعلی نفسکم اگر در خانه به چاکس نباشد بگوید السلام علی النبی و رحمة الله و برکاته و گفته است ابن عباس
را و یا بجا مساجد است گفته است نخعی که اگر در مسجد به چاکس نباشد بگوید السلام علی رسول الله و در خانه
کسی نباشد بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و از سلمیه آمده چون می داریم مرغ مسجد میگویم السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته و صلی الله و ملائکته علی محمد و ما من این آمده از کعب بن زید آمدن مسجد و بر آمدن
از آن و ذکر کرده صلوة را در نماز خانه و در مواجب میگوید که سنت آنست بخوانی فاتحه را بعد از آن که نماز
و بعد از و در و در فرستی بعد از تائید و دعا کنی میت را بعد از تائید و بگوئی بعد از الله لا اله الا الله و بعد از
بعد و درین حدیثی است که روایت کرده است شافعی و شافعی و این بطریق شافعی خوانده بود نزد ماد نماز
بناز و قرات فاتحه نیست و میگویند که در روایتی واقع شده است بطریق دعا است نه بطریق قرات
و با وجود در مزب مآدر و نیز میفرستند در بیکر تائی و در تکیه که در احرام حج و عمره می خوانند و در جفا و
مرد چنانکه در حدیث عمر بن الخطاب آمده که فرمود چون قدم ازید که را طواف کنید و بیت بیفت شود طواف

نزد مقام ابراهیم در کتبه بعد از آن بر ایستاد و بوی چنانکه میزدیت را و تکیه گوید میان
 خود و ثانی بروی تکیه و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و دعا و خیر برای نفس خود و بر مرده نیز می خواند
 رساله مناسک ذکر کرده شده است و نزد اجتماع و تفرق برای من از غیبت چیست که روایت کرده
 است ترمذی از ابیهریره که رسول خدا فرمود نه نشیند قومی در محلی که ذکر نکنند خدا را در وی و سلوة نفرستند
 بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت برایشان در روز قیامت اگر خواهد خدا تعالی
 عذاب کند ایشان را و اگر خواهد یا مرزود در حدیث دیگر آمده که نیست هیچ قومی که نشینند پستتر
 بر خیزند و درود نفرستند بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم مگر آنکه باشد حسرت برایشان اگر چه در این حدیث از جهت
 آنچه می بیند از ثواب و نزد صباح و مسار روایت کرده است طبرانی از حدیث ابی هریرة مرفوعاً که
 من صلی علی جنین یصوم عشرين یوماً عسی الله ان یرزق من الفیقه و نزد وضو ابی جابر از حدیث
 بن سعد روایت کرده لا وضوء لمن لم یصل علی النبی صلی الله علیه و سلم ظاهر عبارت آنست که در دعای وضو
 گوید و در بعضی کتب گفته که عقیب الطهارة حتی التیم و تکلم بشهادتین و غسل غفصه وضو نیز آمده است
 و علی کاخ و جنین افشده است که تکلم بشهادتین می کنند و درود می فرستند و بخوانند بعد از آنکه در غفصه
 وضو واقع شده و نزد طینین ازین معنی آواز کردن گوش و در حدیث ابی رافع واقع شده است
 که چون آواز کند گوش یکی از شما باید که ذکر کند مراد و درود فرستد بر من و بگوید ذکر الله بخیر من ذکر
 بخیر یا ذکر خدا تعالی بی نیکی گیس. بگوید کرد مرا بی نیکی و این باری آن است که میگوید آواز کردن گوش
 و بلندست بر آنکه کسی او را بی نیکی یاد کرده است و نزد فراموش کردن چون فراموش کند سخن یا
 چیزی دیگر را درود بفرستد یا بخیر نگوید این در فراموشی سخن بسیار تجربه کرده شده است و در حدیث
 ایبوس میانی بسند ضعیف از انس مرفوعاً آمده است اذ انتم شفا فصلوا علی من ذکره انت الله
 و نزد عطاس چنانکه جماعه بآن رفته اند و جماعه دیگر نرازم دارند بر آن و گفته که این موطنی است که مفرود
 در وی ذکر خدا مانند اکل و شرب و قناع و در مشکات از ترمذی از حدیث نافع آورده که مردی غشیه زد
 در پهلوی ابن عمر و گفت والحمد لله و السلام علی رسول الله پس گفت ابن عمر من میگویم الحمد لله و السلام علی
 الله و لیکن تعلیم نکرده است همچنین رسول خدا اصلم تعلیم نکرده است مگر آنکه گویم الحمد لله علی کل حال یعنی در فضیلت
 سلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آن سخن است و لیکن چنانکه فرموده اند باید که در شام و خیر از محلی و موطن
 خاص پس کرده ما بخایا باید گفت و در اینجا نیز در ذرات قرآن در کتب نهی کرده اند که فی المراسم و در

شفا گفته که کرده است این حبیب ذکر آنحضرت صلعم در پنج و نه ذکر است منوره و در آنجا
 در تعب فایده و گفته در دو فرساده نشود بآنحضرت صلعم مگر بطریق اجتناب و طلب ثواب و الصبح از زبان عالم
 آورده است گفته است دو مولند که ذکر کرده نشود در وی مگر خدای عزوجل ذبیح و عطا پس هر که
 در دنیا بعد از آنکه محمد رسول الله و شهب گفته کنی باید و نرسد و اگر داند شود صلوٰۃ علی ابی بنی در وی سنت
 و عادت گفتیم من بچنین قول محمد رسول الله که بعضی مردم بعد از آنکه اول الله کند در آخر از آن میگویند ظاهر آنست
 که همین حکم دارد و نزد غیر شریفیت که اولی و اقرب موطن صلوٰۃ است و در حدیث ربی را در آنجا
 آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم نیست هیچ کی که سلام دهد بر من مگر آنکه باز فرستد خدا تعالی
 بر من روح مرا تا در کنم سلام را بر وی و در حدیث کلام است که حیثیت نبوت حیات آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم که در تاریخ مدینه و غیره ذکر کرده شده است و روایت کرده است این عاقل من حبیب
 علی عند قبری سمعت و از آنست و از آنست و از آنست و از آنست و از آنست و از آنست و از آنست و از آنست
 اسم با کتابت وی بحدیث رغبت رفت رجل در کت عذره فلم یصل علی و حدیث الخیل کل الخیل بچهار گشت و از آنست
 صلوٰۃ که گشت و ثابت شده است عمل بدان و آنکه نکرده آنرا هیچ کی رسالت است و آنچه نوشته می شود
 از بعد و نبود این و بعد اول و احداث کرده شد نزد ولایت بنی هاشم پس گشت بدان عمل مردم را قیام
 زمین و حرم بمصلوٰۃ کردند و گویا ابتدای رسالت و ختم آن بمصلوٰۃ در حکم ابتدای دعا و انتهایی و بمصلوٰۃ شد و حدیث
 روایت می کند که هر که صلوٰۃ فرستد بر من در کتابی همیشه استغفار می کند او را ملائکه با نام که اسم من در کتاب
 ثبات و باقیست این موطن و موافقت که درین دو کتاب یعنی شفا و مواهب مذکور است و در رساله نالی که
 از زیارت نبوی صلی الله علیه و سلم تصنیف کرده است زیاده بر بنیوا جمع نیز مذکور است و آنها را نیز ذکر کردم
 ثانوی از شمول و استیجاب اوقات حاصل گردد بعد از نماز و من فقیر از بعضی فقرای سلسله شریفه قادر بر این
 است که بعد از نماز فرض یا نفل سه بار در روز گوید و یا بعد از توفیق قایل در نماز قیام از تمام از برای صلوٰۃ
 لیل عقب و صبح و بعد از تحویل و در روز جمعه و شب جمعه خصوصاً بعد از نماز جمعه و در روز پنجشنبه روز شنبه
 و یکشنبه و در هر یکی ایام احادیث وارد شده و در وقت سجده نزد دیدن کعبه زیاد باشد شرفا
 و نزد استلام حجر اسود و در طیافت و الزام و در موافقت و نزد مشاهده آثار نبویه و موطن حضور و
 صلی الله علیه و سلم مثل مسجد قبا و وادی بدر و جبل احد و مناخیر نبویه و حرات و نزد درج و شرف و نزد کتاب
 وصیت و از دست سفر و کعبه راحله و نزد فل منزل و نزد برادران و پیار و در مدینه و در مدینه و در مدینه و در مدینه

مثل و خلقت در نزد حضور دعوت و وقت بر شستن از دعوت و نزد در آمدن خانه و برگردن از خانه و نزد
 و نزد دعوت و احتیاج و نزد اگر بختی دله و غلام بلکه کم شدن پر خیز و نزد غم شدت و دفع طاعون
 و خون غرق و نزد خواب کردن بای و نزد خوردن ترب تا بوی بد نیارد و حدیثی درین باب نیز می آید
 و نزد خوردن آب از ظرف و نزد بنفش حمار و شهر در وی استغاثه است از شیطان و در دین
 بخواند تا دفع شر و جلب خیر رود و واقع شود و بعد از وقوع ذنب تا کفارت آن شود و نیز نزد ملاقات
 برادر مسلمان یا مصافحه و در اجتماع که برای خدا و از شایسته اسلام بود و نزد ختم قرآن و در دعا و حفظ قرآن
 و نزد افتتاح کلام غیر منہی عنه و در ابتدای درس علم خصوصاً علم حدیث و نشر علم و در حفظ قرآن حدیث اول
 اخرا و نزد استخوان خیزی و بعضی علماء در مقام تحب کرده داشته اند چنانکه گذشت چنانچه تسبیح و تهلیل نزد
 مشاهده امری محرم فی پاره و باید که در لفظ و کلمات سلام را با صلوة قلم کند و امام نووی مکرره داشته
 افراد صلوة را از سلام دربر که امر به رد و واقع شده و در دفع البدای گفته که کرده آنست که افراد صلوة کند
 و سلام نفرسته اصلاً اما اگر صلوة فرستد در وقتی و سلام گوید در وقتی دیگر اخلال یا اتمام امر ندارد
 گذرانی التوا ب و نقل کرده است از ابو محمد جوینی که سلام اینجا یعنی صلوة است پس استمال کرده نشود در غایت
 و افراد کرده نشود در غیر انبیا و گفته نشود علیه السلام و اما حاضر خطاب کرده شود بوی و گفته شود بوی
 سلام علیک و السلام علیک و بر روز که متعارف است روزگار شده است راضی باشد که بسیار مستحب و مستغنی
 است تقیة صلوة بر حضرت در جمیع اوقات مستحب و محسن است خصوصاً در روز جمعه و شب جمعه که افضل
 بام است و در وی امر با آن واقع شده است و بوصول آن بجا نبوت و قبول از آن حضرت
 نثار رسیده است در حدیث صحیح آمده است اگر در من الصلوة علی یوم الجمعة لیس فی الجنة و بسیار فرستید
 در روز برین در روز جمعه و شب جمعه و در بعضی طرق آمده اگر الصلوة علی فی الیوم الکریم و یوم المآثر و لیس فی
 الجمعة و یوم الجمعة بسیار فرستید در روز برین در شب روز جمعه و شب جمعه و در روز جمعه و شب جمعه و در روز جمعه و شب جمعه
 بسیار است و صلوة درین شب در روز غرض کرده می شود در حضرت اگر چه صلوة است بروی همیشه عرض
 سگردد حق سبحانه تعالی ملائکه سیاحین آفریده که صلوة و سلام افت را در انجذاب برسانند و گن
 درین شب در روز ائمه ایقام و قبول و تحمل قبول میرسد و آمده است که من فضل الیوم الجمعة فسلق
 الیوم فیه یغفر الذنوب و فی بعض النسخة فاکر و علی من الصلوة فیه دان صلواتی معروضه علی الخیر و حکمت
 او و فی بعض النسخة فاکر و علی من الصلوة فیه دان صلواتی معروضه علی الخیر و حکمت

و سلم که موجب سعادت دنیا و آخرت است چنانکه سوق احادیث ناظر در آنست و صاحب مذهب
 از این انجم وجه شامی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سید الانام است و در روز جمعه سید الایام پس صلوة
 بروی دروی نرخی و مناسبتی دارد که در غیر وی نیست با حکمت دیگر که چندی و نهمی که رسیده است
 است را در دنیا و آخرت هم در دست مبارک می صلی الله علیه و سلم رسیده و محکم گرامی که حاصل می شود
 ایشان را در روز جمعه حاصل می شود و در تصور و حجت و دیدار مولی تعالی و تقدس آنحضرت درین روز حاصل
 می شود نام می در آخرت بوم الزم است که در روزی نعمتی زیاد می شود برای حجت و بیدار کردن
 تعالی و تقدس سرتوب می شوند چنانکه در باب الحجه باید انشاء الله تعالی و روز عید است مراستاد در دنیا و
 روز نرید است در آخرت و روزی است که جمیع شده است در وی خلق عالم و صاف می کند خدا تعالی در
 مطالب و حجاج ایشان را و در دنی که سایل را و قبول میکند دعا و اینها حاصل نشده ایشان را وقت باشند
 از اگر بسبب باطاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در دست وی پس از شکر و حق نعمت شناسی و ادای قلی
 از حق وی صلی الله علیه و سلم آنست که آنکه صلوة کند بروی درین روز و شب و الله اعلم و در بیان
 فضایل و ثواب صلوة علی النبی صلی الله علیه و سلم و اما فضایل و ثواب و ثمرات صلوة خارج
 از حد و میان است در جمیع خیرات و برکات دنیا و آخرت را شامل و مضمّن است و اصل آن اتمال امر الی
 تعالی باشد و در وقت وی و طایفه وی غرض آنست که فرمود ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه
 و سلم و تسلیما و در حدیث صحیح آمده من صلی علی واحدة صلی الله علیه و سلم اوجه بالاتر عظیمه از آنکه حضرت غرث
 جل جلاله و هم نوا که کسی صلوة در حجت و برکت فرستد در اینجا اشکال می آید که چون بواسطه آنکه صلوة بر آن
 حضرت نمی باشد و بر مصلی ده و چون پیش آن است که واحد که در حدیث واقع شده است فصل شده است
 که بجز من جاو با الحنة فلا عشرتها لها جزا و کل خود یکی برده میاید و اینجا لازم نمی آید که صلوة از خداوند بر
 حضرت صلی الله علیه و سلم می باشد صلوة میفرستد بر مقدار که خواهد چون بنده مامور شد بفرستادن صلوة و آنرا
 دعا کرد و گفت خداوند منم علی بن این امر خود در و بفرستد بر حبیب خود چنانکه لایق است
 بجلالی تو در حال وی پس حق تعالی میفرستد بر هر چه لایق است بکمال رحمت و رافت خود چنانکه مست
 بر غرث در حجت حبیب وی نزد وی و در ظاهر و نیز ممکن است که یک در و فرستد و کافی باشد بصلوات
 در چه از ده در و که بر مصلی میفرستد که قلت در کیت منافعی جودت در کیت نیست چنانکه یک چه فرستد
 بصدر نزار خلس از ابو طلحه آمده است گفت برابر رسول خدا صلی الله علیه و سلم روزی و حال آنکه دیده می شود

می شود اثر سرور در بشرة مبارک وی گفتند یا رسول الله از آن حقوق سرور در روی پر نور تابان تراست
 سبب چیست گفت جبرئیل آمد و گفت ای اراضی نگردد از ترا یا محمد که پروردگار قوی گوید صلوٰة نفرستد بر تو
 هیچ یکی از امت تو مگر آنکه بفرستم بروی ده صلوٰة و سلام و در روایتی مطلق آمده که هر که صلوٰة نفرستد
 و سلام فرستد بر تو صلوٰة و سلام فرستد خدا بر وی گوید مقصود از این بیان مطلق واقع شده و در
 حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که یک صلوٰة فرستد بر من صلوٰة فرستد خدا بر من و
 که صلوٰة فرستد بر من پس اختیار دارد بنده که کند یا پیش و در روایتی صلوٰة میفرستد بروی خدا و فرشتگان و
 صلوٰة پس کند بنده یا پیش گفت بنده مسکین خصه الله برب الصیقین که منحصر در خدا و هم بخود بود زیرا که مراتب عفت
 بسیار است بقصد بلکه از آن هم بیشتر آمده است براهی از آنکه تقوی و محبت و اخلاص و در تخریسان
 قالب و کثرت نوعی از تمهید است زیرا که تخریب بعد از اعلام بوجود خیر و دیگر به متضمن تخریب است
 از تعریف و تفصیل در تحصیل آن در حدیث ترمذی از ابی بن کعب آمده که گفت یا رسول الله من یحییهم
 که بسیار فرستم صلوٰة بر تو پس چه مقدار اگر تمام برای تو از دعائی که میکنم برای خود فرمود هر چه میخواهی
 گفتم بر من فرمود هر چه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است مگر آنکه نصف فرمود هر چه خواهی اگر زیاده
 کنی بهتر است مگر آنکه دو ثلث فرمود هر چه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است مگر آنکه گفتم
 بگردانم برای تو تمام دعا خود را فرمود از ای کفی بک و یغف ذنوب و در حدیث دیگر آمده که یک صلوٰة فرستد
 بر من یک صلوٰة صلوٰة فرستد حق تعالی بروی ده صلوٰة و خط کند از روی ده خطی بکند گرداند و روزه و
 خط ده خطی و روزه در بعضی خصوص جزای عمل صلوٰة و روزه و فضیلت آنست بر اعمال دیگر که جزای می دهد
 و در اینجا حدیث فرست و آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم هر که گوید اللهم صل علی محمد و آل محمد
 المقرب و فی روایت المقعد المقرب عندک یوم القيمة و حبث له شفاعة و از ابن مسعود رضی الله عنه آمده
 که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک ترین مردم بمن روز قیامت بیشتر از ایشان است از روی
 فرستادن صلوٰة بر من و در حدیث دیگر آمده که فرمود ناجی ترین مردم از احوال و شتر در روز قیامت
 بیشتر از شماست در صلوٰة فرستادن بر من و از ابی هر صدیق رضی الله عنه آمده که در روز فرستادن بر من
 صلی الله علیه و سلم کابنده تر و پاک کننده تر است گناہان را از آب سترگنده تر است سلام و با فضل
 تر است از عقیق رقاب در اینجا گفته است که چون حکم اینچنین است که مصلی بر آنحضرت مستحب صلوٰة است
 تا آنکه که بر چه از گشت و گفت و میافکند که مستحب است بر آن صلوٰة و وی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بهاینج جو برزی فانیض و ناری شود از حضرت رب العزت و لیکن جو عیقه میاسب و لایق بحال اوست
 کما لا یخفی و باجماع صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم منیع نور و بركات و مقام تملک ارباب غیرات و سعادات
 است و اهل سلوک را در آمدن ازین باب موجب تقیم عظیم و مواسبت شریفه است و بعضی شیخان فسر مودند که در
 وقت فقدان شیخ کامل کل کلمه تربیت و ترقیت کند التزام صلوة بر رسول خدا صلعم طریق مصلست مطابقا
 و بجز صلوة و توجه بدان حضرت ترقیب و احسن آداب نبوی و تهذیب و باشراف اخلاق محمدیه خواهد بود
 و ترقیت او با عمارت و در کمال و ایصال او بجل استی از حضرت کبر متعال خواهد نمود و بوصول بدرگاه
 الهی و قرب جناب حضرت رسالت نبای صلی الله علیه و سلم مشرف خواهد ساخت و وصیت میسرند
 بعضی شیخان بقراوت تن بر والد احد و بکثرت صلوة بر رسول صلی الله علیه و سلم و میفرمودند بقراوت
 قل هو الله احد شما ختم خدای واحد احد و بکثرت صلوة صحبت داشتیم بر غیر خدا صلی الله علیه و سلم و در کمال
 خسته صلوة بر غیر خدا صلعم بنیده او را در خواب دیدار می کرد انقل شیخ الامام علی العقی فی الحکم الکبیر عن
 الشیخ احمد بن موسی الشریع او بعضی متاخرین شیخان شاذیه قدس الله اسرارهم فرموده اند طریق سلوک
 و تحصیل معرفت و قرب الهی در زمان فقدان وجود ادبیای مرشد تصرف التزام ظاهر شریعت است
 اما دامت ذکر و کثرت صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از کثرت اشتغال صلوة نوری باطن
 پیدا شود که بدان راه پیایید و فیض احسان و امداد از آن حضرت بر واسطه برسد و بعضی ترجیح و تفضیل کرده اند
 صلوة را بر ذکر از حیثیت توسل و استمداد اگر چه حیثیت ذات ذکر اشرف و افضل است و خلاصه طریق
 شاذیه که بحقیقت از شعب طریق قادریه است استفاضه افوار از حضرت نویست بوسیله التزام متابعت
 و در اتم حضور بدان حضرت صلی الله علیه و سلم و شیخ اعلی و اگر م قطب الوقت بعد از او باقی حقیر است
 و تفصیلا بر کاتبه بركات علویه میفرمود باید یافت که در صین خواندن صلوة دیگر اتم بجا فضل و حرمت و غرض
 غرض نماینده اللهم که گفته در بار محبت الهی در گویند و میفرمودند که حسن ابعری گفته است که چون عبده اللهم
 بگو یا خدا تعالی را نام اسما الهی یاد کرد و چون صلی الله علیه و سلم گفت در بحر فضل حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 غرض نمود و بهائی که در انحاء و بحار فضایل و کمالات ایشان افتاده و آخر بعد غرض و غرض درین بحار افتاده
 محروم و مایوس گشت و چه صورت دارد و قتی که این فقیر بایه فرموده مشرفه و در آن که در فرموده باید که درین سخن
 چند را دایم از خانیض عباسم قی بالاتر از صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست و چون از تعبیر خود پرسیده
 فرموده ای یا سید منین نیست چندان جوانی که بر این طریق الهی شود و بکمال و فی نفس که دیدار از غایت

میفرمودند که طالک باید کرد و از صلوٰه در وی معیوم است باشد از زنا که نباشد و اگر نشود یا طالع باشد که بعد از
نفری بعد از آنجا که و کمتر از سیصد خود اصلاً تجویز کرده اند و در وقت خواب فتنه جسم البیته خالی نباشد
و از مطالب سینه و نواید عینیکه اگر صلوٰه و سلام است میرسد بحضرت وی صلی الله علیه و سلم روایت کرده است
ابو بریه گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سلام نمیفرستد به کسی برین مگر آنکه باز میفرستد خدا تعالی برین
روح مرا آنکه روی کنم بروی سلام و از او جواب سلام وی میگویم و در حدیث دیگر از ابی هریره آمده که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسیکه در دو میفرستد بر من نزد قبر من میثوم و کسیکه در دو میفرستد بر من
در رسانده می شود بر من یعنی ملائکه میرسانند و در حدیث ابن مسعود آمده که گفت آنحضرت بدرستی درستی
معرضه ای که از فرشتگان سیاحت کننده در زمین میسرانند از امت من سلام را و در بعضی روایات آمده که نام
او را و نام پدر او را نیز میزند و مگویند یا رسول الله فلان بن فلان مثل کترین بنده گان عبدالحی بن سعید البیضا
و گوید علیکم بقریک السلام شعر که البشارة فاخلع باعلیک + ذکر ت قره علی ما فیک من عرج +
بیت جان میدهم در آرزوی قاصد آخر باز گو + و مجلس آن نازنین حرفی که از او میزد + و از اعظم
استحضار محاسن نبویه است و قلب متشخص صورت خیالیه وی صلی الله علیه و سلم در عین که لازم کثرت
صلوات بصفت توصیف شعر گوشن عن علی تری وسطه + و اگر کسی شرط و التوحید فی سطره و از
واید آن معاذ و عشر رقاب و عشرین عروات و استیجاب دعا و دعوات و جریب شفاعت سیدانیا و تهادت و
صلی الله علیه و سلم و حصول قرب بوی و فراغت گفت شریف او برباب خست و لحوق و اتصال آنحضرت
بیشتر از دیگران روز قیامت و کثرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم متولی حبیب امیر و در آن روز بشارت و کفایت
جمع مہبات و قضای تمامه و جوارح و مغفرت ذنوب و کفارت جمیع سیئات و بقولی از قرات فرایض نیز
و قیام او مقام صدق بلکه افضل از آن صلی الله علیه و سلم و تفریح کرب و شغای سقم و اذیاب خوف و عجز
و انظار بر ابراست تتم و نصر بر احد و حصول رضای الہی و محبت وی و صلوٰه وی و عطا و عطا
و تزیین و طهارت ذات و صفای قلب و فراغ حال و حصول برکت در جمیع امور حسی در اسباب و اموال و اولاد
و اولاد اولاد تا طبقه رابعه صلی الله علیه و سلم فایده و نجات از اسوال قیامت و اسانی سکران موت و خلاصی
از دہاک دنیا و مضائق روزگار و تذکیر بنیات و تقوی فقر و اعدام حاجت و سلامت از اتسام بخل و جفا و از
برغم آنکه و تطیب مجلس عثمان رحمت و توقیر نور زرد مور و بر الطوبیٰ و تفرم در حال آفات و مرور و
نجات از آن در ظرف العین بخل حال تارک صلوٰه و حصول نجات مسلمانان طلب آنحضرت صلی الله علیه و سلم

[illegible]

و در حدیث علی بن ابیطالب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم ان یخجل و در روایتی
البخجل من ذکرت عنده فلم یصل علی میفرماید که بخجل در عرفت آنرا گویند که در بذل اموال و صرف آن خستی
کنند و بیک بخجل سخت تر و کاملتر آنکه ذکر کرده شوم من نزد وی و در دو نفر است بر من و باقیه صرف وقت و تهلیل
زبان و محبت من و شکر نعمت نکند که توان این عظیم تر و دافتر از صرف مالی افضل از عقی رقاب است و آسان تر
از این است و از امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش سلام الله علیهما و علی ابیها العظام و اولادها السلام امام محمد باقر
آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسیکه ذکر کرده شوم من نزد وی و در دو نفر است بر من پس بر تحقیق
که کرده بهشت را و در حدیث ابیهریره آمده که گفت الوالقاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم کسیکه فراموش کرد صلوة
بر من فراموش کرد طریق جنت را و از قاضی آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم و قسید که ذکر کرده شوم من نزد
مردی و در دو نفر است بر من پس بر تحقیق بجا آورد بر من از جابر رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود بنشیند قومی
بجلسی البستر متفرق شوند و در دو نفر است بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانست که گویا متفرق شدند از مجلسی
که کنده تراست از مردار و از ابوسعید خدری آمده که فرمود آنحضرت بنشیند قومی مجلسی را که در دو نفر است
در قومی پیچیده صلی الله علیه و سلم اگر آنکه باشد از مجلس حسرت برایش بی ذوق قیامت اگر چه در این در بهشت سینه
اگر چه حکم ایان و اعمال صالحه در بهشت در آیند و ثواب این در یابند و یکین محبت قوت ثواب صلوات بر
آنحضرت صلی الله علیه و سلم که عظیم است حسرت خوردن که جز از دست دادند و در حدیث دیگر ذکر آمده
الصلوة علی النبی هر دو واقع شده و در حدیث دیگر آمده که خوار باد مردی که ذکر کرده شدم من نزد او و
در دو نفر است بر من و خوار باد مردی که در آمد روی رمضان و گذشت پیش از آنکه آمرزیده نشود یعنی
در رمضان باید که کار نکند که سبب مغفرت وی گردد که وجود این ایام غنیمت است و موسم مغفرت است
و خوار باد مردی که در یافتند پدر و مادر یا یکی از آن دو سیری را و در نیارند و در او را بهشت یعنی باید پدر و مادر
را خدمت کنند و راضی دارند ایشان را خصوصاً در کسرتان مستوجب دخول جنت گردد و در حدیث دیگر آمده
است که آنحضرت بر آمد بر بالا و منبر و گفت امین باز بر آمد گفت امین معاذ بن جبل رضی الله عنه گفت یا رسول الله اینها
گفتن چه بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که چیزی نمی آید گفت یا محمد هر که نام زده شوی قوز زد و
و در دو نفر است بر من و در حدیث دیگر آمده که در آتش مردی اندازد او را خدا تعالی نذر گناه قرب رحمت خود پس
بگوید این گفتن من این چنین گفت جبرئیل علیه السلام در حق کسیکه دریافت رمضان را و توبه کرده نشد از وی کسیکه سبک
نکرد با در پدر خود آمده است که هر که در مجلسی بنشیند و در دو گوید آمرزیده می شود هر چه واقع شود از دست

در آن مجلس شریفه گمانی نبرد که مراد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مجلس همین نام شریف دی بردن است بلکه
 و شاعر از ذکر آن اسم ذکر و صفات و احوالی سینوی صلی الله علیه و سلم اگر چه بعضی نام شریف وی نه که نزد مردم
 عالم موضوع مسئله ذکر است شریف را ساخته اند با ظاهر و باطن و توفیق و فضل اخلاق کرده اند در مسئله
 غیر سید الرسلین وی صلی الله علیه و سلم و سایر انبیاء علیهم السلام و مجموع آنچه مفهوم می شود از کلام قوم سید
 قوت جمع بر آنکه جایز نیست صلوة بر غیر آنحضرت در شکی گوید که روایت کرده شده است از ابن عباس
 رضی الله عنهما که گفت جایز نیست صلوة بر غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در و اسب گوید که ثبات شده است
 این روایت از ابن عباس و روایت کرده است ابن ابی شیبہ از طریق عثمان از عماره از ابن عباس که گفت
 سید ام صلوة را که سزاوار و در بند هر کی مگر بر نبی صلی الله علیه و سلم و سندان صبح است و حکایت کرده شده
 است از امام مالک نیز که گفت جایز نیست که صلوة فرستاده شود بر هیچ کی از انبیاء جز محمد صلی الله علیه
 و سلم و از عمر بن عبدالعزیز نیز چنین آمده و لیکن گفته اند که معروف از زید بن مالک نه است بلکه وی رحمت الله علیه
 در مسبوک گفته است مکره می دارم صلوة بر غیر انبیاء و گفت فرسند و می سزد ما را که تجاوز و تعدی کنیم از انبیاء
 کرده شده اند بدان این قول ثانی است درین باب که مخصوص نیست با آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیرا که در حدیث
 آمده که فرمود صلوة علی الانبیاء قبلی فان الله یحبهم کما یحبونی پس صلوة مخصوص است با نبیاء و غیر ایشان جایز
 نیست و از ابوسعید خدری نیز چنین منقول است و از ابن عباس در روایت دیگر آمده گفت لا یصحی الصلوة
 علی احد الا النبی فرق دیگر میگوید که صلوة بمعنی ترحم است و دعاست از حضرت عزت جل جلاله که
 رحمت کند بر بنده خود و این مطلق است مگر آنکه منع که از اطلاق حدیثی صحیح یا اجماعی قطعی و ثبات نشده است
 این تحقیق گفته است بی سبحانه در خطاب مؤمنان هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و در شان صابران فرمود
 اولیک علیهم صلوة من ربهم و رحمة و در حق متصدقان فرموده خدا من اموالهم صدقة تطهرهم و ترفعهم بهم
 علیهم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرستاد بر متصدقان در وقتیکه می آوردند صدقات را از خود
 صلیم بیا که در حدیث آمده است اللهم صل علی ابی اوفی و صل علی فلان و علی فلان و در حدیث دیگر
 است اللهم صل علی عمر بن العاص و آنحضرت می فرمود که وی خوب می آرد صدق را و در حدیثی که آن
 حضرت تمام صلوة کرده است و علی را که و از و اوجه و ذرات نیز واقع شده و در حدیث ابن عمر آمده است
 که وی صلوة میفرستاد بر نبی صلی الله علیه و سلم و بر ابی کرب و عمر فرموده است این را مالک در موطا
 و ابن مسعود از انس روایت کرده که گفت ما دعائی کردیم یا ربان خود را که غایب بودند اللهم احل

منك على فلان صلوة قوم ابرار الذين يقولون بالليل ويصومون بالنهار قاضى عياض كمالى گفته که این تحقیق
 علامه گفته و بواسطه گویید جمهور علماء بر آن رفته اند و اختیار کرده اند از اکثری از فقهای متکلمان آنست که جایز نیست
 افراد غیر انبیا صلوة بلکه این چیز نیست که مخصوص اند بر انبیا گذشته است شاعران این در توقیر و تعظیم پس گفته
 نشود ابو بکر صلی الله علیه و سلم و علی صلی الله علیه و سلم اگر چه از روی معنی صحیح است چنانکه مخصوصست الله جل جلاله به تنزیه
 تقدیس پس گفته شود قال محمد بن عبد الله بن جریز و جلیس است و اینچنین واجب است تخصیص به سایر انبیا صلوة
 و سلام و شریک گردانیده نشود بایشان و اینچنین در کتاب سنت واقع شده است محمول بر معنی دعاست نه بر وجه
 شعار و لکن جایز نیست مثل در آن ابی انوفی و غیر وی که شعار ساخته بودند از ایشان را و بر جا که ذکر ایشان بود صلوة
 فرستاده شود و ذکر کرده شود ماسوا انبیا و از ائمه و غیرهم بغير ان رضایانکه در قولی سبحانه ربنا اغفر لنا ولنا
 خونا الذين يستغوننا بالانبياء و فرمود رضی الله عنهم و ضوابطه و گفته اند که نبود این امر معروف در صدر اول بلکه
 پیدا کرده اند این را بعضی از اهل بدعت در بعضی ایه خود و شریک مساوی گردانیده اند ایشان را با پیغمبر صلی
 الله علیه و سلم و واجب است اجتناب از طریق ایشان و ذکر آن را از واج و ذریت بر وجه تعبد و اصوات
 است نه طریق استعداده و اصالت و لا کلام فيه و تحقیق گفته است پروردگار تعالی لا تجعلوا دعا را و
 بیکم دعا بعضکم بعضا پس واجب که باشد دعا را حضرت اصلی الله علیه و سلم مخالف مرد دعا را ناسخ و محسور
 کلام در سلام و شیخ ابو محمد جوینی که والد امام الحرمین گفته است که سلام معنی صلوات است پس مستحکم کرده شود
 در زبان افراد کرده شود و غیر انبیا و اما حاضر خطاب کرده شود بان و گفته شود سلام علیکم و علیکم السلام گفته
 است که این امر محم علیه است و گفته اند که این طریق اسلام و اقرب است با حیات و رعایت ادب بحیات
 و در بواسطه لذت نمی گوید که سیر اختلاف کرده اند منع کنندگان از اطلاق صلوة و سلام که آن حرام است یا
 مکروه که است تنزیهی با از باب خلاف اولی سه قول است که حکایت کرده است نووی در کتاب ذکر کار
 او گفته صحیح آنست که مکروه است که ایت تنزیه بر اکثر اشعار اهل بدعت است و الله اعلم بضمیمه معلوم که این بحث
 در صدر اولی نبود بلکه مومنان مأمور بودند بصلوة و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حکام آنحضرت که فرمود و صلوا علی
 الانبیاء قبلی قال الله تعالی ما یغنی بر انبیا و دیگر تنزیه فرستادند و شیعه و دین سلف مخالف آنرا داده بر تنزیه صلوة
 و سلام پیغمبر مستند اصواته و الاثر جمیعیت جایز است بی خلاف و در کتب قدیم سلام نسبت بآل بیت
 که شامل از واج مطهره نیز باشد علیه السلام دیده می شود و اندام و مردم تاخرن بعضی اصحاب و دیگر پیدا
 شده اما در یارب رضی الله عنه و رحمة الله علیه میگویند جملات آنرا و صا و یا یارب را و خود میگویند بر قال فی حدیث

و در طریق صوفیه می نویسند قدس الله سره العزیز یا قدس سره تقاوتی که درین باب و عبارت است و بعضی می گویند
بوده و بعضی می گویند که اصل این علم می نویسند و این بقاعه است و در آنجا که در ماده جاریست موافق نیست و بعضی
مسلوۃ بر این اساسی فیما علیہ سلمین زیاده می کنند تا سلوۃ بر ایشان تجریت و تعلیل واقع می شود و در اکثر مسند است
و در یار عرب و بر که در حکم ایشان است و آنحضرت سلم است و در اینها دیگر سبب سلام در کلام اکثر اعیان
نسبت با آنحضرت علیه السلام بسیار واقع است و اولی علیه السلام و خطه صلی الله علیه و آله سلم در غایت
احراز سلامت واقع شده است باینکه هم در انواع عبادت آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم شک نیست که مقصود از
آن فرشیست عالم عبادت است بقوله تعالی و ما خلقت الخلق الا لیسعبدون و راه راست بر قرب و وصول
تحت عبادت است چنانکه میفرماید این الله ربی و یکم فاعبدوه نه احد استیم و قال الله تعالی و لقد علم
اکم لینی صرک ما یقولون فبحمد ربک و کن من اساجدین و اعبد ربک حتی با یک الیقین و در ادب یقین
سوت است از جهت بودن دینی مرتبه یقین سبب نزدانی ضیق مسدود و تنگدلی و وزن و نغم به عبادت
آنست که چون شغل شده انان بعبادات سرگشایی گردد روی انوار عالم ربوبیت و چون حاصل شد
آنکشت گشت و با یکایک حقیر و فقرو و چون خیر نزد سبک و آسان شد بر وی فداان و جبران آن پس
متو حش نشود و بقصدان و متر شمع گردد و بوجدان آن پس زایل گردد و خیر و نعم و نیر و چون نازل شد
سزده و مکاره در گشت از ان بسو طاعت می گویند یا سبک بر او واجب است بر من عبادت تو خوانده می
تو مرا خیرات یا یسئلی در کمالات پس از خوشی می گردد و کرده و فروز می گردانید و قال الله تعالی فاعبد
و اصل طریقه عبادت و درین راه است بر فرقه که گویند که چون حاصل شده بنده را محبت و قرب حق ساقط شد
از وی اعمال ظاهره و خلاص شد از کد عمل و ساقط شد از وی تکلیف و چون بنده مسافر است به سوی
درگاه حق و مطلق نیست سیر وی با دوام که در قیامات است محاسبه به توش راه که عبارت است
از عبادت و مستغنی نیست نماند و بر پند وی از عبادت و ای اعظم و آخر شخصی در مجلس جنید
حرفی می گفت که ناظر بود در استقراط علی فرمود نزد ما این سخن از زنا و شرب خمر به تداست و اختلاف
کرده اند اما در عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم پیش از نبوت ایام مسجد بود بشری بعضی از رئیس که پیش از وی
بود جمعه و بر آنکه گشت بود بخیری از ان بلکه عبادت می کرد و بهر چه انداختند در دل می از عبادت و حکم می کرد
عقل او بدان و بعضی توقف کردند و درین مسئله نیز اختلاف کردند که عبادت نکرد و یا بیکر بخاران که نکرد
نمود و اگر بهر دو باشد نیز محتمل است که نبویانیت ذکر فکر صاف می شده و درسی یافت علوم و حقایق و بعد اعظم

شما که مولانا در ششوی گفته است مشتمل بر اینست که هر کس که در فکر خدا بود و ذکر کند و یاد کند
 آنست که بواسطه اتقائی بذات حق حاصل شده فیوض و ادری گردد و در فکر تعلق به نفس است و بمجاواتی که درین
 معرفت و تربیت آن بروج مخصوص محول حاصل میگردد و بعضی علما فایده که عمل شریع اینها خصوصاً
 بر اسم علیه السلام می کرد و حجت می آرد که آنحضرت مأمور است در قرآن با قتل و اتباع ایشان بعد از
 قاتل الله تعالی او سنگ اندازن بری الله فیهیم اقداره و قتال حق سبحانه ثم او حیة الیک ان اتبع ملک انراکم
 پس اگر پیش از بعثت نیز شامل بدان بوده باشد عجیب جوشش آنکه مراد بهدیم ایمان باشد و توحید و
 اصول دین است که متفق علیه است میان همه مذر فروع و شریع که مختلف است و خود ممکن نیست اتباع
 در آن از جهت اختلاف در آن و نیز منسوخ گشت و بعد از نسخ بری فایده پس در اینجا دلیل نباشد بر آنکه
 آنحضرت تبعه است بشریع انبیا سابق علی نبینا وعلیه السلام تا گویند که چون بعد از بعثت تبعه است
 پیش از بعثت نیز باشد ثم احتمال دارد که تبعه شریعت کی از ایشان باشد و اگر باشد این اسم اولی و سابق
 و بعضی گفته عیسای قریب است و الله اعلم و در اینجا آنکه است که توهم می آرد که چون آنحضرت مقتدی
 و تبع انبیا علیه السلام باشد فضل می بر تمام ایشان چگونه بود و حق این توهم می کنند بآنکه چون مقتدی
 متبع بهم باشد کمالات همه در وی جمع گردد پس کماله از همه بود فاقم و باشد التوفیق صاحب مواب
 مقصد عبادات را بر سبقت نوع ترتیب داده و ما نیز همین نوع قرار داده ایم نوع اول طهارت دوم
 صلوٰة سیوم ذکوة چهارم صوم پنجم حج ششم دعا هفتم تلاوت نوع اول در طهارت و در
 جذو صل است و صل اول در وضو و سواک و معطر آب وضو و وضات بمعنی حسن نظافت است
 وضو بضم مصدر و بفتح آب وضو بمعنی مصدر نیز آمده و بعضی گفته اند که هر دو لغت اند گاهی بمعنی مصدر
 گاهی بمعنی اب کنذا فی القاموس و اختلاف کرده اند علماء در وقت وجوب وضو بعضی گفته اند وجوب
 بعد از است بقول حق تعالی اذ قمتم الی الصلوٰة فاغسلوا وجوهکم الایة و این آیه در جرده مایده است
 که نیست ولیکن در احادیث آمده که جرعل علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در بار وضو می خواند
 و وضو را مویخت و نیز در حدیث آمده است که فاطمه رضی الله عنها نزد آنحضرت آمد و گریه می گفت قریش تمیز
 کرده اند بر من تو فرمود آن وضو یا پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این که در وضو واجب بر من غسل کردن
 است اتفاق الی تفسیر را آنکه غیبت فرض کرده شد بر آنحضرت در مکه چنانکه فرض کرده شد نماز و نیز
 آنحضرت نماز نکرده هرگز وضو و گفت ابن عبد البر که این چیز نیست که جاهل نیست بدان پس علم

شیخ ابن حجر عسقلانی گفت که این در بعضی میشود که مسکرات و جود و ضوای پیش از بخت زکریا مسکرات
 است و جواب آنرا پیش از بخت انتهی و حاصل این سخن آنست که وجوب وضو بابت مذکور باشد
 و این منافات ندارد بلکه وضو پیش از آن باشد و لیکن واجب باشد و خلاصه است ازین اشکال اگر بانه
 گویند وضو پیش از بخت مندوب بود و نه واجب لیکن برین تقدیر لازم می آید که نماز بی وضو جایز باشد
 و این خلاف اجتماع است و ممکنست که گفته شود که نزدی است برای وجوب وضو مستزاد و قیام بصلوة و غیر
 آن چون تقدیر نکنند چنانکه بعضی گفته اند که در ابتدا وضو فرض بود و بعد قیام مطلقا و در آخر وضو واجب گشت و مفید
 بوجود حدیث گشت و لیکن در نسخ احکام مسوره باینه سخن است قدس بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای
 هر نماز وضو ساختن و بعضی اوقات یک وضو چند فرقیه گذارده است مسلم از بریده روایت کرده که گفت
 بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که وضوی کرد بر آن نماز و گذارد در روز پنج چند نماز و در روایتی پنج نماز
 یک وضو پس گفت عمر رضی الله عنه یا رسول الله چیزی کردی که برگزیده بودی فرمود خدا اگر دم یا عمری
 برای میان بجز این باشد که وضو برای هر نماز فرض نبود و بخاری و ابوداود و ترمذی از انس رضی الله عنه آورده
 اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که وضوی کرد برای هر نماز پس گفت شد مرا نفس که شما چه میکردید گفت
 کفایت میکرد یکی از ما وضو ما هم که حدیث نیست و ازینجا گفت اند که وجوب وضو برای هر نماز از خصایص این
 حضرت نبوت نبود و در روایت احمدی و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و غیره آمده که آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم مامور بود وضو کردن برای هر نماز ظاهر باشد یا قیو ظاهر و چون شاق آمد بروی او مرده شد بر مسواک نزد
 هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از حدیث اما مسواک مستحب است از مسواک یعنی مالیدن با انگشت چپ
 و مسواک با کمر چپ و دندان مال مسواک شود و احادیث در فضیلت و استحباب مسواک بسیار واقع شده و در
 اگر نمی بود خوف مشقت بر است امر میکردم و واجب نمی گردانیدم بر ایشان مسواک را برای هر نماز و فرمود
 مسواک کردن سبب طهارت دهن و موجب رضای حق است تعالی و تقدس فرمود و باینه مراحل
 هرگز مگر آنکه امر کرد مرا مسواک تحقیق تر رسیدم که بایم و بپشتم پیش دهن خود را و در روایتی که را و لثه
 بکسر لام و ثار مثله مخففه گوشت بن دندان و ظاهر حدیث بعد از غسل که گذشت نماز در وضو است
 است بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و لیکن در صحت این حدیث سخن است و خصایص ثابت نمی شود و گویند
 صحیح در حدیث طبرانی و سیهی که از عایشه آورده اند که آنحضرت فرمود سه چیز اند که من فرض اند بر شما
 ایشان نیست اند و تر و مسواک و قیام لیل و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود امر کرده شده ام

من مسواک تا آنکه ترسیدم که فرض گردانیده شود بر من و این حرکت در عدم وجوب مگر اگر این حدیث پیش از وجود
 واقع شد و باشد اما برست اجماع است که واجب نیست بلکه سنتی است مگر آنکه نزد وضو با اتفاق در آمده مصلحت
 شامی و زبیری است از خواب بیدار شدن در حدیث حذیفه آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون برنجاست از خواب
 بیدار می کرد و من را مسواک و طهارت است که مراد قیام پس بر پا نماز است پس مراد مسواک برای وضو نماز است
 و وضو نیز بر فراست از خواب برای نماز شب سنتی علیحد است و برای قرائت قرآن و در وقت خواب نیت مسواک میکرد
 و نزد تغییر نموده تغییر را چه یا تغییر لون انسان و نزد آمدن در منزل در حدیث عایشه آمده که چون می در آمد آنحضرت
 در خانه نخست کار میکرد مسواک می کرد و طهارت است که وضو نماز نیز می کرد که اقبل و آنحضرت مبالغه می کرد در بیدار
 چنانکه در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت می کرد مسواک چنانکه آواز می آمد از دهن مبارک اشعاع بضم عمز و فتح
 آن و همین مصلحت گویند که می کند و بعضی روایات بغیر این مخرج در روایات فاسی اعانعا و در روایت ابو داود
 آمده و در بعضی روایات اشعاع مخرج است که مسواک از دخت ارک باشد و آنحضرت نیز بجهنم مسواک
 از نیز فرمود بدان و باگشت گفت خواه باگشت خود باشد یا باگشت غیر و اگر بجا درشت باشد نیز گفت است
 و شافعی که برای بر نمازی کنند بیشتر همین جامه می کنند و ابو نعیم و بیهقی آورده که استیباک می کرد آنحضرت عرض
 یعنی عرض دندان در رواسب گفته است که آیا ادبی آفت که استیباک همین کند یا بشمال یعنی گفته اند از جهت حدیث
 کان لعجه التیمیخ تر جلد و غده و ظهوره و سواکه بانهاده اند بر آنکه یا استیباک از باب تطهیر و تطییب است یا از باب
 از راه قافورات اگر گوئیم که از باب اوست مستحب است که همین باشد و اگر از باب ثانی است پس بشمال بود از جهت
 حدیث عایشه که بود دست راست رسول خدا صلعم برای ظهور و طعام و دست چپ برای خلل و در حدیث بود از
 از وی رواه ابو داود و بسند صحیح بعضی از شراح حدیث گفته اند که مراد تمیز و مسواک آنست که ابتدا بجا دست
 کند چنانکه در رجل و ثعل پس استلال بان بر استیباک بدست راست درست نباشد پس در استیباک بر
 راست ثعل باید فند بر گفت اند که ظاهر آنست که آن از باب از ادبی است چنانکه استحاظ و مانند آن پس برای
 باشد و قرطبی حکایت کرده است از امام مالک که مسواک نباید کرد در مساجد زیرا که از باب از ادب قدر است این
 تمام کلام منواسب است و پوشیده مانده که مشهور و معارف استیباک بدست راست است و دست چپ که
 مشغول است برای از ادب قدر بر تقدیری خواهد بود که از ادب بدست بود نیز سلطنت آتی چنانکه در استحاظ و مانند
 آن و اگر استیباک در مسجد بر تقدیر یک چیز یک خارج نمیکرد و از دهن خود نیز از دهن نمیکرد استیباک
 بدست بود این کلام جاریست در آن و اگر خوب و مانند آن بود و در استحباب استیباک بین بحال

حرف است بر تقدیر و بالجملة ازین کلام معلوم می شود که اختیار بعضی بر بعضی است و بعد از
اما مقدار از غفلت و وضو آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته اند که غسل یک صاع کردی که پنجم بدست و در وضو یک
قد در حدیث دیگر آمده که وضو بدو مثل کردی و تحقیق مقدار صاع و مثل زبان حرف این دیار خالی از تفسیری
نیست و در شرح سحر السادات درین باب و در باب صدقه نظر در بیان آن تقصیری نرفته است
گفته اند که مراد از احادیث تغییر و تحریف نیست قایده چنانکه اگر اکثر یا اقل از آن وقوع یابد نیز جایز است
و اصل آنست که هیچ کفایت کند بکار برد و ما دام که مسباغ کند و بعد اسراف نکند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در تقلیل آب وضو کم ریختن آن مبالغه فرمودی و امت را تحذیر منع کرده است از اسراف در وضو بسیار
ریختن آب و میفرمود و راست من که سایه یک پیرا ایند که در وضو و تعدی و تجاوز از حد کنند و در ریختن آب
اسراف نمایند و میفرمود وضو استیسا نیست نام او دلهان که ادوی را در وضو و هرات آب و سوسا
اندازد پس سوسا بریزد و بریزد و سوسا در دفع آن بود براه اتفاق نزدین در دفع خاطر آن گفت نمایند
و برنی آن خاطر نزدین برخصت عمل کنند و اگر شیطان بسیار از اذیت دهد گوید که این عمل که تو کردی ناقص و ناکافی
و پذیرای درگاه حق نه بر خرم او بگویند که تو بر وار دست من ناید و برنی آید و مولی من که نیست قبال تقصیر
قد بریزد و نقص در محنت او و است و همچنین نماز دیگر مواقع و سوسا اصل سوسا نقصان اخیال و خیال
آن چیز و شیطان در میان راه یابد استفاده و لا حول در دفع آن غایت موثر است که ما جانی الاشاره
در حدیث احمد دین ناجیه از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که یکبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر سعد
بن ابی وقاص رضی الله عنه گذشت دوی وضوی ساخت فرمود لا تقرب بالما و در درگاه مانده است
باسعد گفت سعد و علی بنی الماء اسراف یعنی در آب که چیزی کیاب و عزیز بود نیست اسراف چه باشد
فرمود آنحضرت صلعم نعم و ان گشت علی نه چارارتی در آب اسراف می باشد اگر چه باشی بر جوی رود
و این مبالغه است در منع و تحذیر اسراف و ارشاد است بطریق دفع و سوسا غالباً در حد خیر می از
این باب احساس فرمود تا برای دفع آن نیامده نمود و در مسایل فقه مذکور است که اگر متوضی بلیب جوی
بود در ریختن آب اسراف نیست چه قدر آب بریزد باز هم در جوی افتد مگر آنکه غلظت را بریزد نه بریزد
در حقیقت فرق میان نه چاراری و غیر وی آنست که آب مستعمل در وضو با اتفاق پاک کننده نیست و نزد
یکه هم نیست پس امداد در جایی دیگر استعمال نتوان کرد پس زیاده از قدر حاجت بکار بردن نقصان باشد
و در نه چاراری که غلظت در وضو آنکه تصفیه بود و نیز آب مستعمل در وضو نمی ماند و یکبار مبالغه فرمود که در نه چاراری

خداوند از حد مناسب بود و گفته اند که اگر بسیار بخیر این سهراف در آب باشد سهراف در شتر نفع است
باقیت و نزدیک باغیعی است آنچه بعضی گفته اند که مراد باین در حدیث اثم است یا نه اگر در آن آب
در نه جاری سهراف و نفع آن نیست ولیکن در تجاوزه از تقدیر شتر یعنی هست و الله اعلم و اصل
گاه بودی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعضا و ضو را از یکبار زیاد به شستن از جهت تعلیم است که این حد را
و اقتصار بر مقدار فرض که وضو بی آن درست نبود چنانکه فرمودند و وضو لا یقبل الا بعد الصلوة الا ان یسجد و در
روایت ابو داود از حدیث ابن عباس آمده که گفت ای خردمند شمار وضو را رسول الله صلی الله علیه
و سلم پس وضو کرد مره مره گاه به وضوی را دو بار شستی برای عیال و در تطهیر و مبارزه با شیطان نور خوانده
است و سبب مزید تواب مضاعفت اجزای شسته چنانکه در حدیث زر بن ابی عبد الله بن زید که در حدیث
حدیث وضو رسول الله است صلی الله علیه و سلم آمده است که گفت که وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
مرتن مرتین و گفت بنور علی نور و گاه سه بار شستی و این بنای مرتبه تطهیر و مبارزه با شیطان و وضو که در
احادیث امر بدان واقع شده نزد اکثر علماء معین است و احادیث صحیح و حسان درین باب بسیار
آمده که بیشک چون غریمت و فضیلت درین است عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه رضی الله عنهم
در اکثر احوال تمجید کرده و از عثمان رضی الله عنه آمده که گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
سه بار و فرمودند وضو وضو و وضو و الانبیاء من علی و در روایتی و وضو را به خلیل الرحمن و
گاه بعضی از اعضا را سه بار شستی و بعضی را دو بار چنانکه در روایت بخاری و مسلم از عبد الله بن زید بن
عاصم انصاری آمده که گفته شد مراد را که وضو کن برای ما چنانکه وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس
طلبید انامی را و ریخت آب بر روی بر دو دست خود و شست هر دو دست راست با راست بر آید و در
دست خود را در انار و بر روی آورد پس ضمضه و استنشاق کرد از یک دست و کرد از آن سه بار پس در
دست خود را در انار و بر روی آورد و شست روی خود را سه بار پس شست هر دو دست و در
دو بار و مسح کرد بر سر خود با قبای و در بار و شست بر روی خود را و مانند این آمده در روایت موطا
و نسائی و ترمذی نیز همچنین آمده که در شستن بای عدد مذکور شد و در روایتی از نسائی آمده که شست
بر روی خود را دو بار و در بعضی احادیث غسل اعضا و مطلق واقعه بی ذکر عدد ظاهر شد در یکبار
خواه بود یا مقصود را وی در آن مقام بیان اصل شستن بود و از بیان عدد سکت مانده و در حدیث
در صفت وضو آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده که زیاد شست بر سه بار بلکه نمی کرد و از زید بن اسلم

و فرمود که یک روزه شصت بر سه بار با نقصان از هر یک دو غلام کرد و لیکن شکل آنست که ظاهر آن حدیث در بعضی
 است از ثلث و جواب یکو نیز این امر قبیح است و سادست که تعلق بقصص غلام زیادت و در روایت
 ذکر نقص است و همین قدر است که یک روزه کرده و برین یک روزه و دو غلام کرد و این صحیح تر است و این خبری است
 از در صحیح خود روایت کرده و در بعضی آن سخن کرده و در ادای آنرا تحلیف کرده زیرا که ظاهر این حدیث نقص است از ثلث
 در این تخمین است و بعضی گفته اند که در یک غلام تقدیر است و مراد من نقص من واحدة است و در بعضی روایات
 صحیح آمده است من نقص من واحدة از دو علی ثلاث فقد اختار و از امام شافعی نقل کرده که گفت در دست
 که زیاد کند متوفی بر سه بار و اگر زیاد کرد و کرده نیمه غم آنرا گفته اند که مراد آنست که حرام غلام آنرا و آنست
 نزد شافعی که کرده است که است تزییه و حکایت کرده است و در این از قوی از شافعی که زیادت بر ثلاث باطل
 می گرداند و در صورتی که زیاده رکعت در نماز و این قیاس فاسد است و منقول است از امام احمد که فرمود جایز نیست
 زیادت بر ثلاث و این الباری گفت این نیستیم از آنکه اثم کرد و دشمنی از قادیان طهری بی آر که هر یک یکبار شستن
 آنکارا اثم می گرداند و نزد بعضی از جهته ترک است مشهوره و نزد بعضی اثم می گرداند از جهت ایقان موردی صحت
 حدیث وارده و آن و امام محمد در موطا خود میفرماید که شستن سه بار افضل است و دو بار کفایت دارد و باری
 اگر با سه بار و اگر با دو نیز کفایت است و می گوید که قول امام ابو حنیفه این است و آنحضرت صلی الله علیه و آله
 مضغه و استنشاق گاه یک غرض کردی و گاه در غرض و گاه سه غرضه چنانکه در غسل اعضا می گوید و یک غرض
 نیمه در مضغه یکبار داشتی و نیمه در استنشاق در صورتی که بجز غسل غرضه و هم میان مضغه و استنشاق
 غرض شافعی است و آن بر صورتی که در مضغه و هم همین است که یک غرض مضغه کند و استنشاق را غرض
 دیگر مضغه کند و استنشاق را بجزین سه بار کند و صاحب سفر السعادت می گوید که در هر حدیث صحیح فضل استنشاق
 ابعده از قرائع از مضغه یکبار یا دو بار یا سه بار آب جدریده کرده باشد و از نسبت انبثی و عبارات احادیث
 را مختلف یافتیم در اکثر احادیث اینچنین دانسته شده است که سخت هر ده گفت دست شست بستر مضغه
 و استنشاق کرد بستر روی شست بستر دو دست تا رفیقین این عبارت بسیار است در احادیث و ظاهر
 دلالت بر دوصل مضغه و استنشاقی کند اگر چه قطعی نیست و در بعضی از دست شست بستر مضغه بستر استنشاق
 در بستر روی شست و این فصلیت چنانکه اول ظاهر در دوصل بلکه ظهور این در فصل پیشتر از ظاهر آنست
 در دوصل و در شکات روایتی از بخاری و مسلم آورده که مضغه و استنشاقی کرد سه بار سه غرضه و این نیز
 تحمل دو وجه است فصل اول و فصل دوم و لیکن در بعضی احادیث مرع و گفته اند که مضغه و استنشاق یک غرضه

مردود و سبب شهر از امام شافعی اینست بر وجهی که مذکور شد و مشهور از سبب ضعیف هم فصلت میان مضمضه
و استنشاق بر وجه مذکور زیرا که درین و سینه هر کدام مخصوص علیحده است پس وظیفه غسل بر یک باشد
مبادی جدا چنانکه سایر اعضا و انوچه در حقیقت برای ترجیح حدیث فصلت بموافقت وی از قیاس است
قاعد و مقر است در اصول فقه تعلیل در مقابل نص چنانکه خصم توهم کند و دلیل ما حدیث ابی داود و طبرانی است چنانکه شمس
آورده که طبرانی بن معرفت که از اعلام ابرو فعات تابعین است از پدر از خبر روایت میکند که رسول خدا وضو کرد پس مضمضه کرد
پس استنشاق کرد پس بار گرفت برابر آب جدید و استناده میگوید که این حدیث از جهت استناد ضعیفی دارد زیرا که حدیث
محمول است و محبت او با حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم به قوت نه پوسته است انتهی در جامع الاصول میگویند
که هر چه بر معرفت از اعلام تابعین از تفعات ایشانست و جدید که کعب بن عوف و ابی داود و ابن کعب است و شمس در شرح
تعیان میگوید که سیف بن ذکوان معرفت آورده است که عبد الرحمن بن هند میگوید که از کبار راویان حدیثی در در حدیث شایع
امام احمد بن حنبل است گفته جده عمر بن کعب مراد از محبت است و در سنن خود از یحیی بن عیین آورده که گفت
می شناسی میگویند که وی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم دیده است و این حدیث میگویند که او را محبت نیست
و چون این ابیانی تصریح کرده باشند بصحبت وی و معانات باشد و عدم توقف اهل بیت وی در اقام نمودن
سعد و طبعات حدیثی در باب سج از حدیث آورده بلطاریت رسول الله صلی الله علیه و سلم بسج بگذر ایشان
شد که او را محبت است که اقال الشیخ ابن الهمام و شمس از خاندی ظهیر نقل کرده است که نزد امام احمد بن حنبل
امید علیه نیز جایز است که وصل کنند در مضمضه استنشاق و نزد امام شافعی فصل ساختن مضمضه و استنشاق
آبیای جدید نیز روا بود و در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته است که حج مضمضه و استنشاق یکف واجب است
و اگر جدا کنند محبوبتر است نزد اهل پس در حقیقت خلائی مانند و آنحضرت وضو برگزینی مضمضه و استنشاق کرد
و مضمضه و استنشاق سنت است در وضو نزد ائمه خلافت و قرض است نزد امام احمد و آن حضرت صلی الله علیه
و سلم استنشاق بدست راست کرد و دستار یعنی منی افشانیدن بدست چپ اما سج را پس
اختلاف است در قدر واجب در آن امام شافعی و جماعه بر آنست که واجب ادنی چیز نیست که اطلاق کرده و
بردی سج اگر چه کمی و در روایتی سهوی باشد و امام مالک و جماعه بر آنست که سج تمام سه واجب است
و نزد امام احمد بن حنبل سج تمام سه سنت است و دلایل این را سبب مذکور اند در محل خود و در شرح
در استقصای آن بقدر وسیع تفصیل کرده اند است و بعضی از علما گفته اند که انصاف در سه سج است
مالک است که آنحضرت من شیخی علی بن جابر الله مفتی الحرم الشریف رحمه الله علیه و الله اعلم و

بسم نام سرست پست و کینست مسج آنست که ابتدا از مقدم راس برود دست را بجانب عقب
پستر بر کند برود دست را تا آرد بجان جا که ابتدا کرد و بود دست در مسج دست بر می نام اعظم یکبار
است و ششانی از فتادی نظیر نقل میکند که سه بار مسج کردی بر بار باب جدید بحث است و اما ششانی
گوید مسج نام سرست بر آری بای جدید است پست و در روایتی غریب از پنجینف نیز آمده است اما تلیث
مسج بار واحد در بایه گفته که آن مشروط است و مرویست از امام پنجینف در بعضی شروح بایه گفته
که روایت حسن است از پنجینف که اگر مسج سه بار یک آب کند مسنون باشد و مروی از آنحضرت
صلی الله علیه و سلم آنست که اگر مسج نکردی و اکثر احادیث در مسج مطلق آمده بی تعلق بعد و مقید بود
و احد نیز آمده و آنچه بر صحت رسیده از احادیث این است و بعضی احادیث مرتین نیز واقع شده و
این مانع معنی است که برود دست را از مقدم راس بخورد و باز از موخر مقدم آورد و نیز این جایز
می شود بمحض تلیث می آید اما تلیث مسج در هر حدیثی صحیح نیامده مگر آنکه واقع شده که در صورتیکه مار دارد
و تبار و سه بار و وضو شامل غسل مسج است و قول شافعی رحم تلیث مسج باین دلیل است و قائل
مسج بر غسل و جو ایش آنست که قوضا ثلثا ثلثا که در حدیث آمده محتمل است و روایات صحیح که در حدیث مکرر
آمده بیان کرده تلیث مخصوص است باعضای منسوله و بار مسج بر تخفیف است پس قیاس بر
بر غسل که بینی بر مبالغه و بر کل و اسباب غست قیاس مع الفارق باشد و شیخ ابن حجر در مسج صحیح بیان
گفته که در هر طریق از صحیحین ذکر عدد مسج نیامده و اکثر علما برین اند که شافعی که تلیث مسج را مستحب
میدارد و ابو داود و گفته که احادیث عثمان رضی الله عنه که صحاح اند همه دلالت دارند که مسج سه مرتبه واجب
است و ابو سعید و مبالغه کرده و گفته که هیچ کس از سلف بر آن نام که باستحباب تلیث مسج رفته باشد مگر
ابراهمیم قسیمی و لیکن درین قول نظر است چه این ابی شیبه و ابن المنذر و زائس و خطا و غیر ایشان از نقل
کرده و این ترمذی و غیره در حدیث عثمان تلیث را نقل نموده اند و در جمیع الاصول و در روایات
از حدیث عثمان آورده که دردی مسج راس نماند کرده و کشیم ابن الهمام از یحیی مکرر کرده که گفت روایت کرده
شده است بوجه غریبه مکرر مسج از عثمان رضی الله عنه و لیکن آن بجهت مخالفت احادیث صحیحی بحجت نیست
نزد اهل علم انتی و ترمذی از دایلی این جز آورده که تم مسج علی راسه ثلثا و مسج علی الوضوء ثلثا و در حدیثی از
آمده مگر نصیحت رسیده محمولست بر تکرار باب واحد در باب جدید که قال فی الیهایه و آنحضرت مسج گوش
کردی نظار بر او باطنای بی هم بر روی گوش مسج کردی هم در دهن گوشش از برای مسج در دهن گوشش از برای

مسراج کوش در ادبی اسم کوش باب جدید است نزد ایراکانه و نزد امام ابو حنیفه بروایتی از امام احمد
بن حنبل است در اکثر احادیث صحیح را من و ازین واقع شده فی تعرض باب جدید و ظاهر سیاق آنها
در بودن اوست باب سرد اما آنچه روایت کرده شده است که گرفت برای ازین آب جدید محلول است
بر آنکه تری بعد از استیغاب راس در دست مانده از جهت تطبیق میان احادیث و بالحکم روایت صحیح
باب سرد اکثر و شهر است و از بسیاری از تجارب عظام بطریق کثیر آمده که اقال الشیم ابن الهمام غسل
برجلین در اکثر روایات مطلق آمده بی ذکر عدد اما بقیه تقیه و تخفیف و لهذا بعضی قایل نیستند تکلیف غسل
که ان فی الشیم ابن الهمام و در روایتی از ابن ابی عمیر آمده که شست بر دو پای را در بار و در بعضی سه بار نیز آمده و
در بعضی شست پای راست سه بار بعد از آن شست پای چپ راسه بار ظاهر در هر دو وقتی بطریق واقع
شده و لهذا علم در تحلیل کثیر از عثمان و عمار رضی الله عنده حدیث آمده و محدثین را اختلاف است در صحت حدیث
آن در اجماع ثابت است و آن سنت است نزد امام ابو حنیفه شافعی و نزد امام احمد نیز بر مذاهب معروف
و نزد بعضی از ائمه مذاهب وی واجب است از جهت حدیث انس که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که اگر
وضو می کرد می گرفت کف از آب می درآورد آنرا تحت شک و تحلیل می کرد و می خورد و می فروود و می آرد
بر می و کیفیت تحلیل اینست که درآورد اصابع خود را از اسفل کعبه بجانب فوق گذاشت و اقال الشیمی و ظاهر حدیث
آنست که بار جدید بود و بعضی گفته اند که بار جدید است و وقت وی نزد شستن روی است و نزد امام احمد
است که در وقت شستن روی کنی یاد وقت صحیح را من نزد ابی داود از حدیث ابن عمر آمده که بود آن حدیث
صلی الله علیه و سلم چون وضو می کرد می آید عارضین خود را بپستری آرد و انگشتان خود را در کعبه
از تحت آن و اما تحلیل انگشتان دست و پا گاه گاه کرده که در فی السفر السعادت و آن نزد امام ابو حنیفه
و امام شافعی سنت است و نزد امام احمد تحلیل اصابع رجل سنون است بخلاف و در اصابع بدین دور و آن
است شهر سننه است و روایتی نیز از انکه انرا از آنها منی است از تحلیل امام مالک تحلیل مخصوص
اصابع رجل داشته و از آن گفته که اگر ترک کند باکی نیست و لیکن تحلیل اطیب است و نفس را و تحلیل
اصابع رجل بخیر کند و گفته اند زیرا که خدمت باصاغر ناسبتر است و کیفیتش آنست که تحلیل
بخضر یا سیری ابتدا کند از خضر یعنی و ختم کند بخضر رجل سیری بجهت رهای تمام و اصابع بدین را
درآوردن اصابع یکی در دیگری و شیخ ابن الهمام گفته که موطن برین کیفیت که در تحلیل اصابع رجل گفته
اند معلوم نیست و اما تحریک انگشتی در انگشت در حدیثی ضعیف وارد شده و در مذاهب حنفی از آن

شونده اند نزد امام احمد با اختیار ظاهر از اصحابی که سید اول وضو واجب است و مشروط صحت وضو و اصل
 است بر این مسلم الا وضوء لمن لا وضوء له ولا وضوء لمن ايسمى رواه احمد و ابو داود و الحاكم عن امير المؤمنين و در آخر وضو گفتی
 تشهدان لا اله الا الله وحده لا شريك له و تشهدان محمد عبده و رسوله و در حدیث صحیح آمده است
 که هر که بعد از وضو این کلمه بگوید که ده شود بر روی پشت و پشت و گفته شود در آن روز که خواهی و در بعضی جاهها
 بعد از تشهداتین اللهم اجعلني من التوابين و اجعلني من السالكين نیز آمده و در بعضی جها که اللهم بجز که
 تشهدان لا اله الا الله استغفرک اتوب اليک و در حدیث آمده که نوشته می شود این در کاغذ پاره و هرگز در
 می شود بر آن و کشاده نمود و در روز قیامت اما خواندن سوره اما از آنجا که در مردم مشهور است در سنن
 البیهی برای آن اثر ضعف نقل کرده است ثابت نشده است و الله اعلم فایده شیخ ابن الهمام در شرح
 هدایای اب وضو را جمع کرده نوشته است ترک سرف در اب و تقصیر در آن و ترک کلام ناسف استغاث
 و غیره و مسح موضع استنجاء بخرقه و سیف و آب وضو بنفس خود میادرت بستر عورت بعد از استنجاء و
 خاتم که در وی نام خدای عز و جل یا محمد یا غیر صلعم در حالت استنجاء بودن اما از سفلی شست و چست و برین
 سار و نهادن آن بر دست چپ و اگر گاهی باشد که اعتراف نیکند از وی بجان دست راست بنهند
 و نهادن و نهادن دست بر دست و وقت شستن بر سر پا و داخل وضو پیش از وقت و ذکر شهادت
 نزد وضو و استقبال قبله در وضو و استصحاب نیت در جمع اطفال و خردار شدن از کجای چشم و مسح کردن
 و شستن آنها و غافل شدن از آن و خردار بودن از زیر گشتی و ذکر کلمات نزد وضو و طهارت نزد وضو
 بر روی آب و گذراندن دست بر اعضای منزه و آبشگی و آرام نمودن در غسل اعضا و باید دانست که اگر
 خصوصاً در شستن و تجاوز کردن حدود و حدود بدن و حلقه تا مقصود شستن آنها و اطاعت غرض و
 سبحانک اللهم و محمد و تشهدان لا اله الا الله و تشهدان محمد عبده و رسوله اللهم اجعلني من التوابين و اجعلني من السالكين
 و شرب بقیه آب وضو یا ده مستقبل قبله و اگر شسته خورد نیز جایز است و گذاردن دو رکعت بعد از وضو
 یا کردن انانی برای استعدادهای آئینه و نگاه داشتن جایها از قاطر و افشاندن بی بدست چپ بر دست راست
 و کرده است بدست راست و همچنین کرده است انداختن بزاق در آب و زیاده بر سر در غسل اعضا وضو
 آب گرم کرده و اگر شک کند در بعضی اعضا وضو پیش از آن که بکشد آنچه شک دارد در زیر و اگر از آن شک
 است و الله و اگر شک کرد بعد از وضو نکند مطلقاً و صل در بعضی جها که در کتب اخیر حدیث از
 سنده و غیره با روایت متعدده و طرق مختلفه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سفر و حضر هر چه بپوشید

و تصریح کرده اند جمعی از حفاظ که حدیث مسیح خفین بر او ثابت شده است که شک شبیه بدان کرده است و بعضی
از علمای روایات از جامع کرده و از هر یک از او گذشته اند و ششده و اخل ایستادند و سلفه بقرینه بدان که از او
ماک بر دایمی نقل کنند که قاضی شیت بدان می بقیم در روایات صحیح از وی صحیح باشد بجز مطلقا و مشهور و معتبر نزد
و در قولی که بجز مطلقا و ثانی مسافر از آن مقیم را بعین است مقتضای آنچه در حدیث است و این جزو کرده است
این جانب و بعضی گفته اند که وقت مالک در مکمله حالی قاضی در خاصه نفس غم داشت است اما فتوی بجز
بود مثل آن منقول است از ابوالیوسف صحابی و ظاهر اینست که این در حال قاضی مسیح نمی گردید و
اخذ بجز بیت می نمود از جهت عدم حصول مشقت و خیال نه آنکه معتقد حراز آن خود در اندام علم و از امامان
در حدیث اند علیه روایت می کنند که فرمود حکم نکردم مسیح خفین تا ندیدم در روی او آثار اخبارش خور و نهاده و امام
فرمود که کسی و بهفت نفر از صحابه روایت می کنند مسیح خفین از رسول صلی الله علیه و سلم و در روایتی فرمود
چهل کس از صحابه حدیث کرده اند فرمود ما و موثوقا و اما آنکه بعضی قرائت جرید در واجه حکم حل بر سر کرده اند
و قرائت نصب را بر نسل خانی از ضعف نیست چه مسیح خفین میا ببعین بود اتفاقا و اما حسن الطبری گفته
که حدیث کرده مرا بعد از آن از صحابه که رسول خدا صلی الله علیه و سلم مسیح کرده بر خفین و در بر این میگوید که خدا
در مسیح خفین تفیض و شتر در است و هر که آنرا اعتقاد نکند قدیم باشد و کفر می گوید می هر ستم کفر
آنکه مسیح خفین را اعتقاد نکند و از امام ابوحنیفه نیز مثل این آمده و در عقاید اهل سنت و جماعت آمده که
و تری المسیح علی الخفین و مسیح خفین را از علامات سنت و جماعت دانسته اند و در اخبار صحیح ثابت شده
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر و در حضر مسیح روزه کشیدی و مدت خفین بکتابت با نوز فرمود و مدت
سفر شش روز چنانکه روایت کرده است مسلم از حدیث علی بن ابیطالب کرم الله وجهه لفظ حدیث نیست
جعل رسول الله صلی الله علیه و سلم المسیح علی الخفین ثلثة ایام و لیا لیهن مسافر و یوما و لیلته للمقیم و مسیح فلان
موزه کشیدی یعنی بر پشت پای چنانکه در حدیث صحیح وارد شده و ابو داود در سنن خود از مرسله گفته
علی رضی الله عنه بطرق متعدده آورده که فرمود که اگر کار و بار دین برای حکم عقل بودی پایان بکن
اولی بودی مسیح از نالای آن و تحقیق دیدم من رسول خدا صلی الله علیه و سلم که مسیح کرد بر یکا رخت و چنان
سفر سعادت گفته مسیح در اسفل موزه در حدیثی ضعیف وارد شده چنانکه از معین شجر در حدیث
ابن ابی کاد و ترمذی و ابن ابی عمیر آمده که گفت و ضو کنانیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در غزوه تبوک
پس مسیح کرد اعلای رخت و اسفلش را و این حدیث ضعیف است و در اکثر طرق حدیث پیغمبر مطلقا واقع

که مسج علی الحسین بی ذکر اعلا واسفل و نزد ترمذی در بعضی طرق بابی دارد و احمد علی ظاهر باین
واقع شده و نزد امام حنیفه مسج بر طهارت است و نزد امام احمد نیز همین است و نزد امام شافعی
و امام مالک بر طهارت فرض است و بر این است که دیگران که علما اختلاف کرده اند که مسج افضل است
یا غسل قوی بر آنست که غسل افضل است زیرا که غسل غریت است و مسج بر خضت و اخذ بفریت افضل
است از غسل بر خضت پس اگر برای روزی بر آرد و بشوید افضل بود و بر این ماجور گردد و بخار حجاب
بهرین است و جمعی میگویند که مسج افضل از برای اظهار سست و در اهل بیت که مکرر آنرا از خواجه و
روافض و نزد انجاء اگر بیاها مکتوف باشند موزه پوشند و مسج کنند و صواب آنست که مسج غسل
هر دو مستحب و برابرند و بحکم امام افضل و ارجح از دیگری نیست و صاحب سفر السعادت گفته که آنحضرت
را در مسج خیمه غسل و طین تکبلی بود بلکه اگر در حالت قصد وضو بیاها مکتوف بودی غسل کردی
و برای مسج کردن موزه پوشیدی و اگر بیاها در موزه بودی مسج کردی و موزه بیرون نکردی و گفت حسن
اقوال این است که موافق عادت نبوت صلی الله علیه و سلم و فصل در تیمم کتاب است کتاب
سنت و اجماع و از خصایص این است است و آنحضرت بر هر زمین که نماز خواست اگر آرد و خواه سنگ و خواه
خاک و خواه ریگ تیمم کردی و فرقی میان خاک و ریگ و غیر آن نکردی و شافعی مخصوص دارد تیمم را با خاک
و غیر آن درست ندارد و ابو یوسف گوید بر هر خاک و ریگ درست نبود و مذنب ابو حنیفه آنست که تیمم
جایز است بر خاک و ریگ و سنگ و هر چه از جنس ارض است و مراد جنس ارض آن بود که آتش
که آخته نشود و خاکستر نگردد و بر سنگ صاف که اصلاح کردی بروی ندارد نزد امام درست است و در حدیث
ابی امامه ارض واقع شده و در حدیث حذیفه تربت و تراب تیمم نزد ما حکم وضو دارد و یک تیمم چند نماز
توان کرد چنانکه وضو و طهارت کتاب و سنت موافق نیست و نزد شافعی تیمم طهارت ضرورت بر آنست
دفع حج چنانکه طهارت صاحب عذر و صاحب سفر السعاده میگویند که در مسج حائض تیمم نافذ است که
آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای هر یک فرایضه تیمم جدید کردی و ابوداود شریعت تیمم آنست که در بعضی غزوات غلبه
عائشه کم شده بود آنحضرت مردم را بطلب آن گماشتد و توقف نموده بود پس وقت نماز در رسید و با
قوم آمدی بخود که بمان وضو سازند پس شتی کرد ابو بکر رضی الله عنه بر عائشه که بس کردی و
نگاه داشتی تو رسول خدا را صلی الله علیه و سلم و مسلمانان را بغیر آب پس نازل شدایت تیمم گفت
ایسید بن جبیر حدیث است بر مسلمانان برکت شما ای ابی بکر رحمت کند بر خدا تا ای ایات نبی نم ترا که صام

و غسل آنست که وضو کامل کند چنانچه در غیر حالت غسل می کرده و نزد مالک سه نکرند در وضو غسل و غسل را سه
نوبت در آن در تقدیم غسل بر طهیز تاخیر آن نیز در روایت آمده اکثر آنست که تاخیر نمیکرد و در بعضی روایات
آمده که تقدیم میکرد و گفته اند که تاخیر در وضو آن بود که مکان غسل تنظیف نبود و تقدیم بر تقدیر لطافت و عادت
شریف آن بود که بعد از وضو می زدند و انگشتان را در آب و تحلیل میکرد بآن بجای موی را پس از آن بر خیزد و غرق
آب برود دست پس از آن بر خیزد آب بر تمام بدن و مزد موی موی سر است چنانچه از حدیث نیز معلوم می شود و
بعضی موی یکم نیز ازاده نموده اند یا بجهت آنکه اصول الشرع مطلقا واقع شده است باقیقاس بحیه بر اصل بعضی گفته اند
که تحلیل سر و چوب نیست مگر آنکه تمسک باشد بر چیزی که مانع آید از وصول آب با وصول شود وضو کردن بعد از غسل چیزی
نیست خلاف سنت است و کاتب حروف گاهی بجهت احتمال تمسک ذکر در غسل اعضا و رعایت نه شباقی
احتمالی وضو میکند و اگر این احتمال نباشد حاجت نیست و در پاک کردن اعضا بخروج خلاف است و در حدیث
مکتوب آمده است که وی رضی الله عنهما بعد از غسل آنحضرت را حاضری داد که بدان بچیز آب از اعضا پس گرفت آنحضرت
حاضر را در اینجا لازم نمی آید که است نشسته شاید که عدم اخذ بجهت دیگر باشد که متعلق بجای باشد که از حریر بود یا چرم
بود یا توافع کرد و بعضی گفته اند مکره است در صیغ و مباح است در شست و افشاندن آب بدست مکره است
و تمام این بحث در باب وضو گذشت نوع دوم در غار آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدانکه ناز افضل از شستن
و اتم و اکمل عبادات است و نیز صلی الله علیه و سلم فرمود جعلت قره عینی فی الصلوة شادی و سرت چشم را
و خوشدلی که آنحضرت صلعم در غار داشتی و ذوق و شهودی که در وقت یاقی در عبادت و هیچ وقت
نیاقی و قره العین کنایه از قهرم و سرور و یافت مقصود و فوز و غیب است مشق از قره عین قاف معنی
قصر و قنات چه دیده بظناره محراب بر آید و آرام گیرد و بجای دیگر نرود و در حالت سرور و خوشحال ساکن
و سر جا بود و بنظر غیر محسوس پریشان و بهر حالت بگردن و در حال حزن و خوف گردان و لرزان باشد
تدویر اینهمه کالذی فی غشی علیه من الموت دلیل آنست یا مشق از قره عین قاف معنی سرور است و سرور
چشم لذت دمی در مشاهده محبوب بود و در گری و سویش در دیدن اعدا و اولاد و راقه العین فرموده اند گفته اند
که الصلوة معراج المؤمن مراد المؤمن ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه و سلم و بر من را نیز بطریق تعجب
در بر قدس ایمان بهره از مقام حاصل است و در شریعت الحیات اشارتی و دلالتی بر حصول
این مقام واقع است و در نماز ظاهر و باطن و قلب و جوارح همه درگاه قرب و عزت حق سبحانه و تعالی
و مشغول اند و پروردگار تعالی جمیع کرده است و مصلحت از در بر رکعت از حق متفرق ساخته است و تمام

ملائکه چه مرویت حق تعالی را فرستگانند که همیشه در رکوع اند و از آن ملائکه پدید آمده است ایشان را سبزه
 بر نیزه اند از رکوع تا روز قیامت بگذرانند و بچکان بخورد و قیام و قنوت و خود هیچ گشته است در نماز از عباد
 و مهوریات آنچه جمیع نیست در غیر آن اظهارت و محبت و استقبال و استقبال و بیکسرت و قرار است
 و قیام در رکوع و سجود و قیام و دعا و توبه و حضور و حضور و خشوع که بر یک از آن عباد نیست تنها و بی
 جمیعت و باین جمیعت لازم باشد و در حقیقت محمد است صلی الله علیه و سلم که جامع جمیع سننات و نمازها
 و کمالات است و باین علاقه و مناسبت قره العین حضرت بود صلی الله علیه و سلم و فرمود در بخت مبارک که حق تعالی
 و تقدس و حبیب محبوب خود را حق تعالی الیک من الکتاب اقم الصلوة و فرمود ملائکه بالصلوة و صبرها
 و در قول: یتعالی و الصبر علیها اشارت است آنکه در نماز تکلیف است نفوس سستی را که شاق است
 بدون زیر که می آید در اوقات لذات و شهوات و اشتغال بندگان پس طلب میکند حق تعالی از ایشان بیرون
 آمدن از آن همه و قیام در حضرت وی و فراغ از سوسوی و یتعالی و لذت فرمود و استغفر بالله الصلوة
 و اگر ایدین صبر و صلوة را مقترن اشارت است بآنکه صلوة محتاج است باقل صبر صبر است بملالت و مرقت
 اوقات و صبر بقیام و اجابت و سننات و آداب صبر من قلوب در روی از غفلت و التفات
 و آنچه فرمود و انما لکبره الامالی الخائضین الذین و در غیبت نماز در شب مراجعت که نخست بچاه حکم
 شده بود بعد از آن از بچاه بچ آمد و فرمان شد که این بچ در حکم بچاه است که تبدیل نمی آید قول نزد من
 در قیام اوقات صلوة ختم قیام اوقات صلوة بعد از رجوع انبر و راست از موعاج در موعاب از محمد
 بن اسحاق آورده است که چون صبح کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از شبی که اسیر کرده شده اند
 او را جبرئیل علیه السلام و تعلیم کرد اوقات را و بعضی گمان برده اند که بعد از رجعت است و بعضی گفته اند که
 پیش از رجعت است باین جبرئیل بعد از وی باین آنحضرت بر تقدیر آمد جبرئیل وقت ظهر در روز سه شنبه
 پس آمد کرد آنحضرت که اندک کرده متد بالصلوة جامع پس جمع شد در صحابه و امامت کرد جبرئیل در وقت
 در اول وقت پس گذارد ظهر را و وقتی که زوالی نذر رفت آفتاب پس از آن امامت کرد و گذارد عصر را و وقتی
 که سایه شخصی سوزی شد و گذارد مغرب را و در وقتی که غروب کرد آفتاب و گذارد عشا را و باینکه غروب
 کرد و شفق و گذارد صبح را و در وقتیکه بشکافت فجر در روز دوم باز آمد و امامت کرد و گذارد ظهر را و در وقت
 بلوغ غل غل سنی منبیل او را که آمد عصر را و در وقت بلوغ غل غل سنی او را که آمد مغرب را و در وقت
 غروب آفتاب یا بیا برود و بیک وقت گذارد و گذارد عشا را تا ثالث پس یا بصفت پس شک را و است

گذاردن نماز در وقتیکه مستند در روایتی در وقت سفارش از آن گفت جز برای نماز آن وقت این است
 که پیش از آن وقت نماز این در وقت است پوشیده مانند که در فضیلت تعجیل صلوٰه و عبادت
 بدان نزد آمدن وقت و عدم تکامل در آن تاخیر تا آخر وقت سخن است اما این در غیر آن نماز خواهد بود
 که تاخیر در آن موجب است چنانکه سفارش کرده و تاخیر عشا و تاخیر برای تکمیل نماز و تیمم خواهد بود
 و شافعی نماز گذاردن در اول وقت علی الاطلاق در تمام نماز در اول نقطه چنانکه سعادت است میان
 ایشان افضل می دارند و سنت می شمارند بی تمیز و تفصیل که واجب است رعایت آن کردن و ابرار و طاهر
 صیفت که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید و مبالغه در آن رفته و نزد ایشان رخصت است و بعضی
 از ایشان ابرار را حمل بر زوال گفته و این تاویل در غایت بعد است و زوال خود اول وقت است نه وقت
 طهر بلوغ غفلت شل شخص احوط است چنانکه مذکور است و نزد بعضی مفتی به از نه سبب امام احمد
 سیرین است و عصر را این در وقت می گذارند که ربع چهارم باشد و همچنین حمل کنند سفارش را بر طهر و خود این
 نیز معقولیت ندارد و مثل آنچه گفته شد در ابرار و طاهر و مبالغه در تاخیر عشا بحدی دارد است که اصلا
 قابل تحمل نیست اما صلوٰه مغرب تعجیل در آن در اول وقت متفق علیه است که سبکس اخلاف در آن است
 و نماز عصر را تا وقتیکه آفتاب بلند و روشن تابان باشد باید گذاردند اگر در ربع چهارم سایه مثله باشد
 و آن احادیث که تمسک کردند بدان بر مذہب خود دلالت ندارد و بر آن یکی اگر نماز عصر میگذارد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و بعد از نماز گذاردن میرفت شخصی از مدینه به سوی رخت و جای باطن خود که در دستها
 اما فانی مدینه داشت و هنوز آفتاب زنده بود و کفایت است از گری و صفار لون می از تغییر و زردی
 و میگوید که این در وقت رسیدن سایه مثله نمی باشد و این سخن محل بحث است و در حدیث
 دیگر نیز نزدیک مضمون این حدیث آمده که میگذارد آنحضرت عصر را آفتاب بلند و روشن بود و میرفت
 روزنه بجانب عوالی مدینه و هنوز آفتاب بلند بود یعنی بالا رفته بود و غروب نکرده بود و قائم و بعضی
 عوالی مدینه بر مسافت چهار میل یا مائده آنست در حدیث مبالغه بقدری بیشتر از حدیث سابق
 نگارفته است اما معلوم نشد که کدام جانب از عوالی میرفت بجای که چهار میل است یا کمتر از آن و صواب
 میرفت یا پیاده و نیز میرفت یا آهسته و رفته قوی بود یا ضعیف بر هر قدر سه چهار میل در حدیث
 که می توان رفت زیرا چنانکه مذکور است که در ربع چهارم میگذارد و سایه مثله می باشد
 و در حدیث دیگر آمده که میگذاردیم عصر را رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بعد از نماز بخار کرده می شد شتر و راه

میشود و بجهت می شد و می خوردم گشت گذاشته شد پیش از غروب قیام اینجندیت نوعی از تعجیل مفهوم می شود که عزیمت
 نه بسیار است و شاید که در بعضی احوال بحیث تعلیم و تفریح کرده باشد دلالت آن بر دوام و استمرار مسلم نیست آن
 جهت و قریح آن در بعضی مواضع که اصلاً دوام و استمرار صورت ندارد و تحقیق حقیقت شیخ کمال الدین ابن الهمام
 رحه الله علیه که اگر نماز عصر پیش از قیام آفتاب بگذارد مکمل است در باقی از وقت تا غروب آن مثل این عمل و
 یکم مشاهده که از خطا خان مامور دو کار طریح بار و سار خود در سفر با مستغنیه دارد اینست و اینست جماعتی که باشند
 که پندی بخورند و پاره کنند و جمع دیگر تهیاسب طبع از آتش کردن و جز آن اتهام نمایند و بر کس یک کار
 بر خود می کرد و جوشانیدن یک شتر و گدازن آن چه مقدار کار است که در نیمه روز از وقت از دست نیاورد
 نمک بقول نجفیه و سار حوالی مغفوره من یکم جوابش آنست که مسارعیت بر وجهی باید که موافق حق باشد
 و در جا که تاخیر در آن صحیح نباشد چنانکه از ظاهر ضعیف و اسفار غیر و تاخیر عشا که در احادیث صحیح آمده و
 مبالغه در آن وارد شده است و علماء مذہب مامی گویند که در تاخیر عصر تاخیر فرائض است از جهت که است تعقل بعد
 از عصر و تکیه بر فاضل انصاری از مولود در اول وقت که از اقال السقا فی فی البطنین و بالجمله افضل در مذہب تاخیر
 عصر است اعمد تغییر آفتاب که بلند در روشن تابان باشد چنانکه گفته شد و حدیث ابن مسعود دلالت دارد
 بر آن که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله میگرداند نماز عصر را در حال اگر آفتاب سفید و پاک بود مخصوص
 رضی الله عنه باین تاخیر عصر است تا بعد از ظهر شمس در حدیث جاریه که میگرداند آنحضرت صلی الله علیه و آله
 نماز عصر را در حال اگر آفتاب زرد است بی ذکر رجوع بر جل و انشال آن پس معلوم شد که آن تعجیل اگر بود در
 بعضی اوقات بود و شیخ ابن الهمام احادیث در تاخیر عصر آورده و گفته نزد من قیاض نیست در میان این حدیث
 و آنچه روایت کرده شده است از تعجیل چنانکه معلوم شد و گفته که عصر را بجهت آن عصر گفته که اعتصار کرده و نموده
 یعنی فشرده می شود در وی وقت و از امام احمد بن حنبل آورده که فرمود افضل عصر در غیر روز تعجیل است و یکی از
 تاخیر حدیثی است که بخاری در صحیح خود آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله با صحابه که حال قیاض شما
 نسبت بحال و شکل کانی که پیش از شما بوده اند از یهود و نصاری مثل میردیک که سیر گیر گفت که در
 اجرت ساخت که از باعد تا پیشتر که کند دوم را نیز یک درم از پیشین تا نماز دیگر سیدم را دو درم از نماز
 دیگر تا شام چون وقت و آن اجوره شده داد هر یک را آنچه قرار داده بود پس گفته آن دو اخیر که از باعد
 پیشتر را پیشتر یا دیگر کار کردند بعد از عمل بیشتر و اجرت کمتر و آن اجیر دیگر عمل می کرد و اجرت
 بیشتر گفت من آنچه کفتم و قرار کردم بشمار دوم باقی فضل نیست بر آنرا و هم بشمار اجرت پس از

اگر این کلمات را در اذان برای نماز گوید و آنحضرت در کتب اذان نازمی کرد تا بدین آمد و درین باب باصحاب شاورت
کرد و بعضی اصحاب اذان را در جواب شنیدند پس حتی آنکه آن کلمات را که بر آسمان شنیده بود بر زمین است اذان
باشد و بعد از آنکه اختلاف است علامه که آنحضرت بنفس شریف خود اذان گفته است یا نه در حدیث آمده است
که حضرت روزی در سفری بود و بی و صحابه بر سر راه بالا با اذان بود و میان گل و دجالی فرود آمدن بجهت گل و لای که کرد
بود و تکبیر آنحضرت اذان گفت و همه بر تکبیر نماز کردند و بعضی گفته اند که مراد با اذان گفتن اینجا امر کردن است بر این
بر طریق مجاز در روایت احمد و دارقطنی تصریح نیز آمده که امر کرد آنحضرت با اذان آوردن یا زمام ابو یوسف نقل می
که گفت درم امام ابو حنیفه را که اذان گفت در مغرب بیست بعد از روی آوردن یا زمام ابو یوسف نقل می
است که گفت بعد از آنکه قول ابی یوسف درین اشارت است که امام ابو حنیفه مباشرت می کرد اذان و
اقامت را بنفس خود و ظاهر از کلام سخاقتی آنست که امامت نیز خود می کرد آنست که نمودن عالم باشد
و امام در صلوة بخلاف آنچه سابقین گویند که آنست که تفویض کند امام اذان و اقامت را بغیر خود زیرا که
رسول خدا صلی الله علیه و سلم مباشرت می کرد بنفس تفویض خود اذان اقامت با امامت و شمس علیه گفت بخبر
است در حق آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در حق ما اذان امام بنفس خود اولى است زیرا که نمودن می خواند مردم را
بجای پس کسیکه باشد در حق او اعلی از منی باشد از اذان گفتن و گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز در بعضی میان
اذان گفته چنانکه روایت کرده است غصه بن عامر گفت بدم من آنحضرت در سفری چون وقت زل شد اذان
گفت و اقامت کرد و بگذارد نماز این کلام نهایی است پوشیده نماید که منتهی مستمره آنحضرت صلی الله علیه و سلم
است که معلوم است و قولی می فرماید اذان و اقامت را یکبار در سفری که میگویند نیز اذان است و اقامت آنست که
و وقوع آن از امام ابی حنیفه و ایم بود و آنچه منقولست همین در نماز مغربست که اچنانا واقع شده و در بعضی یا امام
آمده است که امام ابو حنیفه گاهی امام ابی یوسف را امام می ساخته این کرد در اینجا فرمود چه سبب است
لاین امام اجل همیشه یا اکثر بخلاف منتهی مستمره رسول خدا صلی الله علیه و سلم عمل می کرد و مباشرت
که صاحب نهایی کرده ضعیف است چه برین اعتباریستی همیشه عامت رسول صلی الله علیه و سلم که حاصل آنست
الی اندر است مستمری بود بران نعم در اصل جواز جمع میان اذان و اقامت سخن نیست اگر چه بعضی سخن می گویند که قیام
الائم و قوم نزد حق صلی الصلوة و مشروح در بیت نزد قیام الصلوة قوت می شود و این اختلاف کرده اند علامه
بعضی که میگویند و نیز بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند صحیح است و تصریح کرده است این قولی که در این است
و شمس لایزال غنچه رحمت رسیده است از غیر این خطاب گفت اذان گفتن با اختلاف جمع می شد امام

میگویند که از آن فی حق الباری و اگر قصه اذان گفتن آنحضرت که مذکور شد بصحت رسد ثابت شود جمیع میان دان و
 اقامت یکبار است اگر از آن محمول بر بیان جوانانند و گفته اند که از شارع فعل کرده برای بیان اصل حواجز است
 و اندام وصل و افتتاح آنحضرت نماز در احادیث آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز می تباد
 فرمودی الله اکبر پیش از تکبیریت بزبان و لفظ مروی است و محمد بنان میگویند که نیت بزبان خواندن غبت
 است و مکرر است و مکرر است از آنحضرت و نیز یکی از اصحابی صلی الله علیه و سلم و در باب این التیم
 نقل کرده گفت این بدعتی است که روایت نکرده است از آنحضرت هیچ یکی با سند صحیح و نه ضعیف و میسند
 و نیز مرسل و نه از هیچ یکی از اصحاب و استحباب نکرده است و او را یکی از تابعین و نه از اربعه ائمه و نه فقها احتساب
 دارند و لفظ به نیت بعضی برانند که بدعت است زیرا که منقول نیست فعل آن و بعضی میگویند مستحب است که
 آن چون است بر استحضار نیت قلبی موجب است بیان عبادات سانی و قلبی و از قواعد شرع و ضرورت عقل
 معلوم شده است که اگر در آن جمیع خود تم و اکل بود و این سخن در مقابل نیت و تیسرین تبلیغی است که در کتب
 خود فاسد است و قیاس در مقابل نص است که لا یجوز و یا یکبار در دست برداشتی در اکثر احادیث چنین
 واقع شده و مذنب ابی یوسف و محتاج جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضیان این است و گویند
 که ربح مستحب است پس مقارن باشد او را و در بعضی احادیث تاخیر تکبیر از رفع یدین نیز آمده و مذنب
 امام ابی حنیفه و امام محمد رحمۃ الله علیهما است و عامه شیخ برین اند و در بیان این را اصح گفته و میگویند که در رفع
 یدین یعنی کبریاست از غیر حق جل جلاله و در تکبیر اثبات کبر یا مود را مسجانه و فعلی بر اثبات مقدم بود چنانکه
 در لایزال الله و در شیخ ابن امام در بحا قول ثالث نیز نقل کرده و آن تقدیم کبر است بر رفع و حدیث
 از یحیی در سنن کبری از انس از موافق این آورده پس مجموع سه قول باشد و جایز است که سه قول
 آنحضرت باشد در احیان متخذه و الله اعلم و دستها در برداشتن اکثر گوشها بر پشتی و گاهی تا پشت
 اولی مذنب ابو حنیفه است و مروی است از احمد بن حنبل و تمسک این حدیث و ابی بن حجر است
 که مسلم و ابوداود و روایت کرده اند و ثانی مذنب شافعی و مالک و از احمد نیز روایت است و آن نیز در احادیث
 واقع شده و در حدیث ابی حمید ساعدی که در میان جماعه از اصحاب گفته که من حافظ ترین شما از امام زمانم
 صلی الله علیه و سلم آمده این نیز تواند که در اوقات فعل آنحضرت بوده باشد بعد از آن دست راست
 بردست چپ نهاده می نیز سینه بالایی است و زو شافعی و زینباف و امام ابو حنیفه و بعض اصحاب
 که از آن ابی یوسف و در نیز مذنب شافعی بالایی سینه گفته و مذنب امام احمد بن حنبل و نیز امام ابو حنیفه گفته و در

دری خبر است که بر حسب نهد یار زرافات نزدی گفته که امر درین باب و است نزد علما و نوی بر چه گفته اند
بعد ازین بخود دعا استغفار بجا که اللهم و کجک الم خود عید استغفار بسیار است ان وجهت وجهی للذی فی
السموات والارض اذخر ان شاقه انرا کلا و بعضا در نزد فرض و نقل بر می آیند و نزد حنفیه آنها مخصوص است
و صلوة لیل است و در فرض غیر از بجا که اللهم است و نزدانی و نیست تا و توجیه بر داده و داده و توجیه بجا که
اللهم است و توجیه ان وجهت وجهی است و توجیه طحاوی نیز همین است و لیکن گفته است که مصلحتی مختار است که
توجیه بعد از نماز یا پیش از آن و این نیز نزدیک است و زنی و نیست و مشهور تا توجیه است از شما و اکثر
بعضی مردم پیش شروع در نماز نیست و ان وجهت خود نزد حنفیه نیست و در اندک بجا که اللهم غفر لی است
و طبی گفته که این حدیث حسن مشهور است و در حدیث دیگر کتاب مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده و اخذ کرده
بدان عبد الله بن مسعود و غیره است از محمد بن صحابه گرفته اند بسیاری از علما تابعین و غیر ایشان و این
گفته است و ابو حنیفه و غیر وی از علما و چگونه نسبت کرده شود این حدیث را بطعن و ضعف و اصل
علما و حدیث بدان رفته مثل سفیان ثوری و محمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیرهم و بحقیقه طعن که توجیه
گرفته در مشاهدت که خود آورده نزد حنفیه باینده ای و چگونه باشد که اعلام از این حدیث را آورده و این
بدان کرده اند و بعد از دعای استغفار استجاده می کردند و می گفت اخذ باینده من السیطان الرجیم
و استجاده پیش از قرائة قرآن سنون است بعد از نماز و بعد از نماز نزد عالمه سلف از توجیه و دعا و توجیه
آن نیز آمده است بحقیقه ظاهر امر که فرموده و از اقوال و القرائن فاستغفروا و اخلافت هم بیان
تعبیر هم بیان و از آن فصل خود آمده است یا استغفروا بعد از بعضی از شروح شاطبیه از حنفیه مسلم روایت
آورده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنین میخواند و میفرمود همچنین خوانند از اجزای و در حدیث است
سید تریوط اخذ باینده آمده که انی شتر من الامام و درین میگوید اولی آنست که استغفروا باینده ای
افتر بلطف قرآن بعد از استجاده می گفت بسم الله الرحمن الرحیم و خواندن تسبیح در اول صلوة ششم علی
است اگر نیز در امام ابی بن هریرت در تاج و در ازیم سوره و لیکن در اول صلوة فقط بخواندن
دری استغفار صلوة است نزد وی مثل خود و در روایتی در اول هر رکعت و این قول ضایعیه است
زیر که تسبیح برای اعتنا و ترغیب است در رکعت مستغفر است و ترغوات و از جهت اعتناء با اعتبار اخلافت
علما در این توجیه تاج و در میان فائده سوره که نزد امام محمد صورت مخفی است و در آن خواندن
بسم الله الرحمن الرحیم متفق علیه است لیکن اختلاف است در چه و اسرارانی و از آنها که فائده بسیار

در مذبح ملک خلاف گویند است و نه بیایم ابو حنیفه گفت است مطلقا و در جامع ترمذی حدیثی بر حق صوت
آمین حفظ صوت بدان بر آورده و حدیثی بر ترمذی آورده و از بخاری نیز بخین نقل کرده و گفته که کل اکثر
از صحابه تا بعین نیست آتی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه ندایه کرده اند که گفت که ایام چهار چیز است و دلیل دامن و
ستاک الهم و تحکیم و از این خود نیز مثل این که در مسیحا علی در جمع خواص از ابی وایل روایت آورده و گفت از نه عمر
و علی که چهار تیکرند بسم الله الرحمن الرحیم و نه بخود و باین شیخ بن الهمام از ابی وایل در انضا و جبر و آورده
و گفته هر دو حدیث معلول است و مدار بر حدیث ابن مسعود است و یاد کند بعضی روایات بر صوت آمده و این احتمال
در غیره نیز دارد و لیکن صحیح است که مراد در حق صوتست بقیرت روایت دیگر که آمده در حق صوت و در بعضی روایات
آمده در بیج بها السید ترجمه همین حدیث از زید بن و آیین بدالت و تخفیف بسم است و قصر البت نیز جایز است
و دالت روایاتش در نزد بعضی خطاست و معتد نما نیست زیرا که یک قرآن است و در قولی بیجا نه آیین
البیت الحرام اگر چه نه آیین معنی است و نزد بعضی خطاست و اگر خطا هست بنا به معنی دارد و آیه
قا صمدین الدجاة کذا که از شیخ ابن الهمام نقل از الحسن الخواصی و در کلام شیخ ابو عبد الرحمن سلمی صوفی نیز باین
معنی گفته و بعضی نقباء در تخطیه وی مبالغه کرده و ظاهرا شد که مخطی خاملی است بعد از فاتحه سوره خواند
و در نماز صبح قرائت در از کردی مقدار شصت آیه تا حد ثانیه و گاه سوره قاف خواندی و گاه سوره دوم
گاه تخفیف در قرات کردی و در سطر معوذتین خواندی و در زور آیدینه در نماز فجر سوره الم نشر علی السجده در
حرکت اولی و بل اتی علی الفان در رکعت ثانیه خواندی و شافعیه باین نقل ابو طیب است و مداومت
نویس دارند و قطعا خلاف آن بوجود نمی آید و نزد حنفیه توقيت سوره و تعیین آن مکروه است و شیخ
ابن الهمام از بخاری و سیجانی نقل میکنند که این بر تقدیر است که از لازم دانند و غیر از آن کرده اما اگر بخاری
حکم فاقروا یا تسمرن القرآن یا از جهت ترک قراة رسول الله صلی الله علیه و سلم که راستی ندارد و دیگر بشرط
آنکه بخواند غیر آنها را اجانا تا گمان نبرد باطل که غیر آنها جایز نیست و از صاحب حدیث نیز نقل کرده اند که گفت
است قرات آنها در سطر و بسم و الحمد بشرطی که اجانا غیر آنها را بخواند تا گمان نبرد باطل که غیر آن جایز نیست و بخاری
الهمام گفته که بخیر نیست درین عبارت بعد از سلام آنکه کلام مداومت است آتی و ظاهرا است که نزد حنفیه
مداومت بدان از آنحضرت ثابت شده است اگر چه طبرانی از حدیث ابن عباس نیز یاد کرده کل جمعه
آورده و در بعضی روایات از حدیث ابن مسعود آمده دیدیم و لیکن الله اعلم و در نماز جمعه سوره حمد و فاتحه
خواندند و گاهی سجده رکب لا علی و غاشیه خواندی و قرات سوره حمد در شب جمعه نیز آمده است

نیز گفته است سیوطی سوره مائده چون نیز ذکر کرده و با جملة آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر خود استی خواندن است و در
طویل با قصیر در نماز که باشد بخواند بحکم و حکم که در وقت دست دادی کند اجاری خبری این عمر رسیده
الله عباد آنچه مشهور و معمول است و اکثر که گفته اند که در نماز و در طه از طه الی مفصل بخواند و در عصر و شای
از اوسط و در مغرب از قصار غالب احوال حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم بهترین فهم بود و اخبار و آثار
درین باب بسیار است و در بر اینگونه که اصل درین باب کتاب امیر المؤمنین عمر است بجانب این
شعری رضی الله عنه و لابد آنچه عمر فرموده بر موقی سنت نباشد و آنچه از روایات برخلاف آن مذکور شد صحیح است
و لیکن حکم غالب راست و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون از قرات فارغ شد بی تکیه میگفت
و بر کوع رفتی و این تکیه در حالت قیام است یا در حال انخطاط اکثر برانند که تکیه در حالت انخطاط گوید چنانکه
در یاد از جامع صغیر نقل کرده که تکیه در انخطاط و همچنین چون سر بر میداشت از کوع و در حدیث آمده است
که آن تکیه کل شخص در تکیه میگفت آنحضرت در نماز بر بار که سر فرودی آورد و بر میداشت و این تکیه
بارخ بدین است نزد شافعی و احمد و غیر ایشان و نزد بانی مذهب و این اختلاف عجیب است میان جنسین و غیر
و شافعی در حدیث رفع مبالغه تمام نمائند و صاحب سفر السعاده گفته که این حدیث از کثرت روایت
تواتر مانده است و چهار صد اثر از حضرت رسالت و صحابه درین باب صحیح شده عشره مشیره روایت
کرده اند آنرا در نزدی بر عادت خود که در باب اختلاف احادیث و اعمال علماء دارد و بواسطه
کرده اول باب دفع الکیدین درین باب حدیث ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
چون افتتاح می کرد بر میداشت و دست مبارک خود را تا محاذی میزد و در شهادت و چون بر کوع
میرفت و بر میداشت سر از کوع و در بعضی روایات آمده و کان لای فرغ من السجده و این حدیث بخلاف
طریق حدیث از صحابه دیگر نیز کرده و عمل بسیاری از صحابه تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و غیر
و شافعی و احمد و سحاق بدان ذکر کرده و تصحیح این حدیث کرده است از ابن جریر این جانب نموده
است دوم باب من لم یزلف الاخذ الاقتلاح درین باب حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود آورده که با
یاران خود فرمود بگذارم با شما نماز رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گذار این مسعود نماز او بر میداشت و دست
را اگر برای تکیه افتتاح و گفت نزدی که درین باب از بزرگان عازب نیز آمده و گفته که حدیث ابن
مسعود حسن است و باین قاعده تکیه از بزرگان علم از صحابه و تابعین و قولی معین ثوری و اهل کوفه
و امام محمد در دو طای خود از مالک از زبیری از سالم بن عبد الله بن عمر از زبیر بن جراح آورده که گفت سینه

آن است که تکیه گوید در هر شخص صریح یا در حق بدین جزو میدانی نماز یکبار است بود و این قولی انجینه است و
نموده اند که در آیه بعد از آن از عام هر یک یک جری از پدرش که از تاجعین امیرالمومنین علی بن ابیطالب است
تعدد روایات آورده که وی رضی الله عنه در همین تکیه و جزو تکیه ازانی و از این رسم تخی آورده گفت برادر
دوست را در نماز بعد از تکیه که در عید الغزین حکیم آورده گفت دیدم این عمر را که بدشت و دستها را در اول تکیه
افتتاح و زنده است و با سومی آن و از تکیه حدیث این معبود را نیز نقل کرده است و از شکات که نماز جاری
نقل کرده اند که در وقت کرد و جای گفت که در دم نماز خلف این عرس بود وی که بدشت و دست خود را در اگر در تکیه
و ایستاد روایت کرده که دیدم عمر بن الخطاب را بر تکیه است و دست خود را که در تکیه اولی چون عمر و علی و بن مسعود
یا قریب محل ایشان از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم برین باشند و بعد از آن این عمر را دیدم که بخین میکرد
انچه برخلاف آن نقل کنند اولی و اثنی قصیر باشد و در شرح این العام از این رسم و از علقه از عبد الله آورده
که گفت که در دم نماز را رسول خدا صلی الله علیه و سلم وانی کرد و عمر بر تکیه دستها را که نزد افتتاح صلوة و در
نهایت شرح پایی گوید که از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند که مردی را دیدم که نماز میکرد در مسجد حرام و در تکیه
دستها را نزد کعب و نیز در رفع راس از رکوع پس گفت این نیز بخین کن این خبری است که در آن رسول خدا صلی
الله علیه و سلم بعد از آن ترک واد یعنی این حکم را و این عمل بود پس سخن شد و گفت این مسعودی مدینه بود است
خدا یا نیز نزد ایشان ترک کرد و این ترک کردیم و از این عیسای رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت عَشْرَه مَشْرُوعَه
دستها را که نزد اقلین اکنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو قیاس است پس چاره بود
از آنکه گوئیم رفع و عدم رفع هر دو بود و اختلاف اوقات یا اولی رفع بود و در آخر مسیوم شد و شرح کمال الدین آن را
گفته که تحقیق است که در نماز ابتدای حال اوقالی و افعالی از خیر این رفع مباح نموده که مسیوم شده است پس
دو نیست که آن نیز از آن قبیل باشد پس شمولی بجز بود خصوصاً که ثابت شده انچه عارض است ثبوت
که لا مرد است بخلاف عدم رفع که تفرقی باید بودی احتمال عدم مشروطیت بر آنکه وی از جنس آن است که
موجود است در وی عدم مشروطیت بلکه از جنس شیخ و سکون است که مطلق است در نماز با جماع روایت کرده اند
ابو حنیفه و حماد از ابی یسیر که ذکر کرده اند که در وی از اولی بن حجر که در رسول خدا صلی الله علیه و سلم که در است
دستهای خود را نزد کعب و نیز بخین گفت ابی یسیر اعزالی که نگذاشتند یا رسول خدا صلی الله علیه و سلم
نمازی را که میان روزی ای ایلم است از خیر اند و صحابیه ای ایلم گفت بوی و ایشان باز که خیر و خیر
صیبت کردند و با جماع مرون از عبد الله که وی بر تکیه است و دستها را که در ابتدا نماز و حکایت کرد

از ائمه اربعه علیهم السلام و بعد از عالم است بشیر ائمه اسلام و حدودی متفق است احوال نبی را صلی الله علیه
و سلم و ملازم است او را در سفر و حضر و گداز را با آنحضرت ملائمه و لایحه پس از آنکه قول می نمود تعارض اولی باشد
از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول بیت برد و فعل انتهی یعنی با ترجمه یک جانب چنانکه گفت و الله اعلم
و در شرح سفر السعاده کلام در مقام زیاده برین کرده شده است فعلیک به و در کتب هر دو کف دست را بر زانو
سخت کردی و در انگشتان تفریح کردی و گفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریح در حال رکوع و ضم در حال سجود
و بجا نگذاشتن بهضم و تفریح در حال احرام و تشهد و آنجهای از بیملوی دور زدی و پشت را راست کردی و سر را
بر پایه است داشتی نه فرو نهد و نه برداشته و سه بار گفتی سبحان ربی العظیم و این دینی است و گفته اند ادنی کمال است
و اگر زیاده بر سه گوید افضل است بعد از آنکه و تر بود پنج یا هفت یا نه و گفته اند که غایت کمال را حدی نبود بعضی تا ده گفته
و بعضی تا ماضی بخون سه بود و بعضی تا قریب بقدر قیام و این جمله در سفر بود و امام را رعایت جانب مقتدیان
لازم است که در ایشان پیروی و نافرمانی بود و آنرا بن مالک رضی الله عنهما آمده که گفت نگذارم نماز را پس هیچ کی که
مشابه تر بود نماز گذاردن بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم ازین جوان یعنی عمر ابن عبدالعزیز و آنرا ذکر کرد و وجود
او را به تسمیه یعنی اگر چه کمتر از دهی گفت و سجود هم برین نوازند کردی و چون سجده رفتی زانوهای را پیش از دستها بر زمین
نهادهای بعد از آن دستها را نهادهای بعد از آن پیشانی و بینی و پیش بعضی بینی بیشتر از پیشانی اند که اقریب و مذکور
ابو حنیفه و شافعی و احمد هر یک است که زانوهای پیشین و مذکور مالک و او را غی تقدیم وضع بدین است بر کتین و از امام
احمد نیز روایت آمده و سجده بهفت مخصوص کردی روی و بدین و بر کتین و قدیم و بجهت الفت برد کردی و در آنکه
بجهت نه و الفت اقوال است نزد خفیه و مختار برده است و مرفع قدیم فاسدی خود نماز در مرفع یک قدم کرده
گذاشتی شرح ابن الهمام و در سجده دستها را از بیملو دور داشتی چنانکه ظاهر شد بیاض الطین و بیاض و بازو را
و شکم را از رانها نیز دور داشتی چنانکه بزرگوار از میان آن در گذشتی و در سجده سر مبارک میان دو کف داشتی
و قومه حلیه نیز را نهاده رکوع و سجود بودی و گاهی آنقدر کردی که کسی در و هم می افتاد که نماز را فراموش کرد
در محجین آمده که قیام در رکوع و اعتدالی و سجده و جله قریب برابر می بود و این محمول است بر آنکه چون قیام طویل
بودی رکوع و قومه و سجده و جله بر طویل بودی و چون قیام خفیف بودی به خفیف بودی نه آنکه این غیر مقتدیان
بودی همچنین تاویل کرده اینچنین را و این باعتبار اقبال معتاد است و الا در بعضی احیان چنانکه در صلوة
و رکعت و ایضا نماز تہجد رکوع و سجود و قومه و جله برابری بود با قیام و احادیث در باب اطمینان اعتدال در رکوع
و سجود و قومه و جله بسیار وارد شده و ادنی آن است که استخوان صلب است گردانده فرمود آنحضرت صلی

امید علی و سلم که بدترین در دنیا در نماز است گفتند یا رسول الله فندوی در نماز چگونه باشد فرمود اگر نماز تمام
نکته رکوع و سجود را و خفته رخصی انداخته مردی را دید که نماز گذارد و تمام کرد رکوع و سجود را چون فارغ شد
آن مرد از نماز خفته او را نزد خود طلبید و گفت ای چه نماز بود که تو کردی و بجهت نماز نکردی اگر میری تو بدین
حال میری بر غیر فطرت یعنی بر غیر دینی که پیدا کرد است پروردگار تعالی محمد را بران دین و نزدش انبی
و احمد و ابی نوح است تعدیل و اطمینان در رکوع و سجود و قیام میان رکوع و سجود و جابه میان سجده و رکوع
است و بقول مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع و سجود نیز واجب است و بروایتی فرض و بروایتی مستحب و نزد امام
محمد اطمینان در رکوع و سجود در ظاهر روایت بخیر رکوع واجب است و واجب شود میان آن سجده و تخریج
چراست مستحب اما قومه و جمله مستحب است و بعضی مالک نیز بر اینند و ایشان می گویند حقیقت رکوع انحاء است
و حقیقت سجود نهادن چپه بر زمین و در مفهوم آنها اجمالی نیست تا محتاج بیان بود پس فرضیت متعلق بقدر
ادنی بود و زیادت از باب تکلیف و تمیز باشد که ترک آن نماز ناقص تا تمام گردد و فاعل آن آثم و شنی است و بعضی
این مذنب نقل می کنند که هر که ترک کند اعتدالی در رکوع و سجود لازم گردد بروی اعاد و در شریعت این
الهام آورده که پرسیده شد امام محمد از ترک طمانت گفت می ترسم که جایز نباشد و از خسی آمده که ترک
ترک کند اعتدالی لازم است بروی اعاده و بعضی از مشایخ گفته اند که لازم است و واقع از فرض ثانی است
و این تقاضای کند عدم سقوط را بادل و این لازم ترک رکوع است نه واجب انهی این تعدیل و اطمینان رکوع
و سجود است و اما در قومه و جمله میگویند که انتقال بر کبی از رکعتی مقصود لذاته نبود پس رفع راس از رکوع واجب
نباشد چه انتقال از این سجود بی رفع ممکن است بخلاف سر برداشتن از سجود زیرا که ممکن نیست سجده دوم بی
رفع و بروایتی از ابو حنیفه سر برداشتن فرض است اما راست استیادین فرض نیست و تمسک باید نقل
آنحضرت است که داریم و ستمردین باب بر یک نهج و بر یک قرار بود و انجیدت بخاری و سلم و غیره نماز را ب
بریده آورده اند که اعرابی مسجد زدند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در گوشه مسجد نشسته بود پس بگذرد
آن مرد در رکعت نماز و تمام نکرد رکوع و سجود را پست برآمد و بر حضرت سلام کرد و آنحضرت رد سلام وی کرد
فرمود اما در کن نماز خود را که نکرده نماز آن مرد رفت و اعاده کرد باز بر حضرت آمد و سلام کرد باز فرمود
اعاده کن که تو نماز نکرده سه بار بخنجر کرد پس گفت آن مرد سوگند بخدا می که فرستاد ترا بختی من مرا این تمام
گذازد پس بایستد مرا ای رسول خدا که چگونه گذارم نماز را پس آنحضرت میان وضو و استقبال قبل و قیام
و قرات کرد و فرمود رکوع کن تا ترا رکعتی در آن پست بردار سر خود را تا مایستی برابر بخنجر فرمود در سجده

وامام ابوحنیفه و محمد بن سنان که بر این مرد با عاده صلوة بجهت آن بود تا نماز بر وجه کرامت و نقصان اقامه نشود
از جهت سلطان و فساد و نیز اگر تعدیل فرض بودی بر این نگذاشتی و اگر که مکرر این چنین نماز کردی و تقصیر بر
نقص بودی و در آن آخر آن نماز و در آخر حدیث بروایت ابی داود و ترمذی و نسائی واقع شده فاذا
فعلت هذا فقد تمت صلواتک و ما انتقصت من هذا فانما انتقصت من صلواتک پس تسبیح می نماز و وصفت
آن بقصان نزد نقد تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن الا فرمودی لذهب و بطلان مثلا
والله اعلم بجهت بداند که در استفاح صلوة چنانکه گذشت و در رکوع و سجود و نور و جلوه عالم از حضرت
ماور شده و در سجود امر نیز واقع شده که فرمود اجتهاد کنید در عادات حالت سجود که سزاوارست که دعا
ساجدان سحاب گردد و نیز آمده است نزدیک بودن بنده از خدا در حال سجود است و دعا و انواع است
دعای شانه و تجدید دعا طلب سوال و گفته اند که مدح و ثناء حضرت کریم و اب متضمن سوال طلب است و حکم من شغل
ذکر می عن سلتی اعطیت افضل ما اعطی الی این محصل مطلوب است و ماور درین باب شامل بر دو نوع است و اینجا
ظاهر شد که حقیقه که در نماز اقتضای باز کار کنند و از صریح و عامی نمایند نیز از افعال امر دعا فارغ و نیز نیستند
و حقیقه جامعیت آنست که در و افعال صریح دعای نیز متمثل گردد و در فرائض اقتضای تسبیحات و اذکار کنند و از
بعضی احادیث نیز تخصیص بوافل بصلوة میل معلوم می گردد و بعضی حقیقه این دعای زیادتی را حرام فرمود
داشته و عجب است که با وجود ورود احادیث صحیح در عمل آنحضرت بان اطلاق حرام کنند معلوم می شود که در طایفه صلوة
حرام داشته فرائض و و افعال و این بنیات بعد است تا مخصوص فرائض داشته و این نیز بر تقدیری است که در
نوم شود بوافل آمده و در فرائض قطعاً نیامده و ذلك محل تردد و چون از سجده دوم سر برداشتی بر
رکعت دوم برخاستی و اینجا دو قول است یکی آنکه بر زمین نشستی و بر دو دست بر زمین ایستادی پس برخاستی
و این را حاکم سراج گویند و اختلاف است فقها و حکم این جمله بعضی آنرا حلال برسته کرده اند چنانکه
شافعی است که میگوید بسته آنست که بعد از سجده دوم بر زمین نشسته نشستی تسبیح از آن خیزد و بعضی محل
کنند و گویند این متن از جهت عذر و حاجت بود که بر سر آن مذنب امام ابوحنیفه و مالک و مختار در مذنب احمد بن حنبل است
و این می گویند که سنت نیست و تمسک امام شافعی بخبرش است که بخاری و ترمذی و نسائی از مالک بن الحویرث
روایت کرده اند که وی در پیغمبر اصلی اند علیه و سلم چون می بود در نماز یعنی در رکعت اول و ثانی تا می نشست
بر زمین برخاست و ششمی آورده که ابن ابی شیبہ از عثمان بن ابی عباس روایت می آرد که گفت در ایام قسار
را از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم چون بر می داشت سر مبارک خود را از سجده دوم در رکعت اول

و شانه برنجی سسته همچنانکه بود ندی بلکه نشیند و زین سود علی و عمر بن عبد الوهاب بن الزبیر و بنی امیه
 کرده و اینها آگاه برنجی اند از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و تحت تربیت و در اتباع آنحضرت و ملازم تر بود
 از مالک بن الحویرث که تربیت و در تربیت آنحضرت اقامت نمود پس و حبیب است قدیم آن ابو داود از ابن عمر آورد
 که گفت نمی کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم که اعتماد کند بر مردی و دوست خود و قتی که بر خیزد و در حدیث دلی آمده که گفت
 بر منی است اعتمادی کرد بر خیزد و تو قیقین من الاحادیث آنست که حمل کرده شود حدیث مالک بن الحویرث را بر آنست
 که بر ضعف و هم برین اند که هر چه بود که آنچنانکه گذشت خلاص در جمله استراحت بود اما آنکه وقت برخاستن
 اعتماد بر خیزد کند یا بر ارض یا جل استراحت سسته نزد امام ابو حنیفه داماد احمد آنست که بر دوست را
 بر یکتین نهاد و محمد بر یکتین بر خیزد از جهت حدیثی که ابی داود از ایل بن حجر آورده که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
 و سلم که برخاست بر یکتین اعتمادی کرد بر خیزد من هم ابو داود از ابن عمر آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
 نمی کرد که اعتماد کند بر مردی و دوست و بر خیزد و نزد امام مالک جل استراحت نیست اما وقت برخاستن اعتماد بر
 میکند و نزد مانع حکم ضرورت و زیادت مشقت نه که بر من ضعف بدان جایز است و وصل و چون نشیند
 نشستی یا چپ را فرسش کردی و بر آن نشستی و پای راست نصب کردی و قول امام ابو حنیفه نیست و نزد
 امام شافعی نیز نیست در قعه او این را فرسش گویند و ثانیه تورک و در پی ایشان آنست که بر تشبه
 که بعد از آن تشبه است خواه همین یک تشبه باشد یا نه که در نماز و خواه در تشبه چنانکه در غیر نماز تورک کنند
 و درت وی چنانکه در حاوی که کتاب مشهور در قعه شافعی است گفته بر آوردن دو پای از جانب همین اتفاق
 آنها بر عادت افراش و یکسین متعذر بر زمین است و دلیل ایشان حدیث ابی سعید است که نزد معاویه از
 گفت من آنانترم نماز رسولی الله صلی الله علیه و سلم و نزد امام مالک تورک است و در رد و جاب و نزد امام احمد
 نمازی که در تشبه است در تشبه تورک کنند زیرا که مصطفی در تشبه او می شود و می حرکت است بر کمر
 قیام از سبب افراش آسانتر است و بعد از جل استراحت علی نیست پس تورک که نیست سکون و احترام است
 بناسبت آن باشد و این چهار امام درین مسأله چهار قول مختلف افتاده اند و تحت امام ابو حنیفه آنست که گفت آن
 که در حدیث مسلم از عایشه در احادیث دیگر نیز طریق افراش مطلق آمده که سسته در تشبه است و نشستن آنحضرت
 بنص الله علیه و سلم پنجسین بودی تقید تشبه او بی یا آخره و نیز مشقت درین صورت بیشتر است و افضل الاعمال
 باختر و در بعضی احادیث دیگر نیز ذکر طریقه افراش مطلق آمده و در بعضی احادیث که ذکر طریقه تورک آمده
 در تشبه آنحضرت آنرا حمل کنند بر حالت عذر یا کبر سن یا طول آویده در آن چه در طریقه تورک مشقت

که بود و تواند که از آن حضرت صلی الله علیه و سلم در احیان مختلفه بر یکی از این طرق بوجود آمده باشد چنانکه مثل آن در
اعمال سنن و نوافل واقع شده است و یکی از اخبار گفته است که محمد صلی الله علیه و سلم در مجلسی که در آنجا نشسته بود
فرمودی بر دو دست برابر بردن نهادی و در دست راست عقد و اشارت کردی و نموشانید و نموشانید
و در صورتش گفت که انگشتان را قبض کند مگر مسجرا که او را بسط کند و طرف ابهام نزد اسفل
مسجربان گفت دست بنهد و همچنین تفسیر کرده علامت افیه عقد پنجاه و سه را و سبب ایشان حدیثی است
که مسلم آورده و در حقیقه عقد تسعین صورتش قبض خضر و بنف و وسط مسجرو و ضم ابهام است بر اصبع وسطی
و این نیز در حدیث مسلم از عبد الله بن ابی سیر آمده و همچنین است مختار در مذنب احمد و شافعی در قول قدیم و نزد مالک
قبض جمیع اصابع یا یعنی وسط سبابه و تحریک آن و مرشافیه را در کیفیت تخلیق و همی دیگر است و آن وضع انگله
وسطی میان عقد تین ابهام و انگشت مسجرا در هر شهادت برداشتی و وقت اشارت نزد بعضی وقت
تلفظ الا الله است و پیش بعضی نزد تمام آن وقت تلفظ بکلمه الله و مشهور است که نزد نفعی انگشت بر دارد
و نزد اثبات بنهد و باید که اشارت بجانب فوق نیفتد تا موثر نباشد شود و باید دانست که عقد اصابع بیست و
بر کیفیت مذکوره و اشارت بسیار در احادیث صحیح واقع شده و در جامع الاصولی از کتب معتبره درین باب
احادیث بسیار آورده است و در بعضی احادیث ذکر عقد است با اشارت و در بعضی ذکر اشارت فقط و همچنین
است مذسب بحدیث و فقهای مجتهدین و کثیری از اصحاب و تابعین گفته اند که حق آنست که مذنب نام الوضیقه
و صابیه نیز همین است و متقدمین علماء و حنفیه تصریح کرده اند بآن و لیکن در شاخین ایشان خلافی در میان آمده است
و اما اگر احادیث را تمام ذکر کنیم سخن تطویل انجامد بحدیثی که در مواضع خود مذکور نموده سخن از علایم مذنب بسیار می
سودمند افتد و مستثنی گوید نامانی پوسفت در مالای خود ذکر کرده که قبض کند خضر و انگشتی را که متصل است بآن
حلقه کند وسطی و ابهام را و اشارت کند بسیار و امام محمد گفته که رسول خدا صلی الله علیه و سلم اشارت می کرد
و آنچه آن حضرت کرده ما نیز کنیم و همین است قولی بحقیقه و هم مستثنی از طریقه آورده که چون شروع کرد در وضو
پس رسید بقول اشهد ان لا اله الا الله یا اشارت کند بسیار یعنی یا نه اختلاف کرده اند در میان خود و
بسته جلوت که نزد اشارت محلی از فقیه ابو جعفر آنست که قبض کند خضر و بنف را و تخلیق کند وسطی را با ابهام
کند بسیار و در دست المصنفی ذکر کرده که کرده است اشارت انتهی و در حواشی ما به از کفایه نمی نویسد که در محیط
گفته است که بعضی گفته اند رفع سبابه یعنی در تشهد از سنن است نزد احنافیه و محمد و امام احمد و همچنین
است از ابی یوسف و علامه محسن الدین زکریا گفته چون متقی است و ابیات از اصحاب ما جمعا در این

اشارت سسته و از کوفیان و مدنیان همچنین آمده و کثیر است اخبار و آثار و در آن لحاظ جمعی از علما بان اوست
باشد انتهى و شارح و قایم گفته که عقد و اشارت از اصحاب آمده انتهى و خالی از ذکر استی نیست آنچه
در باری و باب بیضا اصابع و توفی عقد میگوید که آن مرویست در حدیث و ایل بن حجر و حال آنکه در کتب
احادیث ابو داود و نسائی و دارمی و ابویعلی و عبد الرزاق با روایات متعدد و از و ایل اشارت با تحلیلی ابراهیم
و وسلی روایت کرده اند و شیخ امام عالم عامل اجل علی متقی رحمه الله علیه درین باب بسیار جمع کرده و در و ایل
معه از مذہب جنفی با اختلافی که در آنهاست ذکر کرده و احادیث صحیح آورده و آنست عقد و اشارت را در
ساخته است و آن را در سر صحن سگات و شرح سفر السعادت تر ترجمه ایم و بالذات توفی و در خطاب
السلام علیک یا ابی النبی و سوال کرده اند یکی که خطاب کردن تسبیح در نماز منجی عیب است و مفید است و جواب
داد اند که از خصایص است صلی الله علیه و سلم و در تحقیق این عائی است در نماز اگر چه بصیغه خطاب است و چون
اصل که قصه مزاج است همچنین واضح شده است همچنین نگاشته شده باین تقریر حاصل شود باین سوال دیگر که می
چیت حکمت در عدول از غیبت ب خطاب بآنکه مقتضای سابق لفظ غیبت است چنانکه گویند الحیات پس
و الصلوة و السلام علی النبی و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین یعنی نگاشته باشند لفظی را که از رسول خدا
آمده تعلیم کرده و محابره و خطاب و احباب مذہب بر طریق اقبال معرفت گفته که مصلیان چون با الحیات متفق
باب ملکوت کردند و این کرده شد مرایشان را در دخول در جرم حرم غزت الی تبارک تعالی پس روشن
ست دیده بصیرت ایشان و آنگاه شدند و در یافتند که آن بوسیله نبی الرحمة و درکت متابعه اوست پس
حاضر یافتند حبیب را در جرم حبیب پس اقبال کردند بر وی گفتند السلام علیک یا ابی النبی و رحمه الله و برکات است
و بعضی از ارباب تحقیق گفته اند این خطاب با اعتبار بر این حقیقت محمدی است در زمان موجود است و حضور است
در اطن حید و انکشاف این حال است در وقت صلوة که افضل حالات و اقرب مقامات است بذا و کراتی
در شرح صحیح بخاری گفته که این در زمان حضور و حیات آن سرور وید صلی الله علیه و سلم و صحابه بعد از آن
و همچنین سلام میفرستادند که السلام علی النبی و رحمه الله و برکات است و در بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی
الله علیه و سلم در وقت نماز فرمود اللهم لا اله الا الله و اشهد انی رسول الله و اقمی که از ایزد است اخیر
است این گفته و لیکن روایت آن تصریح شده و فم در صحیح ثابت شده که در وقت ظهور حجة کبری فرمود
اشهد انی رسول الله و صحیح بخاری در باب اموات آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورده که در سفری از شهرهای
قوم سبک گشت و میری شد پس آنحضرت دعا کرد و میگفت چنانکه تا مدت که مرگ در گذر نهاد از آن در

غزوه تبوک بود که هفتاد هزار کس همراه بودند پس فرمود آنحضرت اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و در
اول آنحضرت صلی الله علیه و سلم علیا و علی عباد الله الصالحین تنبیه است مراست و اگر نصیبی صلاح داشته باشند بنا
بر آنکه آنحضرت و تمام خلق در صلوات شرف و محفوظ باشند و ازین فضل عظیم محروم نگردند و اینجا لازم می آید که
چنانکه حق خداست غرضصل حتی مسلمانان نیز است و کسیکه ترک کرد و باز از اخلاص کرد حقوق تمامه مؤمنین از آنها
گرفته شده اند و آنها که باینده تار و زیامت از چه و جوب قول السلام علیا و علی عباد الله الصالحین و کلام در
جوب صلوة بر آنحضرت در شبهه اخیر تر از شافعی و سنیت آن نزد حنفیه سابقا در محل خود گذشت و نزد
طبرانی و ابن ماجه و دارقطنی از سبیل ابن سعد آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود نیست نماز کسی را که در
نفرستد بر غیر خود و نزد دارقطنی از ابی مسعود انصاری آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود کسی که
نمازی که صلوة نفرستد در وی برین و بر اهل بیت من قبل کرده نشود و از وی در صیغه صلوة روایات متعدده
آمده و کافی است همین مقدار که گوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم
محمد و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم آنکه جمیع مجید که از سمعت من بعض المشایخ
در آخر حدیث ابن مسعود فی العالمین اینک جمیع مجید آمده و اگر این را هم گوید بهتر و در بعضی روایات و ترجمه کما
و ترجمه آمده قاضی ابوبکر ابن العربی از مالک و حیدر لائی از شافعیة نقل کرده صحت آنرا از اقبل بر عت داشته
و گفته اند که آنحضرت تعلیم کرد صحابه را کیفیت صلوة و بی پس زیاده کردن بر آن استدراک است برو
صلی الله علیه و سلم و در جواب از ذخیره که از کتب حنفیه است نقل کرده که در حدیث زیاده که موافق نقص است
چهار حدیث و ترجمه غالب در کردن چیزی میگویند که کلامت کرده می شود برو و خرم کرده است ابن عبد البر که از مشایخ
حدیثین است و گفته که روایت مرسل کی را چون کرده شود نبی صلی الله علیه و سلم که گوید رحمة الله زکریا که آن
آنحضرت من صلی علی گفته است من ترجم علی یاسن دعا اگر چه معنی صلوة رحمة است و بیکر مخصوص کرده
است بان لفظ تعظیما پس عدول کرده نشود از این لفظ دیگر و قاضی عیاض از جمهور علما جواز آنرا نقل کرده
و نقلی گفته صحیح است از چه در روایات بدان خود در شبهه آمده السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و حق
آنست که آنجا در خصوص این لفظ راست که اللهم ارحم و ترجمه الی اخره نسبت رحمت و اطلاق آن بر آنحضرت
رسول صلی الله علیه و سلم و الله اعلم و آنحضرت بعد از ورود دعای کرد و مشهور در اینجا این دعاست که از
عایشه رضی الله عنها آمده اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من قسمة المیراث الرجال اعوذ بک من
قسمة المیراث و قسمة المات اللهم انی اعوذ بک من الائم و اللعزم و در حدیث ابی هریره و ابن عباس رضی الله عنهما

اللهم اني اعوذ بك من غيب جهنم نيز واقع شده و گفت ابر عیاس بن قیس می کرد اخضر این درس
این که تعلیم می کرد سوره قدر را و از این بیکر صد حق رضی الله عنه که گفت گفتیم یا رسول الله یا رسول الله یا رسول الله
آن روز نماز خود فرمود تحسنت بگو معلم فی ظلمت نفسی ظلاً کثیراً و لا یغفر الذنوب الا ان تاتوا بغفره و غفره
و در جمعی آنکه انت الغفر ارحم و از علی مرتضی رضی الله عنه آمده میفرمود اخضرت صلی الله علیه و سلم در این شب
و تسلیم اللهم انی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلت و ما اوتيت اسلام یعنی انت المقدم و ما
المؤخر و الله الايات و در حدیث دیگر این دعا بعد از فراغ از سلام آمده و خوانده محل بعد از سلام و پیش از
سلام بخوانده باشد و در صدور این ادعیه اشالی آن که در طلب تحسنت و غلب و استعاذه از غلبه است
و غلب جهنم و نند و جالی و مانند آن از اخضر صلی الله علیه و سلم واقع است اشکال کرده اند که اخضر صلی الله علیه و سلم
چون معصوم است دیگر طلب تحسنت و استعاذه چه معنی دارد و جواب گفته اند که مقصود تعلیم است است یا سوال براس
این است معنی آنست که اعوذ بک لامتی ما ساو ک طریق قانع و اظهار عبودیت و التزم خوف الهی و اعظام او را
به سوی اوست تعالی و قدس برین نیم است حال مقرران درگاه که همیشه در خوف و خشیت و تعظیم و ارادت
اند حال معصومان نیست از دیگران چه گوید همیشه استعاذه می کنند و استغفار می نمایند تصور عظمت الهی
و بیست درگاه الاهی عز و سلط برین میدارد و با چیزی مناسب حال خود می یابند که آزاد داخل تقصیر است
میدارند و گناه نام می که حقیقه سید رسول که با کثر از همه پاکان و معصومین است و در بیست
از بوده و نابوده برادر بوی بخشنده اند و از زبده اخضر میگویند و میکنند و اگر چه توان گفت دوی صلی الله علیه
و سلم ما مورت باستخفا و قد تعالی و استغفر ذنوبک و لم یغفر الذنوب الا ان تاتوا بغفره و غفره
و اولیاد از اول تا آخر و از دم تا برج شمس عز و جلالی بجزان جایز گفته بر قیاس آن در حقیقه نیز تصور توان کرد
بیست دیدم که خاطرش ازین کمتر میکشد و کردم از قبول گناه نبوده را به آنرا خاطر در تخیل که به آن
قوم دعوی هستی و پاکی توان داشت و وجود که ذنوب کثایه از آن است و غفر معنی تراست و از سازان
کسی گفته است بیست از خدا خواهند سر ذات خود در ذات او به این بود ساعت بعت
سر استغفارشان و کنایت از خاتمی الله داشته سخن اینجا بیرون از اصطلاح علم و زبان و دست رفت
که وضع آن کتاب و عقده برین صورت واقع است و تا می رود و در ترمی گردد اللهم اغفر لی و اخضر صلی
الله علیه و سلم بعد از تشهد سلام میدارد و در جانب یمن و یسار چنانکه دیده میسر سفیدی رخسار مبارک
و بی صلی الله علیه و سلم میفرمود السلام علیکم ورحمة الله و بركاته و مخاطب بودی ملائکه و قوم را و الله است

باین یکی از وجوه فضیلت قیام در جانب یمن است که بعد از نزول از معارج قریب و رجوع از مشهد
انوار و نو که نماز است اولی نظر بر این جانب می افتاد و دو سلام داد و راتر و دائمی حضرت بود
علیه السلام که باز زده نفر از سایر صحابه و عظامی ایشان از زیارت کرده اند و یمن است نزدیک حقیقه و شافعی و
دیگر الامام مالک رحمه الله علیه جمیع که نزد وی یک سلام بمقابل وجه و حدیثی که درین باب دروایت کرده است صحیح
نست و اگر احیاناً بود در نماز شب بی بود و چنانکه عایشه رضی الله عنها میگوید آنحضرت صلی الله علیه و آله یک سلام
بیدار بر میآورد و نگویند که این حدیث معلول است و اگر معلول باشد این عبارت صحیح نیست در آنکه سلام
نمید و از آن سکه است شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان رفع صوت نکردی که مقصود از آن ایضا طاهر
ست بودی و از اینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد منقول است که وی تسلیم واحد را تاویل کرده که معنی وی آنست که هر
تسلیم واحدی کرد از برای اعلام و سلام دوم را استه می گفت و بعضی گفته اند که در او از مقابل وجه آنست که
ابتدا سلام از جانب قبله کردی بعد از آن التفات کردی بر یمن و یا که بدان رفع صوت کردی و در
باب یک سلام از سهل بن سعد نیز حدیثی آمده که مطعون است نزد محدثین و از شافعی نیز نقل کرده اند که
نحر است اگر خواب یک سلام گوید و اگر خواب دو سلام و در نماز التفات نکردی و صحابه را نیز از این منم کردی صحاب
در نماز فرض و معنی التفات دیدن یمن و شمال است با یچیدن گردن پس بگوشت چشم نگریستن التفات باشد
و کرده نمود کذا فی النهایه و در شرح ابن الهمام گفته که حد التفات کرده آنست که بچیدن گردن را تا بیرون آمدن
از مواجه قبله و اگر تحرفت که بجمع بدن خود فاسد گردد نماز وی پس یک قسم التفات مضرات و یکی کرده
چنانکه عمل کثیر مفید و قلیل مکرره انتهی دشمنی گوید کرده است التفات یعنی بجهت تحویل سینه و اگر تحویل سینه
کند باطل گردد نماز و اگر بگوشت چشم ملاحظه کند مکرره نیست و در حدیث ترمذی از ابن عباس آمده که گفت خط
میکرد رسول خدا نماز میبنا و شمالاً و گفته اند ملاحظه آنحضرت در نماز بقصد اطلاع بر احوال مقتصدان بود یا بجهت
تعالیم آنکه بجهت مطلق نماز نیست و در حدیث آمده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند پروردگار تعالی حل
و علا و وجه کرم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نگرند بگوید پروردگار تعالی بمن اوم بجانب کی می نگرند کسی
نست بهتر از من که بسوی لومی نگرے روی خود بجانب من آورد و چون بار دوم التفات کند باز بچشم گوید
و چون بار سوم نگرند بگردانده تعالی وجه کرم خود را از روی و در حدیث دیگر آمده لاصوله للثقت اما من مقدر
نات شده است که یکبار در بعضی اشعار شخصی را بجانب دشمن فرستاده بود و آن شخص تمام شب سواره بایست
آنی در چون آنحضرت نماز مشغول شد در نماز بجانب آنرا که آن شخص را بآن گشته بود نظری کرد و التفات بجا

شعبی نمود این تفسیر بر سبیل قدرت بود و در نماز نافله بود که مستحب فرماید چنانکه بعضی گفته اند و اگر نیز فرموده
که نماز فرست چنانکه در جامع الاصول مفهوم می گردد برای مهم و محنت اهل اسلام بود که محافظت و احراز نماز
و جمعیت ایشان است پس این از باب تداخل عبادات است نماز عبادتی است و نظر کردن بجانب آن شخص
برای مصلحت نماز عبادت که جهاد و تدبیر است و نماز خوف نیز ازین قبیل است و از عرضی ابدی نمی گفت آنرا
جیشی و اتافی الصلوة و بخاری در صحیح خود از برای آن بابی عقد کرده بعنوان تفکرات الرب فی الصلوة و در ترمذی
قول این عزادار آورده و در باب این حدیث آورده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نمازی کرد و بعد از سلام
بسرعت تمام برخاست و در وقت و بیامد و گفت طلای در خانه در نماز یاد آمد پس کرده پیدا شستم و کعبه
در خانه باشد و مرا کردم قسمت آن و این بهتر از قبیل اقل عبادات است که گفته اند که خواطر جلب نفس است و نماز
معلوم شد که مذموم خاطر رویت که از قبیل عبادات و طاعات باشد و گاهی از شنیدن او از کبریا
نماز را تخفیف کردی و نماز درش در وقت نهیقت بقطع صلوة یا زوال خوشه یا غیره از نماز و بی تعلقی شد
و او را رسد شستی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم مردوش مبارک نهادی و گاه امام حسن و حسین رضی الله عنهما
بیامدی و در سجده بشت مبارک بی تعلقی شدی از برای وی اطاعت سجود کردی و توبه خاطر کجاست
و رعایت حال ای کردی و گاهی در نماز بودی و عالت بیامدی و در بشت بودی چه گام نهادی و در بشت
بکشودی و در خانه کجاست قبله بود و اشال این چیزی چند در حادث آمده است و علامه را در صورت عمل کثیر
اختلاف است نمی آید که آنچه محتاج بود و در دست عمل کثیر است و مراد این آنست که بحران عادت کن
عمل خبر بد دست نیاید اگر در مصورت فرضاً آنرا بیکه است که نیز مقصد است مثل قیوم و نقص و قسور و آنچه
محتاج بیکه است اگر اتفاقاً بدوست که قلیل است و مقصد نه بعضی گفته اند که آنچه ناظر فعل از برای
مصلی خیال کند فعل کثیر است و بعضی گفته اند که فعل کثیر آنچه مصلی آنرا کثیر بخیر دارد و بخیر بعضی است و قلیل
بنو الی کثیر است و ما در آن قلیل اگر گاهی کسی در حال نماز بودی صلی الله علیه و سلم سلام کردی و بشارت
دست و سلام وی کردی باین طریق که دست را بگرفت و بی چنانکه شست و نمالای او و گاهی در اشارت
باگشت نیز کردی و این نیز در حدیث صریحاً واقع شده و گاهی کثیر مبارک یا ما کردی هم در سلام
و غیر آن و ما در اشارت بر آن سلام حدیثی صریحاً یافتیم خبر آنکه در دست شستن از این مکرر است
کان یزد اشارت این را اگر اشارت بر این مطلق حمل کنند از سیاق روایات که در جامع الاصول
آورده ظاهر می شود که مراد همان اشارت بر دست است و بعضی از شرح اشارت بر آن ذکر کرده اند

باید و میشد و لابدی درین باب یافته باشند و الله اعلم و در غیر و سلام و صلوة گفت از غایت آمده که نماز
بیکر و رسول خدا صلی الله علیه و سلم مردم گردوی استاده بود و یکی ازین بیان پرسید که این چه حالی است پس
اشارت کرد آنحضرت بسرخود بسوی آسمان بقصد جوابی رواه مسلم و در احادیث دیگر اشارت
به دست باری غیر و سلام نیز آمده چنانکه برای نشستن و صبر کردن اشارت بجانب زمین کرد چنانکه جابر
گوید فرستاده بود مرا آنحضرت بیکاری چون آدم آنحضرت در نماز بود پس اشارت کرد به دست مبارک
خود بجانب زمین یعنی نشستن و بیکاری آمد مسلم رضی الله عنه جاریه را بر آنحضرت فرستاد تا بیدار و تحقیق
حال دو رکعت نماز که آنحضرت بعد از نماز عصر گذارده بود چون جاریه آمد آنحضرت در نماز بود اشارت کرد بکتاب
تا صبر می کند پس می صبر کرد بعد از تمام نماز جواب فرمود که این دو رکعت نماز منتهی شین است که بسبب اجتماع
و خود تنویرم گذارد پس قضا کردم آنرا و در اوایل سلام در سلام در نماز کردی پس از آن تسبیح شد و در وقت
بخاری مسلم و ابی داود و نسائی از زید بن ارقم آمده است گفت بودیم که سلام میکردیم بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم
حال نماز کردی که در میان و چون از پیش بخاشی برگشته ایم سلام کردیم بر وی صلی الله علیه و سلم و در دیگر در اسلام را گفت
یا رسول الله بودیم که سلام می کردیم بر تو و ردی کردی یا سلام ما را فرمود این فی الصلوة الشکلا و در بعضی
روایات آمده که الله تعالی میکند از امر خود هر چه میخواهد کنونی هر کرد که حکم در نماز جز بیکر و تعالی نکند و بعد از
خروج نماز در سلام کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز بسیار گریستی چنانکه خوف ویران آوازی می بود و بخیر
آواز دیک بسین یعنی گری می کرد و در روشنی جوشید و در روایتی آمده که در سینه وی آوازی می بود مثل آواز
آسمان از بکا و در فقه حنفی مذکور است که این و بکا اگر آواز نبود اصلا مفید نیست و اگر آواز بود پس اگر
بعلت دردی یا مصیبتی دنیاوی باشد مفید بود و اگر از جهت آخرت بود از خوف در جا و رغبت و
رغبت آن نیز مفید بود بلکه دلالت بر زادت حضور و خشوع دارد چنانکه در حدیث مطرف از
پیش آمده و امام محبوی از ابی یوسف روایت کرده که بکا بصورت از جهت آخرت اگر بکا بدو شستن کن
طاعت دارد مفید بود و اگر نتواند بکا بدو شستن مفید نیست که از ذکر الشبهی و گاه بجا است تخیر کردی
و بی حاجت نه و مانند فقها تخیر بکلا در انفسه صلوة داشته اند و اگر قصد نمود مفید نیست و عذر و حاجت آنست
که مضطر بود و طاعت جز از اجتناب از آن نداشته باشد و با غش طبع یا بعلت مرض بود پس حکم
آزاد باشد و اگر از بی حاجت صورت کند نیز مفید نیست اگر مقصدی تخیر کند تا بدایت و متنبه کند نام خود را بگوید
او را مصلی تا بداند در می را که در نماز است فاسد نمی گردد نماز او که از ذکر الشبهی نیز گفته اند که مراد به تخیر

آنست که بوی حضرت پیدا گردد و در پانچمین است و در نماز چشم مبارک گشاده داشتی و سر و گردن فرستی
در صحیح بخاری از انس آمده که گرفت عایشه پرده رنگین و متعش که جانب خانه را پوشیده بود پس سر برد
آنحضرت که این پرده را دور کن که همیشه تصاویر این پرده عارض می شود در نماز مراد تصاویر نقوش است
یا این پیش از حرکت تصاویر بود و گفته اند که مراد پوشیدن جانب خانه بدان است که متاعی در جانب خانه
که بدان پوشیده بود و الا از ستر جدار به ثیاب تپی واقع شده است که اقبال الالبهری بنی سترج الشیخ است
و در مجمع البحار گفته که شل حجله دوس برپا کرده بود و درین و متعش و الله اعلم و نیز در حدیث تفسیر علی از
عایشه آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم جامه عکله را پوشیده و در نماز با علمهای آن جامه نگاه
کرد و چون از نماز فارغ شد جامه از تن برکنده و فرمود این را برای جیم صحابی که جامه را پیش کش آورد و
برده کلیم او را برای من بیا رید که علمهای این جامه در نماز مرا مشغول خاطر گردانید و از علو مقام مشغول
و حضور فرود تر آورد و در حقیقه از برای تعلیم است بود و الله اعلم و نیز در حدیث آمده که در سلام باشان
دست کردی این هم دلیل است بر آنکه در نماز چشم نمی پوشید که اقالوا و پوشیده خانه که این احادیث
دلائل ندارند مگر آنکه تمیض عین با هم و ستم نبودی و از اینجا لازم نمی آید استمرار دوام کشا و گنج چشم پس اگر
مقصود آنست که در تمام نماز چشم پوشیده نبودی این دلیل تمام است اما ظاهر آنست که مقصود احتیاطات
دوام کشا و گنج چشم است که اصل علمی است و الله اعلم و فقها اختلاف در آنست که در آنست تمیض عین و نزد
ما مکروه است و بعضی گفته اند که حق آنست اگر کسی از آنکه شود چشم در نماز تفرقه و پریشانی حاصل
شود چنانکه در قبله وی چیزی باشد که شاغل قلب شود مکروه نیست تمیض بلکه با استیجاب قرین
نظر بعدم دلائل که در ترغیب و تخطا داشت حضور و خشوع وارد شده اند و عدم ورود و نهی صریح از تمیض
سین و الله اعلم و حاصل در بیان اذکار و دعوات که آنحضرت صلی الله علیه و سلم صلوة می خواند و آنست
است از ثوبان رضی الله عنه که گفت چون بر میگشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از نماز سینه
سلام میداد استغفار میکرد سه بار و میگفت اللهم انت السلام و معک السلام تبارکت یا ذا الجلال
والاکرام و گفت باین رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که نمی نشست مگر مشغول می گفت
اللهم انت السلام و معک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام روایت کرده اند بر دو حدیث از مسلم
و روایت کرد بخاری از ام سلمه که گفت چون سلام میداد آنحضرت درنگ می کرد و در جای خود اندک
او گمان می بردم مگر آن درنگ کردن را بر آن بود که تا بر کند زمان پیش از آنکه دریا بنده

بنان را مردان و مردان بنی استوار جلوس آنحضرت است صلی الله علیه و سلم بریت خود که پیش از اسلام
دست مگر همین مقدار بعد از آن بر سبکست گاهی بجانب راست و گاهی لطیف چپ و گاهی اقبال می نمود و راجع
به شریف خود و دعای می خواند و ذکر می کرد و گفته اند که اقبال بجانب قوم اکثر برای آن بودی که چیزی که از
قرآن و احکام تازل و وارد شدی بخواندی و بیان کردی و ادعیه و اذکار بعد از نماز بسیار آمده و در کتاب احادیث
گردین باب تصنیف یافته مذکور شد حصین جزری و اذکار غوی و جزآن و لازم نیست که همه آنها همیشه
خوانده شود بلکه هر چه خوانده شود کلا او بعضاً باعث احرار فضیلت و اتباع سنت گردد و باین معنی تصریح
کرده است امام محی الدین نوادی در دعوات مستفاد و مانند آن و ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله
علیه و سلم نیز همین نسق بوده اند که بر جمیع دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده و مانند بعضی کتب چیز
است که در کتب دیگر نیست و از صحابه هر که چیزی از آن در وقتی شنیده عمل نموده و روایت کرده چنانکه
در تمامه اعمال نوافل و مندوبات حال اینچنین است و باعث اختلاف نیز همین است و نیز گفته اند که از تذکر
دین و ترغیب آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خواندن اذکار و دعوات عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدان
لازم نیاید و الله اعلم و بعضی ادعیه و اذکار که مشهورند سختی و نکته در آن مذکور است و اینجا ذکر کرده می شوند
اول استغفار سه بار باین لفظ استغفر الله الذی لا اله الا هو الی القیوم و اتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی
مطلقی واقع شده که چون سلام و ادای استغفار کردی سه بار و گفته شد مرا و راعی را که امام اهل شام است
کیفیت استغفار چیست گفت می فرمود استغفر الله استغفر الله استغفر الله و بعضی از نادانان استغفار میکنند
گویند که استغفار بعد از نماز مومن است که نماز از جمله گناهان باشد چنانکه از فرق ضاله که ایشان را مذهب و یونین
نقل می کنند که میگویند هر که بعد از نماز کلمه توحید خواند کافر گردد و شهود تقصیر است که در ادای نماز واقع شده
کافی است در استحباب استغفار و خود بعد از هر دو دست صحیح این گفتار ساقط است بعد از آن
السلام است السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام رواه مسلم و بعضی بعد از تنک السلام و اکیب
السلام نیز زیاده کرده اند و در ادوات شایخ ازین نیز زیاده مگر زیاده بخار با السلام و ادخا و السلام در
روایات صحیح نیامده مگر همین قدر که ذکر الشیخ ابن حجر الکی فی شرح مشکوٰۃ و میگفت لا اله الا الله و حده لا شریک
لا اله الا الله و بعد از آن کلماتی قدر الهم لا مانع لا اعطیت و لا معطى لا مشیت و لا یفیع فالجک منک الیه در هر دو موضع
بفتح جمیم است بمعنی نجات و غنی یا بمعنی بزرگواران یعنی غناء و نسب نزد خدا بیکبار می آید عمل باید و بعضی بکسر جمیم نیز
خوانده اند بمعنی کار لافضل و رحمت است کوشش جهاد علت نیست و گفته اند که ضعیف است و مختار

[illegible]

[illegible]

در سند امام محمد بن ابی اسلمه ثابت شد که آن فاطمه بخت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالی که می طلعبه از آن
حضرت خادم را یعنی جاریه که خدمت کند آوردند که دست مبارک وی رضی الله عنهما بر آن بسیار گردانیدن و شستن
از آب کشیدن شام بست بود و رنگ روی مبارک وی از رخسار چاروب دادند و دو دو طعام بخشن تیر گذشت و چون
بنا آنحضرت را در خانه نیافت چون آمد بر سید که فاطمه نسبت من برای چه آمده بود گفتند برای طلب خادم آمد
بود پس رفت آنحضرت بخت فاطمه و پشت بر سر و گفت یا فاطمه خادم می طلبی خادم خود نزد ما بالفضل
نیت و چون از بانی باید خبر کن تا بدیم ترا پس از آن خبر نمود یا فاطمه بخت و مشقت دنیا سهل است هر طریق
می گذری یا فاطمه تقوی و بندگی کن خدایه او خدمت کن مرا بل خانه خود را من ترا چیزی بیاورم که بهتر است از
خادم نسج میکنی خدا را نزد خواب رفیق سستی آتش بار و جود میگوئی و در سستی آتش بار و بیکسری میگوئی سستی
بار بر واه البخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و در بعضی روایات آمده که یکی از انبیا لا علی التبعین سستی و چهار بار
و در روایت دیگر از صحیحین از علی و فاطمه رضی الله عنهما آمده که هر دو خطاب فرموده و تعلیم نموده است بعد از آن علی فاطمه
این هر دو را رگزار دست نهادند و فرمود علی مرتضی که از آنگاه که این از حضرت شنیدم ازین برگزوفت نشود
و در بعضی تا آخر شب بیاد من آمد و بخوانم و دیگر این تعلیم کرد که چون بگذاری نماز صبح را بگوئی لا اله الا الله و الحمد
لا شریک له لا اله الا الله و الحمد و بعد از آن نماز صبح بگذارد و بعد از آن نماز صبح بگذارد و بعد از آن نماز صبح بگذارد
چنانکه گذشت و دیگر از مشاهیر او را که بعد از نماز فرض خواند آیه الکرسی است چنانکه در سنن نسائی آورده و
طبرانی نقل کرده اند و نیز زیاد کرده و در این حدیث را جماعتی دیگر از حفاظ روایت کرده و تصحیح نموده اند و این
چنانکه سادات اوست از اقراط و مبارکت حکم بر حدیث موضع بی تحقیق آن را در موضوعات آورده و فضا
برای از محبت طعن کرده اند و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیه الکرسی ستمائة مرة صلوة الکتوبه کان فی
ذمة الله الی الاخره هر که بخواند آیه الکرسی بعد از نماز فرض یا شب درینا و در عهد امکان و
تا نماز آئینه و این را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از آنجا که امیر المومنین علی است رضی الله عنه و در مشکو
حدیث امیر المومنین علی را چنین آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت هر چه بپا
این منبر هر که بخواند آیه الکرسی را بعد از نماز منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت یعنی مشرقت
موت برای دخول جنة که بجز آن روی بخت نتوان رفت و هر که بخواند او را هنگامی که بخواب رود این گردان
او را خدا تعالی بر سر او و سر او بمایه و اهل چند سراسی دیگر گردانده او را رواه البیهقی فی
شعب الایمان قال اسناده ضعیف و من از امیر المومنین علی مرتضی آمده که فرمود سبایات قرآن

الله لا اله الا هو العليم است و حدیث بخاری از ابی هريرة در فضیلت آیه الکرسی که در وی صدق و مکرر و ب
 مذکور شده معروفست متنبیه بدانکه احادیث و روایات بسیار متعدده واقع شده که بعد از نماز خواندن چنانکه او عید مذکور
 آیه الکرسی و معقبات و بر آن و در او بحدیث اتصال به نماز نیست بی فصل که آن حال است بلکه در عدم فصل
 است بخیری که در عرف استعمال بدان از جنس اعراض نسیان وقت علی غیر ذکر و دعا بیشترند اگر سکوت بعد
 کرت عوی ترسد نیز ضرر ندارد پس بعد از قرائت از نماز بر وجه مذکور بخواند عقیده و در بر اوست ماند آنکه استعمال
 نسبت زائده بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار و ادعیه مذکوره و عدم تعاقب گردید یا نه اینجا ملاحظه نظر است
 و ظاهر آنست که نگردد قصد صابر قوی کیست که می دارد وصل سنته را فرض و سرعت قیام را گذارد آن
 بعد از ادای فرض و در شرح این الهام تصریح کرده است که آنچه در احادیث وارد شده است از خواندن بعضی
 ادعیه و اذکار و اذکار و صلوات تعاقباتی کند وصل آنها را بقرض بلکه بدین آنها عقیده نیست بی استعمال آنچه
 از توانی نماز نیست کفایت میکند در آن اختلاف علما و اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی
 گفته که قیام سنت متصل بقرض مسنون است و درین میان شغول بسن و نوافل نباید شد و این
 قول مخالفت حدیثی است که در بنی از وصل واقع شده است در سنن ابی داود آمده است از ابی
 ربه که گفت است او مروی که دریافته بود با حضرت رسول الله علیه و سلم تکیه اولی را تا متصل کند
 سنت را عمر رضی الله عنه دو شش او را گرفت و جنبانید و گفت بشین زیرا که پلاک نکشیده ای کتاب
 گر از آنکه بود در نماز این فصل پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسید بدین حدیث از عمر رضی الله عنه پس چهار
 فصل است بعضی او عید و اذکار و لیکن اولی آنست که فصل کند بعضی اذکار و ادعیه و اذکار و ادعیه
 که طولی دارد بعد از سنن بخواند و ثابت شده از آنحضرت صلی الله علیه و سلم فصل اذکاری که طوبی می کشند آن
 در صاحبش قرآه آیه الکرسی تسبیحات و امثال آن و طوایف گفته است که لا اله الا الله بخواند آن را و میان فیض
 و سنت و این فاقات ندارد و اولویت مذکوره زیرا که شهر درین عبارت اولویت خلافت او است و در
 خلاصه گفته که چون سلام دید امام از ظهر یا مغرب یا عت که بعد از آنها سنن است مکرر است او را نکش
 قاعد و باید که بایستد بطیوع و تطوع کند در مکان فرض بلکه مخوف شود بدست راست یا دست چپ
 و اگر خواند رجوع کند بمنزله برای تطوع که افضل است و در نمازی که بعد از وی تطوع نیست مکرر است
 که در مکان خود مستقل قبله نسبت به آن یا بر رویا کرسته مستقبل قیوم نشیند اگر بر مصالح و مصلحت
 نباشد و رسم بر او است و لیکن افضل رجوع بمنزله از برای تطوع ذکر کند بلکه می شتر هم درین الهام

و اگر در شده است که بپوشیده بر چشمتی معرب با قافیه نذر بخواند لا اله الا الله و الحمد لله لا شریک له لا اله الا الله
و اگر در چشمتی شریک باشد و اگر چشمتی معرب باشد که این مقدار شایسته تعجب نیست و اگر بسیار باشد است در تعجب نیست
که بعد از آنکه بخواند که منافق بدیت از فرقی نیست چنانکه گذشت و آنکه بعضی مردم آنکه اگر کسی
در سنت مغرب بخواند مخالفت سنت است که خواندن قل یا ایها الکفرین قل بر او واجب است و حاصل
در بیان سجده سهو و آنکه سهو و نسیان بر حضرت زین العابدین علیهم السلام و ائمه اطهار و ائمه معصومین است
اخبار و ابلاغ باین نیست اتفاق اماره افعال چه در نماز و چه در غیر آن اختلاف است مختار زوال آن چنانچه
است و در حقیقت آن متضمن حکمت بالغه الهی عز شانه است و در حقیقت تشریح احکام و دریافت سجدات
اقتدا بر غیر علی الصلوٰه و السلام و مجرد تشریح حکمت نیست زیرا که تشریح می آن ممکن است چنانکه گفته
بر که سهو کند سجده سهو بر وی لازم است چنانکه در صورت شک باید و لیکن این نکته باضمیمه دریافت است
اقتدا بر امامی شود و فرمود آنحضرت علیهم السلام فرمودی داده ای شوم من تا منته گردانم آنچه در حجر
و جرات آن شروع گردد و حسب سفر السعاده گفت که در پنج موضع مردی است که آنحضرت علیه السلام
علیه السلام سهو فرمود در نماز و جمیع عمر و غیر از این ثابت شده اول نماز ظهر بود که در تهجد اول شست
و رفاست چون تمام کرد نماز دو سجده کرد و دست بر سلام داد و بگویم اگر دیدی که بگوید دیگر در رکعت دوم را بخوان
یا بسلام داد و بخون گفت بعد از آن که در دو اتمام فرمود و بعد از سلام دو سجده کرد و بعد از دو سجده دیگر
ماز بسلام داد و در حدیث سجده سهو بعد از سلام بود و این را حدیث فرمایندین گویند که نام صحابی است
و آنحضرت پرسید که کو تا باشد نماز یا فرمودش کردی یا رسول الله فرمود هیچ کدام نبود و در حدیث دیگر آنکه
یکی آنکه این اخبار است برخلاف واقع و اجتماع و این در عدم جواز سهو در اقوال و افعال و اختلاف در افعال است
و اشکال دیگر در وقوع تکلم و افعال دیگر منافق صلوٰه یا تمام صلوٰه و عدم هیئت و جواب از اشکال اول
که مراد این است که در اعتقاد من چنین است نه در نفس الامر و این خبر صادق است بلا شبهه باینکه است از علم
شهر بیکر است شعور مردم و این خبر صادق است فافهم و جواب از اشکال ثانی آنکه تکلم و اینان بنام تطبیق است
مقتضی است و منیع جواز با عدم هیئت میگوید و مشیده نماید که این خبر حسب خفیه که نسیان عذر نیست و در نماز
جاری نمی گردد و این گویند که این قضیه پیش از نسخ کلام در صلوٰه بود و تحقیق آنست که بعد از آن است
و بعضی می گویند که این گفت که هر با ما بود و بقول و این سخن در نایاب است و نیز گویند که این قضیه در احوال
قیاس بر دین مقتضی می شود و این در استرجاع اکثر الذائق مسی با غیر از این گفته که با جوابی شامی از

اجمعین است اما شک در نماز آنحضرت را برگزودن بر طریق که در تردد افتد در سایه که چند حرکت گذارد و
و هیچ جانب بر خم خواند نمود و در صورت نسیان بر خم وارد بجانب اگر چه خلاف واقع است اما او را بر سر
نشسته اند البته آنچه واقع نفس الامر است یادش میدادند و در صورت شک تردد و تحریک و بالبدیهه غلبه استغناء
و توجه گاهی نسیان از حضرت و عیسی علیه السلام بوجود آمده اما شک بوجود نیامده و نیز نموده که آن از شیطان است
چنانکه در حدیث متفق علیه که از ابی بریره است آمده که فرمود چون نماز کنید یکی از شما می آید او را شیطان نسیان
تسلیم و تخلیه میکند بروی و در التماس استیاض می اندازد تا آنکه درمی یابد که چند گذارده است و اگر چه آن
حضرت را صلی الله علیه و سلم شک در نماز برگزودن افتاده و لیکن برای تعلیم حکم آن مراست زاینکه مودد اگر کسی
در شک افتد و در سایه که رکعت گذارد یا چهار رکعت باید که باز یقین دهد و شک را اعتبار نکند و معتددا
آن تردد و قرار دهد در صورت بر آن که گذارده است نه گذاردن سه یقین است اگر چه بار
گذارده باشد و سجده سهو کند و امام ابوحنیفه رحمه الله علیه میگوید که تحریک کند و هر جانب که طین غالب
دارد و بر آن تمسک خواهد یافت بود یا اکثر و اکثر طین غالب بر یک جانب نیست تا یقین کند و بعضی مردم درین
حکم برین امام اجل طین کرده اند که خلاف حدیث گفته که حاکم است بر سایر اقل و نه استند که بنا بر طین غالب
اجمعی مقرر است در شریع که درین حدیث آنرا اطلاق کرده چنانکه در استنباط قبل و حران نیز در صحیح از ابن مسعود
آمده که میفرمود صلی الله علیه و سلم که از شک اجتناب کنید و لیکن غلبه اندوزده الشبهی و در جامع از ابن مسعود
از ابن مسعود روایت زنی می آید که گویم فی منلوته قلین الصواب ثم لیجی سجدتین بعد ما یفرق و نه خالص تردد
گفته که بعضی از اهل علم در صورت شک گویند اعاده کند نماز را اینست و در سبب امام ابوحنیفه آنست اگر اول در شک
افتاده است یعنی شک عادت نموده است اعاده کند و الا تحری نماید و اگر بعد از تحری علی طین بجانب نیست
بنا بر اقل تند و امام محمد در مواظبی گفته که اگر در باب تحری غالب طین بسیار است و میگوید اگر تخمین کند دیگر جای
از سهو و شک دشوار افتد و در اعاده در صورت کثرت شک اعتبار آن تحری تمام است و امام شافعی و امام
مالک و امام احمد رحم الله میگویند مطلقا خواه طین غالب بر یک جانب اقتدار و دو جانب را از خود بنا بر طین تند و
شبهی مسکات به تحقیق این کرده شده است **فصل** در سجده ملاوت اختلاف کرده اند علماء
حکم سجده ملاوت امیر را نه که واجب است و امام مالک شافعی بر آنند که مستحب است و فعل آن افضل
از ترک آن است و در روایتی از امام احمد نیز واجب است اگر در نماز باشد و در غیر آن واجب نیست تحت
آیات و اجازت است که در دم ترک آن واقع شده و تاکید و مبالغه که در ادای آن ورود یافته و نیز

و نیز گویند که سجده جزو صلوة است که بجهت تخفیف اقتصاد بر آن کرده شد پس فرض باشد که نماز
 حازه و لیکن چون دلایل آن قطعی نبود و خوب قابل تردید و تمکین دیگر حدیث زید بن ثابت گفت سوره النجم
 را نزد آنحضرت خوانند و سجده کرد و جوابش آنست که وجوب سجده تلاوت علی الفور نیست شاید که در وقت
 دیگر کرده باشد و نیز تواند که قرات در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکردند بجهت بیان عوارض یا این
 سجده و النجم باشد که در وی اختلاف است و الله اعلم و طهارت شرطست در سجده تلاوت و از یکسختی در آن
 مستوفی نشده الا در روایتی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که بی وضو نیز می کرد و پس همگی از علما درین حکم بر او قیقت
 وی رفته الا شعبی و یسعی باسناده صحیح از نافع از ابن عمر روایت کرده که گفت سجده نکند در دیگر طهارت و جمع
 کرده شده است میان این دو روایت که هر دو طهارت کبری است یا نانی در حالت اختیار است و اولی نزد
 ضرورت و نیز میگویند که گاهی شعبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده می کرد بغیر بجهت قلبی وضو میگذاشت
 و بعضی سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت واجب نیست مگر برستیع و برسام یعنی اگر اتفاقاً بی قصد آن سجده
 بکوشش کسی بسجده واجب نگردد و بعضی گویند اگر قاری سجده کرد بر سام نیز واجب نگردد و گویا قاری هم
 امام دارد نسبت بسام و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب بر تقدیری است
 که قاری قصد قرات کند نه بر قصد قصه و حکایت چنانکه قصد خواندن می خوانند و نه برین و بر سام جمهور است
 آنست که وجوب بر قاری و بر سام مطلقاً بشرط صلوة و حیاتی و نزدیک و پیش از سجده و بعد از سجده کبر
 گویند و در مندوب است نه واجب مروی از ابن مسعود بخشن است و نزد بعضی سلام است اما شنبه و پنجشنبه
 و اگر بایستد بسجده رود اولی و افضل باشد و هیچ تین سجده همان تسبیح سجده نماز است سبحان بی الا علی و
 نماز افضل احوال و ارفع محال است پس تسبیح سجده وی افضل و ارفع باشد و اگر سجده تلاوت در نماز افتد بی شک
 این تسبیح که قصه صائر و خفیه و عار سجده نماز می کنند اولی و اولی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفتی سجده
 لذی خلقه و صور و شوق سمع و بصره و قوه در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که می گفت این
 را در سجده قرآن در شب گفتند حدیث حسن صحیح و بعضی گفته اند این دعا بخواند رب انی ظلمت نفسي و
 اغفر لی و نیز در سبحان بنیان کان و غیره بنا بقوله و در قرآن این را از صاحبان حکایه کرده که نزد تلاوت
 سجده میکنند و بخشن میگویند و بگویند که در سجده این دعا خواند می و فرمودی اللهم احطط خنی بها و رواه کتاب
 بها احوال و اجلبها لی عندک و خذها و قبلها منی كما تقبلت من عندک داود و ترمذی از ابن عباس آورده که
 مرد آنحضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفته که شب در خواب دیدم که درس قرآنی می گذارم در

سجده کردم درخت نیز در سجده آمد و این ماجرا را میگوید که گفت این عباس پس خواند آنحضرت آیه سجده را و سجده
کرد بخواند این دعا را که آن مرد خواب بیننده از درخت فصل کرد تا آنکه از نزدی بنیادش غریب و در حدیث
بخاری از ابن عباس آمده که گفت سجده کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سوره بقره را در آخر آیه سجده و داد و سجده
کرد و با وی صلی الله علیه و سلم مسلمانان و کافران و جن و انس را و همین چنان است که در این مجلس حاضر بودند
ابو بکر بنی کریمه تا یکبار بر روی زمین از او میان و پریان بود و الله اعلم و گفت اند که سجده آنحضرت صلی الله علیه
و سلم بجهت استیصال امر الهی تعالی بود و سجده و شکر گذاری نعم غیر وی بسجده که حدود و اول سوره و سجده مسلمانان
بجهت متابعت آنحضرت در استیصال امر و ایمان شکر و سجده مشرکان بجهت استماع اسماء الهیه ایشان بود
از لات و عزی که مدعی سوره مذکورند از جهت ظهور سلطت و سلطان کبریا و جبروت الهی تعالی شان
و مطوع انوار عظمت و عزت صدق و حقانیت حضرت رسالت نبای صلی الله علیه و سلم چنانکه تاب و
طاقت اختیار ایشان باطل شد و از وجود و انکار و استکبار خود مضطرب گشت مگر از آن کسی که اشتیاق و استغفار
تو بود که کفی از خاک برگرفت و بر چهره زشت خود زد و گفت این قدر زیست و آن کی از اشتیاق
قریش بود که بچشم رفتند و اینجا قصد هست از وضع زناده و مفربات ایشان که بعضی از ارباب سیر و قوارخ
که موافقند بکفر غریب و اعجابیه قصص آورده اند و علای مخدین حکم بوضع آن کرده و رد و ابطال آن نموده اند
و آن نیست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد ذکر اسماء لات و عزی و منات طرح ایشان کرد و گفت تملک
الغنائی العلی و ان شفا تمهین ترجمی آنکه بهر زبان آنحضرت رفت یا شیطان با و از بلند مشاجرت
شریعت آنرا پیش فرود خواند و مشرکان آنرا شنیدند و سجده مشرکان از جهت بود گفتند اکنون مجمع الهی گردید
با وی از انسانی مانند ما بدین که خانی محض نیست علم قدیم ندانی کی است این زبان شفقهای ما اند و محمد خود شایسته
برای ایشان کرد پس چنانچه در روایات آنحضرت را صلی الله علیه و سلم با نقاشی شیطان پس غایب شد آنحضرت پس منزل
آورد برای سلی و ای اینایه و اما در مسلمانان فلک من رسول و لا نبی الا انا و اتنی العقی الشیطان فی ائینه فیسمی الله
بملقی الشیطان ثم حکم الله آیاته و الله سلیم حکیم و این قصه عتلا و عتلا باطل و موضوع است و مر این تیرا تفسیر
دیگر است که نیت در ذکر این قصه و الله اعلم و فصل در سجده شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجده
مفروده که خارج صلوة کنند یا جایز و سنون است و عبادت و موجب تقرب بنجای الهی است یا نه نزد
بدعت است و حرام و لا اصل لها فی الشرع و نزد بعضی جایز و سنون و از بعضی حنفیه نقل کرده اند که جایز
است مگر اگر نه و تفصیل کلام آنکه سجده و خارج نماز بر چند قسم است یکی سجده سهوا و آن خود در حکم سجده نماز است

دیگر سجده تلاوت است و در آن خلافتی نیست و دیگر سجده مناجات است بعد از نماز و ظاهر کلام اشرف است
 که این نیز کرده است و دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت و اندفاع غایت و در تجا خلافت است نزد امام شافعی نیست
 است و قول امام احمد و ابی یوسف نیز همین است و احادیث و آثار درین باب بسیار آمده است چنانکه دیگر کرده
 و نزد امام ابوحنیفه و مالک سنتی نیست بلکه مکروه است و ایشان گویند نعم الهی تعالی غیر متناهی است و بنده عاجز
 است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگر چه بطریق سنت و استحباب بود محمود و تکلیف مالا یتطاق بشمار و گویند
 مراد سجده که در باب شکر نعمت در احادیث واقع است نماز است که تغییر از آن سجده کردن یا منسوخ است و بکن
 آنها که قائلند بدان مراد نعمت عظیمه دارند گاه گاه وجود آید و در سنت نیز بچنین واقع است نه نفی است و گویند
 از ده نماز از سجده خلافت ظاهر است و چون از بعضی از خلفای راشدین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه
 فصل این سجده ماثور است قول بیخ درست نباشد و یک قسم دیگر است که آنرا سجده تحیت گویند و در بعضی
 روایات فقیه رضوی در آن واقع شده بخاراک است و حرمت آنست و در سند امام احمد و جامع ترمذی و سنن
 ابی داود از ابی بکر رضی الله عنه آمده است که چون می آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیزی که خوشحال
 بروی می افتاد سجده کننده فرخنده را بجهت شکر کردن مراد از خود و جلی و از انس نیز مثل این آمده و بهیچ یاسند
 روایت کرده که چون مکتوب امیر المومنین علی رضی الله عنه از زمین رسید تضرع انگیزید همان سلام آورده در شاست
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم سجده شکر بجا آورد و دعا کرد بر آنست که گفت السلام علی سیدان العالمین
 همان و عبد الرحمان بن عوف رضی الله عنه روایت می کند که چون بشارت را بنی بکر صلی الله علیه و سلم رسید
 که یکبار صلوة بر تو فرستند خدا بیغالی بروی ده صلوة فرستد و هر یکبار سلام کند خدا تعالی بروی ده
 فرستد پیغمبر صلی الله علیه و سلم در ساعت شکر این نعمت گذارد و سجده کرد و بنایت طول کرد چنانکه میند گمان بود
 که مگر در ج پاکش بر آسمان رفت و از بدن السلامی پذیرفت و یکبار شخصی کوتاه بالای آن حقیر ضعیف حرکت
 ناقص الحلقه را بدید سجده شکر کرد و جز این نیز در حدیث آمده و در صحیح غیر آمده که چون روزی در سر ابو جهل
 لعین را آوردند آنحضرت سجده کرد و فرمود مات فرعون هذا لانه و در روایت دیگر آمده است که در حرکت
 گذارد و این نظر در حدیث تاویل سجده است بنماز چنانکه امام ابوحنیفه و امام مالک کرده اند و در آثار آمده که چون
 کعب بن مالک را بشارت توبه حق بوی رسید سجده شکر کرد و وی از کبار اصحاب و شعرا اسلام است و یکی از ان
 ستم که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک و توبه و رجوع بر حجت کرد و پیروز و کار قتالی بر ایشان حجت آید
 منطوق قرآن عظیم است و علی ثلثه الدین خلقوا حتی اذا قضت عليهم الارض با حجت و ضاقت عليهم أنفسهم

و این قصد در این است و از احسان فیض است در شهر سفر السعاده از آن که در این خطبه است و این که در این خطبه است
چون هر قتل میگرداند بپایه سجده شکر کرد و قصد می شود و این که در این خطبه است و این که در این خطبه است
خواجه در میان قتل بدید سجده شکر کرد و قصد می شود و این که در این خطبه است و این که در این خطبه است
سفر السعاده شرح سخنان ذکر کرده شده است و وصل در آن روز جمعه و در آن روز جمعه و در آن روز جمعه
و بسوی نفع می نیز گفته و در آن روز جمعه و در آن روز جمعه و در آن روز جمعه
و این روز را در جماعت بود و بفتح عین و هم را با و موحد می خوانند و در آن روز جمعه و در آن روز جمعه
تا آنکه از این و تحقیق آنست که عود به نام قدیم است و در آن روز جمعه و در آن روز جمعه
در وی با حجت آنکه جمیع و تمام شد بدین ایش آدم در آن روز جمعه و در آن روز جمعه
این بود اول ایون خیار بار موس و در آن روز جمعه و در آن روز جمعه
و خصایص امتیازی دیگر یافت در حدیث آمده است که اگر او گردانید خدایتالی از روز جمعه کافی را که او بدین پیش از ما
مراد بود و نصاری اند و بود و در آن روز جمعه و در آن روز جمعه
کرد ما مسلمانان را پس راه نمود ما را بر روز جمعه و در آن روز جمعه
کردن چنین روز و اجتماع نمودن در وی عبادت شکر و نعمت پس مخالفت کردند و فرمودند و با آوردن و جنبه
کردند بود در بدل ای شنبه که تو قتل نمودند باینکه روز انتهای آفرینش است و در آن روز جمعه و در آن روز جمعه
پس خلق را نیز باید از شواغل اعراض نموده عبادت مشغولی شوند و گفتند نصاری که روز یکشنبه که وقت است
آفرینش است پس این روز را برتر است به تعظیم و شکر نعمت و احباب عبادت و اکثر برانند که فرض نگردانند و در آن روز جمعه
روز جمعه علی التین بلکه امر کرد با سحاج و تعین آن افکار و اجتهاد خود که در یابند که آن روز که ام است پس یافتند
ببود روز شنبه را و نصاری روز یکشنبه را و عظمی که ذکر شود و هر چه قیاس در هدایت مسلمانان که نیز در مونی
گفته اند که اگر فرض کردانید شد برایشان جمعه و امر کرده شدند بدان بقول دی سجانه یا ایها الذین امنوا اذا
لووی للصلاة من لوم الجمعة فاسودوا وایت نمود و گران نکردان را با با و نمود و قتل و گران راه نمود و ایشان را
به رافت و احسان این را و افکار و اجتهاد و گفتند که الله تعالی خالق کرد این را برای عبادت و چون خلق و
در روز جمعه است پس عبادت در ولوی و نسب باشد و نیز در سایر ایام خبری پیدا کرد که منتفی شود آن
بدان در روز جمعه پیدا کرد ذات او و شکر نعمت و وجود اولی و آخری او و از شکر نعمتها و خارج از ذات
و ظاهر در اینجا معنی او است بلکه در باب بود و نصاری نیز و لکن این خبر در صحیح بخاری گفت که جمیع کشته

گفته انصار در مدینه پیش از قدم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و پیش از نزول قرآن بدان گفته اند
چون بود نصاری روزیست که در وی جمع می شوند در هر هفته برای عبادت ما نیز کردیم روزی که جمع شویم
در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بکنیم در وی و بجا آوریم وظیفه شکر و عبادت را پس تو هم اندر ما را که نام تو
روز جمعه است تعیین کردند برای آن گریه باین خصوصیات که در نماز جمعه است نمود بعد از نماز شدن قرآن
و انسداد در مقصود کافیت قدر و حدیث اوس بن اوس آمده است که آنحضرت فرمود که اگر چه بهترین
ایام شما بوم جمعه است و ازین حدیث معلوم می شود که افاضل ایام بسیارند مثل روز عرفه و عیدین اما آن
روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلاف علما در روز جمعه عرفه که کدام یکی ازین دو افضل است بعضی
گفته اند که روز جمعه افضل ایام است و روز عرفه افضل ایام است و این سخن محضی ندارد زیرا تا ما در محبت اختلاف
دارند در شب قدر و شب جمعه امام احمد فرمود رحمه الله علیه شب جمعه افضل است زیرا که علوی آنحضرت در آن
در شب جمعه آمده و در ایام ما نبوده چنانکه در باب ولادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم باید دانست و الله تعالی او را
دیگر آمده است که سید الا ایام بوم الحجة جمع شد در وی خلق عالم و پیکار کرده شد آدم علیه السلام در روز جمعه
در آورده شد در شب در روز جمعه و بر آورده شد از بهشت و فرود آمده شد بر زمین در روز جمعه و مرد آدم در روز
جمعه و درین روز بر پا شود قیامت و در دست نفی و در دست صفة مقصود ذکر وقوع امور عظام است که وقوع
دارد درین روز یا بجهت آنکه خروج و بوط آدم علیه السلام و آمدن او درین عالم متضمن حکمتهاست که حضرت آن از او
امکان بیرونست و موت موصل است بچو ارفد سبب الفرة جل جلاله و قیامت موصل است بنعیم
جنت و ظهور و اخیری تبارک و تعالی و خصایل فضایل بوم الحجة بسیار است یکی آنست که در وی ساعتی است
که هر چه بنده در وی از خدا بخواهد باید و علما از صحابه تابعین من بعد هم درین ساعت خلافت است بر دو
قول بعضی میگویند که آن از خواص زمان است نشان رسالت بود و بعد از وی مرفوع شد و این قول مردود
است و از ابو هریره رضی الله عنه پرسیدند که قومی میگویند که آن ساعت روز جمعه که سحاب بود در وی عابر
شد ابو هریره فرمود دروغ گفت بر که آن را گفت آن ساعت موجود است الا آن در هر روز جمعه قوی دوم آن
صحیح است که خانه در زمان آنحضرت بود و بخان درین وقت نیز باقی است و در بخانیز دو قول واقع شده
جسی میگویند که آن ساعت را در وقت مهم گذاشته و مخفی داشته اند در روز جمعه نظیر شب قدر و عشر
آخر و اکثر تر از آنکه متعین است و دیگر احوال متعدده زیاده برسی قول آمده و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح
صحیح بخاری نقل نموده و نسبت آن به ائمه آن احوالی ذکر کرده و او را آن آورده و گفته اند

واقعت آن میان کرد و در آن اطلاق نموده است و ما در شرح سفر السعاده از نقل کرده ایم و این قول دو
قول است اول آنکه از خلوس امام است برتر تمام شدن نماز خود بلکه آخر ساعتی است از نماز و باز اول وقت
است نماز در ترجیحی این دو قول بر دیگری اگر ترجیح قول آخر کرده اند و احادیث وارده آن قوی و تاکید
نموده و صاحب سفر السعاده گفت که در سنن بخاری و مسند ابی یوسف و مسند ابی حنبله و مسند ابی داود و مسند ابی حنبله
نقل آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند در تعیین آن ساعت بخت کردند و از آن مجلس برخاستند و کسی
اختلاف نکرد و آن که آن ساعت آخر روز است و از ظاهر بر آنست که این ساعت را میگزیند و آخر روز
در آخر روز جمعیت حاضر کنند و خبردار کنند و آن آخر ساعت و چون خبری کرد و مشغولی باشد و بیرون رود
روایتی وقت نزدیک آمده و اندک دیگر از جمله خاصه که در روز فرستادن آن حضرت صلی الله علیه و آله درین روز
اجابت و قبولی میرسد و دیگر آنکه در وی نمازی است که احکم قروض اسلام است و تمام آن در آن موجب ختم بر قلب
و روشن شدن از جمله منافقان است و غسل در وی ستمه مکره است و نزد جمعی واجب و تطیب و استیلا و تحلل
نشاط در وی سخت تر از ایام دیگر و تعمیر مسجد یعنی خوشبوی کردن آن سخت است درین روز نه جمعی از علماء
صلوة نافله در وقت استوار کرده است در روز جمعه و ابو قتاده رضی الله عنه گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
نهی کرد از نماز در نیمه روز و از نماز جمعه و فرمود دو نوبت در آن وقت می افزونند و از نماز جمعه و از آن است که
بسیاری از اهل فجور و فسق در روز جمعه و شب جمعه از رکعت عبادی محتجب می شوند از جنبه ظهور آثار رحمت در
و این روز مختار است از برای قضا و عبادت و از عزت او بسیار ایام چون عزت شهر رمضان است
بر سایر شهور و عبادت اجابت درین روز مانند شب قدر است در رمضان و در روز جمعه عبادت مسلمانان
که در هر هفته مکرر می شود و در حدیث مرفوع آمده که لیوم السید الایام و اعظمها عند الله لیوم الاصحی
و لیوم الفطر و هر که پیاده رود برای نماز جمعه ثواب یکساله نماز و روزه باید و این روز مقرر سیاست و آسمانها
در زمینها و کوهها و دریاها و مجموع خلایق در روز جمعه می رسند بجهت علمی که حق تعالی بخشیده است ایشان را و در روز
قیامت در آن لاجن و انس که پرده بروی ایشان فرو بسته از برای قیام تکلیف و ایمان لغیب و روح شاد
نزدیک می شوند درین روز بقبور خویش و در ایران را می شناسند شناختی زیادت بر سایر ایام و در بعضی
روایات آمده که این شناخت در اول روز بیشتر است از آخر آن و این زیادت قنور درین روز
استحباب تراست و عبادت در حریم شیرین بهرین است و روزه داشتن در روز جمعه علی الفرض است
دریش اکثر علماء مکرره است که روز عید است در روز عید صوم مکرره است و روایت است از امام ابو حنیفه

تا یک مرتبه علیه السلام که در وقت این روز مخصوص است اجتماع مومنان برای عطا و تکریم لطیف و خوب
 در خطبه و خطبه در عید سینه است و وارد شده است که اجتماع می کنند در شب جمعه از اراج ذکره ابن القیس
 کتاب البیهی چنانکه تخصیص روز جمعه بصیام نزد اکثر علماء نگارده است همچنین تخصیص شب جمعه بقیام و عبادت
 برای این وجوه گفته اند که تمام است و ظاهر نزد این سکن آنست که این شایسته است باطلال یا باید که همیشه
 عبادت و عبادت باشد تخصیص بعضی اوقات اگر چه متبرک باشد چیزی نیست در فضل موت در روز جمعه
 و شب آن باین از عذاب قبر آثار وارد شده سیوطی در جمیع الحوائج از حدیث احمد و سیهی آورده گفت
 یسوا خیر اصحابی الله علیه وسلم من یسلم بیوت یوم الجمعة اولیاته الجمعة الادقاه الله الله القبر و یحیی از شیراز
 در القاب از این عمر و از او نفی در خطبه از جابر آورده کسیکه بر در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود در
 عذاب قبر و باید روز قیامت حال آنکه بر دست شهره ای و نیز وارد شده است که از مرید می شوند روز
 شنبه نزار کس شنبه نزار کس در شب جمعه و در روزی تمام مردم و می نشینند ملائکه با صحت روز جمعه
 بر ابواب مسجد برای نوشتن مردم الاول فالاول و چون بیرون آید امام بر آن خطبه بر می خواند
 صحیفه راوی در این روز مسجد و مضاعف می گردد درین روز حسنات و دو کعبت نماز در روز جمعه
 فاضل تراست از هزار کعبت در غیر آن و یک تسبیح از هزار تسبیح و آمده است که چون حق تعالی
 تبارک و تعالی می بزرگوار دایم را روز قیامت بر سیت و صورتی که دارند می بزرگوار روز جمعه را روشن
 مالم ازل جمعه را و روشنای می کند روز جمعه برای ایشان پس میروند در روشنای او و رنگ های
 ایشان در دهان و سفیدی مثل برف و دیوهای ایشان مثل بوی مشک و خوش میکنند
 در که بهای کافرو می نگرند به سوی ایشان جن و انس و برسم غنیمت چشم از تحجب و
 حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت و محافظ نبود ایشان را هیچکس مگر موزنان و بزرگ
 خدا اذان گفته باشند و حرمت و کرامت بیج نزد اذان و استجاب بشمار بعد از نماز آن نیز از
 خصایص جمعه است و قرات سوره الم سجده و سوره بل اقی الانسان در نماز فجر و خواندن سوره
 جمعه و المناقون یا سج اسم ربک و سوره الفاشیه در نماز جمعه و خواندن سوره قل یا ایها الکافرون
 و قل هو الله احد در نماز مغرب و خواندن سوره جمعه و مناقون در نماز عشا و سوره نیز سنو
 است و شافعی التزام دارند و برگزینان آن نگفتند و حقیقه کرده می دارند تعیین کرده
 را و برگزینانند محقق حنفیه شیخ ابن الهمام فرمود که کم چنین نباید کرد گاه گاه باید خواند از جهت

احادیث وارده در این گفته که تقصیری دلیل بر اینست که ایها تقصیر منجران بانی و عدم جواز جز این
است عدم مداومت است نه مداومت عدم گفت بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین ظفر است
که علی انحضرت صلی الله علیه و سلم نیز فرموده باشد که هرگز بخلاف آن نگروری چنانکه عادت شریف
اوست در توانی و اگر بود اکثری بوده باشد پس طریقه حقیقه آنکه اگر بخواند و گاه گاه ترک کند جماعه را بحدیث
والله سبحانه و تعالی و تفصیل خواندن سوره که گفت در شب جمعه در هر جمعه بطریق متعدد و وارده فرمود حضرت
صلی الله علیه و سلم هر که بخواند سوره که گفت در روز جمعه روشن شود روز قیامت برای وی نوری از زیر قدم وی آید
آسمان و در روایتی آمده که روشن شود خوبه بابته الفریق و آفریده شود برای وی برگهای که در بین جمیع
معنی صفای اگر احادیث ظاهر در عرفان عموم ذنوب است و لیکن تخصیص میکند آنرا علایب صفای را و بعد
اعلم و جمل و باطل روز جمعه روزی شریف و عظیم است در دنیا و آخرت اما شرف در دنیا معلوم شد
در عظمت وی در آخرت حدیثی است که وارد شده است مشتمل بر فوائد شریفه و حقایق عظیمه که دلالت
دارد بر آنکه آنچه اهل این روز را که حاضری شوند نماز جمعه حاصل می گردد از انوار شهود عظمت و جلال حق بر وی
و نمونه است از آنچه حاصل خواهد شد در روز آخرت از قرب پروردگار و دیدار حق سبحانه و تعالی روایت کرده است
امام شافعی و ابی دیگر که فرمود انحضرت صلی الله علیه و سلم آمد براجریس و حال آنکه در دست او است آینه
سفید که در وی نکته سیاه است گفت براجریس چیست این آینه سفید در وی نکته سیاه گفت این آینه
مثالی روز جمعه است که از سایر ایام بصفا و نورانیت مخصوص است و این نکته باعنی است که در روز جمعه
باغبان امتیاز وی از سایر اجزای روز امتیاز سیاسی در بقیدی پیدا تر و ظاهر تر بود و لهذا امر است
کثایت از میان سایر احوال سیاسی را اختیار کرده اند و گفت جبرئیل تمام روز جمعه یوم المیزه است گفت
یوم المیزه چه معنی دارد چیست و چه تعبیر جمیع یوم المیزه گفت پیدا کرده شده است در فردوس که اعلی
درجات جنة است و در وی کشاده را که طول و عرض آن از آفرین خدا کس نداند در وی تنهاست از میان
که سران از غایب بلندی آسمان رسیده است و چون روز جمعه شود در آن عالم میفرستند
پروردگار تعالی انقدر که می خواهد از فرشتگان خود در گردان وادی ضرب است از نور که از آن شگام
بغیر آن است و کرده شده است آن منابر نور بنبرای دیگر از طلا مکمل با قوت و زبرجد که بر آن نشینند
و صندقیان در پس آن منابر از نور می نشینند پس میفرستد و تعالی آن مشک را در جامها
و بر دها و موزها پس میگوید پروردگار غرض جمل من پروردگار شما ام که راست کردم با شما و عذر خود را

کور آوردم شمار و پیشتر بخوابید از من هر چه بخوابید بدین شمار گویند و در کار اینچنینم از تو رضای ترا پس
 گویند و در کار تو ای و اگر رضای منی بودم از شما سکن نمی گردانیدم شمار را در سرای خود سینه بهشت
 بخوابید از من بالاتر ازین چیزی و زیاده برین و نزد من است عزیز در هر چیز چه نعمتها
 من و درجات فضل من بی نهایت و بی اندازه است و امر و روز و مزید است پس اتفاق گفتند که
 سخن که یارب بنما و چه کردم خود را که نظر کنیم بآن و بینیم از چشم سر یا نه نهایت مقاصد و منتها مطالب
 این است که بالاتر ازین مطلق نیست بعد ازین محل سوالی نه در وقت سوال از فی نظر الیک این بود
 موسی علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم کن ترانی گشت و چون وقت در رسید یصید
 متلطف و مهربانی خود بر سوال آوردند و عطا کردند تا معلوم شود که اصل اصول در حصول سوال و مامول وقت
 است هر پیش از وقت طلبید و بیش از قیمت خواهد محروم باز گردد و بحسب الخیر لمطرافه اذاجار الله
 یحیی پس تجلی کند پروردگار تعالی و تقدس مراتب از او نماید خود را بی پرده پس پوشد ایشان را از
 نظر جمال و جلال وی سبحانه چیزی که اگر معرفت قضای و تقالی برین که نسوزند ایشان و باقی ماند در پیش
 که جامی فنا و ذوال نیست بر آید می سوختند و مستهلک می شدند و بعد از آنکه بیدار مشرف شدند
 و نور جمال وی منور گشته گفته می شود مراتب از اکنون باز گردید بنساک خود این غیر از جمله عظمت
 و مهربانی است به بندگان چه دایم در درگاه عزت و داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن طالب
 و تاب ایشان است بروند و زمانی بحال خود بماند و بیا ساند و در پرده های صفات که محال و مرایا
 آن لیم جفته است مشاهده نمایند و مستعد تجلی دیگر شوند مشهود در درود صورت کی است تقابل
 در کیفیت مشهود است پس بازی کردند ایشان مبارز خود و حال آنکه داده شده است بر یکی از ایشان
 را در وقت این تجلی زیاده بر آنچه بودند بران از حسن جمال و نورانیت در پیشتر چه آن جمال صفات
 است و این نور ذات پس می آیند ایشان بر زمان خود و حال آنکه پوشیده شده اند ازین مردان
 برین زمان و این زمان بر مردان و نمی توانند بیکدیگر را دید و نموده نمی شوند بر یکدیگر از جهت اینچنین
 است ایشان را نور ذات حق که مافوق است آن نور بر ایشان چون باز آیند بحال خود را
 بگذرد و فرو نشیند آن نور و برود غلیظ آن در جوع نمایند بصورتهای خود که پیش ازین بران بودند
 بیکدیگر بیند و بشناسند می گویند مراتب از زمان ایشان تحقیق سرون آمده بود بدین شمار پیش
 مایر صورتی می بیند که داشتند و باز آمدند بر غیر آن صورت و نیست یعنی این حسن جمال بشیر

این مرشد از کجا آورید پس میگویند این مردان بن حسن و جمال با هم پیوسته گنجی کردیر در درگاه تعالی اندک
سپاس دیدیم ما ذات مقدس می دیدنی اینجا فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم درستی درستی است تعالی بگویند
مرات یکای احاطه و ادراک کرده است و نرسیده است بیکه ذات و بی هم خلوقی و لیکن نمود و بی جل و ابلیس از
عظمت و جلال خود آنچه خواست و فرمود این است معنی نظر کردن مرآت اقدس می گویند که اینجا خواستند
که مرئی و منشور و عظمت و جلال است که فاش شد از ذات و بی تعالی و فقه سر ذات و عظمت و جلال
و متاخره صفات در دنیا نیز بود زیرا که میگوئیم احاطه را نفی کردند نه رایت را و حاصل در دنیا متاخره عظمت
و جلال عمل بود به چشم و بالجه چیزی بناید که حقیقت و عرفا توان گفت که وی حق است و احاطه و ادراک آن
مرئی دیگر است و اگر این معنی کسی داده نیا حاصل بود فرق آنست که بدل بود به چشم مثلا عقده میگویند آنچه
مرئی است از جسم و شکل و لون است نه که حقیقت جسم اینها بر صفات جسم است و با وجود آن در معرفت
میگویند جسم را دید و بالجه اعتقاد باید کرد که موصوفان حق تعالی را در آخرت به بینند و این دیدن را چشم
ایشان پیدا کند چنانکه در دنیا در ولی قیام کرده بود این معنی را اعتقاد کرده سکت ماند انقیاد
بسل است و الله اعلم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم این جالب همیشه در هر جمعی باشد مومنان را
و چند و زیاده آنچه در جمعه دیگر بود و مومنان دوست دارند جمعه را از جمعه آنچه میدید ایشان را بر دیگر
ایشان از خیر و برکت و مخصوص میکردند با چنین فصل و کرامت و خود چون دوست ندارند و نخواهند
این را و فرمود می تعالی بخوانید و هر چه خواهید شما را بدیم لاجرم همیشه حال بر بخواند باشد فیه الله اعلم
الزید و خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فلا تعلم نفس الا حق لی من قره امین جزا و بکافرا یعلم
چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای غلبه بر شریف بر آیه ای بدل شروع در اذان کردی و پیش شریف
آنحضرت و در زمان شریف غیر از این اذان نمید و همچنین در زمان ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و چون دوره خلافت
بغضان رسید و کثرتی و تفرقه در مردم پیدا شد اگر در اذان دیگر پیش از این اذان بود که نام مخصوصیت
بر روی سجده باز آمدینه مظهره است و در بعضی آیه ای آمده که این اذان را سیر رضی الله عنیه
کرده پس ستر ماند تا زمان عثمان رضی الله عنه و صحیح آنست که از عثمان است و آنچه در زمان عمر بود سلام
بود بی لفظ اذان و این اذان را هم نمائی گشته اند با اعتبار حدیث و هم اول با اعتبار وجود و ثانی نیز خوانده
اند با اعتبار تسبیح قامت باذان چنانکه در حدیث آمده است که بین کل اذانین جملوه و بهیچ اعتبار
در حدیث آمده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو اذان بود و معتبر در وجهی است در حدیث

بعضی همان اذان است که بعد از جلوس خطیب است بر منبر از جهت اتصال و وجودی در زمان آنحضرت پس
 مراد بقول حق سبحانه اذان وی الصلوة من یوم الجمعة همین است ولیکن علما اصرار داشته اند که معتبر
 اذان اول است که تحت گشت اگر در وقتش که بعد از زوال است گفته باشد زیرا که مقصود که اعلام است
 بوی حاصل می شود و اذان وقت خطبه از برای تنبیه قوم است بر آمدن امام برای خطبه و التماس انصاف
 و ترک صلوة اما این اذان دیگر که در بعضی بلاد برای سنت جمعی گویند در زمان آنحضرت بود صلی
 الله علیه و سلم و در زمان صحابه رضی الله عنهم و نه بعد از ایشان و نیست عمل بروی در اکثر دیار اسلام
 و نیز معلوم نشد که از کی باز پیدا شد و که پیدا کرد پس باید که ستم هم بعد از اذان اول بگذارد و اگر خواند
 بقصد اعلام الصلوة الصلوة گویند چنانکه از بعضی علما دیده شده است و در بعضی کتب واقع شده است
 که اذان اول از تحت گشت نبی امیه است و غالباً این باعتبار آن خواهد بود که بعضی از محققین گفتند که همین
 اذان را که عثمان رضی الله عنه بر روزا امر کرده بود ستم بن عبد الملك آن را بنسخه نقل کرده و الله
 اعلم و بر تقدیر آنچه خلفاء را تسدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلاف اطلاق بدعت
 بر آن کرده باشند یعنی آنست که در زمان آنحضرت نبود مقصود تنبیه و تقسیم آن خواهد بود چنانکه از این
 عمر در جماعت ترویج آمده که گفت ثمت البدعة هذه وحکم بر بدعت حسنه همین است و بر فضل عثمان
 رضی الله عنه اجماع سکوئی بود که هیچ یکی از صحابه آنرا بروی انکار نکرد و گفتند آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم چون خطبه خواندند آواز بلند کردی بجهت فریاد و مبالغه و استماع حاضران بحد
 که چشمان مبارکش سرخ شدی بجهت شروع و تجلی لوارق انوار عظمت و جلال و در روز و اوقات
 انداز و غضب وی تحت گشتی تا آنکه گویا وی صلی الله علیه و سلم مندرجیش است که میگویی حکم و ماسک
 و مندرجیش آنکه خبر میرساند قومی را و می ترساند ایشان را از لشکری که بر ایشان تافعن می آید و او
 میکند که در وقت صبح بر شامی نازد و غارت میکند یا در وقت شام می آید و شیخون نیز نزد عبید
 از آن فرمودی اما بعد فان خیر الخیرات کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر الاور محمد ماتها و کل شیء
 بد و کل بدعة ضلالة و رواه مسلم و در بعضی احادیث این زیاد آمده و کل ضلالة فی النار و کلمه
 اما بعد بعد از حمد و ثناء در خطبه مسنون است و بخاری آن را با بی حد کرده و در فتح الباری
 گفته که اختلاف است در آنکه اول کسیکه این کلام را گفت کیست طبرانی در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری
 رواه کرده که او است علیه السلام و در حدیث مرفوع از شعیب آمده که فضل خطابی که او را داده اند و فرمود و اینها

انکساره و فصل الخطاب بر یک است و بعضی گفته اند که اول سبکه حکم کرد بدان سحر بن قحطان و قبل کتب نجوم
 و قبل سحان بن ایل و قبل قیس بن ساعده و قول اول اشبه و اثبت است و جمع کرده شده است میان این
 اقوال بآنکه اولیت در اول حقیقی است و در بواقی اضافی و در زمان خطبه تکیه بر کمان یا عصا کردی و شمشیر
 و نیزه بدست نکرستی و بعضی گفته اند که چون خطبه در حرب بخواند تکیه بر قوس سیف می کرد و در حربه بر عصا و اول
 بعضی روایات فقهیه حقیقه آمده که انگار بر قوس و عصا مکرده است و صحیح آنست که مکرده نیست از جهه درود بسته
 و بعضی گفته اند که در هر بلده که فتح دی بغلیه و محاربه است چنانکه یک مخطوطه است که در آنجا کتب خطبه است
 در مدینه مطهره بعباده و اندک از آن در حرم شریف اعتماد و سیف کنند که بر قول ایشان فتح آن طریق عنوة است
 و حقیقه بعباده کنند که نزد ایشان بصلوات است که مائتین فی موصوفه انشا الله تعالی و حسب سفر السعاده گفته
 است که این معنی بزرگه کمان و عصا پیش از آن بود که منبر ساخت اما بعد از آنجا از منبر محفوظ نیست که چیزی افتاد
 کرده عصا و نه غیر آن الله اعلم و آنحضرت خطبه را کوتاه خوانند یعنی نسبت بنابر نماز و از کردی یعنی نسبت بنابر نماز
 در وقت مسلم و ترغی آمده که بود نماز وی صلی الله علیه و سلم میانه و در روایت ابی داود آمده بود نماز و سه
 میانه و خطبه فی میانه و فرمودی که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبه وی نشان فقه و دانشوری اوست و نماز
 که در وی آن بود که در وعظ و نصیحت حرفی بس است خصوصاً از آن حضرت که مصدر جوامع الکلم و منظر غرائب
 حکم است مرد باید که جماعت و عبادت کوشد و به تہذیب نفس خود مشغول باشد تا مصدر و نامی آن قبول
 مالاً تفضلون نکرد و گفته اند که در این باید گفتار پس فعل آنحضرت تعلیم بود و آنرا تعلیم قولی نیز نموده
 ساخت و نزد امام ابو حنیفه مقدار الحمد و یال الله یا سبحان الله در فرض خطبه کافی است
 و زیادت بر آن بسته است و مستحب است چه در قرآن مجید تا سوره الی ذکر الله فرموده است و مراد بدان خطبه
 است و ذکر الله برین قدر صادق است و تکرار لا اله الا الله رضی الله عنه که گفته است و بسته شد و کفایت
 کرد بدان دلیل آنست که انی الهیایه و در شرح ابن الهمام گفته که این قصه عثمان رضی الله عنه مذکور است در کتب
 حدیث مگر در بعضی کتب فقه و چون در مسجد مدینه بر جعفر بن سلام کردی و چون جعفر بر آمدی و در
 سوره کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی انگاه بنشستی و اگر در اثنا خطبه حاجی عازم می
 یا سایل سوال کردی قطع کردی سخن را و حاجت را بگذاردی و سایل را جواب دادی انگاه خطبه تا
 کردی چنانکه امام حسن و حسین را دید که افغان و خیران می آیند پس فرود آمد از منبر و بدست ایشان را
 و چنانکه سالی آیه پر سید از بن سلام پس فرود آمد از منبر و بنشستی بر کرسی و تعلیم کرد و در این

باز بمنبر برآمد و خطبه را تمام کرد و اگر دولتی یا محتاجی را در میان جمعی دیدی امر فرمودی حاضران را بتمتع
 و تفریح گسیخت بداد و چیزی بوی از ثوب در آن زمان که علما اینها را از خصایص آنحضرت
 داشته اند و الله اعلم و چون جماعت تمام حاضر شدند بی آنکه خطبه بیرون آید می از حجره اگر در خانه بود
 یا از صفت اگر در مسجد بودی تنها و خادمی پیش می بودی چنانکه اکنون تعارف شده است و بیرون
 آمدن جمود عید در حرم و غیره با کجاخانه کثیر با علما بوضع غریب برانید و پیش آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم بر سر طرף او ایستاد بودی و صاحب سفر السعادة میگوید و طیلان طرعه و جابریه و سیاه و
 این طایفه معاند نبودی و لیکن در مشکلات از مسلم بروایت عمرو بن حرث آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 خطبه خواند و بر سر مبارک وی دستار سیاه بود که گذاشته بود و طرف آنرا میان برد و گفت خود و زور
 جمعه نسب سودا مستحب است و نزد خفیه در جمیع اوقات و آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر میکرد با نصات
 یعنی خاموشی نزد خطبه و استماع آن و فرمود کسیکه تکلم کند و حال آنکه امام خطبه بخواند حال مثال می بخور
 مثال جاری است که بر میدارد کتابها را تفریق است بیدار بود که این تیره نازلی در شان ایشان است
 و ظاهر ایشان در وقت خطبه تکلم می کردند و این مثل عالم بی عمل است که مشقت می کند در برداشتن
 کتب و متفحص نیست بدان و نیز فرمود هر که بگوید صاحب خود را یعنی بنشین خود را در وقت خطبه گفت
 یا بش پس تحقیق نگو گفت چه درین امر کردن خاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر کرد از دست
 داد و هر که نگو گفت نیست جمعه مرا و او و ثواب آن بروج کمال و گفتوگام غیر شروع و عمت فی الصلوات
 نگو میپوده گفتن دین انصاف و واجب است نزد اکثر علماء و امام ابوحنیفه از ایشان است و نزد سبب امام
 مالک نیز همین است و پیش بعضی مستحب است و امام شافعی از ایشان است و در موابی که مذکور
 گفته که از شافعی دو قول است و از احمد نیز دو رواست و میگوید که ابن عبد البر جامع نقل کرد بر وجوب
 انصاف مگر از قبلی از تابعین اختلاف کرده اند در رد سلام و تشبیه عابثی مکره دارند و
 بعضی رخصت کرده اند و سبب امام ابوحنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه
 تا شروع وی در نماز صلوٰه و کلام بر دو حرام است و اگر در نماز بود و کلام در خطبه شروع کرد و قطع
 کند نماز را بر دو رکعت و نزد صاحبیه بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از دخول پیش از یکبار اگر
 کلام کند یا سبب نیست زیرا که این وقت استماع نیست بخلایف نماز که استماعی ندارد و شاید که قبلی آن
 نزد شروع خطبه ممکن نشود و گفته اند که مراد نماز ناقص است و الا تصامی قاصده در وقت خطبه درست بودی را

و نیز اختلاف است در آنکه در شصت و پنج خط می مستند و سکوت کند یا نه بخار سکوت و بعضی از مفسران
گفته اند که در شصت و پنج خط یا بیشتر اول و بن بزرگ و تسبیح در وقت ذکر صفات سلاطین تیر بود و در
شرح ابن ابی عامر گفته است که حرام است در وقت خطبه کلام اگر چه با سر و دهن باشد و تسبیح و تهلیل خورد
حرام است اکل و شرب و کتاب و مکره است تسبیح عاقل و در سلام و برپایی از پای و دست کردن نیست
برای اگر فرض است و در پیش آنست که فرض است اگر در سلام اذن باشد و از جهت آنکه در سلام ممکن است
بر وقت خطبه و در وقت فرستادن مدلی تا شامل سماع خطبه شود و موایب و حمد نزد خطبه نیز در دل
گوید و در دیگران اشارت بچشم و دست کرده بود و بوالصیحه و در نظر کردن در کتاب و اصلاح
بقلم و ادبی از پای بوسعت آمده و انتهی و آنحضرت در نماز جمعه در رکعت اولی سوره بسمه و در ثانیه او احاطه کند
میخواند و گاهی سبح اسم ربك الاعلی و بل انکب حدیث الغامضه میخواند و در روز عیدین نیز این دو سوره بخواند
و اگر چه در روز جمعه واقع میشد و در نماز این دو سوره میخواند و فصل در نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه
و آله در سجده پنجمی نوم و تهجد ترک نمود چنانکه تا ششم ترک نمود و تحت ترک حش و اینجا مراد ترک نام بسمی است
است چه نماز تهجد بعد از نوم و بیدار شدن از این می بود اختلاف است در آن که قیام لیل که بمعنی نماز تهجد است
فرض بود بر آنحضرت یا نه و دلیل بر طایفه قول وی تعالی است فقیر به نافع ملک جمعی گفته اند که نماز
را آن فعل گویند بمعنی زیاده بر فروض و آنرا که فرض گویند نافع بمعنی زایده و آنرا که معنی اصل لغت فعل است
یعنی فرضیه زایده علی الفرائض و گویند که اگر بمعنی تطوع بودی نافع ملک که عقیده اختصاص با آنحضرت است گفته
چه فعل و تطوع مخصوص با آنحضرت نیست و بعضی گفته اند که مراد زیادت در جاست چه تطوعی و چه میصلی بعد از آنکه
مستغفر مطلق و موصوم است جز برای رفع در جاست بود و خالص بر همین باشد و در حق غیر وی برای کثرت ذنوب
نیز بود و آنحضرت در حج حال قیام شب را فرمودند داشتی و در حق هر بر این محافظت نمودی و اگر گاهی بسبب
مرضی یا غلبه نوم قیام شب فوت شدی از روز پیش از روزی در آن روز رکعت نماز بگذر آن بگذر و در
این نیز بنا بر لایق دارد و بر وجوب تهجد بروی صلی الله علیه و سلم و چند ان ایستادی که با بهای مبارک
وی در کم کرد و در حدیث عایت آمده که ایشانست قدما بهای و بعضی مفسران در غیر قول میسج
علم این که سجده قیام بیکم الله گفته اند که قیام لیل واجب است بقیض نماز و در قرآن در حفظ اوقات
شب یا نصف شب یا ثلثی قیام نمود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحابی رضی الله عنهم تا یکسال
پس از آن منسوخ گشت این آیه و در جایز اختلاف دارند که نسخ شالی آنحضرت هم است یا نسخ وقت یا نه و در حق

مانقی است بر آنحضرت و الله اعلم و گفت اند که نماز پنجگانه حضرت صلی الله علیه و سلم در شب سیزده رکعت بود پنج رکعت نماز
 و سه رکعت نیت یک رکعت و تر و تر در نیت سه رکعت است و تر و تر شاقی یک رکعت یا باینکه اگر گذاردن دو رکعت
 پیش از وی و سلام دادن از آن و از امام احمد بر سیدند که در ترجمه گوی گفت اکثر اوقاتی احوال یک رکعت
 است پس من قایلیم بدان و گفت سلام بدید بر دو رکعت و اگر سلام ندید و تر سه رکعت کند امیدوارم که زبان
 نکند و کا تجزوف عفا الله عنه در شهر سفر السجاده ایثار یک رکعت را اثبات کرده و تقویت نموده است بخدی اگر
 زیاده تر یا یک رکعت نباشد کمتر از آن بسم نخواهد بود و الله اعلم و ایثار یک رکعت را میکند باین طریق می کنند
 که در رکعت پیش از وی می گذارند و سلام می دهند و در ایثار یک رکعت سلام نمیدهند و در حدیث نبوی از تبرا و امام
 شده و شاقی آزار رکعت منفرد مستفاد می خیم رکعتین حمل میکنند و بعضی از علمای حدیث گفته اند که
 نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیاده یا زاده رکعت نبود و در روایت سیزده نیز صحیح است اما مراد
 با دو رکعت سنته فرماست یعنی نماز شب همان زیاده است و سیزده مجتمع است بحباب کردن رکعتین سنته
 فرما از آن صحیح است که سیزده رکعت بود خارج از سنته با ما دو رکعت و بخت و پنج نیز آمده با و تر و کا
 بر تمام نماز شب اطلاق و تر نیز آمده و بحکم ان الله و تر یک رکعت از تفصیلی ثابت شده و صلوة نماز نیز با
 مغرب و تر شده و وارد شده است که صلوة المغرب و تر النهار و نماز شب ایستاده گذاردی مقررات در آن
 دراز کردی چنانکه سوره بقره و سوره آل عمران و سوره مائده یا انعام و دیگر سوره طویل خواندی و رکوع و سجود
 و قومی نیز رسانده آن دراز کردی و در بعضی شب در نماز شب یک کتیه را مکرر کرد و آیه اینست ان تعد بکم فانهم
 عبادک و ان تعفونکم فانکم ان العزیز الحکم و در دو گانه اخیر را کونا تر از دو گانه سابق کردی و در آخر عمر
 شریف نشسته گذارده است و چون نشسته می گذارد رکوع و سجود نیز نشسته کردی و گاهی نشسته می گذارد
 و چون پاره از قرات ماندی برخاستی و ایستاده خواندی و رکوع کردی و بسجده رفتی و در رکعت دوم نیز
 بمجنس کردی یا رکعت دوم را تمام نشسته یا ایستاده گذاردی و ترجمی از قصه رضی الله عنه آورده که بزم
 رسول خدا را صلی الله علیه و سلم گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود با و صحیحین از عیال آمده رضی
 الله عنه گفت چون کرانی پیدا کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در آخر روز اکثر نمازی نشسته و در حدیثی وارد شده است
 بیت جلوس دی صلی الله علیه و سلم در حالتی که نشسته گذاردی بر لب بودی و حفاط در حیث طعن کرده اند و عمار
 در جوار و کراست و استحباب آن خلاف است و نزد امام ابو حنیفه بیت جلوس بر لب بیت جلوس شریف است
 روایتی احتیاط و تر نیز آمده در روایت است از ابی یوسف احتیاط و تر بر لب و جلوس شریف است با اتفاق

و چون می خواند سوره را و ترتیل می کرد آنرا تا آنکه دراز می شد و سجده دراز تر از آن درین
دلاست است بر آنکه اگر کسی نماز نشسته بگذارد قوت و رکوع و سجود و سایر ارکان آنرا تمام و کمال بجا آورد و نماز
تکلیفی و جبر نقصان ترک تمام کند چنانکه بعضی نادمان از اصحاب و روایت کنند چنانکه شبانی گذرند که کسی
ارکان را بجای نیاورد و بخواند که سوره را که در او را در خود قرار داده اند تمام کنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله
افتتاح می کرد نماز شب را بعد از رکعت خفیف بعد از آن تطویل می کرد و در کیفیت قیام و رکبت رکعات
روایات متعدده واقع شده تعدی غیر است و در رکبت بر یکی از آن فرائع و در فعل بر یکی از آن در اوقات
تختلفه و این طریق داخل و انسب بود که طریقه اتباع و آن خرقی در احادیث صحیح مذکور است و در شرح
و شرح آن مستوفی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تر کاه در اول شب می گذارد و گاه در آخر شب غالباً
شب می گذارد و جمیع الاصول از حدیث ترمذی آمده که متنبی شده و تر کاه حضرت در آخر عمر شریف کار این یافت
وقت سحر و از حدیث مسلم و ترمذی از جابر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم سر بر سر بر سر
آخر شب بخواست بایستد که در ترابم در اول شب بگذارد و بخسب و بر کامید دارد که بر خیزد و در آخر شب پس
بدرستی نماز آخر شب مشهود و منظور است و این افضل است و از بعضی اصحاب شنیده شد که گذاردن
و تر کاه آخر شب بسی مقام رفیع است و در قرب حضرت الهی عز اسمه و در حدیث آمده است که ابو بکر صدیق
رضی الله عنه و تر کاه در اول شب کردی و عمر خطاب رضی الله عنه در آخر شب پس گفت آنحضرت برای ابو بکر
اخذ بنا بالخیر و گفت برای عمر اخذ بنا بالقوة و بالجملة بصحت رسیده است که غالب احوال آنحضرت صلی
الله علیه و سلم آن بود که در تر کاه آخر شب گذاردی قریب صبح و اگر ایام در اول شب یا اوسط آن گذاردی الخیر
بیتجدی برخاستی و تر کاه عاده نکردی و در حدیث ترمذی آورده که لا وترک فی لیلته و شیخ ابن الهیثم
باین گفته که سر کاه در اول شب و تر کاه در یس از آن بتجدی برخاست احاده نکند آنرا از جهت این حدیث
و از جهت آنکه اگر دو تر کاه در لایب یکی از آن فعل بود و و تر کاه فعل و در شده و در شرح و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بعد از وتر دو رکعت سبکی گذارد و می خواند در آن اذان از لیلته الارض من الیها
الکافرون و میباشیده است این دو رکعت را مالک و احمد گفته نمی کم آنرا و منع نیز نمی کم از آن گفته
گذاردن آنحضرت آنرا برای بیان جواز است و بعضی گویند که مراد این رکعتین رکعتی الفجر است و بعضی
گفته اند که این دو رکعت و تر کاه است و در حدیثی وارد شده است که گذاردن بر رکعت بعد از وتر بجای
قیام مثل میگردان و این بر تقدیری خوانده بود که کسی تر کاه در اول شب گذارد و آنحضرت در نماز و تر کاه در اول

سبح اسم ربك الاعلى خواندی و در رکعت دوم قیل یا ربنا الکافرون و در رکعت سیوم قیل یا ربنا و در بعضی روایات
 در رکعت سیوم قیل یا ربنا و در رکعت دوم قیل یا ربنا و در رکعت اولی انما اذن
 فی الیه القدر خوانند در سجده مروی و ما توفیه و میگویند که در بعضی روایات فقیده آمده است و چون از نماز تسبیح
 دادی سه بار گفتی سبحان الملك القدوس و در رکعت سیوم یا و از بلند و گشتن سجده و گفت خواندی و بعد از آن گفتی
 رب العالمین و الروح و **وصل** آنحضرت بعد از دو رکعت سنت فجر بهای راست بر زمین نهادهای و یک لحظه
 بختندی بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها آورده اند که چون میگفتند آن حضرت صلی الله علیه و سلم گفتین فجر را
 اگر بیدار بودم من سخن میکردم و الا اضطجعت فی خود تا وقتی که اعلام کرده میشد برای نماز و زیاده کرد بخاری
 علی شفعه الامین و ازین حدیث معلوم می شود که تکلم بعد از سنته فجر واجب شده است و ترمذی بانی از برای
 تکلم بعد از رکعتین فجر عهده کرده و نه عایشه آورده گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چون میگذاشت رکعتین فجر را اگر
 او را حاجتی بمن بودی سخن می کرد و الا بیرون می آمد برای نماز و گفته حدیث حسن صحیح و گفته که بعضی از اهل علم از
 اصحاب بنی صلی الله علیه و سلم من بعد من من الالبین کلام بعد از طلوع فجر تا قرآن از صلاه کرده داشته اند
 مگر آنچه از سخن فراموشی باشد ضروری بود که از آن جاریه نبود گفته که بمن است قول احمد و اتقی انتی و تکلم آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بم ازین قبیل بود چنانکه قول عایشه فان کانت الی صلی الله علیه و سلم تا طردان است و اگر فرضاً
 سخن از جنس ذکر و ضروری بود نیز مبطل است و موجب اعاده آن نیست مگر بجهت کرامت تکلم درین وقت احتیاطاً
 و تکبلاً اعاده کننده باری در که معطل نزد شیخ علی بن قاضی حارثی که منقح بود و عهده فقید بود گفته شد که مردم
 دیر تا تکلم بعد از سنته فجر مبطل است و مانند اعاده گفته گفت سبحان الملك خارج الصلوة مبطل الصلوة و بعضی
 از اهل علم اضطرار بعد از سنته فجر فرض دانند بموجب حدیثی که در جامع ترمذی آمده که فرمود آن حضرت
 اذا صلیت رکعتین قبل صلیة الصبح فلیضطج علی جنبه الامین و بعضی بانه گفته و آنرا شرط صحت فرض گویند
 و جماعتی از علما بگفته آن قابل و آن را بدعت نمی شمارند و این بر دو قول جمیع است اما فرضیه بجهت عدم ذکر اضطرار
 در بعضی احادیث اما بدعت بجهت ثبوت آن بحدیث صحیح و جمیع علما طرق توسط اختیار کرده با استحباب آن گفته و
 امام مالک میگویند که اگر برای استراحت کند پسندیده بود و قول امام مالک اعظم نیز همین است و میفرماید که فعل آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم نیز بقصد استراحت بود نه بطریق تعبد و اما آنکه علی شفعه الامین گفت بجهت آنست که عادت
 شریف اضطرار برین وجه بود که داخل است در عدم ثقل شام و تسبیح استیقام برای قیام چنانکه در مجلس
 بسین شده است و **وصل** اما قیام آنحضرت و شب نصیحت لشبان که خامه این دیار را از شب بابت

سخت خوانند ثابت شده است بحدیث حایث که گفت قیام کرد رسول خدا درین شب پس در آن روز مسجد را
تعمیر نمود که قبض کرده شد روح مبارک می پس چون دیدم این حال را ایستادم رفتم به سوی اوی و بجا بایتم
نزد آن گشت اود ایستاد بجنبه در بهشت سر خود را از خود خارج مستند از نماز و گفت یا عیاش یا عیاش یا عیاش یا عیاش
برای که غیر خدا خدایت کرد و حق تو دزد کرد و در دین تو گفتم لا اله الا الله و لیکن من گمان کردم که تو
کردی شد روح تو از بهشت و زنی سجده تو پس فرمود ایادی می توانی تو که کدام شب است این شب گفتم خدا در آن شب
و اما راست بدان فرمود این شب نصف شعبان است خداوند تعالی می نگرد برندگان خود و در روایتی آمده است که در
نزد آن شب تا طلوع فجر یعنی زیاده بر سه هجود در شبهای دیگر که در وقت سحر می شود درین شب تمام شب اود
پس می آرزو آرزویش طلبان را در رحمت می کند در رحمت خواهد گمان را و تا آخر سبکزد و می آرزو اهل حبس
و کینه را که باقی کینه و دشمنی دارند با مسلمانان و رسم از عیاشیه در حدیث دیگر آمده که گفت ابد آنحضرت پیر
و ایستاد و زور گرفت و شب نوبت من بود پس بر آن دم در دنبال آنحضرت دیدم که آنحضرت در بعضی سیم
بجانب آسمان برداشته است و دعای می کند پس چون دیدم را گفت ترسیدی تو ای عیاشیه در حدیث
میکنند خدا و رسول می بر تو پس قسم یا رسول الله گمان کردم که در آمدی تو بر بعضی از زبان تو پس گفت
آنحضرت که این شب نصف شعبان است نزول میکند حق سبحانه با آسمان دنیا پس می آرزو اکثر از خدا و
ختم می کند در حدیث دیگر آمده است که آرزو می شوند همه کس مشرک مشاخر و قاطع جسم و میل از آن
عاق و بدین اثر و اصل خود نوشته می شود در روی از زانی و آبیال و نوشته می شوند تجلج و احادیث در
فصل نصف شعبان بسیار وارد شده و آن افضل ایالت است بعد از لیل القدر و در حدیث آمده است که گشتان
می شود در ای رحمت در چهار شب شب عید فصحی و شب عید فطر و شب نصف شعبان و شب عید ثاوقت و آن
یعنی افغان صبح و صبحت رسیده است قیام لیل و صیام نه ازان و تابعین از اهل شام مرغ خال برین سعدان و همان
بن عامر و کحل کوشش میکردند درین شب در عبادت و می پوشیدند حسن ثیاب را و بخور میکردند و
سرمه می کشیدند و قیام میکردند در مسجد و از ایشان گرفته مردم تعظیم این شب را و می گفتند رسیده است
ایشان در باب آن آثار را میگوید و لیکن علامه حجاز و مدینه و اوقات نگردد ایشان در آن و این اجتماع در مسجد
را به عت شمرند و از داعی که امام اهل شام است تنها نگذازد و آن را کرده قیام و از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم جز قیام و طول سجده و استغفار برای اهل بیت بصحت نرسیده و از عیاشیه آمده که گفته بود
شب نصف شعبان بود آنحضرت نزد من چون میان شب گم کردم آنحضرت را و دنیا فتم نزد خود برگشت

و آنچه میگوید زنان را از غیرت پس پوشیدیم من روی خود را بستم آنحضرت را در حجرهای زمان می و میافتم
اورادان و در ششم پنجه دیدیم او را در سجده مثل جامه افتاد بر زمین و میگوید سجد لک جناست و سواد
و امن یک نوادی فبده بدست و ماست بها علی یا عظیم ترحی لکل عظیم اعظم الذنوب العظیم سجده
و حی للذی خلقه و صوره و خلق سمع و بصره پس هر دشت سر خود را پست باز رفت سجده و گفت اخوذ
برضاک من خشاک و اخوذ بعفوک من عفتاک و اخوذیک بمسک لا احصی ثناء عیدک انت کما اتیت علی
نفک اقول کما قال انبی داود و اعفر و عی فی الزمان لیسیدی و حق ان یسجد پست بر دشت سر مبارک خود را
و فرمود اللهم ارزقنی قلبا نقیبا من الشکر نقیبا لا فاجر و لا شقیبا پس برگشت از نماز و آمد بان در جامه
خارج و دیدم که بلند دنگ شده است نفس من گفت چیست این نگار نفس تو یا حیرت پس خبر دادم من
از حقیقت حال خود پس سمع کردن گرفت بهر دو دست خود را نوای می مراد گفت دای مر این دور انور که چه
مشقت کشیده و بره خطار فتنه یا حیرت این شب نصف شعبان است نزول میکند در وی حقیقت
آسمان پایان می امروز بندگان خود را مگر مشرک و مشاحن را و در او در اندامه مشایخ درین شب
صد رکعت نوشته اند در هر رکعت ده بار قل هو الله احد و نزد محدثین بصحت نرسیده است شیخ ابان
مکری رحمه الله از روایت امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله که در
چهارده رکعت در شب نصف شعبان و خواند بعد از سلام چهارده بار فاتحه الکتا و چهارده بار قل هو الله احد
و چهارده بار قل اعوذ برب الفلق و چهارده بار قل اعوذ برب الناس و یکبار آیه الکرسی خواند بعد از آن آیه لقدر جاک
رسول من انکم پس رسیدیم آنحضرت را ازین صبح وی گفت هر که بکند مثل صبح باشد او را ثواب نیست چه در روز
و صیام نیست سال مقبول و چون صبح کند در روز بصوم باشد او را ثواب صوم دو سال یکسال گذشته
و یکسال آینده و نزد محدثان درین حدیث سخن است و از سیاهی آورده اند که گفت بان می مانند انجیر مرفوع
باشد و الله اعلم و آنچه متعارف شده است در دیار از سوختن چراغان و انشال آن می باشد شریعت و مشایخ
مدوالی هندوان گفته و رسم مجوس است و اما قیام لیل در رمضان که از تاریخ گویند بیان آن در باب صیام
باید ان شاء الله تعالی و تحقیق آنست که صلوته آنحضرت در رمضان همان نماز معتاد او بود و یازده رکعت که
دایم در تجدید میکند و چنانکه معلوم گردد و حاصل در بیان صلوته صبح یعنی نماز چاشت صبح و صبحه و صبحه و صبحه
از قناعت چهار و صبحی قوی است و یعنی شعله آفتاب نیز آمده و صبحا بفتح و مد وقت بلند شدن آفتاب تاریخ است
بر آنکه متعارف میان مردم در اول چهار روز اول و دوم و سوم و چهارم است کی در اول روز بعد از طلوع آفتاب بلند

شدن وی یکروز و نیز دوین راضوۃ الاشراف گویند و دیگر بزرگواران آفتاب محمد را در آسمان تماشا می‌کنند
نهار و این راضوۃ ضعیفی و نماز چاشت گویند و دیگر احادیث همین اسم صلوة الضعیفی را می‌گویند و در وقت
آمدن و در بعضی احادیث صلوة الاشراف نیز واقع شده چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود
صلی الله علیه و سلم یا ام بانی یا صلوة الاشراف و در تفصیل رضای آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
گزاره نماز ضعیفی را و گفت بنده صلوة الاشراف و آمدن آنحضرت در خانه ام بانی روز نهم در وقت چاشت
بود و شیخ اجل علی بن ابی طالب در مذهب جمیع الجوامع سیوطی که از اجامع کبریا نام کرده برای اشراف نماز عنوانی جدا
نهاد و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز نهم در جماعت پست تر بشیند برای خدا تعالی تا طلوع کند آنرا
و بگذارد در رکعت باشد او را شش حج و عمره تمامه و برای صلوة ضعیفی جدا و رجعت رسیده که آنحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم در وقت نماز گذارده و امت را بدان ترغیب نموده و امر استحباب کرده است
و ظاهر آنست که این یکوقت است و یک نماز که اول وقت اشراف است و آخر وی تا قبل انقضا
نهار و چون در بعضی اوقات در وقت نماز گذاردی از بی گمان برزدی که اگر اینجا دو وقت و دو نماز باشد
و بعضی نحوه صغری و نحوه کبری نیز گویند و الله اعلم و آنچه گفته اند که علما را اختلاف است در صلوة ضعیفی بعضی
اثبات نموده و بعضی نفی کرده و بعضی ستم گفته و بعضی بدعت و بعضی روایات آن جانب را ترجیح نموده
و بعضی آنجا را ظاهر آنست که این اختلاف در نماز اخیر است که آن نماز چاشت می‌گویند و نماز اولی که آن
نماز اشراف می‌نامند چنانکه بعضی از سنن بر کرده داشته اند و احادیث در عدد رکعات مختلف آمده و در بعضی
روایات دو آمده و در بعضی چهار و در بعضی شش و در بعضی هشت و در بعضی ده و در بعضی دوازده و در هر یک از
توابعهای اعظم وارد گشته و در جواب کذب گفته که شیخ ولی الدین بن عراق گفته که وارد شده است در نماز
چاشت احادیث کثیره صحیح مشهوره تا آنکه گفته است محمد بن جریر طبری که اخبار درین باب مجرب و ائمه معتبر
رسیده و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته که وی صلوة انبیای سابق است که پیش از محمد رسول الله صلی
علیه و سلم بوده اند و در نماز تعالی خبر میدارد و الله اعلم و انما نؤمن بالجمالی مؤسحین العشی و الاشراف پس بنا
داشت حق سبحانه از این تسبیح در دین محمد صلی الله علیه و سلم عصر و صلوة اشراف را و در حدیثی آمده است
که بود صلوة ضعیفی اکثر صلوة داود و در حدیث دیگر آمده که صلوة الضعیفی نمازی است که محافظت می‌کرد بر آن آدم
و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین گفت بنده سبک حرفه الله بفضله المبین که
چون حیات الهی که در تفسیر بنیاد علوم سلیمان بلا حظه حوائج و شواغل ایشان ظهور نموده است در وقت

باین نحو ظاهر ترخصی برخصی فرمود است بندگان فاضلی که برای عبادت و تفریح و شغل
 آن وقت خیالی را نیز مشغول عبادت داشته و دی تعالی بند و استجابت ایشان را به وجوب فرائض ترخص
 تحقیق فرمود جل جلاله و این معنی استجابت فضیلت نماز چاشت قول بشیر از علامه است
 زیرا که روایت شریف راجع و مقدم است بر خزانگی به با مشیت زیادت علم است که پوشیده شده است از
 چنانکه این عقده در علم اصول گفته مقرر شده است و جمعی از علما و بزرگواران آن قابل شده اند و میگویند که گذاردن آن
 بدعت است که بعد از حضرت پیغمبر و خلفاء را شنیدیم پیدا کرده اند و استدلال می کنند این جماعت بر بدعت
 بودن آن با حدیث و اناری که در نقلی آن وارده شده چنانکه بخاری از ابن عمر روایت کرده که موقوف
 علی که از کبار تابعین طبقه ثالث است گفت گفت مرا بن عمر را می گذاری تو غرضی را گفت لا گفت می گذار
 از آن عمر گفت لا گفت می گذار و بگو بگفت لا گفت می گذار و پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت لا اخذ این گمان صحیح
 می گذار آنحضرت آنرا یعنی گمان جنون را می گذار اگر چه خرم بدان نزارم و از ابو بکره نقلی که کبار صحابه است
 هر دو است که جمعی را دیگر نماز چاشت می گذارند این را گفت انکم تفصلون صلوة ما نسأله رسول الله صلی
 علیه و سلم و لا عامه اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر این شما می گذارید نمازی را که نگذارده است آنرا پیغمبر خدا
 و اکثر اصحابی و از اعلایه رضی الله عنهما آمده است که گفت نگذار رسول خدا صلی الله علیه و سلم نماز صبحی را
 و در روایتی آمده نه در حضور نه در سفر و من می گذاردم آنرا و تحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر این حرکت
 می کرد و حال آنکه دوست می داشت که بکند آنرا از جهت ترس آنکه فرض کرده شود بر ما و لازم نگردد بر ما
 بر عید که از صحابه است میگوید یکسال آمد و رفت کردم بعد از رسول خدا و بر گردیدم که نماز چاشت
 می گذارد و مسروق میگوید که می خواندم ما قرآن را پیش این مسعود پیش نشسته می نایم ما بر جای خود بجا
 بر خاستن این مسعود بعد از آن می ایستادم و می گذاردم نماز چاشت را پیش سید این قصه ما با این مسعود پیش
 تکلیف می کنند بندگان خدا را چیزی که تکلیف نگذرد است ایشان را خدا و اگر بسته الله و ناچار شما گذارند کان
 این نماز پس گذارید آنرا و خانه های خود و از مجاهد روایت کرده شد است که گفت در آن مریض و عرو به این
 مسجد نبوی را پس ناگاه دیدم این عمر را که در مسجد نشسته است نزد حجه عایشه و مردم می گذارند نماز
 ضعی را پس پرسیدم ما بن عمر را از نماز این قوم کشته است یا بدعت گفت بدعت است و لیکن بدعتی
 است و بداند که در مسلمانان بدعتی فاضل تر از نماز ضعی این اخبار و آثار است که در نقلی صلوة ضعی آورده اند
 غیر آن است و علما و جمیع و طبق میان این آثار و احادیث سابقه گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم

میکرد بصلوة ضعیف میگذاشت را بر حاکمیت و دلاوریست آن چهره ای فرموده و ترغیب نمود از جهت حاکمیت که
بیش از فرض گردد و در شغف نیفتد و در آخر در خروج از عهده آن در غایت چنانکه تصریح کرد در این
رضی الله عنها و لیکن در گذاردن آن حضرت آنرا مشبه است چنانکه حدیث صحیح بدان مطلقانه پس در
نهی کرد باریادیت خود را نفی کرد بامراد نفی دوام داشت پس در جای که مکان ایستاد یا هیچ کس
آمد و آورده مراد ما علمایا باشد ختم تا که از این سود و نماندین قیس بن عبید الله و امرت
بکمال دین باز بین تواند بود و نیز این مسو و مشغول بفقده و علم بود و چون اشتغال بعلم انفس
است از عبادت ترجیح میکرد از امرین با وجود استجاب و تفصیل این اندام مسلم و تواند که گفته
بجمله عدم و ثوقی با خبر آورده درین باب باشد چنانکه قول ابن عمر از اخبار چون از ابو بکر و عمر رضی
عنها گذاردن آنرا ندید و ثوقی با خبری که از مردم در گذاردن آن حضرت صلی الله علیه و سلم شنیدید
پس توقع کرد و خبر داد از عدم و ثوقی و آنکه بدعت خوانند آنرا بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود
یعنی این نماز در حد ذات مشروعه است ولیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در فرائض کنند بدعت است
جسته در فرائض و تفصیل آن نهان کردن و در خانه گذاردن است چنانکه معلوم است و باطل است آنچه
و اثری نفی مشروعت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوص که رویت یا بدعت با اجتماع باشد روایت
کرده است ابن ابی شیبہ از ابن مسعود کوی دید قومی را که میگذاشتند نماز ضعیف را پس آنکار کرد و برین گفت اگر ای
میگذاشتید درون خانه های خود بگذارد و مسروق نیز مثل این از ابن مسعود نقل کرده چنانکه گذشت و طایفه
اگر از علما بقصد تطبیق و توفیق روایات میگویند که صحیح است که آنرا گاه گاه گذاردند و در بعضی ایام
ترک کنند و این طایفه استدلال میکنند بحديث عبد الله بن شعیب که از شایسته ترین است گفت اگر
سایه سوالی کردم که آیا پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز چاشت می گذارد گفت نمیکند و اگر گاهی که سفر
بیامدی و در حدیث ابی سعید خدری آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم می گذارد نماز ضعیف و آنکه
می گفتیم ترک بخورند آنرا بگز و ترک می کرد و آنرا ما آنکه میگویم نخواهد گذارد و آنرا نیز چنانکه عادت
شریف در اکثر فرائض و قطعات اینچنین بود و احوال سالت از صحابه و تابعین در گذاردن این نماز
بهمین بود و گفت مکرر بود این عباس که میگذاشتند این نماز بیکروز و ترک می کرد و روز دیگر
بن معمر سلمی بود و در سلف از صحابه و تابعین که کرده می بنداشته که حاکمیت و دلاوریست که کند نماز ضعیف
حاکمیت بر نماز فرض پس میگذاشتند آنرا گاهی و ترک می کردند گاهی و طایفه علمای سلف در اقامت نماز

فرائض عبادات مخصوصاً صلوة و صوم همچنین بود تا آنکه از اشتغال علم و غیرات و صفات دیگر نگردد
 بخلاف عباد و فک در زمان مسافر که تعلقی و تلبیثی آن بدان حدی است که بعضی از ایشان که در سبب
 علم و معرفت قصوری دارند بسیار از غیرات و میرات را که هم ترو مقصود تراست از آن ترک کنند
 و البسیستی و بالذات التوفیق و صاحب سفر السعاده گفته که صحاب آنست که استقامت بر آن نیز ترجیح
 است اما اجتماع بر آن در مساجد خوب نیست بلکه اولی آنست که تنها در خانه گذرانند و از عایشه مروی است
 که گفت اگر نیکبخت شوند برای من پدر و مادر من ترک نمی کنم صلوة ضحی را یعنی این لذت و سرور کار از
 زنده شدن مادر و پدر حاصل شود ببلذت و سروری که در نماز می یابم هرگز نزد سینه عدو رکعت
 درین صلوة نجات آمده و آن بحسب اختلاف ایام و احوال بسبب نشاء و کسل یا اهتمام بمهمات دیگر خوا
 و بیشتر علما اختیار چهار رکوع اند که چهار احادیث آن مجموع صحیح است و احادیث اعداد دیگر بعضی صحیح و بعضی
 ضعیف و اندک علم و قرات این نماز در او را در مشایخ و الشیخ و ضحاک و الیل و ابوعبسی و اصفی و الم
 شرح است بعد از فراغ خواندن اللهم اغفر لی و ارحمنی و تب علی انک انت التواب الغفور الصبار نیز
 مقرر است و در حدیث عایشه از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمده و **صل** در نماز عید بآنکه رو بخدا
 عید از آن گویند که وی خود می کند و مکرری آید در وقتش و این وجه عام است بر مومنان دیگر نیز صادق
 می آید از پنجه بعضی قیدی دیگر زیاده کرده اند و گفته که عود میکند بفرج و سرور و موجب فرح و سرور
 عید فطر شکرانه تمامی نعمت صیام است و در عید اضحی تمامی نعمت حج که بوقوف که عمده ارکان اد است
 حکم تمامی دارد و جمود که عید هر هفته است شکرانه نمازهای تمامی هفته پس بشکرانه تمامی همه ارکان اسلام
 عیدی که باعث اجتماع و فرح و سرور اهل اسلام گردد و وضع کرده اند و شکرانه طاعت و عید آن حکم این شکر
 لازم نمیکند هم طاعت و عبادت ساختن نماز کوه چون ادای انزاقی میسر و اتفاق اجتماعی نبود شکرانه
 تمامی آنرا عیدی مناسب همان فرح و سروری که فقر را بوصول آن خصوصاً می پذیرد کفایت است و بعضی
 گفته اند که عید بجهت تعادل عود می گفتند یعنی بقا با دو سال دیگر رسد چنانکه قافله را در ابتدا و خرد قافله
 گفتند که قفول در لغت رجوع و بازگشتن بود کما تعادل است بلکه برود و سلامت باز گردد و در بعضی
 حواشی پاره نوشته اند که عید از آن گویند که پروردگار تعالی در وی وعده کرده است بندگان را بفرح
 و سرور و فضل و کرم خویش برین وجه وارد می شود که اشتقاق عید از و عید است چه این اجود است
 و آن مثال مگر آنکه قایل شوند بطلب چنانکه در جنب چند عادت شریف آن بود که نماز عید را در **صل**

گذاوردی و آن مکانی است بیرون مدینه مطهره جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصری که آنجا
 که از جانب درآید میان مسجد شریف هزار دروازه است که آنی تا پنج الدنیه و در بخدا دلیل است بر آن که
 بیرون آمدن برای نماز عید منجر افضل است از گذاردن آن در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 با وجود آن افضل و شرف که مسجدی دارد بمصلی بیرون آمد پس در جای مای دیگر بطریق اولی بود
 بهر سبب عملی ناسخ از مصادر و در بعضی اصناف که در بد میگذارد خلافت است گمراخته اندری باشد
 چنانکه آنحضرت که ریخته اند بر آن و آن در یکبار پیش خود و اهل کیم از زمین اول عادت برین دارند که در
 مسجد میگذارد و بعضی بیرون نمرند از آن خود اهل بدنه نیز در مسجد میگذارد و در عاقبت از شرف و رکت
 انصوری نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بوجه کفایت است اما باقی این جمله شریفه بخلاف
 زمان مبارک می مصلی الله علیه و سلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادان شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام میگوید
 که سینه آنست که برآید امام بخانه استخلاف نماید کسی را که باصفی نماز در شهر بگذارد و زیر که نماز عید جایز است
 گذاردن آن در شهر و در موضع با اتفاق و نزد محمد جایز است در سه موضع نیز اگرچه استخلاف کند امام
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روز عید اجمل و احشام شدیدی و حله داشت فاخر بر عید و حله را که
 از برای اظهار عزت اسلام و شعار آن و حله جفت جامه را گویند گذارد و او است که نام جنس جامه باشد
 مثل از شیمی و غیر آن چنانکه بعضی توهم کنند و گاهی بر دو خط و خط سبز یا سرخ پوشیدی و این جنس بود
 درین بسیار بود و بدیانی که گویند این است و تحمل و ترین برای حمیه سنون و سنج است اما بلباس شریف
 و سعادت شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عید الفطر آن بود که پیش از خروجه بعدگاه بخند خرام افکار کردی
 و عدد آن در ترویجی باشد یا پنج یا بیست و گفته اند که حکمت در استحباب اکل قرحلاد است که مفید
 تقویه بصراست که موصوفه فصاحت است و حله و موافق مزاج ایمان است که المؤمن جلوی او اگر یکی چیزی شریفی
 و در خاس خرد تعمیرش آن بود که لذت ایمان نصیبی کرد و شیرین مرقق قلب است و لذت گفته اند که افکار
 بخیر شریف افضل است و رعایت عدد و تدرید میز عادت آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و فرمود آن اند
 و بر یکب الوتر و در عید الفطر طعام نخوردی تا مراجعت نکردی و در حدیث آمده است که بیرون نمی آمد روز فطر تا
 نخورد و نخورد روز اضحی تا نماز میگذارد و گفته اند که حکمت در خوردن شش از نماز عید فطر است که چون خوب
 فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت تعجل فطر بقصد مبارزت باقتتال امر الهی و اگر نه مجرد
 استئصال قصد خوردی بقدر سیری خوردی و بعضی گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روز عید

در وقت مشروطیت اخراج صدقه بود که مخصوص است بر کلام و چون اخراج صدقه فطر پیش از برآمدن
بمصلی بوده صدقه برآورد و اکل کرد و بمصلی رفت و اخراج صدقه اضحی چون بعد از پنج بود که وقت آن
بعد از نماز است پنج کرد و صدقه داد بعد از آن بخورد و در باب غسل آنحضرت روز عیدین دو حدیث
آمده یکی از آنکه بن حدیث که حضرت رسالت بصحت رسیده و بشهرت انجا آمده است و غیر این
یک حدیث از وی شناخته نشده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که غسل میکردم
الفطر و دوم خودم عرفه دیگر از زیاد بن عیاض اشجری گفت مرقوم را بر فطری را که دیدم از رسول خدا صلی
الله علیه و سلم از شما دیدم الا آنکه غسل نمیکند روز عیدین و محدثان حکم کرده اند بضعف هر دو حدیث و ما غیر
این دو حدیث درین کتب نیافتیم و در کتب سته اصلا حدیثی درین باب نقل نکرده اند غیر از اثر ابن عمر
که در جامع الاصول از موطا آورده که بود عبد الله بن عمر که غسل می کرد پیش از آنکه برود بعدگاه شدت
مباغت وی رضی الله عنه در متابعت سته اقتضای آن میکند که حدیث درین باب صحیح است که اقالوا
و وی رضی الله عنه تکبیر میگفت و تمام راه بجز و این حکم در نماز اضحی متفق علیه است و در جبر تکبیر در عید فطر خلاف
امام حنفیه است اما اگر ترا گوید مانعی نیست و آنحضرت بمصلی مایه رفتی و عمل برین است نزد اکثر اهل علم که
مستحب است بیرون آمدن بعدگاه پیاده و سوار شوند و بجز و تمام شافعی در ام گفته که رسیده است ما را از
زبری گفت سوار شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم نه در عید و نه در جنازه هرگز در نماز عید فطر تاخیری کردی و نماز
عید اضحی زودتر گذاردی و ما که حکمت در تاخیر فطر آن باشد که چون صدقه فطر او یافته و طعامی هم بکار برده شده
است و همی در پیش نه تاخیر باعث ازدیاد اجتماع خواهد بود یا آنکه ضعفی بجهت صیام رمضان که مانع
استعمال و اسراع باشد نیز راه مانع است بخلاف اضحی و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
چون بمصلی رسیدی در زمان شروع در نماز کردی نه اذان بودی و نه اقامت و نه الصلوة جامعه و در
فعل آنحضرت در تکبیرات عید اختلاف است و مختار در مذاهب حنفیه سه تکبیر است در رکعت اول پیش از
قرات و سه در رکعت آخری بعد از قرات و شیخ مامیگویند که چون در تکبیرات عید روایات مختلفه
آمده ما اخذ با نقل کردیم زیرا که تکبیرات و رفع ایدی در نماز خلافت معهود در شریعت پس اخذ با نقل اولی
باشد که از فی الهیایه و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مصلای عید منبر نبود و اول کسی که منبر خیزت مرد
بن الحکم است در وقتی که امیر مدینه بود از جانب معاویه و در روایتی امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بنا کرد
از اکثرین الصلوات از کل که خانه وی در حواصلا بود و آنحضرت نماز عیدش از خطبه کردی چون از نماز

تاریخ شدی برخاستی بمساجده خطبه خواندی و اصحاب متب به اتفاق در آنجا بر او ایستادند و آنحضرت نماز
نیمه نوحی و نسر پیش از خطبه میگذاشت و او یکبار دیگر بعد از وی نیز بخین میکردند و ترندی گفته که برین است
علی نزد اهل علم از اصحاب بر سر صلی الله علیه وسلم گفت اندک اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مردان بودند
و فقیکه امیر مدینه بود و در فتح ابزاری می آورد که اختلاف کردند کسی که خطبه پیش از نماز خواند کیست مشهور
آنست که مردان بودند چنانکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید و بعضی گفت اندک پیش از وی عثمان بن
حنان نیز کرده بودند و اهل نماز گزاردی پیشتر خطبه خواندی و در آنجا چون دید که مردم نماز نمی توانستند
نظر باین مصلحت خطبه را تقدیم کرد بر نماز و این مصلحت غیر از علای است که مردان بحیثیت آن تقدیم
میکردند و تقدیم وی خطبه را آن بود که تا مردم منظر نماز نشسته باشند و خطبه او را که در وی سبنا نماز
نسبت بجای که نه سختی آن بودند و هیچ دشمنی قومی که نه لایق آن بودند می کرد بشنوند چنانکه در حدیث ابی سعید
آمده است گفت تقدیم بحیثیت آن کردم که مردم انتظار استماع خطبه نمایند و احتمال دارد که عثمان بن حنیف مدینه احیا
می کرد و مردان بران موافقت نمود باین جهت این فعل بوی شهرت یافت و بعد از آن از ابن جریج از
زهری آورده گفت او کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود و الله اعلم و در فتح القدر شرح این اتمام
میگوید که اختلاف کرده اند دینی بنبر بخانه بعضی گفته اند کرده است و خواننده گفته که حسن است و در زمان
و مردی است از امام ابی حنیفه که لا باس به است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم که از همان راه که بعید گاه
رفتی بسم بدان راه باز نگشتی بلکه برادر دیگر از گشتی و طایعی ای کن و جود و نکات پیدا کرده اند که بعضی
ازان با مجموع آن منظور نظر شریف باشد و الله اعلم و حق آنست که اسرار و معجزات که در افعال آنحضرت بود
خلایق را درک آن تنگ است و وصول بدان متعذر و گفته اند که بحیثیت آن بود که تا گویای دید مراد را بخلایق
و اما اگر مختلف متکثر و اهل آن از جنس انس و ملائکه و طباعات و یا آنکه اهل پروردگار سلام گویند بر وی شرف
و ثواب این عمل مشرف شوند و حصول سعادت و شرف بر دسلام بر آنحضرت بر برد و طایفه که منصفان
بخیر و سلامت است سلامه و لازم آنست و یا آنکه برکات و صلی الله علیه وسلم پروردگار و اهل آنرا
شود و بر عزت و فضل و برکت مردود و حضور شریف مشارک مساوی باشد و یا آنکه قوای روح طیب
آنحضرت استنشام کنند و یا آنکه حاجات فریقین را از قلم و استفاده استرشاد و صدقه و سوره و
احمال جهان آفرای و مانند آن قضا کنند و یا آنکه اظهار شجاعت و شریع اسلام در پروردگار حاصل آید و یا
ذکر الله و برکات آن در پروردگار حصول یزد و یا آنکه اهل کفر و نفاق را بمشاهده عزت اسلام و رفعت

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

درین حکم بیضا هم انکاف و قتل و قوا یعنی شکم غناک اندو گین گردانند و بکثرت عزت شکر اسلام در دنیا
ایشان رغب اندازد و بر سران و نیز گفته اند که راه آنحضرت بمصلی بجانب یمن بود و اگر رجوع نیز همان راه
واقع می شد برجهت بسیار واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه کرد تا آن نیز برجهت یمن واقع شود یا شش آنست
که قبله مدینه مطهره جنوبی است و مصلای عید بجانب غربی است و از اینجا لازم آنکه در وقت بمصلا ازجهت یمن بود
و منزل شریف در وقت و قوت بمصلا برجهت شمال پس اگر یمن راه رجوع میکردند گرفته بودند بضرورت برجهت
شمال واقع میشد و آنکه صاحب مواهب گفته است که این محتاج بدلیل است ساقط است چنانکه است
که اختیار آنحضرت در ابتدا در جانب یمن باشد و نیز این معانی که علما گفته اند بر سبیل احتمال است و جمال خدا
یمن ابتدا ثابت است و وجه شهر در مردم آنست که آن ازجهت ترس از کید اعدا دین بود تا در مقام ملائک
نایسته و درین وجه نظر است زیرا که اگر چنین بودی این روش را مکر نکردی و عادت ساختی تا آنها
بمعرفت عادت شریف در همان راه دیگر آمده نایستند و جواب داده اند ازین نظر باینکه الهو طیب و عباد
بر مخالفت طریقتین موظبت بطریقی معین لازم نیاید فاعل یا ربی زیارت اقارب از احیاء و اموات
وصله ارقام کردی و یا آنکه از انجهت تخفیف از دحام و هجوم خلائی کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقر و
کردی چنانکه در وقت رجوع چیزی باقی نماند پس راه دیگر که اجتماع فقر و وسایلان بود
رجوع کردی تا نه به وسیل سایل لازم نیاید و این وجه را صاحب مواهب تبخیر توضیف کرده و پس لازم که اقا
و بعضی گفته اند که باین تغییر طریق تفاوتی بگرفت بر تغییر حال بهر مغفرت و درضا و ترقی بمقام قرب
و وصول یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجه خالی از دقتی و خفای نیست یا آنکه شاید راه
که بدان توجه بمصلی شدی دور تر و دراز تر بود از آن راه که رجوع بدان می کرد پس خواستی که بکثیر اجر کند
بکثیر خطرات در ذاب بهر عبادت و اما وقت رجوع چون بمنزل آمدی سرعت نمود
که در اینجا قصد عبادت نبود و درین وجه سخن کرده اند باینکه اگر خطرات در وقت رجوع نیز ثابت است
چنانکه درج و غزو ثابت شده است و اگر عکس این وجه نیز گویند صورتی دارد یعنی شاید راه رفتن کوتاه
و نزدیک تر بود خواست که مبارزت بظلمت کند و تفصیلت اول وقت دریا بدیجالات وقت برگشتن
که اگر دیر تر بمنزل رسید چیزی فوت نکرد تا واقع چه بود و مبای این وجه همه بر احتمال است و این
مزمه گفته که این در معنی قول یعقوب است علیه السلام هر سیران خود را لا اله الا الله ب و احد و احد
من ابواب مفرقه گردان را از انجهت خدا را صابت عین و الله اعلم بحقیقه الحال و ذکر متصل پیش از نماز عید

و بعد از آن در شرح سوره السعد و کرده ام چون مخصوص اصلی ذکر احوال و افعال ان حضرت صلی الله علیه و سلم
بود فرض بدان واقع نشود **فصل** در استغاثی آنحضرت صلی الله علیه و سلم حسب مواجب که در نیت میگویند که گفت
کرده است هیچ یکی از علماء در سنت صلوة در استغاثی که ابو حنیفه صحیح با حادیث که در آن ذکر صلوة بنا
و احتیاج کرده اند چه بر احادیثی که ثابت است در صحیحین و غیره یا که آنحضرت گزارد در استغاثی در رکعت
و احادیثی که نیست در آن ذکر صلوة بعضی از آن محمول است بر بیان راوی و بعضی از آن در خطبه خود را
که بعد از نماز میفرمود است پس گفتا کرده شد بدان و اگر اصل نگذارد پس آن برای بیان جواز نیست
بود بدعا و خلافی نیست در این جواز احادیثی که مقدم است بقاعده مقرره قدیم قول مثبت بر آنی
نیست کلام شافعی و نزد امام ابو حنیفه رضی الله عنه در استغاثی نمازی مسنون نیست و همین عاده استغاثی
بموجب قول حق سبحانه و استغاثی و اگر کسی که آن نماز را بر سر استغاثی که در آن ذکر صلوة بنا
که ذکر نماز ذکر صلوة نیست الا در یک وجه که بعضی از آن در ذکر رکعت گزارد و خطبه خواند و این حدیث صحیح
خود بصر حدیث نرسیده است یا مخصوص است بحضرت رساله یا علیه صلی الله علیه و سلم و تفسیر
آن باشد که آنحضرت بر آن توطئه نموده باشد مع التزک ایضا و این ترک صلوة اکثر است و فعل آن
کیا بر نه و صحبت رسیده است که امیر المؤمنین علیه السلام استغاثی کرده و در وی همین دعا و استغاثی را پیش
نمود و اگر نمازی مسنون بودی در استغاثی عدم علم عمر رضی الله عنه بدان یا بموم لموی قریب بعد از آن نیست
یا ترک وی آنرا با وجود علم صورت نمیداشت و گفته اند که مراد امام بانه در نماز استغاثی نیست
آنست که نماز جماعت بخصوصیات دیگر مثل صلوة عید مسنون نیست و الا اگر کسی که تمام نمازها را بر سر
و تضرع و تزاری نماید و طریقه دعا و استغاثی را بر وجهی یاد داند درست است و حسن است و با جمیع
احادیث مرویه در باب استغاثی از اقطاری نیستند و بسیاری از طرق حدیثی که مشتمل است بر آن
خصوصیات و کیفیات بی ضعفی پس آنرا کرده ام امام ابو حنیفه رحمه الله علیه بخلافه و مقصود آن که در استغاثی
است و تجویز کرد نیز نماز و اثبات نمود جماعت و خطبه و اشال آن را اخذ بالتیقن و الله اعلم و نزد ما
و این تفسیر رحمه الله علیه در استغاثی نماز است بجماعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول امام محمد است و امام
ابو یوسف یا امام ابو حنیفه است و اکنون فتوی در نه باب حنفیه نیز بر عمل مذکور ضابطه است و آنحضرت صلی
الله علیه و سلم در دعا استغاثی تضرع و ایهتال بسیار کردی و دستها را مبالغه برداشتی تا آنکه ظاهر میشد
سفیدی بنیابهای شریعت و دستها از سر مبارک در گذشتی و گفته اند که واقع بر چیز صعبتر و مسکله

و مطلب قوی تر بر داشتن دستها بلند تر و صلب مشکوه از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد در
خدا صلی الله علیه و سلم به اشارت کرد در دست هر دو دست شریف بجانب آسمان یعنی برداشتن دستها
از آنحضرت در استسقا آنچنان بود که باطن کفین شریفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان عکس
آنچه متعارف است در وقت دعا و روایت ابی داود نیز مانند این آمده و گفته اند که دعای چون برای
دو سال چیزی از جنس نعمات باشد مستحب است که گردانیده شود کفهای دست بجانب آسمان و چون برای
دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسمت آسمان بجهت اشارت باطنهای نایره غضب فتنه و بلا است
کردن فرود داشتن قوت و غلبه حادثه را و طبعی گفته است که نیز تعادل است بقلب حال چنانکه در تحویل
روا که منقول فرمودی است در استسقا گفته اند که این تحویل و قلب در تعادل است برای تغییر حال و تبدیل
اسکان با مطاردگی بفرانی و بعضی گفته اند بلکه این انتقال امریست که کرده شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته
شد که انجین کردن تا تبدیل باید حال نه مجرد تعادل چه شرط تعادل آنست که نه بقصد و اختیار بود بلکه چه
در خارج نه بقصد و اختیار این کس واقع شود و از یکجا تعادل گیرند که اقیل استسقای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
علیه و سلم چند بار بود یکباری قطعی در زمان شریف وی صلی الله علیه و سلم بود آمد و آنحضرت در جمود در
خطبه بود ناگاه اعرابی برخاست و فرمود که یا رسول الله ملک المال و جاع العیال فادع لنا بیس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم اغثنا الله غثا الله غثا بیس استسقا بیس برخاست از پیش که بیاورد بارید و دیگر پس
همان اعرابی با دیگری و گفت یا رسول الله تهدم البناء و عرق المال بیس برداشت دستهای مبارک را
و بر و ابی تبسم کرد و از برکت ملال بی آدم و فرمود اللهم خیر الیاء و لا یغنی الله علی الکاف و انضر ابیطون
الادود و بهر سوی که اشارت می کرد می کشاد و ابرازان شود و در روایتی بیس کشاد ابرازید و می بارید
بر کرده و نمی بارید در وی قطره و بار دیگر بیرون آمد بمصلا با تواضع و خشوع و تبدیل تمام چون بصلی رسید
بمیز آمد و خطبه خواند و این مقدار از آن خطبه بخوبی است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین
لا اله الا الله یصلح ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت الفنی
و تحن التقهر از انزل علینا الفیت و اجعل ما انزلت لنا قوة و بلا غالی صین و دعا کرد و نزول کرد و بشروع در
نماز کرد و در رکعت نماز بی اذان و اقامت و قرات بجهت کرد و بخواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سم
اسم ربک الاعلی و در رکعت ثانیه بی استیک حدیث الطاشیه چنانکه در روز عید و جمعه استخوان بیس
پیدا کرد و خدا بی تعالی امری را باز حد و سرق و سخت نایزد و تا آمدن مسجد روان شد سینهها و چون

دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم دویدن و خزیدن مردم در گوشه ها بنجند و فرمود استبدان المسلمین
کل شیء قدیر ان عبده و رسول اللهین همان حدیث است که تمکاید است حدیث استقا خاک که گذشت
بار دیگر استسقا کرد بر سر مدینه معظّمه در غیر روز جمعه بلکه معقی در دلایل النبوة آورده که چون بار آمد
رسول خدا صلی الله علیه و سلم از غزوه تبوک آمد او را و فتنی قراره و شکایت کردند از قحط و عرض کردند ای رسول
خدا ما کن بزرگوار نمود ایما را ان فرستد بر او بار که شفاعت کنی تو ما را بر دور کار خود و شفاعت کن بر دور
تو فرمود آنحضرت و یکم به شفاعت بر بزرگوار کنه کیست که پروردگار تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا الله
العلی العظیم فرمود خنده میکند پروردگار تعالی ازین ترس و ناله و فرمود شما اعرابی درین ایستاده
بود گفت ای اخنوخ میکند پروردگار از فرمودنم خنده میکند گفت آنرا پس هرگز که نخواهیم کرد طلب چیز از پروردگار
که خنده کند و خوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه و سلم ازین سخن اعرابی بنجند پس پیغمبر برآمد و دستها
به عابر داشت و باران طلبیده تا مقصود تمام بارید الحدیث و درین استسقا نماز مخصوص و مروی نیست بلکه محرو
خطبه و دعا و بار دیگر در مسجد مدینه معظّمه استسقا کردند شسته نه قیام بود و در صحنه و بر سر و از دعای
آن روز همین قدر از محفوظ است اللهم استسقا غیثا ریحا طیحا غایثا غیثا ریث ما فغا غیثا ریثا بارید و در مدینه
سکافی است که از حجار ازیت می خوانند و استسقا درین مکان بسته کرده و دستها مقابل روی مبارک
بر داشته تا آنکه از سر مبارک بگذراند و در بعضی از غزوات مشرکان پیشی گرفته و سر آب نزل کردند و مسلمانان
بی آب ماندند و تشنگی بریده غالب کرده حال خود را بران حضرت عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از پیوسته
بودند با مشرکان گفتند اگر محمد پیغمبر بودی از برای قوم استسقا کردی بخت کند موسی علیه السلام بر قوم خود استسقا
کرد و در عصا با حجر و دوازده چشمه برآمد و هر چشمه جدا بجانب هر کدام از لشکرها سبأ که دوازده فرقه بودند و از
شد چنانکه در نص قرآن مذکور است اینخبر پیغمبر رسید صلی الله علیه و سلم فرمود که بچنین سخن گفتند نو می شود
ما که بر جوی تشنه شما آب ده پیش ستهای مبارک برداشت و دعا کرد در زمان ابرایا پیدا آمد که جب
ایک کرد و بران غلبم فرد بخیر و وادیهای غلبیم بیوک کران متلی گشت اینجند بار است که استسقا
بنحضرت در آن غم که و شهر در است و نیز در بخاری و مسلم و ترمذی با اختلاف الفاظ آمده است که چون
ریش در اسلام دنگ کردند و ترمذی در مدینه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم دعا کرد بران و در روایت
ده که فرمود سنین کنی ایوسف یعنی تخطیهای بچو خطیهای ایوسف پس گرفت ایشان را قحط و بلا کشید
روی و خوردند مردار را و چیزها و استخوانها و میرویدند در هوا سنان چیزی را مثل دغان پس ایوسف

آمد و گفت یا محمد تو آمده که امری بکنی بجهت ارحام و این قوم ترانه ملاک می شنوند بخوان خدا را و در خواست از وی
 این پس دعا کرد و بارید و رفت قضا و تفصیل این قصه از تفسیر سوره حم الدخان در قول حق سبحان و تعالی
 و باقی السامع بدخان منکشف گردد و گفته اند که ابتدای دعا حضرت صلی الله علیه و سلم قریش
 از روز انداختن این استیقا بود شبکه شتر را بر پشت آنحضرت در نواز صلی الله علیه و سلم داد که چهره و عین الله
 علی الکافین و المناقضین از اینجا معلوم می گردد که این قصه در کتب و گفته اند که این قصه اشارت کرده الی
 قول خود در مروج آنحضرت صلی الله علیه و سلم و امیرین مستقی القام بوجهه و الا سایر وجهه استفا که مذکور
 شد در مدینه بود و در الوطاب در آن وقت نبود و بعضی میگویند که قول الوطاب اشارت است باینچه
 شده بود در زمن عبد المطلب که استفا کرده برای قریش و آنحضرت در آن زمان صغیر بود و پوشیده نما
 قول ابی طالب استقی القام بوجهه و قرع استفا را نمی طلبید یعنی شان او و حال وی صلی الله علیه
 و سلم مقتضی آنست که اگر استفا کنند داده شوند آب را این آب و ادن حق تعالی است خلق را بر دعا
 میب خرد از آسمان و آب و ادن در زمین بمجوعه آنحضرت جداست پس معلوم شد که تصرف و محلی صلی الله علیه
 و سلم صرف الهی جل جلاله و هم نواله زمین و آسمان را شامل است بلکه تمامه شریاها و طعامها دنیا و آخرت و
 رزاق حسی و روحانی و نعمتهای ظاهری و باطنی بواسطه و طفیل آنحضرت است مصراع آخرانی در
 این آیه آورده است **بیت** شکر فیض تو چمن چون کنای ابر بهار که اگر خار و گل همه پرورده است
 انشد الشیخ العالم العارف بالله البکری قدس سره قطعه مائسل الرحمن اویرسل من رحمته یصعد اویرسل
 فی ملکوت الله و ملک من کل ما یختص و یشمل **الاول** المصطفی عبده و نبیه الخیار المرسل و اسطیفاها و
 اصل لها یعلم بذکر کل من یقبل و **وصل** در صلوة کسوف بدانکه مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف
 در شمس است و روایات حدیث بعضی یککاف روایت کرده در بر دو و بعضی تجا در بر دو جماعه تجا در
 و یککاف در شمس و احادیث که مذکورند درین باب و تخریض از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از کسوف
 شمس اندر بیکدیش که شیخ ابن حجر در شمس خود بر شکات بر خسوف قمر حمل کرده و خبر امری که در حدیث
 ابن عباس رضی الله عنهما واقع شده که آن شمس و القمر اتیان من آیات الله فاذا را تیمم ذلک فاذا ذکر الله ذکر
 عایته رضی الله عنهما فاذا دعوا الله و کبروا و صلوا او قصروا الما فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین دو حدیث
 معلوم شده و در حدیث عایته آمده که آنحضرت نماز کسوف را در از گذارد و قیام و رکوع و سجود زیاد
 بر قدر معمول کرد و قرات مقدار سوره بقر خواند در رکوع و سجود نیز مانند آن کرد و آیه که در بر رکعت دوم رکوع

کرد و در روایتی ستر چهار پنج کرد و در رکوع درازی کرد باز سر بر می داشت از رکوع و میکرد همچنین تا سحر
 مرتب می کرد و نزد شافعی این نماز بزرگ و بخله است و همچنین نزد امام احمد بقول مشهور نزد اکثر اصحاب
 فردی یک رکوع و بی خطبه بود معناد و حدیث ابن عمر ناطق است باینجه غریب است و در دیگر گفته که کامل
 اکتف است مر جاب را که در صفت پیش استاده اند از نسا و صبیان که موقف اینان صفت پسین است
 و شیخ ابن الهمام احادیث آورده بر روایات صحیح و حسن که قسبت نه سبب تخفیف است و تکرار کرده بر احادیث تعد
 رکوع که در اینها اضطراب کرده اند روایت آن بعضی دو رکوع روایت کرده و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی
 پنج پس لازم است که گذارده شود بر وجهی که معهود و موافق است در روایت اطلاق را چنانکه قسیر بود
 فاذا کان کذا لکن فخلوا و یجبهه چنین اضطراب گفته اند بعضی از شیخ که سبب آن اشتباه است که کثیرت
 از دحام علی صفوف پسین را افتاده و ظاهر آنست که در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و یکبار قند
 آنرا روایت نکرده و وقوع آن متعدد در مدت ده سال بعد و خلاف حاط است و آنچه در احادیث آمده است
 که وقوع آن در روز وفات ابراهیم بن موسی آمد بود که از ماریه قطیبه در سنه ثمان موله شد و در سنه شص
 در مدت رضاع از عالم رفت و مردم گفتند که اگر فتن آفتاب سبب موت اوست و معهود بود در میان
 مردم که وقوع آن سبب حادثه عظیمه چنانکه موت یکی از خطا و مانند آن میباشد پس فرمود آنحضرت که
 شمس قمر و آیات الهی که دلالت می کنند کمال قدرت الهی وضع او و دلالت می کنند بر خفوت
 و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت باری تعالی و موجب عبرت اند اهل دانش را که در یک است
 بان نورانیت و اهت مظلم و کسوف شدن همچنین قادر است و تعالی و الیها ذیالند که نور علم
 ایمان از آدمیان کشف کند و تاریک گرداند و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا
 یا در دهم ربیع الاول بود و درین روایت قولی همچنین را که میگویند که فتن آفتاب نمی شود و اگر در
 سه روز آخر ماه نعم عادت چنین است و این برخلاف عادت نمود و اگر گویند که در غیر این
 سه روز محال است این سخن باطل است و الله علی کل شیء قدیر و فصل در صلوة الخوف و صلوة
 خضوع ثمان است کتاب و سنه اما کتاب قول حق سبحانه و اذا کنتم فیهم فاقمتم الصلوة فالتقم طائفة الله
 و آية و اذا فرتم فی الارض فلیس علیکم حرج ان تقصر و امن الصلوة و اکثر را نند که در قصر راجح است بدو
 رکعت و بعضی آنرا بر صلوة خضوع حمل کرده اند که در وی نیز قصر است ترک بعضی افعال و کیفیات چنانکه
 در سفر قصر است در عدد و کیت و بعضی شامل برود داشته اند و امام ابو یوسف بر روایتی حسن و زیاد

از حقیقه و مزی از شافعی بر آنست که این نماز مخصوص بر آن نبوت بجهت اخراج فضیلت نماز خلف رسول
صلی الله علیه و سلم و ظاهر مفهوم کبریا و اذکنت فیهم همین است و مختار نزد جمهور اید مجازا و است بعد از
زمان نبوت و اقامت صحابه پیش علی مرتضی و ابی موسی اشعری و خدیجه بن الحارث رضوان الله علیهم اجمعین
آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم دلیل آنست و قید اذکنت فیهم اتفاقی است باینکه اذکنت انت اولین
لیقوم مقامک است چنانکه در کرمه و خدمت موالیم صدقه الاله ثابت و از گردن نماز خروفت باین کیفیت
غایه تاکید و محافظت است بر نماز که به هیچ وجه عذر در آن گنجایش ندارد و نماز خروفت از حضرت
صلی الله علیه و سلم بر وجه تعدده صحیح و ثابت شده بر وقت مصلحت وقت و ملاحظه حضور عدد و بیک
از اید وجهی از آن وجه اختیار کرده و مختار امام ابو حنیفه از آن وجه وجهی است که در کتب بسته با جمعی
از این عمر مردی شده است و اگر نماز ذکر کنیم دور نباشد گفت ابن عمر رضی الله عنهما اگر دریم همراه
پیغمبر صلی الله علیه و سلم بجانب بخاریس مواج شدیم و صف بسته ایستادیم در مقابل ایشان پس
ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا نماز بگیرد و امامت کند برای ما پس ایستاد طایفه از صحابه با حضرت
در وی آورد طایفه دیگر بر دشمنان پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم با آن طایفه که بادی بود سجده
کرد دو سجده پست بر گشتند این طایفه بجای آن طایفه دیگر که نگارده بودند و آمدند آن گروه پس رکوع کرد
آنحضرت با ایشان یک رکوع و سجده کرد دو سجده پست سلام داد آنحضرت و ایستادند بر یکی از این طایفه و
بگذارد برای خود رکعت یعنی آن رکعت را که آنحضرت نگارده بودند این ترتیب لفظ بخاری است و در بقی کتب
ست نیز همچین آمده با اختلاف الفاظ عبارات و گفته اند که این طریق اوفق است بلفظ قرآن و در
روایت ابن عمر تصریح باینکه در کدام نماز بود واقع نشده و لیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت از جهت
است و لیکن مذنب حنفی عامتر است که در سفر باشد یا در حضر صلوٰه خسوف جایز است و انداختن
اند در نماز تناسلی خواهد فرج باشد یا قصر سفر امام با طایفه یک رکعت بگذارد و در غیر تناسلی اگر رباعی است
با طایفه دو رکعت و در غیر با طایفه اولی دو رکعت دوم رکعت و مذنب امام احمد و شافعی نیز همین
است از جهت عموم قول وی سبحانه و اذکنت فیهم که اقلا و او تواند که اثبات آن در حضر بقیاس باشد
و الله اعلم و نزد امام مالک مخصوص بسفر است و وجه دیگر نیز در کتب احادیث بعد از
در روایات صحیح مذکور است و چون غرض تفصیل آن چندان متعلق نبود و وجود نماز خروفت با وجه
درین آخر زمان نجات نماز خواهد بود بر همین قدر اقتصار افتاد و این برین تقدیر است که بحال

بیاده و سه ابر بر کوفه سجده بایا و اشارت و در بعضی طرق حدیث این عمل که مذکور شد قصیر باین معنی واقع شده
و اگر مشنله حکم بجزی واقع شود که گذاردن نماز ممکن باشد قصاص کند چنانکه در غرضه خندق واقع شده و حضرت
فرمود صلی الله علیه وسلم جسدنا علی صلوة العصر لا رالد یوتهم و یوتهم نارا و است بعقاب این سبحان الله
در غرضه احدی چه بختنها و شدتها باحضرت رسید صلی الله علیه وسلم از کس که در این شریعت و غرضه آلوده شدن
روی مبارک و حرآن دعا نکرد بر ایشان بلکه فرمود اللهم اغفر لهم فانهم لا یعرفون چه اینجا در حق خاصه
و اینجا در حق خدا و حق دین بود و در حدیث جاری کرده است که اگر قرآن گفته که اگر در نماز بر مسلمانان می نماید
پاره پاره میگردیم ایشان را و گفته که ایشان را نمازی است که محبوب تر است بر ایشان از امالی و اولاد و
نماز عصر است در آن وقت بر ایشان باید ریخت جبرئیل آمد و این خبر را بحضرت رسانید پس بگذارد آنحضرت نماز
خوف صلی الله علیه وسلم و حصل در محابدت سفر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آداب سفر و ادعیه و اذکار که در
وقت رکوب راحله و نزول تا وقت رجوع بوطن آنحضرت وی مروی است در کتب مذکور است اینجا مذکور
می گردد و مسئله است که قصر و دیگر جمیع ناقصه که نماز چهارگانه را در رکعت گذارد متقی علیه است میان علماء است و بیکدیگر
خلافتی نیست در آن لیکن نزد حنفیه قصر غریب است و چهار رکعت درست نیست و اگر چهار رکعت گذارد و در تشهد
اولی نشست جائز می افتد و اگر نشست نماز قاسد است و مذنب مالک نیز چنین است و نزد شافعی نشست
و چهار رکعت گذاردن نیز جایز است و ثابت نشده است از آنحضرت که وقتی نماز را می در سفری تمام گذارد و بعد
و حدیثی که مروی است از امام المومنین عایشه که آنحضرت بم قصر میکرد و تمام و افطار میکرد و صیام الصحت
میوست و بیکس از صحابه عظام چهار رکعت نگذاشته که اگر ایبر المومنین عثمان که در آخر ایام خلافت خود در کعبه
چهار رکعت گذارد و آنرا توجیهات کرده اند و میگویند که مذنب عایشه نیز همین است و سادت شریف بود که در سفر
نماز فرض اکتفا کردی و محفوظ نیست که در سفر سه رکعت گذارد و باشد پیش از فرضیه و نه بعد از فرضیه مگر
در رکعت ستمه نماز و تر و گذاردن ستمه بعد از ظهر نیز مروی است و از جماعتی از صحابه ثابت شده که در
سفر نماز ستمه را میگذاردند اما این عمل نگذازدی اگر چه در بعضی روایات گذاردن از وی آمده و نیز آمده
که اگر کسی گذاردی شیخ نگردی و بعضی گفته اند که اختلاف در سنن روایت است اما در قطعی غیر از تبه خلا
نیست و آنحضرت نماز شب را ترک نکردی اگر چه در سفر بودی و گاهی تپید بر پشت مرکب گذارد پس
بایا و تر نیز بگذاردی و متقی بر پشت مرکب بایا و جایز است بهر طرف که رود بشرط استقبال قبله در وقت

تجربہ وقتی در درہ تنگ میرفت وی واصحابی می و بالا باری می بارید و پانیان کل دلائی بود پس در آمد وقت
نماز پس اذان گفت و تکبیر کرد و دوم بر اطله پیش رفت و اصحابی نماز گذار و بامار و گردانید بخود راست
بازگشت و این کی از ترافض است گفتند انکار آنحضرت بنفس نفس خود اذان گفت و بعضی گویند مرد نماز
امرازان است و در بعضی روایات بصیرم نیز آمده که فامر المومنون فاذن و اما جمیع صورتش آنست که چون
رجل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا در وقت عصر چون نزول فرمودی جمع کردی میان
ظهر و عصر و این را جمع تاخیر گویند و اگر در وقت ظهر پیش از رجول در آمدی در بیجا گاهی نماز ظهر بگذاردی و سوار
شدی بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی و در مصیبت جمع واقع شدی و در بعضی اوقات
ظهر را با عصر جمع کردی و پرو بگذاردی و نگاه سوار شدی و این را جمع تقدیم نامند و در مغرب عشاء بجمع بود
یعنی اگر رجول پیش از غروب واقع شدی و وقت مغرب در راه در آمدی نماز مغرب را تاخیر کردی تا در
وقت نزول مغرب عشاء را جمع کردی جمع تاخیر و اگر وقت مغرب پیش از رجول در آمدی مغرب عشاء هر دو را
جمع کردی و سوار شدی جمع تقدیم بدانکه در احادیث صحیح جمیع من الصلواتین واقع شده در بعضی احادیث مطلق
و در بعضی مقید بحال سیر و در بعضی بخد در سیر یعنی تعجیل در سیر و ازینجا است اختلاف علما که قایلند بجزای جمع
بعضی قایلند علی المطلق و امام شافعی از ایشان است و بعضی مخصوص میدارند بحالت سیر نه نزول و سیر
که جمیع در سفر عادت دایمی آنحضرت نبود بلکه چون در سیر بودی جمع کردی اما جمیع در حالت نزول قرار فرمودست
و بعضی بصورت جد در سیر و تعجیل در آن مخصوص گردانید در فتح الباری میگوید که مشهور از مالک اینست که
بعضی مخصوص میدارند بحالت عذر زاید بر سفر و نزد بعضی جایز است جمع تاخیر نه تقدیم و این هر دو است
از امام احمد و نیز نزد وی مقید است بحال سیر مشهور از مذہب وی جواز است مطلقا و در فتح الباری میگوید
که مروی از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد امام ابو حنیفہ جایز نیست مطلقا و وجوب
ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بوقت که هیچ شبهه را بوی راه نیست تا آنکه تاخیر
نماز از وقت و تقدیم وی برای آنکه بایر شمرده اند امام محمد رحمہ اللہ علیہ در موطای خودی آورد که رسیده
است یا از عمر بن الخطاب کہ وی نوشت بحکم خود در افاق و ہنوی کرد ایشان را از آنکہ جمع کنند بین
الصلواتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را کہ جمیع صلواتین در وقت واحد کہیرہ است از کما یروی
کہ روایت کردند ما را باین خبر ثقات از علما و بن الحارث و وی روایت کرد از کحول و چون تعیین اوقات قطع
در تواتر لم یعارض نشود و او را خبر احادیث افطار و قصر در سفر کہ تبصیر فراموشی ثابت شده اند بخاری و

مسعودی آریز گفت ندیدم من رسول خدا صلی الله علیه و سلم که آمده باشد هیچ نمازی را در وقت خود
نکرد نماز مغرب عنار که جمع کرد میان آنها بزرگدلفه و در احادیث جمیع ظاهر و عصر و در عرفات نیز آمده و این
از جهت مناسک حج بوده سفر و نیز وقوع فعل از آنحضرت صلی الله علیه و سلم دائمی بود بلکه آنجه بدان قیام را
واقع شده در غزه نبوکث و ثابت نکرده که در وی نیز روزی کردند و تحقیق آنست که کل مکان دلالست
بر دوام استمرارند اما حقیقه فی موضع و در جامع الاصول روایت ابی داود از ابن عمر آورده که گفت جمع
نکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگز میان مغرب عنار و هیچ سفری اگر یکبارگی از ابن عمر نقل آورده که در
رضی الله عنه جمع نکرد مگر کثب که خبر فوت زوجه وی از جای رسید و آنجا رفت و در روایتی نکرد الا یکبار
یا دو بار و از ترغی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع می کرد عبد الله در شبی از صلوات
در سفر مگر بزرگدلفه و اما دیت جمع تقدیم در صلح اقل قلیل است و در روایات صحیح بخاری و اخلاف است
و لهذا بسیاری از ائمه بدان قایل نیستند پس نامذ الاجماع تاخیر در بعضی احوان و تاویلش آنست که برای
برین الصلوات آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر و قسش تمیل کرده شود تا نیز را و
گذارده شود در اول وقت آن بعضی این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر صورت جمعست نه در حقیقه و من
و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حقیقه در جمع سفر تصویر می کنند و باب ستمی است و در حدیث شریف
حجت آمده است فند بر و اگر چه در لفظ حدیث در بعضی روایات اینچنین است که جمع میکرد در میان ظهر و عصر
وقت و میگذازد در وقت عصر محمول برین است از جهت دلالتی که ذکر کردیم و تحقیق روایت کرده است
ابو داود از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت می کرد و بسیر میکرد بعد از غروب قنات آنکه نزد یک
که تاریک شود پس نزول می کرد و می گذارد مغرب را پس مطالبه طعام را و قسش میکرد و بستر میگذازد و عشاء
در آنحال می کرد و میگفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و امام محمد در موطا خود میگوید که رسیده است
باز از ابن عمر رضی الله عنهما که وی می گذارد مغرب وقتی که تاخیر میکرد و پیش از غروب شفق بر خلات بود
تا آنکه گفت حتی خاب الشفق و در جامع الاصول از ابی داود و از نافع و عبد بن قریب آمده که گفت فند
این عمر الصلوة گفت این هر سیر کردن تا قبل غروب شفق نزول کرد و بگذارد مغرب را پس از آن انتظار
کرد تا غاب شد شفق پس بگذارد عشاء را بستر گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون در تمیل می آورد
او را امری کرد چنانکه من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذ کان آخر الشفق این روایات است
که نامذ ان در جمع بطریق که مذرب امام ابو حنیفه است و ظاهر آن می نماید که روایات عدم جمع و جمع در وقت

و احده جمع معنی تاخیر تا آخر وقت و تعجل در اول سجده و امام الوضیعه اخذ بعد جمع کرد و اجماع معنی آخر حیاء
کرد احتیاطاً لحاظ الوقت و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته اند که ترک جمع افضل است و در روایتی از
مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم محض از برای جواز بود و الله اعلم بتبیین اینها
در جمع بین الصلوات من مسافر بود و یا جمیع معتمد بر مری که بعضی از تابعین بحکم بین الصلوات من مریض را رفته اند
و باین قابل است امجد و حتی و بعضی رفته اند جمیع در مطرویان قابل است شافعی و احمد و حتی و قابل نیست
شافعی جمیع مریض را و این عبارت ترمذی است و از ابن عباس رضی الله عنه آرد گفت من جمیع بین الصلوات
من غیر غدر نقداتی بابا من ابواب الکلیه و عمل بنیت نزد جمهور است که جمیع کرده شود بین الصلوات من مریض
و غرض انتهی و فصل در نماز جنازه مسائل کتاب الجنائز و احادیث وارده و آداب مقدمات آن بسیار است
از فضیلت مرض و ثواب گن و ثواب عیادت و آداب آن آنحضرت را صلی الله علیه و سلم برای عیادت رفتن
معین بودی بلکه در جمیع اوقات در شب و روز عیادت فرمودی چنانکه در مردم متعارف است که در شب نایز کرد
چنانکه گویند در روز شنبه و در شب شنبه مثلاً عیادت کردن مبارک نیست و در مواب لذتیه آورده که ترک
عیادت روز شنبه مخالف سنت است و گفته است که این بدعتی است که طبعی بودی آنرا پیدا کرده
از آن در مردم شهرت گرفته و سبب وی آنست که بادشاهی بخار شه و آن طبیب را الزام ملازمت خود کرد
و گفت اگر مردن رود گردش زنده پس این یهودی خواست روز جمعه رخصت طلبید تا روز شنبه عیادت
کرد و این یهودی است از دست نند پس عرض کرد که روز شنبه بر سر بیمار نایز آمد که در وی خوف بگذاشت
سپاس است پس بادشاه از ترس جان خود رخصت داد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجهت در چشم نری
عیادت کردی و امام احمد و ابو داود از زید بن ارقم آورده اند که گفت عیادت کرد مرا بر این خبر خدا صلی
علیه و سلم از در چشم که داشتم و گفته اند سندان حدیث صحیح است و درین حدیث رواست بر کسی
قابل است که عیادت از مرد مسنون و تحت بنیت و حدیثی درین باب از یحیی و طبرانی نیز نقل کنند که
چیز است که در وی عیادت نبود در چشم و ذیل و در دندان و این حدیث ضعیف است و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بنیت احسان کردی یا موری که ویران قبر و قیامت نافع بودی و احسان کردی با آنان
و این می تحریر و طعام و نفقه احوال و تجویر و تکفین قسم بودی و اجماع صحابه نماز کردی آنرا شرف است و
بعد از آن همراه شده بعد قرن پانزیدی و اصحاب بالای قبر او ایستادی و او را دعا کردی و تشریف او بکمال رسانیدی
و جواب سوال منکر و نیکو در خواستی و قبر او را تعاهد و نفقه کردی و سلام دعا که خوب حصول روح و راحت

و نزل رحمت و مغفرت است مخصوص گروانیدی و در حق سادات صحابیان بود که چون شخصی محض سندی بر بروت
شتر رفت گشتی آنحضرت را صلی الله علیه و سلم دعوت کردند پس حاضر شدی تا در حضور وی وفات کردی و پنج روز و یک
کردی و باز گذاردی و پیش جنازه تابینه کردی چون صحابه دیدند که درین مشقتی تمام هست بران اختصاص کردند
که چون شخصی وفات کردی احطام کردند و با تخمیر و نماز و دفن حاضر شدی چون باز دیدند که این هم خاصه
از مشقتی نیست میت را تخمیر کردند و آنحضرت آوردند و بروی خاک کردند و در اوقات اگر شب
بودی یا با نعلی دیگر برای نماز نیز خبر نمیکردند و صحابه خود نمازی کردند و دفن می کردند پس آنحضرت میرفت
و بر قبر او نمازی می کرد و در اوایل چنان بود که چون میت را می آوردند می گفندی که بروی ای بیست یا نه
و چیزی گذاشته که بان قضای دین می بکنند یا نه اگر می گفتند که چیزی گذاشته است یا کسی بخود می گرفت
دین او را نمازی می کرد و الا می فرمودی صحابه را که نماز نکنید بر یا خود و خود نمی کرد و چون فرستاد که خدا تعالی
بر وی صلی الله علیه و سلم بلاد تو سوره کرد در احوالی می گذارد و نمی پرسید از دین می فرمود که هر که ما گذاشت
از برای اهل و عیال است و هر که دینی گذاشت یا عیالی عهده آن بر من است و در نماز جنازه گاه چهار رکعت
گفتی و گاه پنج و گاه شش و عمل صحابه نیز مختلف آمده و کسی که نمی می گفتند از زیاد و چهار رکعتی که تا
شده است که آخر نمازی که آنحضرت گذارده چهار رکعت بود و در هر سهرن افتاد و اخبار و آثار در باب این تکلیفات
مستفیض و مشهور است و در روایات کثیره و طرق متعدد ثابت گشته و از ابن عباس رضی الله عنهما مروی
است که ملائکه چون بر آدم سلام الله علیه و علیه السلام کردند چهار تکبیر گفتند و گفته نذر سننکم بانی آدم
الحاکم فی السنن که ابو نعیم فی الکلیه و در اسلام از نماز بیرون آمدی و این مذنب امام ابو حقیقه و شافعی
و کاتبی بیک سلام اقتصار کردند و مذنب مالک و احمد این است و بروایتی از وی دو سلام است
و در جمع الجوامع از فضل بن علی مر قاضی آورده که یک سلام میداد و از اصحاب دیگر انجین آورده و دستهاد
تکبیر برداشتی و مذنب شافعی و احمد انیت و مروی است که فضل عمر و ابن عمر و ابن عباس و زید بن ثابت
و از امام مالک سه روایت است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم رفع در اثنای و مذنب امام احمد
همین است از حدیث ترمذی از ابی نهره و احادیث مختلفه درین باب آمده است شاید که گاهی انجین بود
و گاهی پنج و صاحب سفر السعاده گفته است که در باب رفع بدین ترتیب نماز جنازه چیزی صحیح گفته
و الله اعلم و قرآن بعد از تکبیر اولی نیز آمده است و شیخ ابن الهمام در شهرم بدین گفته که قرآن در نماز جنازه از آنحضرت
صلی الله علیه و سلم به ثبوت نرسیده و لیکن در حدیث بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس

آمده و از روی رسمی اندر خانه فولاد و طلا مروی شده و در بعضی روایات قناره فاتی الکتاب و سوره جبر
از روی ماثور شده و گفته اند که هر بقصد تعلیم بود تا بدانند که سنت است چنانکه تفسیر باین منی نیز در حدیث
آمده و غریب شافعی و احمد و سخی نیست و نه بی نام یحیی و مالک و ثوری بر خضات نیست و از روی
نیز درین باب اختلاف بود و طحاوی گفته است که خواندن بعضی فاتحه را در نماز جنازه بطریق شناسا و دعا
بوده بر وجه فرات و از کلام شتمی ظاهر می شود که مراد که اگر به نیت شناختن نزد ما نیز جایز است و از کلام
فتح الباری چنان مفهوم می شود قایلین بقبر است فاتحه مشروعت نیست نه واجب و لیکن کرمانی
گفته که واجب است و مراد نسبت که در کلام ابن عباس واقع شده طریقه مسلک درین است گفته
که نزد یحیی و مالک واجب نیست و این محفوظ است از دعا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز میت بخواند
بیت اللهم انظر له وارحمه و عافه و اعف عنه و اکرم نزله و وسع مدخله و اغسله بالماء و التراب و البرز
و لقه من الخطایا کما نقیث الثوب الابيض من الدنس و بدله دار خیر من داره و اهلها خیر من اهلها و
خیرا من زوجه و ادخله الجنة و اعف عنه من عذاب القبر و من عذاب النار و این حدیث را مسلم و ترمذی نسبی
از یحیی بن مالک آورده اند که گفت نمازی که در رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر جنازه پس اگر فرماید دعا
او این را و میگوید عوف که چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر آن جنازه خواند
از رویم که کاشکی آن مرده من بودی و الا آن خواندن این دعا مستعار است اللهم اغفر له و ارحمه
و صغیر تا و کبیر تا و ذکر تا و اشهاد تا و غایب اللهم من حیة متافحیه علی الاسلام و من حیة
متافحیه علی الایمان اللهم لا تحرمنا اجرنا و لا تضلنا بعده و در روایتی و لا تقنا بعده و در بعضی
روایات زیادت اللهم ان کان محسنا فزونی احسانه و ان کان مسیئا فحقی و عن سیبویه احسبه
الموطا عن ابی هریره در نماز بر اطفال زیاده میکنند این دعا را که اللهم اجعل لنا فرطا و ذخرنا و اجعل لنا
شافعا و مشفعا و چون نماز جنازه از آنحضرت فوت شدی بر قبر نماز کردی کبار بعد از یک شب از روز
کرد و وقتی بعد از سه روز بلکه بعد از یک ماه کرد و در حدیث یحییین واقع شده است و بعضی میگویند که جایز
است تا منقح نشده میت و آنرا تقدیر سه روز کرده اند و نزد بعضی تا متحرق نشده و این تا یک یا بیشتر
احتمال دارد و فقها درین مسئله نیز اختلاف دارند و بعضی این را از خصایص آنحضرت صلی الله علیه و سلم
دارند بلکه الحدیث که فرمود قبر مملو است بظلمت و نماز من بزرگتر است آنرا و صواب آنست که عام است
و بعضی گفته اند آنکه نماز ناگزارد و دفن کرده شده است درست است و الا فلا و آنحضرت همراه جنازه پاره

و تیرندی و ابوداود از ثوبان رضی الله عنه آورده اند که گفت آدم ما با جنازه یس دیدم آنحضرت صلی الله علیه
و سلم جماعه از سواران را بجهاد فرمود ششم نذرند این جماعه که فرشتگان خداست تعالی بر ما میروند و ایشان شربت
دواب و در روایتی برابی داد در آمده است که آورده شد نزد آنحضرت و ابیه تا سوار شود یس اما آورد
آنحضرت از سواری و چون برگشت سواره آمد و جنازه را فرود نهادی نه نشستی و فرمود ایا ایتیم
الجانه فکلا تجاسوا حتی توضع و در روایتی نمی نشست تا آنکه در لحد نهاده میتد و نیز اختلاف است که
مسقب مستی است در زبالی جنازه یا پیش نزد امام ابو حنیفه مشی است خلف جنازه و مذنب
او را می نیز عین است زیرا که این دو نعل است در تقطوع و ایضا و نویری و طایفه دیگر گویند برادر است
و مالک و شافعی و احمد و حنبل و غیره گویند پیش جنازه بر قن افضل است زیرا که قوم شعاع را ند و شافعی
میباشد در عادت و در حدیث تیرندی از این است که آنحضرت و ابوبکر و عمر پیش جنازه می رفتند
و منقول از علی است رضی الله عنهم که از پس میرفت و در حدیث دیگر آمده است که اگر کسی از خلف برود
بر طوطی خواهد پیشی کند پس شش و پنجاه و آنحضرت بر چای نماز نگذازدی اما صحیح شده که نجاشی
که در چشم مرد نماز گذارد و گفت بصحابه بودی از آن شما مرده بودی نماز گذاردید پس مصلی آمد و
نماز بگذارد اصحاب و دیگر گفت چهار کس و بر جویشتی نیز بگذارد و در وقتی که غزوه تبوک بود و معاویه در پیش
پس جبرئیل آمد و خبر کرد و گفت با آنحضرت ایادوست میداری که طی کنم برای تو زمین بگذاردی بر
نماز فرمود نعم پس نزد جبرئیل علیه السلام باز وی خود را در انباشت برداشت و تل که در میان بود و
مراد است حجاب از میان و در روایتی بر داشت پس برادر آورد نزد آنحضرت پس بگذارد
آنحضرت نماز بودی و دو صفت از ملائکه خلف وی در رصف بمقتاد برادر فرستاد پس پسیم آن
که بچویشامی با جبرئیل این در جبر گفتند بر دست و شستن ای قل بوالله احمد و خواندنی آنرا آورده است
و نشست و خواست و قها در نماز غایب اختلاف کرده اند شافعی و احمد میگویند نماز بر غایب مطلقا سبقت
و ابو حنیفه و مالک مانع می کنند و بعضی تفصیل میکنند که اگر میت در شهری دفات کرده که در
نماز بگذاردند آنکه بگذارد و اگر گذاردند فرض ساقط شده حاجت نیست و بعضی میگویند که جواز آن در روزی
است که مرده است در آن روز یا نزدیک آن نه بر تقدیر طول امید و حدیث و مالک که قابل اند مع مطلقا از قصد
نجاشی جواب میدهد که مکشوف گشت بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم جنازه نجاشی در بر داشته شد برادر
آیا آورده شد جنازه وی در حضرت رسول طریق علی بن ابی طالب و سید بن طاووس و دیگران میگویند که در روزی

شد که نماز کننده بجز آنکه که نماش می بیند و قوم نمی بیند در نصیحت خود جایز است اتفاق این نیز انجان باشد چنانکه
 در قصه معاویاتی آمده است و بعضی میگویند که این مخصوص نجاشی است و این مقصود است بقصد محو بلیه
 و نیز آمده است که نماز گذاردن بر حضرت ابی طالب زیدین حاشا و محمد الدین ردا و احد که در غزوه کوفه شهادت
 گشتند و کور را بلند نکردی و بران بنار سنگ و خشت و غیر آن نکردی و کج و کل سخت نکردی و بالا
 که عمارت و قبه ساختی و این مجموع بدعت است و مکرره که انبی سفر السعاده و در مطالب المومنین گفته است
 که صلاح داشته اند سلف که بنا کرده بود بر قبر شایع و علمای مشهور تا زیارت کنند این را مردم است
 یا بنزدان و بنشینند در سایه آن نقل کرده است آنرا از مضامین شرح مصابیح و گفته است که دیدم بخارا
 قبور که عمارت کرده شده است بجهت های تراشیده و تجوید کرد آنرا اسمعیل زاید که پیش از این است
 انتی در نصیحت کرده اند بعضی از اهل علم که حسن بصری از ایشان است و کل کردن قبور شافعی رحمة علیه
 نیز مبرین است و نهی کرد از بی سیر کردن قبور و شستن بر آن آمده است که آنحضرت فرمودی دیدم که
 در میان گورستان بعلین میرفت فرمود بکشت بعلین خود را و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو المہناج
 آورده اند که گفت مرا علی رضی الله عنہم بفرستم ترا بر خبری که فرستاد مرا بران خبر رسول خدا گفت
 برو مگر در پیچ تمنال را مگر آنکه مگوئی نفس و صورت او را و مگر از سر قبر بلند را اگر آنکه است کنی و قبر من
 باید و بلند می او همان قدر که ممتاز گردد از زمین و معلوم گردد که اینجا قبر است تا یا مال کرده شود از آنرا
 نشود بروی و قبر آنحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و صاحبین نیز زمین را است و من و شکر زبانی سرخ
 بران چیده و نیز آمده است که آنحضرت آب یا شید بر قبر بر خود را بر من و حیدر و سنگ زبانی و در حد صحیح آمده است
 که چون عثمان بن مظعون را دفن کردند دوی اهل مهاجرین بود که بعد از نوبت بحدیث فوت کرد آنحضرت سنگی گران
 برداشت و چون آن سنگ را گران بود آستینها بالا برد و بر حمله کرد و در داشت بر سر قرار نهاد و در حد
 صحیح آمده است که آنحضرت فرمود لعنت کند خدا بر تعالی میوه که اگر قند قبر انبیای خود را بر آید
 کرد زانی را که زیارت قبور روند و بعضی گفته اند که این منع و لعنت در اول بود و بعد از رحلت زنان نیز
 داخل اند که منع از جهت قلت ضرورت کثرت جمع و قریب است این است و چراغ افروختن بر قبور ممنوع است مگر
 در سایه آن کاری کنند باز نزدیک آن را بی رود و نماز کردن در مواجیه قبر مکرره است و بعضی در مقبره
 مکرره دارند عادت شریف آن بود که گذشتگان را زیارت می کرد و از برای دعا و ترحم در دستخوار
 و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت فرمودند که زیارت اهل قبور بر آنکه نهایت آن را دعا کنند

دستخفا نماید آن در شب نصف شعبان بود چنانکه گذشت و اینچنین زیارت که بر او این است بخواند
بی آنکه از کتاب بیتی و کروی در آن نه باشد یا به سجده سنون است و در زیارات آمده که آنحضرت
فرمود که هر که زیارت والدین خود کند یا یکی از آن در برود جمیع از پدیده شود مراد او نوشته شود بار خداوند
و قصدی برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون کورستان را ببیند بگوید السلام علیکم
ای ابا الدیار من المؤمنین و المسلمین و انما انت اراکله بکم لا حقون و نیز آورده است که آنحضرت بقدر
که در میند مطهره بودند که شست پس روی مبارک بجانب آنها آورد و فرمود السلام علیکم ای ابا الدیار
یعنی الله که انتم سلفا و نحن بالاثار و در خواندن آیه اگر کسی وسوره اخلاص یا زده بار مؤمنان
و فاتحه و سوره تبارک نیز اخبار و آثار آمده است و عادت بود که برای میت تجزیه شود و قسم افراشته
و ختمات خوانده و بر سر کبر و نه غیر آن و این مجموع بدعت است نعم برای تعزیه اهل میت و جمع و تسلیه
و صبر فرمودن ایشان راسته و مستحب است اما این اجتماع مخصوص روز سیم و از کتاب تکلیفات
در صرف احوال بی وصیت از حدیثی بدعت است و حرام است و حدیثی است و حدیثی است و حدیثی است و حدیثی است
کرده و بعضی تا هفت روز نیز تجزیه کرده اند و بعضی گفته اند که تعزیه میت تا هفت روز است و عزیه
غایب یک روز و تعزیه جز یکبار نباید کرد کذا روی عن ابی حنیفه و در قرآن خواندن بر سر قبر اخلافی است
مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنچه که قبر را کرده نشیند و بر سر دی بخواند کرده است و شیخ ابی الهیوم
در شرح بر این گفته که اخلاف کرده اند در نشان دادن قاریان تا بخوانند نزد قبر بخواند که است او اند
اعلم و عادت بود که اهل میت برای کسی که بتزیت بیاورد طعام کنند و بعضی کتب فقہ مذکور است که اگر از ثلث
مالی برای جماعه کنند که از راه دور بیاورند و مکث طویل کنند جایز است نه دیگران را از اقربای میت و همسایگان
و میفرمود تا برای اهل میت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال بمصیبت مانع است و ایشان فرصت
طعام بخین تهیسان ندارد چنانکه آنحضرت نزد علی بن ابیطالب بفرمود خانه شریف فرمود بایزید
برای آل جعفر طعامی که شش آمده است ایشان را چیزی که شاعل مانع است از آن اخلاف است
حورن این طعام مرغی اهل میت را و گفته اند آنها را که مشغول به تجهیز و دفن میت جایز است و حمل در سینه روایت
را در بسن روایت اینی نماز است غیر از ایضا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روز شب بطریق و غلیف
سیکند از سائر از مکرده و غیر آن زیرا که چهار رکعت پیش از عصر را در روایت ذکر می کنند و حال آنکه
آنرا از مکررات نمی شمردند و با وجود آن بعضی اطلاق مؤثبت بر روایت کرده اند پس یا مؤثبت را حمل

حکم بر اعم از منی تاکید کنند یا چهار رکعت عصر نیز از موقوفات و از هر اگر چه در ترکیه از اخوات خود باشند
و موقوفات همه دیگر نیز نیستند چنانکه معلوم گردد و لیکن این سخن خلاف مشهور است و در روایات معتبره
دوام معتبر است و ما خود است از اقوال بعضی دوام و ثبوت است اما را تیه نظر در روایت ابن مسعود و کثرت
پیش از روی و دو رکعت بعد از روی و همین است مذکور شافعی و در روایت امیر المومنین علی رضی الله عنه چهار رکعت
پیش از روی و دو رکعت بعد از روی و هم برین عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و انبیا که بعد
از ایشانند از تابعین و همین است قول صفیان ثوری و ابن المبارک و اخوی و همین است مذکور یا ما هم
ایحیی از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت ترک نمی کرد آنحضرت علیه السلام چهار رکعت را پیش از ظهر
پس آنکه گفته شود که چون در خانه میگذازد چهار میگذازد و چون در مسجد میگذازد دو میگذازد و چه اگر در بعضی
روایات آمده است یا گاهی پنجان میگذازد و گاهی پنجین پس حکایت کرد عایشه و این را آنچه دیدم و در دو رکعت
صحیح اند طعن نیست در هیچ یکی از اینها و نیز در حدیث آمده است که آنحضرت بعد از زوال چهار رکعت
میگذازد و میگفت کثرت ده می شود درین ساعت در رای آسمان و من دوست میدارم که صعود کند
برای من درین ساعت عمل صالح پس بعضی علماء این را بر عین سبب تکرار کرده و بعضی گفته اند که این
نمازی مستعمل بود و رای را تیه نظر که عقبت زوال آفتاب میگذازد و این اصله فی الزوال گویند و در اکثر احوال
آنرا در خانه می گذارد و بعد از این سجود رضی الله عنها بعد از زوال شست رکعت می گذارد و می گفت این شست رکعت
برای منی که شست رکعت را از قیام دلیل این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تحویل زمان نزول رحمت
است چه در رای رحمت بعد از زوال کشوده می شود و آن بعد از انقضا نماز است و نزول رحمت الهی در شب بعد از
انقضا شب است و باین وجه بناست میان هر دو وقت پیدا شد و نماز دیگری بود در فصلی چون
رحمت در وقت سحر و شرف ظهر بود نماز وقت زوال را بعد از آن ساخت و تشبیه کرد بوی نه عکس امیر المومنین
عمر آهه که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میفرمود چهار رکعت پیش از ظهر بعد از زوال حساب
کرده می شود مانند آن سحر و شرف ظهر است مگر آنکه سجده می کند بر روی زانو و در آن ساخت پس برخاسته و این را
تقیه طلحه و ابن عمر و الشیخ ابی سعید و ابی بن الحارث از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میگذازد پیش از ظهر چهار رکعت گویند که در شست سجده می گذارد
این بعد از آن گویند که در شب قدر گذارد و بعد از ظهر دو رکعت گذاردی و این دو رکعت هرگز از روی خفت
نیز نشدی نه در حضور و نه در سفر و در وقتی که فوت شد بجهت اشتغال بود و یا نسبت مال و قضا

کرد از نماز بعد از عصر چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است و مشکلی نیست که هم در حدیث صحیح آمده است
 که همیشه می گذارد آنحضرت دو رکعت بعد از نماز عصر تا این علم رفت و آمده که دو نماز بود که ترک نکند آنحضرت
 در عصر و عصر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و می گفته اند آنرا تا ملاقی شدن بر درگاه خود و غرض
 و انعام است برین باب بطریق مشهور آمده صحیح در آنکه آن را به عصر بود پس غرض نیست مگر آنکه گفت شود
 که این را خصایص آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم حدیثی نیز می آورده چنانکه در روایت ابی داود آمده که
 می گذارد در سالی خدا صلی الله علیه و سلم دو رکعت بعد از عصر و نمی میگردان می داشت صوم حاصل بود و می کرد
 از آن و در روایتی آمده که این دو رکعت را در خانه شریف می گذاردند در سجده بقصد تخفیف بر امت و محبوب
 مسند است تخفیف است را و چهار رکعت بعد از ظهر نیز آمده و در مسند امام احمد و سنن نسائی و ترمذی و مرسل است
 که کسیکه می افطنت کند بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت بعد از ظهر حرام کرد اند او را خدا تعالی از این
 دو رزق و شیخ ابن الهیام میگوید که اختلاف می کنند اهل این عصر که این غیر کتب است را به انبیا یا نباست
 و بر تقدیر ثانی اما می توان کرد به تسلیم واحد یا نه و نزد من واضح شد که اگر بگذارد چهار رکعت بعد از ظهر
 بکمال سلام باید و سلام حاصل شود و عدد که در خواه حساب کرده شود را به از وی باز نزدیک مفاد و حدیثی
 ایضا چهار رکعت بعد از ظهر است و این صادق بالوعدی است از انبیا انهمی گفت بنده مسکین عفا الله عنه
 ظاهر آنست که این چهار رکعت دارای دو رکعت سنت است چنانکه بعد از نماز و عمل شایع بر آن است یک سلام
 و اند علم و اما را به عصر از انبیا و مؤمنین علی رضی الله عنه آمده که گفت می گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش
 از عصر دو رکعت رواه ابو داود و نیز مروی است از وی ضعیف که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم می گذارد پیش از
 عصر چهار رکعت فصل می کرد میان آنها تسلیم بیکدیگر مقررین و کسانی که تابعند ایشان را آن تسلیم و مؤمنین
 رواه الترمذی و در روایت از ابن عمر رضی الله عنهما از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود رحمت کند خدا بر امتی مروی را که گفته
 پیش از عصر چهار رکعت را بگوید که این حدیث را احمد و ترمذی و ابو داود و روایت کرد ابن خزیمه و ابن حبان صحیح خود را از حدیث
 این روایات است که مذکور است یعنی خیر است میان چهار رکعت یا تسلیم و چهار رکعت افضل است چنانکه در کتب اصول
 فقه تحقیق آن نموده اند و اما را به مغرب دو رکعت است بعد از عصر مروی است از ابن مسعود رضی الله عنه که
 گفت اجماعاً متواتر کرد که شنیدیم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که قرات می کرد در کعبین بعد از مغرب و در کعبین
 قبل از غروب را به انکار فرمود و قل می باشد احد رواه الترمذی و گاهی اطلاق کردی در قرات از ابن عباس
 آمده که گفت در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرات را در کعبین بعد از مغرب آنکه متفرق شدند آنجا

رواه ابو داود و را بنی عثمان نیز دو رکعت است بعد از روی در عایشه آمده رضی الله عنها که گفت نگذار آنحضرت
 عرض را بگریسید و بستم من مگر آنکه گذارد چهار رکعت شش رکعت رواه ابو داود و این را نیز گذاردن چهار
 رکعت بعد از ظهر که با رکعتین شش می شود و در حدیث مسلم آمده که گفت عایشه می گذارد آنحضرت عرض را با مردم
 پس می در آمد خانه مرا و میگذازد دو رکعت اما گذاردن چهار رکعت پیش از عرض در احادیث در نظر من نمی آید
 و عمل اهل حرین بر آن گذاردن آنهاست و در کتب حنفیه آنرا تسبیح اشته اند و الله اعلم و در سفر السعاده
 میگوید که آنحضرت مجموع روایت و سنن در خانه گذاردی و نیز بر این ترغیب فسر مودی و فسر مود محبوب تر نماز
 مرد بعد از مکتوب نمازی است که در خانه خود بگذارد علی الخصوص دو رکعت سنته مغرب که در هر وقت
 مسجد گذاردی و از جهت تاکید کردن آنحضرت در گذاردن این دو رکعت در خانه بعضی از علما گفته اند که اگر کسی
 این دو رکعت را در مسجد گذارد مجزئی نیست از سنته از جهت وقوع وی نه بر وجه سنون و امام مروزی گوید که
 عاصی میگردد از جهت مخالفت امر فکلی امر که فرمود اجعلوا فی یتکم و نزد اکثر علما منجزی باشد و یکین امر
 انقض بود از جهت مخالفت فعل آنحضرت و امر را استحباب است نه وجوب و از برای گذاردن این دو رکعت نزد بجا
 و فرمود ملائکه انتظار آن دارند که بر دارند آنرا و فرمود من صلی رکعتین بعد المغرب قبل ان یتکم رکعت صلوة فی غیر
 و محافظت و تاکید وی صلی الله علیه و سلم و سنته بامداد بجزی بود که در سفر نیز بر این موضوع تاکید کردی و مردی نیست
 که در سفر هم سنت را تیره گزارده باشد بخیر سنته فخر و در بعضی روایات دو رکعت سنته ظهر نیز آمده و نزد بعضی
 فخر واجب است چنانکه در ترویج میگوید که سنته فخر ابتدای عمل است و در تخریم عمل لاجرم عنایت و استقامت باشد
 معروف شده و نوشته گذاردن بی غدا جائز نیست و اقوی سنن رکعتین فخر است بعد از روی سنته مغرب و بعد
 از روی سنته بعد از ظهر بعد از آن سنته بعد از ظهر بعد از روی سنته پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنته پیش از ظهر مثل
 سنته بعد از ظهر است و مرتبه بعد از سنته فخر ذکره الشیخ فی تفسیر در عامه ناس متعارف شده است که بعد از سنته فخر
 ظهر سنته مغرب عرض و دو رکعت نقل میگذازد و وجه آن معلوم نمی شود مگر در ظهر و عشا که چهار رکعت بعد از نماز
 است و بدو سلام نیز آمده پس این دو رکعت با دو رکعت چهارمی کرد و اما در مغرب شش رکعت آمده در بعضی روایات
 با سنته و در بعضی بی سنته پس کاشکی چهار رکعت بگذارد تا با سنته شش شود و التزام گذاردن آنها نوشته نیز
 از غایت نیست بچنین عادت مردم نوشته است فخر بر نوع سیم زکوة زکوة دلعت بمعنی نماز و فخر و سنن
 و طهارت و مایه است زکی الزرع اذنا و قال الله تعالی یرکبکم ای طهرکم و در شرح ادای حق واجب در فضیلت
 حولی که زاده بر قدر حاجت باشد و گاهی بغیر مال و حب نیز اطلاقی گفته و زکوة موجب نماز مال و طیب

و طهارت و ای بر ما هر صاحب مال و طهارت و ای از خشت و غریب است و بعضی زکوة از تزکیه که است و هر
میکنند گرفته اند که تزکیه صاحب زکوة میکند و شهادت میدهد بجهت ایمان ای و زکوة را صدقه نیز میگویند که ای
درین است بر صدق صاحب ای و بجهت دعوی ایمان و اصح آنست که وجوب زکوة بعد از حجت است
در سنه ثانیه پیش از وجوب رمضان یا بعد از وی و عادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در زکوة و صدقات
دیگر مثل مشر و مانند آن مراعات فقر بود چنانکه وصیت کردی و ترغیب بودی در رسانیدن آن ایشان
و ایدایات و امانت و رخصت بی محنت و مشقت و مؤن و ای واجب انشی در این که منفعت در وی بیشتر
از زکوة است نیز ازین بابست و مراعات اصحاب اموال نیز فرمود تا مال برای آن غلام و مسکین
و تجاوز از حد نکنند و از اموال بسیار احتیاج نمایند و زیاد بر قدر فرض از هدایا و خسیانان است
نساخته و شرط نمودن آن که ناظر در سیر و رفق است ازین جهت است و از رعایت و حکمت و
عدالت اوست صلی الله علیه و سلم که زکوة را در چهار صنف مال که وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج مردم
بآن فراوان تر است و در اول آن اکثر است و واجب کرد تا دادن آن با سانی میسر گردد و اگر فقیر و مسکین
رفع حاجت گردد یک صنف زر و ثمن و ثمار چنانکه جو و خزا و انگور و مانند آن مثل بقولی و خضر و اوت که در آنکه زانی
سازد و در دوم صنف بهیمنه و انواع از شتر و گاو و گوسفند صنف سوم زر و سیم که توأم و محاش علیان یا غنای
تقوم شبیهان است صنف چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشد مثل غنایب و ظروف و فرش و سایر
اقمش و مانند و در جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار فرموده و در زروع و ثمار در وقت حصاد و در وی آن
و کمال آن که وقت حاصل شدن غله است و درین نیز رعایت خایه عدل است هم در باب اصحاب اموال که
بعد از گذشتن سال و حصول منفعت مالی و ثمار آن با اختلاف نرخ و قیمت که تبدیل و تغیر آن در سال نماید
بلکه میقتضی است و در وقت حصول غله و ثمار حصاد و کمال آن آسان تر است و هم در غایب شب و نفق و سایر
تا آخر حصاد و ادای زکوة تا آخر و امثال راه باید متغیر گردد و هم از رعایت عدالت است که بحسب سعی و کمال
در تحصیل مال سهولت و مشقت و وی در تحصیل در نظر و احب تفاوت نمود پس مال که بی مشقت و تکلیف است
آید همچو مالی که از کان یافتن بدین شود خمس واجب گردانید و برگردن شش سال موقوف نگرداند و آنچه از آن
در تحصیل آن مشقتی و کلفتی باشد اگر مشقت زیاد نیست چنانکه زروع و ثمار که آب باران حاصل گردد و عشر
واجب گردانید و اگر زراعت کلفت و مشقت محتاج بود چنانکه زروع و ثمار که بدو آب یا بجا و و شتر یا زین
آنی حاصل گردد نصف عشر واجب گردد و آنچه محتاج است به حمل و تعب دایم از آن کتاب مشقت و ثمار است

بکار در ورشمن بملاد اکتاف عالم خلیف فرمود و لابد در تعیین این اعدا نیز امر را خواهد بود که هر غایت
 بدان احاطه نتواند کرد و در هر نوعی از انان محبت مصلحت حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصیحت تعیین فرمود
 و نصاب در لغت بمعنی اصل و مرجع اید و نصاب بر چیزی آن بود که چون این خبر بدان مرتبه رسد تمام شود و اثری
 خاص و حکمتی مخصوص بر آن مرتب گردد و نصاب زکوة قهری از مال که چون بدان حد رسد زکوة واجب
 گردد و در شرع شریف در هر صنفی از مال نصابی تعیین یافته چنانکه در فقره دوست درم که مبلغ آن حجاب
 دیار یا پنجاه و دوم توپی باشد و در زیر بیست مثقال که بوزن این دیار هفت و نیم توپی بود و در غلات و شمار پنج و سی
 گفته اند که بشصدهای ششتری است و در حق شخصت صلیع و در کوسپند چهل و در کادستی و در ششتری
 و اصل در باب تعیین مقدار نصاب زکوة کتاب رسول الله است صلی الله علیه و سلم و عمل خلفای راشدین
 بعد از وی بآن کتاب و اجماع است بر آن بعد از آن و این مقدار و اعداد منتهی بعلم شارع و وحی الهی است
 و تمامه مسائل باب و تفصیل آن در کتب فقه مذکور است اینجا اینقدر رس است و هرگاه کسی زکوة بخیزد
 پناه صلی الله علیه و سلم آوردی او را دعا کردی بحکم نص قرآنی که فرمود خدا من مواله صدقة تطهرهم و تریکم بها و
 علیهم و مراد بصلوة معنی دعا است و اگر هم بلفظ صلوة بود اوقی و انساب باشد باقسط منصوص چنانکه فرمود
 صلی الله علیه و سلم انی اوفی الی اوفی و اینجاست که در بعضی احادیثه واقع شده است که فرمود الله صلی الله علیه و سلم انی اوفی الی اوفی
 صدقة را بر وجه مطلوب مرغوب می آورد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز کردی که کسی صدقة خویش را بار خرد
 و فرمود عاید در صدقة حکم سکی دارد که بخورد و اوقی و این است بر تقدیر ملک خیار است چنانکه بیع
 و بیع اما اگر میراث رسد که است ندارد که در ملک ارث اختیار را دخلی نیست و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 شتران صدقة را بدست مبارک خود داغ کردی و غالباً داغ برگوش کردی و در داغ کردن حیوانات
 علماء اختلاف است صحیح آنست که اگر در آن مصلحتی باشد مثل علامت نهادن و تیز کردن یا تامل و تامل
 است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در داغ کردن شتران صدقة گجت است و لیکن باید که داغ بر روی نکنند که از آن
 نبی واقع شده است و در داغ کردن آدمی بقصد علاج نیز اختلاف گونه است و صحیح برست و ذکر است
 است مگر نزد انحصار علاج در آن بقول طبیب حاذق و ذلک تعسر و تحقیق این سئله در مقام خود کرده
 شده است و صدقة فطر واجب است بر هر مسلمانان مرد یا زن فراد یا بنده خرد یا بزرگ و در وجوب بر بنده و
 صغیر بمعنی وجوب بر سید و والد است و در وجوب صدقة فطر در تدریب مالک نصاب فاضل از رجا
 و سکن و خادم و دین شرط است و صدقة فطر نصف صلیع است از گندم که بوزن چهار گری است و اگر سلطان

که سیری و سبب شیرازی است و سیر و یک پاوی شود و صباح از وجود چند این باشد و افضل
 صدقه فطر را پیش از گذاردن نماز عید بدین عادت شریف نوی صلی الله علیه و سلم بپوشید و در وقت عید از روز
 عید نیز جایز است و نزد ما فرق نیست میان مدت کمتر و نزد بعضی جایز است بیک روز و دو روز و
 بعضی گفته اند که بیشتر آخر رمضان تقدیم نماز در جواز تأخیر نیز اقوال است و اصل این بیان صدقه
 واجب بود اما صدقه تطوع اگر چه امر ایجابی بدان نکردی و بر ترک عید نفرمودی اما او را نهایت دوست
 داشتی و بدان چندان شاد شدی که بخلافتیدن آن شاد شوند و هر مقدار که در راه حق صرفت کردی
 آنرا بسیار شرمی و یکس چیزی از وی خواستی الا اجابت کردی و بدادی و فزون تر شاد و لذت و یا
 صلی الله علیه و سلم گفته است شکر ما قال لا قط الا فی تشبهه به لولا تشبهه کانت لاده نعم به و
 دنیا تفصیل و تحقیق است که در باب اخلاق شریف گذشت است آنجا باینکه در عطا و تصدق تنوع نمود
 و با انواع گوناگون انعام و جان کردی و گاهی چیزی بخشیدی و سبک کردی یا از حق دینی که بر کسی شایسته و
 گاهی کالائی بخردی و شکر او کردی و باز کالارا تصدقا کالای بخشیدی و گاهی کالائی بخردی و در قیمت آن نیز دردی و گاهی
 زیاده از شکر داری و گاه قرض کردی و زیاده از مبلغ او کردی و گاهی بدین قبولی کردی و انصاف آن انعام
 فرمودی و به نفع که ممکن است از انواع جهان منفعت بخوان رسانیدی و بر که با وی صلی الله علیه و سلم بود
 صفت احسان و کرم بر وی غالب گشتی و اگر بخیل شیخ حال مبارک او را مشاهده کردی صفت جود و سخاوت
 در وی اثر کردی و با بخل در سخاوت و ماحت و کرم بی تعلقی بدینا و متاع آن بر همه فزادانی فایز بود
 و مثل نداشت و از بخت و دایما منشرح الصدر و سرور القلب و طیب النفس شادان بودی چه در انقباض
 و غم و تنگی و ترشی از طلمات نفوس و صفات زایل و در بی و بخل و شج و تعلقی بدینا و ماسوی المیدار کرد و شرح
 صدر از صفات و خواص عظیم آنحضرت است که یکس را از افراد بشر با وی درین صفت شاکر نیست مگر
 بعضی از کمال اولیا را بر قدر اتباع وی صلی الله علیه و سلم نوع چهارم صوم صوم عبارت است از آزاد
 نفس طعام و شراب و جماع و صوم کامل آن بود که جوارح و اعضا از معاصی و حرکات شنیع باز دارند
 و در بعضی احادیث آمده که پنج چیز نقص میکند صوم را کذب غیبت مفه صوم و امام احمد گفت اگر غیبت
 روزه بشکند کلامی را از روزه سالم و باقی می ماند و اختلاف است علماء که صوم افضل است یا صلوة چه در برابر
 که صلوة افضل است از جهت حدیث و اعلموا ان خیرنا کلم الصلوة رواه ابو داود و غیره و آنکه در حدیثی از ابی امام
 آمده که گفت آید حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم که نام کار می که اخذ کنم آن کار را از تو فرمود لازم گیر خود

صوم را که هیچ عملی مثل آن نبود غالباً مراد نفی محالیت در وجه مخصوص خواهد بود که از فایده عزت صوم است که مناسب
 بحال صام بود و الله اعلم و در فضیلت صوم در هیچ بخاری آمده که حق تعالی میفرماید صوم برای من است و من جزا
 میدهم نوی و در روایت دیگر آمده که هر عملی که برای اوست و صوم برای من است و من جزا میدهم بران گناهیست
 از کثرت ثواب صوم و جزای آن و در موطا آمده که هر چند نبی آدم بدیده چند است تا مقصد هر روز که آن بکار
 من است و من جزای میدهم بر این چنانکه قدر کیفیت آنرا جز من کسی نداند مطلع نیگذاهم کسی را بران
 دلی و ساطت ملائکه جزای دهم و آنکه فرمود روزی برای من است و حال آنکه عبادت برای اوست تعالی
 مقصود از این زیادت تشریف و تکرار اوست و نیز گفته اند که عبادت کرده نشه است بصوم و غیره حقیقتاً
 کافی در هیچ عصری از اعصار اعظم نگردیده و خود را بصوم اگر چه بصورت نماز و سجده و آثار اموال و مقصد
 از راه دور زیادت کردن در گدی شگفتن تخطیم میکند و نیز در روزی که شکر الصبر است را بهیت یعنی بجز فعل
 اگر نگوید که من روزی دارم بر او ای قول خواهد بود و نیز نفس نفس و نیز نفس صلیم را خلی نیست چنانکه در حدیث صحیح
 بخاری آمده است که هر کس می کند بده طعام و زیادت شهادت خود را از جهت من پس از آن فرمود الصیام
 و از اجزای هر روز زیادت صاع است چنانکه در بعضی روایات تصریح ذکر آن آمده یا تمام شهادت و اشارت است
 گفت تا مرا عشاء و جراح از مسامی انقبضی از تحقیق گفتند که استغفار طعام و غیره از صفات را بهیت است
 و چون تقرب جست بنده بدرگاه عزت با نوحی موافق صفات اوست تعالی اضافت کرد و تعالی آنرا بخود و الحمله
 عبادت صیام را شانی عظیم است بیان عبادات خصوصاً صوم رمضان که فرض است و بود آنحضرت که
 ترین و حادترین خلق دایماً خصوصاً در رمضان که سخاوت و بخشش او بر مردم از همه اوقات زیاده بود
 و صدقات و خیرات وی در لیالی و ایام رمضان مضاعف گشتی و دیگر نماز و اعتکاف و تلاوت جمیع
 ساعات روز و شب را مسمود داشتی و چون ایام عظیم است و منبع برکات و کرامات است و علم الهی تعالی
 و فیوض وی بر بندگان جل و اعظم شکر آن نیز با انواع عبادات و قربات اکثر او فکر می و چون خود
 حضرت و هب البرکات در وی مضاعف بود خود حضرت سید کانیات که منظر انوار صفات و محل آثار کمال
 حق سبحان بود نیز شکر آنرا شدی و آنحضرت در شب رمضان ملاقات بجز بر علی السلام میکردی بود نزد
 ملاقات بجز بر علی در خیر و برتر از آن بود و آن که میرسد و شامل می کرد و بعد از او عرض می کرد بجز بر علی
 وی خواند با وی طریق ملاقات چنانکه حفاظ بهیگی خوانند و اینهمه تنبیه است بر آنکه آدمی را باید که در ایام شریف
 و مومنین و خصوصاً صحبت علی در کسب خیرات و از او حقه میراث بیشتر بخیزد و عجمی تر باشد و با الله التوفیق

و بود فرمیت صوم رمضان در سه تاییه رحمت و آخرت در سه رمضان روزه داشته و بود ابتداء نزول
 قرآن در شهر رمضان و همچنین نزول دی آسمان دنیا یکبارگی در شهر رمضان و گفته اند که نزول رحمت
 و بارانیم در شب اول از رمضان بود و نزول تورات در شب ششم از رمضان و نزول انجیل در شب
 سیزدهم از رمضان و نزول قرآن در شب بیست و چهارم و آخرت در اقطار تحویل کرد
 بعد از آن که متیقن شدی غروب آفتاب و در تسبیح تاخیر کردی و صحابه را بر این تحویل تاخیر تر عیب نمود
 و حج کردی و افطار بخرمای چند کردی و دیگر خزانودی دی چند انکاب خودی و فرمودم سحر المؤمن الحق
 و در وقت افطار فرمودی اللهم یک صمت و علی نه تک افطرت تقبل منی و این کلمات نیز خواندی و در شب انکابات
 الحوق و تبت الاجر و عانزد افطار سنج است و نبی کردی صایم را از خوش گفتن و غیبت کردن و جنگ کردن
 و جواب نمی اضم تنه شدن و نکرد در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی و گاهی روزه داشتی و دیگر از این نیز بخیر
 میکرد میان افطار و روزه و علما را اخلاف است در آنکه صوم افضل افطار امام ابوحنیفه و مالک شافعی و اکثر
 ائمه رحمه الله علیه بر آنکه که صوم افضل است کسی که طاقت دارد بی زیادت مشقت و حقوق خرد و اگر مقصر گردد
 افطار اولی است و در شهر رمضان اگر افضل احتیاج شدی در شب غسل کردی و در بعضی شبها نیز نذر
 و بعد از صبح غسل کردی و علما گفته اند که غسل در شب اولی افضل است و در شهر رمضان حجامت کردن
 و مسواک کردی و در مضغه و در استنشق مسالنه نکردی در نهی از مسواک و الکحال در رمضان چیزی صحیح نشده
 و در شب ایام ابوحنیفه نیز حوازا است و روزه نافله گاه چندان یابی و داشتی که گمان بردندی که دیگر افطار نخواهد کردی
 و گاهی یابی افطار کردی که گمان بردندی که دیگر روزه نخواهد داشت و لیکن صبح ماه از روزه خالی نگذاشتی و
 در صوم ایام بعضی تاکید تمام نمودی تا در سفر نیز داشتی و از صیام در نهی فرمودی و در حق صیام در هر فرموده لا
 صام و لا افطر و در روزه و شب و شب نیز تحری صوم کردی و در عشره ذی الحجه که مردان نه روزه دارند
 نیز روزه داشتی و فرمودی صبح ایام نیست که کل صالح در وی افضل باشد از عشره ذی الحجه و در روز عتقی
 البته روزه داشتی و در آخر عمر شریف فرمود اگر اقامت نام روز نهم نیز دارم و روزه عتقه اگر در جمعه بودی افطار
 و حسب سفر السعاده گفته که این سه ماه که در آن عوام روزه دارند خیری نیست و در سه شوال فرمود که صیام این
 شش ماه رمضان برابر صیام دهر است و در مجموع رمضان است اعتکاف می فرمود و در شهر اخیر مکرر یک
 رمضان که اعتکاف از وی فوت شد و در ماه شوال قضا فرمود و یکبار در عشر اول اعتکاف فرمود و
 یکبار در عشر وسط و یکبار در عشر اخیر و چون معلوم شد در این عشر که شب قدر درین عشر است دیگر از این

عشر و اظہار تا آخر عزت و ترفیع فرمود و برای احتکاف خیمه میزد و مسجد شریف و گاهی سیر نیز می نمود و در آن
فرمانش کردند بی در بر سال ده روز معتکف نشوی و در آخر سال بیست روز معتکف شو و احتکاف چهل
روز مردی نشده و در هر سال یکبار قرآن مجید بر علی السلام عرض کردی و در سال آخر دوبار عرض کرد و ذکر
این در قصه فات آنحضرت صلی الله علیه و سلم باید ان شاء الله تعالی و **صلی** آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در بعضی از ایامی در رمضان وصال کردی یعنی پایی روزه داشتی بی آنکه چیزی بخورد و بنوشد و افطار کند و صحابه را از آن
بجهت رحمت و شفقت و کرامت تقوی و توکل چنانکه در حدیث عایت آمده است نبی فرمودی گفتند یا رسول الله
چون تو وصال میکنی ما را از این چراغ می کشی یا بکیمت را بمقتابت خود میخوانی فرمودست که احکم نیت من می باشد
یکی از شما در روایتی فرمود که من می گفتم که می از شما شمس من است یعنی خورشید من بی بدستی من شب یکم میزد و در روز
خود که پرورنده و تربیت کننده من است یک کلمه می گفتی می خواندی و می نوشتی مرا پروردگار من و در روایتی آمده که مرا
خورانده و نوشانده است که بخورانده و می نوشانده و علما را درین طعام و شراب اقول است یکی آنکه مراد طعام
و شراب محسوس است یعنی برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر طعام و شراب از بهشت می آمد که می خورد و
می نوشید و این کرامتی بود از خداوند تعالی مخصوص بکس صلی الله علیه و سلم و این منافی وصال و محسوس
ابطال صوم نبود زیرا که آنچه موجب ابطال است شراب طعام معاد و نبوی است اما آنکه لایق خارق عادت
از بهشت از پیش پروردگار آید موجب ابطال صوم نگردد و این حقیقت از جنس ثواب است نه از قبیل اعمال
و بعضی گفته اند که مراد طعام و شراب یا بیاقوت است و گویند فرمود مرا پروردگار من قوت اکل و شرابی بخشد
افاضه می نماید چیزی که قائم مقام شراب طعام می گردد که بدان قوت بر طاعت و عادت می یابیم بی عروض فقر
و شما را این حالت نیست و محتاج از زایل تحقیق آنست که مراد خواهی روحانی است که از ذوق لذت مناجات
و فیضان معارف و لطایف الهی که بر دل شریف و روح پر نور و صلی الله علیه و سلم وارد و نازل می گشت
و احوال شریف از نعم روح و شادی نفس و روح قلب پیدا می شد که بدان از غذای جسمانی مستغنی می شود و این
در جنبتهای مجازی و مسرتهای صوری تجربه است که احتیاج فیذا نیست بلکه یاد از آن نباید چه جای نجات
حقیقه و مسرت معنوی است و الله اعلم بحقیقه الکی لرفع اختلاف است علما در صوم وصال فرغ آنحضرت
صلی الله علیه و سلم که جایز است یا حرام است یا مکروه طایفه میگویند که جایز است مگر کسی که قادر است بر آن چنانکه
صوم دوام و مردی است از عبد الله بن ابی ریح که روی و صلی کرد تا پانزده روز را بر این تمکلی که از تابانیدن است
آمده است که در چهل روز یک انگور یا چند آن می خورد و پس در غارت آورده است که بعضی بوزن سیرا

طی این سال کرده اند که چهل روز برای ایشان حکم میروز سپید کرده و آورده اند که بعضی از اصحاب بر آنستند
وصال کردند و آنحضرت متعز شدند پس معلوم شد که نبی بجهت رحمت و شفقت و تخفیف عوارض بر اسباب تحریف
چنانکه اشارتی بان در صدر حدیث کرده شد و اگر از ایشان که جایز نیست و امام احناف و امام مالک حر است
برینند و امام شافعی رحمه الله تصریح کرده است بکراهت و اصحابی می تخلف اند که این کراهت تحریمی است یا تنزیهی
میخیزد است و امام احمد و یحیی بن زبویه میگویند که جایز است تا سخن خفا که در پیش ابی سعید خدری رضی الله عنه نزد
بخاری آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود وصال نکنید و اگر یکی از شما خود را که وصال کند بگوید آنرا محرم
در منی تا خبر افتاد است و وصال این نیز بر تقدیر نیست که مشقت بنا بر و باعت تقدیر نیست نگردد و الا در اول قربت
نمود و ظاهر حدیثی که گذشت در وقت که وصال از خصائص آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و تمهید آنست که در امام
بر غیر وی صلی الله علیه و سلم از جهت گرم نبی در قول وی صلی الله علیه و سلم لا توالوا صلوات و رحمت و شفقت منافات ندارد
به تحريم غایتش آنکه حرمت بجهت رحمت بود و از این سبب که انبیا که مومن اند بر یافت نفس و گذشتن و بی ایستادن
بگفت این از حقیقت وصال بر آید و الله اعلم نوع پنج قسم حج در لغت بمعنی قصد آید و در شرح شریف
میت اند بر وجه مخصوص دفع جان و کسر او بر دو لغت است و در کرمی حدیث بیت بر دو قرات آمده و عمده در لغت
بمعنی زیادت آید و عمده زیادت است بر حج و بمعنی عمارت و زفات زن نیز آید و در عمده غیر و لغت است مسجد
حرام را و موجب عمارت خاصی است و در شرح مهم است مرافعال مخصوصه و اکرام بطواف است
سمی است جرد توفیق بعرفه که مخصوص است بچند نسبت هر چه بچند نسبت نماز قتل است بقرض و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بعد از حجت یک حج گذارد که آنرا حجة الوداع و حجة الاسلام گویند که بر دو مقام احکام بود و در
شاید که سالی آینده عزادار یا بر ایشان را بر سفر آخرت و داع کرد و خطبه خواند و فرمود که من در یک است که بکس نیست
بروردگار خود را و برسد شمار از کارهای شادمانا و نگاه باشند بگویند بعد از من گمراه و در روایتی نکرید که
که زنند بعضی از شمار کردن بمعنی داد و نگاه باشند که من رسانیده ام حکم پروردگار شمارا و قسم پروردگار را
نواگاه باش و باید که رسانند این را حاضر غایب و با کسی که رسانیده شود مستوی او احتفظ و اعلم
از رساننده و فرمود مناسک حج یا موزید و شاید که من دیگر بار حج نکنم و فرمود عبادت کنید پروردگار خود را
از بگذرد نماز پنج وقت خود را و روزه دارید شهر رمضان را و اطاعت کنید اولی الامر خود را و باید
بیشتر پروردگار خود را و این در سال دهم بود و پیش از حجت بعضی گویند دو حج گذارد و بعضی گویند سه
و بعضی بیشتر از آن نه بختی آنست که در آن بعضی گفته اند نه و فرضیت حج نیز در جمیع در سال ششم

از حجت است و تحقیق آنست که در سال نهم است و هم درین سال بر پنجه سیاب سفر شنول شد و لیکن
وی صلی الله علیه و سلم درین سال بیشتر بجهت اشتغال با مرغزوات و تشیید احکام تعلیم فرمود که در دومی نمودند
بروی پس ابو بکر صدیق را بعضی الدعنه امیر حجاج ساخته بکه تشریف فرستاد و از عقب اعلی مرتضی را بعضی الدعنه بفرستاد
سوره برات بر بشرکان فرستاد و چون علی مرتضی بکه رسید ابو بکر صدیق با وی گفت ایزداد ما موگفت بلی ما مو
و تنقیص علی مرتضی بقبرات سوره برات آن بود که در وی نقض عهد بشرکان است و عقد عهد نقض آن بر او
مرد با اهل بیت وی میباشند و قاعد عمرهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهار گفته اند اول عمره حدیه که سال
ششم از حجت بقدح عمره برآمده و چون بحدیه که بر یک مرحله است از که رسید بشرکان همه با جماع
بجنگ برآمدند و از در آمدن مکه منظر مانع آمدند و چون میعاد فتح نرسیده بود آنحضرت با اهل بیت با ایشان
کرده از احرام برآمد و بدینه مطهره رفت و قریافت که سال آینده باید و عمره بخا آورد و دوم عمره که سال
سیف حکم قراری که در قضیه مصالحه یافته بود بکه تشریف آورد و عمره بگذارد و بعد از سه روز بدینه خود فرود
سیف عمره که در سال هشتم که سال فتح مکه است از حوانه که بر یک مرحله از مکه است بعد از قسمت غنائم
شبانه آمد و عمره بگذارد و هم در شب بخواند باز رفت چهارم عمره که ماه در سال دهم در حجه الوداع کرد
و تفصیل این احوال در بیان غزوات بایدها نشانده ایم و بعضی سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حدیه حقیقه
عمره بود زیرا که بکه برآمد و از با نجا از احرام برآمده بدینه رفت و لیکن جمهور از احکام عمره داده اند و چون
آنحضرت صلی الله علیه و سلم غزم حج کرد صحابه را اعلام کرد حج و سیاحتی سفر حج کردند و این خبر را در قری
در اطراف و نواحی مدینه است رسید مجموع مسلمانان توجیه بدینه شدند و در راه که از طرف طایفه طحی شدند
و عدد حجاج از حد تصور حساب بیرون شدند تا گفته اند که پیش ازین بین شمال هر طرف که نظر کار میکرد
همه مردم بودند از زیاده و سوار و قسین عددان معلوم نیست و در روایتی صد و بیست و چهار هزار آمده پس
در ذی الحجه احرام بست و برآمد و بکه رسید و حج گذارد و احکام و احوال آن در کتب احادیث مسطور است و
الوداد و این ماجرا روایت کرده اند که آنحضرت دعا کرد مراست خود را در عتبه عوفه بمغفرت جواب آمد که مغفرت
کردم مگر ظالم را که البته او را از جهه مظلوم بگرم پس آنحضرت فرمود پروردگار من تو قادری اگر خواهی مظلوم را
بهشت دهی و ظالم را بخشی در آن وقت جواب این دعا نیامد چون در مدینه صلیم کرد و اعاده کرد این دعا را تا او را
اجابت کردم آنچه نخواستی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابو بکر و عمر رضی الله عنهما گفتند رسول الله
ما درین قدری تو با ما این دعا نمی خواندی که تو در اینجا بخندی همیشه خدا را که ترا خدا بخشد و خدا را که تو را

که اجابت کرد حق تعالی و ساد را بخشید است مرا خاک بر سر سخت و لای و لای را کرد و بکثرت پرستش
آورد مرا آنچه دیدم از حق و حق می گویند که در دو بانه در دنیا و اقصای عرفه اند و یا گفته اند بعضی که کفر
حق تعالی را از بی خبری بود و طغیانی گفت که این محمل است بر ظالمی که توبه کرد و عاقر آمد از قاضی حق بیست و نه مانده این
ازانی داد و او این ماجه آورد و گفت این توبه بسیار است اگر چه است حجت است و اگر نه قول حق سبحانه و
یعنی مادون و نکلیست و ظالم نیز مادون شرکست و باطل حقوق الله مغفور است از حجاج و در حقوق عباد
خلاف است و فضل خبر او است و ظاهر حدیث عام است و ترمذی در حدیث نجیح من چه دلم برشت و لم یستحق
حج من ذنوبه کیوم و لدره امر گفته که این مخصوص است بمعاصی متعلقه بحقوق الله تعالی حقوق عباد گفته که
ساقط می گردد ذنوب متعلقه بحقوق و حقوق ساقط نمی گردد پس یکبار بردست نمازی یا کسارتی را مانند آن از
حقوق الله تعالی ساقط نمی گردد از وی زیرا که آن حقوق است نه ذنوب ذنب تاخیر صلوات پس شتم تاخیر صلوات
ساقط می گردد پس حج ساقط می گردد از آنم مخالفت را نه حقوق را گفته است این یکبار گفته که یکبار
ساقط می گردد نیز می راکه واجب است بروی از حقوق چنانکه نماز توبه داده شود و او ایا قتل کرده شود و ساقط
نمی گردد حق آدمی حج اجماعاً انچه حقش کرده است در مواجب الدنیه و این سخن خالی از غرضی نیست و الله اعلم
و در حدیث آنحضرت است و مستتر برایت مبارک خود و این علم دشمن و سه سه سها که مبارک
بود و در حدیث ابی داود آمده که نزدیک آمده میسند پنج شش شتر تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله از آنها
نزدیک می شدند و از دام می خوردند و سعی می کردند و بپایه از آنها خود را نزدیک آنحضرت می آورد و درون میخیزد
تا او را پیشتر میخیزد و امیر المؤمنین علی را فرمود تا سعی هفت شتر دیگری بخورد تا غرض شتر کوهی باشد
تعالی عنه از این جمله خود آورده بود پیشتر این دیگران که پیرو آنحضرت بودند تمام شدند در روایت مسلم از جابر
که خبر کرد آنحضرت که آدمی را از نفسی خود در روایتی بخورد از غایت رضی الله عنهما بعد از آن اطلاق کرد که عمر بن
عبید الله نام داشت و اشارت کرد بحکایت که ابتدا بجانب راست کند و قسمت کرد و میوه را بر اصحاب برکی را
یک تاره نموی یا دو تاره نموی نصیب و میوه های جانب چپ را به باطله انصاری داد و با خزانة آنحضرت
مبارک را تقسیم کرد و آن را نیز بر مردان قسمت کرد و بیشتر صحابه خلق کردند و بعضی تقصیر کردند و کفر فرمود
اللهم ارحم الخالقین و در آخر التماس ایشان فرمود و القصیرین و چون آنحضرت بر سر مزرم آمد و عباس و اولاد
وی که سقا به نرزم بدیت ایشان بود آب می کشیدند فرمود آب بکشید ای سران حب الشاکلین عمل صلوات است
اگر نه آن آدمی که گمان بر شماست که در غی من خود فرود آمدی و از چاه آب بر کشیدی و نماز بر سنایات اعانت

کردی از جهت فضل و برکتی و بزرگی که درین کار است یعنی اگر من این کار کنم بعد از من است که در و برآید من مردم
 با یکار بقصد اتباع مرجع دست زنند و بر شاخاکی اند چنانکه نوبت بشمارند و این منصب از دست شمار و پس
 ایشان یک دلو بردی صلی الله علیه و سلم عرض کردند ای ستاده تناول کرد و این استادی در حالت شرب را
 بیان جواز بود یا از برای ضرورت و حاجت بود که از جهت کثرت از دام جان شستن نبود یا ضرورت و حاجتی در
 و الله اعلم و بعضی گویند که ای ستاده خوردن مخصوص آب زعفران و آب و وضو است چنانکه در باب عادات شریف میاید
 و در حدیث این چاه زعفران از جهت بسیار آب است و زعفران و زعفران ما که کثیر را گویند و بعضی گویند که این لفظ
 مشتق نیست از چیزی ای است که ابتدا علم آن چاه شد و اولی یکسکه ظاهر کرد زعفران و جبرئیل علیه السلام بود و چون
 اسمعیل علیه السلام تشنه شد قدم مبارک خود را در آن چاه پدید آورد آب را گرفت و در تپش از آنکه تشنه گشته
 برگرداند نشود و اگر میگذاشت تشنه میشد جاری چنانکه در حدیث آمده است بعد از آن که بر کسیم علیه السلام آن چاه را
 و چون هم چویم سکن میگذاشتند آنرا بانیان تشنه تا آنکه انبی از آن خانه بعد از آن عبد المطلب جد رسول الله صلی الله
 علیه و سلم چون حقیقتی او را مخصوص یکرامات ساخت آن چاه را بوی در خواب نزد پسر عی جعفر کرد و در عام
 میل و بروایتی پیش از آن و بعد از وی الوطالب آنرا بنا کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنفس نفس خود سنگ
 یکسکه گذاشتی تاریخ که و آنرا و اخبار و فضل و خواص او بسیار آمده چنانکه در احادیث وارد است و بدانکه دخی که
 بوی آنقریب توان جست است یکی پری است که او را جرم ایدانید همراه برید یا بفرستند دیگر آنجیکه روز
 عید انجی قربانی کنند دیگر حقیقه که برای تولد و ذبح کنند و حقیقه شده است نزد امام مالک و شافعی و احمد
 رحمهما الله در مذمت مشهور و بروایتی از وی واجب و نزد امام الوحیفه حقیقه شده است امام محمد در مطا
 بسگوید ما را چنین رسیده است که حقیقه از رسوم جاہلیت بود و در اول اسلام نیز معمولی شد پس از آن
 نسخ کرد انجی بفرج را که پیش از آن بود و نسخ کرد صوم شهر رمضان بصومی را که پیش از وی بود و نسخ
 کرد غسل جنابت بر غلی را که پیش از وی بود و نسخ کرد ذکوة بر صدقه را که پیش از وی بود و همچنین
 رسیده است با انبیا بدانکه مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از امام آورده اند که گفت گفت رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم چون بمیدان ذی الحجه را و خواهر یکی از شما که تصحیه کند پس باید که دو زن کند از سوی
 و ناخن خود تا آن زمان که تصحیه کند و بعضی از علما از مذمت امام احمد برین اند که این منع و نهی سبیل حق است
 و بعضی بر آنکه بر طریق کراهت است و در جامع الاصول از مسلم بن عمار نقلی است که گفت بودیم ما در حرام
 نزدیک روز انجی بر طهارت که در معنی نوره زدند تا آنکه از اهل حمام گفتند بعضی مردم که درین منم میکنند چون طهارت

کردیم سید بن سید را که در دم این سخن را گفت ما این سخن را همیشه است که از موش کرد و در دم از آن کرد
 داده حدیث کرد مرا هم سید روح البیضا علیه السلام گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون میباید
 الحیث استخیره نمائید آنچه از حدیث آمده معلوم می شود چون ترک فعل شعار و اظهار است تا از دم با سید
 حرمان تیر بس قلی صاحب سفر السعاده گفت در موی و ناخن خود چیزی را دو بکنند و ازین بکنند صورت خود را
 باشد محل نفرت و الله اعلم بموع ششم از عبادات و از کار و دعوات و استغفار و قنوت اما در گفت
 رشی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که ذکر می کرد خدا تعالی را در مجلس جان اوقات همیشه ذکر حق کردی
 چه چیز اورا از ذکر حق باز داشتی سخن او مجموع در یاد حق و حمد و ثناء و تجید و توحید و تسبیح و تهلل و تمجید و تسکین
 بودی و بیان اسما و صفات الهی و عهد و وعید و امر و نهی و تشریع و تعلیم از احکام و ذکر حجت و نثار و وعید
 و عهد و ترغیب و ترهیب این همه ذکر حق بود و در حالت خاموشی مدتی که می گذشت ذکر حق بود و در آن وقت
 وی در حالت قام و قعود و اضطراب و نشستن و برخاستن و رفتن و خورج و شامیدن و در آمدن و بر آمدن و
 سفر و اقامت و در کرب قدم و سایر حالات از ذکر حق تعالی منقطع نبودی و ذکر معنی یا و کون است و تبارک
 بسیار که معنی فراوانی است هر گونه که بگوید کند خواه بدی یا زیان در فعل بر شان ذکر بود که بگوید اگر زبان
 یا دل موافق افتد افضل و اتم و اکمل باشد و مگر در کلام بعضی فقهاء واقع شده است که آنچه از زبان بیرون
 نباشد و معتبر نبود را ایشان ذکر است و آنچه در شریعت ذکر آن همان واجب خواهد بود چنانکه تسبیحات و از کار
 نماز واقع شده و از کار و اوراد که بعد از آن وارد شده و مطلق ذکر فی القلوب محسوس الذکر فیه التسلیم است
 باشد ذکر قلبی را بلا شبهه در مرتب ثواب بر فعل قلبی عدم اعتبار آن ابطال است و قیاس بر عقود و شریعت
 که بی فعل لسان معتبر نباشد از جهت نقص شایع بر آن از کار و دعوات و شب و روز از ابتدای وقت قیام
 لیل تا وقت رفتن بپوشا آنچه در اوقات و احوال و اوضاع و اطوار و خنودی و کسب و اخلاص و کسب و کسب و کسب
 مسطور است و ادعیه و آثار که شامل و حاوی تمام مقاصد و مطالب حاجات است بحاجت باطنی و از کار
 دیگر که گفته است و در فضیلت دعا و ترغیب بدان و توحید بر آن آیات و اخبار و آثار بسیار سرون از حدیث
 شمار آورده شده و پس در اثبات آن امر حق جل و علا دعوی استجب که قول می صلی الله علیه و آله و سلم الله
 حج العباد و قول می من لم یسأل الله تعالی و دعا توبه و اخلاص که روی از منی است بترافه نیازی
 آورده و حمد و ستایش است هر چه در کار را در اثبات کمال و در اصرار بر کمال و توحید و ترغیب و مناجات
 و تضرع و ترغیل و استغاث و استغاث و این معانی بر جمیع عبادت و زنده آن است و از آنجا که در کمال

که الله عاونه العباد و امام الوالقاسم قشری گفته که اختلاف کرده اند از جمیع کد دعا افضل است یا سکوت
و رضا بعضی برانکه دعا افضل است زیرا که دعا و جود ذات خود عبادت است و نیای عبادت و قیام بدان افضل است
بود از ترک آن بستر و حق تعالی بر او نگاهدار است اگر استجاب آن نصیب ندهد و بجز خدا و الهی خود نیز نصیب
ندارد زیرا که ندهد بدو آنچه نیست بود و قیام خود چه مقصود از دعا و اظهار فاقه و حاجت عبودیت است و قد حصل
الوجازم اعرج گفته رحمه الله علیه محمدی از دعا نزد من سخت تر است از محرومی اجابت و امیر المومنین علی بن الحنفی
رضی الله عنه گفته که من بر نمیدارم دعا را اجابت را بلکه هم دعا را و چون تمام کردم دعا را دستم کرم اجابت میاوست
و طایفه گویند که سکوت و خود تحت حرمان حکم و تقدیراتم و رضای الله و اختیار رسول است و بعضی ازین
قوم با شنیدن خدا را در حضرت نمایند که اصلا ایمان طلبت سوال نکشایند و هم بزرگ خدا مشغول باشند
و در آن مستغرق و بدینچه جاری گردد از تصاریف اقدار راضی و تحقیق فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
حاکم اعظم ربه تعالی من شئنا ذکره عن سلسلی اعطیة افضل ما اعطی ابی الیقین قومی دیگر گویند بزرگ باید زبان
شاغل دعا باشد و بدل در مقام رضا تا جامع بود میان بر دو فضیلت و علامت سخت آنست که دعا بجا
عبودیت و تذلل و امتثال امر باشد بی قصد نیل حظوظ و حصول مقصود و نزد تاخر اجابت تسبیح و تهنیت
بر رسول کرم و اجابت و عدم اجابت نزد وی یکسان بود و امام قشری می گوید رحمه الله علیه اوقات مختلف است
بعضی احوال دعا بهتر از سکوت بود و ادب وقت هم در آن باشد و در بعضی احوال سکوت افضل از دعا گردد
و ادب در آن بود و شناسایی این معنی هم در وقت پیدا گردد چه عیلم هم در وقت حصول نپذیرد و اگر
از دل خود اشارت بجات و دعا یا بد دعا اولی بود و اگر اشارت بسکوت بود سکوت اولی و نیز اگر
غالب در وقت علم بود دعا اولی است از جهت بودن ی عبادت اگر غالب معرفت و حال است سکوت
و سکون اولی و نیز در هر چه مسلمانان را نصیب است بامر حق تعالی حق است دعا و انجا که نفس را می بوی
است سکوت احسن است کلام الامام گفت بزرگ مسکن خصله الله بزرگ یقین که دعا گاهی زبان قال بود چنانکه
زبان بطلب حاجت خود را و گاهی زبان حال چنانکه عرض نماید حال خود را و گاهی زبان تعریف و مدح
مدح و شاکند و روزگار تعالی را بصفات کرم و احسان وجود و عطا این نیز در معنی دعاست زیرا که مدح
و شاکند حضرت کرم تعریف دعا و سوال است و مراد بسکوت از دعا فوق آنست که در وی مجرد رضا و تسلیم است
و بعضی از دعا و عا زبان است و نیز گفته اند این فوق دعا زبان حال است و سکوت نیز حال است فاقیم ان
حضرت صلی الله علیه و سلم تعلیم کرده است را الشیر الطیر و ادب که مذکور اند در کتب و صحف آنها که احوال و صدق افعال

و جد و جد و عدم استحال و انبیا و تناسخ حضرت ذی الجلال است و صلوة و سلام بر محمد و صحابه و اولیای ائمه
ادب و عارف بدین است و بسط آنها مقابل وجه و بعضی روایات حنا و مکین و این روایت دلالت دارد بر
تقریب بدین است آنها بهر است اعتراف که انی الواسع و ازین جاس که چون دعا میگوید و میگوید
بر دو کت خود راوی کرد و این بطون آنها و مقابل وجه و در روایت آمده که بر دست آنحضرت دستها را تا او
سد بیاض الطین او و گفته اند که بر چند واقعه صعب تر رفع بدین بیشتر تا آنکه بر داشت در استسقا یا فرس
سرتا بالای سر و سج وجه بدین نیز از ادب است در غیر حالت نماز و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا را
مربطه و که هر بوقت اجابت رسید و هم دعوات وی صلی الله علیه و سلم همین حکم دارد و در حدیث بخار
از امی بریده آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود هر چه را دعا می است مستجاب و دعا کرد و بوی من بخار
پنهان کنم و پوشتم دعای خود را از برای شفاعت مراست خود را در آخرت و ظاهر این شکل است زیرا که واقع
شده است بر غیر او و بسیاری از غیر را صلی الله علیه و سلم از دعوات بجا و ظاهر این حدیث اینست که
یغیر را یک دعا است مستجاب فقط و جواب داده اند که مراد با اجابت در دعا که ذکر کرد قطع و خرم بدان است
و ماعدای آن دعا از دعوات ایشان بر جا اجابت است و بعضی گفته اند که مراد آنست که افضل دعوات
ایشان یکی است و مرایشان را است و دعوات دیگر و بعضی گفت اند که مراد آنست که هر چه را دعا می است
مستجاب در حق است وی یا یا یا که ایشان یا نیجات و اما دعای خاصی مستجاب است و بعضی مستجاب
یا مراد آنست که هر یک را یک دعائی است خواه در حق است چنانکه نوح علیه السلام فرمود بر بانه علی الارض
اگر افرین یا را خواه برای نفس خود چنانکه زکریا علیه السلام فرمود غیب من لکنک یا یحیی و سلیمان فرمود علیه السلام
رب یم لی ملک لا یمنی لاحد من بعدی و کرمانی در شرح بخاری سوال کرد آیا جایز است که مستجاب نگردد و یا
یغیر جواب داد که مستجاب است و باقی در مشیه خدا تعالی و یعنی حقی که شارح بخاری است گفت این سوال
خوش نمی آید که در وی شاعنی است و ما شک نداریم که جمیع دعوات صلوات الله و سلامه علیه و سلم مستجابند و
بقولای یکی نبی دعوت مستجاب حضرت انتهی و بعضی تحقیق گفته اند که آنحضرت اغر و اگر است اگر چه
خواهد از پروردگار خود و وی اجابت نکند بان و نقل کرده اند است که آنحضرت دعا کرد بخیر و مستجاب شد
مگر مصلحت تمام باشد در آن چنانکه در حدیث آمده است که دعا کردم من مراست خود را یکی که فرو بردن ایشان را
دیگر که هلاک کنند ایشان را و فقط سیوم قال نکند میان یکدیگر پس اجابت کرد و دعا اولی را و من کرد
از ثالث و احتمال دارد که مراد منع کردن آن باشد که گفته شد مراد این دعا که منع از این دعا را

اگر چه این معنی غیر متعارف است در این عبارت و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم عاگردانش را رضی الله عنه فرمود
 وی بود التماس نمودم که او را آوردند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت یا رسول الله! من شدمت دعا کن
 او را و بود آن روز قتی که بخت آورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدین طریقت سالانه ساد خدمت کرد آنحضرت
 رده سال پس دعا کرد آنحضرت و گفت اللهم بارک فی عالمه و ولده و اهل حیات و آخره و در روایتی و ادخله
 پس تجاوز کرد و هر سال از صد سال سال یا هفت سال و اقل آنچه گفته است نود و نه سال و بود در بستان او از نخل
 دو کرم که میوه داد در هر سال دو بار و روایت کرده است ترمذی از ابی العالی که بود مناس را بستانی که میوه
 می آورد در هر سال دو بار و بود و روی ریحانی که قیام می کرد دیدار وی را بچشمک در حال این حدیث ثقات اند
 تجاوز کرد و اولاد و اولاد او را و در حدیثی است از وی رضی الله عنه که گفت دفع کرد و در خرمن امتیاز
 هر چه و در خریم و سکون خیمه جز فون در آن از اولاد صلی من صد و دو و در روایتی صد و بیست و یک گفت
 آن رضی الله عنه که دریافت آن سیزده مال و ولده و طول حیات و امید دارم رابع را که در خول حیات است
 آن را و الله تعالی و بخیل عاگرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر ملک بن ربیع سلونی را که برکت داده شود
 در اولاد وی پس زاینده شد مر او را به صد و ده و ده و ده این عاگرد فرستاد وی صلی الله علیه و سلم نزد
 کسی را و بود مر پس نقل کرد در هر دو چشم وی چنانکه بزرگتر بدیدارند و فرمود اللهم اذهب عنه الحزن و البؤس
 پس گفت وی رضی الله عنه زجر او را و فرستاد وی صلی الله علیه و سلم علی را بقضا بر من گفت وی رضی
 عنه علم نیت مر القضا و روش حکم کردی در میان خصوم پس از آنحضرت و دست مبارک خود در سینه وی رضی
 عنه اللهم اذهب عنه و سد و نه گفت علی رضی الله عنه بخدا بزرگتر شک نکردم در هیچ حکمی میان دو کس نه او بود او
 و غیره و عبادت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم علی را رضی الله عنه در یک بیماری و گفت اللهم اشف الله
 و فرمود بر خیز گفت وی رضی الله عنه پس خود نکرد در هر گز باریت الوطاب ثم رسول صلی الله علیه و سلم گفت
 ای برادر زاده من دعا کن بر خود کار خود را که عبادت می کنی تو مر او را تا عافیت دهد مر ایس فرمود آنحضرت
 اللهم اشف علی پس بر خاست الوطاب گویا بندگان آمده شد و گفت الوطاب ای برادر زاده من بجز
 پروردگار تو که می پرستی تو او را بر جوی و می کنی هر چه می گوی فرمود و تو ای غم من اگر عافیت کنی و در میان
 پروردگار امید بر تری بر جوی و دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بن عباس اللهم تقه فی الدین اللهم اعطه
 الحکمة و علیه التاویل رواه البیهقی و در روایت بخاری اللهم عک الکتاب ی گفت ابن عباس خیر است در
 علم و در کس غیر بن ترجمان القرآن در وجه علما و محل اتقی و گفت مر تابه مجیدی را بر یک پستی که خوش آمد

آنحضرت را در وی نیز از خدا تعالی و دنیا و تنهایی ترا پس گذشت بر نایب زیاد و در صد سال در درویشی و صد سال
 سلام و نیقتا و یکده سال در ولایت و بود بهتر و ایدر تریز یا ترس مردم در دندان و در درویشی اینچنین آمده که چون می افتاد
 مراد را ندانست میرست بجای آن و زمانی دیگر و تو شایسته آنحضرت را و هر دو خطیبی در قیام تو را پس
 و به سر در وی می روی را پس گرفت آنرا و میرونی آورد از آب پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اللهم هذا
 صاحب جمالی گردان او را و خوبی ده او را پس سید محمد بن مردود و نه سال را و بود در کج و راستی میگوی سفید
 نظام العلاقه و مناسبه آنکه موسی از آب که آنحضرت می خورد برادر و حسن و جمالی و جوانی برای وی طلبید
 و از جمالی اکثر جوانی و سواد کجی مراد می دارند و در ادبی کتاب در بیان حلیه شریف و نفی شیب از آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم سخن ازین باب گذشته است و بهیچ از آنس آورده که یهودی گفت از کجی شریف و
 صلی الله علیه و سلم خبری که در کجی شریف افتاده بود مثل حسن مانند آن پس فرمود اللهم حمله پس سیاه گشت پس
 وی بعد از آنکه سفید بود و سیز آمده است که یهودی دو شیدناقه را برای آنحضرت پس گفت اللهم حمله پس
 سیاه گشت و یوهای از و زیست تا نو د سال و پیرت و ازینجا معلوم می شود که کافران و بیگانگان از
 خوانجنت و برکت وی خرم بودند چه جای مومنان و بهشتیان و نیز معلوم می شود که خدمت و رضای
 را تا شیری است در فاضله خیر و برکت و کافر اگر چه از خیر و نعمت آخرت محروم و مایوس باشد در دنیا محروم باشد
 و اگر چه در دوشیدن ناقه و دو عاجیل با این معنی مناسبی ظاهر نیست و لیکن اتفاق چنین افتاد و تواند که از کج
 حسن و جمالی ظاهر داشته باشد و عاجل میدان کردند و الله اعلم و مردی دیگر را فرمود اللهم مشه شباهت
 روی بشما و سال و ندید که یوی سفید را آورده اند که آنروز فی ظلمه برارضی الله عنها و حال آنکه دیده بود
 روی مبارک وی از روی از جمیع پس نگاه کرده و سوی وی آنحضرت و نهاد دست شریف خود را بر سینه
 زیرا و گفت خداوند اسیر گردان که سنگان را خداوند اگر سینه را فاطمه زهرا را بالا آمد خون سرف
 بر روی وی و فرمود زیرا که بعد از آن هرگز گرسنه نشدم و ذکره یوسف بن یعقوب الاسفرائینی فی دلائل الانبیاء
 و دعا کرد آنحضرت عروه من ابی الجعد اتقی اللهم بابرک فی صفتک پس سخنید وی بیچ خبری را گویند و می کرد
 در آن و دعا کرد عبد الرحمن بن یحیی را رضی الله عنه بعا و برکت در اموالی پس سید جمال او در غنا با آنکه رسید
 و گفته است وی رضی الله عنه اگر بر میداشتم من تنگی را امید میداشتم که در زیر روی زرد و فقره باشد و دعا کرد
 اتقی پس متلاشه ندان تا آنکه می خورد و نه بوسه ها و مراد را و قصه و سالی آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 اعتنایین المایب را اللهم سائلک کلما من کلما که مشهور است و خود نزد آنحضرت مروی است پس

امر کرد که دست راست بخورد گفت میتوانم فرمود بگردن تو ای پس از تو ثابت بر داشت دست راست را بسوی من
خود برد از آن یکبار ناز می کرد آنحضرت بجانب سجده پس گفت شخصی میان می و میان خشت پس فرمود آنحضرت ای امام
علیه السلام بگو که کعبه را نماز را قطع کند خداست ای اثر او را پیش است آن شخص توانست ایستاد و طلب کرد و در
مساجد و این می کرد و نیا که گفت که دی طعام بخورد فرمود لا تسبح الله بطهه پس سیرت نه معادیه بزرگوار من
این چیز است که ذکر کرده اند علما از او اینهمه قطرات است از بحر عزت و بی باوی مثال او است و اجابت
و عافا فضل است مرا ای پسران آنحضرت را از اولیای و صلحای امت تکلیف بر صلی الله علیه و سلم و حق است
که دعوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر مقبول و بختاب است چنانکه گفته شد اما استغفار بود آنحضرت
که استغفاری کرد ساعت ساعت در روایتی بی بریده آمده است رضی الله عنه که آنحضرت فرمود صلى الله عليه وسلم
عليه السجود ان لا يستغفر الله كل يوم سبعين مرة و در روایتی زیاده از معتاد بارونی روایت ماته مره و طاهر است
که از آن استغفار و معافا در آن است مخصوص این عدد و الله اعلم و در روایت این عمر آمده رضی الله عنه
که نامی فرمودیم مرا آنحضرت را در یک مجلس پیش از آنکه برخیزد که می گفت استغفر الله الذي لا اله الا هو الى القیوم و التوب
اليه و در روایتی استغفر الله العظيم الذي لا اله الا هو و در روایتی هم از این عمر آمده که می فرمودم آنحضرت را در مجلس شریف
رب اغفر لي و تب علي انك انت التواب الغفور صد بار و در حدیث بخاری از شمس الدین دوس آمده رضی الله عنه
که آنحضرت فرمود سید الاستغفار این است اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِیَةَ فَاِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْاِثْمِ وَالْخَطَايَا
وَالْعَجْزِ وَالْجُبْنِ وَالدَّيْلِ وَالْهَرَبِ وَالْجَبَلِ وَالْجَبَلِ وَالْجَبَلِ و در روایتی قول وی اخذ کرد من شربا صفت در آخر آمده و گفت آنحضرت کسیکه گوید آنرا بطریقی ایقان
در روز و میر پیش از آنکه شام کند و باید شربت را و کسیکه گوید در شب و میر پیش از آنکه صبح کند در باید شربت
را و گفته اند که استغفار گشتن آنحضرت تعلیم و تشریف مراست اما همیشه مستغفر و تاب نشد و الا آنحضرت صلی
الله علیه و سلم معصوم و مغفور است استغفار و توبه از هر گناه استغفار رای است می کرد و الله اعلم و در حدیث دیگر آمده که
آنحضرت فرمود ان لیغان علی قلبی و انی لا استغفر الله الا انی میفرماید برستی و تحقیق برده افکنده ای بود در دل
من من استغفار میکنم خدا را و غن بر رقیق را گویند که بر روی آفتاب نشیند و علما و عرفا عاجز و حیران اند و در
این غن و میان مراد از آن اگر رسانند که این غن برده رقیق لطیف است که گنج شربت از طراوت کثرت و تمام
میان درین طراوت و دعوات خلق و میان احکام شریعت فخری و خطی از شامه و حدیث بر دیده شهود
آنحضرت می نشست و هر بر آن لطیف باشتغال ناز و ذکر و ظهور نور و حدیث انحلال می شرفت و آنحضرت از طریق

در حالت و عرض قدرت، استغفار میکرد و حسنات را ببلید سید القرمین و بعضی گویند که آنحضرت را در
لحم بمقام قرب ترقی در ترقی بود و مشاهدات او را در کتب تجلیات حق تباری که پس آنحضرت را علی الدلیل
در بر آن پرده از نور جلال مشهود میگشت و تجلی نورانی بالاتر از آن بر طرفت در مقام اول بعد
از آنکه آن مقام ثانی استغفار میکرد که چرا در اینجا مانده بودم و این را از تقصیرات خود می پنداشت
قال بعض الصوفیه بذاغبین لا نور لاغبین الاغیار و طبیی در شرح مشکات نقل از شیخ الوقتی شرح نموده
البدین که دردی کرده که گفت روح اقدس آنحضرت دایم در مقام ترقی و شوق وصول بر بنی اعلی النجفی
بلکرت که مقر اصلی اوست بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب می شد و شک نیست که حرکت و نهضت قلب
ای و اتم است از حرکت نفس پس ناچار نفس در پی روح و در کج مقام قرب جرم غوث ارض صحت و رفعت روح
قلب بعد از ای قناده و در حجاب قطاع سلاقمیت مخفی می گشت پس حکمت از آنکه این رحمت و عاطفت نامتناهی کی را
تکبیر و ارشاد خلقی اقتضای اجای غرض شرفش می کرد و زود از این غیث فرو بستن پرده سبب ایستاد حرکت
قلب بشیریت می کرد تا بالکلیه بجات روح نرود و عالم قدس لحوق پذیرد و آنحضرت بجهت کمال شوق و اغدا
آن عالم را از بطن حرکت قلب با وجود نقصان این حکمت و مصلحت و کمال حرص می بر تکمیل است استغفار
و اعتدال می خواهم و آدمی را که از علای علم نرفته است پرسیده حقیقه این غیثی چیست و مراد آن می گفت
ای سایل اگر از غیر قلب رسول الله و عن ای می پرسد می گفتم آنچه میدانم اما در قلب رسول خدا و صفات
و احوال وی دم توانم زد و در از همه این سخن اصعبی خوشتر آید و بآداب و اصول نشان قلب مصطفوی که از
جز خدا کسی نداند و در قرب تر نماید و هر کسی بوجه گوید برانرازه و حرف و قیاس خود گوید و چون مقام از سر بالا ترا
سرکار و مقام خبر دهد و از حقیقه حال کشف کند گویند یا تا ویل مشاهدات کرده باشد و یا تا ویل الا اله و
ما صفت قنات آنحضرت مدعی الله علیه و سلم قنات هر کس که نفس بود حرفا بعد حرف و مدعی که در نزد حرف
در وقت می گزید بر سر آیت چنانکه بخواند الحمد لله رب العالمین و وقت می کرد بعد از آن می گفت الرحمن الرحیم در وقت
می کرد بعد از آن می گفت مالک يوم الدين و وقت می کرد در روزه القدری و این نوع وقت انبی می گویند و اصل غایت
قرآن را قاصده است در وقت که بحسب نامی کلام و عدم تعلقی او با عبود و انقیاد یا بعد از آن یا قبل از آن
وقت را نام حسن کافی است که در کتب تجویز مذکور است و ترتیبی که در آنحضرت صورت داده اند از آن
می شد و سوره قلذ ترانین خود هیچ کس خوشتر آید و از خوشتر آیت ترانوی صلی الله علیه و سلم و تنبی می کرد
آنحضرت فقرات خود در غیثی که در خصوص را بیان می چنانکه ترجیح کرد و در غیثی در قنات تنبی که در غیثی

و حکایت کرده است عبدالمعین مفضل ترجیح او را ۱۱۱۱ کند باز ذکره البخاری و ظاهر آنست که این ترجیح مفضل
 آنحضرت و اختیار وی بود صلی الله علیه و سلم نه بطریق اضطرار و جنبش ناچاره چنانکه بعضی مردم گمان بردارند
 و اگر به سبب جنبش ناچار بودی عبدالمعین مفضل آنرا حکایت میکرد و با اختیار می کرد و نامردم اقتدا کنند با آن
 ترجیح را بفعل آنحضرت نسبت میکرد و نمیکفت که ترجیح کرد آنحضرت چنانکه ظاهر است و در حدیث صحیح آمده است
 آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم المعبود زین العقران باصواتکم آراشید و بعد قرا با و آراشید خود و فرمود پس این
 سخن بالقرآن و فرمود گوش نهید و استماع نمیکند خدا تعالی چه چیز را گوش نهاده است و استماع کردنی بر وی
 را که گفتی نمیکند بقرآن یعنی می خواند قرا را و چه میکند بدان و گفت ابن عباس که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 کل شیء خلقه و خلقه القرآن حسن الصوت مرر خبر را بر اینست و بر این قرآن خوش آوازی است و آمده است
 که گوش نهاده بود آنحضرت شبی قرات ابو موسی اشعری را که بغایه خوش آواز و خوشخوان بود و در میان او
 فرمود اعطی فرما را امن میز امیرال دود چون روز شد خرداد آنحضرت او را باین حال گفت ابو موسی آه اگر میدانستم
 من نمی شنوی یا رسول الله تحسین و تزیین میکردم آنرا بیشتر ازین و اختلاف کرده اند علماء در مسئله گفتنی
 بقرآن بعضی مطلق جایز دارند یعنی اگر چه لازم آید افراد و بدو اشباع حرکات مانند آن و اگر چه بقوانین
 موسیقی باشد و بعضی مطلق منع کنند و حق که مرکز دایره الفصاحات است آنست که تطریف گفتنی بر دو
 وجه است یکی آنکه اقتضا کند از طبیعت و سماعت کند بدان به تکلف و تمرین و تعلیم بلکه چون گذشته
 شود با طبیعت یار د آن تطریب و تلحین را و این جایز است اگر چه یار د بر زیادت تزیین و تحسین چنانکه
 گفت ابو موسی رضی الله عنه که اگر من میدانستم که قوی شنوی زیادت می کردم تزیین و تحسین را و کیسکه بجا می کند
 او را تطریب حش و شوق ماکل نمی شود نفس خود را و صبری تواند کرد از تطریب و تحسین و تزیین صوت در قرات
 ایسی مطبوع است نه منقطع و مکلف است نه مشکلف و این است مراد اصوات عرب و لحن عرب این قسم
 از گفتنی است که می کردند آنرا صحابه و پیغمبرند آنرا و این یعنی محمود است که تاثیر می کرد بدان تالی بر اسرار
 و وجه ثانی آنکه بعضی از اصناف موسیقی باشد که نیست در طایع سماعت بدان حاصل نمی شود مگر تکلف
 و تصنع و فرنگ چنانکه موخته می شود با انواع الحان موسیقی بسیط و مرکب بر ایفای حالت مخصوصه و آواز
 که حاصل نمی شود مگر تعلیم و تکلف و نیست که کرده باشند آنرا سلف و افکار کردند قرات باین وجه و بر
 که علم است او را با حوال سلف میداند قطعا که ایشان نیز از آن الحان موسیقی که تکلیف کرده اند
 باین بر ایفای حالت و حرکات موزونه معهوده و محدود و ایشان بر این کار تراند که بخوانند قرآن را باین

طریق و بجز نکند اگر بکلی خود نبرد بجزین و طریب و حسن صفت و این امری است مکرر در طلیع و سب
نکرده است از ان شایع بگوید اشاره کرده است بان خواننده است مردم را بدان و خبر داده است از
استماع حق سبحانه یسوی آن فرموده که نسبت از ان بکه گفتی بکنند قرآن و درایت کرده است این بی شبیه
از عقبه بن عامر که فرموده است تعلیم کنید قرآن را و گفتی کنید بدان نویسد حدیث را و ذکر بکنند نه اندک است
اللهم حکایت آورده اند که چون بنواست داد و علی السلام که تمام کنه بر بی اسرائیل و بخوانند زبور را بر ایشان
می شتابانفت روزی خود می خواند و می شنید و می آید از زمان را که است امر میگوید سلیمان را که نذر داری داد و که از انبیا
و گوشتها و پشه ها و کوه ها و رود ها که داد و می شنید فلان روز و تکلم می کند بعد از آن میرون می آورده میشت
برای می میزند یسوی صحرا پس می نشست بر آن پیمان ایستاده می بود بر سر روی می آمدند آنس و چون طیر و
وحش و دام و بیرون می آمدند افکار و محذرات که استماع می کردند و کردار پس شروع می کرد و او در شان
بر خدا بخیر می که گفته او را که نسبت و بخوانند زبور را پس میروند طایفه از شنوندگان پس باین شروع می کرد و او
بوجه کردن بر گناه کاران پس میروند طایفه از ایشان پس چون گرم می شد موت تجلی و سخت می گشت
می گفت مراد سلیمان بانی اندختن شد موت میان مردم و یاره پاره شدند شنوندگان بر روی
می افتاد و او در پیش میگشت برده شده میشت یسوی خانه و نذر می کرد سلیمان در مردم که هر که را خوشی
و دوستی بود یاد او و بخوبی او را و بیرون آورد پس می آورد در زمان سر برار و می ایستادند بر سوزان و
پس بران بر آمدن خود و بر بند اشتند و میر و نذر شهر و چون بهوش می آمد و او در مردم می پدید از سلیمان
و میگفت چه کردی ای سلیمان عیادی اسرائیل گفت مردمانی اند فلان فلان می شمر نامهای ایشان پس
دست بر سر میزد و فرمود میگوید و او دردی گفت ای خشم می کردی تو خدا را بر او که نذر بر او آنجا که مردم
از خوف تو با شوق تو پس بود و او در چنین مجلسی که و اقامت کرد برین حال تا آنکه خواست خدا عزوجل
و گمان نبرد که در حال بی اسرائیل اعلا و اکمل بود از حال این است اما غنا و مزار پس بس است حال از تو
که گفته است آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حق وی که داده شده است نزاری از زمر امیر آل و او در آن
مردن از خوف و شوق در جواب از ان که در طریقت یکی که گویم قوی که داده شده است این است
را مقاومت میکند احوالی که واروی کرده برای و نگاه میدارد حیات را و خانی می گرداند قوت جسمانی
را بیک پیدای گرداند قوت روحانی تا میاید الهیه را و از جهت قوت این است و نمک می می برابر است
حاصل سماع و معطی و حاصل عدم سماع از جهت توالی احوالی ذکر و اطوار یقین بخاک فرموده اند که

انظار ما از دوت تعیین چنانکه داود و سلیمان که اصحاب عزیز و امیر خاص خواص کن بودند و ایشان افضل
 بودند از است اتفاق نیفتاد ایشان را موت چنانکه اتفاق افتاد و غیر ایشان را نبود و آن گزاردت
 نمیکند قوت حال ایشان و قوت براینکه مدد کرد ایشان را پروردگار تعالی و تقدس بدان و اما فخر داد و
 علیه السلام بر نامردن و اخذ اروی علیه السلام از آن از تواضع و شفقت دوست بر است و از انصاف اطاعت
 وی از احاد است و بوجوب این قوت الهیه و تمکین در آن اشارت کرد و اگر چه یقین رضی الله عنه در وقتیکه
 دید مردی را که میگریزد نزد استماع قسمران در عقبه و صغقه میکند از آن گفت وی رضی الله عنه همچنین
 بودم و او لیکن سخت گشت و دلهای مالتعیر کرد از قوت بقوت از جهت تواضع حال و حال آنکه مرتبه وی
 محفوظ و منزلت وی رفوعست و آورده اند که شنید روزی سهیل ستری قرآن را از کسی که خواند
 آنرا و از زیر بر خود و بنیاد بر زمین به پیش گشت گفتند این چیست که برگز از تو ندیده بودیم گفت ضعف حال
 گفتند اگر ضعف نیست قوت که ام خواهد بود گفت قوت آنست که همه را میخشد و از جامی ندرانید و مستقیم
 مانند طریق دوم در جواب آنست که درین امت نیز بسیار از خوف و شوق قدیم و حدیث در مجلس سماع
 قرآن مرند و به ذوق و شوق از عالم رفتند و بواسطه ندیده میگوید که الواحی ثعلبی در ذکر اسرار آن چنان
 تصنیف کرده است در کتاب نفحات الانس نیز جماع از آنها که در مجلس سماع جان دادند و کورده و
 و چون سخن در تعنی قرآن افتاد اگر جمعی از مسد سماع اشارت کرده شود و در نباشد بدانکه درین سلسله اختلاف
 بسیار آمده و قدما و حدیثا قول و فعل بعضی باباحت است و مقت و متر و دمانده و گفته که این کار کنیم و نه انکار
 کنیم و بدانکه سماعی که مشایخ است بقول حق سبحانه الذین یستمعون القرآن فیستمعون احسنه و لقول وی تعالی
 و اذا اسمعوا ما انزل الی الرسول تری علیهم تعظیم من الذم مع سماع و فاس الحق در عوارف میگوید که این سماع
 است که متفق علیه است حقیقت او و مخالفت نیست در وی و کس از اهل ایمان باین سماع متجلب رحمت است
 از پروردگار کریم و اختلاف در سماع اشعار و قصاید است بالجان مطرب موسیقی و در اینجا است کثرت اقوال
 و تباین احوال بعضی آنرا میگویند و بعضی در غرض و بعضی بدین موع و از احتی و واضح شمارند و در بعضی
 در طریق تفهیم و از طریقت است و بالجمیع در نجاست طریقه است مکی مذنب فقها است و این اشعار میکنند
 اشعار و سلوک می کنند مسلک تعصب و عباد و الحاق می کنند فعل آنرا بدو ب و کبایر و اعتقاد آنرا
 بکفر و زندقه و الحاد و این افراط است و خروج است از طریقه اعتدال و انصاف و نمی باید بران حرات
 کرد و خصوصاً در موضع خلاف نعم تقبل کرده شده است از علماء مذنب برانچه دلالت دارد بر حرمت

و اگر بهیت دوم طریقه جدیدی است و اینان میگویند که ثابت نشده است در تحریر آن حدیث صحیح و در حدیث
ملکه هر چه وارد شده است درین باب از احادیث یا منسوح است یا مطعون و همچنین آیات قرآن که هر چه
تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین بخیر می گویند که دلالت میکند بر حرمت غنا اما از اتا و ایالات و محامل دیگر
است که ذکر کرده اند غیر ایشان از علماء و چون ثابت نکرد و حرمت ثابت شود محل را باحتیاجت بدلاست
نول وی سبحانه و اصل کلام الطبیات و بعضی گویند ثابت نشده است نه حرمت و نه اباحت آن دلیل
قطعی شرعی پس مسئله بنی کرده بر اصل در اشیا که خطر است یا اباحت سیوم طریقه ساده صوفیه و مذہب
ایشان درین باب مختلف و افعال مجتہب آمده و بعضی اجتناب کرده و بعضی مباشرت نموده و باید که
انکار این اشیا را اجتناب و تنبیذ قوی باشد زیرا که سبب ایشان از غیر حرمت و احتیاط و فعال
و احوال است در جمیع اوقات و احوال ولیکن بعضی از ایشان غالب آمده و ملح و شوق و سکر مجتهد و
صفیح حالی و وجد و بیان حکم ایشان حکم دارد و سکران است و شک نیست در تاثیر لغات در نفوس و
تطریب قلوب و انارت کواکب این بواطن را این معلوم است بشا بده و حیوان حتی در حیوانات و بلاد و بیابان
پس متکلمان ایشان ثابت اند بر این حکم و ادب پارسی قدم و متکلمان از این شوق متزعزع و مقتدر
بعده وجد و غوام و بعضی از عارفان گفته اند که اسماع از برای اهل تحلیلات صفات از باب مواجید است
که می گذرد بر ایشان احوال مختلفه و صفات متباینه و اما صاحب تجلی ذاتی مقام ایشان در راه هر دو است
تحقیق کرده اند از این طایفه شرایط و آداب آنرا و کفایت میکند طالب بین را که جامع است میان احکام و مدارات
نظر در کتاب عارف که عقد کرده است بانی در رد و افکار و بانی در قبول و انبیا و بانی دیگر در ترقی و استقامت
از سماع و بانی دیگر در ذکر و ادب و اعتقاد و الداعی صاحب کتاب الاستماع با حکام السماع گفته که شمار دو
نوع است نویسی است که جاری شده است سادت که استمال کرده می شود برای تشبیه قلوب و مجاولت احوال
و حمل احوال و قطع مفاد و در طریق حج در وصف کعبه و زغرم و مقام و در طریق غزو در وصف حرب و جهاد و
سازرت مثل جد و نسب و کتانی و مثل غنای نسا بر ابر و تسکین اطفال و مانند آن و این مباح است
اگر از ذکر فواحش و عورات نیست بلکه مذہب است که موجب نشاط است بر اعمال و رفوع دوم غنای است
که احتمال میکند آنرا معنی آن که عارف اند بیعت و اختیار میکنند شوای رقیق را و همین میکنند تلذذات قیق
که بهیچ میکند نفس را و تطویب میکند آنرا و این نوع مختلف فیه است میان سلا و جماعه مباح باشد و قریب
از راه گفته و قوی کرده و میگویند که اگر چه و شمشیر از کاک و شافعی و ابو حنیفه و احمد و حنبل و قولی که گفته است

و اطلاق حرام نیز آمده و حکایت کرده است قاضی ابوالطیب تحریم از امام ابی حنیفه و شیخ شهاب الدین برادر
 در عوارف گفته که امام ابوحنیفه میگرداند غبار از زوایا بچین نقل کرده است قاضی ابوالطیب تحریم از امام
 شعبی و سفیان ثوری و حماد و غنی و قاضی بسندی که دارد روایت کرده است از سفیان که در
 پرسیده شد از غبار پس گفت که آن بمنزله بادی است که ازین گوش و اندو از گوش دیگر رفت و گفته اند
 این اشارت است از وی باباحت آن و نقل کرده شده است حرمت آن از اهل کوفه داهل مدینه و اهل عراق و
 طایفه باباحت رفته و اطلاق کرده قول را و تفصیل نکرده میان رجال دفرا و مردان و تسویه کرده
 میان آن و لیکن بشرط امن فتنه و وقوع در آن و بعضی فرقی کرده اند میان قلیل و کثیر در رجال و نقل کرده
 اند قایلان باباحت که روایت کرده شده است غبار و سماع آن از جماع کثیر از اکابر صحابه که در ایشان چند
 از عشره مبشره اند و جم غفیر از تابعین و تبع تابعین و تابع تبع و دیگر علمای محدثین و علمای دین که از ارباب
 زهد و تقوی و علم و عبادت بوده اند و نقل کرده شده است درین باب از ایشان روایات و حکایات
 که کفایت در آن و بی شک معلوم گردد که ایدین و اکابر اهل یقین مختلف بودند در آن اما عبد الله بن جعفر
 رضی الله عنهما سماع غبار از وی مستفیض مشهور است و نقل کرده است آنرا که اجماع کرده است
 درین سلسله از فقها و حفاظ و ارباب تواریخ و ابن عبد البر در استیعاب گفته نمیدوی بغبار باسی نبود و نیز ابو نعیم
 در آن زمان عم وی علی بن ابی طالب میرفت وی رضی الله عنه در خانه جمعی که از مغنیات بودند و سوزن فرو
 بود که گفتی نکنند برای هیچ کسی مگر در خانه خود پس گفتی کرد برای وی و خواست که بناید در خانه وی رضی الله عنه
 و بشنوند او را و گفت در این من خود پس منع کرد وی رضی الله عنه او را از آن گفته اند که خود در عمر عبد الله
 بن جعفر را جاری که گفتی میکرد و خود میزد و در برای می داد و ده اند که سعید بن مسیب که افضل تابعین است
 زده میشد بوی مثل در در می شنید غبار و مستلزم سماع آن و همچنین سالم بن عبد الله بن عمر و قاضی یحیی
 می شنید غبار از کثیر کان با جلال قدر و کبر سن وی و سعید بن جبیر که از اعظم تابعین است شنید از جاریه که
 گفتی می کرد و در میزد و همچنین عبد الملک بن جرج که از علما و حفاظ و فقها و اعباد که اجماع است بر عدالت
 و جلال وی که می شنید غبار و میدانست الحان را و اگر چه بنی خدر مدی بود اما عمر خود در فتنه و در آن
 و نمی شنواید طلب را حدیث تا نمی شنواید ایشان را غبار و فتوی داد در مجلس شنید تخلیل غبار و پرسید نواز
 از احوال ملک پس گفت خبر دادند مرا که دعوتی بود در بنی یزید و با قوم دغوف بود و خود را که گفتی می کردند
 لب میزدند بر آن و بود با ملک ف و بر می کردند و آنرا و گفتی می نمود و الله اعلم حکایت کرد از خصم آن که پرسیده

امام ابوحنیفه و سیان قهری از غنای کسب و دست خوار گریه و زاری و مسود و صفای نقل کرده اند که امام
ابوحنیفه را بمسایه بود که بر شرب بر میخاست و وقتی می کرد و امام گوش میدادست یعنی او نشیند مشی آواز او را
پس پرسید اهل ای صیغه شسته نمی شود آواز وی گفتند که بیرون برآمده بود وی شب پس گرفتند
و در زندان کردند و او را پس بوسیله امام علامه حود را و برقت نر و امیر و ستفاحت کرد و او را و خلاص گردانید
و پرسید امیر که امام ابوحنیفه گفتند عمر پس برآورد از زندان بر کمر عمر امام بود و گفت امام آنرا که باز کرد و با نخ
میگردوی بر شرب و چون گوش داشت امام ابوحنیفه بقای او و نبی کرد و او را دلالت کرد بر اباحت تقنی
نزد وی و استعمال وی بر شرب با آن و روح و تقوی که وی داشت حمل نمیتوان کرد و مگر بر اباحت پس آنچه وار
سته از وی برخلاف آن حمل کرده شود برخای مقرر بخش از برای حج میان قول و فعل وی و حال آنکه
گرفته شده است تحریم مگر از مقتضای فعل وی نه از نص قولی می چنانکه رفت بولیمه که در وی غنا بود و تمام
آن و حکایت کرده است این قبیله که ذکر کرده شد نزد ابو یوسف مسلم غنایس ذکر کرد قصه جان بر ابوحنیفه
را و حکایت کرده شده است از امام ابو یوسف که کب که حاضر شد مجلس رشید را وی بود در
غنایس میشنید وی گریست و پرسیده شد از مالک از سماع لیس گفت در یافتن اهل علم را در بلاد خود که مسکن
آنرا نمی شنید از آن و گفت مسکنی شود آنرا اگر غایب یا جایی یا حراتی غلیظ الطبع و بچین نقل کرده است از وی
و حکایت کرده است اباحت را از وی امام قسری و او استاد ابو منصور و قتال و غیر ایشان و آنچه نقل کرده شده است
از مالک رحمه الله علیه گفت نمی شنود آنرا اگر فاسقان محول است برخای که مقرر است بوی مسکن جماعین
والفعل و اما امام شافعی رحمه الله علیه گفت است غزالی که تحریم غنا بدو نیست و متبع کردیم حدیث از مصنفات
وی را نه دیدیم در انصی تحریم وی و او استاد ابو منصور بغدادی گفته که مذنب وی اباحت سماع است
بتولی الحان چون شنود مرد از مرد یا از جاریه خود یا از امراه که حلال است نظر بوی یا بشنود در خانه خود یا خانه
بعضی اصدقار خود شنود آنرا در میان راه و مقرر نکرد سماع بخیری از منکرات و ضایع نمکند بسبب
آب اوقات نماز را و روایت کرده است ابو منصور بغدادی از یونس بن عبد الله علی که شافعی است صاحب کبر
مراسمی مجلس که در می قیبه بود که تقنی می کرد و چون فایز شد قیبه گفت شافعی اباخرس کردی تو این را
گفتم و گفت اگر راست می گویی نیست ترا حس صوم یعنی خوش داشتن غنا علامت سلامت طبع حس
است و ناخرش آن نشان احوال طبعیت و نقصان حسن و آری بجا معلوم می شود که دلیل شرعی بر حر
و اگر است آن نیست اگر آن بودی خوش داشتن طبع آنرا چه فایده کردی در زمانه نزد طبایع یکس را نمی

که در حوائج موجود است چه بای که میان منقول است از شافعی که القاب هر کس در لیس الباطل گفته اند
که تواند که مراد بگوید این است که ترک آن اولی است که اطلاق آن باین معنی آمده است و غرض آنست
دلائل نیست این را بر جرئت و کراته بلکه اگر باطل نیز گفتی دلالت نبود بر آنکه معنی باطل آنکه ناید باشد
در وی مباح نیست فایده در وی و گفته که محل کرده شود چیزی که دارد مرسته است ازین الفاظ که دلالت
دارد بر تعلیل بر غنائی که مقبرن است بخش یا مکرر پس تخیم از جهت عارض باشد نه از جهت معنی که در ذات
غنا است و بالجملة تحقیق صحیح شده است از قول و فعل شافعی چیزی که صریحت در مباحث نیست نص
در ترجمه امام احمد بن حنبل آنچه صحیح شده است روایت است که وی شده است غنا را از دو پس خودش
که نام وی صالح است روایت است از ابوالعباس فرعا که میگفت بشنیدم صالح بن احمد بن حنبل را گفتی
بودم من کرده است می داشتم سماع را و بود پدر من که ناخوش میشد از آن پس عذر کرده ام این حدیث
را که باشد نزد من بشی پس باشنید نزد من دانستم که خواب کرده پدر من پس شروع کرد در این حدیث و گفتی پس
شنیدم آواز پای را بر بام پس بریدم بالای بام و دیدم پدر خود را بالای بام که می شنود غنا را و این نیز نقل
است در وی بخواند بالای بام گوید که رقص میکند و مثل این قصه از حمید الدین احمد بن حنبل نیز منقول است
این دلالت دارد بر مباح است سماع نزد وی هر چه را آنچه منقول است از وی مخالفت این محولت بر غنائی می نمود
الفحش و مسکرو روایت کرده شده است از احمد که وی شنید قالی را نزد پیشتر صالح را و انکار نکرد گفت پس
ای بر دایا بودی تو که انکار میکردی و کرده می داشتی تو آنرا گفت بمن چنین رسانیده اند که استغالی می گفتند
با وی مسکرا و حکایت کرده اند از او و طایفی که وی حاضر میشد سماع را و روایت می شد است او در سماع بعد
از آنکه نمی شده بود از کبر سن و بود وی رحمه الله عالم فقیه حقیقی تلمیذ امام اعظم ابو حنیفه کوفی و گفته است فیض
عالم ناصر الدین ابوالنیر اسکندری در فتاوی خود که سماع اگر باشد از شیخ خود در محل خود از اهل خود صحیح است و اختیار کرده
است این قولی را از خاله ابو بکر خلیل صاحب حلی و صاحب وی عبد العزیز حکایت کرده از صاحب متوابع حاکم
از ایشان نقل کرده است سماع آنرا از صالح و عبد الله و پس احمد و اختیار کرده است آنرا حافظ ابو الفضل
مقدم فی غیر وی از طایفه و ذکر کرده آنرا ابو جریز بن زرم **و مصنفات** خود در او را رساله است درین باب و نیز
تألیفات کرده این طایفه نقل کرده اجماع صحابه و تابعین را برین و سوق کرده با سنن
که دارد و نقل کرده است شیخ تاج الدین عبد الرحمن فرادی شافعی شیخ دمشق و مفتی آن و ابن قتیبه
اجماع اهل حرین را بر این و نقل کرده ابن قتیبه از اکثر اطلاق و روایت کرده است ابو طایر بسند خود که

که چون بی نهایتی را که اجماع کرده بر چیزی پس در آن است در روایت کرده است یونس بن شابر
او طای که پرسیدم از شافعی در باب است اول درین معنی را گفت می دانم هیچ کی از علمای حجاز که کرده و در نقل
مگر ای در اوصاف است و ذکر کرده است ابو علی ثعلبی که یونس بن شابر و جاثون و بردار و
رضعت می کردند در معنی گفت یحیی ابن معین که از افاضه علمای حدیث است که می آید مایه صف
ماشون را پس تحدیث می کردند در خانه و جویاری و میز که در خانه دیگر روایت آن علمای
تقات از اهل حدیث اند که نوح اند در محل و گفته اند عبد الغزیز بن سلیمان جاثون که منشی اهل مدینه بود
و روایت می کنند ایله از وی و تخیر چه کرده اند از وی در محبین رخصت می کردند و خود و نقل کرده
است صاحب نهاده در شرح جایزه از حقیقه بعد از نقل کردن وی تخیرم را از بعضی از ایشان باب است را
و تنبیه قننی کنند تا استعاده کند بان قلم قوالی را در گرد و فیهج المان و گفته لا باس به و بعضی
از حقیقه گفته اند که اگر تنها باشد و قننی کند برای دفع و حجت از نفس خود لا باس به و این اندر کرده است
شمس الایه السخسی و استدل کرده است باین بکده بود انس بن مالک رضی الله عنه که می کرد از او شافعی
خود نمی کرد از طریق تلوی و گفته است که هر که قایل است بکراهت مطلقا حمل می کند حدیث انس را بر شافعی
مباح و هر چه کرده است صاحب بیای از حقیقه بخیری که ذکر کرده است شمس الایه و قلیل کرده است باین مع
غنا هم می گردانند اول را و صاحب ذخیره از حقیقه نقل کرده است از بعضی حقیقه که لا باس فی الاحواس و بعضی گفته
لا باس به در عیاد و سایر اوقات سرور مباح و اختیار کرده است که از علمای متقیین شیخ الاسلام ابو محمد بن عبد
السلام و صاحب بی شیخ محمد بن قتی الیه و گفته است صاحب مناع که تحقیق بود در دعوییه جاسد از اهل فقه و حدیث
و معروف با انواع علوم شرعیه مثل استاد ابو القاسم شمری و شیخ ابو طالب کی و شیخ شهاب الدین بن سوره
ذکر کرده اند ایشان در رسایل و تصانیف از آنچه دلالت می کند بر بابت معنی قول و فعل و لو جزیه رضی الله
فقیه که فتوی می داد بر مذنب ابو القهر و حکایت کرده است از وی شمری و سهروردی و غیره که می گفتند که
میکنند حرمت برین طایفه در سه موضع نزد اهل ذری که نمی خوردند و نه در فاقه و نه در محاورت و مکالمات زیرا که تکلمی
در مقامات حدیثیه و نبیاء و مرسلین و نزد معاصیر که ایشان می شوند و بعد و شهود حق و حکایت کرده
از علماء حمایه صحابه درین باب حکایات که اکثر آنها مذکورند در کتب قوم و **صل** یا که صاحب
استماع ذکر کرده است در معاصیر سه قول را حرمت و کراهت و یا حجت و ذکر کرد و لایل هر مذنب را و
نزدیک کردن مذنب باب است را چنانکه در علمای ما و است و جواب است و از استدلالات و تمسکات حرمت

و کتاب و اطباء که در درایات مذہب اباحت و اثبات کرده اند کتاب و سنت و اجماع و قیاس و حدیث و قیاس
 آنکه چون ثابت شد در سنت صحیح جواز تقنی بقرآن پس دشمنان جاز باشد جامع آنکه تقنی در قرآن اثری
 حزن و شوق و استعجاب می نماید خشوع و خضوع را و این در اشعاری که شوق اند بطاعات و مباحات و زهد
 در دنیا و رغبت در آخرت و شمر مزید بحسب الهی تعالی و تقدس و متابعت حضرت رساله پناهی صلی الله علیه و سلم
 نیز جاز باشد و بعضی قیاس بر حد و نصب نشد اعواب و اقسام دیگر که جاز و مباح اند با اتفاق نیز قیاس
 کند و این جمله بر تقدیری صورت بندد که نص قاطع بر حرمت و کراهت غایب است و اگر با قیاس در مقابل
 نص لازم آید و قایلان بباحث می گویند که نصی که در اینجا در ورود نیافته است و اگر یافته بصحت
 نرسیده است و مقصود کات الحروف از نقل قابل اباحت آنست که تا معلوم شود که مسئله مختلف نیست
 بزم کردن بکسانی بترجیح آن و تعصب بودن در آن مناسب طریقه اختلاف نیست اگر یکی از اصلاح وقت در آن نماید
 که تو گفت کند و ملاحظه و احصای نماید و در وسط ظلمات و نزاع نیت و سلامت حال خود در آن بنده و احتیاط
 و تقوی در آن اندیشد مبارک باد اما باید که زبان قائل در حال از طعن نشین و تضلیل و تشعیر بزرگان و افتادن
 در این با وجود تعارض ادله و تباین طرق و وجود علما و فقهاء و عرفا در آن جانب دیگر قطع نظر از احوال و جرح
 نگا دارد و سر رشته انصاف را ننگد **بیت** حجت عاقبت که چه خوش افتادای دل به جانب عشق
 عزیز است فرو گذارش و قایلان بباحث را نیز مناسب نیست که تعصب و زندقه و منکر اقوال علما شوند خصوصا
 انبیا که سالک طریقه دیانت و بصیحت باشند و کمال وجهت بر مومنین و فاسقین و الی غیره و در دوطایفه باید که رعایت
 طریقه تمیز و تفصیل از دست ندهد که توقف و احتیاط در همه کارها محمود است و افراط و تفریط در همه جا مذموم و
 بالذات التوقیف و منه العصم و همچنین حسب امتناع در آلات و مزاین نیز سخن کرده و گفته که معروف در ذرا سب
 ایماز بقدر حرمت مزایر است و با وجود آن از بعضی علما مذمتی و اصحاب ظواهر و غالی و امثال و خیالها
 نقل کرده و انواع آلات و مزایر ذکر کرده اما در مختلف فیه است بعضی مطلق مباح گفته و بعضی مطلق
 حرام داشته و بعضی فرق کرده در جاهل دارد و غیر آن و صواب اباحت است در کمال و بعضی اعلان آن است
 مستحب داشته و در شبانه که معنی فی است نیز اختلافها ذکر کرده دیگر از مزایر میگوید است که از ارباب معتزله گویند
 و تارة دارد که آنها را زیر و بم گویند و در و س نیز اختلافها ذکر کرده و گفته که معروف در ذرا سب
 از لوه نیست که زدن آن و شستن آن حرام است و در طایفه از علما و مجاز آن حکایت
 کرده اند سماع از ابن عباس بن جعفر و عبد الله بن عمر و حکایت کرده است که در آن

محمد بن عبد الله بن جعفر بن یوسف بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن
می می درین بابی گفت لا باس لهذا و نقل کرده اند سماع آن را از عبد الله بن الزبیر و محمد بن ابی سفیان و
عمر بن العاص بن عثمان بن ثابت و از غیر صحابه عبد الرحمن بن جابر و خاریص بن بکر از قتها سید مدینه است
و نقل کرده است استاد ابو منصور از زبیری و سعید بن السیب و عطاء بن ابی رباح و شعبی و عبد الله
بن ابی سنی و اکثر قهای مدینه مطهره و حکایت کرده است خلیل از عبد الله بن جعفر بن جاشون کرده است
و نخست می کرد در خود و حکایت کرده است ابن سمان از طلاس و حکایت کرده است از امر بن
سعد که در آن بر ریشید و گفت ایراد نمود پس گفت ریشید عود التجرام عود التمر قال لابل عود التمر و ریشید
ریشید عود را نه خواست از راه پسیم بن سعد و قوی و او را باحت خنا و عود و نقل کرده است فاکلی در تاریخ
که معطل بسندی که دارد آن موسی بن النضر که خوانده وی عطاء بن ابی رباح را پس را و او بود در انجبا قومی که
میزد عود را و تعنی می کرد در قون دیدن عطار که در آمد باز نامه از ابن پس گفت نمی شنیم تا عود نکند یا نه
می کردید پس نشست و تغذی کرد و صاحب شاع همین عود را اصل ساخته و فرامید و دیگر را بران قیاس
کرده با جمله وی درین باب از دست و خلاصت خالی نیست و اجتماع آلات و فرامیر را نیز نقل کرده و
گفته اختلاف است از میان قالمین ترجمیم که آن کیده است با صغیره و متاخرین از تافیه بر آنکه صغیر است
این چند کلمه از کتاب مذکور نقل کرده شد و الله بهد و علی و عرض از نقل جز آن نیست که اگر احیاناً ازین طایفه
چیزی از آن نقل کرده شود مباحثه در شد و بهیچ تشنیع و تفتیق و تفصیل نمایند و ستر عیوب زیلات
قوم شیوه خود سازند و عامه را ننگند از آنکه تقلید ایشان کنند فالحنی احتی این شیخ و الله اعلم و الله اعلم و این
ضعیف درین سلسله تکلم موافق متعدد کرده است و در هر طریقه تفصیل و تردید و توسط حکام است
بادنی مبلی بجانب حرمت باکر است و درین کتاب نقل فاوایل جانب اباحت غالب فاما وزیر که آن
جانب دیگر شهر و مقرر شده است و از زبان اباحت بنقل برادر و نیت همان است که گفته شد
شعر عیب می چون همه گشتی نیز گویا و نفی حکمت کن از هر دول غامی چند به الله از انجبا
و از قناتبا عود ازنا الباطل باطله و از قناتبا عود و العاقبه الخیر و باید دانست که در هر زبان از انجبا
ما الا ان که بجانب اباحت یعنی و سماع آن رفت قول لا یا فعله انکار و استعجاب و بوی متوجه شد چنانکه
از حکایات و روایات که درین باب آمده است روشن می گردد در شکات آورده است که ابو
مسعود انصاری رضی الله عنه که او را بر سر نیز می گویند یا سب آنکه در نزد پدر حاضر بود و آنچه

سکن می برد و روحی دیگر از عجمان صحابه با هم نشسته بودند و سلام خمی کردند و می دیگر که حاضر
 بودند شنیدن ایشان غنا را بروی گران آمد و انگار خود گفت ای صاحبی رسولی امدت امای دو بار سحر
 صلی الله علیه و سلم شما سرودی شنید ایشان گفت اگر می خواهی که تو نیز بشنوی یا یا بنشین و بشنو
 و اگر نه برو و اذن داد است ملائکه خدا صلی الله علیه و سلم که بشنوم و این در عرض می بود که قتی در آن
 اتفاق مباحثه بالاتر ازین عهد آمد بن جعفر که باین کار مایل و مشتوق بود و معادیه نیز با وی نزدیک
 و موافق بود و با وی تود و تحب می نمود زن معاویه اظهار انگار کرد و در عهد الله عیب گرفت بروی
 و گفت معاویه حال او نیست توبه معتقدی بوی روز دیگر عهد بنجاء معاویه آمده و باز بسیار گذارد و عهد
 بسیار کرد معاویه باز نش گفت این را بگو که چه میکند پس زن از انگار باز آمد و حقیقه حال و مشاغل
 آن می نماید که سرود شنیدن و آفات و مزایم زن در زمان قدیم کار و بار یقیدان و الا همان و فاسقان و
 شراب خواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که آنحضرت صلوات الله علیه فرمود فرستاده شده ام من امر کرده شده ام
 که بگویم که معارف را که نام آفات و مزایم می است و منی کم از شراب خور و زنا و در اصل نام غنا الهی است و ذکر می
 و باب ملا می میکنند و بعد از خود حق انکار این امور و رفع و ازاله این مسکات چون آن رسم و عادت
 مانند مسلمانان و صالحان و پارسایان نیز در آن افتاده و در آن محظوظ گشتند بی طاعت
 بفسق و مسکات و محالیت باطل فسق و فخر و جماعه دیگر چون دین که این عادت فاسقان و ثانیان
 بی قیدی است و مشابهی بحال ایشان دارد و خوف آنکه مبادا سری یا بجانب کثرت اجتناب نمود
 و تجزیه فرمودند و از شراب نیز اگر این ملاحظه تجزیه می و منی در عهدی صادر شده باشد دور نباشد
 و آنکه حدیثان گویند که نبی از شراب نه ثبوت نه پیوسته و هم حدیثی درین باب بصحت فرسیده بعد از
 تقریر آنکه دایره صحت با اصطلاح این طایفه تنگ است مراد آن خواهد بود که نبی آن علی الاطلاق تجزیه
 آن لذات ثبات نشده چنانکه از هر زنا و اشغال آن و آنکه بعضی از اهل ظاهر گفته اند که بسبب حدیثی در
 نه این سخن خالی از مکاره نیست و مثال این حال قضیه طوف و اوانی است که آنها را ختم و مرقف
 و تقریر و نام است که در وقت حاجت استعمال آن می کردند و شراب در آن می خوردند و چون
 شراب حرام شد استعمال این قسم کوا و خوردن شراب و دیگر در آن چند گاه حرام ساختند
 از برای خود و قبح انکار آن و چون حرمت ثبات و مقرر شد و احتیاج قطع قلب انار و علامت آن
 همان منع و نبی از آن اوانی نیز نمایند و با وجود آن علما روایت دین و فخر خود را همی منع رفتند

آنچه مشق است از صحابه تابعین و غیرهم از آنست چنانکه از سباق اخبار و آثار ظاهر میگردد و علم از بعضی صحابه مثل
 عبدالرحمن بن عوف و غیره سماع غنا موسیقی نیز از خواری مرویت و میگویند که دینی رضی الله عنه از مغنیات
 نیز می شنید و در معنی اقسام غنا هم یکی است و راجع بصوت حسن است و تفادق نبیت لغم در قرأت قرآن
 تفاوت میکند که در غنا موسیقی تطبیط و تغیر بسیار است اینهمه گفت شد ولیکن ذرقتنی و استماع آن
 از حیثیه اتباع سید رسل صلی الله علیه و سلم و اقتضای اصحاب اتباع آنحضرت که بطریق تقرب
 و تعبد بران اجتماع می کرده باشند خلجان باقیست جواب همانست که محل مقام آنحضرت متعالی است
 دیگران را اوضلاع و مشارب مختلف افتاده بر بعضی جانب قریع و اتفاقا غالب آمده و احتیاط و امن کثیر
 و ذوق و جمعیت در عبادات و طاعات دست داده و بعضی سکر و مستی غلبه کرده و ذوق و شوق ایشان
 در سماع افتاده مدعا آنست امری است مختلف فی و در امری مختلف فی عیب یکدیگر نباید کرد و هر یکی را نه
 بحال خود باید گذاشت فرمایند علم بن هواهدی سید لا اله الا الله اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب صلی الله و سلم
 علی سید الخلق محمد و آله و اصحابه اتباع جمیع طریقی و محیی علوم الدین **باب یازدهم در عبادات شریفه**
و طعام شراب لباس و نکاح و لوم بدانکه طعام و شراب از ضروریات است که قوام آینه و صدور و کمال
 و تحصیل عبادات بی آن از قبیل محالات عادیست پس ابل عبادات از این بر قدر حاجت منتظر اند و از حرص
 و شره اجتناب نمایند و در شهوت آن نهنگ نباشند و آمده است که تسیری در زبان شریف نبوده گفته اند
 که بشنید بدعتی است که ظاهر شده بعد از قرن اول روایت کرده است آنرا فودی و ابن ماجه و تصحیح کرده حکاکم از
 حدیث مقدم بن سعد کرب که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود پیرنگزد این آدم و عا
 از بطن خود پس است تقدیر چندی که ایستاده دارند استخوان جلب و پرا و اگر زیاده بران خواب ثلثت برای
 طعام و ثلثت برای شراب ثلثت برای نفس و قرطی گفته که اگر می شنید بقراط اینست را تجویز میکرد
 خرچ کرده که مومن بخورد در یک روزه و کافر فرمود در نهفت روزه و اهل شرع گفته اند که آدمی را نهفت روزه
 است یکی معده و سه روزه دیگر است متصل فی ابواب صایم و دقیق و سه دیگر اعوذ و قولون و مستقیم
 و طرق دی در است و اینها غلیظ اند و گفته اند مقصود بیان قلت طعام مومن و کثرت طعام کافر
 و مبالغه دران است حقیقه عدد یعنی مومن چون مشغول با حراز اسباب عبادت است و میباید که
 مقصود از اکل سد جوع و اعانت بر عبادت است نه تن پروری زیاده بر قدر ضرورت نمی خورد و کافر چون مطلوب او
 ترتیب بدن و استیفاء شهوت نفس است حالش بر خلاف آنست ولیکن باید دانست که این موطود

در بر من هرگاه قریب تر آید من می بسیار خوابم ای عادت یا کجای عارضی که عارض است
من حیث اول را بر من می که باعث دوست بران و کافری که خوابم و از جهت ضعف معده و از جهت مراعات
صحت بر من ای طبیب ایاری یا صفت پرورش را بیان میگفتند که بسیار است و فکر و
فکر است معطی و در قیاس است قلبی و دیگر که قلیل است فکر او کمتر است معطی و در وقت است و الی
و نیز گفته اند در این حکمت معده را که پر شده است بطعام و دیگر که کم است طعام او کم است شراب و خفیف
است خواب او کسی که خفیف است خواب و دیگر که در عروق و کسی که گران است خواب و بی برکت است
عروق و از این عباس رضی الله عنهما آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ای شیخ از دنیا احوال خود
در آخرت بفرمایند از منی الله تعالی که گفت بفرموده صلی الله علیه و سلم بسیری هرگز بود از آخرت
در این عیالی خود که پیغمبر از این عالمی و خوانی می کرد که می خواندند و می خواندند و می خواندند قبول می نمود
در پی می نوشاندند می نوشید و گفته اند که عدم امتلا و دفعی تیرس تحولت بر سر کرده که گاهی
نتیجی می کرد و در پی برانزه ایچ مرتب می کرد و بران از معده و باطل شش بی متعاده فی الحکله
دانی این سخن ایچ حدیث صحیح مسلم آمده از سیران آمده که آنحضرت با صاحبی می کرد و در اوج و در وقت
بیت ایضاری و در پی کردن وی شاه را و خوردن آن آنرا آمده که چون سیران و سیران گشته
الکلیت و گفته است بشیخی الدین خودی که در حدیث چهار مرتبه است و ایچ در کرات آن آمده که تحمل است
سیران و بیت استی و چون آن شد در حق آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شد در حق غیر وی نیز ثابت شد
و انبای بر رده آمده است که گفت سیران را محمد صلی الله علیه و سلم از طعامی که روزی می یافت از راه راه
اشیخان و این حدیث دوم فهم دارد علی که سیری صلی الله علیه و سلم روزی می یافت و بود و اگر بود و در
کثیر از این بود و مراد آنست که تا سیران روزی در سنگی می گذشت و در پی روزی در وی سیری تمیز بود
خار است که مراد معنی ثانی است و الله اعلم حاکم از ابن عباس آمده که می گذرانید آنحضرت و انبای
وی شبیهایی که پیغمبر باقی طعام شد نمود طعام آن گران چرواه الرضی صحیح و در حدیث
مسلم آمده که سیران آن که در این گندم بود که خورد در یکی از این دو روز و در حدیث عالیه آمده که
گفت بفرموده آنحضرت از دنیا و سیران شکم شریف و بی در یک روز از دو طعام که سیران در پی
نشد از این خود که سیران از نان جو سیران شد و از نان جو سیران آمده رضی الله عنه که خطبه خواند آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و در پی و سیران شام کرد در آن محمد کصاع از طعام بود و آنحضرت را نه خاد گفت

حسن گفت آنحضرت این سخن از برای کم مذهب شدن مزدق خدا را و نمیکن خواست که اقامه کنند و کسی
است دی و از عایشه آمده رضی الله عنهما که خوشی آمد آنحضرت را اصلی الله علیه و سلم از دنیا است خبر
طیبت نسا و طعام پس یافت آن دو چیز را یعنی طیب نسا را و نیات طعام را و ترندی در شام را از نفع این
بشیر آورده که گفت دیدم غیر خدا را اصلی الله علیه و سلم دنی یافت از قتل چیزی که پر کند شکم را و قتل رزی ترین
تر که خلط باشد از اجناس مختلفه که خوراک قهر باشد و گفت عایشه رضی الله عنهما بودیم ما آن محله که گشت می کردیم
یکماه که نمی فروختیم آتش نبود قوت ما که خوراک و آب و در درایتی آمده که گفت دو ماه می گذشت ما در این حالت
و میفرستادند بعضی میاه را از انصار شیر را و می نوشیدیم ما آنرا و فرموده است آنحضرت تحقیق رسانیده شدیم
من در راه خدا یعنی بلا و محنت چنانکه رسانیده شد هیچ کس نمی دانید که در دین خدا چنانکه اندک در دین هر کس می
تحقیق می گذشت شب و روز و خود را و طلال را طعمای که بخورد از اجک و داری مگر چیزی که می نوشید از انبیا طلال
یعنی اندک چیزی که در بعضی اوبی گنجد و پنهان میشد از جهت یکی رواه از ترندی و صحیح و در بعضی خروا و در بعضی اصحاب
که بخوردند بر کهای درختان را تا آنکه مخرج میشد کلهای ایشان و مدبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا آنکه
و نان سیده را و خود در زمان آنحضرت غریب و صاحب سوابب اندید که بسیار متع کردن ما را تا آنکه در قریه
خوراک آنحضرت خورد و بود و یا بزرگ و یا قنم درین باب چیزی که بصحت رسد و در بعضی احادیث آمده است مثله
تصفیه از عسل که موجب برکت است و اسانید آن ضعیف است و بود و نان غرض آنحضرت سکر و میفرمود
نعم الا دام الحی و باید دانست که این ضعیف و قلت در معیشت مرا آنحضرت را اصلی الله علیه و سلم و اصحابان او را
رضی الله عنهم که مکرر شد و ای بود و همه را نمود و اگر بود از جهت اصحاب و انفس و نیافت بود بلکه گاهی
بجهت خود و یا ثار بود و گاهی بجهت کرامت شیخ و کرامت اهل و اختیار ریاضت و پیش از بخت بود در وقتیکه
بکه بود و چون بخت کرد و در مدینه میماند بواسطه گردن ایشان را اهل مدینه بمناسبت و مناسبت و اموال و
ساتین و مزارع و بود و اصحاب ارباب اموال مثل ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد بن ابی وقاص و غیرهم
و بذل می کردند ایشان جان مال خود را برای آنحضرت و امر کرد آنحضرت ایشان را با دزدان مال پس آورد
ابو بکر تمام مال خود را و عمر نصف را و تحت و ترغیب کرد آنحضرت انعیای صحابه را تا بجهت عسرت
پس چنانکه در عثمان رضی الله عنه بهر شترانی غیر ذلک و ثابت شده است که زیادت مرا اهل خیال خود را
نوبت کنای و بوی کرد در عمره خود و صند بنده و بحر کرد و اطعام کرد و ما کن را و قسمت کرد و خند برادر درم در
ایک عت که از بخرین آمده بود و بذل کرد در سواران و چنین از تیر و شمشیر و فیر و سواران از حیطه قیاس پس

چنانکه تفصیل این احوال در فضیلتش بیاید و چهار کرد انحضرت تقریر امکان حصول توسع و بسط چنانکه در آن
کرد و حدیث ابی امامه گفت رسول خدا عرض کرد بر من پروردگار من که بگرداند بوی من لطفاً که رطوبت من
بارب سیر شودم شکر بگیرم ترا و گرسنه می خورم تا نیکنم ترا و ازین عباس آمده رضی الله عنهما که بود روزی رسول خدا
و جبرئیل بر کوه صفای پس شنید آوای بولال که بر سیدان فرمود یا جبرئیل چیست این صوتها را ای جبرئیل
تایم شد گفت جبرئیل قیامت نیست و لیکن امر کرده است پروردگار تو اسرافیل را که نزد کی کند بر تو و یار و متفاح
خزان ارض را پس آمد اسرافیل و گفت که خدا تعالی امر کرده است مرا که عرض کنم بر تو که اگر نم بپرداز تو جانی را
را و بگردانم آنها از مرد و با قوت و دست فضل و در حدیث دیگر آمده است که گفت جبرئیل علیه السلام که فی
پروردگار تو که با وجود آن قدر مرتبه و ثواب تو همان باشد که داری و گفت جبرئیل اگر خواهی پیغمبر ما در شاه
باشی و اگر نواهی پیغمبر نباشی و در روایتی آمده است که یکی از موالی انحضرت حاضر بود گفت احتساب کن
یا رسول الله آنرا که چندگاه از دولت تو یا سایم پس ایما کرد جبرئیل به سوی انحضرت که تو افسح کن بنده
باش و علما را نمی نیستند که انحضرت را فقیر و محتاج خوانند و نیز ضروری وصف کنند و صاحب هوا و سبب اند
از طبعی در شعب الایمان نقل میکند که گفت از جمله قطع انحضرت است صلی الله علیه و سلم که صفت کرده نشود
اینچه پیش مردم از صفات ضعف و مساکن است و گفت شود که فقیر بود و مجلس بود و انکار کرده اند بعضی
اطلاقی زهد را در حق انحضرت علیه السلام حکایت کرده است صاحب نشر الدار از محمد بن اسحق گفته شد نزد وی
فلان زاهد است گفت و یا به قدر دار و در کرده شود در وی و ذکر کرده است قاضی عیاض در شفا و نقل
کرده است از شیخ تقی الدین بسکی در کتاب خود السیف السلوک که قها اند پس فتوی دادند بقول و صلب
شخصی از متفقه که استخفاف کرد در شأن انحضرت صلی الله علیه و سلم در آغای مناظره و تسبیح کرد او را
بیم و گفت زهد وی ضروری بود و بقصد و اختیار بود و اگر قدرت بر طیات می یافت می خورد و سستی
و نیز آورده اند که شخصی از اهل مصر دیگری را بطریق معنی استخفاف گفت که تو کیستی پدر تو گو سفید چو نیل
وی گفت اگر پدر من گو سفیدی چرا نیل پیغمبر منم گو سفید چرا نیل است پس حکم کردند بعضی علما
به توبه و بعضی بقول وی که استخفاف کرد ایشان انحضرت از برای دفع خیب و عار از نفس خود
نعم اگر بطریق مسلم و بیان حکم گویند که انحضرت گو سفید چرا نیل است و دست و دم صاحب هوا و سبب
از شیخ بدر الدین زرکشی آورده که نقل کرده است از بعضی قهای متأخرین که می گفت که نبود انحضرت
صلی الله علیه و سلم فقیر از برای برگز و نبود حال وی صلی الله علیه و سلم بمحور حال فقر بلکه بعد از آن مردم و دنیا

کرده و ارحم الراحمین و ایامی او در نفس شریف وی و عیال وی و میگفت در قول و صلی الله علیه و سلم
 است اللهم اجننی سیکنا که مراد استکانت قلب است که کسی که خیری در دنیا بدو ندارد و آنچه واقع شود موقوف
 کفایت وی و تقدیری کرد و انکار را بر کسی که اعتقاد کند خلافت این را انتهی و آنچه مشهور است در میان مردم از قول
 آنحضرت الفقر خزی و به نحو گفته شیخ الاسلام حافظ ابن حجر که این حدیث موضوع است نه بر الله عارفان
 در احادیث وارد شده و مشتهر گشته است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقت جوع سنگ بر شکم مبارک میگذاشت
 و صحابه نیز از روایت کرده شده است از ابن حجر که گفت رسید آنحضرت را جوع روزی پس گرفت سنگی را نهاد
 بر شکم مبارک خود بستر فرمود آگاه باشد بدین نفس طاعنه نعمه در دنیا که با لاله و عاریه باشد روز قیامت
 و آگاه باشد بدین اکر ام کند و نفس خود را و بزرگ دارنده و تکیه دارنده و حال آنکه وی ایمان نداشت کننده است و او را
 و با خوار دانه نفس را و توضیح کننده و وی اکر ام کننده است و او را راه این ابی الدنیا و از انس انانی
 خطی آمده که گفت شکایت کردم با بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم جوع را و شک در یک از شما از خود شکایت
 پس بگذاشت آنحضرت از شکم مبارک خود سنگ و گفت ترمزی این حدیث غریب است از حدیث ابی طلحه که
 شناسم آنرا اگر این وجه و در حدیث جابر در روز خندق آمده که گفت دید آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که
 ایستاد برای کعبه و حال آنکه بطن او بسته شده بود و جوع و صاحب قصیده برده گفته شعر و شد منجرب
 است و چو طوی تحت الحارۃ کشا مشرف الادم و در مواسبت میگوید که انکار کرده است ابو حاتم بن ابی اسحاق
 وضع حجر بر بطن شریف از جوع و گفته است که این حدیث باطل است و تمسک کرده بحديث صوم وصال که
 فرمود بطبعی رمی و یعنی گفته که پروردگار تعالی بخورانید و می نوشانید صیب خود را و قنیه وصال میگرد
 پس چون محتاج کرد و در تخریج بطن که هیچ فایده نمیکند و تاثیر ندارد بستن سنگ اگر سنگی و گفته است
 این جهان که لفظ حجر است برای بمعنی ظرف از آنکه در وقت جوع حکم بری است چنانکه در وقت ضعف که
 حکمی بنده انتهی صاحب مواسبت میگوید که صواب است احادیث است و بسبق آن کین میکند
 بعضی الم جوع را زیرا که الم جوع از شدت حرارت غیرتیه معده است و چون پری شود بطعام مشغولی می گردد
 و آن حرارت بطعام و چون نباشد در معده طعام طلب می کند حرارت را و بطبات جسم را و می خورد و بخورد
 از آن پس تنالم و متادای می گردد انسان از این حرارت و چون نطوی و ملوئی میگرد و بر معده حش
 و پوست است می گردد و آتش معده بقدری دکم می گردد و الم و تسکین می یابد و تنالم آن حضرت
 بچون برای تحصیل تضعیف اجزا است با حفظ قوت و تضاررت جسم حسن لونی شتر از آن که تنالم

مقرعه دارند و این یک سوره است از سوره که نصارت و حسن کون اهل دنیا و جاهال و غلو لایحه شمشیر
 به استمال با سبهای ناعده و فرشتهای ایند و استال آن بیاسته و اینجا فرکان تان خود را س قس
 حسن و قرآن سلاس درشت بود و حسن جمال و نصارت و لطافت و سبایه انجان صلا الله علیه و سلم
 آرم علی قد حسد و هماره حسب فضل و کمال و بعضی گفته اند که عرب را و خصوصاً اهل مدینه عادت بود که چون خانه
 می بود اجازت ایشان و فرود میرفت شکلهای ایشان را بستاند بران سنگ برای تسکین و تخفیف آلم
 پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز بربت تلبه با ناله و بیایا گامه اصحاب را که نسبت نزد وی خیزی که استبداد
 و استبداد کرده باستان و انکار کننده افعال را و صاحب موابی گوید که صواب آنست که گردن آنحضرت
 آنرا با اختیار و طلب ثواب بودند برای بخرد اعلام و انکار حال و الله اعلم گفت بدو مسکین فرموده قلبه خود البقره
 که قوی اس جان که اطعام و سقی می کرد و زود کار تعالی آنحضرت را در صوم وصال بین چون شتر می کند بر آب
 و دفع جوع را لم غولی است بلکه تواند که آن مخصوص به صوم وصال باشد از چه بود حال ذوق و شوق و در آب
 نباشد و احوال آنحضرت مختلف بود گاهی چنان گاهی چنین و حق جل و علا را حکمتهاست و معالمتی خاص است
 با جنیب خود در تصرف و تحولی که در قیاس عقل میگذرد نم در ساینده آن احادیث اگر سخن کنند آن دیگر است
 و ایند اسلام و صل با وجود ریاضت نفس و عدم التفات آنحضرت بطعام و قضای شهوت و عدم تمسک
 آن در طلب نفس بر فروع مخصوص از اغذیه تکلف نمی کرد و آنچه عدم شلوک راه تکلف بود بقصد توسع بر
 و سدا به بیانیت شاول می کرد از آنچه عادت اهل مدینه بود و بر چه حاضری آید از نجوم و قوا که و جرد و غرور
 مانند آن و نیز بگویند تخصیص اطعام مخصوص مضرت طبیعت اگر چه افضل اندیشه و شبیهی بود پس بخورد
 حلوا و عسل و دوست می داشت آنرا را رواه النجاشی و الترمذی و حاکم و ابی نعیم و در حکام شیرین که
 خورده شود و خطاب بگفت که حلوا واقع نمی شود مگر چیزی که دخل دارد در آن صنعت پس عسل را حلوا
 بگویند و گاهی اطلاق کرده می شود و نیز خاکه نیز و بود بحجت آنحضرت را از آنست که تشریف و شدت بل
 دامن نفس به سوی آن چنانکه عادت را باشد بلکه اگر حاضری آید بملاتی می نمود می خورد از آن
 قصد می تسلیح از بیجا معلوم میشد و خیال نمی کردند که دوست می دارد از آن صاحب موابی از توبانی گفته
 لغت نقل کرده که حلوا نمی که آنحضرت از دوست می داشت تا شش مجع بود و نیز نم و کسرم و آن ترس
 که غیر ساخته شود پس از غیر آن است که عثمان بن عفان را کاروانی آمده بود که با وی ششده و از زبدر
 زده ای آورده و دروغن خوش پس در پاره از آن نزد آنحضرت پس عاگرد آنحضرت آورد آنبرکت و طلبی را و

و نهاده بر آتش و تحت حلوا فرمود یعنی بخورید این را این چیز است که نامند از اهل فارس خشن و نیزه دار کرده
 است که دوست نداشت آنحضرت شکر را و تصدق می کرد بدان و طحاوی حدیثی روایت کرده که حاضر شدن
 حضرت عرس مردی را از انصار پس آمدند جاریه با باطنیه های با دام و شکر پس از داشتند قوم دهنای
 خود را از جهت ادب آنحضرت پس فرمود آنحضرت غارت نمیکند این را گفتند که تو نبی کرده یار رسول انداز
 غارت کردن فرمود اما در عرس نبی یکم از آن پس تجاذب میکرد آنحضرت قوم را و تجاذب می کردند قوم
 او را و احتجاج کرده است طحاوی باین حدیث بر آنکه تار بر غیر کرده است چنانکه رفته است باین امام اوصیف
 و حکم کرد با یحییث بر احادیث صحیح که وارد اند در نبی از نهی لیکن سبقتی این حدیث را ثابت نمی گرداند و نسخ
 کرده بدان بر طحاوی در قابل شدن بعارضت گفت بنده میکنی خصه اند غیر البیقین که بتحقیق وارد
 شده است امر بعارضت در صحایا در حج این نیز محجبه است پس بر قول امام اوصیفه و آورده است آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم که شاة را و خوردن لحم بقدر مخصوص معلوم نشده چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت
 قربانی کرد از ازواج مطهره خود کدوی را و ظاهر آنست که از آن خود هم خورده باشد و الله اعلم و در سراج لحم
 احادیث متعدده وارد شده اللهم سید الطعام اهل الجنة و در روایتی آمده سید الطعام اهل الدنيا و الاخرة
 روایت کرده است این حدیث را ابن ماجه و ابن ابی الدنیا و سند وی ضعیف است و مراد را شواهد است از
 حدیث علی رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده سید طعام دنیا لحم است بعد از وی برنج خربزه
 ابو نعیم فی الطب النبوی و اکل می زیاده می کند بفتاد قوت را قاله ابن ابی الدنیا فی الموهب و هم از
 رضی الله عنه مرویست که خوردن لحم تصفیه میکند لون را و حسن میکرد و اند خلق را و کسیکه ترک کند از اجل
 شب بد می گردد خلق او کذا فی الموهب هم چنان که در استند است ترک می درین مدت این خاصیت
 واقع شده در استند است اکل می در نیت در قساوت قلبه سختی طبع نیز اثری وارد شده است
 و نیز در بعضی آثار آمده که محبوب ترین طعامها نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم لحم بود و میفرمود که خوردن
 لحم زیاده میکند سمع را و وی بهترین طعامهاست در دنیا اگر بخوام از خوردن گوشت که بخورم مرا گوشت
 بر روزی این میکند از او منقول است از امام شافعی که اکل لحم زیاده می کند عقل را و آمده است که گوشت
 ذرا هم محبوب تر بود نزد آنحضرت و هم از جهت زیر کرم بودید در و از عایشه رضی الله عنها آمده که محبت لحم ذراع
 نزد آنحضرت از محبت بود که نمینافتم لحم را و بخورم آنرا گاه گاه و لحم ذراع زود تر بخورم شتر شامی می کرد
 به تناول آن و در حدیث ترمذی آمده که گفت آنحضرت اطیب اللحم لحم النمل و بعضی گفته اند که محبت لحم ذراع

از آنچه بود که بعد است از وضع نجاست و موی این توبه است و بجز روایت کرده شده که آنحضرت کرمه پند
کلیسین یعنی کردار از جهت قرب آنها بیکان بولی اما حافظ حرامی گفته است که اسناد این ضعیف است و
آنحضرت صلی الله علیه و سلم نهش می کرد ثم را یعنی بدندان بخورد از استخوان نهش بشین می خورد و بعد نیز آمده
بعضی گویند می خورد بدندان تمام خوردن و می خورد لب دندان و ثم بکار بریده نیز خورده است و حدیث بخاری آمده
است که برید آنحضرت گوشت از شانه گوشت بخورد که در دست داشت پس خورده شد بر او
ماز پس از آنکه از دست کار در آکمی برید بدندان و برخاست بر نماز وضو نکرد و در حدیث آمده است
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم قطع نکنید لحم را بکسین که آن از وضع احاجم است و بخورد آنرا بدندان که
آن باضم تر که از تر است و ابو داود گفته که این حدیث قوی نیست و حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که این
حدیث را شاهدی است از حدیث صفوان بن میسر بن خیزم الترمذی و در بعضی روایات امر نهش واقع شده
به تصبیح نهی از قطع و قطعی کرده اند که نهش از عظیم صغیر است و قطع از بکیر و خورده است آنحضرت
بریان را و روایت است از ام سلمه که گفت که آوردم پیلهای بریان کرده را پیش آنحضرت پس خورد از او
بعد از آن برخاست برای نماز وضو نکرد حدیث صحیح رواه الترمذی و خورده است آنحضرت قدیم را یعنی
گوشت خشک شده را چنانکه در سنن آمده است که گفت مردی از حباب ذبح کردم من برای آنحضرت
شامی را دادم اسفودیم پس فرمود آنحضرت اصلاح کن گوشت آنرا پس بدم من که بخورم اندم از آن
گوشت آنحضرت را تا رسیدن مدینه مراد با اصلاح لحم قدیم کردن داشته اند و خورده است آنحضرت
بکریان کرد شده را و خورده است لحم و جاج را روایت کرده آنرا بخاری مسلم و ترمذی نیز و خورده
آنحضرت لحم حمار و شتر را که آنرا خر گویند رواه الشيخان و خورده است گوشت گستر را در سفر و حضر
و خورده است گوشت خرگوش را و خورده است و اب جحر را رواه مسلم و امیر را در خوردن آن ^{تفصیل}
است پیش بعضی مطلق جایز است و نزد بعضی غیر انسان بحری و خنزیران و در مذنب ما جایز نیست
جز مای و خورده است فرید که بفارسی آنرا ارشکنه گویند که شکسته شود نان در شورایی گوشت
و گاهی گوشت نیز دارد و در حدیث آمده است که فضل عایشه علیها السلام که فضل الشریه علیها السلام طعام و
ابو داود از ابن عباس آورده که گفت بود خوشترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم شتر و خنزیر از
جوشن جوشن طعامی از خر ما و در خر نان است و خورده است نان خر کرده شده بر دو خر و مسکه و خورده است
نان زیت و در خوردن بر سیه احادیث آمده است و محمد ثانی از انس بن مالک روایت کرده است

انداخته آورده گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که خبری خوانند مرا بپسندید و قوی گردانید پست مرا برای
 قیام بپس گرفته است که در سندان حدیث محمد بن حجاج نمی است و دوست که وضع کرده است این حدیث را و خورد
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در او دوست داشته است آنرا و اگر طعمی بچشم می افتد آنرا از جانب
 کاسه میخورد از جهت دوست داشتن آنرا پس گوید آنرا از آنکه دیدم من این فعل را از آنحضرت دوست می دارم که در
 رواه مسلم و گفته است نووی سبب است که دوست دارند که در او بر خیزی که دوست داشته آنرا پس بنظر حضرت صلی الله
 علیه و سلم و خورده است سلق را بچشمه یار و جو و سلق بکسر حلیه که نام تیره شهرهاست و روایت کرده است
 ترمذی در شمایل که آمدند روزی حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر رضی الله عنهم نزد سلی بن
 آنحضرت بود و گفتند یا سلی باز از برای ما طعامی که خوش می داشت آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 گفت سلی ای پسران من خوش بنیدارید شما امروزان طعام را یعنی شما طعامها بنیدارید و ششبی بخورید که بخور
 خواهید کرد آنرا گفتند بی خوش می داریم باز برای ایس گرفت سلی پاره از جوش کرده و انداخت آنرا در
 دیگر و برنجت بروی پاره از دیت و خلط و حایج دیگر و نهاده آنرا پیش ایشان و گفت نیست طعام
 که خوش می داشت آنرا پس بنظر حضرت صلی الله علیه و سلم و برنجت می خورد آنرا و خورده است آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم خزیره را بفتح خاء معجم و کسری در برای بعد از آنکه سبب که طعامی است که ساخته می شود آنرا در
 برنجت می شود بر روی آب بسیار و چون بچشمه و نرم گردد آنرا در دو اگر الحام باشد عسیده است
 و بعضی گفته اند شورایی که صاف کرده شود از سبوس و بچشمه شود بعضی گویند خزیره با انجام از تخم است
 و با مال از لبن و اعتبار گفته اند که در بین آنحضرت و ابو بکر وقت چاشت تا بلذت آنرا پس نگاه داشتم
 من ایشان را بر خزیره که ساختم برای ایشان و خورده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بفتح خاء معجم
 و کسری و گفت که آنرا بفارسی میگویند شیر که بیرون آورده شده است از وی سکه و بسته شده است و تر
 شده و سخت گشته انداخته می شود و طعام با دشتها و خورده است طلب و تر و سیرا طلبیم را و فطما
 فرمای تو در خمهای خشک و سیر بضم یا و سکون سین خورده و خایختی خرمایم بچشمه بقال اطلبی سیر و بقال آنرا
 الفل طلعت ثم بالفتحین ثم بضم ثم طلب و خورده است کباب را بفتح کاف و تخفیف موحده بعد از الف مثلث
 آنرا را که بچشمه باشد و ارک درخت مسواک که زبان بندوی آنرا بگویند و دوست می داشت خرب
 بچشمه و ذال خمه مفتوحه متین که چهار آنرا گویند بضم جم و تشدید مهم خزی است که از درون درخت

خرامی بگوید که آنرا شیوه نقل گویند و آورده است جن بعضی هم موحده یعنی غیر از این غیر رضی الله عنهما آورده
که گشت آورده شد جن نزد آنحضرت در تنویر پس کله در طلبید و سیر کرد و بر آتش راه الوداد و در زمین
روی بعضی آنها را سخن است و آورده است آنحضرت طبع را بر طب و در روی طبع واقع شده بتقدیم
طایر باد و در روی طبع او الطبع با تک و طبع اند است و در طبع کذا فی المواعظ قلنا عن صاحب
الحکم و بود بطبع احب نو که نزد وی صلی الله علیه و سلم و در فضل بطبع احادیث آمده و در آن کتابی است اند
و بعد که آن بران حکم بوضع کرده اند و الله اعلم و از عجایب است که محمد بن اسلم بخورد بطبع را زیرا که منقول شده است
که چگونه می خورد آنحضرت آنرا در روی خود و تنویر طلب آمده که در دستی قشاید بود و در دستی طلب گاهی
ازین بخورد و گاهی از آن و همچنین در طلب و بطبع که در حدیث آنس آمده است که جمع می کرد میان در طلب خیز
و این دو احتمال دارد که یکی را بر دیگری مینهای دومی خورد و یا گاهی ازین بخورد و گاهی از آن و خیزد یکسره
مخورد و سکون را و کسر موحده نوعی است از بطبع اصفر و از غرایب احادیث حدیثی است که این ماحه
آورده از سایش که گفت مادر من معالجی کرد مرا برای فریب من و استعمال می کرد در آن نادر آورده
بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم و مستقیم می شد و او را این معالجه تا آنکه خورد من طلب و قشاید او در روی
تنویر گاهی طلب پس فریب شد من فریبی نیک کذا فی المواعظ بد آنکه شایر خان بلکه راویان حدیث
بر آنکه که مقصود آنحضرت از جمع میان طلب و بطبع که حرارت طلب بود به برودت بطبع و تعدیل این بان
بقاعده طلب چنانکه از حدیث ابی اسامه از شام آمده از صلی الله علیه و سلم کان باکل الطیخ بالطلب
حرما یبردنا و یردنا و یجوزنا و یسکر و گفته اند که این اصلی عظیم است در ترکیب اطعمه و ادویه است
که گفته اند که مراد طبع که بر طلب بخورد بطبع آنحضرت است که بارد است نه اصفر که جارا است و تعقب
کرده اند آنرا که خیزد یکسره که در حدیث آنس آمده است نام نوعی از بطبع اصفر است و حواش داده اند
که بطبع اصفر را نیز نسبت به طلب برودتی است اگر چه از جهت خللاوت حرارتی دارد که آن این سکون نیست که اصل
جمع طلب و بطبع یکسره حرارت برودت و تعدیل این بان چنانکه قوم کرده اند تکلف است و ظاهر آنست که جمع
نمودن اتفاق بود شاید که آن بطبع خللاوت نه داشت و قشاید اصل شیرینی ندارد و بهم خورد و تا شیرین
کرد و این از بی تکلیفهای آنحضرت و عدم التماک را استدلال بود و در خوردن آنحضرت قشاید با خیزد
بهمچنین گفته اند که شیرین بارد یا بس است و تمحرار طلب ادا م ساختن تر جز شیر را برای کسر برودت
شده است بر حرارت قشاید شیر و این حسن تر سرد تعدیل است و الله اعلم بحقیقه الحال و بخورد

[illegible]

ایم که در سجده در کعبه و جماع دیگر را نیز قیاس کرده اند بر آن روایت کرده است ابو داود و از عایشه رضی الله عنها
که آخر طحای که خود آنحضرت طحای بود که در وی ایسی درد و طاهر از برای اثبات و تاکید جواز خوردن یا نجسه
بود و امات کرده شد لوی آنکه هر چه در خاتم دوست و در آنچه لوی آید و در آن مرت که آنحضرت صلی
الله علیه و سلم بر مبداء رحمت در خانه ابوالیوب انصاری بود طحاها پیش آنحضرت می آوردند که در آن برین
عقول رایج داری بود خود نمی خورد و بیایان میفرستاد و حکم سیر نیز همین است بلکه نسل طحایان و نوس
گفته که اختلاف کرده اند علماء در حکم قوم و بصل و کراث در حق آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفته اند
که حرام بود بر وی واضح آنست که کرده بود کراهت تنزیهی نه تحریمی از جهت عموم قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم
لا در جواب قول صحابه احرام ای کسی که قابل است بخمره می گویند معنی آنست که حرام نیست بشما و علماء عالم
و صاحب بواهب گفته که واجب است در محبت صادق مؤمنان دوستی صلی الله علیه و سلم و در ترک قوم و بصل
و کرده داشتن چیزی که کرده داشته است آنحضرت آنرا زیرا که از او صاحب صادق آنست که محبت
دارد چیزی را که دوست دارد محبوب وی و کرده دارد چیزی را که کرده دارد محبوب وی صادق قابل محبت
و گاهی که نظر بر ممانی و عنایت آنحضرت که در ترخیص و اباحت می افتد حکم آن که محکم آن لوثی خود
که محکم آن لوثی خراشید از کتاب آن واقع می شود آن چیزی دیگر است عفا الله و در بعضی روایات آمده که
کیباری آنحضرت صلی الله علیه و سلم و علی رضی الله عنه در جانی دو یافته بودند و اگر سینه شدند خود
بردی دادند تا آب بندهستان مردی را وی خرد کراث پیش ایشان آورد آنحضرت نان خود تناول کرد
و کراث بعلی رضی الله عنه و او کذا ذکر فی تاریخ الحذیث و صلی الله علیه و سلم بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اکل میکرد
بناگشت ابهام و سبابه و وسطی رواه اقرنندی فی الشیام نیز که اکل یکاگشت و دوگشت اکل
مشکبان است و نیز لذت نمی یابد بدان اکل و سیر نمیکردند و اگر بعد از زمان طویل اکل نجسه خالی از نشانه شر و نجس
و صاحب بواهب حدیثی مرسل آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم به پنج انگشت خورده است و جم کرده
است میان پنجدهش مقدم که در اکل سه انگشت آمده است باختلاف احوال و اوقات و لذت اکل نجسی
انگشتان را پیش از آنکه مسکند بمغذیل و در بعضی روایات امر واقع شده بلقی اصابع و صحنه و آمده که صحفه
استغفار میکند مر لاس خود را در قلیل لقی واقع شده که در یاقه نمی شود که برکت در کدام جزو طعام است و شر
نیت و در لقی که در در اصابع در روان و یسیدان آنها زبان یا باطن شفت کافی است و در بعضی اوقات
می پسندید انگشتان را بعضی اطفال و خادمان را لوثی اصابع و در شای اکل کرده است و در اکل از نجس را قطع

شده از خوان با قصه نیر قراب آمده و
 کرده نمی از اولاد وی حقیقی و عافیت داده شود در سیله
 از ابایی خود از ابن عباس آورده که بر که خورد از آنچه ساطع کرده و سیرت
 شود از وی فقر و اتباع درین مورد از ابن کثیر صورت نه بند و آنرا مستقر دارند و اگر چه عیله
 استقامت اجزای همان طعام است که خورده است بماس اصابع و لقی قصه از استقامت کرد
 و تنبیه بشود که فعل آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و بحقیقه هر که استقامت کند چیزی را که منسوب است بان
 سرور لازم می آید بروی چیز عظیم خود بالمدن ذلک صاحب مناسبت از بزرگی نقل کرده است که گفت
 آدمی مضطرب میگردد و در آرد اصبع خود را در بر خود و ملک میکند و زانها را و باطن نم را و بچسباند از استقامت
 میکند و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که نمی خورد و میگوید من بنده ام می نشینم چنانکه می نشینند
 و بخورم چنانکه بخورند بنده و در تفسیر آنکه اختلاف کرده اند قاضی عیاض که از تحقیق شراح حدیث
 است در شفا گفته است که مراد با تکیه و تکیه است برای اکل بچوب تربیع و مانند آن از آن
 جلالتی که اعماد کنند در وی جالس بر چیزی که زبرد انداخته است و جالس برین بیت است دعا
 میکند کثرت اکل را و استسکنا میکند از آن و جلوس آنحضرت مانند جلوس کسی بود که گویا همی ساعت
 خواند بر خاست بطریق اقا و گفته است که نیست معنی حدیث در آنکه دلیل یکجا بنزد تحقیق این
 کلام القاضی و مراد با قعاً نیست که یکجا اندالین خود را بر زمین و البته داده دارد ساقین را و مستند
 بر پشت خود و آیت که منی عنه است در نماز و صاحب بواسطه می گوید که حکایت کرده است همین معنی را که
 تفسیر کرده است قاضی عیاض آنکه ابدان در احوال از خطایی که از این شراح حدیث معتمد علی ایشان است
 و گفته است خطای مخالفت کرده است اکثر مردم را که ایشان تفسیر کرده اند آنکه ابدان را بر زمین و خطای
 خطابی گمان می برند عامه که متکی بر یکجا یعنی خورنده بر یکجا بن خود و نه اینچنین است بلکه متکی بر معنی معتمد بر خطای
 اوست انبی و آنکه ابدان بر یکجا بن تفسیر کرده اند و این جزئی جزم کرده است بآن و بعضی گفته اند
 که آنکه اعتماد بر چیزی چنانکه دیوار و دوساده و مانند آن و بعضی گفته اند اعتماد بر دست چپ از زمین در بعضی
 احادیث نمی ازین صریحاً نیز آمده است و این نیز در نهایت گفته کسی که تفسیر کرده است آنکه ابدان بر زمین
 الشیقین تاول کرده است از این جهت طلب و این فهم گفته که این ضرر میکند باکل زیرا که منع میکند جری
 طبیعی طعام را از زمین خود و مانع می آید از سرعت نفوذ طعام بمغده وی بحد معده را و مستحکم نمی شود قوت

وی مرقد را و نیز میل میکند محو و نمی آید و هر سه غذای سویای بسبب است و اما اعتماد بر سستی
 پس آن جلوس جایزه است که فی الطریق مقرر است و ازین جهت فرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که کل
 یا کل العده و یعنی گفتم اندک این حکم لغوی اکل شکما از خصائص حضرت نبویست صلی الله علیه و سلم و حق آنست
 که عام است غم اگر عارضی باشد که ممکن نباشد رعایت این ادب آن چیزی دیگر است و الا ضرورات تیمم الحوائض
 و صاحب سفر السعادت گفته که انگار برنج نوع است و بهرین نبات را ذکر کرده شده عد کرده است و صاحب
 سوابب گفته که چون ثابت شد که راسته انگار یا بون او خلاف بودی پس سبب در صحت جلوس بر اکل اکل
 که بر دوزانو نشیند بر پشت برود قدم با ایستاده کند پای راست را و بشیند بر پای چپ و ذکر کرده است
 ابن قیم که می نهاده آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعض قدم پسری را بر زهره یعنی بجبهه تو افش و تا و بگفته که این
 بیت افش و افضل نبات اکل است زیرا که اعضا بر بر وضع طبعی خود می باشند که پدید آورده است
 خدا تعالی و چون می نهاده آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست مبارک خود را در طعام نسیمی می کرد و افضل
 آنست که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و اگر بگوید بسم الله کفایت می کند و حاصل می شود سه در آخر
 حمد میگفت خدای عزوجل را و صیغهای حمد متعدد مقرر است و پس است این مقدمه که بگوید الحمد لله الذي
 و سقانا و جعلنا من السالین این دعا نیز بصحت رسیده است که میفرمود اللهم اطعمت و سقیت و اغثیت
 و اقیمت و هدیت و اجبت فلک الحمد علی اعلیت و بخورد آنحضرت عین و امری کرد بدان و فرمود یا غلام
 هم الله و کل میبک ما میبک و کل کرده اند بعضی از شافعیه امر را بر ندب و صواب آنست که واجب است از
 جهت درود و عید بزرگ آن چنانکه در صحیح مسلم آمده که آنحضرت دید مردی را که می خورد بشمال خود پس فرمود
 کل بمیمن گفت آن مرد لا استطیع فرمود لا استطعت پس نتوانست به پشت دست را بجانب دهن خود و بعضی
 استدلال کرده اند بر ندب بقرینه قول آنحضرت و کل ما میبک و خوردن از میمال واجب نیست و جواب داده اند که آن
 واجب است و تارک آن عاصی و اثم است بعد از علم تنبی و بعضی گفته اند که اگر طعام نمودن احد است تقدی می کند اگر
 میالی خود را و اگر الاوان متعدد است مثل فوکه و غیره جایز است و حدیثی هم درین باب روایت می کند و آن حدیث
 ضعیف است که اقبل اگر گفته شود که سابقا گذشت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم متع می گردید یا از خوا
 قصه و این معارض حدیث اکل میالی است جوایش که نبی انرا بر تقدیر است که معتاد راضی نباشد و آنحضرت
 کسیت که راضی نباشد بعضی گفته اند آن در خوردن تنها بود و طار به آنست که آنس با نبی بود و الله اعلم و آنحضرت
 می شست دست را پیش از طعام و بعد از وی فرمود بکه الطعام فی النور و قبله و النور بعد و در دیگر روایات

که نزد یک گردانیده شد باحضرت طعام بپختند صحابه یا ابی تارک و کونکونی فرمود من بپوشیدم و وضو کردم
 و قتیله بایستم برای نماز مرا و انجا وضو شریفیست و در آن حدیث دست شستن است که وضو نموی است
 یعنی لطافت و نیز در آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرم را رویت از ابی بریره که نزد آن حضرت
 طعام آوردند در صحیفه که میخوشید پس فرمود آنحضرت خدا میفراودست ما را بخوردن آن
 و در حدیث انس آمده است که آنحضرت کوه نمیداشت و این را در طعام کرم را و میفرمود بخورد طعام
 سرد را که در وی برکت است و نمیت در طعام کرم برکت و از اسما آمده که چون آورده می شد نزد وی
 طعام گرم می پوشید از آنجا که میرفت جوش او و گفت که شنبه ام از آنحضرت که طعام سرد اعظم است
 برکت وی و بود و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم قدحی از خرب مضیب بپدید گفت انس فرستاد آنحضرت
 را باین قدح آب بنید و غسل و بجز آن بعد شرب و آب را در نزد بخاری از حدیث عاصم احوال آمده که گفت دیدم
 قدح آنحضرت را صلی الله علیه و سلم نزد انس و خودم در وی آب و راه یافت بود وی شکسته پس سلس
 کردند او را انس بقبضه و آن قدحی بود جدید عریض از چوب نصار بضم نون و صنادیخ خالص از چوب از بر چهر
 و گفته اند که از شجر اشل بود و لون او مایل بصفرت بود و گفت ابن سیرین بود در وی حلقه از آهن پس
 خواست انس که بگرداند بجای آن حلقه از ذهب یا قاضی پس باز داشت او را از آن لاطحه و گفت تغییر نه
 چیزی را که ساخته است از ادب و دل خدا و از امام ابو عبد الله بخاری آورده اند که گفت دیدم این قدح را بپوشید
 و خوردم در وی آب و خورید شد آنرا از اولاد و نضر بن انس بهشخصه نهاد و درم کذا فی الوصی و بخورد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم برخوان برگرد و خورد نان تنگ و لیکن خود در سقره و آن از حرم بزرگ بود و الان تجارت
 در حرمین از بزرگ خرمیت و در مواهب از کتاب مدی نقل کرده که بعضی اطباء گفته اند که هر که خواست حفظ
 صحت بعد از غنا مشی کند مقدار صد کام و خواب نکند عقب آن که مضراست و نماز گذاردن بعد
 از اکل آسان می گرداند بهم را و **صل** و ما شرب آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس تحقیق دوست می داشت
 آب شیرین سرد را و می آوردند صحابه رضی الله عنهم اجمعین برای وی از بر سقییا بضم سین ممل و سکون قاف
 است که میان وی و مدینه در دوزخ است و شش میل و استعداد آب میانی زهر نیست و داخل ترقه نمیشود
 فی و چگونه باشد چنین حال آنکه کرده است آنرا سید الزاهدین صلی الله علیه و سلم زیاده بر آن از طبیب آن تنگ
 و بکل آن ترقه و ختم است و از امام مالک که است آن منقول است که هرگز آن است و نیست و شرب
 آب شور فضیلت و سرد نیز همین حکم دارد و منقول است از ابی تارک که گفت با تلمیذ خود ای پسرک

من سرگردان و بنجر آب را زیر که آب سردی بر گردن و سر را از میان دل تلخیز خفت آن مرد را چه گوی که آب
بر دیوار نهاده بود تا سرد گردد پس رسید آفتاب بر آن و بر نه داشت و هم آب گرم خورد و گفت بخور
برای لذت نفس خود بردم گفت ای پسر که از صاحب حال است متابعت او را هست نباید و گفته
مرا و از آن مرد سری تقطع است رحمة الله و آورده اند که آنحضرت غسل بآب مزج می کردند و وقت صبح
از آن نوش جان می نمود و چون سستی چند بر آن میگذشت و جوی می داشت تناول می کرد چیزی از آن آنچه
حاضری بود از طعام و صاحب هوا پس از این قم نقل کرده است که گفت که درین حفظ صحت است که راه
نیابند آن مگر فاضل الطباریک که شرب غسل و لغوی آن بر نه اشتا از آن میگذشت بغم را و می شاید حمل معده را و جگر را
از رجت او را دفع میکند فضلات او را و گرم می گرداند معده را یا اعتدال و می کشاید بنده باره آب سرد طبع
بارد است قمع میکند حرارت را و حفظ میکند صحت بدن را و بعضی گفته اند که آنچه در حدیث حایثه واقع شده
است که آنحضرت دوست می داشت آب شیرین سرد را مراد بدان همین آب سرد مزج غسل است
یا نفع قمر و زیمب و بنید است و در وی نفع عظیم است در از دیاقوت و روش ساختن نفع و بنید
آنست که قمر یا زیمب را کوفته و در آب انداخته نگاه دارند تا آب شیرین شود پس اگر یکدو روز نگاه دارند
تا با شیرینی لب بگزید کی پیدا کرد و بنید است و اگر با فضل بخورند نفع گویند و اگر یکروز دو روز بایستد
بنید و این حلال است و وضو نوی بایز است در غیاب حقی و اگر بسیار آید و تند و تیز گردد و کرده و
گفتنا نازد حرام و نمر است و آنحضرت دوست می داشت لبن را و میفرمود بهیچ چیزی نیست که کفایت کند
از طعام و شراب کار برد که در لبن و بعد از خوردن طعام میفرمود و زدن و بنید و بعد از لبن میفرمود و زدن
و نیز فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم که سر چیز اند که اگر یکی بیدارد نباید کرد لبن و دو سده و دوین
و در حدیث دیگر طبع واقع شده است بخای می که فرو متعارف از آن است و بخورد گاهی شریفاً و گاهی
آنچه آب سرد زرا که شیر نرزد و دوشیدن گرم می باشد و آن بلاد در غالب گرم اند پس بیکست گرمی شرب
سرد آب و تواند که شیر سرد بر مزاج لطیف آنحضرت مناسب موافق ترمی آمده باشد و این سکن را نیز
حال برنج و آل است ان شاء الله تعالی بیکست این موافقت سعادت فی نصیب گردد و در حدیث بخاری از جابر
آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آمد در بستان یکی از انصار و با آنحضرت صاحبی بود مرا و در دریا
آمده که ابو بکر صدیق رضی الله عنه و آن انصار می بی گزیدند در بستان خود پس آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم
اگر نزد تو ای باشد که شب کرده باشد در مشک بپزند یعنی سرد باشد و اگر نه کبرج که یعنی آب از جود و آن

و میرود پس گفت الفساری آری نزد من ابی است که شیب کرد و است در مشک که نه بر وقت در خوس
 باو نخت آب در قیج و در شید بران از کو سفیدی که در خانه داشت پس خورد و آنحضرت آن آب را و لیکن
 باید دانست که آب از جوی خوردن بدین است چنانکه چار یا بها خورد و شام حدیث گفته اند که مراد
 بکرم اینجا آب بدست خوردن است نه بدین گویا که ایشان محل بر حقیقه کرم مناسب معلوم مقام وقت
 در جده آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد یافتند و هیچ بعد نیست از بے تکلیفهای آن سرور و شاید که خوردن
 باین روش فو قی هم یافته باشند و الله اعلم و این فقیر در صحبت یکی از صلحای وقت که بر علم حدیث
 اطلاع داشت رحمة الله علیه بود و همین طور در باغی آب در جدول میرفت آن خریز که می خورد و آب خود
 در آن وقت بر حقیقه حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از طلوع برین حدیث جاری معلوم شد که این فصل
 از آن خریز بقصد ابلع بود و آنحضرت آب بطعام نخورد که مفید است و تا طعام با نهضام نیارد
 نباید خورد و آب بنشته می خورد و عادت شریف برین بود رواه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که سبب کرم
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایستاده آب خوردن و سبب در روایتی از مسلم از ابی هریره آمده که باید که
 آب بخورد یکی از شما ایستاده و اگر خورد بغیر اموشی نمی کند و بیرون ندارد آب را از شکم و در حدیثی از ابی
 حمزه رضی الله عنهما که گفت آوردم نزد آنحضرت دلوئی از آب زم زم پس خورد آنحضرت آنرا ایستاده و در حدیثی از ابی
 رضی الله عنه آمده که وضو کرد پس ایستاد و خورد بقیه آب وضو را و گفت مردم کرده می بنهند از ایستاده آب خوردن را
 و من پیغمبر خدا را دیدم که کهو چنانکه من کردم و این حدیث همه صحیح است و جمع میان آنها آنست که شرب
 قایما کرده است که است بر تنه ای و فعل آنحضرت برای بیان جواز بود و جایز است مرشع را کردن فعل کرده
 برای بیان جواز که واجب است بر وی و نسبت بوی کرده نیست و امر باستقامت محمول است بر نهضت و سبب
 پس که ایستاده بخورد مستحب است مگر اگر کسی که بجهت این حدیث صحیح صریح خواهد بنیای خورد یا غذا و
 حدیث شخص بنیای برای اشارت است بلکه ترک اولی و افضل غذا از بوسن چون واقع شود
 که اقا و مالیکه برانند که لا باس بن شرب قایما و استدلال کرده است بحديث جبر بن مطعم که گفت
 دادم لکرم صدیق را رضی الله عنه که می خورد آب را ایستاده و امام مالک گفته است که رسیده است مراد از
 نه در عثمان و علی رضی الله عنهما که ایشان بخوردند آب ایستاده و جواب میدهند از حدیث ابی هریره بلکه بخوردند
 که از حدیث است گفته است که اسناد این حدیث ضعیف است و بعضی گفته اند که شرب قایما آنحضرت
 آب وضو زمزم است و بعضی از علما گفته اند که شاید که بخورد و نهضت و بوسن که است که او را ابی برای باران خود

و مبارک است که بخورد کن پیش از ایشان رویه استبداد و میرون آمدن از قاعده ساقی القوم آخر قوم است و
و محل برین وجه محض احتمالی است که اگر بکنجه اند ایشان از ادوات نیست عبارت حدیث را بران وضو آب
آنست که احادیث شرب قایما دلالت بر اصل جواز دارد احادیثی بر استحباب شرب قاعده آید
و افضل تر بقاعده است و از کلام بعضی شریح چنان ظاهر می شود که نهی از شرب قایما مبنی بر قواعد طبعیه است که
آنحضرت صلی الله علیه و سلم از رعایت می کرد و بدان ارشاد می نمود و مقتضای این کلام آنست که اعتیاد بدان
نکند و اگر اجماع بخورد ممنوع نباشد و الله اعلم و بعضی گفته اند که قولی مستقامت و قوت بر پیر بره است و
حدیث مسلم از ابی هریره که ذکر کرده شد صحیح نیست در رفع بلکه ظاهر در دفع است و الله اعلم و نزد امام
از ابی هریره آمده که وی رضی الله عنه دید مردی که آب بخورد ایستاده پس گفت ای کن این آب گفت مرد
سرای چه می کنی گفت ابی هریره خوش و او است که بخورد آب با تو که بگفت خوش ندارم گفت تحقیق آب
خورد با تو کیست بدتر از که است که شیطان است و بود آنحضرت که می خورد آب و دم و می فرمود که این
سیراب سازنده تر و گوشت تر و شفا بخشنده تر است و قبح را از دهن مبارک جدا می کرد و دم نیز درازم
زدن در قبح نهی می کرد و چون نزدیک می کرد و از زاید بر نفس می کشید و چون جدا می کرد حمد می فرمود و می کرد این
سه بار آمده است که در دم اول گوید الحمد لله و در دم دوم الحمد لله رب العالمین و در دم سوم الحمد لله رب العالمین الرحمن
الرحیم بعد از شرب این غایت را تو راست الحمد لله الذي جعله خيرا فخرته و الحمد لله الذي اجابنا بذا و نیز آمده است
که فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم یکسکه آب را یکدینی و ده کسکه در کشیدنی و ازین حدیث معلوم می شود
که کم کوزه بمالنه در دهن گرفتن چنانکه بعضی می کنند ممنوع است زیرا که مصیبت بسیار باشد و لیکن جدا شتر
و ملنه تر از دهن کردن نیز نوافقی معنی مصیبت و آنحضرت که مرض می کرد و طعام را بر بهانه آن خود یکبار
نوشانید شخصی را شیر و بار می فرمود و اشرب شرب تا آنکه گفت آن شخص سوگند بخدای که فرستاده است
ترا بخی که دیگر جای نمانده است از راه البخاری و چون بخورد با قومی می بود آخر قوم از روی کل یعنی دراز
نخورده در آخر وقت می کرد ایشان و در حدیث آمده است که چون نهاده شود مایه پس باید که برنجند
مردم و دست باز ندارد از طعام اگر چه سیر شود تا قانع نشوند قوم زیرا که این خجل می گرداند بهمنشین او را
و شاید که باقی مانده باشد مراد حاجتی لطعام و اگر کسی آنحضرت را می خواند لطعام و مهیا می برد
در دهنال می افتاد اسلام می کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز از او می گفت این خضر تا به شده است
ما را اگر خواهی برگردانم و طبعی شدن خادمان و تابعان با کابر و متقدمان آمده است و جایز است

و مقتضای این حدیث آنست که صاحبخانه را اعلام کند و تجارت خواهد از وی چون آنحضرت صلی الله علیه
و سلم طعام بخورد نیز توبه می برون نمی آمد تا دعای می کرد برای ایشان می گفت اللهم بارک لهم فیما رزقتم و غفر
لهم و ارحمهم و فصل نوع دوم در لباس آنحضرت عادت شریف در لباس توسع و ترک تکلف بود
یعنی بر چه نیافت می پوشید و تنگ نمی گرفت تعیین و اقتضای صفت معین طلب نفیس خالی و نه خیس
و رخص و تکلف نمی کرد و بر چه موجود و سیر میشد می پوشید و اقتضای کرد بر آنچه داعی بود ضرورت وی
و غالب احوالی که در او از ارادت می بود پوشید می پوشید و آورده اند که بود آنحضرت را که از
ملید پوشید کرده شده که می پوشید و میفرمود نیست من مگر بنده می پوشم چنانکه بندگان می پوشند
رواه الشیخان و اگر گاهی لباس نفیس گران بها که ملوک عجم اید و ارسالی می نمودند بقصد استمال
خاطر ایشان می پوشید و خود می کشید از بدن شریف و می پوشید و بر مردم قسمت می کرد و نزد انصاف و نظر
بعلومیت مبادات و در لباس ترین بدان از اتصال الی شرف و جلالت نیست بلکه از مبادات و صفات نیست
محمود تفاوت و لطافت توبست و توسط در حسن که لباس اشال عزیزان باشد و مسقط مروت نبود
و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود از جمله کرامت مومن نزد خدا
غزو جل تفاوت توب رضا سیرست و آنحضرت کرده می داشت جامه چرکین و وقتی مردی را دید که از جامه چرکین
فرمود این مرد چرک ندارد که بدان جامه را پاکیزه سازد و دید شخصی از ثوب لیده موی چرکین جامه بهیئت فرمود گای می آید
یکی از شما که یا شیطانی است و تکلف و مبالغه در زمین نیز خوش نمیداشت در سفر السعاده می گوید که عادت
شریف در لباس ترک تکلف بود و مردم بعد از وی صلی الله علیه و سلم دو فرقه شدند بعضی مبالغه کردند
در ترنمین و تجمل و جامه نفیس پوشیدن گرفته و مقید شدند بدان و بعضی الزام کردند پوشیدن جامه
درشت زبون خسیس و مقید شدند بدان و این بر دوزش خلاف طریقه نبوی است و توسط عدم تقید
و تکلف محمود است در بر حال و شک نیست که سیرت سلف و عادت علما و زناد و عباد ایشان بپادشاه
بیت ثیاب بود و احادیث در مرجح آن و ترغیب در آن نیز روایات آمده است که انباده
من الایمان و در باب تجمل و تحنین بیت و تطیف ثیاب نیز واقع شده و چون آنحضرت فرم بکبر و
خلا کرد گفتند یا رسول الله در سیرت میباید که جامه وی تنگ باشد و فطین حسن بود فرمود
آنحضرت ان الله حبیب الجمال الکبر لعل فی تجلی و تحنین در لباس بیت مستلزم آن نیست
که عباد و سرگشتی کردن حق است و در حدیث دیگر آمده که ان الله لطیف حجب انفاظه علی اوصیایه

که دید مرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو دو در من جامه دون ایما هست ترا چیزی زبال لغتم نمود ۱۰۰ است
مرا خدا بتمای از نعمتها و اموال از دسترانی خویش بود پس ظاهر کن نعمت خدا و کرامت او را بر تو بفرست
جامهها هم مناسب حال غنا پوشش شکر نعمت خدا بکن در روایت دیگر آمده که چون داده است ترا فدا
مال بیکه دیده شود اثر نعمت خدا و کرامت وی تعالی سر تو دید در پیشان و در دیده موی را فرمود چرخ
نی باید این شخص که تکیس کند بدن سر خود را و دید مردی که بروی جامههاست چرکین و دیگر کس خسر نمود
نی باید این مرد و چیزی که بشوید آن جامه خود را و آورده است که خدا دوست می دارد که به جیند اثر نعمت
را بر بنده خود پس آن حال ظاهر موجب بشکر نعمت است که جمال باطن است و لباس
التقوی اشارت بانست قال الله سبحانه یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یوری سواکم و یشاد بالانتم
و لکم خیر پس آدمی را باید که ظاهر و باطن خود را ظاهر و باطن و طیف دارد و قلب و لسان را باطنی و ظاهر
آراسته و جوی از طاعت و نظافت پرستد و از نجاست اثر بپوشد بدن را از نجاس احداث و خلق شوم
مکروه بدخات و تعلیم اظهار و خلق عاز که دارد شده است بدانسته و آنرا فطرت خوانند معنی ستر انبیا
سابق و مدار کار درین نیست است اگر پوشیدن لباس فاخر برای نصانت و عزت و کبر و فریاد
جاه و جلال و آرایش و شوکت نفس و تفرق بر فقر و کسوت قلب ایشان میکند مذموم و مستحق است چنانچه
در شان منافقان آمده است و اذاریتم تعجبک اجسامهم و این اشارت است بحديث ان الله لا یفرق
صورکم و اموالکم و انما یفرق الی قلوبکم و اعمالکم چنانکه در مواب از حدیث مسلم آمده و در بعضی روایات آمده است
لا یفرق لا صورکم و لا اموالکم و لکن یفرق الی قلوبکم و دنایکم و اگر به نیت اظهار نیست شوکت علم و عزت دین و جمال حال و
تفضیله امر دین باشد مذکور و چندین از علما و عباد کمال حسن ظاهر و نفیس می پوشیدند و نیت ایشان این
صالح بود چنانکه آنحضرت برای و توبتکل می نمود و برای حج و اعیاد نیز جامهها جدا میداشت و گفته اند که این
لباس الت حرب برای قتال بود و پوشیدن جرید و اظهار خیا و کبر و فرزدان است که مفسرین اصل
کلمه الله و تفرقین و غیظا اعدا و این است و بعضی برای لباس نفیس می پوشیدند تا اظهار غنا و عزت
کنند و فقر و سایلان یا پیش روی آورند و متوجه شوند و مثل این تفصیل در لباس و آن مختصر نیز مرد اگر
بجهت بخل و حبش یا اظهار فقر و طمع در مال مردم کنند مذموم و اگر بجهت زهد و عدم رغبت در متاع دنیا و نیت
آن و کفایت و ایثار بود محمود بلکه ازین برود و قصد و نیت کفایت بود و نه نمود و نه مذموم گذارند
المواهب و ظاهر آنست که این قسم از ظاهر اباحت بیرون نخواهد بود بلکه در تمامه قسم سخن در فضیلت و استحباب

و نیز به ثبت و اصل اباحت و در مواسب اندیشه کلامی می آورد بطریق سوال میگوید شک نیست که سیرت
سلف بذاذت بهیت و ثنات لباس بود پس حیثیت شاذیه که تحمل میکنند در لباس و راسته و غیره
میدارند خود را و حال آنکه طریقه ایشان اقتدار بهیت و طریقه سلف صالح است و جواب میگوید با آنچه نقل
میکند از بعضی مشایخ عرفا کلامی جامع و مفید و فاضل که سلف صالح چون بافتن اهل غفلت و مشغولان
بدنیان را نهنگ در زینت ظاهر و مخفی بتناع دنیا و مطمین بدان مخالفت نمودن ایشان را بقصد اظهار
حقارت چیزی که تحقیر کرده است آنرا حتی سبحانه و تعظیم میدارند و او را غافلان و استغفار از آنچه محتاج
اند بدان اهل غفلت و زید و نفرت از آنچه رغبت کرده اند ایشان در آن شکر گذارند این نعمت
گوارا و دولت هستی و چون گذشت برین حال زبان دراز و راه یافت قنوت بنیان این معنی و در کمال تصحیه
و راه یافت غفلت از راه دیگر و گرفتند بعضی مردم ثنات و بذاذت بهیت را جلد تحصیل دنیا و شکرش را اثر
گشت آنچه طریقه ترک دنیا بود و وسیله تحصیل آن ترک کردند بعضی تحقیق از این صفت چنانکه مشایخ شاذیه هر که
میرود از پی ایشان و سکوت میکنند بر مذبح ایشان ثنات لباس و بذاذت بهیت را و دانستند این را قنوت
سلف نه مخالفت ایشان نظر معنی و حکمت اگر چه در نظر ظاهر بنیان مخالف نماید و تحقیق ارشاد کرد استاد
البخس شاذلی که مقتدار و رئیس سلسله شاذیه است هر کسی را از اهل ثنات که انکار کرد و برو
جمال بهیت و تحمل لباس گفت یا هذا این بهیت من و لباس من میگوید زبان حال الحمد لله شکر خدا
را که مستغنی گردانیدم از خلق و بهیت و لباس تو میگوید بهید چیزی مرا از دنیای خود و افعال این
دار و حرکت و معنی بر معنی و مقرون بهیت است اکنون بیان لباس شریف و انواع آن در چند فصل
کم و فصل بدانکه نبود عمامه شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار بزرگ و گران که از آن بر سر مبارک باری
بود و نه صغیر که حاضر بود از قایه سر از جر برداشته است که از چهارده ذراع زیاده نبود و گاهی بهیت ذراع
بودی و ذراع شرعی یکدست است از سر انگشت میانه تا بند مرق و آن دو شبر است مقدار است چهار
انگشت عدد در حروف لا اله الا الله محمد رسول الله و در بعضی مواضع چنانکه در مساحت حوض ذراع را سبی
نیز اعتبار کرده و آن تعارفات هر قومست در زبان اما اعتبار آن در اینجا نیز تجویزی توان نمود و در بعضی
و گفته اند که قدری زیاده کند بر قدر معمول مساحت کرده می شود و وزن و آنکه در حدیث دیگر آمده است که عمامه
خارج است میان مسلمین و مشرکین عمامه با عذیه است چنانکه سیاق حدیث ناظر است بدان آنحضرت را
بود که آنرا سحاب نام کرده بود و ثواب با فراس و مرکب بر آن زردی علی الله علیه و سلم اسمی بود چنانکه آنرا

و در تحت عامه فلسفه می بود لایطیه می است بر پوسته نه بلنه مثل طایفه و بود در آنحضرت را قلند و سید آمده
 که آنحضرت فرمود صلی علیه المعود فرق میان دشمنان عالم بر قلانس است و این عبارت احتمال دارد یکی آنکه
 با عالم بر قلانس می پوشیم و ایشان نه بر قلانس می پوشند دوم آنکه ایشان قلانس می پوشند بی عالم و مراد
 معنی اول است زیرا که عامه پوشیدن دشمنان متر است و الله اعلم و چون عامه می است سدی می کرد روده
 از غری فی الشیال عن ابن عمر و زاده کرده مسلم و قد ارفی طریقها یلین کفیه یعنی تحقیق را کرد و بود و طرف عامه را
 میان دوشانه خود و این را غده و ذوایه می گویند و این راسته عامه میدانند و نیز از این عمر آمده رضی الله عنهما که فرمود
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قتم تدبیری کرد و می گردانید پنج دستار را بر سر مبارک و یحیی خدیک طوطی عامه را
 می کرد طرف دیگر را در قتم مسلم از حدیث عمرو بن حریث آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بر سر و بر روی عامه
 سودا که را کرد و بود طرف آنرا میان دوشانه خود و از جابا آمده رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و بود بر سر عامه سیاه و در حدیث جابر ذکر ذوایه است و این دلالت دارد که از آنجا که او را می نمود که آن فی الموضع بلکه
 در حدیث بخاری آمده که در آنجا سر در قتم بر سر مبارک وی منفر بود و می گویند که در قتم که بر سر
 جنگ در برداشت و منفر بر سر مبارک بودند دستار و پوشید در موطن مناسب آن بعضی جمع کرده اند می
 این در قول بلکه عامه فوق منفر بود و جمع کرده قاضی عیاض بآنکه در ادل دخول منفر بر سر داشت و بعد از
 در آرد و منفر از سر عامه بود ابر مست بدلیل قول عمرو بن حریث که خطبه خواند آنحضرت و سر عامه بود و از بر که
 خطبه بر در کعبه بود بعد از تمام قتم و این عبارتی گفته که این اولی و انظر است در جمع از اول و تمام این خطبه غرض آنست که
 بیاید ان الله تعالی و در حدیث عبد الرحمن بن عوف آمده که گفت عامه بر سر بر سرین رسول خدا صلی الله علیه و سلم که در پیش
 دست من می لیس است من و آمده است که تا یک روز بدر چنین بصر من نشان آمده عامه باین بیت بسته بودند
 و گفته اند که ادبی مقدار غده چهار انگشت است و اکثر آن با نصف خمر و زاده بر آن اقل سه سال است که حرام
 است و بجای غده پنجیک نیز آمده که ذو اباز جانب بسیار از زیر جنگ و در قتم گزیده بر جانب یمن بختلند
 و گفته اند که قتم بی تحنیک و سدی کرده است و این بر تقدیری است که آن سته موه که است و اگر مراد که است
 تنه می دارند تا آن ترک اولی و افضل خواهد بود و الله اعلم و بود استین بر این شریف آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم تا بنده دست و در از تر ازین مانع می کرد و از سرعت حرکت و بطش که در تر ازین نگاه نسیار دوست
 را از حرو برد و در بر افعال آنحضرت و اوضاع وی صلی الله علیه و سلم معانی و حکم است که دقت بر طبع است
 و مناسب و بخیر بود و دل تمیص و در از از اردی صلی الله علیه و سلم ما ارضن سابقین و نیز گفته است و شایان

و اگر یا اشکات باطل جمع اشارت است باینکه حقیقه نصفه که وسط حقیقی است شرط خود و طریقی از آن
 که گفته دیدیم این خبر خدا صلی الله علیه وسلم که سبیل کرده ام از خود را پس فرمود آنحضرت یا علی هر چیزی که لمس کند
 زمین را از ثواب و ترکش روزه است و در حدیث بخاری بر چیزی که پامان تر از شاتلک است از اراده
 نارس است و این حکم برای مردان است و زنان را جایز است سبیل و تطویل و چون نام سلمه رضی الله عندها این
 را عرض کرد که پس چه کار کند زنان یا رسول الله فرمود از خاکند بکشید گفت اکنون برهنه می شود یا بپوشد
 ایشان فرمود از خاکند یک ذراع و زیاده نکند بر آن این است حکم از روی تمییز میان طاهر است که بر زمین
 کشیدن ذیل مردان را جایز باشد و باید دانست که سبیل مخصوص بازاریست بلکه شامل قمیص و در و دوغما
 را نیز و در حدیث ابن عمر آمده و تصریح بر آن واقع شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم سبیل در از و قمیص
 غلامه است و هر که بکشد از آن چیزی بطریق عیونت و کبر الحدیث و لیکن اکثر در احادیث از واقع شده بود چه کثرت
 وجود سبیل در آن و لفظ ثوب مطلق نیز واقع شده و لیکن وجود معنی بر در عمارت خاصی در از و مردمان احاطت
 عذبه است از حد محدود و تطویل کلام چنانچه معاد اهل حجاز شده است نیز داخل این حکم است و حساب سبیل
 از این نقل می کنند گفته است این استنبهائی فراخ در از مانند اخراج و دعایم مثل این که حادث شده است
 و پوشیده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و نه هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم مخالفه است و این
 نیل است و از بعضی دیگر از علما نقل کرده که گفته پوشیده نیست نزدی البصیرت که استنبهائی از آن که درین
 تعارف شده در وی اهراق و اضاعت مال است که منعی عنه است و لیکن حادث شده است مردم را اصطلاح
 و گفته است مرد قوی یا شعاری که شناخته می شوند بر آن و بر چه از آن طریق خلاست شک نیست در تحرم آن
 بطریق عادات است تحريم در آن مادم که بجز ذیل نکند که ممنوع است در ثوب و نقل کرده است قاضی
 عیاض که است هر چه زیاده باشد بر عادات و بر آنچه معاد است در لباس تطویل و سعت انتهی و درین
 که از علما نقل کرده شد تصریحست بحرمه و کراهت این طول و سعت و لیکن در ادراج لفظ عادات و معاد و تعارف
 اشارت کونه جواز و عذر از آن می کند و از بعضی اکابر حرمین رضی الله عندهم تعظیما و تشریفاً شنیده شده است
 که میگویند این طریق لباس عرف و شمارا شده است اگر کنیم شناخته نمی شویم و عزت مافوت می شود
 اما سخن در آن است که چرا این عرف و شمار را ساخته اند که خلاف سنت است و الله اعلم و بر هر چه
 واقع است از حرمت و کراهت آن سبیل و تطویل از اراده و حرمان نفیقه قصه خلا و کبر و ترن است و اگر
 باین قصد باشد چنانکه دفع بر دو عارضه دیگر داخل این حکم خود و در حدیث آمده است که ابوبکر صدیق

راضی اندر عادت وضع چنین نشسته بود که از روی فردی بهت و بصورت اسبالی می نشست
 و چون از آن نمی واقع شد بجزرت اظهار کرد که حال از آن چنین است چکار کنم فرمود آنحضرت تو را نهی
 نیستی که در شان تو خیال داده داشته باشد و باید راست که از آنجا می گذر دست معنی ته بند است اما از آن
 که در حرف عجم است و عربان را سزاوار می گویند اخلاص است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا پوشیده
 یا نه پس بعضی ماکرم کرده اند که پوشیده و ابوعلی موصی در سند خود بسند ضعیف از ابی هریره آورده گفته
 آمد من بار بار از روی براه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نشسته آنحضرت در آن زمان پس خرید سزاوار می گفتم
 مرا پس سوز را در آنی که در آن می گفتم مرا و رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیش من جریه کش گفت و در آن
 شنیده ام من می گفتم که ابوهریره و اقوامی شامی پس خود را بگفتن میزدان و چه می بودی از رسول خدا و خود را می گفتم
 شنیده ام رسول خدا می گفتم خود را از روی و گفت ای فلان این را حاجم بگو که خدی گفتم من ملک نیستم من گفتم من
 از شما و گفتم آنحضرت صلی الله علیه و سلم سزاوار می گفتم ابوهریره خواستم که چراغ فرمود آنحضرت خداوند
 سزاوار است بر داشتن تمام خود و اگر ضعیف باشد که حاجت آید از دست کشن کن پس ایاری دیدم او را برادر مسلمان
 گفتم ابوهریره گفت یا رسول الله خریدی سزاوار را یا پوششی آنرا گفتم نعم می پوشتم و در سفر و حضر و شب روز و اگر
 من نامورم بستر و نمی نیم چیزی را ستر ترازی روایت کرده اند این را بسیاری از محدثان بسند ضعیف
 و لیکن خریدن آنرا آنحضرت بصحت رسیده است و در مدایه گفته که ظاهر آنست که خریدن آنرا پوشیدن
 بود روایت کرده شده است که می پوشید آنحضرت سزاوار را می پوشیدند صحابه در زمان آن و باذن وی و او
 اعلم بود و محبوب ترین ثیاب نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم قمیص گرچه از روی و در دام بسیار می پوشیدند اما پوشیدن
 بر این را دوست می داشت و از آنس آورده گفته بود پس این رسول خدا از پنبه کوتاه دامان و پنبه تین بود و پوشیدن
 او را تکلمها و تحقیق علما و محدثین و معارف تمام در این عرب آنست که قمیص آنحضرت را حبیب بود و بعد از شریفین
 دسته قمیص نیست و آنچه معارف اهل دیار و از آنهر و هندوستان است که دو تکه کند بر روی و طرف کردن
 در عرف عرب معارف زنان است و تکلمها مردان بر سینه است و درین دیار اصطلاح بر عکس اصطلاح آنجا
 حکایت یاد دارم که روزی در حرم شریف یکی از پادشاهان هند که تکلمهای پسران او بر درش اهل هند داشت
 بودیم که یکی از علماء عرب پیش می کرد و می آید و میرود و بجانب آن پادشاه نگاه می کند عرض کرده شد که
 چمی بنید و چمی جویند گفت آنقدر دشمنم ندارد که لباس زنان پوشیده در حرم خدا نشسته است روایت از
 معویه بن قرة از پدرش گفته که گفت آمدم غیر خدا و صلی الله علیه و سلم در محلی از مدینه تا متابعت کنم آنحضرت

را بود تکلمهای بسیار با او کشاده پس از دو دم دست خود را در جیب قمیص آنحضرت پس ساس کردم خاتم نبوة
 را رواه ابن عبدی سیوطی گوید که این حدیث و لاقه میکند که قمیص آنحضرت را جیب بود که از او داشت و او هم
 کرده که یکسکه نیست نزد وی علم نسبت خلافت آن ائمه و بود و طوی ردای آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهار
 ذراع عرضی و قدس و شبر و از این عمر آمده که گفت در آدم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بروی از او بود
 که تحقق میکرد آمده است که آنحضرت از خای گرد از او را بر پیش میبرد است و بلند می کند از پس از این عباس آمده
 که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که از او می است زیر ناف خود و پیدای او زنا ن وی دیدم عمر را بر
 الله عنه که از او می است فوق سر و بروی است از او برده بن ابو موسی اشعری گفت بیرون آوردند
 ما و نمود ما را عایشه رضی الله عنها را و از او را داشت مرق و گفت قبض کرده شده است روح پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم درین دو جامه باین صفت و گفت اسما بنت ابی بکر بود جیب آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نزد عایشه که چون فوت کرد از او من مای شوم آنرا برای بیماری برای طلب شفا و پوشیده است آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم جبهه رویه تنگ استین را چنانکه در وقت وضو دستهای مبارک از استین بر آورد
 جبهه بر کشین است آنکند پس استهبا شست و این در حالت سفر بود و در سفر جامه تنگ می پوشید و روایت
 کرده است انس بن مالک که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوست می داشت وی پوشید حرمه را که بکمر چهارم
 فتح موحده نوعی است از بود که در وی حمرة است و از جامه بن حمرة آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم در شب با تناب و بروی جامه بود پس نظر میکردم گاهی بسوی قمر و گاهی بسوی آنحضرت پس
 آنحضرت نزد من حسن از قمر صلی الله علیه و سلم و از بر او بن عازب آمده که گفت ندیدم من چه کی را و در روایت
 چیزی را احسن در جامه حمرا از رسول خدا و در روایتی ندیدم من فی مله را در جامه حمرا احسن از رسول خدا
 و بلکه کسر لام و تنه بدیم موسی دون جبهه هم و تنه بدیم که لا اله الا الله میکند و فرودی آید تا دوش و تحقیق آن
 در بیان حدیث تریف گذشته است و از جامه آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که می پوشید
 بردا حمرا خود را در عیدین جمعه و حله نام حفت جامه است رد او از او حله نمی باشد مگر از دو جامه با جامه که
 استر دارد از آنکه بخطهای سبز بافته اند چنانکه درین دیار ما الایچه میباشد و این از بود عید است
 مشهور باین اسم بجهت نسخ خطوط سبز در وی نیست مراد باین سخن صرف که منتهی است پس آن
 و در جمعه مسلم از این عمر آمده که گفت دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر من دو جامه معصوم گفت این لباس
 است پس میوش آنرا و از عید الدین عمر بن العاص آمده که گفت در آدم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بروی

جامه مسخر گفت از کی یافته تو این را گفتم ساخته است از برای من پس من فرمود بسوزانند و شعله
بعضی مردم را از حدیث که پس احمد جازنا شد این خطا مراد با احمدی همان است که خطوط احمد دارد و پیشتر
انصر که در حدیث الی رفته واقع شده است که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که در مرد دورد اندر
و در حدیث عطار بن ابی طای از پدرش آمده گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که طواف می کرد و غنیم
به برد انصر را در وی است که در وی خطهای سبز است اگر چه در خیال من بر صورت نیز احتمال ندارد و اما
و یا عربت نهان معنی است هم چنین انصر هم یعنی آنکه خطهای زرد دارد و بعضی مردم حائز معنی جامه آفرینشی
همیده اند آن نیز خطاست تحقیق آنست که مذکور شد و صاحب جواب از لودی نقل کرده است آنست
کرده اند علما در باب معصومین اباحت کرده است از اجتناب از علما از حجاب تا بعین و من بعد هم گفت
است که بابر قابل است امام شافعی و ابو حنیفه و مالک و احمد و مسلم و دیگران گفته است مالک پس غیر معصومین
است و در روایتی تخریج کرده است پس آن در بیوت و تراناد مکرده داشته است در محافل اسواق و می
اند که مکرده است که تخریبی و نقل کرده اند نهی را برین زیر که ثابت شده است که آنحضرت یوستیده حله را
و جواب از آن معلوم شد بعضی حمل کرده اند نهی را بر عجم و یا عمره و این نیز تکلف است دلیل بر تخصیص
مذهب حنفیه نیز اقوال است صحیح آنست که مکرده است که تخریبی و جاز است آن باز با کراهت و شیخ قاسم حنفی
که یکی از ابر حنفیه تحقیق نشان در مذهب تحقیق کرده است که کراهت پس از اجتهاد است معصوم باشد
معصوم و حسب موافق گفته که سیهی اتفاق کرده است مله را در معرفت سنن و گفته که نهی کرده است
مرد را از ترغیر یعنی جامه مصنوع بر عفران اباحت کرده معصوم را و گفته است شافعی که رجعت نکردم پس
معصوم را از اجتهاد که یافته هم یکی را که حکایت کند از پدر صلی الله علیه و سلم نهی از آن گراکنج گفت علی رضی الله عنه
که آنحضرت نهی کرد مرا و می گویم نهی کرد شما را و میگوید سیهی که تحقیق آمده است احادیث که دلالت دارند
بر نهی مایه الموم مذکر در سیهی حدیث مسلم را که بنام ابی اسحاق و الکفار و احادیث دیگر را پیشتر گفت اگر چه
شافعی را این احادیث بر این قابل میشد آن پیشتر در کرد سیهی با سواد خود رجعت رسته است از
که گفت و سیهی رجعت رسیده حدیث برخلاف قول من عمل کنید بحدیث و ترک و نیزه قول مرا و گفت سیهی
تبیست کرد شافعی رسته را در عفر و گفت آنچه نهی کنیم مرد را بر حال از عفر است و امر میکنم او را که اگر
از عفر کرده باشد بشود آنرا متابعت او در معصوم اولی بود اما نهی پس معلوم شد که حاکم معصوم از عفر
شبهی حله است و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت نهی کرده از عفر لیکن اشکال آنست که این عمر آمده که

که آنحضرت صلی الله علیه و سلم رنگ کرد است بصفت و در حدیثی دیگر آمده است که رنگ میگردید و جامهها
خود را بر عتران پیر این مبارک خود را و عمامه خود را و دامنهای مبارک خود را و دامنهای مبارک خود را
پوشش و در عتران جامههای خود را تا آنکه رنگ میگردید و عمامه را نیز و همچنین روایت کرده است از حدیث زید
بن اسلم و ام سلمه و ابن عمر و لیکن گفته اند که این احادیث معارض نمی شوند اما حدیث نبی را یا منسوخ اند و بعد
اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوست می داشت جامه سفید را و می پوشید آنرا و می فروود احشایان
جامه سفید است باید که پوشیده آنرا از نزدای شما و نکین کنند در آن مردمانی خود را گاهی یکم سیاه نیز می پوشید
از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت بیرون آمد آنحضرت در بادادی و بود بروی سرطاموی سیاه و بر طبع
سیم و سکون را که از خریاصوف از بار ساخته می شود بوی و در زکرم عمامه شریف گذشت که داخل
صلی الله علیه و سلم که قوم الفتح و علیه عمامه سودا و لبس سودا و سب است و در بختی نیز همین است
و جامه پوشیده و اما نقیص که عبارت است از پوشیدن سر بجا و مانند آن انداختن طاقین آن
بر کتفین پس گفته است ابن قیم جوزی که آن کرده است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نه صحاب
وی رضی الله عنهم بلکه در حدیث مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم ذکر کرد در جامه را و فرمود
می آیند با وی بختاد و بر او جبهان که برایشان طیاره است و دید انس رضی الله عنه جماعه را که برایشان
طیاره پس گفت چه عجب شاید ایشان بود و در حدیث ابی داود و حاکم آمده است که من تشبه
بقوم فوهمهم و در حدیث ترمذی آمده قیس مناس تشبه بغيرنا و آنکه در حدیث جریر آمده است که آن
حضرت بخانه ابوبکر آمده و در غیره متفق از جهت ضرورت اخفا که دشمنان کسی و را نه آنکه یقین عادت
آنحضرت بود و انتهی و این سخن از ابن قیم خطاست گفته است که نقل کرده نکرده است از آنحضرت و چه
بود نه عادت بود زیرا که در حدیث سهل بن سعد ساعی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار می کرد
قناع را رواه ابیهقی فی شعب الایمان و نیز روایت کرد بیهقی در شعب و ابن سعد در طبقات از حدیث
انس بلقیط کان تکثر النعم پس آنحضرت و حران رد می کند قول ابن قیم را که نقل کرده نشده است از آن
حضرت که پوشیده است قناع را و اما قول اولاد نقل کرده شده است از سبکی از صحابه که پوشیده است از آن
نیز مرد است بخیر که روایت کرد از حاکم در مستدرک بر شرط شحین از قره بن کعب که گفت شنیدم رسول خدا را
صلی الله علیه و سلم که یاد کردفته را و نزدیک نمود آن را پس گذشت مردی متقن در بوی پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم این مرد در آن روز بر بدب خواهد بود پس ایستاد و من تا این

که آن مرد گیسو تاگاه عثمان بن عفان بود و سعید بن منصور در سنن خود از ابی النضر آورده که گفت
دیدم حسن بن علی را رضی الله عنهما که نماز می کرد و متعجب بود بر او و این حدیث از سلمان بن العقیله آورده
که دیدم حسن را رضی الله عنه که می پوشید طیاره را در دروایتی دیگر آمده که دیدم بر حسن طلیسان اندقی را و
آنکه در کرده است این قیم از قصه یهود حافظین حجر گفته که استلال باین در وقتی صحیح است که
طیاره از شمار یهود باشد و تحقیق بر طرف گشته باشد درین از من پس داخل شد در محرم بمکه و پیش از آنکه
بر عبد السلام گفته که سستی که از اشعار قوی از بنی اهل ضلال شده باشد ترک آن از ضلال مروور است
او که قال و گفته اند که انکار انس بجهت الوان طیاره بود که نزد یهود ذکر کند مگر فی الواهب اللدنیه و از کبار
شیخ و صلی منقولست که تطلسم میکردند و فی توحید الاسرار و کان الشیخ عبدالقادر تطلسم و غالباً انکار این
قیم از او مبالغه در آن بجهت آنست که آن فعل حقیرت شیخ بود زیرا که این جویری و اتباع او با انکار این جناب
گرفتار بودند تا باند سلیم و الله اعلم و چون بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم لطیف الناسب سید ابوبور
نشان آن در بدن شریف وی صلی الله علیه و سلم که بر کمر نمیکشت جامه وی میسازد بی ادنی افرا
در جامه و پیش و نمی نشست مگر بر جامه و بدن وی صلی الله علیه و سلم که اجاره فی الحدیث و یکسری شکل
می شود این بحدیثی که روایت کرده است احمد در مسند و ترمذی در مشیال از خایه رضی الله عنهما در وقتیکه
پرسیده شد چه کار میکرد آنحضرت چون در خانه ای بود گفت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یغلی ثوبی یجلب
ثابته و یخفف فعله بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که می جست از جامه پیش راوی دو شیرتاه خود را و
میدوخت فعل خود را و گفته اند که شاید که پیش در ثوب شریف وی از کس دیگر افتاده باشد بی آنکه از من
لطیف وی پیدا شود و ممکن است گفته شود که اطلاق فلی اینجا مجاز است از تفحص مثل خوش فاشاکی
بعضی خشرات صغیره که می افتاده باشد که درین صورت فلی است یعنی در جامه خود نگاه می کرد و می جست آنرا
پاک می کرد تا بآنکه مردم پیشی جویند و در زمین این میکنن همین معنی می شنید و قناری یا بید و الله اعلم بحقیقه
علی چه اکمال در رویه باین عبارت می آید که پیش از این می کرد او را تعظیماً و مکرراً و صلی الله علیه و سلم در این
جارت ظاهر نفی ایند پیش میکند و وجود از او تواند که گنایت از نفی ملزم تنفی لازم بود و اصل
لباس شریف آنحضرت خاتم بود که می پوشید آنرا در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که رسول خدا صلی الله
علیه و سلم گرفت خاتمی را از زلفه و بود آن خاتم در دست مبارک وی و بعد از وی بود در دست ابوبکر و عمر و بعد از وی
در دست عثمان رضی الله عنهم تا آنکه افتاد در میراث بنی نفع بمره و کسر و سکون نختانه نام حاسی است در جانب سحر قنا

[illegible]

بنیزم بر کتبی را که نبی کرده آنحضرت از آن و کرده داشت اند و اما خاتم عقیق از انس رضی الله عنه
 آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود بحکم تکبیر یعنی سزاوارتر است بزریت و در روایتی آمده است
 تخم کبیر یعنی پس بدستی که آن نبی می کند فقر را و در روایت عاتیه آمده رضی الله عنهما سافاه مبارک در بیت
 فاطمه آمده رضی الله عنها که گفت آنحضرت کسی که تخم کند عقیق بمبت خیرین و احادیث دیگر نیز آمده اما گفته اند
 که ثابت نشده است از آنحضرت در تخم عقیق چیزی و از امیر المومنین علی رضی الله عنه مرفوعاً آمده که رسول خدا
 فرمود صلی الله علیه و سلم تخم بر یا قوت و صغر من می کند طاعون را و کسانداً این حدیث ضعیف است و اما نص خاتم
 در روایت بخاری از انس آمده که خاتم از فقه بود و نقص نیز از فقه بود و در روایت سلم آمده خاتم از فقه بود
 نص حبشی چنانکه گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بود یکی پنجین یکی آنچنان با در وقتی این بود و در وقتی آن
 و اما نقش خاتم در پنجم سلم از انس آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم ساخت خاتمی را از فقه و نقش کرد در
 محمد رسول الله و من کرم دم را که نقش کنند در خاتم خود این را و در روایت بخاری سلم آمده که نقش خاتم سلم
 بود محمد سطر و سطر و سطر و سطر و در فتح ابی که گفته که ظاهر آنست که کتاب برین ترتیب بود که سطر محمد
 فوق بود و سطر محمد رسول و بعد از وی الله و گفته و اما قول بعضی شیوخ که اسم جلاله سطر علی بود و محمد
 تحت و رسول و سطر تصدیق نمی یابم من بدان در سیم حدیثی بلکه روایتی اسمعیل ظاهرش محال آنست
 زیرا که گفته است سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله که اقال صاحب المصنوع و اما تخم اکثر اخبار
 و آثار برسانند که در بسیار بود و در میان نیز آمده و صاحب بویب می گوید که جایزه است تخم در میان و بسیار
 و اختلاف کرده اند مردم که افضل کدام است پس بعضی گفته اند بسیار و بعضی امام احمد است در روایت سلم
 از وی که تخم در بسیار احب است بسوی من و همین است مذہب مالک که می پوشید در بسیار و همچنین احمد
 و شافعی ظاهر مذہب امام ابی حنیفه نیز همین است و الله اعلم و در صحیح مسلم از انس آمده که گفت بود خاتم
 آنحضرت درین انگشت و اشارت کرد و بنظر ازید بسیرای همچنین در روایت ابی داود از ابن عمر آمده که آنحضرت
 تخم در بسیاری کرد و ذکر کرده اند بعضی اصفا که تخم در بسیار روایت از عامر صحابه و تابعین و ترجیح کرده اند
 تخم در میان و این قول ابن عباس و عبد الله بن جعفر است و از آنحضرت نیز تخم در میان روایت کرده اند
 بعضی میگویند که شاید که گاهی در میان می پوشید و گاهی در بسیار و بعضی گفته اند تخم در بسیار از خال مرین است
 یعنی تخم در میان منسوخ است و حق آنست که در تحت آنها سخن است و ذکر مذہب صاحب المصنوع و در بعضی روایات
 آمده که آنحضرت گاهی در خاتم رشته می بست از برای تزکری و یاد داشت آن تا فراموش نگردد و در پوشیدن

دو خاتم باز یاده که است خصوصاً که از فضیلت صاحب موهب می گوید که از عوارض که است بخاطر شود
 که حرام نیست و در اصل در پوشیدن خاتم نیز خلاف است کثیری از اهل علم صاحب داشته اند یک است بعضی
 کرده داشته اند اگر قصد زینت کند و بعضی کرده دارند مگر ذی سلطان را یعنی صاحب سلطنت و خداوند بگم
 را و در حدیث نیز چنین آمده است و تیر آنحضرت که خاتم ساخت بجهت آن ساخت که خواست مشابه
 نوعی بگوشت امرای وقت که کسری و قیصر و نجاشی باشد پس گفته شد مرا آنحضرت را که این قول کنید
 و می خوانند کتابی را که بخاتم و سپس ریخت آنحضرت خاتم را و نقش کرد روی محمد رسول الله و این عبد البر نقل
 کرده است پس خاتم را طلقاً و اینان حدیثی می آورند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خاتم است اما پوشیدن
 و بعضی گویند چند روز پوشید بعد از آن بیداشت و الله علم و اما پس حضرت پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم موزه را و مسج کردن بر آن صبحت رسیده و ترندی از بریده آورده که نجاشی شکست کرد برای آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم فرستاد و موزه سیاه ساده پس پوشید آنحضرت آنها را است و ضو که در سحر کرد آنها
 و از موزه بن تعب آورده و صند فرستاد برای آنحضرت و موزه پس پوشید آنها را و حمل و اما فعل آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و فعل چیزی را گویند که پوشیدن بان قدم را اگر پوشیده شود بان شتانگ موزه است
 فعل در صحیح بخاری را پس آمده که بود فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو قبالی مقابل ز نام فعل آن و ال
 که میباشد در میان دو انگشت و ترندی در شمال از ابن عباس آورده که دو قبالی بود که دو کو در شرک آنها
 از ابو برهه مروفا آمده که گفت وقتی که فعل پوشید یکی از شما پس باید که ابتدا کنید بمن چون نشاند ابتدا که شما
 الحیث و در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمی کرد از مشی در فعل واحد و چنین آمده این وضع ناظر
 است و احتمال لغزش نیز دارد و بعضی گویند و سبب و ث بعضی امراضی کرد و در روایتی از عایشه آمده که پوشید
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خانه خود یک فعل و احتمال دارد که برای گرفتن چیزی برخاسته باشد و در آن
 و در یکجا یکپای احتمال ثلوث باشد پس شاید کرد و پوشید همان جانب را و احتمال دارد که برای آن اصل و این
 خصوصاً درین طور صورتی و در موهب از ابو داود و در ترندی آورده که نبی کرد آنحضرت از ایستاده فعل
 پوشیدن و بعضی از علمای تمثال فعل شریف را در تالیف جدا بیان کرده و فضل و نفع و حرکت آن بیان کرده
 و در موهب تجربه آن برای دفع و دفع به بدن آن تمثال در موضع و ج و حصول ایمان از غنی لغاه و غلبه
 و فرزند از شیطان دارد و در شرع حاکم و تیسر طلق برآه ذکر کرده و قصاید در شرح آن بیان فضایل آن
 از آن نمودند و فصل و اما فرانش آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حجر از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت

فرارش رسول خدا صلی الله علیه و سلم که خواب می کرد بر آن چرمی که گشودن آن پوست درخت خرما بود گفت
در آیه کرده است هیچ احدی سبایت گفتند که بر من زنی از انصار پس دیدم فرارش رسول خدا صلی
الله علیه و سلم قطینه دو تکه کرده شده پس فرستاد آن زنی - وی من فراسخی را که ششوی پیشم بود پس آن
بر من رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس فرمود چیست این ای عایشه گفتم یا رسول الله فلان زن از انصار است که
من پس دیدم و او را پس فرستادین فراتر از فرمود پاره کردن ای عایشه پس بخداسو که اگر خرم من رد آن
می گرداند با من خدا متعالی کو بهای طلا و نقره را یعنی این زهد و ریاضت من نه از فقر و نیستی می کشم بلکه
اجتیار میکنم محبت مولی خود و طلب رضای تعالی و الحمد در مسند خود و این چنان بود و بهیچ از این
این لباس آورده که در آن عمر رضی الله عنه بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آنحضرت عجله افتاده بود و اثر کرده
خسبها در پهلوی مبارک وی صلی الله علیه و سلم گفت یا رسول الله کانکی کبری فراموشی با بهتر و درم ترا
فرمود آنحضرت چه کار میکنم من ادا نیست قصه او استان من در استان دنیا مرا تخذ سواری را که سیر
در روز گرم تابستان پس تبادا ساعتی در سایه درختی ایستاد و گذشت آنرا و از آن مسعود آمده
رضی الله عنه گفت در آن دم بنیخند خدا صلی الله علیه و سلم و وی در نزد ایت کرم کو با که تمام است و حققت است
بر حصیری که تائیر کرده است در پهلوی مبارک وی ایس گر که درم من پس بود چه چیز که گریه در ترایا
گفتم یا رسول الله کسری و قیصر زرشبهای نزدیبا و حریر بنشیند و بر حصیر فرمود آنحضرت گر که من با عبد الله
ایشان را دنیا است و اما آخرت و مضمون این حدیث در حدیث عمر بن الخطاب رضی الله عنه بتفصیل در
ترازین واقع شده و گفته که افتاده بود آنحضرت بر حصیری و نبود بر بدن مبارک وی جز از رسته و حصیر تائیر
کرده بود در پهلوی وی و در گوشه خانه قبضه از جو بود مانند صاعی و چرمی بدو از خانه آنحضرت پس سخت
هر دو چشم من اشک را گفت چه چیز دیگر آید ترا ای پسر خطاب گفتم یا بنی الله چکنم که با کرم کسری
و قیصر در آثار و آثار بخت نزد فرشت دیا و حریر و تو میخیزد و برگزیده وی از حصیر افتاده باین حال فرمود
یا ابن الخطاب راضی نیستی تو که باشد مرا ایشان را دنیا و اما آخرت و در روایتی آمده که بر حصیری که بعضی او
بر ترایا بود و در زیر سر مبارک بالستی بود از پلاس شویلیفت و آمده که فرمود آنحضرت این قومی اند که شتاب
داده شد برای ایشان طبیبات ایشان در دنیا و اقوامی که در دنیا و شیطیات مادر آخرت و روایت
کرده شده است که بود آنحضرت که اگر نهاده میشد برای وی فرارش می نقت بر آن و اگر نه نخت بر زمین
و کل در سیرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خلج و جماع باید دانست که علاج یکی از اسباب حفظ صحت است

و احسان یعنی و اعتبار کن و استقامت بران موجب جمع قوی و سه مجاری آن و باعث حدوث
 امراض بدیهه است مثل سوس خون و صرع و غیر آن لیکن بشرط قوت و اعتدال مزاج بی اقراط و تکثیر
 یک را قوت بیشتر و شدید تر ترک جماع او را منفر تر و بود قوت آن حضرت صلی الله علیه و سلم اکثر و قوی
 از قوی سایر ناموس این سعد از طاووس و مجاهد روایت کرده است که داده شده بود آنحضرت را قوت
 چهل مرد در جماع و در روایتی چهل و چند مرد از مردان بهشت و نزد احمد و نسائی و حاکم از حدیث زید بن ارقم
 مرفوعاً آمده که در اهل جنت را داده می شود قوت صد مرد در اکل و شرب و جماع و شهوت و از صفوان
 بن سلیم مرفوعاً آمده که آورده ام در احزابی یکی نخت بیس خوردم از آن دیگ بیس داده شد م قوت چهل مرد را
 در جماع و در بعضی احادیث آمده دیگری از زبیر و محمد بن حکم بوضع این حدیث کرده اند چنانکه گذشته است و
 گفته است ابن عباس رضی الله عنه تزوج کنید زیرا که افضل این کسی است که بیشتر است نافرودنی است
 میکند بذات شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم با عام باشد و شیخ ابن حجر گفته که ظاهر آنست که مراد این
 بجز غیر است صلی الله علیه و سلم و خواص اصحاب او نیز گفته بنده مسکین ظاهر آنست که مراد تمام است باشد
 و با اتفاق اهل معرفت ابتهاج و مباحات و تفاخر و تمانج و تفاضل میان مردان در قوت جماع امری مقرر است
 و زیاده برین چه دلیل باشد که سید انبیا صلی الله علیه و سلم مباشرین کار بود و زیاده از وظیفه نگاه
 که از ازارع ناست او را مباح شده و از عایت مروی است که زنی آنحضرت از عالم حلال نشد
 او را از آب بر سر خواهد و محبوب گردانیده شد مسوی وی نافرودن و اصبر عن الطعام و الشرب
 و لا صبر عنین و در روایت انس آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود تفصیل داده شده ام من فرمودم
 بجهاد فخصلت سمات و شجاعت و کثرت جماع و شدت بطش رواه الطبرانی من علوم شد که قوت است
 نافر از کمال آن است خلیل الرحمن ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه که الوالد و امام الحنفی است ساره کامل
 آن عالمین است از خود او بود و ماجر سریده و شد و از برای صحبت ماجر بر روز از شام بر براقی آمد از جهت کثرت شغف
 بوی و کثرت صبر از وی و بود نزد او و علیه السلام فرمود نه زن بیس دوست شد زن دیگر اتصاف تمام شد و سلیمان
 بن داود علیهما السلام طواف می کرد فرمود نه زن و گویند نهاده شده بود در صلب سلیمان علیه السلام آن صبر مرد
 و این معجزه وی علیه السلام بود و بود مراد از سیصد روحه و هزار سر که ازانی الموابی از بیجا تو سب ننگند
 و فضیلت سلیمان را بر حضرت سیدنا صلی الله علیه و سلم زیرا که مراد آنحضرت را فضایل است که سایر فضایل
 در جنب آن محو و مستور است و گرفت آنحضرت از جماع آنکاه بود مراد از آن و سلیمان علیه السلام نبی

ملک بود و داد شد مرا در ملک که داده فتنه مر کسی را که بعد اوست و این کثرت نما، مرا و از نیز از جمله آن ملک
 بود و آنحضرت نبوت و عبودیت و فقر اختیار کرده قوت جماعتی که در آنحضرت را بود صلی الله علیه و سلم نیز
 داخل تجربه است که میکشست بر قافله نماز خود در یک شب و ایشان بایزده بودند و در روایتی نه و توفیق داده شد
 است میان این دو روایت که اول نه بودند بعد از آن بایزده شدند با کثرت صیام و وسعت در این خدمت
 جوع که سنگ می بست بر شکم مبارک خود و قوت بدان حکم عادت تابع است احتمال مقویات را از انکسار
 و مشروط در حق آنحضرت نادر بود یا معدوم و همچنین حسن و جمال آنحضرت و صفای لونی و ایمانی
 که در عادت باستانی اطمینان کننده شبیه طایفه لباسها با هم و فرشتههای این حاصل می شود از تجربه است
 بود و از سالک ظاهر نبود نعم بعضی انبیا علیهم السلام حکم صلح وقت و حکم الهی در تکلیف و قلیل از واج نیز بودند
 اما در آنها که کثرت ایشان و سالک در آن بودند بنظر نقص نباید گرفت داشت بعد از احوال و ملک بلکه
 باعتبار وجود این فضیلت و کمال افضل و اکمل باید دانست از دیگران و بعضی از متقدمین را که صفت جمل
 و ربانیت در ایشان ثابته است در حسن اعتقاد و معقولیت این مرد در می ماند و آنرا محض از لذات حسیه
 و آنند و ندانند که در اینجا اسرار و نواید و منافع مندرج است که در فروع آن نیست فعل سید انبیا صلوات الله علیه
 و علیهم در حسن لطافت و وجود کثرت از واج در دلیل آن کافی است و فواید و منافع کمال و جماع بسیار
 است عمده آن وجود تناسل و بقا و دوام نوع انسانی تا مدتی که خدا خواسته است و تضارح است
 نسل لذت ذوق مباشرت تمتع نعمت و این نعمه است که در جنبه می باشد از جهت عدم تناسل
 احققان نمی وجود مضار در وی و از منافع آن غرض بصرونغ احتقان نمی باستفراغ از آن و حفظ
 صحت و دفع مضار که حاصل می گردد از آن چنانکه گذشت و همگی نعمت و کف نفس از وقوع در لذت زانی
 و از نواید کمال زیاده تکلیف در قیام بحق نما و صبر بر این در کج خلقی ایشانست و این فایده در باب آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم شد و رقم و اکمل عبادت است که منضم این چنین اجر جز نیست و در مرتب حقیقی مطلق تزیین فضل
 از تجرد است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترغیب کرده است از نماز و کمال و فرمود تزیین کنید زن را که
 دوست دارند و ازیر که من کثرت و مساوات می کنم شما اعتبار را در قیامت و متقول است از عمر بن
 الخطاب رضی الله عنه که گفت که من جماعتی کم زنان را با وجود عدم میل من ایشان بامیه که بیرون آورد
 خدا یقانی از پشت من کسی را که بوی مشکا شریست کند محمد صلی الله علیه و سلم اعتبار را در قیامت و آنحضرت
 ارشاد کرد کسی را که اسقاط است ندارد و کمال را بصوم که می شکند قوت باه و داده آنرا پس ظاهر شد

که کجاست اعظم است در اجزای خواب از صیام زیرا که امر نکرد بصیام مگر بر تقدیر عدم طول استطاعت کجاست و شک نیست
که چون مقصود از کجاست تناسل باشد برای تکثیر است محمدی کجاست افضل باشد بی شبهه فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم لا یسبانه فی الاسلام و مراد بر سبانه ترک کجاست است و اگر ترک کجاست افضل بودی بر این مشروط بود که
شده سی در دین ماکثر ادیان است و یکی از توایذ تکثیر ازواج که مخصوص بذات اشرف آنحضرت است صلی الله
علیه وسلم قصد تبلیغ احکام درونی و نقل محاسن آنحضرت و اطلاع بر سیرت پاک و کی مطلع تواند شد بر این حال چه
از ازواج آنحضرت بودند که گفته شد نیز در دعای زوج وی چنانکه صفیه بود پدر حمزه شهنشاه رسول خدا در آن وقت
و غیر ذلک پس اگر اینها مطلع نمی بودند بر کمال حسن خلق و طهارت سیرت و علی صلی الله علیه و سلم طبعاً شریف
اقتضای کرد میل ایشان را با با و قرابت پس در کثرت وجود نساء و کثرت این بیان معجزات و
اظهار کمال بود ظاهر آنکه باطناً صلی الله علیه و سلم و اگر در اصحابه اجمعین تعقیب حدیث حبیب الی من دنیا کم
ثبت مشهور بر زبانها اینچنین شده و امام غزالی در احیاء العلوم و حصص کثافت و تفسیر سوره آل عمران و در
کثیری از کتب فقها این چنین واقع شده و برین عبارت اشکال وارد است که صلوة از دنیا نیست باز
تحقیق محدثین میگویند که بعد از ترتیب طرق و استقصاء آن در آن معلوم کردیم که لفظ ثلث نیست پس اشکال
ساقط است و در اکثر طرق لفظ من الدنیا هم نیست و برین تقدیر اشکال توجه ندارد و تحقیق این معنی و
حدیث و بیان معانی و نکات آن در شرح مشکات کرده شده است فلینظره و حصل در نوم آنحضرت
صلی الله علیه و سلم نوم آنحضرت بر قدر اعتدال بود و نمی کرد نوم فوق قدر محتاج الیه و منع نمی کرد نفس از از قدر
محتاج الیه و اینجاست که در احادیث واقع شده است که نمی خواست که بیدار شود و یا صلی الله علیه و سلم
در مقام بیدار میبید در آن نمی خواست که بیدار شود مگر آنکه میدید در آن یعنی در قیام هم بودی و در مقام
هم بودی چنانکه عادت شریف وی بود در فاق عبادات و در شب گاهی بخواب رفتی و بعد از آن برخاستی و
ناز کردی باز بخواب رفتی بگذر از چند بار بختی و برخاستی و درین صورت نیز درست می آید که خواستی در خواب
یافتی و بیدار خواستی بیدار یافتی و خواب بر پهلوی ایمن کردی در جانب قبله و رخا شریف بر کف دست راست
نهادهی و در صورت تریس ایستاده کردی و ذراع را و نهادهی سر گرفت دست تا آسان کرد و بیداری و برخاستی
برای نماز و در نوم بجانب یکنگ گرفته اند که مشهور است و آن نیست که قلب معلق است در جانب سیر
پس چون در جانب سیر بخشد دل در آسایش و راحت میباشد پس کران می آید خواب و چون
بر شوق ایمن بخشد دلی در قلق میباشد و مستغرق نمی گردد و نوم از جهت قلق قلب معلق بودن و

و طلب مستقر و میل می بران و کثرت نوم و نقل می آید و خل است در بعضی نظام و کولای
 و لیکن نوم برین معنی است بر قیام پس و بر خاستن پس می ناز پس گاهی که طالع صحت بدن و آسایش قلب
 ضروری اند چنانکه اطباء نوم بجانب بیداری می کنند و آنرا که طالع صحت قلب بخوبی و حیات حقیقی اند چنانکه اعتبار
 خواب بجانب بیداری اختیار کرده اند این نکته مشهور است در میان قوم و صاحب بواب می گوید که درین سخن
 چیزی است زیر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواب نمی کرد قلب می خواست نوم بر جانب بیداری
 و این حکم ثابت است مراد از این تعلیل اینست که مستقیم نیست مگر در حق کسی که خواب کند دل می پس اصر
 تعلیل او بحسب تیان که عادت شریف می ضعیفی الله علیه و سلم بوده فرموده که ای الله یجب التیان فی کل شی
 الخیر یا بقصد تعلیم و ارشاد است که دل ایشان می خستد و منتهی و میتوان گفت شاید که بیداری و بشارت می آید
 در صورت خواب بردست راست است و اقوی باشد بجهت قلق و عدم مزاحمت طبیعت که در کودکی و جوانی
 بردست چپ مانع شود کمتر نیست تر که در بجهت مزاحمت طبیعت از جهت خلعت حکم طبیعت در نفس شریف
 آنحضرت در بعضی اشارت و در بعضی احیان پس بیداری در هر دو صورت حاصل است و در خصوصیت بیشتر
 و ظاهر مقصود نوم همین باشد نعم ظاهر عبارت ایشان ناظر و موم در آن است و الله اعلم و حدیث تمام
 عینای و لایام قلبی اصحیح است روایت کرده است آنرا بخاری از حدیث عایشه رضی الله عنها که گفت بآن
 حضرت یا بنحو اب میروی یا رسول الله پیش از آن که در ترکی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم تمام عینای
 قلبی و صاحب بواب لایام می گوید که عدم نوم قلب آنحضرت صلی الله علیه و سلم سبب آنست که قلب چون قوی
 باشد در وی حیات خواب نمیرد او را و قیاس خواب کند بدن بود اینجا که می بیند اصل الله علیه و سلم و مری را
 که تر نه گردانیده است حق تعالی او را بحجت خود و اتباع رسول خود روزی کرده است او را نصیب از آن و نقل
 کرده است صاحب بواب از یکی از بزرگان وقت خود که صاحب معارف و حقایق بود که گفت
 یعنی نیام و لیکن قلبی الله لایام و کیف نیام عاشق میستهم ناظر الی جبر الحجب شخص علی الدوام
 انهی پوشیده و نماند که در حصول نصیب از حیات قلب و عدم نیام قلب که صاحب بواب آنرا لازم آورده
 و نتیجه حیات داشته است مرعفی او را با بقدر محبت الهی حال جلالت و متابعت حبیبی که سخن نخواهد بود
 اگر چه در وی است که این حال میان آنحضرت و غیر وی صلی الله علیه و سلم و ذکر این عبارت و مقال
 بر اگر آن می آید و اگر باشد هم ترتب احکام آن از عدم امتیاض و ضو و مانند آن منتفی خواهد بود که آن از
 خصایص آنحضرت صلی الله علیه و سلم و منتهی شده است که بعضی از جمله صوفیه در قربان زبان عوی

پنداردلی میکردند و از خواب برخیزااستند و نمازی کردند بی آنکه وضو کنند و ادعای تقاضا بسم درین مسئله
 می نمودند که علت مشترک است که منقح قیاس است و این ازجمله است و شرط قیاس عدم اختصاص حکم
 بنصوص علی و ابی الدلفین می ماند آنکه در حدیث لایان قلبی و حدیث نوم آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان شده
 در وادی از نماز صبح تا آنکه برآمد آفتاب و گرم شد و بیدار گرد آنحضرت انگشت اشکال آرد و در هر دو طرف
 آفتاب را چون بیدار بود در نیافت و جواب داده است نومی ازین اشکال بدو جواب یکی آنکه قلب او را گ
 نمیکند از محسوسات مگر آنها را که متعلق باوست چنانکه لذت و الم و مانند آن آنچه متعلق است بعین و او را که
 طلوع و غروب کار چشم است و وی خود ندانم است اگرچه قلب بظن او بود و یکی بیدار باشد و چشم بسته بود
 و غروب طلوع کند در نمی آید آنرا اگرچه بیدار است و دوم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در دو حالتی است حالتی
 که قلبه ی نایم نیست و این اغلب است و حالتی است که نایم می گردد دل ای و این نادر است و قند نوم از
 صلوة درین حالت بود گفت نومی صحیح محمد جواب دل است و ثانی ضعیف است یعنی غبار است که عدم
 نوم قلب چنانکه دائمی است و ثابت بود در جمیع احوال و عبارت حدیث نیز برین دعوت و بعضی هنوز اشکال
 باقی دارند و گویند که اگرچه او را که طلوع فجر تعیین است که قلب او را که آن نمکند و لیکن می ماند که در بیدار و وقت
 طویل را زیرا که از ابتدا از طلوع فجر تا روشن شدن آفتاب مدت طولانی است که شخصی نمی ماند مگر بر یکدست
 نوم است و در فتح الباری گفته که این سه مورد دست با آنکه احتمال دارد که قلب شریف آنحضرت صلی
 الله و سلم در آن وقت مستغرق بوده باشد بوجی و لازم نمی آید ازین وصف او نوم چنانکه در اوقات
 دیگر در نقطه مستغرق می گشت در حال ایقاعی وی و حکمت و دین بیان شریعت بود بفضل حصول ابتاع
 زیرا که آن اوقعت در نفس چنانکه در وقوع سهو در نماز گفته اند و چون در حال صرف نقطه چشم
 نیز بیدار بود سهو واقع نمی شده باشد درین نقطه که سخن در این است چرا واقع نشود و لهذا گفته اند صحابه
 رضی الله عنهم که بود آنحضرت که چون نوم می کرد بیدار نمی ساختیم او را تا آنکه خود بیدار میشد زیرا که ما در
 نیافتم که در چه حال و مقام وی است صلی الله علیه و سلم پس نوم وی و صلوة وی و بیان و
 از این نه از جهت افت نوم قلب بود بلکه از تصرف از حالتی که بود و مثل آن بلکه بلند تر از آن است
 که در برای ما که افضل صاحب الوهب من القاضی ابوبکر العربی المالکی و بعضی از مفسرین گفته اند
 که این ابتلائی بجهت تعلق آنحضرت تدبیر و توکیل طای و عدم تفویض آن بتقدیر رب تعالی و این سخن
 نیز ضعیف است زیرا که این توکیل توثیق و تاکید و اتمام بود و باستانی امر الهی سبحانه و تعالی

بتدبیر و بعضی گفته اند که معنی قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا یام آنت که مخفی نمی ماند بر من حالت
 انتفاض و ضو یعنی اینجا من مستغرق نمی شوم در نوم که در نیام وجود حدت را گویا که این قابل تحقیق
 قلب را با درک حالت انتفاض و ضو و این بعید است زیرا که قول آنحضرت نیام یعنی و لا نیام ملی جواب
 است از قولی مایه که گفت بخواب میروی تو یا رسول الله پیش از آنکه وتر کنی و این کلامی است که قلعی ندارد
 با انتفاض و نهایت بلکه متعلق است بام و ترس باید که حل کرده شود فقط او بر تعلق قلب و طایع بارت
 حدیث اطلاق حال شریف است بی تعلیه بحالتی دوی حالتی و در بعضی روایات آمده است که فرمود من
 می شوم آنچه می گوید شمار احکایه پس جواب حق آنست که شیخ ابن حجر گفته فافهم و بالله التوفیق و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم نمی می کرد از نوم بروی افتاده کردن و در سنن ابی داود آورده که آنحضرت گذشت
 بر روی که خواب می کند بر روی خود پس زداد و پای مبارک خود و فرمود بر خیز و نشین که این نوم جنبه است
 و صاحب مواب گفته که روی ترین نوم نوم بر پشت است و نوم بر روی از روی روی تو گفته که ضرر
 نمیکند استعلا پر است از برای راحت بی نوم انبی و در احیاء العلوم می گوید که خضن بر چهار وجه است
 خضن بر ظهر برای خیرین که نظری کنند در آسمان و کواکب و فکر می کنند در آیات آن خضن بر من برای
 استبدان و بر خیزند گان برای نماز شب و خضن بر پا برای راحت گیرندگان بهضم طعام و خضن بر روی
 برای نکلون بخان و بخودان او که قال و خواب می کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم گاهی بر فرش و گاهی بر
 فلیح و گاهی بر پلاس و گاهی بر زمین و بود و فرارش وی از چرم که شتو او لیف بود چنانکه گذشت این
 مقدار از عادات شریف که متعلق بحال اکل و شرب و لباس و نکاح و نوم بود از کتاب مواب علیه السلام
 نقل کرده شد و جزئیات آداب درین ابواب و ابواب دیگر بسیار است در کتاب شرح سنن نسائی
 و شرح مشکات و جز آن مذکور است در بحال کفایت بیان کرده شد فقط تمسک با سحر

الحمد لله که اول جلد مدارج النبوة^{۱۰}

۶۱۴۵
 چهارم و تفسیر ۱۲۹۹
 زیباترین نامی است